

فهرست ۲۰۲

از ۱۵ تا ۲۱ فروردین ماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)= ربیع الثانی ۱۳۹۷= آوریل ۱۹۷۷

صعده ۳ یادداشت. صفحه ۴ یادداشت.

صعمه ع _ نايهها و اظهار نظرها از : " يحمود تاج بخش و دكتر صديق ، پارسا " .

معده ۷ _ پیشهاداتار مبیح ،

مفحہ ہے۔ عکسہای تاریخی ، آ

معمه ۱۱ - درگذشت جاب - دولت آبادی ،

صفحه ۱۲ _ رهین منت _دکتر کیومرث و ثوفی (روشن)

صفحه ۱۳ ـ توروز ـ ع ــ آزرمند ، صفحه ۱۴ ـ میرزا آقا امامی ــ ادیب برومند ،

مفحه ۱۴ ـ ۔ میزرا آقا آمامی ــ ادیب برو مفحه ۱۷ ـ ۔ شوسنا گویج ــ محمد وکیل ،

صعحه ۱۹ ـ - نظری نازه به عرفان و تصوف ـ لا ادری ،

معجه ۲۴ _ بدنیست بدانید .

صدحه ۲۵ - اخلاص عمل الرسلم بيا موزيد _ مدرسي طباطبائي و رصا اسنا دي تهراني .

معجه ٢١ ـ بالك ـ ترجيه بصرالله بيات ،

منحه ٢٥ _ فايقهاي كأغدى ترجعه كاطم شرك .

صعمه ۳۶ مقدی بر کتاب در دیار صوبیان - غلامحسین رصا نژاد .

صعحه ۲۲ ـــ از هر جاسختی ــسرهنگ بایبوردی .

صعمه ۲۴ _ خاطرات سردار طفر _ حاج خسروخان بختیاری .

معده ۴۶ _ یادداشتهای سفرپاکستان دکتر ابوتراب نفیمی استاد دانشگاه . صعده ۲۸ _ علل پیدایش خاندان نایب حسین در کاشان را بران پور .

صفحه ۴۸ _ علل پیدایش خاندان نایب حسین در گاش صفحه ۵۱ _ عکمی و خاطرهای مصرت الله فتحی

معده ۵۲ - خسی و کافرس د معرف به سخی ۰ مفحه ۵۴ - خاندان ابراهیمی دابوالفصل فاسمی ۰

معمه ۵۶ ۔ تاریخ مشروطیت آیران ـ شریف کاشانی ،

صفحه ۵۸ - گرارشهای محرمانه - آز آرشیو خطی نقلی اعزاز . صححه ۶۱ - اصرار محمد علی شاه . . . - نقی دانش (مسنشار اعظم) .

مفحه ۶۴ ـ به حجاز آمد ـ بارساتوبسرکانی .

مجلة وحيد ماحب انتياز و مدير مسئول ! سيفالله وحيدتيا

نشانی : نهران ـخیابان شاه ـکوی جم ـ شعاره ۵۵ تلفن : ۶۴۱۸۲۸ بهای اشتراکسالانمبرای ۲۴ شعاره یکهزار و دویستاریال ـخارجه دوهزارریال ، تک شعارا پنجاه ریال ،

حروفچینی از ! مازمان فارایی چاپ افست از ، آیدا

يادداشت

حکم انکمتوقف در هرکاری دلیل عقب ماندگی و فناست و آب زلال و گوارا هم اگرمتوقف ر حاکن ماند دستخوش فساد میشود ، برای پاک و صاف ماندن و زنده و متحرک نگاهداشتن مجله وحید ، امسال هم مانند حالهای پیشین مطالب مجله را متنوع تر کردهایم و بخشهای جدیدی نیز بر آن بیغوده ایم .

در این سال ها می نگلف دست به کاری بزرگ زده ایم زیرا در تدارک تبهه مدارک راسناد برای تنظیم ناریخ جامع مشروطیت ایران بر آمده ایم و بر اساس همین فسکر، مکسهای تاریخ بی اسناد معتبر و نوشته های مستند مربوط به تاریخ مشروطیت و حوادث بلروبعد ار آن راکه از منابع دست اول فراهم آورده ایم بندریج در مجله منتشر خواهیم ردوازهمه کسانی که دسترسی باینگونه اسناد دارند توقع و انتظار داریم که با ارسال آن به دفتر مجله وحید ، خود را در این رستاخیز بزرگ سهیم کنند ... طبیعی است که مناد و مطالب ارسالی بنام صاحبان آن نشر میشود و اصل آن نیز مسترد میگردد.

-بحش خاطرات مجله را که مقبول طبع خوانندگان مشکل پسند بوده است در این بالغمی نزخواهیم کردو یادداشتهای مستند و جالبی راکه بازحمت و کوشش فراوان فراهم ورده ایم ارمعان علاقمندان میکنیم .

ــ مجموعه ای بنام جهان دانش با کمک جمعی از محققان داخلی و خارجی تدارک -یدهایمکمانجمه دائره المارفهای ایرانی و کتابهای اطلاعات عمومی خواهند. بودو تدریج بخشهاش از این مجموعه را در مجلمنتشر خواهیم کرد .

منقد کتاب و بررسی افکار و آثار بزرگان از این پس بصورتی نو و ابتگاری در مجلته طرح واهد شدوکوشش خواهیم کرد که ضائعی نیز با مجله به خوانندگان اربغان داریم ، - بخشی بنام " پیشنهادات " خواهیم داشت که نظرات و پیشنهادات خوانندگان ا در آن منکس خواهیم کرد .

ــشاره وی درین مجله رویجلد و بالای صفحات چاپ بیشود و هر شناره از صفحه ک.شروع با آخرین مقاله پایان میگیرد ، ترتیب چاپ محله بصورت دو هفتگی خواهــد ود و مالیانه ۲۴ شاره عرضه بازار دانشخواهیم کرد ،

یشتوانما در این راه دشوار و بر نشیب و فراز ، همکاری و معاضدت باران پاکدل دانشهژوهاردوشنفکرو نیکاندیش استو به محققان ، دانشندان ، شاعران و مترجمان کبه ۱۰۰۰ نیازمندیم واز جملدگی امتعانت می طبیع . . .

خاطره بإجرا

بزرگترین سرمایه

برطبق تغییراتی که در اساسنامه شرکت ملی نفت ایران داده شده سرمایه آن شرکت به ده میلیارد تومان بالغ خواهد گردید . و این رقم بزرگترین سرمایه یک شرکت تجارتی در ایرانست .

درحالحاضردرایرانسرمایهچندشرکتو مؤسسه بزرگ از یک میلیارد تومان افزونست وبانکهایملی و صادرات را باید در زمره این چند شرکت معدود بحساب آورد .

ناگفته نماند که کلیه سرمایه شرکت ملی نفت ایران متعلق به دولت است .

ایراد اساسی!

یکی از نمایندگان خوزستان در کار تنظیم بودحه ۲۵۳۶ بدولت ایراد گرفته بمود که چرا دهسال پیشآقای دکتر جواد صدر را که سابقهقصائی نداشته به وزارت دادگستری برگزیدهاید .؟

بر این دقت! و موشکافی! و نکته سنجی در کار بودجه باید آفرین گفت!!

اطلاعات درلابلای صفحات خود بخشی دارد مربوط به اخبار و حوادث چهل سال پیش که غالبا" باذوق و دقتی خاص اخبار آن زمان را که تناسب و ارتباطی هم بازمان حاضر دارد درج میکند .

چندىيىشدرگذشت مرحوم رشيد ياسم استاد دانشگاه در صفحات خاصی که تحت عنوان ۲۸هزار روزمنتشرمیشدنقل گردیده بود و آقای س یکی از برگزیدگان مردم کردستان وقتی این خبر را میخواند گمان میبرد که دوست و همکارش آقای دکتر هوشنگ رشیب یاسمی نماینده فعلی مجلس در گذشته است لذا بدون توجه بانيكه خبر مربوط به هدسال پیش و درباره مرک بدرآقایدکتررشید یاسمی است با تأثر فراوان مجلسترحيمي ترتيسب میدهد و در سوک دوست از دست رفته !! خود به عزا می نشیند . لیکن چند روز بعد وقتی به تهران میآید دکتر رشید یاسمی را بسلامت می بیند و آنوقت در می یابد کهخبری راكهدراطلاعات خوانده مربوط به سالها بيش بوده وارتباطي بادكتر رشيديا سمى نداشتها سبت اينخبرراازآنجهت نقلكديم تابدانيدكمهنوز همافراد بافراست وهوشمند ! أدر گوشموکنیا، مملکت هستند . . .

·>· .

نفتكش

منابهنوشته آقای دکترفتح اله سعادت شرکت ملی نفت ایران در حال حاضر ۶ کشتسی بزرگ نعت کش اقیانوس پیما با ظرفیت ۶۰۶ هزار تن در مالکیت دارد .

علاوه بر این کشتیهای دیگری هم با ظرفیت ۷۰۰ هزار تن دراختیار دارد کهجمع ظرفیت کلیه این کشتیها بیشاز یک میلیون و سیصد هزار تن میشود .

نامه فإواظها رنظر فإ

مدير محترم مجله وزين وحيد

ضمی آرزوی موفقیت برای کارکنان ونویسندگان صمیعی آن مجله باستحضار جنابعالی میرسانمها انتشار مقاله (یک سندتاریخی نوشته محقق محترم آقای محمد اسماعیل وطیب پرست)درشماره ۲۰۳۰ دو نکته را بایستی باستحصار جنابعالی برسانم و تقاضا دارم چنانچه مقدور استامر بدرج فرمائید :

ا تاجسین کموسیله میرزا محمد خان دولو ایلخانی ایل دولو بر سر آقا محمدخان قاجارگداشته شدیعدا مرین بجواهرات گردیده و فعلا در موزه بهمین عنوان محفوظ میباشد و بطوریکه در تاریخ مستوفی دکر گردیده بهمین علت اعقاب میرزا محمد خان همیشه ملقب به لقب تاج بخش بوده درزمان سلطنت پر افتخار رضا شاه کبیر هنگام انتخاب نام خانوادگی هم نام ناج بخش را انتخاب کرده اند .

7- عدهای از افراد خانواده تاج بخش تصور نمودهاند عریضه خورشید کلاه خانم و دخترش که عکس آن در آن مجله چاپ شده و در اختیار اینجانب بوده از دسترسم خارج شده در حالیکه اصل نامههای فوق الذکر و همچنین کلیه اسناد مالکیت املاک مورد بحث در نامههای مدکورکه منعلی به خورشید کلاه خانم جده این خانواده میباشد نزد اینجانب محفوظ میباشد .

با عرض ادبواحترام ،محمود تاجبخش

توضیح: جناب آقای سناتور دکتر صدیق اعلم یادآوری فرموده اندکه عکس صفحه ۹۴۲ سردر باب همایون است و نفر اول از سمت راست (نشسته) در عکس صفحه ۹۴۲ آقای دینشاه ایرانی و عکس صفحه ۹۴۳ از راست به چپ آقایان مخبر السلطنه ، سردار اسعد، مخبر الملک و احیا الملک شیخ است .

ه آقای پارسا تویسرکانی توضیح دادهاند که نفر ایستادهدر عکس بالای صفحه ۹۴۱ ازستراست (آقای محسن اسدی) است نه سلمان اسدی . ازیاد آوری آقایان امتنان داریست می از سامان اسدی .

ييشنهادات:

بخش جدیدی که از این شماره در مجله گشوده شده است بخش پیشنهدات نسام داردکه در تلوآن ، نظرات ، پیشنهادات ، راهنمائیها و ارشادات خوانندگان را درج خواهیم کرد .

أميد است نظرات معيد ارائه شود أن شاءالله .

* * *

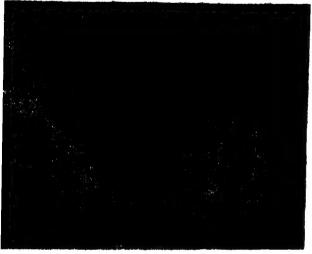
تقای مدیر محترم مجله و حید : شماره و ۱۵۲۷۴ رورنامه اطلاعات مورخ ۲۵۳۶/۱/۱۴ را میخواندم . در صفحات ۲۵ و ۲۶ آن دو مطلب مشاهده کردم که یکی نقیض دیگری بود . در صفحه ۲۵ توشته شده بود : " سیزده امسال بی حادثه بود ــ وزارت راه و ترابری امروز ضمن قدردانی از زحمات پلیس راه ، وسائل ارتباط جمعی و مردم اعلام کـرد : برای اولین بار در تاریح ۱۵ سال اخیر و با توجه به ازدیاد وسائط نقلیه در این مدت و علاقه مردم نسبت به مسافرت هیچگونه حادثه ای در روز ۱۳ فروردین ماه در هیچیک از راههای کشور اتفاق نیفتاده است . " و در صفحه ۲۶ نوشته شده است : سیزده بدر پر حادثه ــ در تهران و شهرستانها ۲۲ نفر کشته شدند . علیرغم تعطیلات کم حادثه ایام نوروز ، تعطیلات سیزده بدر از نظر حوادث رانندگی پرحادثه بود "آنگاه از حوادث منجر به مرگ در جاده های تهران و شهرستانها به تغصیل یاد کرده و اضافه نموده است که : "حوادث دیر نیز در کنار گشت و گذارهای سیزده بدر در شیرستانها اتفاق افتاد . " حوادث دیر نیز در کنار گشت و گذارهای سیزده بدر در شیرستانها اتفاق افتاد . " حوادث دیر نیز در کنار گشت و گذارهای سیزده بدر در شیرستانها اتفاق افتاد . "

و اما پیشنهاد من اینستکه وزارت راه دیگر از این قبیل اعلامیههاو نامههای تقدیر آمیز! اصادرنفرمایندوبهمردمیکهخود شاهد حوادث یاموجب آن هستند خلاف حقیقت نگویند و حرمت خود را نگاهدارند .

مكسهائ أرنجي

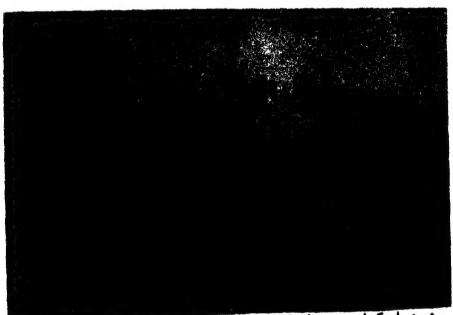
حاجب من ـ جائيكه مسن نشسته م روى پليغون است ، تمام بلور است يعنى روى بلورراه ميروم ، زير رستوران استكه شام و نهار مي خورم ، بالاى سقف او بلور است كه روى بلور حركت مي كنم ، انوشته مظفرالدين شاه ، منظور از حاجب مرحوم حاجب الدوله دولوقاجار است _) ،

عكساز آقاي الهيار دولو

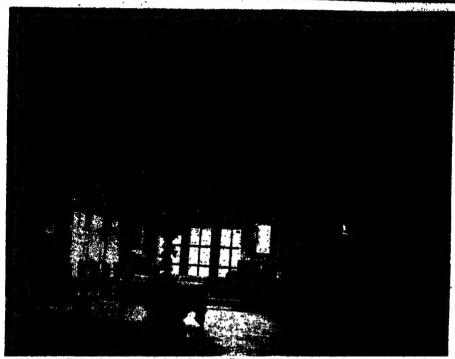


مدرسه ابراهیم خان ظهیرالدولهدرکرمان شعبان۱۳۳۴ ، عکس ازآتای طفر

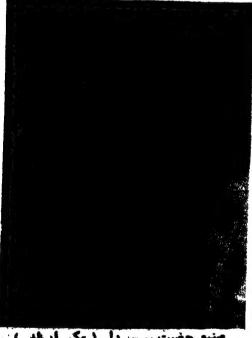
ظهیرالدوله و جنعی از اعضای انجنن اخسسوت . (عکس از ۱۳ ای انتظام)



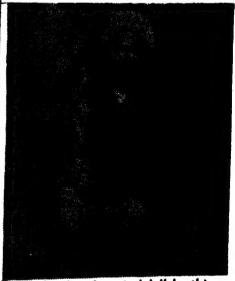
شورشملت کرمان در سربازخانه جمعه ۹ صفر ۲۴ قوس ۱۳۲۴ . (عکس از آقای ظفر)



سالن ممارت سپیسالار که حالاتالار آئینهمجلس است ، (مکساز آقای انتظام)



صنبع حضرت بر سر دار (عکس از طغی)



(افتخارالعلما^ء) میرزا م<mark>صطفی آشتیانی ا</mark> پسرحاجحسنآشتیانی . (عکس ازملکشاه ظفر)

درگذشت جناب

آقای سید ضیا الدین جناب یکی از نخبه افاضل فرهنگ ایران در اسفند ماه گذشته بدرود زندگی گفت. دوستان و دست پروردگان او در مرگش گریستند و یاد اورا گرامی داشتند ولی فرهنگ مملکت که خدمتگذار صدیق خود را از دست داد یادی از او نکرد.

جناب در سال ۱۳۰۸ قمری در اصفهان چشم بجهان کشود و قریب نود سال عمر پر بارو پربرکت داشت وهزاران دانشور فرزانه تربیت کرد که آقایان مهندس عبدالله ریاضی ، نصیرالدین خواجوی ، دکتر نعمت الهی دکتر ریاحی ، سپهبد ریاحی و . . . از آن جملهاند .

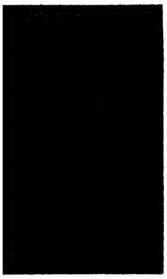
آقای دولت آبادی ضمن ارسال ماده تاریخی در رثا ٔ جناب ، پیشنهاد کرده است که مجسمه ٔ آنمرحوم توسط شاگردانش تهیه و در محل مناسبی نصب کردد ، پیشنهاد بسیار مفیدی است و امیدواریم به مرحله عمل در آید ، انشا ٔ الله ، (و)

ماده تاريخ رحلت شادروان سيد ضياءالدين جناب

جناب استاد باایمان مسن رفست فیا الدین زدنیا رخت بر بسست تنخاکی بخاک تیره افکنسسسد هزاران مشعل دانش بر افروخسست گرامی خادم فرهنگ کشسسسور چوکرد آهنگ رفتن جان پاکسسش

سوی جنت از این بیتالحزن رفت وز این دار محن آن معتحن رفست بجان تا قرب حی ذوالمنن رفست مگو خاموشاز این انجمن رفسست پس ازهشتاد و اند از خویشتنرفت وزاین دانشسرادانای فن رفسست

> حسام آورد تاریخش بهجسسری ٔ جناب استاد با ایمان من رفست



کیومرث وثوقی (روشن)

رهين

منت

یکدم زسر خیال تو بیرون نسکردها م دفتر به حشو و عاریه مشحون نکردها م از هیچکس تکدی مضمون نسکسردها ه بیت قصیده را زسی افزون نکردهام زیب سخن به جز در مکنون نکردها ه زرسره به ناسره مقرون نسکسسردها ه بیتی به جبر قافیه موزون نسکسسردها ه در دام سجع و قافیه مسجون نکردها م در هیچ حال شکوه زگردون نسکردهام طبعم هر آنچه زاده دگر گون نکردهام قطع امید از در بیچسون نسکردهام ای ناشناس باسخنم آشنا شسسده در شعرمن به عین عنایت ببین که من در شیوه ی کهن سخی نو سسرودهام بی سوز دل غزل به تکلف نساختسم گر قند ناب بوده مکرر نگفتسسهام ترصیع را قرین تصنع نساخستسم بی وزن و قافیت نسروده سخن و لیسک عرشی نژاد طایر آزاد شعسسر را جزد رفراق دوست که دردیست جانگداز این دل من است دارم امید آن که پسندش کنی که من

روشن رهین منت رد و قبول تسسست کاو را بهجز به لطف تومرهون نکردهام

لورور

نو بهار آمد و شد باغ پر از نسترنا فرودين ماه بر انگيخت نقوشي چالاک مام فرتوت جهان گشت دگرباره جوان فرش ارژنگ بهاری بسر افکنده جمن شده اشجار کهن بار دگر سیز و جوان جامه سبز ببر کرده کنون شاخ چنار زاغ افكند بسر مفرشي از سبز كيساه سوسن تازه بگلزار تو پنداری راست سرخ کل عارضسیمین بدنی را مانید زلف سنبل كه كنون زيور دشت است و دمن صفحه خاک بود سبز جو رویگردون از فروغ کل و از باد روانیخش بهار دوستان مجلس بزم و طرب آراستهاند همه شادند و طربناک در اینروز نوین عيدجمشيد فراز آمد اي " آزرمند " تو در آین روز طربناک جرا خاموشی

, and 100

هر طرف سر زده شاهسیرم و یاسمنا وز دل خاک بر آورد هزاران سمسنا به کل و سیزه بیاراست کنونخویشتنا سلب مينا يوشيده سراس دمنسيا غنجه تازه بدر کرده سر از پیرهنا سندس رومن بوشيده بتن نارونسا باغ پر مشک شد از بوی خوش نسترنا که فروزنده بود همچو سهیسل یمشا که بر افروخته گردد ز رحیسق کهنسا هر زمان از وزش باد بود پر شکنا نرگس مست درخشنده بود چون برنا بوستان گوئی امروز شده چون عدنا همکی روی گرایند بسوی جمنیسا همه از روی بشویند غبار حزنیا هر کجا انجمنی بینی از مردو زنا در چنین عید جرا هیچنگوئی سخنا؟

> رو بطرف چمن و عید بشادی گذران وز دل خویش برون کن غم دور ز منأ



ميزاافا

اماقي

یکی از نادرهکاران کاخ هنر که در نیمه اول سده چهاردهم هجری دردامیان مادر ایام پرورش یافت شادروان محمد مهدی امامی بود که (بمیرزا آقا) نامبردار شد و با آفریدن آثار هنری پرارج و بها ، زرینه برگهای افتخار آمیزی بر کارنامه فرهنگ ملی مابیعزود و بر نگارستان هنر معاصر شکوهی دل انگیز بخشید .

این نگار آفرین چیره دست که در شهر هنر خیز اصفهان بسال ۱۲۹۹ هجری قمری زائیده شدو در شانزدهم آدرماه ۱۳۳۴ شمسی (برابر ۱۳۷۴ قمری) در سن ۷۵ سالگی بگلش مینو شتافت از دودمان سادات راستین و فرزند سید محمد حسین بودکه بهامامزاده علی بنجفر علی بنجفر صادق می پیوست .

میرزاآقاامامی در یک خانواده روحانی پایه پهنه هستی نهاد و ازینرو پدرش که در. رده روحانیان اصفهان بودوی را برای تحصیل دانشدینی به یکیاز مدرستهای قدیپیم. فرستادو او یکچندبفراگرفتن اینگونه علوم اشتفال داشت ولی چون ذوق هنری درین خاندان از دیرباز بگونه شایسته بی نمایان بودو برخی از نزدیکان (میرزا آقا) دست اندرکار نقاشی و نکارگری برروی قلمدان بودند اونیز از ادامه تحصیل روگردان شد . و نزد استادان فن به یادگرفتن شیوه های گوناگون نقاشی از مینیا تور و گل و بته سازی و تذهیب و تشمیر پرداخت .

یکی از استاد ان بزرگزمان که در تشویق و تعلیم (میرز ۱۱ قا) بسیار کوشید ، شادروان میرز ارضی صنیع همایون آبود که از نگارگران و مذهبان برجسته و بی مانند عصر خود بشمار میرفت و برای را هنمائی میرز ۱۱ قااو را از اصفهان به تهران فراخواند وریز مکاریهای تذهیب ومینیا تور و دیگر انواع نقاشی را به او آموخت .

در آنهنگام که همزمان با جنبش مشروطه خواهی بود و عده بی از سران نهضت بکتابهای نفیس خطی و نقشدار اظهار دلبستگی میکردند میرزاآقا بدستور و راهنمائی صنیع همایون درآغاز وانجام برخی ازکتابهای خطی کهن و گاهی در میانه های آن کتب چند مجلس مینیا توربسبک صفوی میآراست و این کتابها بخواستاران آنروز این آثار عرضه میشد و اینکار گر چه از نظر هنر "کتابسازی" چندان کاردرستی نبودلیکن در پرورش دوق و دلباختگی میسرزا آقابهنر مینیا تور تأثیری بسزا داشت و کتاب دوستان آنوقت را نیز خرسند مینمود . پس از چندی ممارست در فن مینیا تور و بازگشت به اصفهان ، نقش و نگار سحر آمیز و گیرای بناهای تاریخی اصفهان مانند چهلستون و عالی قابو و هشت به شت نیزدر جای خود الها مه بخش میرزا آقادر آفرینش آثاری بسبک رضاعباسی و شفیع عباسی و دیگران بود چنانکه در پاره بی از کارهای وی تأثیر این مقش ها بخوبی مایانست ،

میرزاآقا امامی پساز بازگشتبه اصفهای درسرای حاجی علینقی کارگاهی بر پا کردودر آنجابه آفریدن آثار هنری و پرورش دادن شاگردان با استعداد خویش همت گماشت و کارهایی کهازآن پسدررشتههای مختلف نقاشی از گردش کلک این استاد پدید آمده اکثر از آثار خوب و گرانقدر عصر ماست و شاگردانی که تربیت کرده هر یک در شیوه فی خود استادی نام آور گردیده است چنانکه شادروان حسین خطائی و آقایان حسین اسلامیان و محمود فرشچیان از آنجملهاند .

مرحوم امامی تا مرز شصت سالگی در کارگاه سرای حاجی علینقی کارمیکرد و پس از آن کارگاه خود را بخانه انتقال دادو شیوه گوشهگیری برگزید

امامی در دوران زندگی خود دو همسر گرفت کهاز اولین چهار پسرو یک دختر آورد واز دومین یک پسر و یک دختر و گرچه فرزندان آن استاد هر یک بفراخور استعداد خود ایندوختهنی از هنر و فرهنگ آوردهاست اما (بانو زینتامامی) در مینیا تور و تذهیب و مینیا تور و تدهیب و مینیا تور و تدهیب و مینیا تور و تدهیب و مینیا تور و تده و درگل و بته سازی بشیوه ایرانی همه جا آوازه

در انداختهاست ، امامی مردی دیندار و پرهیز کار و خوش محضر و فروتن بود و یکبار نیز بسفر حج رفت ، هر گز به آزمندی و مال اندوزی روی نیاورد واز مال و خواسته آنچه بهره میگرفت ، بهری به نیازمندان و خویشاوندان درویش خود می بخشید ، مردی خوش سیما و دلشاد و گشاده روی بنظر میرسید و استادی بودکه نه تنها در قلمرو هنر بلکه در منش و رفتار نیز پایگاهی بلند داشت .

همدورههای ایناستاد در اصفهان تنی چند از نام آوران هنر بودند کهاو با برخی از آنان رفت و آمد و آمیزش میکرد و در کارگاه خود با هر یک به گفتگوهای طنز آمیزو همکاریهای هنری وقت میگذرانید ، از آنجمله میتوان شادروانان محمد باقر سمیرمی و عبدالحسین صنیع همایون اصفهانی و محمد علی نوه آقا نجف معروف و آقامحمد علی مذهب و آقایان حاج مصور الملکی و خوش نویس زاده را نام برد ، دوران هنرنمائی امامی بیشتر بین سالهای ۱۳۲۵ ۱۳۲۵ شعسی بود و درینمدت بسیاری از تابلوهای نفیس و آثار دیگر او بکشورهای اروپانیز راه یافت و در موزههای خصوصی و عمومی نگهداری شد .

بیشتر ایران شناسان غربی و دلباختگان هنرهای ظریف ایران وقتیوارد اصفهان میشدند یکیازخواستهاشان دیدارکارگاه امامی و مصاحبه باوی بود و این استاد زبر دست را بعنوان یکیاز زنده کنندگان مینیاتور ایران میستودند .

در دودمان امامی از آغاز دوران قاجار ، تنی چند نقاش پخته دست و استاد بی همال در جولانگاه هنر یکهتازی کردند که بیشتر بگل و بتهسازی نامور بودندو قلمدانهای بسیار نفیسی از نوعگل و مرغاز آنان بیادگار ماند ،نامی ترین آن هنرمندان محمد مهدی و محمد تقی و محمد صادق و محمد رضا و محمد جواد و نصرالله امامی میباشند که هر یک در جای خود با ساختن جلدهای رنگ و روغنی و قاب آینه و قلمدان باین رشته از هنس ایران خدمت شایان کردهاند ،

۱ ساین صنیع همایون غیراز عبدالحسین صنیع همایون است که اهل اصفهان و در این شهر ساکن بوده است .

فهرست ۲۰۹

```
ار اول خرداد ماه ۲۵۳۶ ( ۱۳۵۶ )= جمادی الثانی، ۱۳۹۷= مه ۱۹۷۷
                                                        صفحه ۳ _ حاطرهها و خبرها .
                                                        صفحه ۵ ـ عکسهای اربحی
        صعحه ٨ ـ نامه هاو اطبهار نظرها ار: رصا فلسعي ـ بدل عليشاه عرفان پناهي ) .
                                 صعحه م ۱ _ سیح دساری _ آستاد وحید دستگردی .
                                      صعحه ١٦ ــ ريد و پاکبار ــ محمد على نحاني .
  صعحه ۱۲ _ بهار آميد _ اديب بروسد _ محفل حان _ عبدالرفيع حفيقت ( رفيع ) .
              صعحه ۱۳ ـ دست رارله ـ خَلَيلُسَاماتي ( موج ) .
صعحه ۱۴ ـ آخرين سوداگړي ، رابيندرايات تاگور ـ نرجمه دکير سرکت ،
                  صفحه ۱۵ ــ ماجرای هزار دستان اسکاروایلد ــ برجمه نصرالله بیات ،
            صفحه ۲۲ ــ اميال فارسي افعاني در باره وريان ــ دکنر محمد تفي مفيدري ،
             صفحه ۲۴ ـ گذشت واژه ٔ زستی است ـ حانم روزولت ـترحمه محمد وکیل .
                      صعحه ع٢ _ وانعيب در هنر جيست ؟ _ دکنر محمد على نجعي .
             صفحه ۳۱ ـ تعدی بر گیاب در دیار صوفیان ـ دکتر رضا بزاد (بوشین ) .
                                  صفحه عجد نظری باره به عرفان و تصوف دلاادری .
                                      صفحه ۳۹ ــ در آدات معاسرت ــ آحمد سعبدی ،
                       صفحه ۴۱ ـ رنگنار در دوران سد سعید ـ دکتر عبداللهفربار.
صفحه ۴۴ ـ تاریخچه قوم صابئین و عقاید فرق محیلفه آن فوم ـ سرلشکر محمد مظهری .
                                 صعحه ۴۶ ـ حاطرهای از رصاشاه کبیر ـ رحیم آرسدی ،
                           صعحه ۴۷ ـ حاطراب سردارطفر حجاج حسروحان بخبیاری .
                        صعحه ۵۰ _ امس صلح _حسنصهباء عمائی .
صعحه ۵۲ _ باریج مسروطیت ایران _ حاج سبح مهدی سریف .
صعحه ٤٦٠ ـ كصَّدْ خابداً وحكومتكر ابران (حابدان اسر ابراهيمي ) ـ ابوالعضل فاسمى .
                                         صعحه ۵۷ - حاطرات ماساء الله خان كأشور .
```

بدكر : در احوالات مرحوم حديث الله توسخت مطالتي بدفتر مجلموحيد رسيده است كه سدر بح تمسر آن خواهيم پرداخت ، ازدست توسيمهاي اين استاد از دست رفته معالمهائي هم توسيد خود آن مرحوم به دفتر وحيد سپرده شده است كه در آينده بنظر خوانندگان . ارحميد خواهد رسيد .

مجلهٔ وحید: (عأسسسال ۲۵۲۲= ۱۳۴۲) صاحب امتیار ومد در مسئول: سیف الله وحید نیا:

مجلهٔ وحید: (عأسسسال ۲۵ - ۲۵) صاحب امتیار و مدر مسئول: سیف الله وحید نیا:

مجای اسراک سالامه عرای ۲۴ سماره کهرارو دویست ربال خارجه دو هزار ریال نک شماره منحاه ربال .

خاطره باجربا

خدمت بی ریا

مرحوم سینتا هنرمند نویسنده و شاعر با ذوق اصفهانی سالهای آخر عمر را در کارخانه صابع پشم اصفهان برای امرار معاش به کار قیمت گذاری پشم و پنبه !! مشغول بود .

دراواخرعمر و در ایامی که در بستربیماری بود بدیدنش رفتم دیدم دستههای چک را در برابر حود نهاده و به امضا کردن آن مشغول است .

گفتم با این حال کسالت چه حای چنین کاراست شما باید استراحت کنید و ایامی چنداز این گونه کارها دست بکشید .

گفت بله باید استراحت کنم لبکن این کار هم یکنوع آسایش روحی برای من فراهم میآورد . زیرا مدیر کارخانه آفای همدانیان بدون اینکه کسی خبر داشته باشد همه ماهم عده ریادی از مردم آبرو دار و بهیدست اصعهان را از جبب خود حقوق میدهد و این کار محرمانه انجام میشود و فقطمن و یک مسخدم پیر که وسیله رساندن پول به مسنمندان است حبر داریم ، لذا دریع است که دست از این کار بکشم زبرا معیشت عدمای مختل میماند خدایش رحمت کناد که فیض محض بود و امید است آقای همدانیان هم توفیق داشته باشد خدایش کارهای خیر را هم ادامه دهد .

تعداد پزشکان و ، ، ،

براساس آمار منتشره از طرف نظام پزشکی ایران، تعداد پزشکان ایران تا ۱۵ فرور دینماه سال جاری بالغ بر ۱۳۴۲۸ نفر بوده است که از این عده ۱۳۴۶ و نفر در تهران اقامت داشته اند ،

جمع کل دندانپزشکان ایراننیزدر تاریخ ۱۵ فرور دین۱۹۶۵ تن بوده که ۱۰۳۵ نفر آنها مهیم تهران بوده اند .

تعداد بیمارستانهای کشور ۵۲۵ عدد با ۵۳۹۴۴ تختخواب بوده است ، که از ایسن معدادبخش خصوصی ۱۴۰ بیمارستان با ۸۳۹۳ نختخواب داشته است .

توليد نفت

گزارشتولیدوصدور نفت در سال ۱۹۷۶ حکایت از آن داردکه کشورایران ۱۰/۳ درصد ازکل نفت در دنیا را تولید کرده است و این رقم معادل ۲۷/۲ درصد نفت تولید شده در خاورمیانه و ۱۹/۳ درصد تولید اوپک بوده

جمع کل تولید نفت ایران در سالمورد گزارش ۲۹۴/۸ میلیون تن مترمکعببوده کهاز اینمیزان ۲۷۲/۲ میلیون تن آن بصورتخام صادر شده است

امانت داری خاک

تحقیقی استاز استاد باستانشناسی ایران ، آقای سید محمد تقی مصطفوی درباره و تخت جمشیدوکشف آثار ارزنده و باستانی که در دوره پهلوی رخاز حجاب خاک بدرآورده و چهره تاریخ تابناک وطن ما را روشنتر کرده است .

در این اثر تحقیقی از بازدیدهای سردودمان پهلوی از آثار تخت جمشید یاد شده و خاطرههای این دیدارها بقلم آمده و از مراقبت و دقت رضا شاه کبیر در حفظ آثار تاریخی بتجیل شده است .

نگارنده معتقد استکه خاک فارس طی قرون متمادی امانت داری کرده و این اسناد و آثار معتبر و تاریخی را در دل خود نگاهداشته تا بعهد سردودمان سلسله پهلوی دور از گزند حوادث عرضه کند و . . .

توفیق خدمت برای مؤلف محترم آرزو داریم ، ضمنا " بدانید که این مجموعه ۱۴۷ صفحه بمناسبت پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی و توسط اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران در اسفند ماه ۲۵۳۵ چاپ شده است ،

باشكاه ايران

باشگاه اجتماعی ایراندر تجدیسسد انتخابات سالانه خود آقای حسنعلی حکمت (بخرد) را به ریاست هیئت مدیره باشگاه برگزیده آقای حکمت دو سال پیش نیز همین سمترا داشتهو قبل و بعداز وی آقایان اعزاز نیکیی و نصرالله انتظام رئیس هیئت مدیره باشگاه بودهاند .

هیئت مدیره جدید در نظر دارند در توسعه تشکیلات باشگاه ، برنامههای فرهنگی مفیدی نیز بگنجانند .

۲۸ ساله مادر

در صحن یکی از حجرات منشعب ا آستانه حضرت عبدالعظیم قبری در منظی عاماستکهبرروی آن نوشته است : " درایر جا بیست و هشت سالهمادری خفته است ک بدست طبیبی در بیمارستان آپادانا کشتی شد ".

ظریفی که عبارت روی سنگ قبر را دب وگفتآن طبیب را میشناسم هنوز هم در آن بیمارستان و بیمارستانهای دیگر بهمان کار مشغول است !!

شاهنامه منشور

بنگاهنشریات " معارف " تاجیکستان اخیرا "نخستیناثرنویسنده تاجیک س.الغ_ زاده راتحت عنوان " شعرهائی از شاهنامـه

به نثر " انتشار داده است .

نویسنده مضامین شاهنامه را بزبان تاجیکی انتقال دادمو در لباس نثر مزین و آراست کرده است .

مكسهائ ارخي



عضد الملک قاجار با پنج اولاد و خدمهاش (عکس از آقای مهندس امیر سلیمانی)



اسحق میرزا دارا با دو فرزندش (عکس از آقای مهندس امیر سلیمانی) .



نعر اول نصرالله فلسفی ــ نغر سوم سعیـــد مفیسی این عکسدر سال ۱۳۵۶ در رشتگرفته شده است .



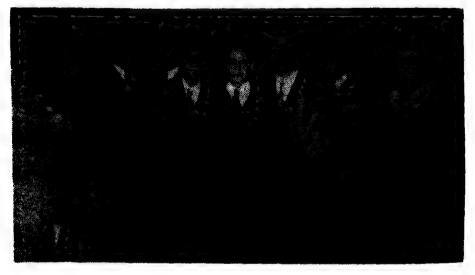
از راست: امبر مصطفی خان مشیرالسلطنه ــامیر امنع (میر آخور) ــظهیــر ــ السلطنه ــ سردار مخصوص فرزندان عضدالملک ــخود عضدالملک نیز در وســط نشسنه است . (عکس از آفای مهندس امیر سلیمانی)



شيخ فضل الله نورى ــ سيد عبدالله بهيهاني ، (مكسها از ٢قاي ملكشاه ظف ١



عکسی استاز روسای مجلسین و چند تن از نمایندگان در بیست سال بیش اسامی و سمست آنها در زمانیکه عکس گرفته شده بدینفرار است از راست : سیابور دکتر خانبابیانی عدالرحمن فرامرزی نماینده محلس و روزنامه نگار سابقی زاده رئیس سنا محمد رضاخرازی عضو هبئت رئیسه مجلس سردار فاخر حکمت رئیس محلس امید سالار عضو هیئت رئیسه مجلس .



از راست : عباس مسعودی ــ سپهبد آق اولی ــ محمد رضا خرازی ــ علی وکیلی ــ ابراهیم حکیمی (حکیمالملک) ــ عکستا از علت ضاخانه، .

نامه لأ واظهارنظر إ

یادی از شادروان ضیا الدین جناب

روزدهماسفندماه ۲۵۳۵ مردیکه قریب نود سال عمر پر برکتش صرف تعمیم و توسعه وبلکه بنیانگذاری فرهنگ اصفهان بود دیده از جهان فرو بست ، مکارم اخلاق و خصوصیات زندگی و فضائل انسانی او را ازعده و زیادی از رجال کشورکه از شاگردان او بوده اند باید سئوال کرد .

تنهاکسیکه در تهران از اویا دکر ده آقای حسام الدین دولت آبادی است که ماده تاریخی در رثای او سروده و درمجله پرارج وحید بچاب رسیده .

مرگیکی ازعواملی استکه بین تمام بوجودات بالسویه تقسیم میشود و هیچموجودی رااز آنگریزوگزیری نیست لکن موضوعی که قابل اهمیت است این است کی پساز مرگ هر انسانی کسانی که زنده اند چه داوریهائی دارند ؟

فردی تمام عمرش صرف جمع مال میشود و هدفی جز امور مادی ندارد و نمیداندبرای چه جان کنده است تا جان بجان آفرین تسلیم کند .

افرادیبظلموستموتعدی بمردم کاخها برافراشته زندگانی مادی خود را توسعه داده بخیال خود نهایتکامروائی را داشتهاند .

کسانی هم پیدامیشوندکه دارای افکار ملکوتی بوده و بمردم مادی لبخند تعسخر میزنند و درمقام خدمت بخلق در راههای مختلف میباشند ــ مرحوم جناب از آن طبقه ای بود که بهیچوجه درجستجوی مال و جمع ثروت نبود و میتوان به تحقیق گفت اولین کسی که در شهر اصفهان از صفر پایه گذاری فرهنگ را نمود و دست باخته براه خدمت بفرهنگ شد که در نظر ارباب تحقیق مستور نیست اما با کمال تأسف یا خوشبختانه هنرمند !! نبود که در رثایش مجامعی تشکیل گردد و خطابه ها خوانده شود .

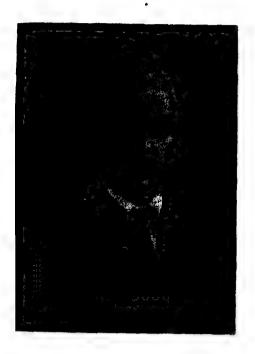
بالاترین تأسف و گلهاز وزارت آموزش و پرورش و اداره آموزش و پرورش اصفهان است که در این قبیل اموری که فرض است بدست فراموشی می سپارند و مایه یأس زنده هائی میشوند که در حال حاضر بخدمت اشتغال دارند ــروانش شاد و با اجداد طاهرینش محشور باد .

اصفهان رضا فلسفي

حضور مبارکجناب آقای دکتر سیفالله وحیدنیا مدیر بسیار ارجمند مجله عالیقدر وحید

باکمال فروتنی وادب بعرض مبارک میرساند ـ دیروز مجله بسیار گرانبهای وحید شماره ء ٢عزوصول ارزاني بخشيدوبا اشتياق فراوان هميشكي آنرا برايمطالعه كشودم ــ ناكها ن خبر در گذشتن استاد بزرگوار عالیمقام و فاضل و حکیم نیکنام مرحوم شادروان آقای آقا سيدضيا الدين جنابرا در صفحه يازدهم مجله شاهده نمودم وازاين خبر جانگداز از خود بیخود گردیدم و بینهایت غمناک و متأسف شدم . مرحوم آقایجناب از پهلوانان بزرگ میدان تربیت بود و تقریبا " در هفتاد سال پیش بخرج خودش مدرسه کلبهار را در اصفهان تأسیس نمود و اولین مرد منورالفکر و روشننظر اصفهان بودکه در آن دوران در مقابل ضدیتهای بعضی اشخاص صاحب نفوذ و مشکلات مالی و کمیابی دانشپژوهان برای تدریسبرنامه جدید برابر برنامه دبیرستانهای فرانسهموفق گردیدومدرسه کلبهار و بعد مدرسه متوسطه (دبیرستان) در باغ نو در تحت ریاست ایشان واز پرتو همتوجدیت آنيكانهقهرمان دب وتربيت ودانش رونق كرفتهو از بهترين بنكامهاي تربيتي كشوركر ديدند وشهرت آنهامستقرگردید و هزاران فرزندان کشور شاهنشاهی ابران را با نمام صفات نیک وانضباطودانش مجهزساختهاز اصفهان باسرافرازي ازبراي خدمت بهمبهن آماده كردانيدند چنانچهخود جنابعالی در مقاله خوداز چند نفر ازآن آقایانکهاز تربیت و استادی مرحوم آقای جناب بهرهمند گردیده واکنون از مردان بزرگو دانشمند و نام آور کشور میباشند نام برده ایدساین حقیر مرحوم آقای جناب را از شصت سال پیش نا امروز همیشه ستایش نموده ام و خدمات آن بزرگوار استاد بیهمتا را مدامگرامی میدارم و محترم میشمارم ـ بدین نظر از صمیم قلب بیدرنگ پساز خواندن خبسر درگذشت آنمرحوم مرثیه ای بنظم در آور دمو اینک بااجازه جنابعالی یک نسخه پیوست تقدیم میگردد . چنانچه در این مرثیه ارزش ادبی و احساسات قلبی ملاحظه میفرمائید و رأی مبارک قرار گیردکه آنرااز برای تسلیت و تسکین قلب دوستداران و ارادتمندان و پیروانآن حضرت رهبر یزدان شعار در مجله عالیقدر و گرانبهای وحیدانتشار دهیدالبته صاحب اختیار میباشید و چاکر بسیار سرافراز خواهمگردید . البتهاينمرثيه درچاپ دوم ديوان بذل منتشر خواهد گرديدــخواهشمندم تسليت بسيار 🖈 خالصانه و قلبی حقیر را به همه بازماندگان مرحوم آقای جناب ابلاغ بغرمائید ــ بسیار کم سپاسگزار خواهم گردید .

مقالات بسیارمفیدو سودمندو آموزنده مجله عالی وحید راهمیشه با اشتیاق فراوان م . مطالعه مینمایم سویژه در انتظار خواندن شماره های آینده وآثار جاویدان مرحوم شادروان استاد ممتاز وحید دستگردی میباشم . با احترامات فائقه و درود قلندرانه



شیخ دستاری

کساد دید چو بازار شیخ دسنساری برای مصلحت خاص شیخ شد فکسلی لباس عاریت ظاهری بهیسچ مگیسر سیاهکاری بی پرده فکسل بندان یکی بدورانهمدسست درشکستن عهد یکی بجان جهان در دو اصل بیدردی یکی بهر دو نگر در خزانه حمسام یکی بهر دو نگر در خزانه حمسام از این دو چشمه کل آلوده آبهاینفاق هزار مرتبهاز مرده بد تر آن زنسسده هزارد زد شبانگاه از آن عسس بهتسر درآن گروه بزرگی و سر بلندی نیست

فکل بیست بسوای کسلاهبسرداری
که بهر مفسده عام بود دستساری
خداشناس چه دستساریوچهزنساری
سپید کردز شیسخ ریسا رخ تساری
یکی به شیطان استاددر دغلکساری
یکی به نسل بشر عار و اصل بیعاری
یکی بهعقرب آموخته است جسسراری
ز فضل و دانش و عمامه و فکل عاری
یی گرفتن ماهی بجسسوی شد جاری
که بر شکم بسر قبسر مرده شد قاری
که بر شکم بسر قبسر مرده شد قاری
که روز جیب خلایق برد به طراری

هزار بار ز دستار بهتر استو فکسسل اگر وحید دل خستسمای بسندستآری

رند و پاکباز

ساقسى بيسارجسامسى ، تا تسركنيمكامى

كـامـى مكـــر برانيـــم با دلفـــروز جـــــامـى

با یک نگاه از آنچشسم مستسی و هستیم بخش

جامی بگسردش آور آگنسسنده از مسدامسی

شهد نوبهار و ما را بها یاد آن گههار وی

عيشيسيت ديرپايسي عشقيست مسندامي

بسيتاب و ناتوانيستم بسي آفتساب رويسي

در کاهسش روانیستم دو از مسته تمسامتی

اىبادمبحكساهسى چسون بكسذرىبكويش

از ما ببسر سلامسی از او رسسان پیسسامسسی

بااو بگسو کسه عاشست دارد جسداز رویت

با مىسى سيە جو شىسامىي ، شىامى نديدەبامىي

از مسوی او گسذر کسن برکوی ما سسفر کسن

بــو کز شمیـــم مشکی زنده کنــسیمشـامـی

میگفیتناصحیم دوش از راه دوستسداری

هشدارتا نیساری بر لسبب ز دوست نامی

از راه عشق برخیز با گلسرخسان میسسامیسز

گرخــود مه تعامیســت یـا سرو خوشخــرامی

کورا و فــابیهـمان جـور و جفا بیساران

عهديسين سختدام

ازعاشقسی حذر کسن سودا ز سنر بندر کسین

جسان در تعب میفکسسن در آرزوی خسامسی

گفتهم کهما حسریفهان رندیم و پهاکبازیهم

در عشق میگدازیسم فسارغ ز ننسگ و نسامسی

چــون مرغكــى أسيريم خو بــا قفـس كرفتــه

نابرده ره بشـاخــی نکشــوده پــر ببامــی

در تنگنای حسسرت گاهسی زنیم بالسسی

در کسوی نا امیسدی گاهسی نهیسم گامسی

بهار امید

خزان بیادرخ چون گلتبهار منست درونخاطرمن ، طرف لاله زار منست که جز بعشق چریدن درونهکار منست بهر کجا کهبود یار من دیار منسست خیال روی تو نازم که غمگسار منست چهنکتهها کهبدام غزل شکار منست که درغروب خزان ، مایه قرار منست پرازگلو سمن و نسترن ،کنار منست بیاغپرشرعشق ، برگ و بار منست زمانهگردهدانماف ، قرضدار منست خونقش روی تو در سینه یادگار منست تهران اردیبهشت ماه۵۵

توبی که یاد توهر جاشکونه زار منست بیادخاطرههایی که باتو دارم خسوش بیادروی تو در خاطرم چرا گاهی ست اگر بغربت وگر دردیار خویشتنسسه اگر غمم بسر آرد هزار روز سیساه بعشق روی خوشت در شکار گاه سخن شکوه یاد تو را نازم ای بهار امیسد من و تغرج باغ رخت که گاه وصال من آن نهال ثعر پرورم که مهر ووفسا زشعر ترکنم ایثارخلق ، شیره و جان زشعر ترکنم ایثارخلق ، شیره جان بگوش جان توشعر نشاط بخش (ادیب)

از : عبدالرفيع حقيقت (رفيع)

محفل جان

بزم دل گسر بی تو آرایش پذیسود تار باد

دشت جان گر گل بر آرد بی تو مسارا خار بساد مدام خم گذشت با خسام در س

همدم صهبای غم گشتیم بـــا رؤیـــای دوسـت

تا ابد این بزم و این میخسانسه مارا یار باد از شرار عشق جانان دیده ٔ عقلسسم بسوخت

عقل دور اندیش راکی ؟ نزد جــانــان بار باد

زندگیبی دوست در جنت ز دوزخ بدتسر است

گر بہشتی باشندم ہی یسبار دوزخ ہبار ہیساد محفل جان جای غیر ازدوست کی باشد (رفیم)

یزم دل خرم بود آندم ، که بسی اغیسار بیساد

دست زلزله

جون گور سرد بود سرایای روستسای آنروز طرف مزرعه وجو صفا نداشيت خاموش ، هر مؤذن مسجد سحر گهان لرزيده بود شاخ درختيان بسارور آثار زندگانی و آسایش و امیــــــد گویی خدای جنگ درآن خطه بزرگ چونیشت دیهقان که بداغیسر شکست ديواجل بيا فتن مشتى استخصصوان درزير سقفها كه بسي كشته جايداشت درکار سوگواری نوباوگــــان ده فریاد جانگدازی اگر گوش میشنیسسد خشکیده بود بر دو لب شیر خوارهیی هر یازدست دلداده غلتیده بر زمین هر بي بناه نعش عزيزان شناختـــه میگفت اگس ندیده چنین ما تمی هنوز" جان داده بودوطفل درآغوش داشت مام یک عمر خورده بود چو دریا سرش بسنگ بیچاره مرد کودک و آخر خبر نیافت ميزد بزير توده خاشاك دستو ياي آن یای بر زمین سر شب گوفته بوجد در حجله خرابکه جائی چنان مباد از زیر خاک گوشهٔ پیراهن عسروس زان پیشتر که لب بلب یکدیگر نهند عفريت مرك ازبى يكلحظه عيشو نوش بودشيياله، كاسه سر، خون دلشراب

با اینکه آفتاب ، بگرمی دمیده بود آری بجلوه همچو گل یژ مریده بود بے بانک ، هر خروس ، بگاهسپیدهبود هر مرغ از آشیانه بسویی پریده بود ازآن دیار ، رخت ببیرون کشیده بود ویرانهیی بجای دهی آفسیریده بود دیوار کلبه بود که هر سو خمیده بود درجستجویکشته بهر سو دویده بود جون عنکبوت ، تار تعلق تنیده بود يتراهن شكيب بهتنها دريده بود فریاد مادر و پدری داغیسدیده بود خوني که جای شير زيستهان مکيده بو د شیون زنان بزیر درختی خزیده بود دندانفشردهو باسف لب گزیدهبود پیریکهسردو گرم جهانرا چشیدهبود ازجان گذشته بین که به ازجان گزیده بود تااینگهر بخون جگر بروریسده بود كزشهر ، مام ، جامه عيدشخريده بود آنکسکه شب بیستر ناز آرمیده بود ازدیدهخون بجای سرشگش چکیده بود دامادهمچو طایر در خون تیپده بود رنكين بخون جو لاله احمر دميده بود جان عزیز بر الب آنان رسیده بود در هر طرف بساط طرب گستریده بود صدها بياله يافتهو مي كشيسدهبود

کوتاه قصه (موج)که لرزاند جان من بزمی که دستزلزله هر گوشه چیدهبود

شعری از رابیندرانات تاگور نرجمه کاظم شرکت (شهرین)

آخرین سوداگری

- ۔ " بیا ومرا اجیر کن" ۔ این فریاد بامدادی من بر سنگفرشهای راهی دراز بود . ۔ شمشیو بدست ، امیری در کالسکه زرین رسید .
 - ـ دستم را گرفت و گفت : " من تورا با قدرت خود اجير ميكنم " .
 - ــ اما قدرتش یشیزی ارزش نداشت ، و او در کالسکه زرینش دور شد .
 - ـ در تف آفتاب نیمروز ، خانهها با درهای بسته بیحرکت بودند .
 - ـ درپیچ و خم راه پرسه میزدم.
 - _ پیرمردی با کیسهای زر پیش آمد .
 - ــ بمن خيره شد و گفت : " من تورا با يول خود اجير ميكنم " .
 - ــ سكههای طلا را دانهدانه بمن نشان داد ، اما من دور شدم .
 - ـ پسینگاه بود ، پیچکهای افشان بدیوار باغها غرق در گل بودند ،
 - ـ ماهروئی از باغ سر بر کشید وگفت : "من تو را با یک لبخند اجیر میکنم " ،
 - ــ امالبخندش رنگ باخت و باشکی آغشته گردیدو خود در تاریکی فرو رفت .
- سشنهای نمناک در پرتو آخرین نوازش خورشید میدرخشید ، و امواج با ساحل نرد عشز مرباخت ،
 - کودکی برشنها نشسته و با صدف یاردها بازی میکرد .
- ـ سربرداشت ، پنداری مرا میشناخت ، با لبخندی گفت: "من تو را باهیج اجیرمی کنم" ـ و از آن لحظه ، از برکت یک سوداگری کودکانه ، آزادی یافتم ،

بقیه ازصفحه و

۱۴ ـــاردیبهشتماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی ــازلوسرن ولی ــکالیفورنیا چاکر خدمتگزار بندهٔ درگاه پیر مغان ــبذل علیشاه عرفان پناهی

* * *

اکنون دو بیتی شعر که از دل برخاسته آقای بذل علیشاه نثار میشود:

ناگهاننصب جهان آغشتهاندرابر تار آفتابعلمودانش گشته ینها_{نذ}اصفهان

از غممرگ ضیاء الدین جناب نامدا. جلوهگرشددربهشتآنحضرتوالاتیار.

نوشته : اسكار وایلد ترجمه : نصرالله بیات

ماجرای هزار دستانگل سرخ

بلبل شوریده عمر خواه که آخر باغ شود سبزو سرخ گل بدرآید

محصل جوان با لحني اندوهكين كفت:

معشوقم گفته است بشرطی حاضر است با من برقصد که شاخهای کل سرخ نثارشکنم ما هر باغو گلستان را زیر پاکردم کل سرخی بدست نیاوردم .

هزار دستان از درون آشیانه اش که بر فراز درخت سرو زیبایی قرار داشت شکوههای عاشق زار را شنید ولی هر چه باطراف نگاه کرد کسی را ندید ، چشمان جوان پرفروغ و زیبا بود و از شدت هیجان و ناراحتی از اشک پر شده بود پس از کمی سکوت بسخنش ادامه داد و گفت :

من گفتار بزرگان را خواندهام و رازهای نهفته اندیشمندان و فلاسفه در سینه من است ولی هرچه جستجومی کنم شاخه گلی را که شایسته زیب و زینت دستهای قشنگ محبوبهام باشد پیدا نمی کنم . دیگر زندگیم پریشان و تباه شده است .

هزار دستان با نگاهی پر از شگفتی باطراف نگریست ، و از ورای برگهای سبزو قشنگ سرو پسر را دید ،از شنیدن سخنان شکوه آمیز او تاب نیاورد و گفت :

- شبهای درازی تا صبح بیدار ماندم و نغمه سرائی کردم . قصه عشق را بگوش ستاره ها گفتم . تا اینکه او را یافتم برگش برخساره سیمبران ماند . غنچه اش بمثل چون دهان دلبران است و شاخه اش بقامت گلرخان . دلش خونین ولی خندان است عرقش گلاب ، مفرح دل احباب و مطلوب شیخ و شاب است . بخانه آشنا و بیگانه قدم می نهد ، باحسن و زیباشی خداداده دل از همه می برد حمشاطه طبیعت مانند عروس او را بزک کرده و آرایش داده و هر صبح از شبنم درو گهر بر فرقش نثار می کند .

یسرک زیبا زیر لب زمزمه کرد و گفت :

امشب شاهزاده بزمی می آراید ، شور و غوغا بفلک میرسد ، معشوقم نیز با او همراه است ، اگرشاخه گلی بدستش دهم او را در آغوش می کشم و سرش را بدامانم میگذارم ، اما گل سرخ در هیچ گلزاری نیست باید در کنج تنهائی بسوزم و بسازم ، او دامن کشان از برم بگذرد و نظر نکند و دل و جانم را از شررعشق بسوزاند .

هزار دستان گفت :

براستی عشق پدیده ای آسمانی است من عاشقی سینه چاک و دلباختمام .نغمه هایم پر سوز و گداز است . آنچه برای اوسروراست برای من در دونیاز است . و که چه دنیای عجیبی است عشق .

جوان گفت 🖫

— نوازندگان در تالارهای بزرگ می نشینند ، نواهای روحنوازی می نوازند ، با هر زخمهروج و جان من برقص درمی آید عشق در شریانهای من جاری می شود ، محبوبم همراه با ترنم ساز برقص برمی خیزد و بگونهای سبک و آسمانی پایکوبی می کند که گوئی پاهای ظریفشزمین را لمس نمی کند ، نجبا و اشراف در گردش حلقه می زنند و در اوج خوشحالی او را نظاره می کنند ، دلدارم با من به پایکوبی بر نمی خیزد چون گل سرخی ندارم که نثارش کنم ، محبوبم چهره زیبایش را در بین دستهایش پنهان می کند و همانند ابر بهاران می گرید ،

انوار زرین خورشید از لابلای برگ سبز درختان بچهره ٔ جوان تابید و پروانه سرگرم عشقبازی با آن بود بیکبارهاز پرواز ایستاد و از جوان پرسید .

ــگریه معشوقهات برای چه بود ؟

گل داوودی با نسیم فرحبخش بهاران برقص مشغول بود سری جنباند و با صدائی ملایمتر از لطافت ترنم ساز پرسید :

ــ معشوقت چرا گریه میکرد ؟

هزار دستان تاب نیاورد و گفت :

ـ او برایکل سرخ گریه میکرد .

آنها همکی خندیدند و یکصدا گفتند.

_گريهاش تنها بخاطر كل بود أ. واقعا" چه كار احمقانهايست أ.

تمام موجوداتو حشرات آن دور و بر بحرفهای او خندیدند .هزار دستان که درد عشق رامیدانست و به این راز جانگاه بی برده بود فسرده و خاموش شد . بی اختیار بالهای آسمانی رنگش از هم باز شد و آهنگ پرواز نسمود و در یک چشم بهمزدن بهوا برخاست و به نرمی سایههای خیال برفراز گلو گلزار بپرواز در آمد ، همانطورکه با چشمهای تیزبینش باطراف می نگریست بوته گلی نظرش را جلب کرد ، گل نوخاسته چون نوعروسی در صحن چمنخودنمایی میکرد ، هزاردستان یکسر بسویش رفت و بر فراز یکی از شاخههای آن فرود آمد و فریاد زد :

ــآوازیدلنشینبرایتمیخوانم و تو هم ۱ داش شاخدای کل سرخ بمن ارزانی دار . درخت سری تکان داد وگفت :

-گلهای منچون امواج لطیف چشمه ساران سفیدند . سفید تراز برفهای قلل کوهستان . بسراغ برادرم بروتا جایش کنار آن ساعت آفتابی است شاید بتواند گلی راکه دوست داری نثارت کند .

هزار دستان از روی بوته کل سفید برخاست و بپروازد درآمد . دیری نپائید که بر روی شاخه گلینشست که همسایه ساعت آفتابی کهنسالی بود و خطاب به او گفت :

ــ شاخهایگل سرخ بمن ده تا آوازی روحپرور بخوانم .

درخت سری تکان داد و در جوابگفت :

مه گلهای من همگی زردند ، به رنگ گیسوان پریان دریائی که روی تختهای مرصع و شاهانه می نشینند زردتر از رنگ گلهای نرگس که در بهاران چون عروسان در چمن حلوه گر می شوند ، اکنون پیش برادرم شوکه در زیر پنجره اطاق جوان محصل شوریده روئیدهاست باشد گلی راکه بدنبالش هستی بتو ارزانی دارد ،

هزاردستان به هوا برخاست ، لحظهای بعد روی شاخه کلینشستکه در زیر پنجره اطاق جوان عاشق بود ، بیدرنگ بانگ برداشت و گفت :

- گلهای من سرخ هستند بسرخی پاهای کبکان دری که در بهاران پای در قدح خون آلودهاند ، سرختر از روی زیبای مرجانهائیکه در دل اقیانوس آرمیدهاند ، من گل سرخ هستم ،معشوقه بلبلم ،مظهر تجلی شاهد ازلی هستم ، زینت افزای باغو بوستانم و فرح بخش دل دوستان ،ازنفس مشکینم نسیم صبا معطر و از رخساره و رئینم صحن گلشن مزین است . طفل نازپرورده ما در طبیعتم ،از بوستان ابرشیر مینوشم و از دیبای رنگینش جامه می پوشم نسیم چمن گهواره جنبان من است و مرغ شباهنگ مطرب غزلخوان من است ، بدان که صولت سرمای زمستان شریانهایم راخشکانید غنچههایم از شدت سرما بجان فسردند ، طوفان حوادث شاخههایم راشکست و امسال قهر طبیعت ریشه جانم را تباه کرد ، گلی ندارم که نثار رهت نمایم .

هذا، دستاء ما آه و نالو گفت :

یک شاخه کل سرخ میخواهم و بس ، راهی بمن بنمای که بمراد دل برسم .

درختگل در پاسخ گفت:

ـ تنها یکراه هست .ولی راهی است بسیار ژرف و خطرناک و مقصد ناپدید ومن یاراینشاندادن آنرا ندارم .

هزار دستان شادمان شد و کلاز کلش شگفت و با خوشحالی گفت

سبیمی نیست. این راه را نشان ده ، من از پیمودن راه عشق با تمام فراز و نشیب وخطرهایش خرسندم و از آن هراسی بدلندارم ،

د.خت گفت:

-اگر در جستجوی کل سرخ هستی باید آنرا با نوای گرم و آسمانی موسیقی در پرتو سیمابگون مهتاب از ریشه جانت در زمین نشانی و با خون دل آبیاری کنی ، نغمهای دلنشین و آسمانی که از جان و روانت الهام گرفته سر دهی و خار آنرا چون پرنیآن و پرند در آغوش بغشاری و تمام شب را شب زنده داری کنی شور و غوغا ببالم در افکنی و نیش خار را در درون دل فرو بری بطوریکه از این رهگذر خون گرم تو در آوندها و شرائین نهال خشک من جاری شود و تو در وجود من محوگردی ،

بلبل در حالیکه بزاری میگریست گفت

- فنا شدن موجود ناچیزی چون من برای کل سرخ زیبائی بی ارزش است " جان چه باشد که نثار قدم دوست کنم " چقدر زیباست که در جنگلی خرم و سر سبز بنشینم و هر بامدادان خورشید را در سفینهای زرین و مهتاب را در زورقی مرواریدگون مشاهده نمایم ، بنظرمن صفای عشق از هر چیزی خوشتر است ، با آوای این کلمات آتشین هزار دستا نبال و پر زیبایش رابهم زد و آهنگ پرواز کرد ، دیری نپائیدکه از حضیض خاک بر اوج هوا خاست و چون شهباز خیال برفراز چمنزارها و باغ و بوستان گذشت و سایه آسا دامن کشان درختان را پشت سرگذاشت ، محصل شوریده هنوز بر روی علفهای سبز باغ غنوده بود ، بلبل همچون همای فرخنده بالی از بالای سر او گذشت و اشکهای حسرتی که در چشمان کوچک و قشنگش حدقه زده بود در اوج آسمان می درخشید ، پرنده زیبا از اوج آسمان بانک سرداد و گفت :

ــ خرسندباش و شاد زی . بخت تو یار و دولت تو پیروز است . دیری نمیگذرد که به وصال گمکردهات میرسی .من آنراامشب با نغمههای جانسوز در پرتو نقرهفام مهتاب با تاروپودوجودم پیوند میزنم و با قطرات گرمخونم آبیاری میکنم .از تو میخواهمکه عاشق صادق باشی . زیرا عشقازعقل بالاتر است .عشقاز فلسفه برتر است ،نیروی عشق از هر

نیروئی فزونتر است ، الهه عشق ازهمه خدایانتواناتراست ، بالهای آن برنگ شعلمهای سوزان آتشاست ، لبهایش ازعسل شیرین تر است و دم مسیحا دارد ، جوان از دل و جان به این داد ولی چیزی دستگیرش نشد زیرا از فهم آن عاجز بود ، درخت سرو به مفهوم گفته هزار دستان بی برد و راز آنرا بجان و دل شنید و افسرده شد زیرا او عاشق زار و دلخسته بلبل و روزگاران درازی همنشین بود سرو تا میتوانی نغمه سرائی کن من با سرود و آواز تو خوشم و بی وجود نازنینت گلشن در نظرم گلخنی بیش نیست ،

بلبل دگر باره آوازی خوش سرداد . آوای او چون زمزمه آن درجویباران و قهقهه مراحی درون ساغر روان را نوازشمیداد . وقتی هزار دستان از آواز خواندن فراغت یافت جوان محصل از جا برخاست و قلم و دفترش را برداشت و آهنگ سرای خویش نمود . در مسیر راه به گفتار نفز و پر معنی بلبل اندیشید واز خود پرسید :

- نمیدانم دراینگفتارچهسری نهفته است ، چه انگیزهای او را بدینمقصود رهنمون است ، منازنتیجهکاراو مأیوسم ، پنداری او بجای صفا و خلوصنیت و توجه بماهیت مفتون ظاهر میباشد ، محال است که مبادرت بهچنین فداکاری و از خودگذشتگی بنماید ، او از جان شیرین به عبث نمیگذرد و باینترهات تن در نمیدهد ، گرچه او مدعی میباشد که عاشق است ولی عشق او ظاهری و زود گذر است ، اینهمه سوز و گداز هیاهو و سرو صدائی بیش نیست ، خردمندان و ارباب فضل جملگی برآنندکه خداوندان هنر بیش از دیگران خود پسندو خویشتن بینمیباشند و درگیتی تنها بخود می اندبشند ، گرچه براستی درآوای او سحری نهفته است ولی متأسفانه با دارا بودن اینهمه هنرو برازندگی حقیقت گرا نیست و به مسائل منطقی و عقلانی نمی اندیشد و احساسات او زود گذر است .

جوان به سرا اندر شد و از شدت هیجان وخستگی روی بستر خویش غنود و لختی بهمحبوبش اندیشید ، بار دیگر اندوهی جانگزا وجودش را فرا گرفت و بر اثر آن خوابی عمیقاورا در ربود ، شبانگاه که ماهامواج نقره فام را برپهنه گیتی بگسترد ، هزاردستان بقصد دیدار یار آهنگ گلزار نمود ، وقتی بدرخت گل رسید سکوتی مرگبار باغ و گلزار را فراگرفت ،اوسینهاشرا آماج خارهای جانگزا نمود و باسروری هر چه تمامتر آوازی دلکش سر داد ، ماه برفراز آسمان شاهداین عشق آتشین و ملکوتی بود ، بلبل لحظه به لحظه نوای شورانگیزش گوش فلک را کر نمود ، و نیشهای خار بآهستگی بهجسم و جان او آتش افکند ،او همچنان باجسم و جان خسته خندان و شاد بود ، سخنان بلبل همه در بیان عشق و دلدادگی دور میزد ، دیری نپائید که بر فراز یکی از شاخساران خشک غنچهای خوشرنگ و زیبا شکوفا شد و همچنانکه بلبل سرگرم غزلخوانی و نغمه سرائی بود برگها و خوشرنگ و زیبا شکوفا شد و همچنانکه بلبل سرگرم غزلخوانی و نوده فام بودند ولی هر

چهنیش خار در جسم و جان بلبل پیش میرفت گلبرگها همرنگ ابر بهاران بر فراز چشمد ساران، برنگ گلگون شفق در بامدادان ، بسان سایهگل درآینهای نقره فام و یا آبدانی از گلاب نمایان میشد . کمکم گل نوشگفته چون نوعروسی زیبا بر فراز گلبن پدیدار شد وبا وزش نسیم جانبخش بهاری برقص و نشاط برخاست ، درخت گل بزاری گریست و آهسته از بلبل شیدا تمنا کرد :

درخت کل بار دیگر گریه سر داد و آهسته بگوش بلبل زمزمه کرد 👶

بر من و تو می تابد وکارمان زار می شود ،

بلبل نزدیکتر و نزدیکتر شد ،نیش جانکاه به قلبش نشست ودردی جانفرسا تار و پود وجودش را از همگسست ، فغانی دلخراش از درونش بر آسمان خاست ، نغمه اش غم افزاوناساز گردید و بیکباره هستیش بباد فنا رفت ولی خاطره عشق و فداکاری را درجهان ازخود باقی گذاشت ، رنگ کل برنگ خون پاک او مبدل شد ، برنگ شفق در بامدادان ،قلب کل سرخبرنگ یاقوت فام شد ، آوای بلبل در گلویش شکست ، صدایش به خاموشی گرائید ، بالهای نازکش شکسته شد ، غباری فروغ دیدگانش را پوشاند و بناگاه آخرین ترانه را سرداد ،

مهتاب آنرا شنید دیگر غروب نکرد . ماه در آسمان سرگردان بماند ، گل سرخ ترانه است را شنید و از آن روز همواره بر فراز شاخ برقمی و جنبش باقی ماند ، بر اثر این ترانه است که درهوای فرح بخش و خوش بامدادی غنچه نوشکفته شکوفا می شود . این ترانه از دشتها و صحراها گذشت و به کوهستان رسید . انعکاس آن در کوهساران پیچید چوپانها را از خواب نوشین بیدار کرد . این آخرین نفعه آسمانی بلبل شیدا بود که به مسیر جویباران رفت و به آبهای چشمه ساران رمزعشقبازی و ترنم آموخت به آنها تعلیم داد که چسان دردهای درونی خود را بگوش دریای خروشان زمزمه کنند . در این اثنا درخت کل جانی گرفت و تکانی خورد و آهسته در گوش بلبل گفت :

__خيد ! نگاهكن! آنجا را تماشا كن ! كارگل تمام شد . به بين چقدر زيباست! عهوس باغ و کلزار را بنگر ۱ ولی دیگر جوابی نشنید . بلبل دیگر در وجود معشوق محو شده بود و از او جز پرو بالی باقی نماند .

هنگام نیمروزکه جوان محصل پنجره اطاقش را بگلزار کشود ، لختی به باغ نگریست گل سرخ را دید بی اختیار بانگ برآورد :

_ جه کل سرخ قشنگی است ! من در تمام زندگیم کلی به این خوشرنگی و قشنـــکی ندیدهام . گوئی بمثل از خونابه کدل عاشق زاری سیرات شده است .

بیدرنگ از پنجره بزیر آمد و آنرا در یک چشم بهمزدن چید و درون گلدانی زرین جای دا دوبسوی خانه دلدارش روان شد . دختر زیبا با آبشاری از گیسوا نزرین در آستانه^ه در خانه نشسته بود نسیم فرحبخش بهاری پیراهن پرنیان آبی رنگش را نوازش میداد و خرمن گیسوان طلائی رنگش را شانهمیزد . توله سک قشنگ بازیگوش در برابرشنشسته و بچشمهای غزال مانندش خیره شده بود ، جوان عاشق پیشه بی اختیار گفت :

ـ دلدارم توبمنوعده دادی که اگر شاخه کل زیبائی نثارت کنم با من برقس و پایکوبی برمیخیزیوازآن منمی شوی اکنون اینمن واین گلسرخ زیبا . این تنها گلی استکه در همه عالم همتايشيافت نمي شود . بجاست كهامشباين شاخهكل زيبا زينت افزاي اندام سيمين چونتو دلارامی بأشد .امشب آنرا زینت سینه و آغوش خود ساز وقتی آهنگ رقس کنیم عشق ہی پایانم را بگوشت زمزمه میکند ،

دخترابروان در همکشید و روی ترش کرد و با بیمهریتمام پشت بدو نمود و آهسته با ناز و کرشمهای عاشق کش یاسخ داد :

ـ بسیار متأسف و اندوهگینم کهاینگل مناسب و درخور لباسهای خوشرنگ و زیبای مان ئىست -

برادر زاده وجمبرلن مقدار قابل توجهي جواهرات كران قيمت برايم فرستاده است وبدونتردیدبرتو پوشیده نیست که اینگل ناقابل با آن گوهرهای درخشان و مرواریدهای غلطان قابل مقایسه وهم سنگنمی باشد ، جوان از اینهمه بی مهری معشوقه به تنگ آمد و بأ ہے دلتنکی و ناراحتی تمامگفت 🗜

ـ تو موجود بسیار ناسپاسیهستی و معنی عشق را نمیدانیو بهارزش آن آگاهنیستی دختر از این گستاخی جوانبخشمآمد و در حالیکه چون ماده شیری میغرید گفت : مِّ ــ توجوانی بی سرو پا و نادانی . در وجود تو اثریاز آراستگی نمی بینم . تو بچه دبستانی هستی که درست را بخوبی فرا نگرفته ای و هنوز بعفهوم واقعی زندگی بی نبرده ای

امثال فارسى افغاني در باره زنان

برادران افغانی که با ما ایرانیان بحکمسابقه تاریخی دیرین اشتراک فرهنگی و سنن باستانی دارند و لذا کشور عزیزشان مهدیک تمدن کهن و معتبراست ضرب المثلهای جالب و آموزندهای در بین خود دارند که در خور بررسی و دقت است و همگی حاکی از طرزتفکر و عقاید و قضاوت طبیعی افراد در مسائل مختلف بوده و در واقع برخورد جامعه را با هر موضوع خاص اعم از اینکه فردی باشد یا اجتماعی و غیره روشن میسازد و نمونه و معسرف جنبههای گوناگون تصورها و تعبیرها والهام و معاشقه و کنایهها و ایهام و عکس العمل های مردم است و نمایشگر اندیشه وعادتها و رسوم و نماینده ذوق و ادب وروح وفرهنگ باستانی آن ملت است .

این امثال را که ضرب المثل یا مثل یا متل یا متلک و در زبانهای اروپائی :
Expression . Proverbe . Maxim , Idiom

میگویند و همه جملههای کوتاه و مؤثر قدیمی است که برای استدلال یا عذرخواهی یابهانه آوردن یا ختم جدالوبحث ،یاتنبیهوتنبهیاشتم و سرزنش یا طلب بخشش یا وارستگسی و استغنا و آزادگی یا تشویق و ترغیب و تهییج یا تمسخر یاحاضرجوابی یامطایبه و امتال آنها بکار میرود و همانند یک وسیله عمومی از طرف خوردو کلان و عالی و دانی وجاهل و عالم و کشاورز و کاسب و شهری و دهاتی و کارگر و خلاصه از طرف هر طبقه و گروهی و بقدر فهم و استعداد و معلومات و دانش او بکار برده میشود .

این مثال بعضی اوقات ضد و نقیض هم هست ولی بهر حال برخورد اندیشه ها و قضاوتهای یک جامعه محسوب است ، اینها اغلب ناشی از یک اتفاق و حادثه بوده بعدا بتدریج از طرف مردم قبول شده و در جامعه باقی مانده و قسمتی از ادب عامه را شکسل داده است و شاید در اوائل هم شکل فعلی رانداشته است لکن بتدریج از خلال آسیا سنسک زمانه و از غربیل دوران گذشته و تصفیه شده و دهن بدهن گشته و باب ذوق افرادوطبق طبع مردم شده و از خلال قرون و اعصار زنده مانده و بهرحال یادگار نیاکان و خردمندان و خوش ذوقان و طیبت طبعان ماست و جزئی از گنجینه ادب و ما ترک ملی و قسمتی از فرهنگ

و گوشدای از هنر و ادب قوم محسوبستو در جهان دانش پژوهی حائز اهمیت.غاصو ارزش ویژه ر سهمین جهت در مباحث مردم شناسی مورد علاقه و توجه دانشمندان خیوض دوق و علاقمندان دل آگاه است .

باری همچنانکه در ایران و نزد هر ملت قدیمی دیگر معمول است در افغانستان هم ضرب المثلهای بسیار و متعبدد و شرین و جال جود دارد که از ازمنه قدیم نسل به نسل و زبان به زبان بزمان ما انتقال یا بته و معارب که در بالا گفته شد قسمت عمدهای از فرهنگ عامیانه و " فولکلور " و ادب و فرهنگ مشترک دو ملت است .

البته در آن سرزمین مهمان دوست امثالی به زبان پشتو هم رایج است که قرابت و نزدیکی زیادی با سایر امثال فارسی دارد و عدمای از آنها را که منبنده شنیدم و مقایسه کردم بسیار لطیف و زیبا یافتم چنانکه میگویند " دو دیزما خوی چوچویه سلاخخانکوی "دودی" با کسر سوم نان است و "چوچو" بمعنی عوعو و صدای سگ است "خوی" باکسر اول یعنی میخوری و " کوی" با کسر اول بمعنی میکنی استرویهمرفته یعنی نان مارامیخسوری و در سلاخخانه پاسداری میکنی به کسی میگویندکه از شخصی احسان می بیندولی خدمتگزار و ستایشگر دیگری باشد ـ نان زما میخوری و خدمت دونان بکنی ما هم نظیر همین ضربه المثل را در فارسی داریم و ملاحظه میشود که چقدر این ضرب المثل پشتو زیباو پر معنسی و شکل ظاهر آن هم موزون و دارای آهنگ و زیبائی است ،

من بنده چند سالی که توفیقخدمت در سفارت شاهنشاهی درکابل را درسمتهای مختلفی داشتم در خلال ایام و ساعات فراغت بجمع آوری ضرب المثل ها پرداختم و شکر خدای را که پس از ده سال صرف قسمتی از عمر چندین هرار مثل گرد آوری شدکه مورد توجه دانشمندان و ارباب ذوق و هنر قرار گرفت .

در میان این امثله تعدادی هم راجع به زنان است یا کلمات مادر و دخترو امشال آنها درآن استعمال شده واکنون درمعرض ملاحظه و مطالعه خوانندگان عزیزگذاشته میشود بطوریکه ملاحظه میفرمایند پارهئی اختلافات در برخی از واژهها وجود دارد که توضیحات راجع بآنها نیز قید شده است .

اگر برخی ازین امثال علیه بانوان است باکمال معذرت بایدگفته شود کهنظر و غرض خاصی نبوده و با نهایت احترامیکه نسبت به طبقه شریفه نسوان دارم و آنان را رکن محکم اجتماع و عامل موثر جامعه و زاینده و مربی مردان بزرگ می شناسم و حق بزرگی بر جامعه و افراد آن دارند لکن فقط از نظر اشاعه قسمتی از فرهنگ عامه اقدام باین کار شده و مقصودی جز خدمت به بسط مناسبات فرهنگی فیما بین و حفظ این اصطلاحات از دستبسرد حدادث نمان نمده م نست . و من الله التدفیق، علمه التکلان حدکت محمد تقی مقتدری

با بررسی دویست سال تاریخ امریکا چنینبر میآید در بسیاری از اقوام اروپائی و آسیائی در پی طلب ثروت باین آب و خاک روی آورده اند نکته مهم آنکه بیشتر این اقوام باایمان بخداوعیسی مسیح درجستجوی طلا و نفت و منابع ثروت از خونریزی و نبرد با یکدیگر هم دریغ نداشته اند .

پسازجنگانفصال و لغو بردهگی روح آزادی در مشی زندگی اجتماعی و سیاسی آنان بر همه چیز غلبه یافت و بگفته لیپس شاعر بزرگ امریکائی شهر بزرگ آنان شهریست که آزادیفردی واجتماعی برآن حکومت نماید و دیکتا توری و زورگوئی همراه باخدعه و تزویر اگر در لباس دموکراسی باشد منکوب و مقهور است .

یکی ازمظاهر آزادیخواهی مردم امریکا خانم البنور روزولت همسر روزولت رئیس جمهور فقید امریکا در جنگ دوم جهانی است ۰

مقالهای که اکنون از نظر خوابندگان گرامی میگدرد یکی از عالیترین نوشتههای این بانوی بزرگوار است ،

گذشت واژه زشتی است

من ازواژه گذشت و اغمان خوشم نمیآید چه ، اگر ازچیزی چشم بپوشیم باید بدانیم که خوب آن را دوست نداشته ایم ، گمان من براین است که در این دنیا دست از بدگمانی نسبت باشیاء برداشته و آنها را دوست بداریم .

آینده نشان میدهد که جز از راه دوستی و مسالمت زیستن امکان پذیرنیست زیرا امواجدنیارا بسیار کوچک مینماید و جهان با پیشرفت دانش چنان بهم گره میخورد که ما خواهناخواه به ملل زیادی نزدیک میشویم کهدر گذشته هیچگونه آشنائی با آنها نداشتیم درآن حال امکان نخواهد داشت که نسبت بهمسایگان و مجاورین بیگانه سوده و چشم بپوشیم ، خواه مابدوستی آنان رو آوریم یاآنکه آنان از مارو گردان شوند .

دوستان بشر دوست ما بر آنند که ملتهای زرد پوست و گندم گون و قرمز و سیاه را بیکدیگر نزدیک و مربوط سازند در آنحال از آمیزشی که حاصل میآیددین و عقیده ٔ آنا ن نیز همچونپوستبدنشان تغییر میکند و کم کم شعور و عقل آنان رنگ دیگری میگیرد .

از این رو عدم توجهبه نژاد یا مذهب منافع و مصالحی را حاوی است که هر چمه



رودتر باید پردهاز روی آنها برداشته شود .

دراین کشورمردمانی زندگی میکنند که از حیث پیشرفت در نیروی مکانبکی بدرجات بلندی نائل آمده است ، روحیه مردم ما در پی ایجاد و اختراع است و بیشتر از هر چینز علاقه زیادی بدانش فیزیک و مکانبک داریم این امر بدان پایه رسیده که در نزد ملل دیگر بصورت معجزه در آمده است ، اما از طرفی مردمان و ملل دیگر چیزهائی را درک کرده و میدانند که اطلاعات ما در باره آنها بسی خردو ناحیز است ، کودکان ماکه در هندوستان بزرگ شده اند چون بجانب ما بازمیگردند از مردمانی سخن میگویند که در خود قوای مخصوصی داشته و شاخه گندم را در برابر چشمان مامیرویانند ، روشن است که ما ذره ای از این قوا آگاهی نداریم ،

ازاین لحاظ در اینموقع که جهای سخت بهم نزدیکمیشود. همانگونه که چیزهائی از دانش و فرهنگ بمردمان دیگر میآموزیم باید معلومات و اطلاعات تازهای نیز از آنان درککنیم ولی اگرچشم پوشی و اغماض رواداریم هر یک قادر برآن نخواهیم بودکه اطلاعات خود را بدیگری داده و معلومات آنان را فراگیریم .

من عقیده دارم که همانطور که ملاطفت و درستکاری یا عشق نسبت بغرزند دردنیای کنونی میان تمام افراد بشر دیده میشود راههای اساسی هم برای یگانگی نوع بشروجود دارد که هر چه زود تر باید بسوی آنها بشتابیم .

چنانچهگامی از ترس ووحشت دور شویم براهی نزدیکمیشویم که از سرآغاز آن عشق و دوستی خودنمائی میکند ،

اگرازتجاوز و حمله ملل بیکدیگر خواه بصورت تجاوز نظامی و خواه از راهاقتصادی . بیم ووحشتی در دل نداشته باشیم میتوانیم درآن موقع بهصلح پایدار امیدوار گردیم

نخست باید ترس از قویارا از دل ملتهای کوچک بیرون آوریم وواژه چشم پوشسی را از فرهنگلفات خودبرکنارکنیم و جای آن کلمهای را قرار دهیم کهزیبنده دنیای کنونی و آینده باشد . زیست کنیم و بگذاریم مردمان دیگرهم زیست کنند ، بگذاریم همه ملتها باهم دوست و عزیز باشند و در کاربا یکدیگر همکاری و مساعدت نمایند ،

اگر چنانکنیم بزودیبر آن میرسیم که نیازمندیهای مخصوص و امیال ما یکی شده و همآهنگگردند. بدینگونه تمدن را قرین کامیابی و سعادت ساخته و پیشرفتی به تمدنهای گوناگون بشری خواهیم دید . در این راه جمیع بشر بهرهمند خواهند شد . چشم پوشی و اغماض را فراموش کنیم . امیدوار باشیم و بسوی نیک بختی رویم و بانهصت بزرگی راه یافته خودرا بازیابیم .

واقعیتدرهنرچیست؟ س

واقعیت در هنر چیست : وافعیت در شعر و هنر جولانگاهی بی کران وسیع دارد در حد خود آدمی و زندگی ابدی و مداوم او در روی این کوکب ، ولی اگر غرض از واقعیت ، زندگی نسل معینی در محدوده زمانی و مکانی مد نظر قرار گیرد ، این گونه ادبیات مسلما " بدور ار واقعیت محسوب مشود ،

اما اگر هدف از واقعیت و حقیقت درادبیات و هنر ، موقعیت کلی انسان وموجودیت او بدور از محدوده زمان ومکان مد نظرباشد ، این گونه ادبیات غرق در واقعیت و مالامال از حقیقت میباشد ، ، وازادبیاتی که بنام " ادبیات واقعی " شناخته میشود واقعی تر است ، یعنی ادبیاتی که حقایق افراد و یا نسل معینی را در زمان معینی میرساند .

مثلا" فهرمانهای افسانه ای بیک داستان خیالی را در نظر بگیریم . . . آنها نمونه های روایه اوایده آلهای ضمیر انسانی است که در ذهن و ضمیر انسان بعنوان هدف غائی نقش بسته است . آنرا دررویاهای خود مجسم و در ذهن خود آنرا حس میکند . . . زیرا خواهان آن و مورد تمنای او است . . . پس اگر نسلی و یا دورانی نتوانست برای بشریت به این ایده آل رویائی جامه عمل بپوشاندا دبیات در پی آفرینش و قهر مانانی که مقیاسهای زمینی و محدود را در نوردیده و مافوق تصور و ضعف انسانی باشند بر میآید . . . معذلک انسان همواره این قهرمانان رویائی خود را مدنظر داشته و آنها را در افسانه های خود ارزنسده نگهمیدارد . . . پس این قهرمانها حقیقت هائی بشمار میروند که در ضمیر انسانی واقعیت دارند و نمیتوان حقیقت آنها را نادیده گرفت . . .

نمونههای اینقهرمانهارادرشخصیتهرکول ^(۱) ،اخشیل ^(۲)رستموسهرابرومیو و ــ ژولیت و شیرین و فرهاد و راما ^(۳)و ایوب ^(۴) . . . میتوان لمس کرد .

تذکر : مطلب این صفحه و یازدهسطر صفحه بعد مربوط به قسمت دوم مقاله است و میبایست در ابتدای صفحه ۱۶ شماره ۲۰۸ آورده شود .

پس ما در این تصویرهابانمونههائی کامل از خواستههای انسانی روبرو هستیم که عملا" بعلل گوناگون نمیتوان آنها را در وجودخود مان عملی سازیم . پس قهرمان ، نمونههای انسانهای واقعی هستند که مادر ذهن خود آنها را ترسیم میکنیم اما افراد معمولی نسخههای ناقصی هستند از کمال مورد نظرکه بنا بعللی که خارج از اراده آنها است ، رسیدن به این درجه از کمال برای آنان میسر نیست ، وهنگامیکه یک خصوصیت انسانی درفسردی بهداین درجه از کمال برای آنان میسر نیست ، رهنگامیکه یک خصوصیت انسانی درفسردی بحد اکمل میرسدآن فرد را دوست میداریم . . . چرا ؟ زیرا او واقعیت موجودرا با ایده آلی که مادر دهن خود از آن موضوع ترسیم کرده ایم بهم نزدیک ساخته است . مثلا " وفساو عشق مطلق تصوری است خیالی و در جلگه هنر و ادبیات ننها به موجودیت آن میتوان عشق مطلق تصوری است خیالی و در جلگه هنر و ادبیات ننها به موجودیت آن میتوان خودنشان داده است ، بهمین علت ما اورا دوست داریم ، زیرا او به یکی از رویاهای ذهنی خودنشان داده است ، بهمین علت ما اورا دوست داریم ، زیرا او به یکی از رویاهای ذهنی ما تحقق بخشیده است .

* * *

و اکنون به دیدی دیگر و جهانی دیگر سری میزنیم . . . جهانی گهاز خیرو فضیلت بکلی تهی است عاطفه انسانی و رابطه افراد را سخت بباد مسخره میگیرد . . . نظم جهان را در دست انداختی به این روابط می پندارد و بنی نوع ضعیف انسان را در این صحنه بیچارگانی فریب خورده بیش نمی بیند .

. سازنده این جهانتوماسهاردی ^(۵)است .

" آه . . . معشوق می . . . میخواهی که درخت سراب درکنار آرامگاهمن بکاری . . . ـ نه . . . معشوق تو دیروز برای نامزدی دختری ثروتمند اینجارا ترک گفت و باخود میگفت : بهاو چه زیانی از شکستن عهد من خواهد رسید ! ؟ . "

ــ پس این کیست که آرامگاهمرا میکند . . . آه خویشان عزیز من هستند . ۱۹۰۰ .

سنه ای دخترگ عزیز . . . آنان در جای خود نشسته و میگویند از کشت گل و ریاحین برمزارشچه سود . چه تأثیری برآرامش تی و روح او که در زیر خروارها خاک قرار گرفته است ! .

سولی من صدای پائی میشنوم که مشغول خاک برداری از مزار من است ا این چه کسی میتواند باشد ؟ آیا آن دخترک پست و دشمن است که در زندگی هم مرا رنج میداد ؟!

نه ... آن دخترک از هنگامی که شنید که تو از دری کهکسی را راه فرار از آن نیست ردشده ای دیگر تراشایسته کینه خودند انسته . . . وبرای او امروزهیچ مطرح نیست که در کجیاو کدام آرامگاهی بیار امی .

ـــ پس این ضربههای پا بر روی گور من از چه کسی است ؟ آه خدایا . . . من خسته و درمانده شدم . . . ــآه . . . این من هستم مخدومه ٔ عزیز من . . .

من سگ کوچولوی تو . . من درنزدیکی تو بس میبرم و امیدوارم که رفت و آمد من ترا ناراحت نکرده باشد .

ساله ... این تو هستی که بسسر روی میزارمن آمدی چگونه حیوان نازنینی مانند ترا فراموش کردم ووجود تو بذهنم نرسید و فراموشم شدکه تنها یک قلب باوفا را در کنار این همه وجودهای تهی و بی عاطفه داشتم أ... چه گونه میتوان احساس و عاطفه قلب امین و پاک ترا بااحساسهای زود گذر مردم مقایسه کرد ؟ أأر ... از تو عذر میخواهم أ... مخدومه مین أر .. من اکنون جائی برای استخوان خودم تدارک می بینم أ تا آنرا در اینجا بعنوان نشان پنهان کنم و در گرسنگی بسراغ آن بیایم ... از من گله نداشت باش ... زیرا فراموش کردم که اینجا آرامگاه ابدی تست که به استراحت می پردازی ا

* * *

جهانی است تیره و مالامال از یا و بدبینی به نوع انسان و هر موجود دیگری ... هیچروشنائی و بوری در آن بچشم نمی خورد ... اوحتی عواطف و احساسهای انسانی راکه از سختی و بار مشقت انسانی در زندگی میکاهد و بهاو نوعی تسلی خاطر می بخشد ، پوچ سرتا پاریاو تزویر و بدوراز حقیقت می بیند ... ولی باز این جهان و این دید جهانی است بزرگ و دیدی است منفرد ،

نمونه چهارم از جهانی دیگر بهاین جهان با ابعادی دیگروسیمائی دیگر است . جهانی است مالامال از پوچی و بیپودگی " بسان مشتی باد " بی هیچاجری و مزدی حتی برای اندیشبند ترین افرادش سخت تهی و بی دروییگر .

جهانی استکه بطلان و پوچی هسته موجودیت انسان و همه فعالیتهای مادی و عقلانی اوراتشکیل میدهد ، همه چیزتگرار مکررات و طلال انگیرو یا سآور است ، " باطل باطلها و پوچ و تهی بسان مشتی باد " حتی حکمت و اندیشه و خردرا پوچ و بی شعر می بیند که از آن سودی عاید نیست ، همه چیزدر قبضه بی رحم زمان ، فانی و زایل و بسمت نابودی و فراموشی است .

اینجهان سیاه با ابعاد گسترده وویژه خود که درمالم اندیشه انسانی منحصر بغرد و در تصویر و عرضه بی مانند است از حضرت سلیمان فرزند حضرت داود استکهبنام سفر جابعه (۷) در کتاب عبد عتیق (۸) بچشم میخورد "کلام جابعه بن داود کهدراورشلیم یادشاه بود .

يوچ پوچ هااست ، جابعهميگويد ، باطلاباباطيل است بسان مشتى باد ، همهچيزباطل

[»] ــ این فصل توسط نویسنده اضافه گردیده است .

است ، چه سود انسانرااز تمام مشقتش که زیر آسمای میکشد ، یک نسل میرود و یک بسل میآید و زمین تابسه اید پایدار است ، خسورشید طلوع میکند و خورشید غروب میکند و بجائیکهاز آن طلوع کرده میشتاید ، باد بطرف جنوب میرود و بطرف شال دور میزند ، دورزنان ، دور زنان میرود و با دبمدارهای خودبر میگردد ، جمیع نهرها بدریا جاری میشود اما دریا پر نمیگردد ، بجائیکه نهرها از آن جاری شد بهمانجا باز میگردد ، همه چیزها پراز خستگی است که انسان آنرا بیان نتواند کرد ، چشم از دیدن سیر نمیشود و گوش از شنیدن معلو نمیگردد ، آنچه بوده است همانست که خواهد بود و آنچه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ چیز نازهای (۹)نیست ،

دگری از پیشینیان نیست و از آیندگان که خواهند آمدنزد آنانیکه بعد از ایشان خواهند آمدذگری نخواهد بود ، تمام کارهائیکه زیر آسمان کرده میشود همه بطالت و در بی باد زحمت کشیدن و پوچ است ،

گج راراست نتوانکرد و ناقص را بشمار نتوان آورد ، در حکمت کثرت فم استست و هر که علم را بیغزاید حزن رابیغزاید ،

به حکیم همان میرود که به احمق و هیج ذکری از مرد حکیم و مرد احمق تا به ابد نخواهد ماند و مرد حکیم مانند مرد احمق می میرد . حزن از خنده بهتر است زیرا که از غمگینی صورت ، دل اصلاح میشود . دل حکیمان در خانه ماتم است و دل احمقان در خانه شادی . شنیدن متاب حکیمان از شنیدن سرود احمقان بهتر است ، زیرا خنده احمقان مثل صدای خارها در زیر دیگ است و این نیر بطالت و پوچی است . در تمام اعمالیکه زیر آفتاب کرده میشود از همه بدتر این است که یک واقعه بر همه میشود و مرد مادل در مدالتش هلاک میشود و مرد شریر هست که در شرارتش عمر دراز دارد باطل اباطیل است . خود "کل باطل" بسان مشتی باد" ،

دنیائی است تیره و پوچ و چنان بامقیاسهای فکورانه و دیدی حکیمانه برداشت را عرضه میکند که برای هیچ اندیشیند شکی در واقعیت هروض نمی ماند ، حرکت انسان و نسلیهارادردایرهای بسته و اسیر تکرار مکررات و بدون هیچ تجدید و تجددی و چسنان اندیشهرا بجولان در طی زمان و مکان امیدارد که عرصه بر همه "تسلیات" تنگ میشود و آدمی را بدیدن تیره روزی خود واقف میسازد و بیبودگی تلاشش (۱۰)

(والعصران الإنسان لفي غسر ـــقرآن مجيد)

نمونه هاازسفر انتخاب شدکه کاملترین نمونه بیان هنری و ادبی است . و مادامیکه ما بتوانیم زیست شاعرانه آنانرابا روح خود درک کنیم و همان احساس صاحبان آنرابصورت " زیستی " در درون خود احساس کنیم ، و بر دیدهای خود و متاعبای شاعرانه ای راکه در ذهن داریم بیغزائیم ، تا بتوانیم بر روی این کوکب کوچک بازبه راه خود ادامه دهیم و در زیر بار (۱۱) صلیب بفرمایش انجیل و یا "بارامانت" بقول خواجه ه (۱۲) خود مان " دیوانه "نشویم ، پایان

۱ ـ دوقبهرمان افسانهای یونان ،

۲ ـ قهرمان داستان رامایانا هندی است که نمونه مطلق وفاو گذشت است .

۳_ایوب قهرمان صبر وشکیبائی در کتاب عهد عتیق (سفر ایوب)

م _ این فصل توسط نویسنده آضافهگردیده است .

۵.. شاعر و رمان نویس انگلیس (۱۸۴۰ – ۱۹۲۸)

%- Vanity of Vanities, All is Vanity.

Y- Ecclesiastes or the preacher.

سفر ۲۱ کتاب مهدعتیق،

A- Old testement.

۾ ... تول معروف

And no new thing under the sun

ه ۱- اهمیت نکری و عرض استثنائی و عظمت این سفر در حدی است که متجاوز از هه ۳۰ کتاب ورساله در باره ۲۰ آن تحریر رفته است .

۱۱ – " ۲ دمی آفریده شده تا بار صلیب خود را بردوش بکشد "

۱۲-۳- سمان بارامانت نتوانستکشید حقرعه قال بنام من دیوانه زدند ،

توضیح آقای خلیل سامانی (موج) توضیح دادهاند که حسین دودی اصفهانی که احوالاتوی درشماره پیشین مجله آمده بود در فن شاعری صاحب ذوقی سرشار و قریحهای خداداد بود و یکی از غزلهای حافظ رااستقبال کرده بود که بیت اول آن چنین است : جامه و دهم از به سرمی کهنه گرو کهمراجام می کهنه به از جامه نو . . .

نقدی برکتاب در دیارصوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بسس که نه هر کو ورقیخواند ،معانی دانست



حسین بن منصور را در اسما الهی سخنی در نهایت پختگی و موحدانه است بدیسن عبارت : (اسما الله تعالی ، من حیث الادراک اسم ، و من حیث الحق حقیقة) یعنسی نامهای خداوند تعالی از حیث ادراک در مقام معرفت او ، اسم و از حیث حق ، همان حقیقت خداوندی است ، البته فهم کامل این عبارت بستگی دارد بدانسنن مفاهیم احدیت مطلقه و حضرت واحدیت ، که شاید در موارد دیگراز نقد کتاب آورده شود .

حلاج در دفاع از حضرت موسی ع بمشاهده ذات الهی میگوید : (چون حضرت موسی درجمیع معانی انفراد در حق داشت وحق نیز انفراد باو ، و در هر منظوری حق مواجه و برابر او بود بوجه کشف ظاهر نه در غیب و باطن ، پس بهمین دلیل او بمسأله رویت حق بر انگیخته شد) و بقول عرفی :

لن ترانی نشود ، تا ادب آموز کلیم ماچهدانیم که ، حرمانی و دیداری هست

حكيم محقق ، خواجه نصيرالدين طوسي در فصل پنجم كتاب " اوصاف الاشراف " بيت زير را از حسين بن منصور حلاج نقل كرده است ا

١ - ديوان الحلاج ، مطبعةالمعارف بغداد .

شیبی درزیرعنوان: (رفع الانیه دون الاثنینیه) در صفحه γ۵ دیوان حلاج آنرا با چهار بیت دیگر آورده است:

بینی و بینک ، انی ، یناز عنی فارفع ، بلطفک انی من البین

یعنی : میان من و ، انیت من منازع من است ، پس بلطف خود آنرا از میان بردار ۱ .دراین بیت حلاج ، سردار سربه داران سفمایر متصل بینی و بینک ، و فصل امر انشائی که بمعنی دعا و خضوع و انکسار است کلمه فارفع سو نیز ضمیر متصل در کلمه "بلطفک " و یا متکلم وحده در " انی " دلائل لفظی و صریحی است بر اینکه حلاج مقام الوهیت را ازمرتبه ذلیل مخلوقیت بنحو آشکارا جدا و متمایز میداند و کسانی که به مفهوم عبارت " اناالحق " او توجه نداشته گوینده اش را بکفر و الحاد منسوب کرده اند ، بمفهوم ومفاد اشعار و عبارات این عارف حقائق الهیه که بطور قطع وحدت وجودی است ، بررسی نکرده اند .

برای توجیه معقول و درست عباراتی از قبیل " انا الحق " و " لیس فی جبتی سوی الله "که نخستین از دهان حلاج و دومین از کلوی بایزید بسطامی برخاست ، ذکر مقدمهای ضرورت دارد و گرنه فهم این عبارات سخت متعذر است .

کلیه موجودات ممکنه و مخلوقات متعین ، از حیث موجودیت دارای دو جنبه می باشند ، که با صطلاح یکی را جنبه عبدی و خلقی و دیگری راجنبه ربی و حقی ، یا بتعبیر دیگرایندو را جنبه تقید و فانی و اطلاق و باقی نامیده اند . بعبارت ساده تر ، آنچه روی در جهت خلقیت دارد ، محدود بحدود و مرسوم برسوم منطقی است و چون جزبی و مقید است ، فانی و نابود شونده بوده ، مصداق واقعی کریمه : (کل شیئی هالک الاوجهه) می باشد زیراچنانکه ازاین پیش بیان شد . ماهیات ممکنه و اعیان خارحیه منهای رشحات وجودی دارای رطوبت هستی نیست ، و در آیه بالا از این ماهیات و موجودات متعین به " شیئی " ، تعبیر فرموده که موصوف بصفت هلاکت ، و فانی شونده می باشد ، و آنچه که روی در جهت خالقیت و ربانیت ، واطلاق وحقیقت وجودی دارد ، باقی و جاودان و هست حقیقی است ، خالقیت و ربانیت ، واطلاق وحقیقت وجودی دارد ، باقی و جاودان و هست حقیقی است ، نیراهستی موجود مقیدومتعین ، مجازی و آنچه وجود حقیقی است ، همان حنبه و وجه الهی استکه در آیه مزبوره به لفظ (الاوجهه) مستثنی از صفت هلاک شده است . آیات متعدده دیگراز قرآن کریم این مظلب را به ثبوت و تحقق عقلی میرساند مانند کریمه : (ما عندکم ینفد و ماعندالله باق) — آنچه که درنزد شما مخلوقات است نابود میشود و آنچه درنزد خداوند تعالی است باقی می باشد — که با توجه بنص صریح آیه ضمیر جمع " کم " خطاب به خداوند تعالی است باقی می باشد — که با توجه بنص صریح آیه ضمیر جمع " کم " خطاب به خداوند تعالی است باقی می باشد — که با توجه بنص صریح آیه ضمیر جمع " کم " خطاب به

۱ - از حافظ شیرازی .

مخلوق بوده، اسناد فعل مضارع (ينفد) باو ست .

يساز دريافتمفهوم اين مقدمه ، بايد دانستكه سالكو مسير اليالله ، با رياضات شرعیهو عرفانیه و از طریق مستقیم کشف علمی و شهود معنوی و بمصداق (انتوالله یعلمکم الله) به تزکیه و صفای باطن پرداخته ، پسازعبور از مراتب تعینات و اتصال به نفسوس کلیه و سیر در عقول طولیه ، بالطبع قطع علاقه کلیه از ماسوی الله میکند ، و جنبه خلقی وامكاني اوبافناي تدريجي ، رو بزوال و اضمحلال رفته ، بطور كلي عنوان غيريت و تعينات هی نابود میگردد ، و در این مرتبهوجودی ، از تمامی ذرات کائنات و اکوان موجودات ، نداى تسبيح تهليل شنيده ، مفهوم آيه: (و ان من شبئي الا تسبيح محمده) در نظرش مصداق مر بابدویسازا دراک توحید علمی ، بمقام توحید عیانی یا شهودی میرسد و در این مرتبه ، حون درنظراوغیریت دروجود منتفی است وحجاب کثرات امکانی از برابر دیدگانش بر داشته شد، در سراسر هستی، حز حقیقت مطلقه احدیه را نمی یابد وجون در مقابل این حقیقت، خودی او نیز فانی و هلاک گردیده ، ندای حق را از دهان همه کثرات و موجودات مقیده مي شنودكه بمصداق كريمه: (فلما أتاها ، نودي من شاطي الواد الأيمن ، في البقعة المباركه من الشجرة ان ياموسي ، اني انا الله رب العالمين) و حون اين ندا ي حق از محراي درختي تبديل بصدا شده ، بگوش يكي از اوليا الله ححضرت موسى حميرسد ، او ميداند كه اين نداازجانب پروردگاراست نه درخت ، و صداکه تبدیل شده ندا می باشد و انعکاس یا بازتا ب آنست ، بوسیله درختی بگوش هوش حضرت موسی میرسد ، و حای بسی تعجب است ، کسانیکه "اناالحق "حسین بن منصور را می شنوند و متکفیر او می پردازند ، آیه مرقومه را نمی خوانند تا از درخت نکته توحید بشنوند ،

این متشرعان کاذب ، که هرصدای حقی را با بلاهت حبلی خود ، در گلو خفه می کنند. نص صریح قرآن را در خصوص آوای درخت به : (انی انا الله رب العالمین) را نمی توانند انکار کنند ، ولی اگر صدایی که از حیث مفهوم پائین تر ازآیه کریمه بالا است ، بعبارت (اناالحق) از دهان مردی منقطع از ماسوی بنام حلاج برآید ، انکار می کنند ، و حال آنکه درخت کجا و انسان کامل ؟ ، اینستگه عارف شبستر میفرماید :

درآ ، در وادی ایمن که ناگاه درختی گویدت ، انی انا الله رواباشد انا الحق ،از درختی جرا نبود روا ، از نیک بختی حوکردی خویشتن را پنبه کاری توهم ،حلاجوار ،ایندم برآری

اگردرخت بنص صریح قرآن بتواند مجرای ندای حق قرار گیرد و صدای (انی اناالله) در درخت بنص صریح قرآن بتواند مجرای ندای کامل اولی به گفتن : (انا الحق) و (لیس فی جبتی سوی الله) می باشد و همانگونه که امکان دارد فیض تجلی ذات الوهیت

بردرختی در وادی ایمن ، آنرا بچنین آوایی بر انگیزد ، آیا ممکن نیست ، انسانی بکمال نسبی معرفت ذات و اسماء و صفات وافعال حق ، با نفی غیریت از سراسر هستی و فنای خود درحقیقت معبود ، حق را در خویش بنگرد و به انگیزه ندای الهی صدای اناالحق برآورد؟

بایداز متشرعان دروغین پرسید ، مگر شما قرآن نمیخوانید و یا آیه انی اناالله در قرآننیست؟، یا معنی آن چیز دیگری غیر از مفهوم لفظی و تفسیر تاریخی آنست ، و یا اینکه مردی از اولیا الله از درختی کمتر است؟ . زهی حمق و فری بوجهل خوبی ،

ازطرفی ، معنی انی انا الله ، که صریح درالوهیت است ، بسی از حیث مفهوم برتر و با سطلاح متشرعه کفر آمیز تراز اناالحق و لیس فسی جبتی سوی الله است ، زیرا در انا الحق مفهوم از جهت عموم نازل از الله است و در انی اناالله این مفهوم بخصوص الوهیت می گراید ولی از اناالحق جنین رایحه ای بیشام دل و جان نمیرسد و بتعبیر واضح تر لفظ الله را جلاله و اسم اعظم الهی که مستجمع کلیه اسامی صفاتی و افعالی است دانند ولی لفظ حق را میتوان بمعانی بسیاری حمل کرد که فقط یکی از آن معانی ، آنهم سترکیب خاص و اضافی مانند ذات حق ، بسیاری حمل کرد که فقط یکی از آن معانی ، آنهم سترکیب خاص و اضافی مانند ذات حق ، حقیقت حق ، حقتعالی و غیره میتوان بخصوص الوهیت تعبیر کرد . پس لفظ اناالحق بدو دلیل طبق صریح آیه : انی اناالله رب العالمین ، کفر آمیز نیست . یکی باعتبار تنزل مفهومی لفظ حق نسبت به الله و دیگری باعتبار ناطق آن که دراولی درخت و در دومی انسانی از کاملان اولیا الله می باشد .

اما درمورد کلام پیر بسطام به (لیس فی جبتی سوی الله) ، باید گفت ، هرگاه عارف که باسم الهی می شنود و با زبان الهی سخن می گوید ، و حبه نعینات و هستی محازی و فغر ذاتی و امکانی را چاک زده ، و خودی در مقام الله نعی بیند ، بلکه نفی کرات از موجودات امکانی کرده ، بمراتب فنای در افعال و صفات و ذات رسیده است ، و از زبان همه مخلوقات به تنها درخت بانی انا الله می شنود ، جرا وجود او مترنم به این توحید حقیقی نشود ؟ ، و انی انا الله و لیس فی جبتی سوی الله نگوید ؟ ، و بفرموده سعدی : دمیدم ، می بدرم پیرهن از غایت شوق که وجودم همه او گشت و من آن پیرهنم دمیدم ،

پسحسین بن منصور حلاج و عارف کامل بسطام ، هیچیک حلولی و اتحادی نیستند و از فحوای سخنان آنان صرف توحید تحقیقی ذاتی و وحدت وجود مطلب ، بسمع دل و مغزشنونده میرسد و ابنجاستکه بایددر مقام دفاع از این کاملان توحید و سالکان راهرفنه به بهزرگی و تبحیل یاد کرد و آنها را زندگان واقعی و باقیان به بقای حق مطلق دانست ، و کسانی جون آقای دشتی عقیده خود را درباره آنان تصحیح کرده ، از اتهام این معاریف و مفاخر عرفانی بکفر والحاد که مستلزم حلول و اتحاد است بپرهیزند ، باضافه ، وقتیکه عارف به مرتبه "لسان الحق " رسید متحقق به مظهریت اسم " المتکلم " میشود و زبانش

از حق و بحق تکلم میکندو اسرار حقیقتی راکه مسکوت عنه علماً رسوم وعوام الناس است ، می فهمد و بقول عارف شیراز لسان الغیب :

حلاج بر سر دار ، این نکته خوش سراید از شافعی میرسید ، امثال این مسایسل

جنینانسائی که بتطهیر باطن توفیق یافته ، به " عین الحق " بر هر حه بنگرد ، وحه احدیت را می بیند و نمنطوق اینما تولوافتم و حدالله) باهرشیئی و درهرشیئی و قسل و بعد هر شیئی ، و جه قیومیت حق رامی نگرد ، و وجود واحد را در حقبقت خود بدون تغییر و تبدیل می یاند و برای ممکنات فقیر ، در حنب خداوند یکتای غنی بقدر پشیزی اعتبار قائل نیست ، و این پست و بلند و شریف و ذلیل بودن ظواهر را غیریت ذاتی نمیداند و در مقام خرق حجاب و رفع اعتبارات امکانی ، وحدت حقیقی وجود را با تمامی شئون خود ملاحظه می کند و بقول مولانا بلخی :

رو مجرد شو، مجرد را به بین دیدن هر جیز را شرط است این

خواُجهطوسی ــاستاد البشر ــدر توضیح معنی عبارات حلاج و پیر بسطام در کتاب اوصاف الاشراف مذکور مبغرماید : (آنکسکهگفت (اناالحق) وآنکسکه گفت (سبحانی ما اعظم شأنی) نه دعوی الهیت کردهاند، بل دعوی نفی انیت خود و اثبات انیت غیر خود کردهاند) .

در عبارت خواجه ماید تأمل کرد که جونبساز نفی انیت خود ، غیر خودی وجود ندارد تا انیتی برای اومحقق باشد بنابر این انیت برای حضرت حق ثابت است ، جنانکه در همین قطعه منقول ازحلاج آمده است :

أ أنت ، أم أنا ، هذافي [لهين حاشاك حاشاك ، مناشات اثنين

درتوحید کامل، اعتقاد به (من یا تو) اثباتگونهای از دو بیتی است که خود مند ا کثرت و چندگانگی می باشد و حلاج پس از انکار آن، در مقام فنا و انقطاع کلی از ما سوی الله معتقد به وحدت حقیقی وجود و نفی کثرت و رفع انیات و تعینات امکانی بوده است، زیرا مراتب سه گانه فنا را که نخستین آن فنای افعال عبد در فعل حق و دو دیگر فنای صفاتش درصفات حق و آخرین آن مرتبه فنای ذات عبد در ذات حقتعالی است طی کرده، در مرتبه نخست فعلی در عالم وجود بجز فعل حق نمی بیند و در دوم همه صفات امکانی را در صفات حق مضم حل می یا بد و در مرتبه آخر بجز حضرت حق هیج وجودی را نمی بیند و در این مقام است که انا الحق گفته و فانی عن الفناء و باقی ببقای حقی گردیده است ،

نظري مازه بمرفان وتصوف

سئوال جوابی بین یک جوینده و یک مرد عارف

مجلس هجدهم

فرمود : گفتم که پس از اتمام مقدمات مکتب تصوف و طی دبیرستان آن من دیکسر جنبه ی استادی دانشگاه را ندارم ، فقط برنامه ی دانشگاه را ، آنهم به صورت فشرده ، به تو ارائه میدهم ، این برنامههای دانشگاهی هم در سلسلمهای مختلف یک نواخت نیست ، در طبقه بندی و فروع و بعضی تعریفها با هم تفاوت دارند ، من سعی میکنم به آن قسمت هائی که مورد قبول همگان است بیشتر تکیه کنم ، اساس این برنامه مبنی بر سلوک است یعنی راهی که سالک باید بپیماید تا با موهبت الهی به مدارج عالی و اصل شود .

همچون مسافری ابتد اباید به نقشه مراجعه کنیم و ببینیم به چه کشورهائی باید مسافرت نمائیم بعد از آنکه کشورهای مورد نظر را تعیین کردیم آنگاه راههائی که ما را به مقصد میرساند انتخاب میکنیم .

در اصطلاح تصوف به این کشورها عالم میگویند . این عوالم را عرفا به تفاوف سلیقه به به بندین قسمت کرده اندولی عوالم اساسی که مورد قبول همه است از درجه ی بالا به پائین از این قرار است .

اول لاهوت که مرکز اراده و ستاد پروردگار استکه امر به خلقت کیهان، یعنی آن کیهانیکه نمازل دارد نه ابد ، از آنجا صادر شده و میشود . هیچ کس را به فهم لاهوت دسترس نیست حتی پیغمبران مرسل ، زیرا پیغمبران هم انسان هستند و انسان هر قدرکه کامل باشد به این درگاه دست رس ندارد . فهم ما از لاهوت منحصر به درک آثار آن است نه ماهیت آن . برای علت خلق عالم چیزی نمیدانیم و هیچوقت هم نخواهیم دانست . آنچه هم گفته اند خیال بافی است . مصنوع از انگیزه ی صانع بی خبر است . این را هم بدانیم که حتی فکر در لاهوت هم از حد ما خارج است . هر قدر هم که به مقامات بالا عروج بدانیم که حتی فکر در لاهوت هم از حد ما خارج است . هر قدر هم که به مقامات بالا عروج

کنیم بی به این معما نخواهیم برد . پس همینقدر بگوئیم لاهوت کانون دستورهای پادشاه جهان است و ساکت شویم !

دوم عالمجبروت استکه شاید بتوان آن را به کارخانه و بایگانی کل خلقت تشبیه کد . دراین جاست که تمام برنامه ها طبق اوامری که از لاهوت صادر میشود ، مرتب میگردد . برنامههائی که نه اول دارد نه آخر واز قیدزمان و مکان آزاد است . در اینجاستکهمجمل وخلاصه تمام خصوصیات آفرینش ضبط است . قدما بهآن لوح محفوظ میگفتند و اشکالی ندارد که ما آنرا به اصطلاح جدید به کامپیوتری تشبیهکنیمکه مجمل لایتناهی خلقت ... مورت حافظه در آن ضبط است ،اگر بیرسی از اول ضبط بوده بایه تدریج ضبط میشود ؟ میگویمچون در این دستگاه زمان ومکان به طوریکه ما درک میکنیم وجود ندارد نمیشودگفت اول است ، آخر است ، جمعی است یا تدریجی است ، همچنین ژنهای تمام موجودات زنده كهمان صورت مجمل جاندارهارا دارند در این عالم است كه باز حافظهی آن ژنها درعالم ملک صورت محسوس به جان داران میدهند . هم چنین عنصر هیدروژن که صورت مجمل تمام مغردات ومرکبات عالم ملک است در عالم جبروت بایکانی شده است . به طور تشبیه بسیار ناقص این مخلوقات از صورت مجمل به صورت مفصل در میآیند و مانند فیلم سینمائی که نه اول دارد و نه آخر در گردش هستند و نتیجه را در پردهی تشخیص یعنی عالم ملک منعکس میسازند . شرح عالم جبروت با تشبیه و مثال غیر ممکن است همینقدر سعی شد که اجمالا نصوري ازآن بنما ثيم ، دراين مقام است كه پيغمبر (س) عرض كرد "الهم ارنا الاشياء كماهي " ، عالم جبروت را بعضی عالم اعیان ثابتهنامیدهاند که مقصود همان استکه گفتیم.

سوم عالم ملكوت است كه عالم عقل وروح است و چون و الك در عالم ملك اعتلا يافت درك عالم ملكوتي كه از خواص انساني است بي ميبرد و همچون ميوه ي ميده ي از خواص انساني عالم سالك را به وظيفه اي كه انسان به عنوان خليفه ي خدا دارد آشناميسازد و اگر هنوز زنگاري در دل اوست زائل ميكند ، بالاخره او رامهياي درك عالم جبروت ميسازد .

چهارم عالم ناسوت است که آنرا عالم ملک و عالم شهود نیز نامیده اند . این عالم محسوسات است یعنی آنچه با حواس درک شود . یعنی دنیای ظاهر که ما درآن زندگی میکنیم و حیات ما بسته به آن است . این عالم میان جماد ، نبات و جاندار مشترک است . با این تفاوت ، انسان که با عالم ملکوت پیوند دارد همینکه خود را از قیود عالم ناسوت آزاد ساخت میل به سوی عالم ملکوت میکند .

باز قدری بیشتر راجع بهاین عوالم توضیح دهیم ، عالم جبروت از قبیل ملک و ملکوت نیستزیرا وجود خارجی ندارد بلکه ذات عالمملکوت و ملک است ، همانطور که

گفتم عالم جبروت کتاب مجمل است ، فهرست فشرده وقایع است ، حافظههای آن کامپیوتر عظیم است . عالم ملکوت و ملک کتاب مفصل خلقت است یعنی اشیا از مرتبهی ذات به مرتبه ی صفات تنزل میکنند ، در نتیجه میفهمیم که تمام موجودات ظاهری مظهر یک وجود است . جبروت و ملک مرا تب این وجودند ، باز به بیان دیگر جبروت نام عالم ماهیات است و ملکوت و ملک مرا تب این وجودند ، باز به بیان دیگر جبروت نام عالم ماهیات است و ملکوت نام عالم معقولات و ملک نام عالم محسوسات ، این را هم بدان این سه عالم ازهم جدانیستند ، هر سه باهمند و هر سه در همند ، تابع زمان و مکان نیستند ، مجبوع این عوالم نه بالا دارد نه پائین نه جلو و نه عقب نه راست و نه چپ ، تصور نکن که یکی در زمین است یکی در آسمان ، تمام کائنات ازلی وابدی را شامل میشود . عالم جبروت به طوریکه مکرر گفتم مجمل تمام خلقت است ازل تا ابد ، چون به عالم ملک آید مجمل مفصل شود ، ژنهای موجودات زنده با حافظهای که دارند اشجار حیوانات و انسان را تولید مینمایند و هیدورژن آن خمیر مایه ای اولیه از صورت مجمل به صورت مفصل در آمده در عالم ملک تمام موادر ابه منصه ی ظهور در میآورد ، اینها حکایت آن مکنات است که از کتم عدم ملک تمام موادر ابه منصه ی طبوی شهود بافته است .

در این عالم ناسوت یا ملک انسان هم جیوانی است ولی گل سر سبد خلقت است ، تکامل این جاند ارجنبه ی ملکوتی وروحانی دارد ، این انسان اگر به اهمیت مقام خود، پی برد وعشق رجعت به مقصد راحس نماید ، چون تشنه ای که به طرف آب رود سیر در راه عالم ملکوت مینماید و چون بازبیشتر ترقی کند انسان روحانی شود به عالم جبروت یعنی سر منشأ وجود میل کند ، سیر سالک به انجام رسد و کثرت به وحدت انجامد .

شرح مغمل اینعوالمازحوصله مذاکرات ، خارج است و از برنامه فشردهی ما تجاوز میکنندخاصهاینکه در بسیاری از قسمتها مشایخ هم عقیده نیستند ، مثلا " همین عوالم را طور دیگر تقسیم میکنند و عالمهای برزخ بین آن قرار میدهند ،ولی اگر حشو و زوائد را بیاندازیم اصول یکی است ،

انسان که کالبدش متعلق بهناسوت است و عقل و روحش بهعالم ملکوت و جبروت تعلق دارد و از هماناول در او کششی استکه بهاصل خود بازگردد و ضمیر ناآگاه خود خاطرههائی از آنعوالم دارد که و را بهکنگره عرش صغیر میزنند ،عرفای شاعر ما شرح این آردلبستگی به عالمبالا را به لطیف ترینوجهی در اشعار خود شرح کردهاند .

حالا دانستیم بهچه کشورهائی باید سفر نمائیم اینک ببینیمراههایمانکداماست . متصوف درعالم ناسوت سیرآفاق مینماید با محسوسات خلقت آشنا میشود و به عظمت م صنع کردگار پی میبرد .بعد از این سیر بسویعالم ملکوت و جبروت است .

سراحل این سیر را عرفا بهاقسام مختلف شرح دادهاند و حتی مراحل را بههزار



در آداب معاشرت

انتظار نداشته باشید که همه مردم عاقل و فهمیده باشند باید بدانید آنها چطور نگرمیکنند ، طرز آفرینش و سرگذشتهای هرکس در زندگی با دیگری فرق دارد باین جهت نکر و سلیقه هر فرد با دیگران کم و بیش تفاوت میکند .

بنابرین شماباید افکارو رفتارکسان دیگررا اگرچه بنظر نا صحیح باشد تحمل کنید و پیشخود خیال نکنید آنها باید عاقل و فهمیده باشند و حرف معقول شمارابپذیرند آنها شایددنیاراطور دیگری می بینند و مثل ما فکر نمی کنند پس باید اول مردم را شناخت طرز نکر شانرافهمیدو بمیلورغبت و آرزوهای آنها درست بی برد . یکی از دانشمندان معروف مریکامیگویدنقطه نظر در معاشرت و ارتباط با مردم باید بیشتر شناختن یکدیگر و مبادله حساسات باشد نه معاوضه افکار وعقاید .گفتار و رفتارهر کس احساسات و حالات روحی اورا ظاهر میسازد .

هرکسمحیطخارجخود را نامنظم و بی معنی می بیند بنابرین میخواهد مطابق میل سلیقهاشدنیای محدودو صحیحو منظمی برای خود درست کند باین قاعده رفتار آدمیزاد وافق نظریات و افکار مخصوص بخود اوست و برای دنیائیکه بسلیقهخود ساخته یا میخواهد سازدمقدار زیادی هم غصه و نگرانی دارد زیرا دنیا را مطابق ذوق و افکار خود نمی بیند آهوناله میکندمیل و آرزو دارد که دیگران هم مانند او دنیائی بسازند بهمین جهت افکار اعمال هرکس از همان نقشهای که برای خود دارد سر چشمه میگیرد و در برابر ایسن نبیل اشخاص گاهی ما بخود میگوئیم : مانمی فهمیم چرافلان کس اینطور عمل میکند یا ینگونه احساسات دارد علت اینستکه ما نباید از روی دنیائیکه بسلیقه خویش برای خود

ساخته ایم افکار و رفتار دیگران را قضاوت کنیم و محسنات دنیائیکه ما ساخته ایم برای، نها توضیح دهیم وبآنها بقبولانیم باصطلاح لباسی راکه برای خود بریده و دوخته ایم بتن نها کنیم بنابرین اگر بخواهید کسی راخوب بشناسید باید سعی کنید دلیل کاری راکه انجام داده درست بفهمید بنابر آنچه باختصارگفته شد در معاشرت با مردم باید اصول و قواعدی راکه ذیلا" ذکر میشود در نظر داشت:

۱- اگر برای خیرو خوبی کسی چیزیبگوئید و نصیحتیکنید یا از او بخواهید که برایمصلحتونفع خودش بعضی از روشها و عادات خود را عوض کند بسیاری از این عمل خوششان نمی آید بلکهمیکن است از شما برنجند و دلتنگ شوند .

۲ ــ چون فهم مردم با یکدگیر متفاوت است بنابرین ممکن است معنی بعضی لغات و عبارات را بد بفهمند و همین امر موجب خشم و غضب و رنجیدگی خاطر آنها بشود .

۳ ــ در نتیجهخلقتو تأثیر محیط و سرگذشتهای زندگی افراد بشر با یکدیگر تفاوت دارند بهمین جهت نظر و سلیقه و روحیه آنها با یکدیگر اختلاف دارد .

۴ ــ درارتباط و معاشرت بامردم بجای اظهار عقیده و مباحثه باید بمبادله احساسات و عواطف نظر داشت تا موجب رنجیدگی خاطر نگردد .

۵ ــ اگر میخواهید مردم با شما سازش داشته باشند بجای گفتنچیزی بآنها باید از آنها چیزیپرسید و مطابق مقتضیات میل ورغبت و نوع تربیت و سرگذشتهائی که داشتهاند با آنها حرف بزنید ومعاشرت کنید .

ع ـ مردم از هر جهت با یکدیگر تفاوت دارند بنابرین بطوریکه انتظار داریـــــد همیشه معقول و فهمیده بنظر شمانخواهند آمد .

بقيهاز صفحه ٣٨

رسانده اند . ولی اگر آن را ساده کنیم واز دست اندازهای غیر لازم اجتناب نمائیم اساس مراحل را به شش قسمت میتوان تقسیم کرد . از این قرار :

اول ــ میل جوینده در طی طریق که عبارت است از شوق و طلب و در این قسمت که فاصل بین دبیرستان و دانشگاه است مفصلا" صحبت کردیم ، وصول به این حالت حکم تهیهی زاد راحلهی سالک را دارد ،

دوم ــ زدودن موانع و از بین بردن عوایق است ، ما این قسمت را نیز در تزکیهی نفس و تمرینهای مربوط آن بطور مستوفی بحث کردیم ،

سوم ــ نقشه راهي که سالک را از مبداء بهمقصود رساند ،

چهارم ـ حالهائی که دراین سیر بهسالک دست میدهد .

ینجم ــحالهائیکه بعد از سلوک به صوفی و اصل دست میدهد.

ششم ــكارهائىكەبعداز وصول صوفى برآن مقيد استو بايد مادام العمر بهآنادامه .

درجلسهى بعد به حدى كه لازم باشد ما دراين قسمتها مذاكره خواهيم كرد ان شاء الله.

برنحبار در د وران سيهعيد

دوران آبادانی و پیشرفت زنگبار توسط سید سعید آغاز شد . وی در سال ۱۸۰۶ در سن انزده سالگی فرمانروای عمان گردید و برای رسیدن باین مقام رقبای خود را بقتل رسانید و این شیوه در میان اعراب برای بدست آوردن قدرت مرسوم گردید . برای حفظ مقام خود درمقابل حوادث و هابی ها و قوم جواسمی که به دریانوردی و دزدی دریائی اشتغال داشتند از انگلیسی ها کمک خواست .

حملات جواسمی ها بحدی شدت یافت که دولت هندوستان با سعید همکاری کردودر ساله ۱۸۱ جواسمی ها را شکست داد . در ۱۸۱۴ سعید وهابی هارا نیز مغلوب کرد . دراین زمان انگلیسی ها سیدسعیدرامجبور کردند که عهدنامهمورسی را امضا کند . بموجب ایسسن عهد نامه برده فروشی محدود گردید و از این راه به سید سعید ضررمی رسید ولی درعوض دولت انگلیس ادعای او را برحکومت نواحی افریقای شرقی شناخت .

دراینزمان فامیل مزوری Mazuri که صدسال فیل مومیاسا را تصرف کرده بودند برآنبندرحکومت میکردند وخود را مستقل میدانستند ، سعید برای تصرف مومیاسا مشغول اقدام شدولی مزوریها ازانگلیس تقاضای کمک کردند و حاضر شدند مومیاساتحت الحمایه انگلیس قرارگیرد ، و کاپیتناون owen از جانب دولت انگلیس تقاضای آنها را قبول کرد و درنظر داشت از بندر مومیاسا برای جلوگیری ازتجارت برده استعاده کند .

سیدسعیدبه دولت انگلیس اعتراض کردو انگلیسیها که درآنزمان علاقمند به داشتن مستعمره درآفریقای شرقی نبودند اعتراض او را پذیرفته و بیرق انگلیس را از مومباساپائین آوردند . سعید از اختلاف بین قوم مزوری استفاده کرد و در سال ۱۸۳۷ قلعه عیسی را گرفت . و قدرت خود را بر مومباسا مستقرکرد .

طی چند سال که تصرف مومباسا بطول انجامید سید سعید به جزیره زنگبار کهمردم آن باو کمک کرده بودندعلاقه زیاد پیدا کرد و قسمت عمده وقت خودرا در زنگبار صرف میگردوگمتر بهمسقط می رفت ، تصمیم گرفت که زنگبار را پایتخت ومرکز حکومت خود قرار

دهد .البتمی دانستکه بین زنگبار وعمان ۲۵۰۰ میل فاصله است و کشتیهای بادی فقط درموقع بادهای موسمی می توانند بین این دو ناحیه رفت و آمد کنند و ممکن است عمان را از دست بدهد ، ولی سعید امکانات تجارتی زنگبار وآفریقای شرقی را درنظر گرفته و مصم شد مرکز حکومت خود را درزنگبار قرار دهد ، بعلاوه زنگبار سبز و خرم و هوای آن مطلوبتر ازعمان بود و فوائد دیگر نیز داشت که عبارت بود از بندرگاه بسیار مناسب و آب شیرین وگوارا ومرکزیت جغرافیائی و خاک حاصلخیز ،

بااین خواص زنگبار قابل آن بود که مرکز و بندر عمده درافریقای شرقی بشودوکسب اهمیت کند ، پس از ورود به زنگبار سعید کشت Cloves که منحصر به هند شرقی بسود تشویقکردویکی از محصولات صادراتی عمده زنگبار قرارگرفت وهنوز هم همین مقام رادارد ، دراثرفشار سیدسعید مالکینزنگبار به کشت این محصول اقدام کردند و درپایان سلطنت سعیدارزش صادرات این محصول بجابی رسید که پس ازعاج و برده در درجه اول قرارداشت ، درحال حاضر نوددرصد محصول دنیا از زنگبار وجزیره مجاور بمبا بدست می آید ،

توجه به محصول Cloves لطمه به صادرات دیگر زنگبار که برده وعاج بود نسزد . برای تهیهبرده درزمان سید سعیدکاروانهایی بداخله فرستاده می شد و چندین راه کاروان رو بداخله کشیده شده و به دریا چهبزرگ ختم میشد . این کاروان ها البته پیاده حرکت می کردند و مدتها ظول می کشیدتا به زنگبار مراجعت کنند و درختم راه دهات ومراکزی بوجود آمده بود .

ایجاداین مراکزبرای توسعه مملکت وامپراطوری درداخله خاک افریقا نبودزیرا علاقه سعیدبه تجارت وکسب منفعت بود ونه به بسط حیطه حکمرانی .معهذا دراغلب نقاط داخلی امر سلطان را اطاعت می کردند ومکتشفین اروپائی از او دستخطو سفارشنامه گرفتند . ودر اثر این مسافرتها و دادو ستد یک نوع امنیتی برقرار شده بود که برای توسعه تجارت مفید بود .

برای بسط تجارت وکسب ،سعید تجار و کسبه هندی را تشویق به مهاجرت به مسقط کرده بود واین امر را در زنگبار نیز اجرا کرد . درزنگبار پست عمده رئیس گمرک معمولا" بهیکهندوداده می شد ، درنتیجه تعداد زیادی هندی در بندر زنگبار سکنی گزیدند و آن شهر ازیک بندرماهیگیری کوچک بصورت شهری در آمد که جمعیت آن در سال ۱۸۵۹ متجاوز از مومباسا جلوتر بود و دو برابر موزابلیک پایتخت برتغالی ها درافریقای شرقی جمعیت داشت .

سیدسعیدمردباهوشی بود ونمی خواست انحصار تجارت بدست هندیها بیافتد میل داشت با بریتانیا وامریکانیز روابط تجارتی ایجادکند . پساز آنکه امریکاییها استقلال حاصل کردند روابط تجارتی خود را توسعه دادند و کشتی های آنها بتدریج دراوقیانوس هند راه

یافت و بالاخره یک هیئت آمریکایی به مسقطآمد ،سید سعید باکمال مسرت درسال ۱۸۳۳ یک قرارداد تجارتی باآمریکا امضا کرد و ۱۸۳۴ قراردادی نیز با فرانسویان امضا شد و آنهانیز یک کنسولگری افتتاح کنند ، در سال ۱۸۴۴ قراردادی نیز با فرانسویان امضا شد و آنهانیز در زنگبار کنسولگری باز کردند ، سید سعید می دانست این قراردادها برای حفظ زنگبار کافی نیست و باید حمایت دولت انگلیس را جلب کند وامضای قرارداد تجارتی باانگلیس در سال ۱۸۴۱ غاز ایجادرابطه بین دو معلکت کردید و کنسولگری انگلیس که درسال ۱۸۴۱ باز شد نفوذ زیادی در سیاست زنگبار داشت .

انگلیسی هاقول دادند از زنگبار حمایت کنند و درعوض تقاضا داشتند که برده فروشی در افریقا منع کردد و بکلی از بین برود ، برده فروشی قرنها درافریقا رواج داشت واعراب افریقایی هارا درداخله افریقامی گرفتندوآنها را به زنگبار که مرکز فروش برده بودمی آوردند . در اوائل قرن نوزدهم در سال ۱۵ هزار برده بفروش می رفت واز زنگبار به عربستان وایران ومصر و ممالک دیگر فرستاده می شدند .

دولت بریتانیا که نقش عمده را در جلوگیری برده فروشی درقسمت مغرب و آمریسکا بازی کرده بود علاقه داشت که تجارت برده را درافریقای شرقی نیز خاتمه دهد . البتمنع تجارت برده موجب تقلیل درآمد سید سعید و عصبانیت رعیت های عرب او میشد . بنابراین دولت بریتانیا تصمیم گرفت این اقدام را بتدریج انجام دهد . در ۱۸۲۲ دراثر فشار بریتانیا سعید عهد نامه مورسی را امضاء کرد ، دراین عهد نامه موادی وجود داشت که تخطی از مقررات آنرا آسان می نمود ، بنابراین در ۱۸۴۵ بریتانیا سلطان رامجبور کرد که اقدامات مدی تری برای جلوگیری از برده فروشی بعمل آورد ، بدین ترتیب در موقع مرگ سلطان سعید درسال ۱۸۵۶ تجارت برده فروشی بعمل آورد ، بدین ترتیب در موقع مرگ سلطان سعید درسال ۱۸۵۶ تجارت برده فروشی بعمل آورد ، بدین ترتیب در موقع مرگ سلطان سعید درسال ۱۸۵۶ تجارت برده بطور قابل ملاحظه ای تقلیل یا فته بود اگر چه بردگی و غلامی هنوز ادامه داشت .

بسیاری از اعراب معتقد بودند که دوستی با بریتانیا برای سعید گران تمام شده است ولی حمایت بریتانیا اورا درمقابل تجاوزات فرانسوی ها حفظ کرد. و کشور او در اثر ازدیاد تجارت و رابطه با ممالک دیگرغنی گردید بطوریکه در ۱۸۵۹ میزان تجارت زنگبار با هندوستان متجاوز از ۲۳۲٫۰۰۰ لیره و با دول متحده آمریکا ۲۴٫۵۰۰ لیره رسیده بود.

سلطان سعیدعلاقهزیادی به الحاق سرزمین های افریقا نداشت و سرحدکشورومستملکات او بدرستی معلوم نبود .

اوفقط به کرفتن مالیات وگمرک از محصولات تجارتی راضی بود اگرچه فرماند اران و حاکمان نواحی مختلف اسما" تبعیت از او می کردند ولی در بسیاری از امور کاملا" مستقل بودند و سلطان مختلف اسما" تبعیت در صفحه ۴۵ م

تا*ر* **یخچه قوم صابئین** و عقاید فرق مختلفه آن قوم

بنابر عقیده بعضی از دانشمندان ایس قوم از پیروان صاب ابن شیث بودند و از این جهت اینانراصا بثین خواندند ، صاحب صحاح میگویداشتقاق صابی از صبا بعنی بیرون رفتن از دینی و گرویدن بدین دیگر است ، عسرب جاهلی رسول اگرم (ص) را صابی مینامیدند زیرا از دین قریش که بت پرستی بود خارج گشته بود . در مقابل صابئه ملت حنفا استو حنیف درلفت اعراض از گمراهی و نیل بسه هدایت است ، امام حنفا شیخ الانبیا مدایت است که مکه را ابراهیم خلیل الرحمن (ع) است که مکه را بنا کرد و آنجا را مرکز دین حنیف قرار داد و خاتم حنفا سید الانبیا حضرت شتمسی مرتبت (ص) است ،

بنیان مذهب صابئه بر پرستش روحانیون و ملائکه است ولی بنیا د مذهب حنفاء بسسر پرستش خدای واحد است .

مایئه بر چهار فرقه منقسم است :

<u>فرقهاول</u> اصحاب روحانیوناند وآنها

معتقدند که مبدا عالم ذات ربوبی وحقیقت

تیومیاست و چون بندگانش بواسطه فرو رفتن

در مادیات و شهوات نمیتوانند تحصیل تقرب

آنها معتقد بودند کهقبایح و موجودات

باو کنند پسناچار بایستی وسائطی میان رب و خلق باشد و این وسائط همان روحانیون هستند .

فرقه دوم _ اصحاب هیاکلند . پیروان این فرقه میگفتند انسان محتاج بواسطه است چون ملائکه و روحانیون بچشم دیده نمیشوند وما محتاج بواسطه هائی هستیم که دیده شوند پس باید ستارگانی را که بچشم دیده میشوند وسیله قرار دهیم و آنها را بهرستیم .

فرقه سوم __ اصحاب اشخاصند . ایسن فرقه باستناد اینکه هیکل سیارات گاهی پیدا و گاهی ناپیدامیشوند بتخانهای بنا کردند و هر بتی را در مقابل هیکلی قرار دادند مانند هیکل عقل وهیکل ضرورت و هیکل نفس وامثال آن .

فرقه چهارم حلولیه یا با صطلاح بعضی از مورخین حرانیه هستند آنها میگفتند که خدای معبود یکی است و معتقد بودند که خدای در کواکب سبعه ظهور و جلوه نموده و متشخص باشخاص کواکب گردیده بدون اینکه تعددی در ذات او حاصل شود . چنانکه گاهی خداوند در اشخاص ظهور میکند و این شخص خدای بشر میشود .

ست را خداوند خلق نفرموده بلکه اینها از نمالاتستارگان نحس واجتماع عناصر پاک و ثیف ییدا میشوند ،

خداوند تبارک وتعالی شیخالانبیا و براهیم خلیل را برای هدایت قوم خود که بابئین بودند برانگیخت و او با فرقههای هیکل

پرستان و بت پرستان مناظرهها و مباحثهها فرموده و چون حجت علمی آن حضرت در صابئین مؤثر واقع نشد حضرت ابراهیم بــه شکستن بتها قیام نموده واین عمل را به بت بزرگ اسناد داد که شرح مفصل آن در تواریخ ادیان مدکور است .

بقیهاز صفحه: ۵۰۰

سراپای وجودت با سکلکهای زرین کفش چمبرلن برابری نتواند کرد با خشم و نفرت او را ترک نبود و داخل خانه شد و در رابست ، جوان از اینهمه کلمات موهن و زننده بجان آمد چون پیل دمان باخود میغرید و می گفت :

- عشق کلمه ای بی معنی است ، مفهومی منطقی و عاقلانه بر آن متصور نمی باشد . عشق در رد و اثبات هیچ فرضیه و موضوعی نقشی بازی نمی کند . دوضوعهائی را بمیان می کشد که در عالم وجود خارجی ندارد ، انسان راکورکورانه به قبول نکاتی و امیدارد که صحت ندارد (شاید جوان بزبان بی زبانی مفهوم نفز و پرمعنی شعرمولانا جلال الدین بلخی را تأیید می کند : عشقهائی کزیی رنگی بود ، عشق نبود عاقبت ننگی بود) .

جوان رنجیده و سرخورده و مغلوب از در سرای معشوقه ستم پیشهناکام بازگشت . با خود میگفت :

ـ از این پس به آغوش حکمت و فلسفه پناهندهمی شوم.

سپسکوهی ازکتابهای خاک آلود کتابخانه را بیرون آوردوبجستجوو پژوهش پرداخت ، باشد که ازاین رهگذر گمشده خویش را بازیابد و بمفهوم و معنای واقعی عشق برسد ، باشد که ازاین رهگذر گمشده خویش را بازیابد و بمفهوم و معنای واقعی عشق برسد ، باشد که از این ا

" پايان "

بقيهاز صفحه ٢٣

درامور داخلی آنها مداخله نمی کرد . امور اداری مملکت را حود سلطان شخصا" رسیدگی میکرد و وزیر و قاضی وغیره نداشت . هر روز بارعام میداد و به سکایات مردم رسیدگی میکرد و متخلفین رامجازات میداد .

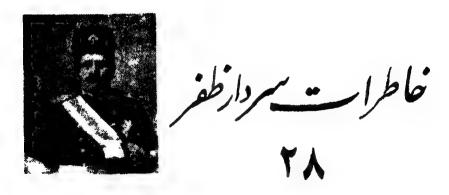
پسازمرگ سعید مملکت او چنانکه وصیت کرده بود تقسیم سد، عمان به پسر ارشداو رسیدو زنگبار به سعید مجید پسر دوم داده شد ولی احتلافی سی دو برادریوی دا که با مداخله فرمانروای هندوستان حل شد وعمان و زنگنار آن بید هرکدام سلطان جداگانه داشتند تا سال ۱۹۶۲ که سلطنت زنگباراز میان برداشته شد و جمهوری اعلام گردید و با کشور تانگانیکا اتحادیه تزانیا راتشکیل دادند .

خاطره ای ار صاف المبیر

دريكي ازتشريف فرمائي هاى سالهاى اول سلطنت اعليحضرت رضاشاه كبير بآذربايجان در عمارت عالی قایوی تبریز صنوف مختلف از جمله صنف معارف (آموزش و پرورش) بهمراه مرحوم دکتر احمد محسبی (عماد ـ الملک)رئیسمعارف آدربایجان برای اولیس مرتبه همه باکت مشکی و شلوار راه راه و کلاه يهلوى قبلا "در عمارت دار المعلمين (دانشسرا) يشتعمارت عالى قايواجتماع وباصفوف منظم به تالار بزرگ عالی قایو هدایت شدند در ورودتالارهم درالتهاب بودندوار فرصت كران بهائی که برای روبرو شدن و دیدن راد مرد میرومندتاریخی ایران برای آنها حاصل شده بودسراز پانمیشناختند منهم چند ماهی بود يسمت معلم استخدام شدءو افتخار حضور در جلسه داشتم.

انتظارزیادطولنکشید پرده مدرتالار کشیدهشدهیکل مردانه و قدرسای اعلیحضرت رضاشاه کبیربا اونیفورم نظامی باوقار و تمکین خاص قدم بتالارگذاشتندوهمه بی اختیار سرها را برسم تعظیم پائیں آوردند اعلیحضرت با نگاه نافذ و در عیں حال تلطف آمیزچند قدم پیش آمدند در سکوی پنجره ای تکیه کردنسد

پشت سر ایشان مرحوم علی منصور والے آذربا يجان وسرلشكرا ميراحمدى فرمانده لشكر آقای تیمور تاش وزیروفت در بارشاهنشاهی وشیخخزعلکه (روزگارانی درصنف دولت وفت مرکردرجنوب کشور برای خود صاحب دید، وقدرت عجیبو افسانهای شده بود) بالبا، محلهاواردو درصف معلمين قرار گرفتند أب منظره باشکوه و با ایبت موق العاده تا چپ دفيقه باسكوت مطلق گدشت در اينموب اعلیحضرت رضاشاه کبیر خطاب به آفای دک احمد محسني فرمودند محسني آقايان سانا دارند یا اززمان مأموریت تو بخدمت گماش شدهاند ؟ بعرض سيدا عليحضر تا عدهاى با ساب وعدهای از دوره مأ موریت چاکر میباشید ،، بعاصله كمى سكوت أعليحضرت بطور شمرد و آرام چیین فرمودند آقایان متوجه وطبه سنگیررما موریت خطیر خود میشوند ؟ ومیداند مربی فرزندانی میباشند که مردان آیست مملکت خواهند بودباید طوری آنها را باایما و عقیده بار آورند که تا آخرین قطره و حو از دین و مملکت دست بردار نیاشند . ابر مملکت محتاج چندیں نفر عاشق است که د مقابل عشق خدمت كنندنه دربرابرا جرومزد ،



اشرارفراریرایکی دوتا در دهات گرفته می آوردند فردای آن روز رفتیم در فلاورجان باتمام اردو آنجاماندیم از آنجارفتیم اصفهان اسب و تفنگ واسباب بسیار بدست بختیاری ها افتاد رضا و جعفر قلی گریخته بودند و هر یک از خوانین با سوار در جستجوی آنها بودند سردار جنگ در محل جوشقان بآنها رسید جنگ سختی هم میان آنها روی داد شحاع نظام ده شردی که مدتها مشیر و مشار صمصام السلطنه بود و سالی بیش نمیرفت که با رضا و جعفر قلی همدست و بآنها خدمت میکرد در آن جنگ کشته شد جعفر قلی و رضا از همدیکر جدا افتادند وهر دو بدست بختیاری گرفتار شدند جعفر قلی زخمدار بود و در حبس مرد و رضا را پساز چند روز بدار آویختند پیش از اینکه رضا را بیاورند اصفهان سردار جنگ را جوزان برده هشتاد هزار تومان پولی که از انگلیسها برده بود و در زمین پنهان کرده بود بیرون آورده تسلیم سردار جنگ کرد و این واقعه در ۱۳۳۷ قمری مظابق ۱۲۹۸ شمسی اتفاق افتاد .

خوانین بختیاریکه در آن جنگ حاضر بودند اسامی آنها ثبت افتاد بدین قرار :
نصیرخان سردار جنگ ، جعفر قلی خان سردار اسعد ، علی اکبر خان سالار اشرف ،
موسی خان بهادرالسلطنه ، علی مراد خان سالار بهادر ، اسکندر خان ، غلام رضا خان
سردار بختیار ، علی رضا خان امیر اکرم ، علی محمد خان سالار ظفر ، عزت الله خان ،
فتحعلی خان سردار معظم ، شهاب السلطنه ، شهاب السلطنه در آخر جنگ رسید .

سردار جنگ در عوض حمایت و همراهی های فوق العاده که من و سردار اسعد در این جنگ با او کردیم آنچه لازمه بداخلاقی و بد زبانی بود با ماکرد و از سخنان خشن ما را آزرده خاطر کرد و بغیر از سردار محتشم برادرش هیچیک از خوانین و کدخدا زادگان و محترمین بختیاری از و خرسند نبودند و هیچکدام خشنود بولایت نرفتند .

سرداراسعد با تصرالدوله يسر ناصرالدوله فرمانفرما و نظام الدوله نوري و حميديل سیاحوصاحب نسسق مدتی در حفاخی بختیاری بودند پساز چندی رفتیم میزدج از آنو باسرداراسعدرفتند براىكاركنانكه درآنجا آبكهم نكراصفويه خواستهاند بركردانندجن آبزایندهرودباصفهان و نتهانستهاند بتماشای آنجا رفتند و ازآنجا بعراق رفته و از عراز رفتند طهران من هم در بختیاری مشغول نظمونسق و گرفتن مالیات بودم و بغیر از مرتف قلی خانکه هم مرا از خود راضی داشت و هم دیگران را سایر خوانین با من راه نفاز م پیمودند در این موقع وثوق الدوله رئیس الوزرا بود پس از دفع و رفع رضا و جعفر قلی اشراری که کرد آنها بودند نایب حسین و ماشاالله پسر شرا از کاشان بتدابیر طهران آورد، ماشااللهخان را بدار آویخت نایبحسین پدرش راهم با بقیه اشراربصحرای عدم فرستاده ازكارآنهاهم فراغت حاصلكرد من برئيس الوزرا تلكراف كردم كه سردار محتشم و اميرمحاهد را بخواهد طهران رئيسالوزرا هم آنها را خواست من هم مصمم شدم بروم طهران كارهاي ولايت را بمرتضى قلى خان واكذار كرده باتفاق سردار محتشم و امير مجاهدبراي طهران حرکت کردم چند روز در اصفهان ماندم اتومبیلی بچهار صد تومان کرایه کردم قبادخان پسسسرم را بسرای درس خواندن همراه آوردم طهران از مورچه خورت آنها را از راه نطنزفرستادم برای کاشان خودم از راهدلیجان رفتم طهران امیر جنگ تا کهریزک استقبال من آمد با اتومبیلکه تازه خریده بود بمن گفت ده روز دیگر با سردار اسعد میرویم کرمان من دانستم که در طهران دچار مشکلات میشوم مرتضی قلی خان هم درست ازعهده کارها در بختیاری بر نمی آید ملیون هم بر ضد وثوق الدوله قیام کرده اند شاه هم فرنگستان بود سردار اسعد هم تمام اتباع خود را فرستاد بکرمان .

اتفاقا" من و سردار اسعد مبتلا به ناخوشی ذات الجنب شده چهل و پنج روز در در اطاق پهلویهم خوابدیم سردار اشجع و مرتضی قلی خان هم در گرمسیر با کمال استقلال بکار حکمرانی مشعول سرسد سردار محتشم وامیر مجاهد هم از طهران رفتند ولایت و ثوق الدوله هم درست کار نمیکرد انگلیسها هم خاموش نشسته بودند شاه هم از خلیج فارس می آمد بایران بلشویک های روسیه هم تا بندر انزلی آمده بودند اردوی انگلیسها از انزلی عقب نشینی کرده بودند سردار اسعد هم حالش خوب شد و رفت کرمان من ماندم طهران ماهی دوهزار تومان امیر حسین خان از یزد برای من میفرستاد خودم هم مبلغی قرض کرده خرج میکردم صارم الملک پسرم هم بطمع مال دنیا رفته ملازمت مرتضی قلی خان را اختیار کرد و برای مال و منال دنیوی باین بی حمیتی و بی غیرتی تن در داد .

شاه وقتیکه واردمحمره شده بود شیخ خزعل از او پذیرائیشایانیکرده زانوی شاه را

1. The 1. S.

بوسه داده عرض کرده بود خوانین بختیاری دشتان منند و همیشه در پایتخت هستند اگر غرض رانی کرده سخنی دربارهمن بگویند اعلیحضرت بسمع رضا نشنود که هر چه گویند و نسبت بچاکردهند گذب و بهتان است شاه در جواب گفته بود من سخن هیچکس را درباره تونخواهم شنید شیخ تحف و هدایای بسیاری تقدیم شاه کرده بود شاه از آنجا بعتبات رفته وازراه بغداد واردایران شد آقای مستوفی و من تاینگی امام باستقبال رفتیم اعیان و اشراف بیشترشاه را استقبال کردند بطهران وارد شد هر کس بفراخور حال پیشکشی می داد سردار اسعدهزار اشرفی از کرمان و امیرحسین خان پانصد اشرفی بتوسط من تقدیم کردند باورودشاه مردم بر ضد و ثوق الدوله برخاستند شاه هم او را معزول کرد و ثوق الدوله با من همراه بود وزیر دانشمند زبردستی بود هیچ یک از وزرا جدیت و فعالیت او را نداشتند .

من در طهران ماندم وزیر مختار انگلیس نشانی بادستخط از پادشاه انگلستان برای اینکهبی طرفی دولت ایران را حفظ کردم و نگذاشتم در بختیاری و خوزستان حادثهای بر خلاف بی طرفی روی دهد بمن داد ، من طرفدار انگلیسها نبودم و در کرمان هم که بودم تا توانستم بی طرفی دولت ایران را در آن حدود حفظ کردم .

میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیارئیسالوزراشدآقای میرزاحسن خان مستوفی المعالک را وزیرمشاور خود کرد یک حسن از ریاست وزرا استعفا داد یک حسن رئیسالوزرا شد حسن دیگر وزیر مشاور بیشتر ریاست وزرائی بین این دوحسن بوداگر چه و ثوق الدوله و مشیرالدوله هر دو کارپرداز بودند ولی وجهه ملی و ایران دوستی مستوفی المعالک منحصر بخود اوست وکسی در ایران مثل و مانند او نیست سیم و زر در نظر او از سنگ و خاک خوار تر اسست زمانیکه و ثوق الدوله رئیسالوزرا بود انگلیسها صد هزار لیره بو ثوق الدوله دادند دویست هزار تومان سهم خود او شد باقی را وزرا که در کابینه او بودند بردند و فقط نصرت الدوله و صارم الدوله بردند و بوزرای دیگر چیزی ندادند و ثوق الدوله سهم خود را ملک خرید باسم دولت قباله کرد خودش بهره نبرد ولی نصرت الدوله و صارم الدوله بردند و خوردند و از ننگ بدنامی اندیشه نکردند .

در کابینه مشیرالدوله مستوفی الممالک که با من دوستحقیقی استخواست من بیکار نباشم تلگراف کردبسردار جنگ که شما بیائید طهران جزو وزرا باشید تا اصفهان را بسردار ظفر دهیم سردار جنگ اهل اصفهان را وادار به بلواکرد درمساجد ومعابر اجماع کردنست هیاهوئی بر پا کردند که ما نمیگذاریم سردارجنگ از اصفهان برود ، (ادامهدارد)

امينصلح

دادگستری جدید مرحوم سید عبدالحسیسن اديب يغمائم ردوسه سال متوالي تا اواسط سال ۱۳۵۵خورشیدی امین صلح دامغان بود وبعلت باكدامني وفضل وكمال وشهامت قضائي توجه واحترام عموم طبقات را بخود جلب کردهبود و بهمین جبت در تشکیلات جدید ـ مرحوم داوراورامجددا "بخدمت فرا خواند وبرياست دادگستری بیرجند و بعدا" تربت حیدریسه منصوب نمودو تا سال ۱۳۱۳ هم حیات داشت خدایش بیامرزاد مردی بود مکتب دیده و با سواد و بمعنای واقعی کلمه (با تقوی) هم نویسنده بودوهم شاعر . قامتی کشیده و چهرهای تکیده داشت وعمامهای سبزرنگ و عبا و عصا . هنگام صحبت کر چه افتادگی یکی دو تا از دندانهایش نمایان میشد لکن در عوض بیانی گرم و گیرا داشت و منطقی بسیار قوی .

موجب شد که مرحوم یاسائی بمراتب فضـــل او یی برد و او را بمرحوم داور بعنوان یک قاضی روشنفکر معرفی کرد . مطلب بدین قرار ا مردم مسئله بيع شرط بود كه حقوق ضعفاء را | خود رأ بپردازد ديده بود كه طلبكار نيست و

قبل از انحلال عدلیه سابق و تأسیس أو تضییع میكردوقانونا " هم علاجی نداشت زیرا در هر شهر و روستائی آفرادی بودند کهیول نزول میدادند و این افراد در مقابل پولی که أ قرضهيدادند يا مال منقول برهن مه كرفتند ویاملک غیر منقول بعنوان بیع شرط و شرایط ابيع شرط هماين بودكه اگر مديون در رأس موعد دین را اداء نمیکرد خیار ساقط و بیسم أقطعي ميشدوبيجاره مديون بسأ أتفاق مي افتاد ا کهملکهزار تومانی را در قبال صد تومانقرض ازدست میداد . آخوندهای هر محلهم برای فتوای (خیار ساقط و بیع قطعی) همواره قلمدانشان آماده بول و احیانا " اگر از دهفقره یک نفر هم به عدلیه متوسل میشد تازه قانون احازه نمیداد که ازاو حمایت شود ، البته چند سال بعد بعنی در سال ۱۳۵۹ یا ۱۳۱۵ مرجوم داورقانون بیع شرطی را طبق ماده ۳۴ قانون ثبت بکلی بهم زد و حق بدهکار بعد از آن باعثآشنائی نگارنده با کارهای عدلیه ا تاریخ محفوظ ماندولی این صحبت مربوط بقبل در حقیقت او بود . خوب بخاطر دارم در از اصلاح قانون مربوط به بیع شرط است باری مأموریت دامغانش در مسئلهای حکمی داد که در دامغان مرد آبرو دار محترمی مبلغی در سر و صدای زیاد ایجاد کرد و همان حکم هم ا حدود پنجاه تومان از یک نفر نزولخوار قرض كردهو خانه مسكوني وطويله وباغجه سرخانه خودرابیع شرطگذاشته بود که در آنزمان گفنه میشد بیشاز هزار تومان مبیع ارزش دارد -بودکه در آن آوان یکی از معضلات و مشکلات اسیچارهمدیون در روز موعد رفته بود که دین

خانوادهاش میگویند به ده رفته است مدیون هماورمیکند و چند روزی میگذرد تا میشنود که طلبکار مراجعت کرده باو پیغام میدهد که الماضراست نوشتهرا بدهید و یول را بگیرید طلبكار ميكويد متأسفانه دير آوردهايد وخيار ساقط شدهم بيع قطعي استو فتواي ملاي محل ا هم نشان میدهد ـ مدیون بیچاره هر چـه العطرف وآنطرف مراجعه ميكند انتيجه نمه اكيرد ناچار بدادگاه بخش دامغان عرضحال میدهد مرحوم اديب يسازر سيدكي واحراز اينكه مديون مظلوم واقع شده حکم دادکه گرچه سند ابرازی بصورت بیع شرط تنظیم شده ولی با اوضاع و احوالي كه بر دادگاه مكشوف گرديده محرزاست كه قصد طرفين انعقاد عقد بيع شرطى نبوده للته غرض طرفين انجام يكمعامله استقراضي باوثیقه بوده استو لذا طلبکار فقط دیحق در دريافت طلب خود بانضمام خسارت است و

> مفقهی شد امین صلح بلدد بلدی را کده در میان بسیلاد داشت قانون چنانکه هسیر مأسور هشت آنیرا کنیار طیاقچیهای موشکی غافسل از عبواقیب امر رفست وسیسن رسیدگیی حائید مفقه قد بلند کروتیه عقسل کردمفهیوم مابقیی احیسرا

هیچگونه حقی نسبت معین ملک (یعنی مدیون حاضر برای پرداخت وجه است) ندارد چه عقود تابع قصود متعاملین است نه ظاهر نوشتجات .

این حکم گرچه در آنزمان قدری ثقیل بود ولی روشن بینی و حقیقت خواهی مرحوم ادیب یغمائی را بخوبی میرساند خصوص که قانونهم چند سال بعد بهمین ترتیب اصلاح شد ، ورای مرحوم ادیب بصورت قانون کلسی درآمد ، باری مرحوم ادیب یغمائی ازمادر به یغمای حندقی می پیوندد و شعر بسیار خوب میگفت در سالهای آخر عمر که مقیم کاشمر بوده و در آن حا بکار زراعت اشتغال داشته قطعه شعری بصورت طنز برای رئیس دادگاه محلساخنه که بحوبی نشان دهنده فدرت طبع او است آن قطعه شعر این است:

که در آن عصدل مستخردارد فخر از سسرو کاشفیسر دارد همره خویسش در سسخردارد تا گه احتیاج سسر دارد مسوشکی هوش خیبرو شردارد می خبسر که چه پشست سردارد کسه خسرنی ز هسر و سسردارد گاهقانسسون چنیسسن شمردارد

طرفه کاندر چنین محیـــط ادیــــ بر تـــن خـــود هنـــوز ســــر دارد

۱ ـ مفقه بمعنای کسی که ادای فقیه را درمیآورد در حقیقت بزبان شعر (مفقه) کاریکاته، ۱فقیه ۱است .

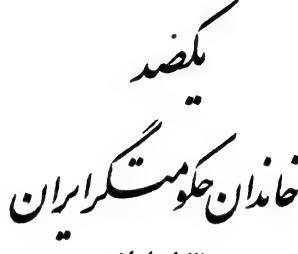
مارنخ مشرطست ايران ع

در این ایام هماعلیحضرت ملوکانه عزیمت فرنگستان کردهمسافر شدندهمه زحفات تجار و صراف و اصناف بی نتیجه ، هنوز هم در کمال اقتدار رفتار مینماید دو روز بعد از حركت ملوكانهوا لاحضرت وليعهد بواسطه كشتن سيد مصطفى نام كمرهاي ، ميرزا جعفرخان کمرهای را در میدانمیکشند این فقره اسباب خوف عمومی میشود . بخصوص نان و گوشت خيلي سخت بود فراوان شد در اواخر ربيع الاول ياكتي از نجف اشرف بجهت حجه الاسلام آقای آقاسیدعبدالله بهبهانی رسید که صورت تلگرانی و بخطو مهر حجم اسلام از عتبات عالیات بود که در ذیل آن ورقه مرقوم شد که چون احتمال رفت تلگرافخانه در مخابره تهاون بنماید بتوسط پستخانه فرستاده شده است ۸ ربیع الاول ۱۳۲۳ حجمالاسلام آقای آقاسيدعبداللهمجتهد بهبهاني تظلم وشكايت اهالي از تعديات مسيو نوز مسيحي بحدي رسیده که دیگرا غماض نتوان کرد . وجود شریف امروزه حامی اسلام و خیرخواه مسلمین است لازماست محض حفظ اعراض و اموال و نفوسمسلمانان رفعو دفع يد آنظالمرا باتمام اجزاء او از تعام بلاد مسلمین نموده تکلیف عموم همین است هر کس هم بهر لباس حمایت از او بنماید فاسق و حالش حال او است . محمد کاظم الخراسانی ـ عبدالله المازندانی ـ نجل المرحوم الحاجميرزاخليل بعداز رسيدن اين تلكراف حجج اسلام نجف آقاي بهبهاني خرده خرده زمزمه عزل مسيو نوز را با بعضى از علماو طلاب و تجار و كسبه بازار مينمايند بلكه درهر مجلس و محفلي اين مطلب مطرح كلام است ولي بواسطه نبودن بادشاه باكمال ملايمت صحبت ميفرمايند . حضرت والا عين الدولههم در كمال اقتدار تهديدات سخت سختمینمایندکهبگوش آقایان برسد ازاینخیالات منصرف شوند. . روز گذشته هم حضرت حجةً الأسلام بهبهاني عريضه مشروحي از أمور و ترتيبات حاليه خدمت آيت الله خراساني نوشته فرستأده شدمقاصد منظوره هم در نهایت ملایمت و آرامی مطرح کلام . بخصوص آقا سيدجمال واعظ وحاجى ملك المتكلمين درمرور عنوان اخبار واحاديث كوشزد مردم مينمايند -

جناب سع<mark>دالدولههم بحمایت تجار دنباله فقره مسیو</mark> نوز را دارند ولی بجهت نبودن شاه مهلایمت م**ذاکرات میشود** .

در جمادى الثانيههم دستخطى از آيت الله خراساني بحهت حجه الاسلام بهبهاني .سيده استكه روى ياكت نوشته شده: خدمت جناب مسبطات شريعتمدار سيد العلماء _ الاعظم ملاذالاسلام المؤيد منعندالله آقاي آقا سيد عبدالله بهبهاني سلمه الله تعالى نابل گردد . دهمجمادی الاولی ۱۳۲۳ بعرض شریف عالی میرساند . انشاء الله تعالی هموارهوجود مسعود آن منجي و مبقى اسم و رسم اسلام محفوظ از حوادث ايام و منظور نظر انور حضرت حجة الله امام زمان عليه افضل الصلواه والسلام بوده باد .مرقومه مطاعه و اصل و مطالب مندرجه مفهومگردید . نرسیدن خطابه اسباب تعجب است .ای جه با اینوضر حالیه عجیبی هم نیست چون علی المذکور حکایتی که بعنوان نهران و سرکار و دیگرا ن بوده ومنافی با اغراض بدخواهان ملت و دولت بوده نگذاشته انداز قصر تجاوز کند حتی عریضه تجار بغداد در حسن سلوک جناب ممتحن السلطنه کار برداز و استدعای بقای او را نموده بودند مدعى از قصر برگردانيد سهل است عجاليا " از جانب خود و ابلاغا " از حضرت شیخالاعظم حجهالاسلام آقای خمامی دامت برکاته و دیگران عرض میکنیم با نبوس شاه ایده و نصره ورود و دخول در کار بهیجوجه صلاح نیست لیکن باید حضور حضرت اقدس وليمهد خلد دولته بواسطه بيغرضي بعرض برسانيدكه دشمن و دزد خانگي در مقام تخریب بین الخلافه و دارالسلطنه شخص شما است بقدری که اعلیحضرت همايوني را اغفال نمودهاند از حضرت اقدس نشده است . في الواقع رفع و دفع اين مواقع در عهده آن حضرت است مبادا خدای نخواسته رفته رفته رشته امورمنقسم که دیگر چاره پذیر نیست برعساکر واینمطالب لازم است استفائه بدرگاه حضرت پروردگار متعال و استفائهازحضرت امام عصر هم بايد نمود . اللهم اعلم به شعثا و اشعب صدغنا . هر گاه تا ورود موکب همایونی امور بر وفق صلاح عامه و رعیت اصلاح شد فهوالمطلوب ر اگسر خدای نخواستهباز (یککلمه ناخوانا) بهمهر سید آنچه لازمه اقدام است محض حفظ بیضهٔ اسلام ونگاهداری مسلمین که بزرگتر خدمتی است بدولت قصوری نمیشود از نرسیدن مكاتيب هم دلتنگ نباشيد . از مجعولات ديگران هم ملول نشويد . گفتم اجمال مطلب رابرای بعضی در لباس دولت بخصوص جناب مشیرالسلطنه درهفته قبل با صورت جوابی كه در هامش سؤال تجار نوشته شده بود فرستادند ،اللهم عجل فرجه دليله و انصره نصرا" عزيزا" حرره الجاني محمد كاظم الخراساني ــحرره عبداللهمازندرانـــي ، در ربيع الثاني هم بعضي از تجار خدمت حجج اسلام عريضه عرض كرده بودند در شهر (ادامه دارد) رجب ۱۳۲۳ جواب آمده .

لفضب سیم ابوا ال فا



Y

خاندان ابراهيمي

امیرالامرابسازتوهینبهمحتهدآزاد اندیش ، ترساندن مردمونه اخاذی و پولستانی می پردازد مطلق العنان حکومت میکند و برای اینکه بهتربتواند نگار مثبت گرد آوری پول بپردازد از شیخ جانبداری نمیکند ولی بر اثر فشار آزادیخواهان خود امیرالاموامتهران فراخواندهمی شودشیخ ابراهیمیهنیز ناگزیر کرمان را ترک و برای چند صباحی فقط بهرهدری درونی مردم می پردازد ،

روزنامه اتحادملی که بجهات بستگی به کرمان در این مورد اطلاعات گسترده و درست دارد می نویسد: (شیخ از کنگرنامه به امیر الامرا پسر عم خود بتهران نگاشت و در آغاز آن نوشت شیخ سر بکوه و بیابان توداده ای ما را) . این اشاره بود به موضوع وزارت امیر الامرا در کرمان که علت اولیه حنگ عظیم و زحمت شیخ گردیده بود) .

امیرالامرا در دستگاه قاجار تقربی زیاد داشت او را با مظفرالدین شاه خصوصیتیی بسیارنزدیک می بود ،دو شاه اخیر قاجار نیز برای اواعتبار واحترامی قائل بودند ،

بعدازکودتای ۱۲۹۹ ، امیرالامرا در دستگاه دولت دارای سمتهای مهم بودهاست مدتی رئیسدادگستریفارس، رئیس ثبت اصفهان بود آخرین سمت وی ریاست دادگستری از کار آذربایجان می بودکه بر اثر بروز اختلاف با داور سازمان دهنده نوین دادگستری از کار برکنار شد .

امیرالامرا دارای برادران وفرزندان ونوادههای برحسته است که بیشتر نامخانوادگی خود را (امیر ابراهیمی) برگزیدهاند ،در نیمه دوم قرن بیستم این شاخه نسبت به شاخه اصلی در کارهای سیاسی بدون پوشش، رشد بیشتری کردهاند معروفترین شخصیتهای (امیر ابراهیمی) اینان هستند ، مؤید دیوان ، اسمعیل سالار محتسم ، مرتضی مؤید الممالک مدیر روزنامههای صبح صادق و ارشاد ، ابوالحسن امیر معتضد ، اعتضاد دیوان و غلامحسین ساعدالممالک ، سرهنگ محمد رضا ابراهیمی ، نصرت الممالک اول و نصرت الممالک دوم و سرهنگ ابوالقاسم امیر ابراهیمی

سرهنگ ابوالقاسم امیر ابراهیمی ازافسران شریف بود ، فرزندان او حون بدر ناکنام هستند توسل امیر ابراهیمی از مدسر کلییشین وزارت دارائی و توکل امیر ابراهیمی از مدسر کلهای وزارت کشور و استاد مدرسه عالی اقم ، معاون فعلی استانداری کرمانشاهان بسران وی هستند .

ساعدالممالک امیر ابراهیمی فرزندامیر الامراء از برحسنگان و سرمابه داران بشمار میرود در شرکت سابق نفت ایران و انگلیس دارای ۲۲ سیم بود .

محمدعلی امیرابراهیمی (نصرت الممالک دوم) پسر حسینعلی نصرت الممالک (متولد ۱۲۵۸ خ) از معاریف و شخصینهای سیاسی مبیاشد هشت دوره عابوبگذاری (از دوره ۷ تا ۱۴) نماینده مجلس از کرمان بود ۱ .

اعتضاد دیوان امیر الراهیمی فرزندامیرالامراء دوم ارهواداران استنداد میبود ،گفته می شود داوطلب شدهبود به نجف برود آخوند ملا کاظم خراسانی را برور نماید ولی بعد از اینکارمنصرفشد ، در شمار مشروطه طلبان در آمد بعد از کودبای ۱۲۹۹ به دولت بزدیک شد ، از هواخواهان دستگاه بشمارمیرفت . بعد از شهربور ۱۳۲۰ با گرفتن امنیاز (روزنامه مردان کار)فعالیت سیاسی خود را ادامه داد ، از او فرزندان برحسنه و سرشناس باقی مانده است .

تیمساروالی امیرا راهیمی ازافسران و امیران عالیر تبه و رؤسای زاندارمری کل ، مهندس فتحعلی امیر ایراهیمی ، مهندس فریدون امیر ایراهیمی ، بیژن امیرابراهیمی ، هادی امیر ایراهیمی فرزندان اعتضاد دیوان هستند . مهندس فریدون امیر ایراهیمی حوانی بر کار ، با استعداد ، تحصیلکرده ولی بسیار عجول و حاه طلب و حود خواه است ، برای رسیدن بمقام شیوه مکیا و پلیسم را برگزیده است از حبهه ملی به ایران نوین مبرود حال در حزب رستأخیز ایران است کتاب چهرههای آشنا شرح حال آوراً نگاشته است وی از رؤسای سازمان برنامه بود که پستهای مهم زیر را احزار کرد : رئیس آب و برق منطقه بلوجستان و کرمان و بنادر ، فرماندا ر کل کوه کیلویه هم اکنون مباشر سرما به دار معروف (هژبریزدانی) است .

TANK (TO THE TOTAL)

برادرشهادی امیر ابراهیمیازمدیر کلهایوزارت اطلاعات بشمارمیرود ،مدتی المان مطبوعاتی دربار شاهنشاهی و اتاشه تجارتی ایران در سازمان ملل بود .

ابوالحسن امیرابراهیمی (امیرمعتضد) فرزنددیگرامیرالامرای دوم نیز از شخصبتهای برجسته این خاندان بشمار مبرود مدتی معاون استانداری فارس، معاون دارائی خراسان بودهاست.

فرزندانبرحسته امیر معتضد (فریبرز امیر ابراهیمی مهندس کامران امیر ابراهیمی و خانم عاطفه امیر ابراهیمی هستند) فریبرز امیرابراهیمی از مدیر کلهای وزارت اطلاعات و حهانگردی استان و حهانگردی استان است ۲ .

زنان برجسته امير ابراهيمي

گیلانتاج امیرابراهیمی دختر امیرالامراء دوم همسر سرلشکر عبدالرضا افضی اززنان سرشناس وبرجسته بشمار مبرود کتاب زنان مشهور درباره شی نویسد : (بانوئی که در اولین روز تأسیس جمعیت شیروخورشید سرخ ، نیابت ریاست را داشت . . .) هم اکنون نیز از پیشگامان سازمان زنان ایران است . .)

زن برحسته دیگر خاندان امیر ابراهیمی (دکتر عاطفه امیر ابراهیمی) دختر امیر معتضد امیر ابراهیمی است ،همسر وی دکتر بیژن میباشد . دکتر امیر ابراهیمی مدیر عامل شورای ماماهای ابران مؤسس و رئیسانحمن برستاران وکانون ماماهای ایران ، دبیر دوم کمبسیون بینالمللی نورانعالی حمعبتهای زنان ایران ،عضو باشگاه بینالمللی زنان و عضو کلوب زونتاب ،

دکترامیر انزاهیمی در دوره <u>۲۳</u> قانونگذاری ازخوزه انتخابیه رفسنجان بنمایندگی تعیین شد ۳.

پیوندهای سیاسی

خاندان ابراهبمی با خاندانهای سیاسی و حکومتگر افخمی ، ذوالفقاری ، بهادری، معین بور ، اسفندباری، مفدم ، کلالی ، تیمور تاش ، بیات ماکوئی ، ذوالریاستین ، ، ، اینچنین خویشاوندی داردخاندان حکومتگرافخمی از جند سوبطور مضاعف باخاندان ابراهبمی منصوب می باشد .

سرتیپغلامحسین افخمی داما د آصف المعالک ابراهیمی ، مجید ابراهیمی داما د تبسلر عزیزالله افخمی ، سرلشکر عبدالرضا افخمی شوهر گیلانتاج امیر ابراهیمی .

خاطرات باشار بدخان كاشي

س ـ من با شماها چەدردەام ؟

ج ـ اكبر پلنك نوكر تو يكنفر رعيت را در صحرا تير زده و كشته .

س ــ منکه اور انکشته ام شماها خودتان میگوئید اکبر بلنک کشته من او را گرفته به شما میسپارم چنانچه بر حکام شرع ثابت شد او را اقصاص نمایند .

سـديگر چەكردەام ؟

ج ــ نوکرهای تو شب دکان کسبه راخالی کرده و اموال آنها رابهسرقت بردهاند .

س ــ اولا" بقول شماها من نکرده ام و نوکرهای منکرده اند هر کس مال او را برده اند حاضر شودو بگوید دزد من کیست تا من دزد او را حاضر کرده و معلوم کنم مالی راکه از او برده اندگرفته و پس دهم و مرتکب نیز بقانون شرع مجازات شود .

ج ــچنین نیست دزدی شماها محتاج باثبات نیستهمه باید کشته شوید.

ســديگر چه کردهام ؟

ج ــزننجیبه محترم را بین روز نوکرهای تواز کوچه کشیده و به پشت مشهد برده و بی ناموسش کردهاند .

س_اولا" شهودی که بوده و دیدهاند که این مطلب را حاضر شوند ادای شهادت کنند مرتکبین را نشان بدهند ثانیا "آن زن محترمه کیست خودش حاضر شود و این مطلب را بگوید هر کس را که نشان داد بدون محاکمه مجازات نمائید .

ج ــ آن زن باآبرواستحاضر برای چنین،مطلبی نمیشود .

س از حضور و آمدنآن زن نجیبه میگذریم شماها بگوئید آن زن کیست و از چه طایفهو خانواده است بمن نشان بدهید مرتکب رامعین کنید من بهمین قناعت میکنم بهر کس نسبت این عمل را بدهد او را حاضر کرده پاداش میدهم .

ج ـ ماگفتیم آنزنآبرودار است و بعلاوه با طایفه استهرگز او را نشاننمیدهیم و برده او را نمیدریم .

ج ــ بله او را می شناسیم .

و الرشماراست میگوئید و چنین امری واقع شده و آن زن را هم میشناسید چه شده

استکه تمام شماها او را بشناسید اهمیتی برای آبرویاو نیست کشیدن او بین روز در انظار خلقباین افتضاح ازوسطشهریا پشت مشهد مضر بشرف او نیست فقط شناختن من و دانستن اسمش دون شأن و مخل شرف و عزت و منافی آبروی اوست .

- ج ــ اینجامجلس مباحثه نیست تقصیرات شماها خیلی بیشتر ازاینها است .
 - س ـ شمأ تقصير و گناهي كه بخو د من نسبت ميدهيد كدام است .
- ج ــ اگرخودت نمیکنی اجزا و اتباعت میکنندو تمام این کارها را به پشت گرمی تومیکنند . س ــ دیگه چه حرفی دارید ؟
 - ج ـ صاحب خون يهلوانقاسم را شماها كشتيد .
- س ــ صاحبخون پهلوانقاسم حاضر شود خون او را برگردن هر کس ثابت کرد قصاص کنید اینمطلب هممحتاج بهبلوانیست .
 - ج ـ صاحب خون پهلوان قاسم از شما ميترسد كه مطالبه خون او بنمايد .
- س ــ با این جمعیت شما چرا باید بترسیداز آن گذشته یکی از شماها را وکیل کند بونق شرع با من گفتگو کنید .
 - ج ــ حالا وقت این سخنها نیست معلوم شماها خواهم کرد .
 - س ــ ديگر چه ميگوئيد ؟
 - ج ــ رفتید سر راه و گاری پشت دولتی را زده بردید .
 - س ـ اینگاری مسروقه اموالش از شماها بوده ؟
 - ج ـ خیر متعلق باهل کاشان نبود و راهگذر بود .
 - س ـ شما صاحبش رامیشناسید ؟ و از وکالت دارید .
- ج ــخیر صاحبش را نمی شناسیم واز وکالت نداریم بلکه برای خدا سخن میگوئیم از بندگان خدا رفع ظلم میخواهیم بکنیم .

س سما که صاحبش راندیده و نشناخته اید از کجا بشما معلوم شد که چنین عملی از ما صادر شده آخر چرا دستاز فتنه و فساد بر نمیدارید چرا گوش بسخن مفسدین و مغرضین میدهید اگربما غرض دارید برخود رحمکنید شهری بدینآرامی و امنیت را برهم نزیدبی سبب خود را دستخوش اغراض چند نفر مفسد نکنید یک مشت مردم فقیر بیچاره را به مخمصه نیندازیدکاری نکنیدکه عاقبت پشیمان شوید اگراز من شکایتی دارید بگوئید تلافی وتدارک کنم وهرگاه شکوه و دلتنگی شماها از بریان و بستگان من است بگوئید تا من تبرک آنها بگوئیم وازآنها بکلی کناره کنم هرخدمتی بمن رجوع کنید دراطاعت و انجامش به جان ودل حاضرم اگردرست خدمت کردم وازعهده برآمدم فیها واگر قصور و فتوری از من دیدید آنوقت از من مواخذه کنید دیروز نوکرم رابی تقصیر کشته اند این بلوا و اجنماع شما خون

اوراپایمالمیکند . شما راضی باین امر نشویداشخاس دانا وهوشیار دشنمنان را بهمهربانی واحسان دوست میکنند چرا شما دوستان را بگفته چند نفر خود خواه مغرض مجبور بدشمنی میکنید خدامیداند که دوستی من برای اهل وطن خیلی نافع است گذشته ها گذشته بیائید هوای نفس و غرض را کنار بگذارید و برای آزمایش وامتحان خدمت بزرگی بمن رجوع کنید و نتیجه و ثمر او را ببینیدالقصه چندانکهاز این مقوله سخن گفتم آنانکه دامن دلشان از لوث غرض مطهر بود سخت از سخنانم متأثر و متدکر شدند ولی از بیم مغرضین جرأت همراهی و مساعدت نداشتند لاجرم با کمال انفعال سرها بزیر انداختندوبنکر فرو رفتنداما کسانیکه غرض را وسیله کامرانی و باعث خوش زندگانی خود میپنداشتند و به طمع یک ارزن صدخرمن را آتش میزدند از ترسروقوع مصالحه آتش خشمشان شعلدور شده و از شدت غضب رگهای گردنشان پر باد وچشمهایر خون و رنگها تیره شد شراره واراز جابر جسته صداها را خخیم کرده و فریفته این مزخرفات تو نمیشویم فخیم کرده و فریفته این مزخرفات تو نمیشویم ما نه بخدمت تومحتاجیم و نه به صحبت تو مایل هرگز خدمنی بتو رجوع نخواهیم کرد یا باید برسم پدران خود مشغول بکسب شوید یا از این شهر بیرون روید یا اینکه تمام کشته شوید .

بقیه از صفحه ۵۴

اعتفاد دیوان امیر ابراهیمی دامادسلطانعلی وزیر افخم ـ نخست وزیر (نیای خاندان افخمی) خود همین اعتفاد دیوان باجناق اسعدالدوله دوالفقاری ، محمد حسن امین الملک ،امیربهادر ، عبدالحسین نیمور ناش داماد امبرالامرا ، سرهنگ بیات ماکوئی داماد علی اصغر امیر ابراهیمی ،اعتفاد دیوان امبر ابراهیمی پدر زن سرلشگر معین پور ، خانبابااسفندیاری داماد مختار الملک ابراهیمی ،احودان حضور ابراهیمی پدر زن علی اصغر مقدم ،شیخ محمد کریم خان ابراهیمی داماد و کیل الدوله تبریزی ، ناهید کلالی (همسر اسکندر میرزا) (رئیس حمهوری پیشین باکستان) بیوه افخمی ،

جليل الملك ابراهيمي بدر زن محمد باقر اعتماد السلطنه ، على ذوالرباستين (وفا عليشاه) رئيس فرقه نعمت اللهي داماد شيخ محمد رحيم ابراهيمي . پايان

۱ ـ تاریخ ژاندارمری ایران ۲۱، کتاب نمایندگان ، روزنامه کیهان شماره ۲۷۳۲ ـ ۲۲ حردا د ۱۳۳۱ ۱۳۳۱ ۲ ـ چهرمهای آشنا ۲۵. ۳ ـ زنان مشهور ایران ۱۲۱ ، راهنمای موسسات اجتماعـــی و خیریه ایران ۶۱.

وزارت كاروامورا جماعي

قابل توجه جويندگان كار

از جویندگان کسار فارغ التحصیل در رشتسههای اقتصساد ، علوم سیاسی ، علوم اجتماعی ، جامعه شناسی ، زبان و ادبیات فارسی ، ریاضیات ، تاریخ ، جغرافیا ، حقوق قضائی ، روزنامه نگاری ، ادبیسات و علوم انسانی ، مدیریت و علوم اداری ، روانشناسی و علوم تربیتی ،روابط عمومی و تبلیغات ، زبان و ادبیات خارجی با شرایط زیر دعوت میشود کسه جهت راهنمائی شغلی باداره اشتغال فارغ التحصیلان واقع در خیابان ویلا چهارراه ناصر ساختمان امور اتباع بیگانه طبقه چهارم مراجعه نمایند .

شرايط

۱ ــ جنس : مرد

۲ _ حداکثر سن : ۲۷ سال (متولدین ۲۸ به بالا)

۳ ـ دارای برگ پایان خدمت نظام وظیغه

(اداره کل اشتغال ـ وزارت کارو امور اجتماعی)



" اطلاعيه

مدرسه عالى تلويزيون و سينما و دانشگاه سپاهيان انقلاب ايران

مدرسه عالی تلویزیون و سینما برای دوره فوق لیسانس در رشتههای تکنولوژی آموزش (باهمکاری دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران) و تحقیق در ارتباط جمعی از طریق مسابقه ورودی و مصاحبه برای سال تحصیلی ۳۷هـ۳۶ تعدادی دانشجو می پذیرد .

شرايط لازم:

(برایمدرسه عالی تلویزیون و سینما)

١ ـ داشتن درجه ليسانس

۲ ۔ داشتن میانگین کل ۳

- ۳ کسانیکه معدل کل آنها از ۳/۵ به بالا بوده و دارای تجربه یا پژوهشهای ارزنده در زمینه رشته تحصیلی خود باشند میتوانند ثبت نام کنند .
 - ۴ حداکثر سن ۳۵ سال (متولدین ۲۵۰۱ به بعد)
- ۵ برگ خاتمه خدمت یامعافیت دائم و یا برگ آماده به خدمت که اعتبار آن منقضی نشده باشد .
- ۶- فارغ التحصيلان خرداد ماه سال جاری بايد دارای ميانگين ۳ در ترم های گذشته باشند .
- ۷ تعهد خدمت در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران پس از فراغت از تحصیل برای دانشجویان اجباری است ،
 - ۸ کارمند رسمی هیچیکاز ادارات دولتی و سازمانهای وابسته نباشند .

داوطلبینمی توانندفرم مذکورراتکمیل نموده تا پایان روز ۳۶/۴/۱ با پست سفارشی مه آدرس مدرسهٔ عالم تلویزیون و سینما ساختمان شماره ۳ ـ خیابان پهلوی ـ کوی روان ارسال دارندبهنامههائی که پساز تاریخ مقرر پست شده باشد ترتیب اثر داده نخواهدشد .

برنامه زماني آزمون ورودي

۱ - توزیع کارتهای ورودی روز چهارشنبه ۳۶/۴/۱۵ از ساعت پی صبح لغایت ۱۹بید از ظهر و پنجشنبه ۳۶/۴/۱۶ از ساعت پی لغایت ۱۲ بعد از ظهر با (در دست داشتن کارت شناسائی عکس دار)

۲ ـ امتحانورودی روز پنجشنبه ۳۶/۴/۱۶ ساعت۱۴ بعد از ظهر (محل امتحان زمان توزیع کارت ورودی اعلامخواهد شد) .

٣ ـ اعلام نتايج مرحله اول شنبه ٣٤/٩/١٨ از طريق مدرسه ومحل امتحان

۴ ـ مصاحبه تبول شدگان مرحله اول روزهای دوشنبه ۳۶/۴/۲۰ سه شنبه ۳۶/۴/۲۱ چهار ـ شنبه ۳۶/۴/۲۳ و پنجشنبه ۳۶/۴/۲۳

۵ ـ اعلام نتایج شنبه ۳۶/۴/۲۵ از طریق مدرسه .

ع دریافت فرم تعهد و ثبت نام از تاریخ دوشنبه ۳۶/۴/۲۷ لغایت یکشنبه ۲۵۳۶/۴/۲ مواد امتحان ورودی

از کلیه داوطلبان درمواد نامبرده در ذبل امتحان بعمل خواهد آمد.

ادبیات فارسی ــ روانشناسی ــ جامعه شناسی ــ فلسفه ــ تعلیم و تربیتــ آمار ــ فیزیک ــ شیمی ــ ریاضیــ انگلیسیــ بیولوژی ــ اقتصاد

امكانات رفاهي

۱ ــ دریافتکمک هزینه تحصیلی برای متعهدین

۲ ... استفاده از رستورانهای سازمان رادیو تلویزیون با تخفیف مخصوص

٣ ــ استفادهاز مركز بهداشت سازمان راديوتلويزيون ملى ايران

۴ ــ سالهای تحصیل جزو سابقه کار در سازمان را دیو تلویزیون ملی ایران محسوب خواهد شد .

علاقمندان برایکسباطلاعات بیشتر میتوانند با تلفن ۶۸۳۸۸۴-۷ داخلی۳۲۷ دفتر خدمات آموزشی از ساعت ۱۰ الی ۱۲ صبح تماس بگیرند .

شرايط لازم:

(برای دانشگاه سیاهیانانقلاب ایران)

۱ ــ داشتن درجه لیسانس،

۲ ـ داشتن میانگین کل ۳ .

٣ ـ حداكثر سن ٣٥ سال (متولدين ٢٥٥١ به بعد)

۴ ــ شاغل بودن در وزارت آموزش و پرورش

۵ ــ دارا بودن شرایط ادامه تحصیل از نظر وزارت آموزش و پرورش.

" فرم درخواست ثبت نام "

نام خانوادگی	نام	فرزند
شماره شناسنامه	صادره	متولد
داوطلب شركت در	ِ مسابقه ورودی مدرسه ء	عالی تلویزیون و سینما .
سازمان راديوتلويزيون	ىلى	
دانش گاه سهاهیانانقلاب		
آدرس کامل وتلفر		***************************************
مدارک زیر پیوست	. تىسان	
۱ ــ فتوكيى ليسانس ي	ک برگ	
۲ ـ تائید دانشگاه یا	بؤسسه آموزش عالى مبني	، بر میانگین کل ۳

- ٣ ـ دو قطعه عكس ٢ برع با ذكر مشخصات كامل در يشت عكس
- ۴ قبض رسید بانکی بهمبلغ ۵۰۰ ریال بهحساب جاری ۱۴۱۱ بانک ملی ایران شعبه سهیل (میدان ونگ) اینمبلغ قابل برگشت نیست ،
- ۵ فتوکیی خاتمه خدمت یامعافیت دائم یا برگ آماده بخدمت که اعتبار آن منقضی نشده باشد .
- ۶ براىفارغ التحصيلان خردادماه كواهى دانشكاه يا مؤسسه آموزش عالى مبنى بر فراغت از تحصیل درخرداد ماه جاری .
- ۷ موافقت نامهوزارت آموزش و پرورشمبنی بر دارا بودن شرایط برای داوطلبین دانشگاه سياهيان انقلاب ايران.

وزارت نیرو شرکت سهامی تولید وانتقال نیرویبرقایران توانیر

آگهیاستخدام

شرکت سهامی تولید و انتقال نیروی برق ایران (توانیر) وابسته به وزارت نیرو بمنظرر تکمیل کادرفنی و اداری نیروگاه شاه آباد اصفهان تعدادی کارمند محلی راکه واجد شرایط مندرج در جدول زیر باشند استخدام مینماید.

ساير شرايط	ميزان تحصيلات	عنوان شغل	
ے حداقلمعدلدیپلم ۱۴ وحداکثر سن ۲۷ سال	فوقدیپلم و دیپلم برق یامکانیک دیپلمریاضی یا طبیعـــــی	کارمند فنـــی " "	1
حداقل معدل دیپلم ۱۳ ۳ سالتجربهدرامورمربوطه		کارمند اداری کمک اپراتور	۴

داوطلبان واجد شرایط میتوانند بمنظور ثبت نامو کسب اطلاعات بیشتر روزهای سهشنبه ۳۶/۳/۱۷ و چهارشنبه ۳۶/۳/۱۸ با همراه داشتن مدارک زیر بدفتر واحد انتقال نیروی این شرکت واقع دراصفهای خیابان خاقانی کوچه داریوش مقابل خانه معلم مراجعه نمایند .

۱ ــ اصل و فتوکیی آخرین مدرک تحصیلی

۲ _ اصل و فتوکیی شناسنامه

٣ ــ اصل و فتوكبي كارت پايان خدمت وظيفه يامعافيت دائم

۴ _ عکس ۴× ۶ ، ۲ قطعه

أكهى مناقصه

شرکت دخانیات ایران یکمد و پنجاه هزارمتر کرباس نظافت بعرض ۲۳ سانتیمتر ببالا مورد نیازخود را از طریق مناقصه خریداری مینماید داوطلبان بایستی مشخصات و شرایط مناقصه مذکور را ازاداره خرید داخلی اینشرکت واقع در خیابان ایرانشهر دریافت نموده و باتوجه به شرایطو مشخصات مناقصه پیشنهاد خود را تهیه و تا ساعت ۹ صبح روز ۲۵۳۶/۴/۵ در ساعت مقابل اخذ رسید باداره دبیرخانه اینشرکت تسلیم نمایند پیشنهادهای واصله در ساعت ده صبحهمانروز ۲۵۳۶/۴/۵دراداره خریدداخلی شرکت دخانیات ایران بازوقرائت خواهد شد .

آگهی مناقصه

شرکت دخانیات ایران تعداد چهارصد و هیجده (۴۱۸)قلملوازم و تجهیسیزات آزمایشگاهی مورد نیاز خود را بر اساس سی انداف زمینی تهراناز طریق مناقصه خریداری مینماید .

داوطلبان شرکت در مناقصه میتوانند با دریافت مشخصات و شرایط و طرح پیمان از اداره با زرگانی خارجی اینشرکت واقع در تهران خیابان ایرانشهر شمالی پینشها دهای صریح وقطعی خود را به ضمیمه مبلغ /۵۰۰۰۰ ریال وجه نقد یا ضمانتنامه بانکی بعنوان سپرده شرکت درمناقصه تاساعت ۹ صبح روز ۲۵۳۶/۵/۱۱ مطابق ۱۹۷۷/۸/۲ باداره دفتر شرکت دخانیات ایران تسلیم نمایند ، جلسه مناقصه در ساعت ۱۰ صبح همانروز دراداره بازرگانی خارجی تشکیل میشود ، حضور پیشنهاد دهندگان یا نماینده آنان درجلسه آزاد و شرکت در مناقصه و دادن پیشنهاد بمنزله تصدیق وصول شرایط مناقصه میباشد ، سپرده نفر دوم تا قطعیت معامله با نفر اول آزاد نخواهد شد ، شرکت دخانیات ایران

أكهى استخدام

نیروی دریائی شاهنشاهی تعدادی لیسانس و فوق دیپلم و دیپلم الکترونیک را بصورت رسمی استخدام مینماید که پس از طی دوره زبان در مرکز آموزش زبان نیروی دریائی شاهنشاهی وطی دوره یکساله تخصصی در کشورهلند جهت خدمت بپایگاه دریائی بوشهر اعزام میگردند داوطلبان با داشتن شرایط عمومی استخدام میتوانند همه روزه جز ایام تعطیل و پنجشنبه ها جهت کسب اطلاعات بیشتر وانجام مصاحبه بمدیریت استخدام نیروی دریائی شاهنشاهی واقع درخیابان عیاس آباد روبروی یمب بنزین جنب مبل یی بی مراجعه نمایند .



رقص و زندگی

نویسنده : روژه گارودی هترجم : افضل وثوقی بها : ١٨٠ ريال

جنگ شهادت

مجموعه ۳۳ مجلس تعزیه به اهنمام زهرا اقبال (نامدار) زیر نظر دکتر محمد جغیر محجوب برای دوستداران و عاشقان خاندان نبوت بها: ۲٤٠ ريال

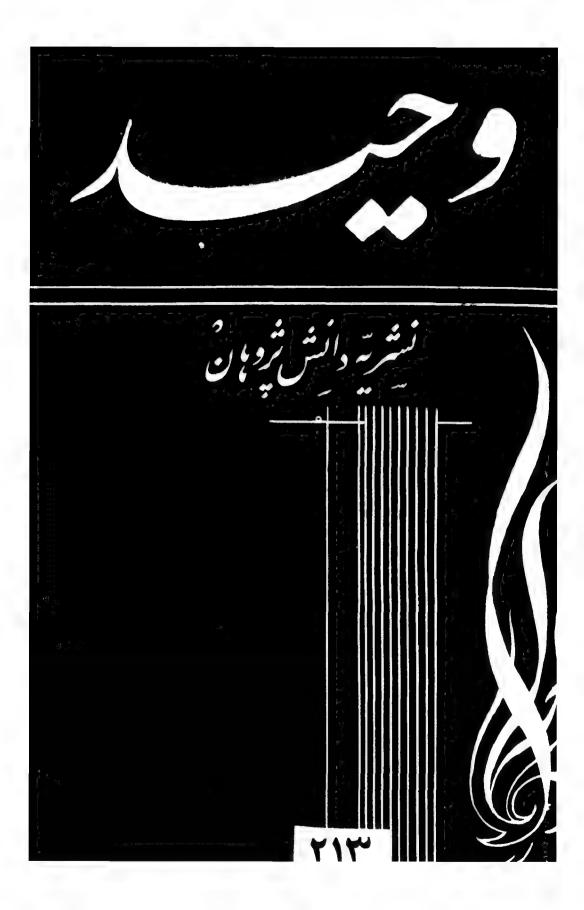
دورهی ریاضیات عالی

تاليف: ژ . مارتن ترجمه: باقر امامی کنابی برای مهندسان و دانشجویان

ترانزیستور برای فرکانسهای صوتی

نويسنده : جي . فونتين مترجم : فريدون مكانيك . پرويز شهبازي بها: ۹۰۰ ریال

فروش در کتابفروشی های معتبر و فروشگاههای تعاونی جام جم.



فهرست 217

از اول تا ۱۵ مرداد ماه ۲۵۳۶ شعبان۱۳۹۷ د ژوئیه ۱۹۷۷ میلادی .

صعحه ۲۳ ــ مردان فورباغهای ــ محمد وکیل صعحه ۲۶ ــ واژه مای پارسی در دانش گیایی يزشكي ـ دكنر نيلومري .

صفحه ۳۰ ـ حاجميرزاحسين علوي سبرواري سيد علينفي امين،

صفحه ۳۴ ـــ اردواج ، ، ، ترحمه بصراللمباب صغحه ٣٩ سخوشرآن باشد حسنعلي برهال صعحه ۵۳ ـ خاطرات ماشا الله حال كائي صفحه ۵۶ ــ خاندانهای حکومگر آبران ـ أيوالعضل فأسمى

صفحه ٥٩ ــ أحَّنلاف أنابيكُ و عيس الدراد مسنشار اعظم ،

صعحه ۹۸ ـ نبجيل ازبوبخت درمحلس.

سفعه ۳ _ خاطرهها و خبرها . صعحه ٨ . نامهما و أطهار نظرهما ار سيد

عبدالحسين آيت اللهم موسوى . مفده ۸ . . مکسمای تاریخی .

صعحه ۱۵ - زهجورویت استا دوحید دستگردی

صدره ١١ . ـ عَاطرات رندكي سياسي من -عباسکلی گلشائیاں ، مدیدہ ۱۴ مفدی رکاب دردیار موساں ۔

دکررما نژاد (توسین) ،

دسه عد ۱۸ ـ کست دوگوسیسو سدکسر حسن سبوی .

ر م رو ۲۱ ما تا ماس عرل حافظ حسام س الدين دواسا آبادي

ے مم ۲۲ مقطوب کا در وتر کیر بحقی ،

تعجله وحيد ساما حب اسبار و مديستر مسئول لسيف الله وحيد نيا ،

تأسس دیماه۲۵۲۲ (۱۳۴۲) ، بشانی : بهران خیابان شاه ، کوی جسم ،

شماره ۵۵ تلعی ۱۸۲۸ ۲۶ و ۲۶۶۰۷۱ .

مهای اشتراک یکساله درای ۲۴ شماره بگهزار و دوبست ربال ، حارجه دو هرار ربال

نک شماره پنجاه ریال

در گذشت نیک ہی

عربرالله سكه بي (اعرار الدولة) بكي از بخية رجال معاصراصفهان دررور مقام الرداد ماه دار قانی را بدرود گفتاو به رحمت حق پیوست ، وی یک دوره سامکی مردم اصفهان را در مجلس سورای ملی و یک دوره هم تمایندگی سارا دانسودر رمان فوام السلطنه ورارب يست و تلكراف و ملعن حماب اشرف را عمده دار بود و به استابداری هم رسید

مرحوم اعرار الدوله أر دحنر ظل السلطان سه فرزندیه نامهای جمسه عمدالمصددودكنر غلامرها داستكه آماي عبدالحميد جند سال رئيس المجمس بر اصفهان مود وآفای دگنر میک پی علاوه مروزارت سالها است شهردار اندمی مهرانست والمردم بالبنجاب عدمت ميكنداء

منینت وارده را مخاندان نیک پی و وابستگان آبان تسلیت میدهبد.

خاطره با وخبربا

روزنامههایایران در اروپا

چند سالی است که روزنامههای ابیران (اطلاعات و کبهان) در پابیحت چند کسور اروپائی و در جمع مطبوعات محتلف جهان عرصه میشود و مشنافان ایرانی را با احتار و روندادهای کشور آشنا میکند ، علاوه بر اس ورود نسریات ایران در بازار جهانی مطبوعات خود موحب سریاندی است وامید است روزگاری حای همین روزنامههای عصر و سایر خراند بازان با احبار ومطالبی در خورو خواندیی بریت فروشگاههای مطبوعاتی جهان نسود و بوشدهای خراید ایران مورد استاد قرار گیرد ویرحمه بعضی از نوشنهها و آثار ازرنده در مطبوعات معتبر بین المللی نقل و سیر سود ، باگفیه نماند که مینگر این عمل نظاهر

فروشرور با مههای اطلاعات و کیبهای ابیدا در پاریس در حدود صد شماره بود لیکی اکبون در با بستان چید صد شماره از هر کدام از اس روز با مهها در پاریس به بهای هر سماره (۲ فرانک) ۳۰ ریال بغروش میوسد .

کوچکولی معبد ، آفای حمیدر هیما وزیر پیسس

اطلاعات بود که در ابندای امر با معاوست

مدیران حراید عصر نیز روبرو گردید .

جش طوس سومین سال جشن طوس هم بهایان رسید

و شاید وفت آن رسده باشد که کاربامه کار سازمان مسئول حشن بیرمینشر شود نامر دم بدانند درقبال مخارج هنگفتی که شده بهره و بنیجه آنچه بوده است .

طربعی میگفت سار و آواز و کستی و درگیری ومحاحدار سالح چسمگیر حشی و و این کارها را در همه جا و تحتهر عنوان دیگرهم میتوان اتحام داد ، ما معتقدیم حسن طوس تاید تریز از این کارهائی اتحام داده باشد که در کاربامه آن حواهیم خواند ،

ار کمه های حالب ایکه سیده استم دانسگاه فردوسی مسهد چیدان دلیسگی به کار حسن سال بداده و ساید آیرا یک کار حدی و آگادمک بحساب بناورده است .

گفته شد در مراسمگسایی حسی امسال دانشگاهیای خراسان شرکت نکرده بودید و بادآوری و بعریض استاندار سبب شدهاست که در جلسات بعد نظور مرتب شرکت کنید،

چهره سهرها

جهره عالب سهرهای درجه دوم و سوم ایران طی سالهای احیر عوض شده و تصورت مراکزی برای کار و فعالیت درآمده است.

بعصی شهرها به اعتبار انجاد سازمانهای صعبی و تولیدی و ترجی به پانمردی اساندار ان با فرمانداز ان و حمانت و همکاری تبدر بع مردم فرم و سکل حدید بافته اند و نظور کلی سحول شده اند . ارجمله شهرهای توع اول : لیجان (مرکر دوب آهن) ، اراک (مرکر صابع ماشین سازی و آلومنبوم) را میتوان تام ترد

که هردو با یک جهش سریع از صورت یک منطقه محروم به هیئت یک محیط بر تلاش صعنی در آمده اند .

ار رمره شهرهای نوع دوم اللام و رسحان العنوان مثال میتوان دکر کرد که دو استاندارخوان (آفایان افرانسانی و مهندس سیلانی) بائلاس و کوسس فراوان و خودباری مردم اس دوسهر مهجور را نصورت دو منطقه مستعد و قابل کار و رندگی درآوردهاند و در رسیدهای محتلف فعالیتهای چسمگیر و درخور داستهای حدمت برای همه حادمان خلق خواهانیم .

بنباد همدانیان

سیاد همدانیان که با سرمانهای کلان و امکانات فراوان از چند سال بیس سکیل شده است ارموسیات بررگو سود تحسیملکت است وهراز آن کارگر و کارمند در سازمانهای وانسته به سیاد نمکار و فعالیت استقال دارند .

آفای دکتر معیمدی رشتس بیستن دانسگاه

اصفهان ووزير فعلي علوم وآموزش عالى بير یکی از اعضای هیئت اسای سیاد همدانیان بود کهیس از انتصاب به سمت جدید تحای الشال آفاى دكتر محمد على طوسى رئيس فعلى دانشگاه به این سمت برگریده شد و احبرا" ببرزياست هيئت مديره كارجانه بزرگ شهبار اصفهان (وانسته به نتیاد همدانیان) را ناف آفای فرخ الله ایکاری رئیس پیسین سارمان کارگران ایران که سالیان میمادی سمت مدير كلي اداره كار وامور اجتماعي اسان اصعهان را داستاخیرا" بهمدیریت عامل كارحانه شهنار برگريدهستنده استنت ، ارمديزان ينسين كارجانه سهبار آفاي بيمسار لسكري افسر بار تسسه و صحيح العمل ارتس رامینوای نام برد که چند سال پیس سمت مديريب عامل كارجانه سهبار را به عهده داسب .

آمایهمدانیان موسس بنیاد همدانیان در حال حاصر مربض و بسیری استو در امور کارخانه ها و بنیاد دخالتی بدارد .

بادداستهای سفر

بانسان مسافرت است ومردن وطن ایتر به سنگ و سیاق اروپائیان ، درایس مصلیار سفرهی بندندوبرک دیار میگونند وانامی چند در شهرها و کشورهای محیلف جنهان به بستر و سیاحت میبردارند ، برخی خسته و کوفته و بعضی با نشاط و سر حال بار میگردند از این سفرهای دور و دراز همه تنسوق سفر با خود مبآورند و سوفانهائی که بسته نشریات ادبی و ناریخی میرسد ، همه یا دداشنهای سفراست که بطور روزانه بوسته شده و بیشتر خیمه شخصی و حانوادگی دارد و بونسده رانیشتر بکارمیآید .

طبیعی است که به دفتر مخله و خید بیرار این فنیل با دداشتها فراوان رسیده و خواهد رسیدلیکن صفحات مخلفراگنجانس بقل آن نیست اما نظور احتصار بعضی از این با دداشتها راکه از دفائر مختلف گلچین شده است هد همی کنیم مر خوانندگان از خمید و وحد را .

نامه با واظهارنظر با:

داسسد معظم حیات آقای دکیر وحیدیا نابهای احیرام در مورد قسمی از نوسههای حیات آقای از تابهای حیات احیاده حکومگر ایران آنجه مربوط نخانواده ایران همیم مکنوم خواهد نخانواده ایران همیم مکنوم خواهد ماید دیلا میگارد:

۱ سمهدیعلی حان در سرد مرک طبیعی در سال ۱۲۰۰ در اسرایاد بمرک طبیعی درگذشته است آنکه بدستور آغا محمد خان در سال ۱۲۰۵ در بهران بقدل مترسد جعفر طبی خان سپهدار برادر رسید و وفادار او بوده است .

۲ ـ سان چگونگی خلع بد سولی منصوص از رفتات موجوفد باز بدکر مقدمهای دارد که دیلا منگارد .

مرجوم البراهيم حان طهيرالدولة در سن ٢٣سالگي غرمان فيجعلني ساه تحكمرايي کرمان مآمور میگردد طهیرالدولمبرخلاف برادی را جوی ایلی و بریب جانواری کفتوام با ملارمت عموى سعاكي جون آعا محمدحان حواجه بوده طبعي ملايم داسته و دوفي ساعراته به امور خبرته و خبران خرابتهای عمولین امالی بنان امیداده است محموعهای سامینیال مدرسه ، آسانیار ، حمام و فیصریه ای در کرمان از خود بناه گار باقی میگذارد و برای نگاهداری اس استه و حوالطلات و عراداری حصرت سدالسهدا علیدالسلام و اطعام مساکس ، دکاکسی را احتصاص مندهد و خون پس از فیند آغا محمد خان و قبل عام مردم کرمان مدارس سر وبران و مدرست و طلاب با کسدو با آواره میکردند بس از آنکه مرجوم ایراهیم حان بکرمان میآند و آوارهخوسرفناری او یکوس مردم سایر سپرستانها مترسد عددای ار حراسان و برد و سنرار ، نکرمان رو می آورند . مدرس و طلاب مدرسه انزاهیم خان را هیم همس حسیه و گریجیها بسکیل میدهند ، درهمس اوان آخوندی سام ملاعلی که باسیا بودهبرای فروش معداری سماکو از طبس بکرمان می آند خون تحصیلاتی در فقه و اصول داشته روری مدرسه ایراهیم خان میرود و در خورد درس در بردیکی مدرس می بستند مدرس مدرسه باس عبارت كيات (مهجة المرضية في سرح المعتم الدمسفية) مترسد (اداصار الحمسير خلاحل) بعنی هرگاه سرات بدل سرکه گردد برقاعده استخاله خلال منسود مدرس ایس عبارت را علط فرائب بموده واربيان مفهوم آن عاجر سماند آخوند ملاعلى اعمى باحوت دسی خود نشر مدرس کونیده عبارت را نیخو صحیح فرائب و نفستر می نماید این فضیه

را باطلاع مرحوم ابراهیم خان میرسانند آخوند ملاعلی احضار میشود تولیت مدرسهوندریس آزرا باو واگدار می نماید و سندی بعنوان و قفنامه ننظیم میگردداین سند را بشکل درختی (شجره) ترسیم بموده شرافطرا در شاح وبرگ این شحره مینگارد و املاک را بنصرف واقف درمی آورند پس از مرگ مرحوم ابراهیم خان هنگامیکه مرحوم حاج محمد کریم حان ارکر لا مراجعت می بماید نسخه ای از این وقف نامه را دراصفهای خدمت مرحوم حاج سید زین العالدین مجنبد فرزند مرحوم حاج سید محمد باقر شفنی معروف به حجهٔ الاسلام که در صدور حکم به به بطلان موقوقات متجری بوده و به مبطل الاوقاف معروف بوده است میبرید و حکم بطلان این وقفنامه را از مرحوم حاج سید زبن العابدین میگیریدچون حکم رایی گرمان در این موقع بافضلملی خان بیگلربیگی شوهر خواهر مرحوم حاج محمد کریم خان بوده آسانی موقب بخلع ید از آخوند ملاعلی و بیرون بمودن طلاب از مدرسه میشوند ، مرحوم حاج محمد کریم خان بعدا "ورثه مرحوم ابراهیم خان را حمع بموده از ورثه که ارادی به ابشان را طبق شرابطی که منظور بطر ایشان بوده وقف بماید چید بفر از ورثه که ارادی به ابشان نداشته اید استکاف موده در سهام حود مالکانه بصرف می بماید به شده سهام حود را وقف می بمایید و وقفامه ای تنظیم نموده نام این سند را نمره آن شحره میگدارید .

۳ـ در فسمت دوم در ذیل شرح حال مرحوم حاج محمد کریم حال به پیدایش فرفه ی ازلی در کرمان اشاره شدهبود مندکر میگردد که سبدعلی محمد باب هنگامیکه دعوت خود را آشکار میسازد حاج محمد علی بارفروشی را که از سران نوردهگانه مدهب بابو مسبب فنیه قریه شیخ طبرسی و نفروف بعدوس میباشد نفتوان رسالت بزد مرجوم حاجمحمد کریم خان میفرستد و بامهای هم بهمراه فدوس برای محمدگریمخان میبویسد این بامه را این پیک مخصوص در هنگامیکه مرحوم حاج محمد کریم خان عارم صعود نمنبر بوده بایشان میدهد مرحوم حاج محمد کریم خان بدون آنکه نامه را قرائت نماید بمناسبت سابقه و آشنائی که با سید باب داشتهبالای سبر ذکر خیری از او مبتمایدولی بعدا "بدکر مضمون بامه که دروافع دعوت به پیروی از آئیں باب بوده واقف میگردد روز دیگر بمنبر رفته و از سبد باب ببری ميجويد چند نفراز مرده منجمله آخوند ملامحمد جعفر پدرشيح احمد روحي و جدحانواده روحي كرماني كنحكاوشده باحاج محمدعلي قدوس ملاقات نموده فريفته او ميكردند و فرقهارلي کرمان را پایهمیگذارندرهبری ازلیهای کرمان را آجوند ملامحمد جعفر و پسرانش بحرالعلوم يدر عطاء الملكروحي نماينده مجلس وسناتور سابق وافضل الملك كرماني عهده دار بوده بانهابت تقیه طواهر شرع را مراعات می نمودند وچون از ناحیه شیخیه مورد تعدیواقع و احساس باامني ميدمودند در حمايت مرجوم حاج ابو جعفر و مرجوم حاج ميرزا محمد رصا درمي آيند .

۴ درمورد مندرجات قسمت دوم مندکر میگردد که آفای محید ابراهیمی پسر مختار الملک غیر آزآقای مجید امیر ابراهیمی رئیسکلوپ روناری و آبکه در کنات برحسنگان ایران بامبرده شده میباشد .

هدر قسمت سوم درمورد سعید مرحوم حاج الوجعفر و مرحوم حاج محمد رحیم حال بایدبادآور شود که بیعید مرحوم حاج الوجعفر بطول بینجامیده بلکه بیعیدگاه بوسنده از طرفآعلماء بیخت و ایران شدیدا بدولت اعتراض شده با آن حد که باصرالدین امیموده عبان میگردد حکم بازگشت ایشان را صادر نماید مینهام حوم الوجعفر اعتبام فرصت بوده عبان عربیت را بسوی مکه معظمه معطوف میسازد و پس از انجام مناسک حج بکرمان مراجعت و سال ۱۳۱۳ بحکومت سرعیه اشتعال داسته در این سال فوت مرحوم حاج الوجعفر و کنده شدن خاج محمد خان نیز از سال ۱۳۱۳ که مصادف با قوت مرحوم حاج الوجعفر و کنده شدن باصرالدین شاه و سلطنت مطفرالدین شاه سروع و با سال ۱۳۲۳ که حاج محمد میزا از سفر حصل بکرمان مراجعت می نماید ادامه داشته و پس از نوهندی که نوستاه طفرالسلطنه حاکم کرمان ممرحوم حاج سرزا محمد رضا میشود احساسات مردم کرمان آنجیان علیه حاج محمد خان اوج میگیرد که ایشان دیگردر کرمان نمایده نفریه لیگر که نفریها در سی کیلومتری کرمان است میروند و پس از چند ماهی قوت مینمانید ، مراجعت نیمودن مرحوم حاج محمد رحیم خان بکرمان دراثر نحریکانی بوده که در داخله خود سخیه علیه اینان میشده و از همین حال سکرمان دراثر نحریکانی بوده که در داخله خود سخیه علیه اینان میشده و از همین حالت حدید حانی میشعت مگردد .

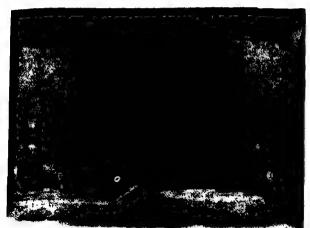
9 ـ در قسمت ششم در شرح حال امیرالامرائمرفوم فرموده بودندکه اسرالامرائنرای ـ حوش آمدشیخیه بمرحوم حاح ابو جعفرومرخوم حاح مبررا محمد رصا نوهبی نموده در صورتبکه امیرالامرائ معاصر مرحوم حاج ابو جعفر نبوده است .

۷ منوان بالاسری را شبخیه بمسرعه داده اند باین مناسب که شیحیه برای آنکه مایری با منشرعه داشته باشند بازهایی را شعار خود فرار داده منحیله باسباد روایسی که سرمطهرخضرت سیدالشهدا علیه السلام در بحف اشرف بالای سر خصرت امرالمو مینام ریارت مرفد مظهر خصرت امرطرف بالای سر بمیروندوچون مشرعه این روایت را صحیح و موثق بمیدانندسند و مسرعه را بالاسری می بامیدند ولی فعلا این عنوان در بین مردم کرمان بغراموسی سیرده شده است .

با تفديم احترام تسيد عبدالحسين

عکسهای ارتجی:

هیئت رئیسه مجلس دوم بهریاستحسیں بر نبا (موتمن الملک) . از چپ به راست متینالسلطه (ثعبی) ۔ ارباب کبحسرو شاهوح ۔ افخم الملک ۔ میررا ابراهیم خان ۔ پیر نیا ۔ ممتار الملک ۔ حاج سررا آفا خان ۔ (عکس از مادی ثغفی اعراز) .





ازچپبهراست : نیکسون در زمانیکه معاوی رباست جمهوری آمریکا بوده است .دکر شریف امامی معاون ورارت کار ــ امر کبوای نماید ، کارگرای اصفهای ــ حسینعلی مودی نماینده کارگرای (عکس در سال ۱۳۳۲ گرفته سده است) .



از چپ به راست: حاج سیخعلی محمد هانم مبررا (افسر) معدالحمید بعقی (مبین السلطنه) محدرالعلما بمایندگان حراسان مافرخان مسار خان محاج مبررا رضاخان بماینده آدربایجان معررالملک (بنعور باس) بماینده خراسان کاسف بماینده خراسان ، این عکس گوبا وقتی برداسته شده که هیشی از بمایندگان برای مصالحه و حسرابطه با سیار خان و بافر خان در پارک آباییک خصور بافته بودند .



مسعود مبررا (طل السلطان) فررسید باصرالدین شاه در لباس بطام انزیسی .



سرنیپ محمد حسین میررا جهاساسی (سپهبد بعدی) در دوران حوالی و ریاست قزاقخانه . وی داماد طلالسلطان بودهاست . اعکسها از حسین ثقفی اعزاز)

استاد وحید دستگردی

ر بجررویت

ز هجـر رویت ای رشک بهـــاران

سرشگ ازدبسنده میبسارم چسو باران

هزارانسسال اكستر كويم غم هجر

یکی ناگفته باشتم از هستستراران

رقیبسان خسون ما پامال کبردند

رفيقسان بسا رقيبسان دسنياران

نگسار بخت در آعسوش دارنسد

گروهسسی دست و پسسای انسدر نگاران

چه میداننسد ناکامی کسدامست

ز وصل مناهبرویان کستامگستاران

بهدشت محنث ار حــال پیاده

ندارنند آگهی هسرگسز سسواران

خسندارا باكنه كوئيم ايسن شكايب

کسه از جنور و جفنای روزگستاران

صفسایگسل دو روزی بسود درباغ

جفای خیار هیم دی هیم بهاران

اكسر أغيار وأر ارحسالست منا

فسرامسوشي نمي جستنسد يساران

چنیسس دور فلسک بر ما نمیرفست

بكام خصم ورغسم دوستنداران

بجای باده خنون مناست درجام

کے مےنوشند دائےہ میکسےاران

وحييد آسا ننالد بلبيل باغ

نیاید جنگ شیر از شیرخواران



عباتقلی کشائیان ماطراست زندگی میاسی من

بیمورد نیست در این جاتذکر دهم که ارب دارائی واقتصاد در دوره اعلیحضرت مدطوری که در صقاله قبل اشاره کردم ارب در از وزارت دارائی بمعنای اخص ارب کشاورزی و جنگلها و منابع طبیعی سرب از کانی و مسکس منازمان و مسکس منازمان منازمان در وزارت آبادانی و مسکس ارمائی که امروز در این وزارت خانمها انجام ارمائی که امروز در این وزارت خانمها انجام اون ومدیرکل تمام در وزارت الحام میشد .

دراریخ ۲۰ آبان ۱۳۱۸ کابینه مرحوم سوط کرد مرحوم دکتر متین دفتری به تاریری منصوب ومرحوم امیر خسروی رئیس المی وزارت دارائی انتخاب شد و بلافا مله آسستهای اقتصادی که بعد از فوت داور

دارائیبرگشتداده شد . آقای اللهیار هالح مدیر کل مالی بمعاونت اول فسمت مالی و اینجانب مدیرکل افتصادی بمعاونت دوم فسمت افتصادی منصور ملوکانه و مجلس معرفی شدیم ـ روز معرفی تحضور ملوکانه فرمایشی فرمودند که بعدها درریدگی آفای صالح ومن مو شر گردید که شرح آنرا خواهم داد ـ فرمایش اعلیحضرت اس بود : خسروی وارد فرمایش اعلیحضرت اس بود : خسروی وارد نکار دارائی نیست من مسئولیت دارائی را از شما دونفرمی خواهم و شما مسئول کارها خواهید بود) .

اثر فرمایش مزبور در سر نوشت زندگی آقای صالح رودتر بروز کرد سباین معنی که موردیپیش آمد که موجب ارضایتی شاهنشاه گردید وحضورا" تغییربسیار به خسروی و آقای صالحکردنددرنتیجه آفای صالح بعنوان مرخصی

لى وزارت دارائي گرديد اجمال قضيم ايسن ت . معمولا "در اواخرسال بودجهسال بعد سطوزارت دارائي تنظيم وحضورا " به عرض وسيدتااكر نظرياتي واوامرياز طرفشاهنشاه رفصدور می یافت در بودجه گنجانده شده و بجلسشورای ملی برای تصویب فرستاده می. ت ـ درخاطرندارمچه روزی بود ولی مسلم آخر بهمن ۱۳۱۸ بود ـ مرحوم آمیر خسروی ،عادت داشت شبها دیر بخوابد روز دیرتر ساعت ۱۱ و گاهی ظهربوزارت خانهمی آمد تا ساعت ينجو شش عصرمي ماند ماكه صبحها اعت ۸یا ۱۷ داریبوزارتخانه میآمدیم ناچار عصر بوونناهارمي مانديم و رويه او اين بود ،بمحضآ مدن بوزارت خانه معاونين ومديران كل ید به دفترا ومیرفتیم با حضور ما دموازل گلد ــ حگکهازبانگبهوزارت دارائی آورده بودوبا ضور این عده بکارها رسیدگی میکرد وجون بادبكارهاى دارائي وارد نبود اغلب نظرياتي اشت که برخلاف مصلحت وکاربودو مدتی المباحثه يرداختيم درآنروز كفت اعليحضرت مودهاند، فردا صبحبودجهرا با دو نفر باون بكاخ برده شرفيا ب شويم كه اگر توضيحي زمباشد بنده وآفاى صالح توضيحات لازم بدهيم البتهجون اعليحضرت مسبوق بودند بايشان واردنيستند امركرده بودند برخلاف يهسالهاى قبل كهففط خودوزير شرفيا بمي شد نسالماهم با مرحوم خسروى شرفيا ب با شيم . لاصهرئيس اداره بودجه مرحوم صهباو رئيس

های ایشان مرحوم امیراعظم عضدی معاون ز نمودیم تا ساعت شش صبح ماندیم و بودجه حاضر شد _ ضمن تنظیم در آمدها مرحوم خسروى اظهار داشتيك قلممبلغ ينج ميليون لیره در صورت در آمد منظور کنیم ، این قم درنتيجهمداكراتي بودكميا انكليسها شده بود كهينجميليون ليره اعتبار بدهند بدولت براي خرید ریل و سیمان و سایر لوازم راه آهن . هر چه ما اصرار کردیم که درج این اعتبار که هنوز قرار داد آن تنظیم نشده صلاح نيست ومعلوم نيست چه كالاهائي ما در مقابل بآنها خواهيم دادوخلاصه صحبت يرداخت وجهى نيسب بلكه اعتبار ياياياى كالااست درجدودينجميليون ليرهاينان قبول نكردند و گفتند من خودم مطلب راحضور شاهنشا ه توضیح خواهم داد .باری صبح بمنزل آمده و خودرا برای شرفیایی ساعت ۱۰ حاضر کردیم ساعيت و مسرحوم شكوهالملك رئيسدفنر مختصوص تلفسن كرد كه چسون ساعست ه ١ قرار است سفير جديد آلمان براي تقديم استوار نامه خود شرفياب شود امر فرمودند ساعت ينج عصر وزير دارائي و معاون مالي شرفياب شوند واحتياجي بآمدن معاون اقتصادى نیست ـ من عصر که بوزارت دارائی رفسم شنيدم آفاى وزير وآقاى صالح شرفياب اند و سیرده بودندکه تامراجعت ، دروزارت خانه بمانم ــ نزدیک ساعت سُش آقایان مراجعت کردند و مرا باتلفن احضار كردند وقتى وأرد دفنر وزیر شدم دیدم چه حالی ــ وزیر با حال افسردكي كامل گفت ماشلاق خورديم ــ آفاي



اللهيارصالح

بودكهسخني بميگفت پرسيدم چه سد مرحوم خسروى گفت بعدا زاينكه بودجه را بنظرمباركشان رسانديم ونسبب باقلام در آمييد توضيح داديم رسديم بقلم پنح ميلبون ليره يكمرنبها عليحضرت بشدت عصباني شدند و شروع به نندی کردند که بموجب کدام اجازه شمامیخواهید قرض کنید (چون اعلیحضرت رضاشاه در آنزمان فرض از خارجه راخیانب مى دانستند و معتقد بودند قرض از خارجه بمنزلهفروشکشوراست به بیکانگان) و بودجه را مچاله کردندوزدند بصورت وزیر و بانندی آقایان رابیرون کردند ــ وضع طاهری آفایان بقدری افسرده بودکه هر کسرامناتر میکرد... آقای صالح اجازه گرفنند و رفنند ـ گویـا بيشترايشان موردسي مرحمني واقع شدهبودند چون مگسرر فرمسوده بودند .

بو که مسئول بودی (اشاره به مان فرمایش روز اول معرفی) چراقبول کردی ایب رهم در بودجه منطور شود ـ مرحوم امیر خسروی که رنگ بصورت ندا شنند بامن مشورت میکردند حالا حبه کنم محبمانم یا بروم منزل ضمنا "روزچهار سنبه بود و جلسه هیئب دولت در حضور ساه بشکبل میشد ، گفتم برو هیئب والا اعلیحصرت بیشنر عصبانی خواهند شدچون خیال می کنند سما فهر کردید و باراحـت خواهند سد خلاصه ایشان بهیئت رفته و چند روزبعد بودجه تهیه سدو باحذف آن رهـم

آقای صالح کهاز ابن جریابات بسیبار ملولشده بودند بفکر رفنی مرخصی افتادندو باسب عیدباداره آمدند و بعد بعنوان مرخصی وسپس استعفانرک خدمت کردیده در سلام عید بوروز حلوی صف مأمورین وزارت دارائسی اعلیحضرت رو بآفای صالح کردند و با اشاره بآن جلسه فرمودند : (خوب فرار کردی) آنها که شنیده بودند و از جریانات اطلاع بداشتند تصورکردند صحبت از تعییر سمت نداشتند تصورکردند صحبت از تعییر سمت ملاحظه می نمائید اشاره ای که قبلا "کردم که ملاحظه می نمائید اشاره ای که قبلا "کردم که بیانات اعلیحضرت در روز معرفی ناثیر در بیانات اعلیحضرت در بادداشتهای به در فرمت در فرمت در بادداشتهای به دی توضیح داده خواهد شد .

(ادامه دارد)

از : غلامحسین رضانژاد "نوشین "

نقدی برکناب در دیارصوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بسس که نه هر کو اورقیخواند ،معانی دانست

٩

باری شیخ اشراق راکه با اینهمه عظمت علمی و مبدعات فکری در سنین جوانی بدین درجت از براعت و برجستگی و نبوع رسید . چنانکه بیشتر مورخان و تذکره نویسان متعرض شده اند . عدم تحفظ ، راستی در عمل و صدق گفتار و انطباق قول و فعل ، و دوری از نفاق و زیا ، و یکسانی ظاهر و باطن و تندی بیان و صراحت لهجه و عدم ملاحظه تناسب اندیشی در زمان و مکان و مخاطب ، بکشتن داد ، و برای قتل او بهانه سوء عقیدت و پندار ،

و بقول یاقوت الحادوزندقه، وتأثیرآن درفساد عقیده مردم، موجب فتوای فقهای حلب وعلمای عامه و قشری بقتلش شدو بهر حال ملک ظاهر را بتوصیه پدرش صلاح الدین بدین عمل فجیع وخاموشکردن مصباح و مسکات انوار الهیه که از سینموقلب این حکیم علی التحقید می تأبید ، بر انگیخت و در حالیکه اورا بجایی می بردند که میدانست زنده بر نمی گردد سروده است :

اراقدمي ، اراق دمي فهاندمي ، فهاندمي ،

گامهایم را میبینم که بخونریختنم رهسپارند ،

پس خوار و ناچیز کردنفس و خون مرا ، اینست پشیمانیم ،

خلاصه گفتاراینکه ، عوامل و دواعی قتل ، در حسین بن منصور حلاج ، غیر از علل و اسباب و مقتضیات موجود در زمان شیخ اشراق بود ، و نیز از حیث موضوع و موجبات و هدف و صلاح کار در قتل ایندو ، بهیج وجه وحدت و نوافقی نبوده است ، بس باید موضوع قتل حلاج برزبانها و طبایع ادبیه جریان یابد ، زیرانوع کشتن و گفتار حلاج در همان هنگام باطرز تلقی شیخ اشراق از فتل متفاوت است و مقایسه آنها بهم دیگر ، اصولا " نامناسب و بی وجه است بدون اینکه این موضوع کسرشان وقادح مفام هیچیک از آندو بوده باشد ، و بی وجه است بدون اینکه این موضوع کسرشان وقادح مفام هیچیک از آندو بوده باشد ، و بطور کلی باید گفت آنچه که در این مختصر مذکور آمد ، جهات ظاهری و استنباط های شخصی وجزیی از علت فتل حلاج و شیخ اشراق است ، و امکان دارد که علل و دواعی دبگری ، غیر از آنچه ذکر شدد ر قتل آندو موجود بوده که به سبب بعد زمان و عوامل دیگر عینا " بدست مانرسیده است تا در بررسی های علمی و ناربخی ، مو شر افند و راه هموار داوری در باره هریکرا بروی پوینده بگشاید ، پس باید گفت والله اعلم بحقائق الامور .

امادر مورد اعنقاد سیخ اشراقی بوحدت وجود ، که آفای دشتی در صفحه ۷۷ کناب مورد نقد آورده و بدین عبارت نوشته است :" عقیده وحدت وجود که در همین اوقات از طرف محی الدین بشکل نظریه اساسی نصوف مطرح شده است در هر دو رباعی دیدهمیشود و ایندو رباعی راکهاز شهاب الدین سهروردی منفول است شاهد و اعنقاد حکیم اشراقیی بوحدت وجود دانسته است ، و اینست آندورباعی :

در جستن جام جم ، جهان بیمودم روزی ننشستم و نبی نگئی۔۔۔۔ودم زاستاد ، چوراز جام جم بشیودم آن جام جهان نمای جم ، من بیبودم

操 兼 兼

هان تا سررشنه خرد ، گم نکنسی خود را زبرای نیک و بد ، گم نکنسسی رهرو تویی و راهتویی ، منزل تسو هشدار ، که راه خود ، بخود گم نکنسسی پس از خواندن ایندورباعی ، با کنون هم نتوانستهام بدانم که چه دلیل لفظی یا معنوی ، و یاچه مفهوم آشکار یانهانی در ایندورباعی وجود دارد که آقای دشتی شیخ را به سبب سرودنآنها ، بوحدت وجود منسوب میدارد ، در حالیکه ایندلالت در منطوق و لحن بیان شعر ، موجود نیست .

برای اینکهخواقدگان محترم مجله وحید ، بهسستی وبی اعتباری وعدم تحقیق در عقیده بوحدت وجودی بودن حکیم اشراقی پی برند و ضمنا " بعقیده شیخ اشراق در باب وحدت وجودوبصدق وکذب این مدعای بی پاآشنا شوند موضوع را در دومبحث مورد بررسی علمی و تحقیقی قرار میدهم .

۱ ــ اعتقاد حكيم سهروردبوحدت وجود .

آنچه از کتاب حکمهٔالاشراق سهروردی و سایر آثار اوازقبیل "التلویحات" و کناب "المشارعوالمطارحات" بدست میآید ، اینستکه ابن حکیم سترک و زنده کننده فلسفه ابران باستان معبقد باعتبارعقلی محض بودن وجود است نه اصالت آن ووجود را در اعیان خارجی زائدبر ماهیت نمیداند و زیادتی وجود برماهیت را در عالم ذهن اعتبارکرده است این حکیم اشرافی بنابر نقل از شرح منظومه فیلسوف وارع سبزوار حاج ملاهادی باصالت ماهیت و اعتباریت وجود عقیده دارد ، و در شرح منظومه خود میگوید : (۱) "ان الوجود عمدنااصیل ، و قانیهما ان الاصلهوالمهندوالوجود اعتباری ، وهومذهسب شیخالاشراق شهاب الدین السهروردی قدس سره ، و هومشار الیه بقولنا ، دلیل من خالفنا علیل " بعنی : هما با وجود در نزدما دارای اصالت است و دومی آندو قول بیعنی فائلان باصالت وجود واعتبار من ماهیت که فول اول است با بنست که اصالت درماهیت است و وجود سود امری است اعتباری ، واین فول دوم و روش و عقیده برگزیده شیخ اسراق شهاب الدین سهروردی با مری است اعتباری ، واین فول دوم و روش و عقیده برگزیده شیخ اسراق شهاب الدین سهروردی تدس سره می باشد ، که در سخن ما با واشاره شده است که دلیل کسانیکه مخالف ما در اصالت و جود سانم می باشد ، که در سخن ما با واشاره شده است که دلیل کسانیکه مخالف ما در اصالت و جود نام می باشد "

فیلسوف مذکور پساز اینکه بیصربجاعنفاد شبخاشراق رانقل ونعضمی کندبدنبالیه عبارت خود می افزابدکه : " مثل ان الوجود ، لوکان حاصلا " فی الاعیان ، لکان موجودا " فلمایضا " وجود ، ولوجوده وجود ، الی غیرالنهایه " بعنی اگر وجود در اعیان خارجی حاصل شود ، هر آینه موجود است ، پس به سبب موجود شدن برای او وجرد دیگری باید و برای آن وجود دوم وجود سومی بابی نهایت و پس از قول شیخ اشراق ، که آنرا با اندک بصرف لفظی از دو کناب حکمه الاشراق عصل حکومت در اعتبارات عقلیه و سئوال و حواب مندرج در نلویجات گرفته است ، خصود در مقام رد و نقض نظریسه مزبور بر آمده می نویسد :

" وهومزیف بان الوجود موجود بنفس ذاته لا بوجود آخر ، فلاید هب الامرالی غیر النهایه" یعنی بطریه شیخ اشراق ناسره و معیوب است بدین دلیل که وجود بنفس دات خود موجود است ، نه بوحود دیگری ، وامر باذکر ابن دلیل به بی نهایت نسلسل نمی یابد ، زیرا با فنول و درک این حقیفت که نحصل وجود در اعیان خارجی بنفس ذات خود می باشد و در واقع حصول وجود در اعیان خارجی ذانی است و نیاز مند بوجود دیگری در تحصل نمی باشد ناکار به تسلسل انجامد .

البته مراد از لفظ خارجی درتحصل وجود ، نفس آنست در خارج ، نه اینکه خارج

طرف وجود باشد:

باری ، درمیان حکیمان الهی گفتگویی نیست که وجود بذات خود و در نحفی خارجی اصیل و در خارج از ذهن باماهیت متحد است و تمایز میان ایندو در ذهن است به عین خارجی و گرنمهرگز اتحاد میان وجود و ماهیت حاصل نمیشد و ناگزیر باید یکی از ایندو امری اصیل و حفیقی ، و دیگری اعتباری عقلی و انتزاعی باشد و این امر حفیقی و اصبل بحز وجود جیز دیگری نبست ، لیکن چون وجود را مرابی ازغناو فروسدت وضعف است ، بحز وجود جیز دیگری نبست ، لیکن چون وجود را مرابی ازغناو فروسدت وضعف است ، این مراتب وجود را با البزام اوصاف یاد شده ماهیات نامیده اند و بقول مرحوم اعرف الحکماء المناخریس حاج آخوند هیدجی __(1) وجود همانند نور آفناب و مراتب شدید و ضعیف آن بمنابه شیشمهای رنگارنگ است ، که نابش نور وجود بهر رنگی از رنگهای مختلف ، سبب بیداشدن وصف ویژهای است که بنای معین موسوم است و این شیشههای رنگارنگ که برتو خورشد وجود بآنها تافسه موجب وصف ویژهای است که بنای معین موسوم است و این شیشههای رنگارنگ که برتو خورشد وجود بآن نور حقیقی است و همین نوهم موجب است و معین گونه نیز آنان که ماهیات را اصیل بوهم کرده اند ، از اصالت وجود در حجاب عقلب مایده و ، باعنباری و انتزاعی بودن این وجود اب ویزه که همان ماهیات هستند ، بهمین گونه نیز آنان که ماهیات میدن بودن این وجودات ویژه که همان ماهیات هستند ، بی نبرده اند ، حنانکه عبدالرحمان بودن این وجودات ویژه کو میان خود منذکر است ؟

اعیان همهسیشههای گوناگون بود هرشیسه که بود سرخ بازرد و کبود

کافناد بر آن ، بربو خورشید وجسود خورسیددر آن سشه ، بدان رنگر نمود

کوناهسخن اینکه، بعول مرحوم سبزواری ــ حکیم وارع ــ هبچنگ از فلاسفه و مناًلهسن ناصالت وجود و ماهیت هر دو معنقد نبودهاند ، بجز معاصر او مرحوم شیخ احمد احماسی که بقول فیلسوف سنروار :

" منالذین لمیعنبرواالعواعدالحکیده" چنانکه ادله مردود بودن اصالت وحود و ماهیتهردوآن ، در شرح منظومه وتعلیفات مرحوم حکیم آملی و آسیانی و هبدحی مندرج ومفصل است ، بنابراین از مبحث ذکر شده این ننبحه حاصل می شودکه شبخ اشرافی معنفد باصالت ماهیت بوده ، و بهمین ملاحظه مورد نفد و تخطئه و رد و نقض حکمای متأخر قرار گرفنه است ، امامعایب عقیده باصالت ماهیت بهیح وجه مقام فلسفی وعلمی حکیم سهرورد را از اوج اعتلاء فرود نمیآورد و بمصداق " لکل عالم هفوه " هر داسمندی در مراحل نحقیق بمقتضای صعوبت موضوع و گدرگاههای اندیشه گیر ، لغزشی دارد ، که ملازم فقر امکانی و ذاتی انسان است .

١ ـ صفحه ٩١ بأليفات حكيم ناهردار بر شرح منظومه چاپ عبدالرحيم ،

کنت دو گوبینو

مورخ ، سیاستمدار ، شرق شناس و ایران

شناس قرن ۹۹

کنت دوگوبینو مورخ و سیاسنمدار فرانستوی برای اولین باردر اواخر سال ۱۸۵۴ با هیئت سیاسی فرانسه (نیکلا پروسپر بوره Nicolas Prosperebourée) به عنوان منشی سفارت و برای تجدیدروابط ایران و فرانسه به تهران آمد .

گوبینوبعد از سه سال توقف در ایران بوسیله دولت متبوع خود به پاریس احضار شد ، اما در سال ۱۸۶۲ مجددا" از طرف دولت فرانسه به عنوان کار دار سفارت در تهران مراهوریت یافت .

او با توجهباینکه مدت طولانی در ایران اقامت نموده بود با غالب رجال ایرانی آشنائی پیداکرده واز اوضاع ایران و مردم این سرزمین اطلاعات دقیقی بدست آورد ، بهمین جهت بعداز مراجعت خود به فرانسه کتابهائی درباره آیران منتشر ساحت که مهمترین آنها عبارتند :

(Trois ans en Asie) احسه سال درآسيا

(Histoire des Perses) حتاريخ ايرانيان ٢

و نیز در مکاتبات سیاسی ^(۱) خود باوزارت خارجه فرانسه مطالبی بسیار جالب از اوضاع و احوال سیاسی ایران در دوره ٔ قاجاریه ، همچنین در باره ٔ شخصیتهای درباری وسیاسی کشور ما گزارش نموده است که از نظر تاریخ جدید و معاصر ایران فوق العاده ارزنده و حائز اهمیت است .

مکاتبات خصوصی کنت دوگوبینو با دوستانش در اروپا در هنگام اقامت در ایران نیز محنوی مطالب تاریخی پرارجی است که کمتر میتوان در سایر اسنا دو مدارک تاریخی یافت ، مجموعه مکاتبات گوبینو با دوست آلمانی خود ژنرال پروکش در سال ۱۹۳۳ در پاریس به چاپ رسیده است (۲) .

اینک ما در اینجا بخشی از مراسلات سیاسی و رسمی ویرا که در باره ایران در سال ۱۹۵۹ در پاریس به زبان فرانسه چاپ و انتشاریافته است ، جهت مطالعه خوانندگان، گرامی مجله " وحید " تدریجا " نرجمه و منتشر می نمائیم :

نامه شماره یک . تبریز ۲۲ اکتبر ۱۸۵۶

آقای کنت (۳)

آقای بوره (۴) بامن تا پانزدهم همین ماه همکاری کرده و سپس به فرانسه عزیمت کرده است ، من باجرات به حنابعالی اطمینان میدهم که تمام سعی خود را بکار خواهم برد برای اینکه نشان دهم ، شایستگی شغلی که به من واگذار شده است ، دارم .

هیچخبری ازهرات نرسیده است ، امیدو آریها ئیکمحاصل شده بود از آینکه شهر ازطر بست مسالمت آمیز تسلیم شود ، بنظر نمی رسد عملی گردد ، بصورات در باره محاصره شدگان ، خیلی مبهم و کمتر واقعیت دارد ، اگر چه دولت ایران ادعامیکند که محاصره شدگان از گرسنگی و قحطی رنج بسیار میکشند ، اما باید اعتراف نماید که لشکریان خودش بهنر از آنها تغدیه نمی شوند ،

عقب نشینی دوست محمد خان از قندهار به خاطر حفظ کامل یک حادثه ایستکه به عقیده صدراعظم برای سرعت در کار جنگ لازم بوده است .

باوصف اینکه اینمسئله هنوز تائید نگردیده ، گفته میشود حاکم فعلی هرات بعنی عیسی خان بدواخیلی مایل بوده به یک شاهزادهانکا عماید ، اما بدون شک می خواست بعد از مدت کوتاهی اورا از تاج و تخت سلطنت محروم نماید .

بازرگانان بخاراکه قریب یک ماه است از هرات آمده اند ، اطمیعان میدهند در هنگام عبورشان از این شهر به زحمت میتوان آنارو علائم محاصره را دریافت ، مگر در مور د دروازمهای اصلی شهر ، لذا آذوته و حتی کاروانها آزادانه از سایر راههای خروجی وارد شهر میشوند .

دولت ایران مایل است منافع خودرا دربرابر انگلستان با یک رفتار مبهمی تأمین نمایید و چنین بنظرمیر سدمتوجه نیست راهی راکه می رود مانند سرباز داوطلب قابل برگشت نیست .

شاهرابطوریخاطرجمع کردهاندکه بهیچوجه حاضرنیست صحبت فراخواندن لشکریانش را قبل از فتح هرات بشنود . از طرفی دیگر صدراعظم ابران میگوید که ابن جنگ موقعش مناسب نیست و می خواهد آنرا پایان دهد . صحت یکی یادیگری از این دو نظریه بدون شک می تواند مردود شناخته شود . محتمل است تغییرات ناگهانی رخ دهد که در نتیجه امید یا ترس را بطور طبیعی و نامحسوس در روسیه و ایران جلوه گر سازد . واکنش این سیاست در مذاکرات بین لرد رد کلیف (ش) و نمایندگان ایران در کنستانتی نوبل احساس میشود .

در صورتیکه کمترین پیشرفتی برای ایرانیان در هرات حاصلُ شود ، دربار تسبهران به نمایندهاش (۶)مینویسدکه در برابر پیشنها دات نماینده انگلستان هرگز تسلیم نشود . نماینده ایران باعجله ازروی شرمندگی به دولت متبوع خود فورا پاسخ میدهد که ابدا الله مصالحه تن در نخواهد داد .

در این موقع انگلیسیها در ایران حالت تهدید آمیزی به خود گرفتند.

نماینده انگلیس در بوشهر و کونسولگریهای آنان در تهران و تبریز با خانوادههای خود ایرانراترککردند درحالیکه پیشبینی میکردند جنگ غیر قابل اجتناباست هیئت سیاسی و کونسولگریهای روسی با اینکه این جنگ رامورد انتقاد قرار میدهند ولی درعین حال اهمیت خاصی درمورد عدم امکان پیشرفت آن قائل هستند .

۱ _ مراسلات سیاسی کنت دوگوبینو در ایران .

(les dépeches Diplomatiques du Comte de Gobineáu en Perse Paris 1959

۲ ـ مكانبات بين گوبينو و پروكش .

.(Correspondance entre Gobineau et

Prokesch) Paris 1933

Alexendre florian joseph Coloma -3

-Conte welewski (1810 - 1880)

وزير حارحه ورانسه بين سالهاي ۱۸۶۰ - ۱۸۵۵ .)

Nicolas prospère bourée (1811-1886) -4

این شخص در سال ۱۸۵۵ به سمت رئیس هیثت فرانسوی در نهرانماً موریت یافت با روابط سیاسی منظمی راکه از دوران صدارت مبررا تغی حان امیر کبیر قطع شده بود مجددا " برفرار نماید .

(5) Stratford caming vicomte (de redcliefe) میزبسته ، او از سال سیاستمدار معروف انگلیسی که سین سالهای (۱۸۸۰ – ۱۷۸۶) می زبسته ، او از سال ۱۸۵۸ – ۱۸۴۲) می نبسته ، او از سال ۱۸۵۸ – ۱۸۴۲) می نبسته ، او از سال

ع فرخ خان فرستاده مخصوص دولت ابران به اروپا برای برقراری روابط سیاسی مجدد با دولت انگلستان بود ، بامبرده مدتی در کنستانتی نوبل توقف نعود وبالسود ردکلیف سفیرانگلستان در عثمانی در باره وابط انگلیس و ابران مذاکره نعود ولی مذاکرات وی به نتیجهای نرسید ،

يا يزم وميمسة إن احياش مركسية وارزان ويكان جاميات يا ياغ ويوكل تفرصف حياش مركسية وارزان ويكان جاميات الماغ ويوكل تفرصف حياش دودلاده مسروي اماش سوى لفعي برممها مياش مؤسة كيكيار وتركيبتي كن مخوسة زبندي والاستكان مخوسة كرباها وادوكستي أن كنوب مرسال يرسيكن سداه مي خورو خداه ارسام و من المار الفالت كرد وشمك إرتدرو الى الت كرد و ترك ارد بوك مع صدات ورمالك في قت جي السكي المسترين منظر صيفا ماس كت مزات بفض مع روسي مردت كالمسيطي عفرسي مركت دواست روزي تتروي مرت بواسك ويجروني سيادهدم عام حصاني ماش مرور بعن المرابع المر وفامح ي رئس ورزمن في أوى مبرزه طالب مرغ وكماما بر وغي ارمه زوسلست كارجان ومج ادمساري اراساما ية تواماً ب- بان نهان شوعاً على مغروجاه كمار أسان شوحافظ جدا رصحبت برمغان شوطا مرمطاعت كافحان شوط ولمعامث رزان إراما وروزوع ٢٥٢٦ عام لركة ولل - حمام الدي والسلك مدم مستاه المصطارة

برای اولین بارکامپیوترفضاوت وبررسی را درا دبیات جهان عهده دارگردید ۴۰ نفر متخصص سوئدی و نروژی کلیه خصوصیات هنری و ادبی رمان (دون آرام) اثر میخائیسل شولوخو ف رابه کامپیوتر سپردندو پسس از یک دفیقه فرارقضائی قطعی کامپیوتر به مفهوم زیر اعلام گردید ؛

"دون آرام واقعاائر شولیوخوف است وندفردی دیگر "و بدین ترنیب بطور قطع بحران فصیه دون آرام و اینکه اثر بادشده از شولوخوف نمیباشد برای همیشهمریفع گردید ، و شولوخوف ۲۲سالداراین نهمیت (سرف ادیی) بیرگه گردید .

موضوع تهمت:

خبر بالا را روزبامه واشکتون پست در شماره آدبی احبر سنشر و از نویسنده روس رفع شبهه کرد .

نولوحوف بخش اول برمان دون آرام را در سال ۱۹۲۸ هنگامیکه فقط ۲۳ سال داشت منتشرکرد . این امر باعث پیدایش شکو شبهه هم در داخل شوروی و هم در جهان حارج درباره نویسنده آن گردید . رمان تصویری دقیق و بسیار گوبا و کم نظیر از حوادثی است که ده سال پیش برمردم قعقاز گذشته است ، یعنی هنگامیکسیه شولوخوف دوران کودکی خودرا بسرمیبرده شولوخوف دوران کودکی خودرا بسرمیبرده است و عللت این شبهه اینست که چگونه

بچهای درسن ۲ اسالگی میتواند این چنین وقایع آندورانرا به آن زیبائی و دقت در دهن بسیارد و بعد آنرا طوری بنویسد که نه تنها محافل ادبی داخل روسیه راتحت تأنیر قرار بدهد بلکه حنی محافل ادبی جهان را شیغیه آن ایر یکند .

اخیرا دو نفر نویسنده گمامروس
اعلام داشندکه دور آرام بوشته بویسنده
قفعازی بنام تیودورکاریکوف است که مسوده
آن بدست شولوخوف رسیده و آنوا بسنام
خودچاپ کرده است ، شولوخوف دربرابر
این انهام کاملا ساکت ماند تاابنکه مجله
ادبی اسکندواسلافیکا دانمارکی متر حکم
کمپیونر را بشرح زیر اعلام کرد . _

"دونآرام اثر خود شوحولوف است. بررسیهای دقیقوهمه حانبه ، کلبه احتمالات وشکو شبهه ها را بکلی منتعی میسازد . "

تحفیق بعدی که بهکامپبوبر داده خواهدشد باید این نکته را روشن سازد : آیاالیاد و اودیس وافعا ابرشاعرکور بونانی است یا نه ؟

مقدمات کار کامپیوتر و اطلاعاتیکه باید تهبه و به آن داده شود تاکنون سه سالطولکشیدهاست ولی فضاوت کمپیوتر درمدتی کمتر از یک دقیقه اعلام خواهد شد . جلالخالق



مردان قورباغهای درنیروی دربانی ایران

درجنگ دوم سن الملل آب باران با بام مردان قورباغه شهرت جهانی بافنند .

گروه مردان فورناعهٔ انواع زرههای ربو دریائی و تجهیرات گوناگون اوهای حبگی را می شناسند ترخی از آبان چند زبان بیگانه رانخوبی تکلم میکنند و اطلاعات کافی راجع بگاردستگاههای الکترونیکی که در باوهاوریر دریائیها تصب سده دارند اعلت هنگام ست بسواحل و مواضع نظامی در کنار دریا حمله میکنند ، درجنگ اخیر حاسوسی و دسیانی نیروندههای متخصصین دانش فیرنگ و سیعی جره وطایف آبان فراگرفت .

یکی ارشاهکارهای مردای قوربا عهٔدر حدک دومیافت مخعی گاه نهیه آب سنگین که مایه اصلی ساخنمان بسب اسم بودو آلمانها درشمال نارویک سالها محرمانه در آن باره فعالیت میکردند بود.

نخستین محصول این کار حانه ها بست های س۲ بود که هفته ها برلندن و سواحل دریای مانشریخته و ویرانی و کشتار فراوان کرد . فی براون که چندروز قبل درگذشت در این ماسیسات

سهم شایایی داشت هیدلر یعین داشت که بزودی ساتمی در احتیار ارتشآلمان در حواهد آمد ، این آخرین امید رایش بود و گوبلرند سورپنسوا ملت آلمان رابطهور اسلحهٔ که پایان دهنده حنگ است وعده میداد ،

اما مردان فورناعهٔ نفسه هبیلر را بغش برآبکردند نوفتی نفسه حمله در محقی گاه ریزرمینی چرچنل درلندن نهیه شد و واشنگین نفسه را نصویت کرد مردان فورناعهٔ با تعلیمات لازم آماده کار راز شدند .

مدلاا کلیسها درای اعفال آلما مها بیستو رزساوهای خود را بدریای بالیک فرسنادید در حالیکه بیروی هوائی برینا بیا در هواار آنها حمایت میکرد به آلمانها که از وجود این همه رزوماودر سگفتی فرو رفته بودند بیروی دریائی و هوائی را آماده معالمه بعودند در هما بوفت صدهاکیلومنر دوربر از محل اجتماع رزماوها یکزیر دریائی انگلیسی آب بازایی را که بزرگترین ماموریت باریخ را داشتند در کرانه های شمالی بیمه شت پیاده کرد .

مردان قورناغهٔ با مین گذاری کلیت

ساحتمانها و مراکز صعبی و علمی آلمانها را منفجر و منهدم ساختند .

دولت الکلستان معردان فورباعه که بزرگنرین ضربه را به آلمان زدند نشان "صلیب پیروزی" دادو اعظاء این نشان نعودار عظمت کار آب باران جنگ آور دریا بود .

بعدازجنگهمجنگ سرد بین جهان دموکراسی وکمونیست آغازشد در این دوره هم حادثه که مردان فورباغه انگلبس بنام کرات بوجود آورددنیاراسخت مسبح کرده بحدیکه بردیک بود روابط سباسی انگلیس و شوروی از هم کسیحته شود کراب آب از نامی انگلسان نوانسته بودیکسنی جنگی حامل خروشچنف نوانسته بودیکسنی جنگی حامل خروشچنف محست وزیراسیق انجاد حماهیر شوروی بردیک شود در مبارزه او با مردان فورناعه ای شوروی و سرانجام ناپدید سدن او در اعمای افیانوس خرا اسراریست که هنور دربایگانی محرمانه بیروی دربائی بریناسالی مایده است .

امادر ابران ناریح ساهنساهی نشان میدهد که مردان فورباعهٔ یا آببازان جنگی در دوران هخامشی و بعد در دوران صعوبه بسیار مورد نوحه و اعتماد بودهاند .

پساز شاه عباس طاهرا بدلیل صعدف نیروی دریائی نربیت و پرورش این گروه فراموس شد درسلطیت رصا شاه کنیز که بیروی دریائی پساز چند قرن دوباره باسیس سد بار دیگر گروه آببازان بوجود آمد و اکنون در عصو پرافتحار شاهنشاه آریامهر باپیشرفت سریع

ایران درصف آرموده ترین پاشداران دریا درآمده است .

در ایران باستان برحسب نوشنههای هرودون حشایارشاهنگام لشکرکسی بیونان در تنگهداردانل بیشانه حسم و عضب امواج دریا را ناصربات شلاق کونید . اما محفقت معلوم کردند که سلاق کونیدن حشابارسا نامواجدریا علامت و رمز جنگی بوده با مردان فورناعه که نام ۱۲۰۷ فروندگشنی ایران عارم نبردسالامین میشوندار نعطه مشخصی سوی کشنیهای دسمن پیشیروند و با حمله ناگهایی از ربر آساوها را سوراج و عرفه سازنده

هرچند برائر طوفان عطیم و سی سابعه نیروی دربائی ایران در سالامین کاری از پیش برداما میمتآب باران و غواصان حدگی صدها فروید کسی بوبانی دستخوس آنش سیدو موحیات بربری و فیروری سیاه ایران را در حسکی فراهم معود و ارنش یک سلبون نفری ایران آس را میصوب درآورد و سیاه بونان را نارومار کرد لطمه و حسارات بیروی دربائی بوبان بایداره شمید بود که درسالیان دراختی دررمان اسکندر هم بتوانست فدرت دربائی گدشته را بدست آورد اهمیت مردان فورباغهٔ در زمان پادشاهی ساه عباس باوج رسید در جنگ با پرنغالیها در عباس باوج رسید در خط مستغیم ارتش ایران در این گرفته بودند مردان قورباغهٔ در زیر آب باسا حود را یکشی ها رسانده و در

میردشهمی تعداد ریادی از سربازان دشمن مانامده تنمی از ناهها را هم به آتش <u>کشیدند.</u>



وقبع حريره هرمز بدست مردان فورياعة وسربازا رابى افياد عنائم بسيارى ازبرتعاليها گ متهشدار حمله اس عبائم که بوسیله مردان می باعثیاصفهای برده سد رنگ بزرگ کلیسای

برایریزنگ بررگ اس حمله بهلاسسحک سده بود :

> Ora Pra Sancta Maria Nubis Mulirius

"اىمرېم معدس نما نىچارگان كمككن" هچنس درباريح صعوبه تأليف محمودس هدایت اله افوشته بنام بعاوه الاثار فی— ذكر الاحدار سمة از عمليات مردان فورياعة كه مغرمان شاه عماس پیکار کردهاند یادشدهاست مسرمان شاه عناس چنین است: "حمعی ار عوامان و آب باران را فرمودیم که یآب فرو رفته از زیر کسی ها را سوراج نمانند و این چیین بیست هرار کس را بیکنار با اسات و او حکومت کرد بالیفران بیر ۱۹۴۸ .

در هرحال سرگدشت مردان فورباعهٔ ار ه ه ۲۵ سال پیس در سروی دربائے ، ساهیساهے ، فال مطالعهاسبكه ادلالك كسب فديمه استحراح و بسريج سود. ، سابع

١ ـ گرار سات 201سروي دريائي پچوچيل (بادداست های حکس)

٢ _ گرارسات گوناگون راجع بحادثه I.N. I.F. B.A. کراب ٣ _ ساحب نامه باردن

۴ _ باریخ بیروی دریائی بویان

۴۔ باریج بیروی دریائی بویان ۵ ــ بارنج صفونه باليف تصراله فلسفى ع ــ محله علمي جعوفي و اسعادي سماره ۱۳۵ - ۱۴۰ بارغایت حقوقی آقای کاسی 184.0

٧ ـ درباسالاری که حابسی هیملرسد

واره ای بارسی در دانش کیا هشناسی

پیراستن زبان فارسی و تواناساختسن آن مورد توجه همه افراد این مرز و بوماست ازیکسودر روستاهای ایران گاه چنان واژههای روانواصيل بارسى بكار ميرود كه آدمى حيران میگردد ، از سوی دیگر با رواج آموزش عالی لزوم گرد آوری نامهای فارسی هر روز بیشنر محسوس میشود . از آنرو باید زبانی توایا و ساده بوجود آوریمکه بدستیاری آن بتوان اندیشههایعلمی نو را رواج داد ، نوانائی یک زبان به آنمیباشد که بهنگام لزوم ونیباز واژههای نوبنی پدید آورد ، که فهم مطالب علمى رابراى افرادمردم آسان نمايد حقيفت **آنستکه کتابهای علمی ما معجونی از لغیات** بیگانه استکهدرک و فهم مطالب را بسیبار مشكل ميسازد ـ در حاليكه درك همين مطالب برای دانشجویان اساتید کشورهای دیگر آسان نراست ، از آبرو گرد آوری نامهای اصیل و فارسى كليها ، فارجها ، درختها وحشرات کمک زبادی به سالم سازی و آسان ساختین زبان فارسى مينمايد ـ بسيار ديده شده است كەروسنائيا رائسبيھات سيار زيبائي نامهاي كلمات بادر خنائ وحشرات البخاب مينمايند،

بطور مثال گل نوروز یا پامچال نام فارسم گل پریمولا استکه در ایام نوروز ایرانیا برایزیبائیخانههای خویش آن را بکارمیبر، همچنیننام زیبای پنجه مریم "معادل نا لاتین گل سیکلامن است و باکوچکترین نوج و دفتی زیبائی این نامهاکهدرروستاها: ایرانرایجاستنمایانمیگردد .البته استعما واژههایلانینیالغات اروبائی گلها وجانورا برای فاطبه حصیل کرده نه ننها مانه دارد د بلکهگاه ضروری نیز میباشد د دالبکه بیشنراهالی این مرز و بوم ساله حالبکه بیشنراهالی این مرز و بوم ساله با واژههای فارسی خو گرفته و با واژهها لاتین و اروپائی آشنائی چندانی ندارند.

از رشتههای بسیارمفید و بسیار غنم ازلحاظ واژههایفارسی باید علوم گیاهشناس قارح شناسی و جانور شناس را نامبرد . تا آنجا که شاید نگارنده مطل است وضع واژههای نو این رشتهها بهمدانش از قبیل آقایان دکتر خبیری دکتر دواچی ، دکتر پارسا ، کاظم رجوی دکترنابتی ،جلال افشار ، دکتر اسفندیاری دکترزاهدی ، دکتر ملکی ، دکترزرگی ، دکتر

مبین ، دکتربهزاد ، دکتر سپاسگزاریان ، دکتر وجدانی ، دکتر شجاعی ، دکتر گل
گلاب ، دکتر میمندی نژاد از زمان فرهنگسنان
ایران آغاز شده و تاکنون نیز ادامه دارد ،

بسیاری از اساتید فوق و شاید بسیاری که حقیرارفعالیتهای علمی آبان در این زمینه بی اطلاع است در کنابهای خویش واژههای فارسی مغیدی در برابر واژههای بیگانه بکار برده اندکه برخی از آنها بنصویب فرهنگستان ایران رسیده و بعضی نرسیده است ، نگارنده در طی سالها تدریس منون کشاورزی همواره با این مشکلات روبروبوده و برای وضع واژههای ساده و روان در این رشنه ها کوشیده است بطور مثال میتوان بجای واژه " سانکر " بیماری زخم درختان و بجای " بلبتر "بیماری از واژههای را در قارح سناسی جنگل رایح کرد ،

مصطلح است و در گذشته استعمال نداشده است دررشته فارج شناسی و حشره سناسی باست دررشته فارج شناسی و حشره سناسی باست دروشته گذریسه ،گند روی ، انگل ، هاگدان ، مرجانیان ،بندپائیان (بامعطی هسل) ، کلید شناسی ، گناه ، گیاه شناسی ، سهانسرا ، کناد و خفی الزهر) ، کلید شناسی ، گناه ، گیاه شناسی ، سهانسرا ، کناد و خفی الزهر) ، بیدار و (مخفی الساسل ، گوزاد و خفی الزهر) ، توند ماهش کروهانیک ، چرخه باید کردگی کلم ، کاهش کروهانیک ، چرخه باید کردگی کلم ، کاهش کروهانیک ، چرخه باید کردگی کلم ، کاهش کروهانیک ، چرخه هم آوری جنسی و غیر جنسی ، زاد آوری ، نیاد آوری ، گزینی ، تخم ، گردهو ، گرده ، آویزه ، کردهو ، گرده و ، گرد کلسرخ ، آویزه ، بازد انگان کرده ، رده بندی ، کروه ، راست ، کروه ، راد آوری دختری ، گزینی ، شوازی ، زاد آوری دختری ، نیاد آوری دختری ، نیاد آوری دختری ، نیاد در کنای ، دو لیه (دونلعتین) تک نیزاد ، رستنی ، گشایش سرپوشی آسک ، شیره باخته ، بوز کهای بالا ، د زکهای بالا ، د زکهای باید ، نیاد ، نیاد توزاد ، رستنی ، گشایش سرپوشی آسک ، شیره باخته ، بوز کهای بالا ، د زکهای باید ، نیاد ، نیاد توزاد ، رستنی ، گشایش سرپوشی آسک ، شیره باخته ، بوز کهای باید ، نیاد توزاد ، رستنی ، گشایش سرپوشی آسک ، نیاد ، نیاد کردگی کلام ، کاده باید کرده باید ک

_ایرفک ،جاروب جادوگر ، راسنه سربوشداران وبی سرپوشان ، سخنبنه ، کیک خاکستری ، جسم جداگر ، بیماری لکهبرکی ، افرا ، پبچیدگی برگهلو، دو شکلی ، کلداران ،کنش انگل، سیاهکخوشه ، قارچهای سرون ، بوسیدگی سیاه،نیامسافه ، زخم (شانگر) ، سفیدک، س لادمغدی ﴿ ميزبانهمزي ، همربسي ، سیاهک کندم و پیاز، برکک و کل آدبن، کویچه ، زنگ سیساه گندم ، یاحته بابک ، دسنگاه روبش و بالش و زایش گیاهان (نعل ار دانسیامه علائی این سینا) ، خاستگاه ۲، رنگخمانىدەگاح ، ىهنج خوراكى ، انگلھاى زخم ،آسه محور ، فسفرسانی ﴿ آبگونی سُدن مارچهایچوببست ، فارح سیاه رطوبت سنج ورمیسی دم ، بازدم ، یلشت بسری، سنرون ،گند زدائی ، آخال ، پرز ، رسنه ، واروک ، ، مو ، پت ، (حمله) ، پنک ، آغستن، کشی، دورکن، بازه ، زفو (پوزه) آعاربان ، ریشه پائبان ، مزکداران ، مرجا ب مرجانیاں،بندپائیان (بامعملی هـــا)، کالبد شناسی ، گیاه، گیاهشناسی ، بهانسرا ، (مخفى البياسل ﴿ كَمْزَادُ وَخَفِّي الزَّهْرِ ﴾ ، ييداز (بارز النباسل ﴾ روشنزاد) ، آوند نهانرادان آوردی (گمزاد ان لولهزاد ، محقی) خزه،ریسهداران،گلسگ، جلبک ،باکتری، شاخسه،رده ، رده بندی ، گروه ، راست. نیره ، جنس گونه ، جور ، بیزاد ، پـزوز ، بازدانگان ، (عربیان البذور) ، نهاندانگان (مستورالبذور) ، دو ليه (دوفلعتين)تک

وسته کلبرگان (پیوسته جام و متصل التماس) بخت سناسی : جدا گلیرگان (گشاده جام منفصل الطاس) بي گلبرگان (بي جام و دیمالطاس)، دمیرگ، کاسبرگ، گلبرگ، سه (حقه) برچم (میله نر) ، نافیه، ساک (افسر) ، میله ، مادگی ، نوش جای ، ش آور ، بار خیز ، بار دهی، بار آوری ، وره، آشکوت، چینه، لایه (طبقه) ،بن د ، آهکی (کلسی) ، رستی (نوایی)، ازگار (س) و دگردیس ، دگردیسی ، لاب ﴿ مانداب ، هامون ، آبریز ، لشاب، الاب، مرداب، کلاک (استب)، بیابان، چه ، تخمدان ، خامه ،کلابه ، (تکمه) ، ده (منی نبایی) ، گرده افشانی ، دسنگاه جهاز احته) (سلول) ، انگل (طفیلی) ام ، مهمیز ، برگه ، کل آذین ، آرایش ، رش (جلد) ، پهنگ (صفحه) ، زبانه ، بانک ، نیام (غلاف) ، کفک ، کلاپرک، مزیستی (شرکت) ی موئین (شعبه) ، شنيدن ، شامه (غشاء) ، بالايش ، بالودن لایه (صافی) ، تنده (نطفه) ، تندیدن وبي (خشبي) ، آبکش (غربالي) ، آ رش (مقطع) ، آگنه ، بست (کافی) ، یسته (ضروری) عدسک ، کلاهک ، پیش رک ، برکچه ، بی پایه ، شیره خام ،شیره رورده ، نوش ، زیست شناسی 🖟 سه چینهایها هاناولیها ، دهاندومیها 🖒 بند پائیان ، اخک داران ، (آرواره داران) ، کژد م انندها ، رتیلها ، عنکبوت ، مأنند هنا ، ،

کفشدوزکها ، زنجره (چراسک) ، مگس ، بالداران ، باستان بالان ، نوبالان ، راست بال مانندها ، گوشخیزکها ، سوسری مانندها ، بال عشاء بالتوری مانندها ، کیک مانندها ، بال عشاء مانندها ، دهان درونیان ، پادمان ، دم چنگالان ، دهان بیرونیان ، بک روزهها ، سنجاقکها ، شیخک ها (آخوندکها) سنجاقکها ، شیخک ها (آخوندکها) کلنگسانان (طیاره مانندها) ، بالهمسانان ، زبال مساویها ، موریانهها) بهاره ها ، خوبکمانندها ، زنجره ببابانی ، زنبور خانگی ، آبدزدک ، مورچگان ، پرندگان ، گوشنخواران ، جوندگان ، بالپوسان ، رفنارشناسی ، زاد آوری ، بوم شناسی (اکولوژی) ، خش ، آوری ، بوم شناسی (اکولوژی) ، خش ، زام برد .

در سورددرختان و درختچههای ایران مجموعه بسیار ارزندهای از نامهای محلی و فارسی توسط آغای دکتر ثابتی استاد دانشگاه تهران گرد آوری شده است که نشان دهنده علاقه مردم ابن مرز و بوم به استعمال لغات فارسی است ، مناسفانه در فرهنگهای فارسی ایران دراین رشتههای علمی چنان آشفنگی وجوددارد که خوانندگان راسرگردان میکنند، بطوریکه نام درختی درآن واحد عرعر "سرو بطوریکه نام درختی درآن واحد عرعر "سرو کوهی" و سندرروس " است ـ در حالیکه هرا یکازاین نامها ،اسم درختان جداگانهای محسوب میشوند از آنروامیداست کنگره گیاه پزشکی نه تنها واژههای حاص گیاهشناسی و قارچشناسی و حشره شناسی و جانور شناسی مورد ازوم مردم را مغینه باید باید و تاریخ مردم را

وارههای اصیل از سراسر ایران کرد آوری شده و یکنواخت گردد ، گیاهان و درخیانی که مدنان فارجها وحشرات هستند نيز بابد با بأموارسي در كتابها آورده سوند با درك نوع گناهبادرخت ممكن باشد ، بطورمنال سنندن نامهای کلیها وگیاهای و درخدانی چون ، آلاله ، درمنه ، گلک ، زرد مرغک (برف مربم ،که نوعی آلاله است) ، شاه نره ، نره بیرک ، رر آوند ، شب یو ، خاکسیر ، مهر کیاه ، چونک ، پنیرک ، پرشک ، والک ، پنفشک ، (بنفشه) ، ورک ، کهورک ، نامجال (کل بورور) ، بنجه مریم ، (سبکلامن) ، مریم کلی (مربم نخودی باسلوی) سکینگ ، ساهی ، بوما دران ، ترخون ، بایونه ، سنک، انگستانه، با دیانهای کوهی ، آ دمی را سعبه ربان و واژه های فارسی میتماید .

عدم نوجه به نامهای اصیل بارسی باعب سده اسبکه در کنت علمی ما نامهای عربی كلها وكياهان و فارجها وحشرات و يرندكان نجای نامهای فارسی بگار رود ، و بسیاری از نامهایزبانهایبیگانهدربین ما رابح گردد ، طور مثال ، واژههای قارح (کماه ـ فطر) عاریقون (سماروم) حشره ﴿ آفت ﴿ برکس فراصیا ، بقس، لوفیون ، و دمها نام دیکر بعلت آشفتكي ناريخي وعدم دقت نويسندگان ابرانی با آنکه بسیاری از آنها معادل های رببایپارسیو یا اصل بونانی دارد در ایران بسط وتوسعه دا دهشده است ، بطور کلی ایک نظر کلی و سطحی بنامهای کلها و گیاهان ، فاردها و دشرات ومتوان بآسان نام مام فا

را حدا نمود نویزه آنکه نامهای نرکیبی در ابن مور دبسباراست ، حون چیر مار (فارح) استگور (انگورجرس) ، دار دوست ، سبپر سال بسنانه ، سب حسب ، گوسوارک ، لیلکی لالكي ، سنجد سال، بربرك ، (افرا) ، ازملک ،سنگیله ، سفید بلت ، بم دار ،سال سنجان، سرخ ولیک ءسیاه ولیک ، ورګیلی كفله بور،تكلوچي. ، سسبان ، بيگرس ، بطور کلی این نامگذاریها در شمالو باحیر وجنوب ابران خالي از فواعد دستوري لهجه های محلی بیست ، بطور متال در طوالش درختانی خون رالرالک باولیک و عبره راکه داراي متومهاي ريرسته باسقت متيا سندكيله دار یا دارایمیوه زیر خطاب میکنند و از آبرو سا رعابب این اصل نامهای سیاه کیله ، جرم گیله ، وره کیله ، سے کیله ، شنگیله ، بوجود میآورند ، یا آنکه وارههای هزار با ، بند با ، سنس با ویاسنجافکها ،سبخک ، جوبک ، آب دردک ، حراسک آخوندگ ، گوشخبزگ ، باینگ و با بے بالاں ، دو بالاں ، بند پائیاں ، باسان بالان ، توبالان ، بالهمسانان ، كلنگ سايان (طباره مایندها) را بهمان فناس میتوان 🕤 بوحود آورد . گاه روسائیان جنگلی بودن کِ درخدی را به حیوانی نسبت میدهید در صورنیکه .) ابن حیوان شعال یا بلهجه محلی شال باشد کم نامهای رىررا با سانی مىسازىد ، شال سنجان ، خ شال ربتون ، سالسنجد ، شال پستانه همچنین در شمال ایرانکلیه درخنانی که بنحوی نام تلى، بلو ، لم ، لام ، وبور دارندو نشانه

امام مسحد حامع تهران پارس

حاج ميرزا حسين علوى سيزواري

مرحوم آیت الله حاج میرزاحسین علوی سبزواری ، به سال ۱۳۶۸ هجری قمری در قربه و آزاد منجیر سبزوار تولد یافت ، پدرش میرزاحسن نام داست و از سادات عریضی بود ،

آقایحاحشیخولی الله اسراری ضمن شرح کیفیت تعلیم و تدریس جد امجد خود مرحوم حاجی ملاها دی اسرار ، نوشته اند که:

" مرحوم آینالله آمای حاج میرزا حسین سبزواری در ابتدای امر که بمحضر درس آنمرحوم حاضر شده جول عمرش تعریبا " هیجده سال بیشنبوده و عادنا " این مرحله ار زندگانی مقتضی فهم مطالب مشکله معضله نیست لذ مرحوم حاجی فرموده اند " فرزند ابندا بمحضر درس فرزندم تشریف ببرید سپس ندینجا حاضر شوید" انشان از روز بعد به مجلس درس نرفته اندتا اینکه مرحوم سرکار اسرار بطریفه مرسومه و ساعت معموله معینه برای افاده و افاصه بمدرسه نشریف میآورند سید (ره) در یکی از حجراتی که در خط سیر حاجی بوده شرح مطالع با نهایت متانت و نحقیق تدریس میفرموده مرحوم اسرار پس از شنیدن ببانات رفیعه منیعه مدت ده دفیفه ایستاده و از درس گفتن سید لذت میبرد سپس ، ، ، بلافاصله مرحوم اسرار بیک بغر از شاگردان میفرماید که سید را به مجلس درس دعوت نماید و چون مرحوم اسرار بیک بغر از شاگردان میفرماید که سید را به مجلس درس دعوت نماید و چون قومی الیه بمدرس حاضر میشود سرکار اسرار پس از تشویق نسیار و عذر خواهی نیشمار و محبتهای سرشار میغرماید فرزند از فراری که رفقا فرمودند شما شرح مطالع را نخوانده اید وبایس خوبی و ندقیق مباحثه میفرمائید مرحباً آفرین بر شما باد خوش آن جاهی که آب از خود بر آرد " . ۱

حاجمیرزاحسین ، بنابر این که درسنهیحده سالگی به محضر حاجی ملا هادی راه یافتهباشدحداکثرتوانستهاستچهارسالآخرعمرحکیماسرار (متوفی ذیحجه ۱۲۸۹ ه.ق) رادرک کند ، پساز فوت حکیم مدتی بر فرزند او آخوند ملا محمد نلمذ کرد و عافبت به سال۱۲۹۹برای نکمیل فقه واصول و نیل بدرجه اجتهاد به عنبات عالیات رهسپار گردید و در سامرااز محضر مرحوم آیتالله حاج میرزا حسن شیرازی استفاده کرده بدرجه عالیه احتماد رسیده مسسد، به خواهش به حوم جاجمیوزا ایراهیم شریعتمدار به سیزوار معاودت

کردچنانکه آقای حاج شیخ ولی الله اسراری در ذکر اسامی تلامده حاجی ملاهادی سبزواری ِ بوشنه اند که :

"حضرت آیت الله آقای حاج میرزا حسین مجتهد سبزواری انارالله برهانه که از بوابغ زمان و برجستگان دوران و فضائل و فواصل ایشان محتاج به بحریر و ببان نیست و از طراز اول شاکردان مرحوم آبت الله آقای حاج میرزا حس شیرازی اعلی الله معامه هم بوده اند وحقیقتا "میتوان گفت که درکلیه علوم از ادبیه و نقلیه و عقلیه مجتهد مسلم الاجنهاد بود و در بلندی و رفعت مفام ففید معظم همین بسکه مرحوم آیت الله شیرازی بمرحوم شریعنمدار آقای حاج میرزا ابراهیم سنزواری رحمهٔ الله علبه در اواخر حواب بعاصا و خواهش اعزام و فرستادی آقای حاج میرزا حسین (ردا) بسبزوار جبین نگاشنه اند که :

" از فرسنادن حضرت معظم له بایران بنا بتفاضای حبابعالی و سابر مؤمنین جاره نیست لذا با نهایت دشواری و سخنی از مفارفت ابشان و سائل حرکت حناب معظم له را فراهم نمودم و بحمدالله المتعال حامع کمالات علمیه وعملیه در نهایت نفوی ، وثقه عدل جلیل بیل ، دوقوه فد سیموسلیفه مستقیمه و ملکه را سخه مجده مطلق جائزالحکم ناف ذالا مران شاء الله نعالی در آنچه مینویسند اگر جائی افاده نازه و نحفیقی داشنه باشند بحهت حقیر بفرستید بامن و رففا مستقیص شویم ".

درکناب رندگامی شیح مربضی انصاری در ذکر محسین برکنب شیخ (ص۳۶۸) پس از شرخ حال مرحوم حاج میرزا حسین سنزواری ذکر شده است که وی بر حجبت ظن و اصالت البرائه رسائل شیخ ، حاشیه دارد و در دائرة المعارف الاسلامیه مینویسد کهوی از خوزهای در فلسفه عالیه دارد ،

نگارنده ، اوایل تحصیل ، زمان آن نزرگوار را درک کرده ام ، فیافه بی ملکونی و حافظه بی عجیب داشت و بسیاری از خواص و شاگردان او را عقیده تر این بودکه به جامعیت او در عراق عرب و عجم در عصر او کسنبوده است ،

درسبزواراورا آمای بزرگ میگفتندو دار برابر مرحوم حاج میرزاحسین پیستمازی متوفی ۱۳۶۸ه.قراحاج میررا حسین کوچک میگفتند ، کوچه آما ، در سبزوار بنام بامی او مشهور است ،

عاقبت در بیستو یکم شوال ۱۳۵۲ هجری قمری در سن ۸۴ سالکی بدرود زندگی گفت محل دفنش در حجره پیش روی نقعه سرکار اسرار است . نسیاری در مرگ او شعرو ماده تاریخ گفتهاند . عبارت "الله عفور" ماده ناریخ است . ضیا الحق حکیمی منخلص به ضیائی از اولاد زادگان حاجی ملا هادی حکیم ، ماده ناریخ قوت او را چنین سروده است :

حجت وقت و افتخار زمان بشر حافی و بوذر و سلمان جان اووصل گشت با جانا ن سال تاریخ او بطیع روان "آیت اله رفته سوی جنان "

آیت الله حاج میرزا حسین زهد و تقوای او برد ازیاد لیلهٔ هفدهم ز بهمن ماه الغرضخواست چون ضیا الحق گفت او را سروش غیب بگو

در آیت الله باید یک (لام) حساب شود تا مجموع مصرع آخر ۱۳۱۲ شود موافق سال خورشیدی که از خود شعر نیز بمناسبت ذکر بهمن ماه پیداست مقصود ، سال خورشیدی است . و مرحوم حاج شیخ مهدی منظری که از علما و ائمه جماعت مسجد جامع سبزوار بود خندن سود :

حرف بودار وكو رفت ازجهان "حجةًالاسلام شهر سبزوار"

هرگاهحرف باکهمرکب از ب و الف میباشد و جمع آنسه میشود از مصرع آخر برداشته شود ۱۳۵۲ باقی میماند مطابق سنه فوت آن عالم جلیل ،

حاج میرزا آقاصبوری او رامرثیهگفنه یک شعرش این است:

يسازعشرين شوال آمد او را نداى ارجعى از حى داور

شیخ الملک اورنگ و شاهزاده افسر و دیگران نیز ماده تاریح مرثیه گفته اند که در اینجا ضبطنمام آنها حاجت نیست ذیلا "بدکر چند تن از شاگردان مرحوم حاج میرزا حسین علوی می پردازیم:

اول سحاج سُیخ محمد حسین دولت آبادی سدر ضعیعه تاریخ علما ٔ خراسان به نقل اینجاضبط تمام آنها حاجت نیست ذیلا "مردم دولت آباد دو فرسخی سبزوار بوده و از آنجا بسبزوار آمده واز علما ٔ آنجا ویژه از مرحوم سید مبرزا حسین علوی متوفی ۱۳۵۲ بهرهمند شد ه و همانجا به ترویج دین پرداخته تا به سال ۱۳۵۵ فوت کرده است ،

نگارنده اینمقال ، دولت آبادی مذکور را بسیار ملافات کرده ام او را مردی بی آلایش و به امور مادی بی اعننا دیدم ،

دوم ـ شیخ محمد باقر قاضی جوینی ـ ادیبی فاضل و عالمی کامل و از شاگردان طراز اول مرحوم آیت الله حاج میرزا حسین علوی بود .

سوم حاج میرزامحمد (سعیدیان) مهری اصل او ازقریه مهرسبزواربود و بهمیت جهت به حاج میرزا محمد مهری معروف بود ،وی در سبزوار مسکن داشت و از شاگردان آیت الله علوی کهمردی جامع و فاضل و در فنون ادبیه کم نظیر بود ،

چهارم ــ سید حسن امین الشریعه _ـ پدر نگارنده از شاگردان مرحوم آیت الله علوی

سبزواری بود و عافیت در دهم مرداد ۱۳۱۸ خورشیدی در استرآباد فوت نمود .

پنجم حاج شیخ محمد ابراهیم مدرساسراری دخنر زاده آخوند ملامحمدس حاج ملاهادی سبزواری ، متولد ۱۲۹۱ و در گدشته ۱۳۷۲ هجری عمری بنا بآنچه خود به مؤلف اعلام الشیعه اطهار داشته ، معفول را از جدامی خویش و منعول را از مرحوم حاج میرزاحسین سبزواری و دیگران فرا گرفنه است ، مرحوم مدرس درمدرسه فصیحیه دریس فقه و ما و منقول مینمودنگارنده از محضر او استفاه بسیار کرده ام و مرادر فوت او اشعاری است که این دو بیت از آن فصیده ثبت میسود .

مرد مدرس بروز هفت جمادی سال ٔوفاتش "وانه لغفر" گفت

جمعهاول بسوی اهل هدی شد طبع من و پیر عقل نیز رضاشد

ششم <u>فاضل هاشمی سبزواری</u> که ابنجا ب ازدر سمعفول وی استفاده بستار کرده ام و شرح حال او سابعا "در زمره شاگردان افتخار الحکماء طالفانی جاپ شد.

هفتم حاج سيد عبد الله برهان المحققين له شرح حال او نيز سابقا "در مجله وحيد طبع شدوازشاگردان مبرز مرحوم آيت الله علوی بودو دررساله مسکوة الضباء در مسئلت ازباری تعالی چنين مينويسدوادم عکونی علی عتبة علم الاعلام و اطل و فوقی بین بدی حجة الاسلام الذی هوعرش الحکم الالهبه و کرسی المعارف الربانبه مخزن الاسرار العلمیه و مکنز الانوار العملیه بعیة النبوه و ودیعه الامامه الحجه من الحجه و الخلیعه می الحلیعه، الشخص الکلی و العالم العقلی آیت الله الملک الباری مولانا الحاج مبرزا حسین سبزواری ،

هشنم _ مرحوم ححة الاسلام حاجميررا حس سبادني محدهد _ ورندمرحوم سبد اسماعيل حسيني ، در اواحر سال ۱۲۹۹ ه ، ن در فربه ايزی منولد شد از محصر افنخار الحکما و و و د آفاميرراموسي استفاده کرده و سپساز محضر مرحوم حاج مبررا حسين علوی استفاده کامل برده با آن که در ۱۳۳۷ فمری به نحف اشرف رهسپار و در ۱۳۴۵ فمری به سبزوارمعاودت و در ۱۳۸۵ فمری بدرود حیاب گفت در این اواخر ریاست علمی و روحانی سبزوار با او بود ، از درس ایشان بسیار استفاده کرده ام ،

۱_آمای اسراری : سرح رندگانی حاج ملاهادی اسرار ، چاپ سنروار ، دیماه ۱۳۳۲ ، ص ۱۷ – ۱۶

ازدواج در گرویافتن خانه استیجاری

برای من به تجربه ثابت شده اگر زنی نصعیم نگیرد کهمردی را پای بند خود نماید و اورا یک عمر بنده وزر حربد خود کند هیچ عاملی نمیتواند مرد را از این مهلکه رهائی دهد مگراینکه فراررابرقرارترجیحداده واز چنگال حریف سمج به سر زمینی دور دست نگریزد یادم می آید زمانی بکی ازدوستان می دچار چنین خطری شد بلافاصله تصمیم خود را گرفت و بکمک سعینه ای تنها با یک چمدان که غیر از مسواک دندان فرصت گذاشتن چیز دیگری را در آنداشت از سر زمین و دیار خود به نقطه نامعلومی گریخت . یک سال نمام چون تبهکاران از بستهردانشهرواز این دیاربدان دیاردور دنیا را در نوردید و سرانجام شهری را برای سکونت اختیار نمودو آهنگ افامت نمود و پیش خود اندیشید " زنها تغییر پذیرند . یکسال از ماجرا میگذرد و در ظرف اینمدت ندون شک برای همیشه فراموش شده ام و اگر مرا به بیندنی شناسد "با این افکار از کشی پیاده شد ولی با کمال تعجب منظره ای در جلویش مجسم شد که میخواست از تعجب شاخ در بیاورد زیرا اولین کسی که در اسکله به پیشازش مجسم شد که میخواست از تعجب شاخ در بیاورد زیرا اولین کسی که در اسکله به پیشازش مجسم شد که میخواست از تعجب شاخ در بیاورد زیرا اولین کسی که در اسکله به پیشازش بود نوی همان زنی است که دوست من شهر بشهر و بیابان به بیابان فرسنگها از او گریخته بود . وی همان زنی است که دوست من شهر بشهر و بیابان به بیابان فرسنگها از او گریخته بود .

خاطره ٔ دیگرس در موردمردی است که دچار موقعیت خطر ناکی شد . او نیز تصمیم گرفت خودشرااز خطری حتمی برهاند . دوست جوان من در عنفوان شباب دل در گروعشق ماهروئی سپرد نام او راجر و نام معشوقش بازلو است . با اینکه دوست مخودرا درزمره ٔ جسواسان هعت خطو همه فن حریف میدانست و نا این معنی ها در دام کسی نمی افتاد و اسیر هیچ صیاد ماهری نمی شد اما بازلو در راه او آنچنان دامی گشود که براستی بیشتر مردها در مقابل چنین نلمهائی سیچاره و بی دفاع می شوند . وسوسه ٔ خانم مشاعر ، قو تشخیص و بالاخره دوراندیشی و احتیاط را از راجر سلب نمود . کوتاه سخن آنکه خانسم بازلورنی بودکه دوباز طعم بیوه گی را چشیده و در کار خود نهایت استاد بود . چشمان سیاه رنگ فتان و پرجذبه ای داشت ؛ کمتر مردی میتوانست تعادل خود را در مقابل این چشمه رنگ فتان و پرجذبه ای داشت ؛ کمتر مردی میتوانست تعادل خود را در مقابل این چشمه

حفظ کند ، واقعا " دوچشم سحرانگیر داشت که با یک "نگاه آنش بخرمن خان بسیده میرد و هیجانی برمی انگیخت که هیچنیروئی در مقابلش بارای استفامت بداشت ، در عبی حال این رن دارای آنچنان احساسات رفیعی بودکه با خرئی پایداری مرد اشک از دیدگان براه می انداخت و همین جاری شدن سرشک بأشر بگاهش را دو چندان منتود و دل سنگ را کیاب می کرد .

هیچ موجودی آهنین و بوانا در معابل چسمان معصوم م گیرا و اشگیار انترین فنان بمنبوانیستاستقامت نماند ، حتی راجر آدم ورزشکار شخت کش و آهنین باوجود پول فراوان و نی نفاوتی در کلیه امور زندگی فاقته را ناخت نشار ملافات با این زن میگفت:

سس درزندگی هیچ مشکلی ندارم ، نرهمه موانع دست بافته ام برای من چغدر لدت بخش است که از ستمدندگان استمالت و دلجوئی کنم وار ربخدندگان عمردائی نمایم باید اسررن بی بناه را باری دهم «هرکسیا با رلوند تاکرده است ، او آدم بدشانسی است که رندگی با کنون باوروی خوش نشان بداده است ، و روزگار همیشما او بر سر بی وفائی و بی مهری است ، اگر بامردی اردواج نمود شوهر ستم پیشه از آب در آمد که همواره روج و جان او ا آزرد ، و حتی بن نارکتر از گل اورا با تاربانه ستم سناه و کنود کرد ، اگر دلال معاملات بااو وارد دادوستدی شد اورا فریعت وکلاه سرش گذاشت ، بدشانسی او بحدیست که اگر تاشیری را در خانه استخدام نمود بادرست و مراحم از کار در آمد ، اگر رز خرید مین بازاغه شد و بالاخره این فرشته ریبا در هر قماری هستی خود را باخیه است .

روزی راحر گفت:

ــ بازلو چونفرشنه السبو در صفات واخلاق هیچ ربی یا او برایر بیبتامن مصد دارم بااو اردواج کنم ،

من حوشنجنی اورا آررو کردم و گفتم و

- آررومندم شمایرای بکدیگر دوستان خوبی باشید بازلو کمی از نو و حشب دارد و فکر میکند آدم بی احساسی هستی .

دیگر حر این حرفی بردم حقیقت اینکه از لورانخونی میشاخیم و آشکار امیدانسیم زن جنگ و اجمعی است ، وقتی شبیدم دامی در راه راجر گسرده و سجواهد بنورش بزند شکی برایم نماندگهزی قصد طرح نوطهای دارد و چون دوستم راجر را آدم رزیگی میدانسیم قصدم این بنودکه توی دوق او بریم بلکه هدفم این بودکه او خود بخود خریفش را نشیاسد و نوی چاله نیفتد ،

نظرشخصی من دربارهٔ بارلو اینسنکه آدمی حبله گرو پرون میباشد سطر من مثلگریه مریضی علی ازاهرطرف بزمین بیفتد روی چهار دست و پا میانسند و آسیت نمی سند . بادم

آید برای اولین بارکه اورا دیدم با من از در دوستی و صداقت در آمد ، چند روزی با هر و محبت رفتار نمود . روزی از من خواست که با هم ورق بازی کنیم . وقتی حریف و مبازیم شدیکی دوبارخیلی ناشیا موبدبازی کرد ، من اورا بسیار پاکوبی آلایش دانست.مو مچون فرشنه ای با او رفنار کردم ، باید اعتراف کنم کهتا آن روز من عقیده داشتم که اگر اثر ناراحتی سرشک بچشمان کسی به بینم این اشک براستی از چشمان من براه افناده ست . تا این حد بسبت به ناراحتی افراد حساس و تحمل ناپدیر بودم . وقتی در پایان زیمان حساب وکیاب را بررسی کردم منوجه شدم که او مغدار زیادی بمن بدهکار شده است . رارشددر ۱:۱ء بدهی چکی برانم بفرستد ، اما اینکار را نکرد ، در عوص انتظار داشنم که ر ملاقات بعدى بحاىهمه چيز ار ديدن من قيافه اشكبار و رفت الكبرى بحود بكرد البته میں هم شد. ولی ناگفته نماند شانس به او رو کرد راجر عاشفش شد. دیری نیائید که ویرا ۱ مام دوستان و آشایان معرفی کرد ، حواهرات گران قیمت و قشنگی برایش حرید ، چند ار هم نسفر رفتند ، خبر ازدواج آنها بر سر زبانها افناد ، راجر بنهمه اعلان کرد که در ينده و نزديكي با بارلو ازدواح ميكند ، براسني راجر خيلي حوشحال بود ، خوشحالي ر بدانسیببود که کارو موقعیت بسیار خوبی داشت و روبهمرفته فعالینهای ارزنده و مثمر مری میکردواز انجام هیچ کاری رویگردان نبود ، موقعینش نسیار رضانت نخش بود و جای بجب نیست اگریگوئیم که از زندگی و ماحراهایش کاملا" راضی و حورسند مبیاشد ولی مهم بستكهاوبيش ارحد انتطار از زندگی خشود است ، كوناه سخن اینكهدبری بیائید عشق وجود راجر زایل شد و آن آتش سوران و سرکش بیکباره خاکستری گردید ، علنش را میدانم ،بعید تنظر میرسد که تصور گردداو از بگو مکو خسته شده است ، زیرا زن براسنی گومگوئی نداشت ، پس چهشد ؟ . شاید بخاطر سیمای رفت انگیز زیرعبت راحر از او سلب ردید ،از حق سبشود گذشت چشمان او تعالت دفیق و نیز نین بود و تااعماق روح حریف ا میخواند . یادم می آبد که وی زمانی دقیق نرین و حساس برین مرد آن دباربود . با وحيهاش كاملا " آشيا بودم . بزودي منوحه شدكه بازلو واقعا " مصمم است اورا بهازدواج ادارد . روزی برایم فسم خوردو گفت :

- جز دل من در دنیا هیچ چیزی فادر نیست مرا مجبور به اردواج کند .

اما باوجود این روحا رسج می کشید و از اس پیش آمد در شکنجه و عذاب بود ، رنح و دو سبب داشت یکی بدانجهت بود که زنی میخواست اورا باهمه زرنگی و استادی که در ارش داشت فریب دهد و مغلوب احساساتش نمایدو کاربجائی مبرسید که با تمام علوطبع و وراندیشی و مهارت باید به این زن خواهش و النماس کند نا رهایش سازد و آزادش گذارد این امربرایش بسیار دشوار بود و قلبش ، ، جریحه دار می ساخت ولی از طرفی سخت

اندوهگین،ودچون سزاوار سی دانست زسی راکه باهراران امید و آرزو به او روی آورده و در بیچاره وسی پناه رهاسازد بخصوص که ماجرای رابطه اش با بارلو همه جا پیچید راجر می گفت:

ـ آخر مردم چه میگویند ، بدون شک بیدی داوری خواهند کرد و میگویند می بزسی بی وفائی و نامردی کرده ام ، راجر سعی کرد رارش را در صمیرش محفی نگهدارد زیرا در ابیباره مطلقا "کلمهای بر زبان جاری بساحت ، رمبار او کاملا عادی و طبیعی بود .

رفتارش بگونه ای ببودکه دلالت کند برایکه احساسش بسبت به بارلو عوض شده است .

کاملا مواطب کردار و رفتار خود بود ، هبچگاه نسبت به خواسمهای خریف بی اعتباعی نمی کرد ، همه روزه با او به رسبوران می رفت و باهار محورد ، باهم به گردش و بازی نمی میپرداخید ، برایش دسه گلهائی بسارریبا معرساد و همد دردی و درد آشیائی میببود بازلونیز طبق معمول با بگاههای شربار باو عشوه معروحت و دلربائی میکرد راجر همشه و در همه جامیگفت اورا دوست دارد و در آسه بردیک با او اردواج می کند همچنین شایع کرد در جسنجوی بافنی حاله ای است که مناست حال و ریدگی خود و همسر آبیده اش باشد شبها در بحاریخانه بروز می آورد ، بامردش شبها در یک اطاق میله پذیرائی بطور موفت می خوابید ، هر دو برای بافنی خانه مناست باین درو آن در می ردید آب گروهی از آژانسهای خوابید ، هر دو برای بافنی خانه مناست باین درو آن در می ردید آب گروهی از آژانسهای خوابید ، هر دو برای بافنی خانه مناست باین درو آن در می ردید آب گروهی از آژانسهای مهاملانی دست اندر کار بافنی خانه مناست باین درو آن در می ردید آب گروهی از آژانسهای مهاملانی دست اندر کار بافنی خانه بای آب باید .

آنها بحسحو پرداحند ، خانههای بساری دیدند ، هنور تعداد ریادی جانه باقی بودکهبهبیبند ، دو سال آرگار آنها خانه دیدند و دیگر بازلو روحیهاش کسل و از رندگی مأبوس شد همیشه ساکت و گرفته بود و عنگین بنظر می رسید ، آن چشمان رنبا و فنان و پراحساس دچار اندوه و افسردگی شد آخر سکنتائی هم اندازهای دارد ، آدمی تا چهجد مینواند تحمل داشته باشد ، خانم بازلو صنر آنوب داشت ،

ولی با ایسهمه متوانست بر انقلاب درونی و طعبان روحی خود چنره شود ، بالاخره رویه نامزدشکردوگفت :

ــآیا قصد ازدواح داری یا نه ؟

خشونت غیر ارادی در لحن صدای او احساس می شد ولی نهبچوجه این حالت آرامش ووقار اورا از بین نمی برد گفتارش در عین حشونت موعدبانه و باوفارو دلنشین بود .

راجر باخونسردی رویه او کردو گفت:

ــ البته که من قصد ازدواج دارم ، مشکل ما پیدا کردن جانه مورد پسند مناشد بمحض پیداکردنخانه ٔ استیجاری مناسب عروسی می کنیم ، با یادم برفنه بگویم امرور خبر خوشی برایت دارم پنداری یک بانجانه مناسب مورد پسند پندا شده است ،

ـ من دیگر پیمانه صبرم لبریز شده است و دیگر بارای دیدن خانه را ندارم.

ــ عزيزم ! عشق من : بي مهابت متأسفم كهنرا اينگونه پريشان وحسته مي سينم .

بارلواورانرککردو به اطاقخوابشرفت ، او دیگر از راجر دلسرد شدو علاقه نداشت هرگزاورا بهبیند زیرا راجر فقط دلش خوش بودکه اورا بدیدن چند خانه استیجاری دعوت کندویا برای نشان دادن بیهترین احساسات قلبی خود دسته گلی نثارش نماید ، ولی راجر دستبردار نبود و کماکان بدینسان وفاداریش را نسبت به او ایراز میکرد ، هر روز برایش یادداشتی هیفرستادو روی آن مینوشت :

_امروز خانه دیگری معرفی شد . فکر می کنم خانه خوبی باسد ، باید هرچه رود سربرویم و آنجا رایه بینیم بدون شک مورد پسندمان خواهد بود .

یکهفتماز ابیماجراگدشت بک رور راحربامهایازبارلودریافت کردکه مصنوبش بسشرح زیر بود: :

راجر عربر!:

فکرسی کنم که حفیقتا مرادوست داسته باشی کسی برانم بندا شده که واقعا کشته منست و من امرور قصد دارم با او عروسی کنم . " بازلو"

بارلسو عرسزم أ

مضعوبی که برایم نوشنی بسیار حانگذار و رنج آفرین بود ، من آنرا صربه مهلکی به روح وروانم نمندانمواز حانب تو کوچکترین گرد ملالی بر صعحه صمیرم بمی نشیند بلکه آبرا بخاطر تو وسعادت بو بقال نیک می گیرم چون خوشنجتی و موفقیت تو در رندگی بزرگترین آرروی من است می برای بوآرروی کامیابی و نیکنجتی دارم ، صمنا در حوف این نامه آدرس هفت پیشنهاد امروز صبح بوسله آژانسهای شهر بدستم رسند دلم میخواهد یکی از این هفت جانه را که مورد پسدت مناشد انتخاب کنی ، "راجر"

عده از صفحه ۲۹ بلو عدی درخنجهای که سیاه است و حاردارد در با حنر ایران بامهای فلرسی و کروی بنه و بادام و برورانجای وازههای حارجی پسته ، جا بلانفوش بکارمبیرند ، همجنین واژههای کلها و گیاهایی از فبیل ، ماشک ، لادن ، اسفند ، افرا ، گر ، شاهدانه ، شربنک ، گزن ، ورک ، گلسرخ ، گل زرد م ناز گوشتی ، ناج خروس (بستان افروز) گل آفناب پرست ، دل آشوب ، ز

بارهنگ ساهی سومادران سرخون سابونه میمون سادآورد مرزنگوش با درخنان ودرخدههائی چون سب حسب کوسوارگ ساسگور سال پستانه سیاه تلو آزاد درخت شار ساگور سارخنگ آلوگک ساسبدار ساسیگون ساسفند مدار دوست مدار گنده دارواش سالنگ سیارانک سیرگ نو سید کریان سیسانگ سرند سی آب سی چوب نخورک ساه بسند سرکتار مکارون کش ساد برگرون کش ساد برگرون کش ساد برگرون کش ساد برگرون کش ساد سند سرکتار مکارون کش ساد ساده بسند سرکتار مکارون کش ساد برگرون کش ساد برگرون کش ساد ساده بسند ساده بسند سرکتار مکارون کش ساد برگرون کش ساد برگرون کش ساد ساده بسند سرکتار ساد برگرون کش ساده بسند ساده برگرون کش سا

• وسه حوشتران باشد . . .

خوستر آن باشد که سردلیسران گفته آند در حدیث دیگران

وتااتاتك (ميرزاعلي اصعر خان امين السلطان ... فررند ارشد " آفا اتراهيم " امين... السلطان) برای نخواننده این بوسنه شناخته نشود بهرهی کافی از بادداشیهای مرجوم معظم السلطية حاصل بميشود ، بنابر ابن " اتابك " را مقدمه و باددا شبهاي معظم السلطية را "دىالمعدمة "منتمائيم ، تقريبا" از اواسط دوران جهل و به ساله سلطيب باصرالدينياة ابایک مصدر کار تحسبوریری (صدارت عظمی) شد سافیل از آن از دوران بدرین بسیب صفات الهوشرو النهب بالبدل وجود بـ احترام گذاردن به هرکس برخشت مرتبت اسجاب و احترام گذاردن در حدمطلوب به اسجانی نفود و رسوخ در کسانیکه بهر بقدیر با او ربطیتی دارند ، ازساهنا یائین برین فرد که سبب خود و تخشی که داست اسجای مربوط باآبایک اوراخیلی دوست داشنند و هم اینکه از او ناصطلاح حساب می بردند سیلفای خاصی که در سیاستمداری داشت ، از آنجمله در دوران تحسب وزیری تمایر برنامهی بایت در امور مربوط به جنبههای محیلف اروپاشناسی ، سفیر با وزیر مختار فرانسهرا برای مساوره انتخاب کرده بود ، خیانچه بعض انجام متفاضی دیدار آتانک که تابها گفته بودکه نبایند در بارک ر اکتون نمام یارک محل سفارتکیرای دولت حماهیر سوروی ـ در نهران است) برای مراهالانی که اینجانب هم درمجلس آنان حاصر بودم بیان بمودند به وقتی در بارک حاض میشدند... مبدانستند که ابایک با بماننده سیاسی فراسه خلسه خصوصی دارد (باصطلاح رمان حلوبگرده است) و در آن اوقات و هم پس از آن از آنچه گفتند و سندم در هفته كمير از دوبار بيودهكه كاه كاه جلسه مصاحبه و مشاورهاو با باسي از شب بدرارا مي انجاميده آنچه از این کار و برنامه علاقه و سلیقه آبایک میتوان درک کرد آنکه : ۱ ـ حزن سعیر و وريرمخنارهردولت درمحل مأموريت خود اولا " فورا از روابط حوب با بند دولت منتوعهاس باکشورهای دیگرو بانیا" از روابط خوب با بد با بازه و عادی و با فوق العاده و یا پاکهایی دولتهاىمعنبررمان با بكديگر بمنظور آبكه در محالسها وارد جهنوع گفتگو بسود با ازجه

نوع گفتگو برهین کند و ثالثاً " مطالب مجرمانهای کهاز طرف دولت «نبوعهاش با نماینده فلان دولت درمحل مأموریتش بمیان بگذار د یا فلان مطالب را نمیان نیاور د یا در همکاریهای محلی همگام باشند و یا برعکس همگامی ننمایند و از این زمره روابط دیپلماتیک که بر عهده نمایندگان سیاسی است بخوبی آگاه هستندوافرا دزیرک اگر با آنها بنحو فصوصی محالسیت داشتهباشند در واقع به آژانس خبری و آژانس اخبار هنوز فاش نشده و عمده و معتبر است دسترسدارندوجنانچه میدانیم از همین نوع استخبارات دولتهای اروپائی درباره فلان دولت نصمیم دوسنی ـ پیمان نازه ـ اتحاد برای فلان منظور با بالعکس نصمیم به حبکو آماده کردن خود برای جنگ یا گفتگوهای مبارز و خصمی با فلان دولتمیگرفتند و ناجارم برای اطلاع هم میهنان محترم این موضوع را همکه در ردیف مطالب نامبرده است ، اصافه بر منظور بنویسم " صمد حان ممناز السلطنه در اواخر دوران قاجارها در پاریس نماینده سیاسی ایران بود و مدت افامتش فریب سی سال و شاید جند سال بیشنر ادامه داشت ... شخصا "منمكن ومتعين بودواز مالخود باغ و ساختمان عالى را در پاريس خريداري تمودف سفارت ایران متمکن را درآن محل مستفرکر ده بودونیز خیلی نیشتر از حد معمول علافه داست تعین و تشخص خود را مخصوصا" با مفامیکه در برد اولیا دولت فرانسه دارد بهرج **ورانسویانی که در خور همنشینی با او بودند بکسد اس مرد در محالس معاشرنی خود با** رحال محلی ونیز بارحالی که از نقاط دیگر نفرانسه آمده و وجهتناسی برای حضور در حلسات رجال فرانسه با ممنازالسلطنه بدست ميآوردند روبرو منشد و از آنحه فردا و پس فردا در سالن " بورس " یا در محافل رسمی طهور حدید (مثل نرفی یابنزل بها و ارزش کالاهای نجارنی وارزهای خارجی) مینماید مطلع میشد و نبایر خلوص عفیدنی که نفاجارها داشت و خودرابهیادشاهان فاجار " نوکر " معرفی میکرد و حند سالی که سلطان احمد شاه در پاریس اقامت داشت، همه روز فبل از باز شدن سالن بورس حتى موقعيكه هنوز سلطان احمد شاهاز نختخوابخود خارج نشده بود به نزد سلطان احمد شاهمیرفت و دست شاه را مبنوسید و استدعامیکرد: " امر بفرمایند امروز هر جه ممکن است فلان ارر را خریداری کنند ، " و با اين وضع وحال كههمه روز اجرا ميكرديد ـ مرحوم سلطان احمد شاهكه فقط از ايران بك قنصه شمشيرمرصع و بهادار النفاتي "آلفونس سيزدهم " بادشاه اسپاني را با خود برده بودبا

استفادههائی که از خرید و فروش ارزهای خارجی (که حین ملاقاتهای قبلی و محرمانسته رحال تجاری و اقتصادی که بکشور فرانسه برای مذاکره و قرارداد وارد شدهاند احوال بالا و پائین رفتن ارزها قبل از علنی شدن آن در سالن بورس معلوم میشد) نمود ـ پولدار شدتاآنحاکهتا امروز از محل بهره آن تمکن که در بانکهای امریکا است ـ هزینه مقبرههای

وبستگان تعیین نمود که پرداخت میشود . اتابک با شور و مصاحبت مرتب با وزیرمختار فرانسه از وضع باطنی روسها و انگلیسها که در حه حال و احوالی میگذرانند مطلع میشد و با همین میزان احاطه به احوال آنها و احوالی که بطور رسمی از حانب بمایندگان سیاسی روس و انگلیس احتمالا " هرگز ایراز و آشکار نمیشد داشت، با هوش و فراستی که داشت. هم برای روابط با نمایندگان انگلیس و روس مبدانست با آنها حه نوع گفتگو و سلوک کبدو هم موفق بود ، خبلی خیلی بیش از آنحه شاه وسیله برحمه روزنامههای رسیده از اروپا بوسيله تحمد حسنخان اعتماد السلطنة خبردار مبشد ، آگاهيهاي بالاتر بدهد همجنين بهربكا زنما بندگان ایران درکشورهای اروپائی و روسیه مینوانست بنابر افتضای حال آنجیه بازه مطلع شده است در صورت لزوم آگهیها و دستورهائی صادر نماید و این اقدامات را انجام میداد و بنابر بادداستهای معظم السلطیه که از فول نمایندگان ایران معیم کشورهای اروپا نفل کرده است نمایندگان سیاسی ایران در دوران آنانک همیشه از ادوار فیل از او و بعداراونیسترناوصاع و احوال عمومی جهان و هماخوال روابطکسورهای اروپائی با تکدیگر اطلاع پندامیکردند سمخصوصا " که اتانک تمانندگان سیاسی را مأمور و هم نشویق منتمود كههميشه بايكي دو بسرته معتبر سياسي محل مأموريت خود رابطه دائمي داشته و عنداللزوم بالشرمقالاتي ٤ سوانيه برله يا برعليه سابعات يا حقايقي بأبيد كنند مصافا " آنكه انابك درتمام مراکز آبالات و ولایات ناصطلاح زمان جعیه نویس داست ونیز در نبیجه روانسط خیلی خیلی دوستانه با دولت فرانسه در پاریس و شهربایی آن و مرکز اطلاعات سری شهربانی نفوذ داشت ، و خواست مطفرالدینشاه را بنرساید (جنانجه با باصرالدینشاه هم اگرجهاومانندمظفرالدبنشاه حبون نبود بهمبي قسم رفنار ميكرد با آخرين اقدام ــوننابر آنجه شنیده ام و هم بنابر آنجه مرجوم دوستعلیخان معیرالممالک (به پاس خویشاوندی با ابایک "خبرآخربن افدام آبایک درباره ناصرالدینشاه را در چند بادداشت تلویجا " آسکار نمود است) ... بک نفر از اهالی قزوین را که ناو حقوق میداد و او را به اقامت در پارسی مأمور بموده بود توانست دستورندهد که ناگهانجین عبور درشکهی حامل شاه و اتابک ار كنارخيابانخودراروي ركاب درشكه برساندو جند تير با اسلحه كمرى بطرف مطفرالدبيساه بپراند ... که البنه بنابر دسنور فشنگها هیحیک گلوله بداشت و هیجنوع حراحتی به ساه و اتابکنرسید... بعدا "هم شهربانی پاریسکهاو را دستگیر و از او بازجوئی و گزارش رسمی نمودکه "این مرد دیوانه و فاقد عقل است ـ او را به نیمارستان فرسیادیم " انایک دوین از نمایندگان سیاسی (وزیر مخنار) انگلسنان را با آنجه بهلندن بوشت و انگلبسها هم موضوع راوار د تشخیص داده و مأمورین خود را ناچار احضار نمودند با خفت از ایران اخراح ک و حمدنین بکراز شارژ دافرهای روسیه را چانقسمیکه در کشور خودشان گرفتار ملامت ر توبیخ دول موده حود خدند ، بار ناجارم بحاشیه اضافه نمایم : وودر سال ۱۳۲۱ (۲۵۰۱ ساهساهی او بوه ایات (اسمه بر اتایکی) دیپلمه کالج آمریکائی که انگلیسی را بابلا در بابلاد ، بابلاد بابلاد ، با

رسید ــ لکی مناسعانه وفتی آفای دفیقی با برادرس آفای محمد دفیقی به کمپ انگلیسها (خارج از دروازه دوشان به در خیابان فعلی فرح آباد) رفتند ـ حواب آنها چنین بود "فيراسمعيل فرزندعندالله در گورستان مسكر آباد نسماره ١٩ است . " اين حملهها راهم بنویسم وبهدی المعدمه برسم ، میرزا رضای عقدانی (یزدی)که خود را بنابر مصلحتهائی "كرماني "شناسانده و د هميشه جيره خوار انانك بود و هر زمان حبس شد و زجر باورسيد ازطرف مخالفان الألك بودو ـ بكرى يعنى بعير ازكامران ميرزا بابت السلطنة (پسرنا صرالدينشاه) کهوزیرحنگ ــ حاکم مهران ــ سربرست شهربانی و خفیه نویسهای شهرــ آفا بالاخان سردار افخم (معین نظام) مدور کامران میرزا از جانب معامات دیگر گرفتاری نداست سنت هم آن بودگهاتایک در فشون کمترین نفودی با تمام قدرنیکه داشت و بلاشهائی که نمود نداشت و با سلطهو احاطهای که به نمام امور مملکت داشت ، از این حیث احساس دوری و ناراحتی وسابد حقارت مینمود ... میررا رضا هر وسکرسار شد ... رمانی بود که باصاحبمنصبان نظام ماس گرفیه و برای آیها از بی فانونی آنزمان و فانون شناسی کسورهای باصطلاح منمدن (روپاوامربکا ـ روسبه اروپایی) زمان حرف میزد ـ حتی در مشهد حاح رصا خان ضرابی سرهنگ قشون را بعنوان مداوای سرحاح رضا خان که کحل بود سه ماه بمحل و حجره خود در سرای نواب اللا خیالان سامشهد) حاصر میکرد و صمن روغن مالیدن به سر حاج رصاخان از معولههای فوق الدکر برای او حرف میرد و منظور اتابک ناجور کردن روابط وزیر

جنگ با صاحبمنصبان قشون و بالهآل خارج شدن کار قشون از دست پسر ناصرالدبیشاه و بدست دیگری واگذار کردن آن بود که احتمالا "آن وزیر جنگ جدید زیر نفوذ و شعاع سلطه اتابک فرار خواهد گرفت سجبانچه دروافعه انحصار بنباکو حرف مردم وازد حام آنها که تا دربزرگ جنوبی ارگ (میدان فعلی جلوی ساحتمان رادیو) خود را رسانده و باصرالدینشاه درفاصله دویست متری مهاجمین بود که ناچار اسلحه بدست گرفت و در باع کلسنان آماده زدو حورد شد و گفت "حالا که آنها میخواهند مرا بکشند سمن هم آنها رامیکشم . "زیرا باوحود بستی دروازه حنوبی ارگ و فرار گرفتن سربازان مسلح در طبقه بالای دروازه (محل نواختن نقاره و کرنای روزانه آهنوز ازد حام هجوم داشته و در صدد آنش زدن در دروازه بودند که بالاخره تلفات حانی دادند و منعرق سدند بسر باصرالدینشاه شخصا " اسس سنگر نهائی را اداره میکرد حری مهاحمین آن بود که " معزی فرمزها بعنی صاحبمنصبان فشون اسباب خرابی مملکت و تعدی بمردم هسیند و . . . و . . . " و روی سخن مهاحمین فشون اسباب خرابی مملکت و تعدی بمردم هسیند و . . . و . . . " و روی سخن مهاحمین کلا" و جزئا " با دستگاه قشون و پسر ناصرالدینشاه بود . . .

اتابکدرظاهرباراًیناصرالدینشاه در عقد پیمان انحصار تنباکو موافق اما در باطن هم بابستن قراردادانحصار تنباکو مخالف بود و هم صمنا "موقع را خیلی مقتضی برای خرد کردن وزیر حنگ ناصرالدبنشاه دانست مرحوم سید عبدالله بهیهانی در بطون کار وسایل منظورانا بکرابادادن الهام بمردم فراهم ساخت ، این میرزا رضا ماهها در صحن حصرت عبدالعظیم (باغ طوطی) منزل داشت دارای یک طپانچه یک فشنگی بود صبح دوزهای جمعه دو نفراز مأمورین ناشناس ایاب (که نام آنها را بعدا "اشاره خواهم کرد) به حصرت عبدالعظیم میرفنندو بول هزینه بک هفته را باو میرساندید که در روزهای قبل از جمعه روز کشده سدن ناصرالدینشاه میرزا رضا دانست که باید روز جمعه نصیم بهائی را نگیرد (آفای معیرالممالک با تلویح ابلغ من التصریح احوال این حکایت را در یادداشنهای منتشره خود دکر کردهاند).

من بنده تاریخ و مغز وقایع و معرفی حقیقی مردمان تاریخ دویست سال اخیر است) و هر چهازازاتابکو شرایط وجودی او گفته و نوشته شود ...کم است ... این مرد به یک درآمدی ساختهبودکههیچیکازاعیان و منتسبین به دستگاه سلطنت حاضر نبودند بآن توجه کنند اتابکقبلاز صدارت "صاحبجمع " بود و صاحبجمع کسیاست که دسنگاه حمل و نقل شاه راشامل شترخانه و قاطرخانه و پرسنل آن راتصدی میکند ... از همان زمان بافیمانده فضولات شترها و قاطرها را مردم تهران برای سوخت و گرمای حمامها ، برای تنورهای ناب پزی ، برای سوخت چلوکبابیها و پلوپزها و دیزی پزها ، برای سوخت اجافها و فرهای قنادها ، همچنین تعداد زیادی خانه دارها برای سوخت خفیف (حلواره) مصارف خسود ... کر آمد نه زیاد اتابک اما ثابت که صرف هزینههای رورانه میشد همس پول فروش . فضولات شترخانه و قاطرخانه بود ... البنه در مصارف دیگر آن دسنگاه که وسیع هم بود ... فضولات شترخانه و قاطرخانه بود ... البنه در مصارف دیگر آن دسنگاه که وسیع هم بود ... اتابک استفاده نمینمود .

اتابک تا آخرین روز صدارت دفیرش و محلس پدیرائی و اداره امورش را فقط در حیاط آبدارخانه سلطنتی (حیاطی بین نخت مرمر و حیاط ررگرخانه که به گلستان منصل بود) قرار داد _ میگفت پدر من آبدار و آبدار باشی شاه بود من هم در هر حال باید قدرو اعتبار تکلیف خود را بدانم) و با آنکه عمارتفصر ابیص که مرحوم ناصرالملک آبرا مطلاداره خودو نخست وزیری فرار داد و نا قبل از سپهبد زاهدی هنوز مرکز نخستوزیری ایران بودصد متر با حیاط آبدارخانه فاصله دارد و در اختیار مطلق ابابک هم بود _ محل خدمت توارثی خود را محترم میشمرد .

اتابک در واقعه رژی دخانیات در ظاهر اوامر نباه راکه صد در صد با انجاد رزی دخانیاتموافق بود محترم میشمارد ولکن در باطن بمقاصد مکتوم انگلیسها که پس ازاسندرار ایادی خود در نمام ایران برایکشت توتون و تنباکو و ارسال و ایصال آن به سایر نفاط و توزیع وانبارداری محصولات و احاطه بر احوال مردم و نزدبک شدن بآنها و به زعمای قوم (چنانچه درهندوستان و سایر مستملکات با ایحاد امور تجاری رخنه نملبک و تسلط فرمانروائی برآنهانمودند) میتوانستند با خرید و جودهای مننفذ یا تهدید آنها و ایحاد تحریکات وبلوابهمرکزیت ایران خاتمه بدهند ، پی برده و آنها را حنی مینوان گفت بهبر ازهودشان می شناخیت .

آقای محمود محمود نقل از نوشته های وزار تخارحه انگلستان به نمایندگان سیاسی خود درایران مینویسد: " اتابک از داخل محل کار شما بیش از آنچه شما از داخل کارش مطلع باشید آگاه است!! " .

تهران آمدن مهیامیکردوبعضی کارهای دیگر انجام داد نگذاشت کسی از مردن ناصرالدینشاه آگاه شود و روز سوم اجتماعی از شاهزادهها و اعبان قریب شصت تن فراهم ساخت و بایین مضامین با آنها حرف زد : " . . . پس از مقدمات . . . حال چنین شده . . . هر طور میل دارید بعدا "ایران اداره شود ب سلطنتی باجمهوری و اگر بخواهید ب نمیگدارم ولیعهد به تهران بیاید . . . هر دو کار میسر است " همه سکوب رضایت یا سکوت " نادانی " نشان دادند ب نمیزاز سمچهارتن از شاهزادگان معمرکه آنها روابط روزانه و کاری با ابا بک نداشتند تقریبا " بحال تعرض اتا بک را از افکاری که ابراز کرده بود ، دور کردند .

ونیز وسیله مجدالدوله به نابب السلطنه پسر باصرالدینشاه پبغام داد : "اگر میل دارید _ من شما را شاه خواهم نمود _ شما هم کنبا " بعهد کنید که فقط من صدراعظم شما باشم . " پسر ناصرالدبیشاه با نأثرات باشی از وحضب جواب داد : " نه نه _ مرا میکشند_ سلطنت نمیخواهم . . . " انابک پس از ناصرالدینشاه بخوبی و آسانی مینوانست تاریخ ابران را دگرگون کند _ جون ابهت و نعوذ او در همه کس و همه جا حنی در دور ترین نقاط ایران (جنابجه در دوران محمد علیشاه که کمی صدراعظم شد اغتشاش پشت کوه را با بک تلگراف بوالی پشنکوه خانمه داد) انر داست و تمام سرشناسان مملکت با اطمینان به وعدههای او تمکین میکردند .

وحالکه معلوم شد ابابک چه مینواند کرد به یادداشتهای آقای معظم السلطنه دولیت میرسیم (مردی بود که خدمنش از عضویت وزارت امور خارجه شروع میشود حهرگز نتوانست بسبب داشتن نظریات نابت با بی مسلکهای حاه طلب در شوه گیر در شوه بده دروغگو و متملق همگام باشد د او را به صندلی ها و مناصب بالانر راه ندادند داما عزت نفس را تا خرین نفس حفظ نمود) و موقع بروز خبر فرارداد ۱۹۰۷ در مأموریت در سفارت ایران در استانبول بود دروزی در مجالست کوجکی در وزار تخارجه به اینجانب گفت که میل دارم شمایا دداشتهای من راجع به ظهور مشروطیت را بخوانید و لکن باید در منزلم مطالعه دارم شمایا دداشتهای من راجع به ظهور مشروطیت را بخوانید و لکن باید در منزلم مطالعه سمیاچهار روزمتوالی عصرها بمنزل او (بازار کوجه ، بگمانی غرببان) رفتم دربار تاسماعت مقداری از ۹ صفحه بزرگ نوشنههای او راحع بمشروطیت را خواندم (کتابهای زیاد و نوشتههای فارسی و خارجی شامل روابط دیپلماتیک کشورهای حهان داشت که بعضا "رازادامه منظور برای مَدت کمی باز میداشت) و آنچه را بیاد سپرده ام چنین است بوشته بودند: (در استانبول هستم) خبر داشتیم که مظفرالدینشاه از نهران به سوی پترزبورگ رفته اند (سفر سوم شاه است کنون عین الدوله صدراعظم است) اتاباک پس از نصب رفته اند (سفر سوم شاه است کنون عین الدوله صدراعظم است) اتاباک پس از نصب عین الدوله صدراعظم است) اتاباک پس از نصب عین الدوله صدراعظم است) اتاباک پس از نصب عین الدوله صدراعظم است) اتاباک پس از نصب عین الدوله صدراعظم است) اتاباک پس از نصب عین الدوله صدراعظم است) اتاباک پس از نصب عین الدوله صدرای شده مین باز میداند (سفر سوم شاه است کنون عین الدوله صدراعظم است) اتاباک پس از نصب عین الدوله صدرا میداند (سفر سوم شاه است کنور عین الدوله صدرا عشون الدوله مدرا عشور سوم شاه است کنور داداند مین در مدرا مدرا عشور سوم شاه است کنور در استاند و شور سوم شاه است کنور عین الدوله عدرا مدرا مدرا مدرا مینور در استاند و خورد مینور شدرا مینور مینور مینور مینور در استاند و خورد مینور مینور مینور مینور مینور در استاند و مینور م

بسرشهم زااحمدخان و مخبر السلطنه و احمد خان پیشکارش ویک آشیز بسفری رفنه که همان مسافرت دوردنیا است ـ روزیکه از شاه اجازه گرفت عین الدوله تا جلوی کالسکهاتابک آمد و در کالسکه را به احترام اتابک برای اتابک باز کرد ــاتابک بساز جلوس در کالسکه به عين الدوله گفت ــ " مير آخور . . . صدراعظمي كار مير آخورها و نفنگدار نيست !! " عين الدوله از دوران و مظفرالدينشاه در وليعهدي ، مير آخور و تفنگدارباشي بود تا قبل از مقام صدارت همآن مشاغل را داداشيت) . يكهفته ياده روز بعد سعير مرا از اطافش احضارکرد...دستورنشستن داد و دستور داد چای آوردند به بیشخدمت گفت: " تانگفتهام کسے نیاید . "بعدفرمودند ؛ از پترزبورگ به من نوشتهاندکه ساه آمده اینجا ، حال حوسی هم ندارد ــ درملاقات باامیراتور گفته است : " با تمام سوابق دوسنی خاندان اعلیحصرت امیراتوربا ایران و خانوادهی ما از اعلیحضرت متوقع نبودمکه به چئین فراردادی (پیمان مربوط به تقسیم ایران با انگلسنان) رضایت بدهید . " امیرابور هم از قرار معلوم گفتیه است 📜 " من خود با این قرار داد زیاد موافق نبودم اما رئیس دولنم و وزیر خارچهام و تعضى سفيران مأدريا يتختهاى مملكت ها همه نظر موافق دادهاند واكنون هم اكر اعليحضرت انگلستان را حاضر مفرمائیدکهازاین فرار صرف نظر نماید ما مواقعیم و . . . و . . . " و شاه باكدورت عازم اروپا شده است ـ فريت بيست روز بعد بار دويم سفير مرا احضار كرد ايي بارمخنصربود و ایساده بودم اما به پیشخدمت سفارش کردند که " کسینیاید . " گفتند ازیاریسنوشتهاندکهشاهبا احوال خیلی باجور و پریسانحال به پاریس آمده ، معلوم میشود در لندن تعاضاهائی نموده اما متل آنست که به شاه النفاتی نشده و اتا یک هم در پاریس است و آنابیک را احضار کرده معلوم نشده که چه میخواهد از او (در خاطرم نمانده است یا نوشنه بود که مرخصی گرفتم و بهیاریس رفتم یا از پاریس باو خبر رسیده ـ در هر حال جریان ملافات اتابک با شاه را بوشته است) شاه انابک را احضار کرد و گعن . . حالجه باید کرد ؟ وذع خوب نیست و بعد با دستمال اشک چشمانش راختک کرد و نسبار مكدر . . . و از اینمرحله ببعد را آقای سفیر بعدا " بمی فرمودند كه : انابك با تعطیم غرایم عرض کرده بود که زیاد مشکل نیست ۱ گر اجازه میغرمایند چاکر یک کاری مینوانم انجام بدهمو امیدوارم با قبال بی زوال اعلیحضرت شهریاری به نتیجه هم برسد ، سخن آقای سفیر که باینجارسید . آهی کشید و کمی سکوت کرد و متأثر شد و با صدای لرران گفتند : " چه اشتباهی شد که اتابک را معزول و عبدالمجید میرزا (مقصود عینالدولیه است) را صدراعظم کردند ، پدر ایران در آمد ، . . ، امید بخدا است ، خدا کند اتابک بتوانداین بدبختی را رفع کند و . . . " اتابک بعرض رسانده بودکه پولهم لازم داریم و شاهجهاب داده بودی بهل نشما میرسانم دشما دستگردان و فراهم کنید بعد بشما میرسانم و

اسخبر موقعی به آقای سفیر رسید که او را آنایک به پاریس احضار کرده بود به بقید ، بب وآقای سفیر هم با برن اکسپرس از استانبول عازم شدو از آن ببعد آشناها حسته و . بخته اخبار خوش و ناخوشي ارآلمان و باريس و لندن به استانبول ميدادند ، اما خيس محيمرا آقاي سفير بعد از بكهفيه افامت در بأربس باستانيول آمدواطلاع داد كه: " اتابك المحند نفرد نگررا احضار کرده بود (کنفرانسی تدارک کرده بود) و جمعا " و نفر بودیم فرمود که ۱۰۰ میدانید ۲۰۰ وضع خوب نیست ۲۰۰ شاه خیلی ناراحتند و از می و شما داسنهاندکه با جارو دل هر جهاز دستمان بر میآند کوناهی ننمائیم و از یکایک پرسید له: "حالا حه باید کرد . . . و بعض باسخهائی دادند ـ بعض گفتند : هرطور میفرطئید بطبعتم . . . " بالاخره انابک گفت ؛ اولا " از جالا ، همین جالا در محل مأموریت با یکی دو روزنامه نافد و آبرومند محلي حصوصيت داير كنيد و اگرخرجهائي هم داشتيد ، بهخود من صورت آنرا بدهید و دریغ از مایه کداشین نکنید و روزنامه ها از بی عدالتی روس و انگلیس درباره ابران مقالایی بنویسند و خودشما هم در مهمانیها و جلساتی کمبامردما ی معتبر دارید سر گله را از این بایت بازگیید و اگر بتوانید نمایندگان دولتها راهاض كنيسند كسنه مطلسب والسنة مسراكساز خسود رايسارت مسدهشسند والسيست بهابران و تعدی روس و انگلیس بابران اظهار نظر نمایند ... منهم از همین حالا در مملکت ابران کارهائی خواهم کرد و اغلب سما میدانید که ایرانیها قرارداد رژی را ناچیز کردند ... بعنی زعمای قوم و آن زعمای قوم حالا هم هسید ، اما یک کسی مثل من (اتابک) ... کمے تأمل و سکوت کرد ، بعد گفت به هر مبر آخوری . . . که مرد هم نیست . . . وامیدوارم باهمت و فداکاری و حان بثاری شما نسبت به شاه موفق باشیم حدر هر حال یک جناح این کار در خود مملکت است و یک حیاج آن در اروپا و آمریکا . . . باز کمی سکوت کرد و گفت امیدوارم به بنگی دنیا برسم و سوانم آن دولت را که مهنر از همه از تعدیاتانگلیسها و روسها خبر دارد و با آنها از این حهت خوب نیست رفیق پر گرام خود بنمایم .و شما بدانیدکه حناح اصلی شما هستید ... معنی از شما مندانند که فرار داد رویتر (قبل از آنگه سافتخار صدراعظمي داشته مائم) را خود انگلیسها لعو و ناچیز قلمداد کردند و دولت أنگلیس و وکلای پارلمان انگلیس قرار داد روبتر را نعدی و مضحک معرفی کردند و روبتر ننها و بی پناه ماند و کارش به الغای فرار داد رسید ... اما انگلیس ها بهمیل چنین کاری نکردند . میدانید و روزنامههای اروپا در همان موقع خیلی از مرکزیت سیاسی امور اروپا در آلمانکه صدراعظم (بیزمارک) آنرابا اعمال نفوذها بوحود آورده بود نوسُتند و ناصرالدینشاه درمهمانی امپراتور آلمان از شاه ابران قضیه را (که میرزا حسینخان سپهسالار و ملکم خان اشتناهکردهاند)برای بیزمارک نقل کرد و بیزمارکهم گفته بود: " ما هماز آن قرار تعجب

کردیم ، این نوع قرار دادها خود بخود لغو شدنی است و من آین سهل انگاری انگلستان را که با تمدن او جور نیست به نخست وزیر انگلستان یاد آوری مینمایم و پیش از آنکست اعلیحضرت شاه بفرمایندمنتهی بعنوان دیگر عزم داشتم سبکسری اولیا و انگلستان را بآنه تذکر بدهم .

و در همانروزهای اقامت نامرالدینشاه در لندن ــ در مجلس انگلستان ناجور بسودن ترار داد بارن رویتر (اتابک گفت: بارن هم برای این جور اشخاص طماع و دیوانه زیاد است) مطرح شد و وکلا متفقا " آن را کان لم یکن شمردند .

حالهم باهمت شما و اگر خواستههای دولتی که در آنجا مأمور هستید هم کمک کند مسن امیدوارم مذاکرات روسها و انگلیسها بهجائی نرسد ، خاتمه کنفرانس اتابک با نمایندگان سیاسی ایران مقیم اروپا و بعدا" از کاغذهائی که از تهران یست میآورد دانستیم که در تهران شلوغ شده ، (معظم السلطنه چیزهای دیگر مربوط به استانبول و کارهای سفارت نوشته بودند که خواندن آنها منظور من نبود و هم آنچه نوشتم دراصل بقلم معظم السلطنه خیلی قلمغرسائی ها و حواشی و اظهار نظرها داشت و مفصل بود) و از این ببعد مشهودات و شنودهها و ادراكات خود رامينويسم : هشت سال داشتم ، كم و بيش میخواندم ومی نوشتم ، زیرا از سه سال قبل از شاکردی مدرسه قدسیه (بعدا "اقدسیه و دبیرستان سعیدالعلما شد) جون پسر بودم باید از بام تا شام در بیرونی منزل نزد معلم و مربی باشمکه پساز انقضای درس دو سه تن مسنخدم دیگر خانه در آنجا محتمع شده و صرف غذا میکردند و هریک از خارج خانه بخانه میآمدند ، خبرهائی میدادند و میشنیدم ـ در این دو سه سال قرآن خواندن را بهاینجانب باد دادند و کم کم هم سیاق نویسی و نوشتن چند سطر از روی گلستان سعدی را یاد گرفتم . اول بار خبر رسید که علا الدوله سيد قندي را بچوب بسته، بعدا" . . . رابطه شبخ محمد سلطان الواعظيه بها (نام أو از یادم رفته) یکی از اهسل منبسر با صاحبان محاضر تبسره شده و شیخ محمد بالای منسسرهسا مردم را تهیبسنج مینمساند ، بعسد خبر رسید کنه سربازهایمقیم قراولخانه میدان باغ (پسته بیک) (بازارچه حمال نواب در محله عود ب لاجان كعدر اصلاو لجن است)خواستند از ازدحام طلاب مدرسهی حاج ابوالحسن معمار جلوگیری کنند و سیدعبدالحمید (یکی از طلاب) کشنه شده ـ و جسد او را طلاب روی دوشگرفته و در کوچه و بازار میگردانندو از شقاوت عین الدوله حرف میزنند . و اشعاری هم روی اوراق واحد باچاب سنگیو بد خط مستخدمین آوردند که مربی اینجانب نوشتهی آنرابراى ديگران خواند: سيد عيدالحميد ، كشتهى عبدالمجيد (عبدالمجيد عين الدوله است) و چند بیت دیگر که دیدم و خواندم اما درست درک نکردم و در ذهنم نیست .

محال ازاینجا از قول مرحوم آقاسبدعلی مدرسی یزدی که خود یکی از طلاب مدرستی حاج ابوالحسمعماربود (پدرآفای وامق قاضی باز نشسته) نقل نعوده و مینویسم : ایشان گفنند که چند روز قبل از ازدحام و فیام طلاب مدرسهی حاج ابوالحسن - آقاسید عبدالله بهبهانی چهارپنج نفر از سالمندان طلاب راخواسنند (از قراین چنین استکه نظارت بر موفوفاتمدرسهحاج ابوالحسن با آقا سيد عبداللهبوده) و فرمودند كه بنابر احاديث اكنون آن زمانی است که وعده داده سده و سلطنت بوبت سادات روحانی م است عین الدوله هم نعدی بمردم میکند ــ سید فندی مـرد محترم و اولاد پیغمبر را در دیوانخانه در انظار به حوبو فلک بسته و . . . و . . . الأن مازار را بستهاند و در مسجد جامع منحصن شده و دادخواهی ازشاه میکنند ـ سربازها هم با اسلحه و تهدید مزاحم آنها هستند . و ... و . . . شماطلاب مدرسه ممدارس دیگر هم بروید و سایر طلاب را باخود محتمع کنید و بروید مسجدجامع (مسجد حمعه فعلى) ـ ما هم بعد از رجعت جند بن از معمرين طلاب و ابلاغ دستور آقا سیدعبدالله عازم سُدیم که سربازها مانع شدند ـــما مقاومت نمودیم ـــسیدــ عبدالحمید را با گلوله کشتند و بعش او را برداشته با شیون و گریه و زاری در حالی که شالهای سیاه و سبز را برای مایم دور گردنخود آویخته بودیم و سرهای ما برهنه بود در کو چه و بازار گرداندیم ـ اما بامید آنکه از این ببعد مقام سلطنت ایران از ما است بسیار علاقهمند و جدى باجراي دستور آفا سندعبدالله فيام و افدام داشتيم ــ بقسميكه دل ما محكم شده بوداز سربازهاهم باكي بداشييم عهمان روزها مرحوم سيدالعلما بمام شاكردان را بعد از ظهر دویدو بصف تسکیل داد و با خود آورد به مسجد حمعه و در آنجا از روی پرحمهائیکه دیدیم شاکردان قریب ۵ مدرسهی دیگر هم با اولیا و خود در مسجد جمعه تودند صف شاگردان مدرسه در کنار سکوی شمالی مسجد جمعه در سه طرف ایستاده بودند وآقا سيد عبدالله بالاي منبر رفتو در حال ايسناده در صدر منبر با هيجان فوق العادهاي سنوندگان را به مخالفت با عین الدوله تهییج مبکرد و آنچنان دراین سخنرانی به هیجان آمد که یکباره دستمالش را بیرون آورده و جلوی دهانش گرفت و دندانهای مصنوعی خود را درون دستمال انداخت و با دهان بی دندان به سخنرانی ادامه داد ــ و با بیان بدون دندان و در حال هیجان همه مردم شیون و زاری نمودند ــ ما اطفال هم تحت تأثیـــر

برنامه آقا سید عبدالله که با حاج شیخفضل الله نوری دراین مورد همکام و همصدا مودند با البهامی که از اتابک گرفته بود آنبود که بالنتیجه ملت به صدا در آمده و دستگاهی راکه جابراست قبول ندارد و تدریجا " ملت دشمنی خود را با دستگاهی که نشسته و قرارداد تقسیم مسلمانان را کفار بین خود نقشه میکشند و ساکت است ابراز کنند و تدریجا " صدای

تهران به شهرستانها میرسیدو با نفوذ و را بطه آقا سید عبدالله یا روحانیان مقیم شهرستانها .همچنین قیامهائی بشود و یکباره در تمام مملکت ملت بر علیه وضع برخیزد...چنانچهدر واقع رژی مقارن تهران ــ شیراز و تبریز هم بصدا در آمدند و قوت و بسط مخالفت با رژی بیشترشاه رامرعوب کرد که بالمآل تهران به شهرسنانها خبر داد که " قرار داد لغواست " (در یک خانه آلبوم از دستخطهای تاریخی ناصرالدینشاه به یسرش نایبالسلطنه و وزیر جنگ موجود است که از چهل سال قبل از آن خانواده دور افتادهام و امید وارم بتوانم دسترسی داشته و یکی دو تا از دستخطهای ناصرالدینشاه به وزیر جنگ و حاکم تهران در روزهاى قيام برعليه رزى راكه داراى مطالب بزرك است استنساخ نمودم بمحله وحبد برسانهم ــ روزبكة البوم راديدم طي ده دقيقه اجمالا" به آن آلبوم نگاه كردم) ، از آقا سيدعبدالله برمیآمد که یکپارچه ایران را بشوراند و هر وقت ملت بشورد کارهائی میشود ـ جنگ دوم و چهارساله عباس میرزا نایب السلطنه فتحلیشاه با قوای روس در اثر شورش ملت واقع شد. واقعه گری باید اف و کشته شدن او با تعدادی دیگر در محل سفارت روس در تهران که بالاخره تزار روسیه هم ادامه دوستی باایران ابر کشته سُدن عدمای از مامورین سیاسی و اتباعش ترجیح داد و نتیجه به سود ایران بود ـ لکن افسوس بوضعی که آقای عبدالله بهرامی مینویسد درهمین حیص و بیص حاح امین الضرب که دلتنگی شدیدی بعلت جوب جوردن از طرف شاه داشت وسیله حاج محمد تقی بنکدار با دادن مبالغی به حاج محمد نقی مردم را به چلو و بلوی موجود در سفرهای در باغ سفارت انگلبس انداخته میشود برد و آقای بهرامي مینویسد که حاج محمد تقی از قلت متحصنین در سفارت به حاج امین الصرب گزارش دادوحاجامینالضرب بایرداخت یولهای اضافی دستور داد: " بروید طلاب را از مدارس بهسوی سفارت تشویق کنید و برعده ی متحصنین به بفین افزوده میشود ، (در سال ۱۳۰۲ در مشهد در کنار خیابان در نساط خرده فروسی یک دوره از عکسهای حالات مختلفه متحصنین در سفارت انگلیس بهران بافتم به نمیدانم به علت گران بنظر رسیدن بهای آن ياعلت ديگر ميل خريد داستم ولي مقدور نگرديد ؟ يكي از عكسها كلا " از اجتماع نفريبا " یکهزارنفری است که همهمعمم به رنگ سیاه و سفید هستند این عکس در کوچه ی شمالی حنوبی بین باغ سفارت و محل اصطبل سفارت از روی بام برداسته شده ــ طلاب رو به جنوب در صفوف ۵ و ۶ نفری پشت سر همدیگر از جنوب تا شمال آن کوحه ایسناده و کمی سرشان به ا بالا به دوربین که روی ام است نگاه میکنند و نمام کوچه را اشعال کردهاند (این کوجیسه باندازه ۱۵ ــ ۱۶ منر دوراز ضلع غربی سفارت بود که در نمام طول سُمال و جنوبی باغ سفارت اصطبل در محل همان ۱۵ ـ ۱۶ منر پهنا قرار داشت ـ یک محل وسیعتریهم در این بهنا داشتند که جای اسبهانبود ... معروف به فیلخانه که هر زمان از هندوستان انگلیسها

لازم بود فیلی برای شاه بغرستند نا چندی که فیلبان ایرانی با فیل مأبوس شود فیل را درآن محل پذیرائی کنند . اگر بکتاب دیو لافوا نماینده فرانسه در دربار ناصرالدینشاه و تصاویر آن کتاب النفات شده باشد ـ در عکس بکی از سلامهای ناصرالدینشاه که از پشت جماعت کهروبه تخت مرمر و شاه ایستادهاند برداشنه شده ـ حلوی صفوف حماعت سه زنجیر فیلهای درشت ابستادهاند و محل فیلخانه برای جنبن کارها و حنین پیشکشها نهیه شده بود) .

افسوسكه نقى زادهها _امينالضربها_بنكدارها برنامه آقا سبد عبدالله را مغشوش کردندو برنامه آنایک و آقا سبد عبدالله (و منهم نمودار و نفوذ او یعنی آقا سید محمد طباطبائي كه نواما " بعام سيدين سندس مشهور شده بودند) را منحرف ساختند _آفاي بهرامی مینویسددر روزهای بحصن ، جند بار بنکدار با جند تن دیگر را وزیر مختار احضار دراطاقش و از آنها علب نحصن را پرسش کرده بود ـو در آخرین ملاقات که نمایندگان متحصنين ميگفتند : " ما عدالنخانه منخواهيم ، "وزير مخيار بآنها تعليم داده بود : "ازاین ببعد بگوئید ما (مسروطه میحواهیم) . " . و باید اضافه نمایم ، بنایر آنجه طی مذاکرات کتبی و تلگرافی ، مأمورین سباسی انگلیسی مبان بهران و پنرزبورگ و لندن معلوم است انگلیسها حدا "براین مدار گفتگو کردهاند 🖫 حون پاینخت ایران و مفر محمد علی ميرزا درتهران ودر منطقهي نفود روسها است محمدعلي مبرزاهم بهيجوجهميانه خوشحتي ميانهى عادى باانكليسهاندار دلذااين كيفيب سبب تزلزل خاطرماو مزاحم منافع انكلستان است . و بعقیده من خواسدهی سفارت انگلیس در بهران برای جلب نحص مردم بسفارت تحریکوتشویق مردم به خصومت با محمد علبساه بودکه بر برنامه آتابک و آقا سید عبدالله غالب شد و برنامهابایک و آفا سید عبدالله آنجنان بود که هر گاه به بحصن هم برسد ... البته أماكن مقدس بأشد و البنه سفارتجانه ها سأسد ـ جنابجه سندين سندين به حضرت عبدالعظیم و قم هجرت موقت هم نمودید .

نعبه از صعحه ۲۹

گل دورنگ ، گل دوروی ، سرحدار ، سرو ؛ زربیی ، نوشت ، سیر خشت ، و صدها نام زیبای دیگرفارسی این عقیده را ببستر استوار میسازدکه بایدکوشش شود برای فاطبه جماعات ایرانی نامهای ریبای فارسی انتخاب سده و در دسترس آنها گذارده نود ،

در کنب فارسی علمی فدیمانران بیشنری بخشید،

واردهای فارسیو عربی بسیاری از گناهان و درخیان و جانوران و حشرات و فارجها وجود داردکه در صوربیکه دفیقا" مورد مطالحه عرار گنیواند بهره های بسیار دهد ، بطور کلی در ریان فارسی میتوان از ریشمهای اصبل لعاد و بیشوندها و پسوندهای گوناگون هزاران واژه فارسی بوجود آورد و بزیان فارسی رونق

خاطرات اشار سخان كأشي



۵

گفتخیر ، گفتم پس حکمکنید مدعیان من یک یک حاضر شوند و بامن محاکمه کنند که حق و باطل از هم جدا شود قاضی تصدیق کردو بهمین ترتیب یک یک را پیش طلبیده هریک اظهار دعوی کردند و من با کمال استقامت از روی صحت جواب گفتم . .

یکی مدعی شدکه شبها نوکرهای خودترا میغرستادی دکانها و خانهها را میبردند واموال مسروقهرابرای تومیآ وردند. جواب گفتم بگو ببینم تو در این دعوی اصیلی یا وکیل اگر میگوبی اصیلم به شهادت عدلین ثابت کن و غرامت از من بگیر و اگر میگوبی وکیلم موکل توکیست ووکالت نامهات کجاست و مابه التزاع چیست ؟ گفت من مدعی نیستم بلکه شاهدم گفتم پس مدعی کیست که تواز برایش ادای شهادت میکنی بیچاره از جواب عاجز ماند و بجای خودنشست و دیگری از جا برخاست و مدعی شدکه نوکرهای تو در فین از چشمه زنانه

دوازده "نرا کشیده و بردند در باغ شاه و سه شبانه روز آنها را نکاه داشسی و بعد رها کردی جواب گفتم بگو بدانم آیا آن زنها از داخل کاشان بودند یا نه و ضمنیا "شوهر و اقارب داشتند یانه گفت البته بیکس نبودند ، گفتم شوهر و کسان و خوبشان آنها برای این ظلم بزرگ چرا در مقام تظلم برنیامدند ، حرا بدولت عریضه و نلگراف نکردید؟ گفت ازتو میترسیدند گفتم حالا که من در کاشان نیسم کهازمن بترسند من بول نلگرافش رامیدهم بآنها تلگراف کن تا شرح ابن مطلب را بدولت عرض کنندو مرا آنوقت محازات نمابند .گفت من آنها رانمیشناسم گفتم پس بدون شناسائی از کجا ابن مطلب بتو معلوم شد کفت من تفتیش نکردم که آنها را بشناسد و این اقدام را بکند و فاعل این فعل سنبع ر ااز میان شما یکی نیست که آنها را بشناسد و این اقدام را بکند و فاعل این فعل سنبع ر ااز میان بردارد ، و خلقی را از دست سنم و بعدی او آسوده نماید گفت می نمیدانم در میان این حمعیت کسی آنها را مشناسد ، گفتم آبا آن چه سال چه ماه و چه روز بودکه این عمل واقع شد گفت بکلی روزو سال و ماهش فراموش شده گفتم آبا کاشان حاکم داست یانداشت ؟

گفت البته حاکم داست ، گفتم این طلم بزرگرا حرا مؤاخذه نکرده گفت از شما میترسید ، گفتم حالا که از من نمینرسند بو نزد آن حاکم برو همیبقدر بنویسد که سال حکومت می در کاشان چنین کاری واقع شدمن فنول بموده و تصدیق و میکنم گفت من کاسیم میخواهم یک لفمه بای این کارها درد بمیکند می که سهل است پدرم هم حریف زبان نو نمیشود و این را گفته و نشست باگاه صدای خنده بماشائنان بلند شددیگری گفت این دارائی که داری از کجا آورده ای ؟ حوات گفتم سه جهار دکان درب دروازه و و یک خانه و یک باغ جهار جریبی که نمام سه جهار هزار نومان ارزش بدارد این ها را در مدت نه سال از کسب پیدانموده و علاوه بر این اشخاص که از قبل وزرا که مدت قلبلی هرکدامی دویست هزار تومان دارائی بیدا کرده اند حرا نمبیرسی ؟

کار که بدینجا رسید حضرات هموطن دیدند حربف قوی و غالب اسب کم کم کسار برسوائی میکشد باهم گفتند در مبارزات تن به بن جنگ کردن برای ا امید فنح و فیروزی نیست باید جنگ رامغلوبه کردواز اطراف همگروه براوباخت و بیک حمله مردانه کارش را ساخت بیکدفعه اجماعا " صداها را بلند کردند و زبان به نهمت و بهتان گشودند ، بسکی گفت این بی مروت تا کنون زیاده ازصد نفر را کشته دبگری گفت تا بحال هزار دوشیزه را بحرام برده خلاصه هر یک بدین ردیف سخن گفتند من دیدم کار سخت شدواز محاکمه به محاربه رسید نظرم به چند نفر از آقابان معمم و صاحب علم کاشان افعاد منحمله دو بفر از وکلای کاشان راکه آقا نظام و آقا میرسید حسن بودند در آنجا دیدم ساکت نشسته چون کمال انصاف در حقشان داشتم از روی توسل ونیازمندی روبا آنها کرده و گفتم این چه مروت است

چهنسبتهاکه مردم بمن میدهند شماها که مرا نیکو میشناسید چرا ساکت هستید ا عفیده ام این بود که بمحض شنیدن کلمات برمن ترحم خواهند کرد و بی غرضانه برپاکی دامانی شهادت خواهندداد حسبحان الله پناه برخدا از آنچه آنها کردند کار را از دیگران گرفتند آغاز شهادت نمودند آنچه کفر و ظلم که قابل تصور است بمن نسبت دادند و هر فتنه و فسادو خونریزی که از زمان آدم ابوالبشر تا کنون روی داده تمام را بمن نسبت دادند کشتن قابیل و هابیل را تقصیر من گفتند باندازه گفتند که مجال تکلم برای من نماند قاضی عدلیه تمام را گوش میداد و بمضمون میل القاضی خیر فی الف شاهد یک کلمه پرسید که دلیل شما برصدق این نسبتها چبست بلکه فاشافاش برای یکمد تومان رشوه که گرفته بود طرفداری و تصدیق آنها را نمود و پس از انقضای آن مجلس نامبارک به قاضی گفت ببریدش و زنجیرش نمائید چون هموطنان مرا بازنجیر دیدند شروع بدست زدن نمودند بطوریکه تماشاچیان نمائید چون هموطنان مرا بازنجیر دیدند شروع بدست زدن نمودند بطوریکه تماشاچیان و پاسبان غلیظ القلب برمن گماشتند نا پس از صدور حکم عدلیه بردارم زنند به نظمیه رسانیدندم و چندین زنجبر محکم برگردنم و پایم نهادند .

بعداز خروج من ازعدلیه بواسطه ازد حام همشهری های مفسد و فشار به قاضی و رئیس محکمه حکم قتل مرا صادر مینمایند که در روز شنبه اعدام نمایند یکی از دوستان من هم در همان جمعیت بود و برای ملاقات من به محبس آمد ومطالب را باوجود اینکه مأموریسن حضور داشتند فسمی رسانید که هیچکس غیر از من ملتفت نشد ، چون من کارچنان دیدم و فهمیدم که عنقریب بواسطه اتهامات و غرض مفسدین در میان مردم اعدامم خواهند نمود خیلی پریشان بودم تمام روزو شب را تفکر نمودم بعد از نماز مغرب و عشا روی بدرگاه باری تعالی نموده و خلاصی خود را از آن ورطه طلب نمودم تا صبح بیدار بودم و هیچ راهی و مفری پیدا ننمودم نزدیک صبح از شدر وخیال خواب رفتم .

فرار از زندان :

سیدنورانی را در خواب دیدم و شروع بهالتماسوزاری و تضرع نمودو دست بدامان آنسید نورانی افکندم باحالت خوبی مرا پذیرفته و در جواب بمن فرمودند که هیچواهمه منماتوفردا شب خلاص میشوی.از خوشحالی بیدار شدم .

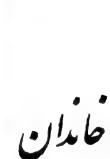
دیدم از اثر گریه وزاری خواب تمام صورتم ترشده فهمیدم که راه نجاتی برای مسن میرسداز همان ساعت باعقیده کاملی که نسبت به خامس آل عبا داشتم در صدد فرار برآمدم روز را مشغول دعاو نماز بودم پانزده سرباز هر شب ما مور کشیک محبس بودند و تمام شب را سه قسمت مینمودند دو دسته میخوابیدند و پنج نفر چهار ساعت بیداربود و پاسبانی مینمودند بعد پنج نفر دیگر را بیدارنمود و آنها میخوابیدند بهمین ترتیب تا صبح پنج

نفر از آنها بیدار بودند من باخود خیال کر دم که اگر امشب هم مثل سایر شبها یکهدد بخوابند وعده دیگر کشیک بکشند موفقیت برای من نخواهد بود تصمیم گرفتم که امشب را شروع به حکایت و قصه نموده آنها را بکلی مشغول بخود نمایم شب شد آن شب رفقا و پاسبانان رابه صحبت و خوردن چای و کشیدن چپق و سیکار سرگرم و مشغول داشتم تا ساعت هشت از شب گذشته بخواب نروند همینکه ساعت از هشت شب گذشت دیدم تمام بیتاب شدند واز روی بی اختیاری بخواب رفتند منهم وقت را غنیمت شمرده کاسه آب در پیشم بود و چون نمیتوانستم بواسطه زنجیرهای متعدده بلند شوم چند قطره از آن آب را

بصورت رفقائیکه آنها هم مثلمن قرار بود فردا اعدام بشوند افشاندم از خواب بیدار شدند تصمیم خود را بآنها گفتم رفقا گفتند با اینهمه حفاظ و پاسبان از میان ارگ دولتی چگونه ممکن است فرارکنیم من با کمال اطمینان گفتم از قول من تعجب نکنید کارهابدست قدرت خدااست (یدالله فوق ایدیهم) آنگاه خواب خود را برای آنها ذکر کردم و آنها رانیز شریک فرار خود نمودم آنروز عیالم در جوف فابلمه غذا تیفهاره مخفی کرده و برای من آورده بود در آنوقت بیکی از رفعا اشاره کردم که نیغه اردرا از جوف متکا خارج نماید و بین بدهد او آورد بدست من داد ،

بوسیله آنفغلی را که بر طوق گردنم زده بودند شکستم و به سهولت طوق را از گردنم برداشتم ازجابرخاستم و برمغا اشاره کردم که بهبراه من بیائید باهم آمدیم تا بدرب زندان رسیدیم درب مقفل بود من بدون زحمت قفل زندان را بادست درهم شکسنم واز خارج، (در خارج) شدیم وارد حیاط شدیم دیدم پاسبانان سلطنتی در اطراف حیاط بحواب رفته اندو یکدسته در بالای بام بیدار و مشغول صحبت وخوانندگی بودند ، جاروی فراشی درکنارباغچه دیدم چوب محکمی داشت آن چوب را کشیده و به اطراف مشغول گردش شدیم درکنارباغچه دیدم که از گچوز آچر ساخته بودند خدا را یاد کرده حرکتی بدودادم ، دیوار خراب شد نظرگردم دیدم اطرافش جمعی از مستحفظی حاضر و بیدارند و فرار از آن دیوار خراب شد تا برگشتم ،

لیکن ازصدای خراب شدن درگاه پاسبانان ملتفت شدند واز پی جسنجو آمدند ، رسیدم به موضعی که سه کنجی حیاط بود بوسیله تیر بالا رفتم دست به لب بام رسانیدم و بربام برآمدم دست رفقا راگرفته آنها راهم بالای بام بردم شروع بدویدن کردیم چند نفر متعاف بما رسیدند برگشتم و با چوب دسته جاروب به آنها حمله کردم فرار کردند رفتیم رسیدیم به پله بام نمیدانستم به کجا میرویم ولی نمام نظرم به کرم پروردگار و تکیه اعتقادم معنا مترو حصت خامس ۱۱، عما بود ،



امين السلطان اول

دومین پسر زال بیک ابراهیم با محمد ابزاهیم استنگه در آغاز نزد سامخان ارمنی کار می کرده است بعد بهمراه برادرش اسکندر بیک و با نقول امین الدوله با نوادر دیگرش (حسین) وارد دربار ولیعهد ناصرالدس مبرزا در ببریز می شود و در شمار پیشخدمتان در می آیدابتداعمله آبدار خانه و سقاخانه می شود چون جوانی زبر و زرنگ و با سلیفه و مستعد بوداسکندر بیک امور خریدو تدارکآبدارخانه را باو مسپارد ، پساز در گذشت برادرش امور و کارهای اسکندر بیک بین برادرو پسر اسکندر بیک نفسیم می شود ابراهیم عهده دار آبدار باشی و برادر زادهاش یوسف کارهای سفایاشی را یعهده میگیرد .

محققان وآگاهان ابراهیم آبدار باشی را مردی بیسواد و امین الدوا، (بکلی بیسواد) مينويسدعبدالله مستوفي اعتقاددارد (حتى سواد خواندن و نوستن اسم حود را نداشت ا ولم دربرابرجوانی کاردان، پر تلاش ، کارآمد ، زیرک و هوشیار می بود حنی ظل السلطان این رجل بیسواد را در سیاست بالاتر از پسرش امین السلطان (صدراعظم ناصرالدین شاه مظفرالدینشاه . . .) می داند بطوریکه با آشائی به روحیه ناصرالدین شاه در اندک مدنی دورد توجه خاص فرار میگیرد بسال ۱۲۶۸ لقب امین السلطانی و در ۱۲۸۸ عنوان صاحب جمعی را بدست میآورد .

عبدالمسبوفي بنقل از وكيل الساءانم (پسر على اصغر خان امين السلطان) از فول Book Wat Harry vote داستای سگنشنهای را در ببابای می بویسد که امین السلطان در ببابان بی آب و هوای کرم وسوزان بدنبال شکار شاهانه بحود جرأت میدهد تنها ننگ آب سرد دامی در حالمه پریخ را به سگ بدهدو او را از مرگ برهاند این داستان آدمی را بیاد حکایت (کسی در ببابان سگی نشته یافت) سعدی دی اندازد با این بعاوت که امین السلطان باداس نبکی و احسان خود را در همین دنیا می گیرد به بالابرین بایگاهها می رسد .

ناصرالدینماه مردی بر حور و اکول بود مبنانست همیشه سبرینی و آخیل ، سربت و خوراکش روبراه باشد دکیر راک آمریکائیکه او را دیده عدای ناصرالدنشاه را برابر جهار نعر آدم بندرست مینویشد ، میگویند روزی در حصور وی صحبت از بداخل در عدا شد ناه از طبیت محصوص میگوید (به فریان شما همیشه می حورید) .

امس السلطان ابن بعطه صعف ساه را درنافته بود از اندرو همیشه موتور آروارههای فتیله عالمرایا مغر بادام و بسته ، لنموی سیرین خبیش ، سبب حراسان ، اثار ساوه ،کشمش ملایربا فلواویسمک بزد ، سریت ریوانی بیشانور ، موسیر بعربی، کوست کیک و بنهو تحمه گرمک بو داده با دهی تصفه باز ۱۰۰ در حرکت بکاه میداست از اینرو طولی بکشیداختیار دار کل آبدار جانه شدو خون بهول امتیالدوله آندار جانه مرکز دند و بازدید ، زد و بند دربازیان می بود با بدیرائی از آبان حساب هربیه آندارجانه هم لب و لنسیار رجال می کردوهم با یی بردن ،ه رازهای برقی و بند و نسب سیاست بنشگان راه بیشرفت خود را باز وهموار می نمود .

صاحب چهل سغل !!!

اینکهگفتهاند امین السلطان مردی تعایب زیرگو موقع سیاس می بود گذشته از بازگو کردن آن داستان ، رفتار با طبیعت و سلوک شاه تعضی از کارها و تطاهرات عوام فریبایه اودرجهت نشاندادن اماننداری و رستگاری اوست تا پیواندار راه سخیر

اودرجهت نشاندادن اماننداری و رستگاری اوست تا نتواند از راه نسخبسر روح شاه هر چهمیخواهد در نساعل بعدی انجام دهد ،

امین الدوله در این باره اعتقاد دارداو برای امین و صدیق بسان دادن خود پول فروش سرگینهای فاطرهای آبدارخانه رامی فروخت و بشاه می دادوبد بنوسیله میخواست بشان دهداو نه ننها به بود حما بدارخانه و بدارکات بی بطر است حتی پهن و سرگین و اصطبل را میفروشدو به حساب می آورد .

در اینجا نیز مثل رویداد بیشین اندکی بعد باداش (حسن سهرت و بیکنامی خود را در صرفه خوشی فرست میآورد (، باست آندا، خان<u>ه ، صنده فحانه ، شیرخانه .</u> قاطر خانه ، انبار غله درکزی و ضرابخانه ، ساختماسها ، باغات ، قنوات و وزارت گمرگ و حزانه را در اداره خود میدارد، و کمتر کاری در دستگاه دولت میگذشت که نظر او در آن مداخله نداشته باشد) .

ظل السلطان با اضافه کردن وزارت دربار عوزارت گعرک ، ریاست درب انستدرون ریاست قراولان مخصوص و بیست شغل بمشاغل وی مینویسد (تفریبا " لغت جمله می الملکی رابمعنی نخص اول دولت معنا داشت)

(همه کاره شاه بعنی همه کاره ایران شد) .

همان عمله آبدار خانه شاهی همان کفشدوز سلطنتی که در ابتدای کارخودرابدان حدیق و درستگار و بی اعتبا به پول نسان میداد اینچنین بر خر مراد سوار شد و چهخوب بود درنمام این معامات درهمان پاکی باقی میماند وفنی مرد (یکی از متولین درجه ۱)بود، محمد ابراهیم امین السلطان در اوج فدرت و نروت در سال ۱۳۰۰ ه.ق (۱۸۸۳م،) بهنگام مسافرت ناصرالد بنشاه به خراسان در (داور زن) بدرود زندگی گفت بدستور شاه با نجلیل کم نظیری او را بخاک سیردند .

اعنها دالسلطنداورا (همه کاره دولت) و در دیگر کنات خود او را سر آمد همگنان و دوالریاستو بهنگام فوتش (مشاعل او را ریاده از جهل) می سمارد دکتر فوریه او را صدراعظم ایران معرفی می کند، عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدبنشاه نظر میدهد (عفل شاه در دست امین السلطان است او سلطان حقیقی است)

اعتماد السلطند در خاطراتخود می نویسد (احنبار این دولت بدست بادشاه است واخییاریادشاه بدست امین السلطان) در جای دیکر او را (وزیر اول) (فی الواقع شخص اول) می نویسد و وقنی امین السلطان بیمار می شود شاه دستور میدهد ادبن اقدس زن مورد اعترامش برای پرسیاری او برود سخت باراحت می سود در گزارش جمادی التانی ۱۳۰۵ در این باره می نویسد (صبح که عشرت آباد رفیم ساه فرمودند ادین اقدس راحکم کرده عیادت امین السلطان برود بلکه هر روز رفیه پرسیاری کند سبحان الله کمان نمیکنم درهیچ باریخی چنین انفاق افناده باشد که پادشاه مستقل ایران عیال خود را به عیادت و پرسیاری نوکر بغرسید خلاصه می از شدت حیرت بعد از ناهارشاه نماندم) . . دنیاله دارد

پرحاطرات سیاسی امین الدوله ۳۱ سازیج من با تاریخ اداری و اجتماعی قاحاریه حلد اصعحه ۳۷ سرگذشت مسعودی ۳۶۰ س سدر النواریج سروزنامه خاطرات اعتماد السلطسه ۶۳ س ۱۸۰ ناریخ رجال ایران ۶ سازیخ روابط سیاسی ایران وانگلیس ۱۷۳۳ سه سال در دربار ایران ۱۳۲ س

اختلاف اتابيك وعين الدوله

مطفرالدیی شاه بعلت نابوایی در مزاج و اختلاف خلوتیانش با آبابیک یک نفس راحت نکشید ، مدتی دچار مخاصمه حکیم الملک با آبابیک بود و چندی دچار کشمکش عین الدوله باآبابیک ، خود در دربار حاضر بودم که شاه پسرار مدنی نفار عین الدوله باآبابیک اورا راضی کرده بود که بدربار آید و با آبابیک باهار خورد و التیام پذیر شود ، دراول باهار از باع گلستان بر سرناهار رسند ، آنابیک اطهار مهر کردو گفت شاهراده :

نازرا روئسی بیابد همچو ورد جون نداری گردید حوثی مگرد

عینالدولهدر جوابگت با کسس چه باشد و بارس چه باری.

ناهار بخوردند و بهمن صحبت خانمه نافت ، اوضاع فرنگ درمیان آمد و سبی در رمضان دربار بودم که بروانی آوردند آنابیک مهر کند ارجمله دو هزارتومان مخارج گاوان و علوفهگاوی بودکهاز فرنگ مطفرالدین شاه برای سیر آن به ظهران آورده بود ، ، ،

تبجيل از نوبخت

حبیب الله موبخت ، همان مردوارسهای که سالهای واپسین عمر خود را در نهایت سختی و در حالت انزوا میگذرانید بعد از مرک مورد تبجیل و نجلیل مجلس شورای ملی فرارگرفت ، آقای دکتر عاملی معناسبت در گذشت آنمرحوم و آقای دکتر مشیر نماینده فسل بمناسبت چهلمین روز وفانش در مجلس از او یاد کردند و مکارم احلاق اورا مرشمردند و استقامت واستواری اورا درراًی و عقیده ستودند .

قرار بود دراردیبهشت امسال بدعوت آقای دکنر مسیرو در حدمت مرحوم نوبخت به فسا برویم که بامرگ اسناد این مسافرت عملی نسد و نوبخت که سالها وکیل فسا بود و آرزو داشت باردیگر حوزه انتخابیه خود رابه بیند و پیشرفتهای آن را مشاهده کند این

آرزه را باخود نگور با داد خدایش رحمت کناد که سم، محف بود ،

قابل توجه جويند كان كار

تعداد	ىحصيلات	نام شغل	رديف
۱۰ نفر	فوق ديپلم	تكنيسين سردخانهوتاسيسات	1
۵ نفر	ششم ابتدائى	اپراتور	*
۵ نفر	ششم ابتدائى	موتورچی	٣
۱۰ نفر	دبپلم	ديپلم فنى رسته برق	۴
۱۰ نفر	ديپلم	پرسنار	۵
۱۰ نفر	سيكل	بهيار	۶
ه۱ نفر	سيكل	کارآموز زن و مرد	Y
۳ نفر	ديپلم	متخصص راديولوژي	٨
۳ نفر	ديپلم	منخصص آزمايشگاه	٩ ,
۲ نفر	ديپلم	ماشين نويس فارسىولاتين	10:
۵ نغر	سيكل	فروشنده	11.
۵ نفر	سيكل	برقكار	11
۵ نغر	خواندن و نوشتن	پرسکار	14.

ه۱ نفر	حواندن ونوشن	تراشکار درحه ۱ و ۲	14
۱۰ نفر	حواندن ونوستن	جوشكار	۱۵
۵ نفر	حواندن ونوشتن	مونناژکار	18
۵ نفر	خواندن ونونس	مكانيكمائينآلاب صنعنى	17
۳ ىقر	حوابدن و نوشنن	نفاش بيستوله	1.4
۵ بغر	خواندن و نوشن	ىل ز كار	19
۳ نفر	حواندن و نوشنن	خمكار	70
۵ نفو	حواندن و بوشنن	منه کار	*1
۵ نفر	خواندن و نوشنن	صافكار	**
۵ نفر	حواندن و نوشنن	بافنده زن و مرد	**
۳ نفر	خواندن و نوشتن	صفحه براشكار	**
۳ نفر	خواندن و بوستن	خياط و چرخکار	40
۲۶ نفر	خواندن و نوستن	کارگر حروف چین	45
۱۵ نفر	خواندن و نوسّتن	مستخدم زن و مرد	**
ه۲ نفر	خواندن و نوشتن	بسته بند داروئی	44
ەەە) نەر	خواندن و نوشس	کارگر ساده زن و مرد	* 9

اداره کل مطالعات بیروی انسانی و اشتغال وزارت کار و امور اجتماعی

قابل توجه جويند گان كار

از جویندگایکاربرای مشاغل زیر دعوت میشود جهد مصاحبه و راهنمائی شغلی ناتاریخ ۲۵۳۶/۵/۲۵ به مرکز کاریابی واشنعال فزویی و با شهرستانها به نزدیکترین مرکز کاریابی واشتغال محل سکونت خود مراجعه نمایند ، کارگرای ماهر و نیمه ماهر که دارای گواهینامه مهارت حرفه ای از مراکز آموزش حرفه ای ذیصلاح باشند حق نقدم خواهد داشت ،

رديف	نام شغل	ىحصيلات	بعداد
1	خم کار شیشه	حواندن و بوشنن	۲ نفر
4	بافنده پتو	ششم ابتدائي	۳ ىفر
٣	مهندس مکانیک		۵ نفر
۴	مهندس مكانيك		۱ ىفر
۵	برقكار	ديپلم	۴ ىفر
۶	مكانيكماشينآلات صنعتى	ششمابتدائىبهبالا	۲ نفر
Y	تکنسین مکانیک	فوق ديپلم	۱ نفر
٨	نراشكار	آشنا بزبان انگلیسی	۲ نفر
4	تكنسين فلزكار رشته نراشكاري	آشنابزبانانگلیسی	۱ نفر
10	پرسکار	خواندن و نوشتن	۴ نفر
11	نگهبان	ششم ابتدائى	۴ نفر
17;	آشپز فرنگی پز		۱ نفر

ه۲ نفر	ديپلم	ماشین نویس فارسی	18
۲ نفر		ماشیننویس فارسی و لاتیں	14
	ليسانسمسلط بربان	حساندار	10
۱ نفر	انگلىسى		
	ليسابس مسلط يزيان	حسابدار صنعنى	15
۱ نفر	انگلیسی		
۱ نفر		مهندس مكانبك	14
۱ بغو	عوق ديپلم	سرپرست،وليدفسمت ورفكارى	14
۱ نفر	عو ق دبپلم	متصدىسنجش رمان	19
۱ نفر	غشم اعدائى بهبالا	قالبسازى	۲۰
۱ نفر		مهندس برق	*1
۽ نعر		لوله کش درجه یک	**
۲۰۰ نفر	خوابدنو نوشتن	کارگر ساده زن و مرد	**
۲ نفر		کارگر قسمت حلاجی	**

اداره کل مطالعات نبروی انسانی و اشتغال وزارت کار وامور احتماعی

آگهیاستخدام

صندوق تأمین اجتماعی وابسته به وزارت بهداری و بهزیستی بمنظور نشکیلکادر خود به تعدادی راننده که دارای شرائط زیر باشند نیاز دارد

- 1 ـ داشتن حداكثر ٣٥ سال نمام
 - ۲ ــ داشتن گواهینامه رانندگی 🖫
- ٣ ــ داشتن برگ پايان خدمت وظيفه عمومي و يا معافيت دائم .
- ۴ ـ داشتن حداقل مدرک تحصیلی ششم ابتدائی یا پایان مرحله اول تعلیمات عمومی ،

داوطلبان میتوانند بمنظور ثبتنام برای امتحان همه روزه بجسسز پنجشنبههاوایام تعطیل از ساعت ۸ الی ۱۶ بادر دست داشنن مدارک فوق بمدیریت کارگزینی صندوق واقع در خیابان آیزنهاور کاخ تأمین اجتماعی مراجعه نمایند .

صندوق تأمين اجتماعي

قابل توجه جويند گان كار

از جویندگان کار برای مشاغل زیر دعوت میشود جهت مصاحبه و راهنمائی شغلی تا تاریخ ۳۶/۵/۲۰ به مرکز کاریابی و اشتغال اراک و یا به نزدیکترین مرکز کاریابی و اشتغال محل سکونت خود مراجعه نمایند . کارگرانماهر و نیمهماهرکه دارایگواهینامه مهارت حرفهای از مراکز آموزش حرفهای ذیصلاح باشند حق تقدم خواهند داشت .

نعداد	ىحصبلات	نام شغل	رديف
۲ نفر		میکانیکماشینآلات درجهیک	1
۲ ىفر		لوله کش درجه یک	۲
۲ نفر	سبكل	صندوقدار (با صمایت)	٣
ہ ۶ نعر	سبكل	کارآ موززنبرای دوره بهیاری	۴
۲۰ بعر	دبېلم	کارمند زن	۵
ه ۳۰ نفر	تسم ابندائی	کارآ مور	۶
ه ۱۵۰ نفر		کارگر ساده ساختمانی	Y

ادار مکل مطالعات نیروی انسانی و اشتغال وزارت کار و امور اجتماعی



آگهی استخدام

واحد طرح نیروگاههای اتمی جهت تکمیل کادر فنی خود احتیاج به افراد زیر دارد :

مهندس هستهای ، مهندس برق، مهندس الکترونیک ، مهند س مکانیک با سابقه کار در زمینه مربوطه ،

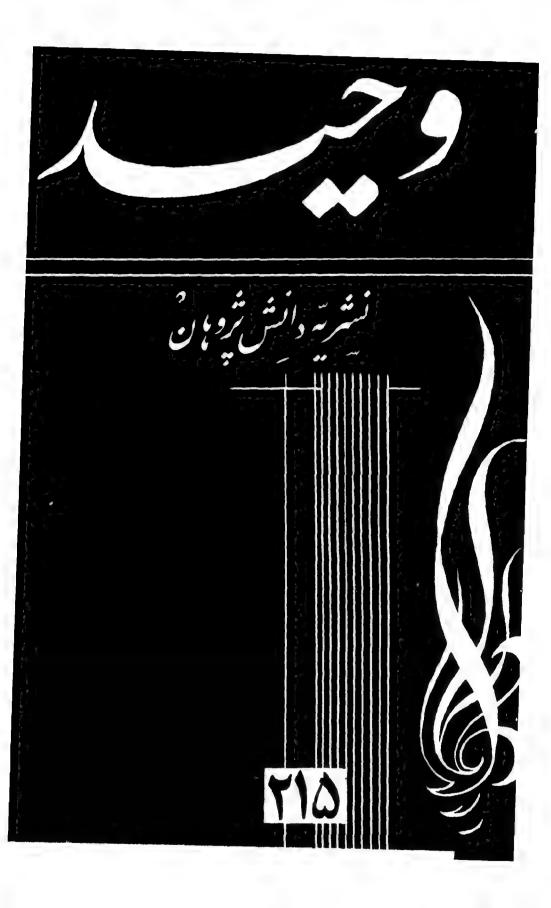
داوطلبان واجد شرایط در صورت موفقیت در امتحانات مربوطه جهت کارآ موزی فنی برای نیروگاههای اتمی بمدت ۲ تا ۳ سال به خارج از کشور اعزام خواهند شد ،

شرايط استخدام ۽

- ١ ــ تابعيت دولت شاهنشاهي .
- ۲ ـ دارا بودن حداقل مدرک لیسانس در رشتههای مربوطه ۰
- ٣ ــ داشتن برگ خاتمه خدمت و يا معافيت دائم غير پزشكى .
- ۴ ـ نداشتن تعهد اشتغال بكار درمؤسسات و سازمانهای دولتی
 - ۵ ـ دارا بودن سلامت كامل بهتشحيص سازمان ـ
 - ع ــ آمادگی خدمت در جنوب کشور ـ

داوطلبانیکهبرای دوره کارآموزی اعزام میگردند باید تضمین رسمی بسپارندکهپساز خاتمه کارآموزی حداقل دو برابر این مدت در هر نقطهای که سازمان تعیین نماید خدمت کنند .

ازمتقاضیان واجد شرایط دعوت میشود هر چه زودتر از ساعت ۷/۵ مبحتا ۴ بعد از ظهر با در دست داشتن مدارک لازم بکارگزینی واحد طرح نیروگاههای اتمی سازمان انرژی اتمی ایرانواقع در خیابان کریمخان زند، خیابان زاهد ساختمان شماره ۳۷ و یا با ارسال درخواست خود اقدام نمایند . ف



فهرست ۱۱۵

از اول تا ۱۵ شهریور ماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) = رمضان ۱۳۹۷ = سپتامبر ۱۹۷۷

```
خاطرهها و خبرها .
                                                                       صفحه ۳
بامدها و اطهار نطرها از : " محمود تاجبخش ـ سيد عبدالحسين آيت اللهي
                                                                       صفحه ۵ ۵
                                         موسوی و سر دفنران تهران ، "
                                    صعحهٔ ۱۳ پایداری ساسناد وحید دسنگردی ،
                      خاطرات زندكي سياسي من ـ عباسقلي كلشائيان ،
                                                                      صفحه ۱۴ معف
                            انقلاب بزرگ فرهنگی ـ دکنر مشایخ فریدسی
                                                                     صفحه ۱۷ مفحه
                 محمد بافر يزدي كاشف لوكاريتم ؟ سيد محمود رستگار ،
                                                                     صفحه ۲۰
                                             معامله کلیمی و ررتشتی .
                                                                     صفحه° ۲۲
                                           دانستنيها ـ ترجمه ب . ک .
                                                                     صفحه ۲۴ صفحه
  أيران شناسي در لبهستان - آلكساندر هوچكو - دكتر محمد حبيب اللهي، ،
                                                                     صفحه ۲۵
            نقدی بر کتاب در دیار صوفیان ــدکتر رضا نژاد ( نوشین ) ،
                                                                     صفحه ۲۸ م
           برداشتهای فلسفی در آدبیات کهن سدگتر محمد علی نجفی ،
                                                                     صفحه ۲۱
                              تخت سليمان يا سقورلون ـ قادر جعفري ،
                                                                     صفحه ۳۳
                     خاطرهای از محسن گیآبیادی به حسن صهبا یغمایی
                                                                     صفحه ۲۷
                حلوگيري از آلودگي خليج فارس ــ دکنر سيد حسن آمين ،
                                                                     صعحه ۲۹ مع
             بررسی در اطراف مذاهب باسنانی ـ سرلشکر محمد مظهری ،
                                                                     صفحه ۲۲ معفد
                 گورکن ــ بقلم ح ، ئى ــ بتيز ــ ترجمه مرالله بيات ،
                                                                     صفحه ۲۵
                                  خَأْنُدان اتاببك - ابوالفضل قاسمي .
                                                                     صعحه ٥٥
                                     کشکول محنشمی ــ ی ــ وحدانی ،
                                                                     صفحه ۲۴
                            صفحه على تاريخ مشروطيت ايران ــ شبخ مهدى شريف .
                         خاطرات ماشاءالله خان كاشي به تقرير خودش.
                                                                     صفحه ۱۸
                          صفحهٔ وی باد داشنهای سفر سی وحدانی
صفحهٔ ۲۶ گزارشهای محرمانه مربوط به دورهٔ مشروطیت .
                                                                     صفحه ، وع
                            صفحه ع جوزرای دوره غزنویان دکتر اکرم بهرامی ،
```

مجله وحيد : صاحب امتياز ومدير مسئول : سيف الله وحيد نيا ،

ناًسیس دیماه ۲۵۲۳ (۱۳۴۳) نشانی ، تهران ، خیابان شاه کوی جم ، شماره ۴ ۵۵ تلفن ۶۴۱۸۲۸ و ۶۶۶۰۷۱ .

بهای اشتراک سالانه برای ۲۴ شماره یکهزار و دویست ریال ، خارجه دو هزار ریال ، بهای تک شماره **پنجاه ریال** و بعد از یکماه دو برابر ،

فاطره با وخربا

فانون اساسى افغانسنان

دردآدر را اسایی افغانستان که در سال ۱۱۵۱ در ۱۲۵۰ می است چنیسن را در ۱۲۵۱ در ۱۲۵۰ میلاند است چنیسن را دراس

ه را تان دادر ای اطالس<mark>ال پشتو و دری</mark> راد دادم

و زیاد جا برای عمولت **در محلین** ای (۱۰ _{۱۰ ۱۰} ۱۰) ای (۱۰ سال مام محین شده است ا

م معالی میں معاور اطاع<mark>تمان ساید</mark> رچوال ما است یا ہے ۔

و سر دارا دادها دیان سام حسرت ۱ دار دارا ده ده است .

الله وروط الوسيد

یومیه به ربان عبری و ۱۴ روزنامه یومیه به زبان عربی و به هر یک از زبانهای انگلیسی ، فرانسه ، لهستانی ، مجارستانی ، رومانی ، بلغاری وروسی نیز یک روزنامه یومیه منشر شده است .

انحلال گروه آدب

پشمین زنخی که به اصطلاح سرپرسندی گروها دب تلویزیونرا بعیده داشتهٔ علام کرده : " بخاطر نجربه گروه از سوی مسئولان شبکهها کهبدون آگاهی من انجام یافته است درآستانه ششمین سال فعالیت گروه ادب از سمت خسود استعامیدهم وانحلال گروه را اعلام میدارم . "

ملاحطه کنید یک عضوتلویزیون چگونه و با چهجسارنی سخن میگوید ، بر تلویزیون ملی ایرا ست که این افراد را از دستگاه بیرون بریزد و . . .

طریغی میگفت بهترین برنامه گسروه ادب همین اعلام انحلال گروه بود و گرنسه ایبان را صلاحیت ادبی نبود و پاس حرمت ادب را نگاه نشداشند .

مخالف خوان

این هلاکوی رامید هماز فنومنهای پارلمان ما است ، وی سالها است در مجلس شورای ملی سنگر گرفنه و نان مخالف خوانی خودرا میخورد ، طی چند سال اخیر با همه دولتها مخالفت کرده ، هنگام طرح بودجه دولت مرحوم آقای منصورودولتآقای هویدا بقولخودش !! با رقم و عدد اشتباها ت سیاست اقتصادی آنان را تشریح و تبیین کرده است ،

رامید در دو دستگیهای حزب مردم طی چند سال اخیر نیز دست داشت و کوشش میکرد که بر مسند دبیر کلی آن حزب تکیه زند لیکن شانس با او یاری کرد و پشت در ماند و دبیر کلهای حزب " یکی مرد و یکی مردار شد " .

وی اخیرا" د رموقع طرح برنامه دولت آموزگار بازخود را پشت تریبون انداخته و این بار بخلاف سابق سخن گفت:و در ضمین ازهویدا ، همان هویدائی که در تمام برنامه هایش رامید مخالف خوانی کرده بود تیجیل

کرد و در پایان گفت:

" در اینجا این سوال پیش میآید ا شما امروز اینقدر طوطی خوش الحانشدهای پس]نمخالفتها باهویداچه بود ؟ سخند نمایندگان " . که باید گفت جف الطب گفتگوهاومشاجراتبین الاثنین مباس میرزاد و رامید در مجلس هورای ملی هم جالسد است زیرا هر وقت رامید در سخن گفشن در برداشتناست هیاس میرزائی باتکه خرابیا بموقم و بجا او را نوازش !! ماده است .

طریقی میگفتنجهانطورکه میدانید را م نومدختری استفام المیگفته رفیض می اول حملس امحام طرفدری باوری بحده میگوامد مجای جدیی بنشیتد والهته و د البته که آرزو به جوانان میب میست .

راه نجات

شهراصفهان یکی ازباسایقه ترین روزنامه نگار ان ایر ان و کهنسال ت<mark>رین روزنا مهمای کفور ر</mark> هم اکنون در دامان خود دارد .

روزنامه نگار با سابقهاین شهر فاصل مقدام امیر فلی امینی مدیر پیشین روزنامه اخگر و روزنامه اصفهانست .

رورنامه راه نجات اخیرا "واردشصت و یکمین سالخدمات مطبوعاتی خود شده است . مدیرومواسیروزنامه راه نجات مرحوم ابراهیم راه نجات بودکه با عزت و آبرو زندگسی کرد و پساز درگذشت آن رادمرد اداره نشریه بعهده فرزند ارشدش ، آقای نجات اللمه راه نجات محول گردید .

راه نجات در حالحاضر تنها روزنامهیومیه اصفهانستکه با شکل و فرم و محدوی خوب برای مردم این شهر منتشر میشود ، توفیق خدمت برای آقایای راه نجات و همکاران ایشان آرزو داریم .

نامه بإ واظهارنظر بإ

مدير محترم مجله وزين وحيد

نشریهایکهازطرف روابط عمومی شهربانی کشور بمناسبت پنجاهمین سالشاهنشاهی پهلوی منتشر شده بود اخیرا" مطالعه نمودم ، خواستم نکتهای که در تاریخچه تأسیس



شهربانی و اسامی رواسای آن تاریک بودروشن سایم و آن تصدی نظمیه در سال ۱۳۱۸ هـ

نکه عنوان وزارت نظمیه و احتسابیه و ژاندارم داشت میباشد در سال ۱۳۱۸ بعد از ریاست نظمیه سالار مکرم کردستایی پسر امیر نظام کردستانی و فیل از ریاست نظمیه سردار افخیم سرحسب اوامر مبلغرالدین شاه ، محمد اسماعیل خان بیگلربیگی بوزارت نظمیه و احتسابیه منصوب شدکه ممکنست مدارکی در آرشیوشهربانی کل وجود نداشته باشد ولی چون این شخص پدر بزرگ اینحانب بوده اسنا دو مدارکی از او و و زارت نظمیه که نظمیه با فیمانده ، منجمله مهروز ارت نظمیه که نظمیه با فیمانده ، منجمله مهروز ارت نظمیه که

بزداینجانب میباشد (میکو

اوراق در خانواده هستورسیدحقوقومسأعده

ایکه امسرانوکارکناننظمیه درآنعوقع تسلیسم داشته اند همچنین ورقه ای که هزینه موزیستگ ونشریفات مراجعت شاه از اروپا را نعیین بعوده و قرارداد تهیه لباس جهت کارکبان نظمیسه و اوراق بسیار دیگرکه فتوکپی چند نسخه آنرا بانضمام عکس آن مرحوم که نسخه اصلی آن وسیله عکاسخانه دارالفنون در آنزمان برداشته شده نفدیم میدارم .

نطرباینکهشهربانیکلکشورهمیشهبهمناسبتهائی تاریخچه شهربانی را منتشرمینماید فکر کردم ممکست اینیادآوریتا اندازهای به روش شدن تاریخچه کمک نماید ، چنانچه اطلاعات ومدارکبیشتریموردنیازبود اعلام فرمائید تا با کمال افتخار در دسترسیگذارم ، با تقدیم احترام ـ محمود تاج بخش

متن سند و تعهد نامهایستکه دو نفر خیاط برای تهیه لباس اجزای نظمیه دادهاند .

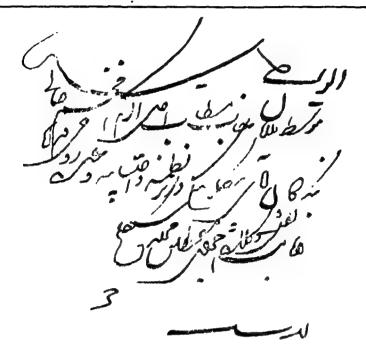
ماط ورا و مدن ما و مال ی طار

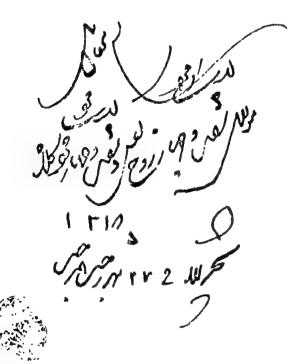
مولیه مرسمورخر آیا ب ماری از رفیر تا درازه در معمورخر آیا ب ماری از رفیر تا دراز

الروا الم من دان إمرے ومجد رہے جا در گرالے -مدین دونطہ مدی دوارئ من دوری ون مار مرصد رن و در مدل فا مقدر مراب

المحمد الم المعمد ورفعار رسال المعلم المعمد المعمد المعمد ورفعار رسام المعمد ال

مردد مرجم و وفيم بني كورايدي ريده الم





دانشمند معظم جناب آقای دکتر وحید نیا : بانهایت احترام در مورد قسمنی از نوشتههای جناب آقای ایوالفضل قاسمی تحت عنوان صد خانواده حکومندر ایران آنچه مربوطه یخانواده ایراهیمی میباشد نکات و اطلاعاتی هست که اگر بیان نگردد برای همیشه مکتوم خواهد ماند ذیلامینکارد :

۱- مهدیقلیخانپدر مرحوم ابراهیم خان در سال ۱۲۰۵ در استراباد بمرگ طبیعی درگدشنه است آنکه بدستور آغامحمد خان در سال ۱۲۰۵ در تهران بقنل میرسد جعفرفلسی خان سهیدار برادر رشید ووفادار او بوده است .

۳ ـ بیان چگوبگی حلع ید متولی منصوص از رفعات موفوفه ساز بدکر مقدمهای دارد که ذیلا مینگارد:

مرحوم الراهيم خان طهيرالدوله درسن ٢٣ سالكي تعرمان فتحعلي شاه بحكمراني کرمان مأبور میکردی ظهیرالدوله بر خلاف بژادی وخوی ایلی و تربیت خانواری که نوام با ملازمت عموى سعاكن جون آغامحمد خانخواجهبوده طبعي ملايم داشنه و دوفي ساعرانسه به امورخیریهوجبران خوابیهای ممویش تمایل نشان میداده است ، محموعه ای شامل مدرسه ، آب انبار ، حمام و فیصریهای در کرمان از خود بیادگار باقی میگذارد و برای بگاهداری این ابنيه و حن الطلاب و عراداري حصرت سيدالشهداء عليه السلام و اطعام مساكين ، دكاكيني را اختصاص میدهد و جون پس از فنده آعامهمد خان و فنل عام مردم کرمان مدارس سر وبرازيو مدرسين وطلاب باكتته والا آوارهميكردند يساز آنكه مرحوم ابراهيم خان بكرمان میآید و آوازه حوش رفتاری او بگوش مردم سایر شهرستانها میرسد عدهای از خراسان ویزد و شیراز ، بکرمان رو می آورند ، مدرس و طلاب مدرسه ابراهیم خان را هم همس جسته گریختها تشکیل میدهند . در همین اوان آخوندی بنام ملاعلی که نامینا بوده برای مروش مقداری ننباکو از طبس بکرمان میآید چون تحصیلاتی در فقه و اصول داشنه روری بمدرسه ابراهیم خان میرود و در حوزه درس در نزدیکی مدرس می نشیند مدرس مدرسه باین عبارتكناب (بهمة المرضيعفي شرح المعته الدمشفيه) ميرسد (اذاصار الخمر خلاحل) بعني هرگاه شراب بدل بسرکه گردد برقاعده استحاله حلال میشود مدرس این عبارت را غلط قرائت نموده وازبيان مفهوم آن عاجز ميماند آحوند ملاعلى اعمى باچوب دسني خود بسر مدرس گوبیده عبارت را بنحوصحیح قرائت و تفسیر مینماید ، این قضیه را باطلاع مرحوم ابراهيم خان ميرسانيد آجوند ملاعلي احصار ميشود نوليت مدرسة و تدريس آنانرا باو واگذار می سماید و سندی بعنوان وفعنامه تنظیم میگردد این سند را بشکل درخنی (شحره) ترصیم نموده شرا نظرا درشاخ و برگ این شحره مینگارد و املاک را بتصرف واقف در می آورید يساز مرك مرحوم ابراهيم خان هنگاميكه مرحوم حاج محمد كريم حان از كربلا مراحعت

می ساید نسخه ای از این وقف نامه را در اصعهان خدمت مرحوم حاج سید زبی العابدین محبه افرزند مرحوم حاج سید محمد باقر شفتی معروف به حجه الاسلام که در صدور حکم به بطلار موقوفات متحری بوده و به مبطل الاوقاف معروف بوده است میبرید و حکم بطلان این و فعنام را از مرحوم حاج سیدزین العابدین میگیرند چون حکمرانی کرمان در این بوقع باقصعلی حار بیگلربیگی شوهر خواهر مرحوم حاج محمد کریم خان بوده با سایی موقق بحلم بد از آخوید ملاعلی و بیرون نمودن طلاب از مدرسه میشوند ، مرحوم حاج محمد کریم جان بعد!" ورث مرحوم ایراهیم حان راحیم بموده از آبان میخواهد که محددا املاک را طبق سرایطی که منظو نظر ایشان بوده وقف نماید چند نفر از ورثه که از ادنی به ایشان بداسته اید استکاف بمو و در سهام خود مالگانه بصرف می مایید بقیه نسلیم شده سهام حود را وقف می مایند و وفعنا مه این شخره میگذارید .

٣ ـ درقسمت دوم در ذبل شرح حال مرجوم حاج محمد كريم حال به بالدالش برقه ازلی در کرمان اشاره شده بود متذکر میگرددگه سبد علی محمد باب هیگامیکه دعوب حو راآشكار ميسازدجاج محمد على بارفروشي راكفار سران بوردهكانهمدهب باب و مسبب فيند قریه شیخ طبرسی و معروف بقدوس میماشد بعنوان رسالت بزد مرحوم جاح محمد کریم جار میفرسند و نامهای هم مهمراه فدوس برای محمد کریم خان ممونسد این با نفرا این پیک مخصوص درهنگامیکه مرحوم حاج محمد کریم خان عارم صعود تمبیر بوده بایشن شدهست مرجوم حاج محمد کریم خان بدون آبکه نامه را فرائب بماید بمناسب سابعه و آشنائی ک با سیدباب داشته بالای مبرد کرخیری از او مینماید ولی بعدا " بدکر مصمون با مه که در واقع دعوت به پیروی از آئیں باب بوده واقف میگرددروز دیگر بمسر رفته وار سد باب سسبری مبحويد چند نفر ازمردم منحمله آخوند ملامحمدجعفر پدر شبحاحمد روحي و حدجا بواده روحي كرماني كنجكاو شده باحاج محمد على قدوس ملاقات نموده فربعته او مبكر ديد وقرف ازلی کرمان را پایه میگذارند رهبری ازلیهای کرمان را آخوند ملامحمد جعفر و بسرایش تحری العلوم يدر عطاءالملك روحي بمايندهمجلس واستاتور سابق وافصل الملك كرماني عهده دار بوده بانهایت تقیه طواهر شرع را مراعات مینمودند و چون از باحبه نسخته مورد بعدی واقع واحساس ناامني مينمودند درحمايت مرجوم حاج ابوجعفر ومرجوم حاج سررا محمد رضا درمي آيند ،

۴ ـ درموردمندرحات قسمت دوم متذکر میگرددکه آقای محید ابراهنمی پسر مختار الملک غیراز آقای مجید امیرابراهیمی رئیس کلوب روتاری و آنکه در کتاب برحسنگان ابرا، نامبرده شده میباشد .

۵ــدرقسمت سوم در مورد تبعید مرحوم حاج آبوجعفر و مرحوم حاجمحمد رحیم حا

و المراجع المر وأبران مديدا دول السامي سده با آن حديم ناصرالدين شاه محبور المراج الراجان البداء بها وجوماتوجعفر المنامورضت تموده عبان * المراجعة المراجعة المراجعين المحام ساسك حج بكرمان مراجعت والبا ت ما براه الربات دراين بيال قوت مي نمايد نسط افتدار و يقود سان ۱ د از از ال ۱۰۱۸ که نشادی با موت مرحوم حاج انوجعفر و کشته m المناب المارين والمال ۱۳۲۳ كه حام محمد ميرزا ر آزر الأرام الأما المالية والمراوعيين كه توسيله طفرالسلطية ١, ,١ الروارا والمراج والمساسات مردم كرمان أنجيان عليه حاج حراثهان ا محمد المراجعين تنموهان مرجوم حاج وسوع محمد المال المال المراج كالم وددكة در داخلة خود سخية علية أيشان مشدة ے کے و محمد حاتے مشعب مگردد، المام المورية ر مرده بودند كه امترالامرا الراي المراج المراج المراج المراج والمحمد رضابوهين بيوده در صورتيكه

ال ما المنافق سما کی در دارد از در از این از در داده متحمله باستاد روایتی که سوره الراب الراب الماكات الماكات الماكات الماكات المراكات الماكات المواكن الم علم السلام من المن المن بازم بريم عليه حصرت المنز طرف بالأي سر بمبرويد وجون مدر الأراد المار الراران مرم والمارات المسترعة واللاسري مي بالمنديد ولي ري د ي رد رکز لي ا چي شرده سده است . فعار

بالديم استرام سسدعندالحسن أدب اللين موسوي

المراجع المراجع المراجع المراجع المراجع المراجع المالي والمتعلق المتحول المحول

در ما در از از از روان برد) می در انجاب مسالم د نوشنهای می دران از ۱۱ در معادم از در بسریات خارجی و مخلات داخلی روحی بر برد این ایال این کرد در مورد احتیار روح سجانههای که روح درج شده أساك جور عام المسار الله في أحدا بها الدورف دارديا بمشكوش فال كران ،

کف بینانقصههائی نقل میگرددکه خواننده بدون توجه باینکه حکایتی مطابق باواقع است . یاداستانی تخیلی از عناوین این قصصص میگذردودرهالهای ازشک و تردید رهامیسازد . ولیروایات تیمسارمظهری (که وقایدی را احضار روح را امری ممکن ومعمول به پنداشته درجزئیات ارتباط باهر یک از در گذشتگان و نحوه پاسخی که به پرسشها داده شده و میزان قدرت بیان این درگذشتگان شرح مبسوطی ایراد فرموده اند) سزاوار آنست که در پیشگاه عغل و منطق بر قواعد برهان و دلیل عرضه گردد براین انگیزه آنچه بذهن اینجانب خطور نمود بعرض میرساند :

روح بعقیده جمهور معتقدین آن اعم از صاحبان ادیان یا پیروان فلسغهٔ و عرفان جوهری است مجرد و منزه از عوارض جدورسم جنس و فصل ، همان فسم که کشـــرت و عدد از خواص ماده است وحدت و تجــرداز شئونروح و روان موجزترین تعبیریکهاز روح شده آیه کریمه (قلالروح من امرربی) است ، مرگ در حقیقت زمانی است که روح مطلق

تجلیخود را از تن بردارد (انالل راجعون) دیگراتعرد و تشخصی متصو بتوانروح شخص مخصوصی را از أحضار نموده درمعرض سئوال وجواب در تنگنای تشبیه تجلی روح تربهشعام نورى تشبيه نمودهاندكه بدرون کلبهای تابیده باشد و ظ کلیه حدی پیرامون شعام متوهم، بحض ويرابي جداركليه حد ظلما گردیده امکانآنکه نور تابیدهاز ر دریای بیکران نور مشخص نمود غیر مت لفظ ارواح بصيغه جمع نيز مجازیکه باعنبار هیاکلی که روح برآ نموده استعمال میشود که خود رو رادرساحت روح راهي نيست واد از عوارص عدد است و لوازم کثرت در خاتمه باعرض تشكر أميد مختصرارزشدرجدرمجله شريفه وحا نموده تيمسار سرلشكر مظهرى نيزباء توضيحي كه مستندبدلائل عقليو. شوائب نفض وشوأهد نقلي بأشدمرة

تابرایخوانندگانبینش بیشتر حا،

سيدعبدالحسين آيتالله

نامه سر دفتران

نامهای بهامضای سر دفتران دفتر خانههای شماره ۱۸ و ۷۷ و ۱۱۲ و ۱۱۲ و ۱۲۸ و ۲۲۸ و ۲۲۸ و ۲۲۸ و ۲۲۸ و ۳۲۷ تهران به دفتر مجله رسیده و د خبریکه تحت عنوان (مالیات کلان) در شماره ۲۰۸ چاپ شده ، تقاضا کردها مشخصات دفتر خانه تنظیم کننده اسناد مربوط به مالیات کلان از طرف مجله اعلام موضوع روشن و رفع نگرانی از آقایان بشود . . .

درپاسخا علام میداریم که اسنا دمور دنظر در دفتر خانه های فوق الذکر تنظیم نگر د

كلمهابس أنبها تحلى ح زیراعدد ہ

صور است.

ات جسد

، است ابر

ید را احل توجه كامل ضالتي ار

ومفرماب صل کرده ہی موسوی

و ۱۸۹ د پر ،ر مبورد ند کــه گرددنا

استاد وحيد دستكردي

پایداری

بسه هامسون پهنساوری ریگسزار ز توفنده صرصربهسزدیک کسوه شداز سر بلندی چیو با کوه جفت که ای سال عمر تو بیش از شمار بدینسان کمه من نا زجا حاستم ہمان تا بہ بینسی کے سال دگر چنین گفت خارا بـــه نل بلنــد مراپایهسخت است و پــای استوار غباری که انگیخت مرصر ز جای هنوز این سخن بود اندر میسان ز بن کند آن نـل یکروزه خیـــز مثل راستشد كانجيه بياد آورد سزد مسرد در کارها پایسدار جو ناپایدار است در کسار مسرد



چو دریا روان ریسگش از هر کنار بیا خواست تلی چو کسوه از شکوه سر آورد در گوش کیسال و گفیت ز بطن جهنان زاده بنينا روزگيار بر از تنوینه بالا و پهنساستیم مرادامنسي بسباشي أنسدر كمبر که ای غیافل از روزگیار گیزنیید بوپا تا بسر سست و نایایسدار بيكرشحه ابرش نشانسيد بيساي گەبر خاست طوفان باد از کـــران ولی کوه چربید از او در سنیسسز همآخر بنباكاه بسادش بسسسرد كماز چار پايه است سفسف استوار بر انگیزد از وی چو نسل باد گرد

دریسن پهنه آن وارهد از هلاک کسه کوه گیرانست نی نیل خاک



عباتقلی کشانیان فاطرات زندلی سیاسی من

فروش ليره:

بکی از اقدامانی که آقای امیر حسروی انجام دادند که اگر بوجه مرحوم داور وربسر دارائی وقت بنود بنیده است بازی برای کشور داشت فروش لبره در سال ۱۳۱۴ بوسط بایک ملی بود . چون لبره های دخیره کسور که از عابدات بعث بدست مبآمد در بانک ملی منمرکر بود بهای لبره روز بروز برقی مبکرد . مرحوم امیر حسروی به بمور اسکه قانون عرصه مرحوم امیر حسروی به بمور اسکه قانون عرصه شروع کرد به فروش لبره به بهای رسمی هساد شروع کرد به فروش لبره به بهای رسمی هساد و این عمل هیچ بأثری در بیرل بهای لیره و این عمل هیچ بأثری در بیرل بهای لیره نکرد الا اینکه دخیره کشور کم کم داستاز بین میرفت که مرحوم داور با عجله و با قید دوفور بت لایحه بشکیل کمیسیون ازر وبطارت



داور

در معاملات استفار خارجی را به مجلس برد و مصویب شد . بعوجب ماده دو فانون مزبور برای بطارت در کلیه امور ومعاملات استفاری کمیسیونی به اسم کمیسیون ازر در وزارت مالیه نشکیل شد مرکب از نماینده وزارت دارائی ساینده اداره کل بجارت و بانک ملی .

تشکیل کمیسیون ارز:

تشتشکل کمیسیون سرسور دیگر مداخله مستقیم بانک ملی در حربد و فروش از بین رفت .

این بود یکی از کارها وادد ۱ مرحوم امیر خسروی که بنظر و فکر خودش امدام میکرد ، مرحوم بدر وزیر دارائی برای ابنکه اراقدامات بی رویه او خلوگیری کند با اجازه اعلیحضرت فضد اساسامهای برای بایک به به و بعد از گفتگوهای زیاد بین ایشان و مرحوم امیرخسروی که اکثرا " من واسطه بودم بالاخره بظریانش مورد مواقعب اعلیخصرت قرار گرفت بطریانش مورد مواقعب اعلیخصرت قرار گرفت بطریانش مورد مواقعب اعلیخصرت قرار گرفت با ساسامه بایک به محلس رفت و در باریخ اساسامه بایک به محلس رفت و در باریخ این اساسامه در کارها بایک مرکب بود از مدیر این اساسامه در کارها بایک مرکب بود از مدیر

کل ، شورای عالی ، کا عالی ، هنگ اعتبارات میکانی ماندر معاسکتاس، هنگ نظارت و بازرسی دولت .

بانوحديداحيارات شوراي عالي و هیگ اعتمارات که در اساد مامه فید شده تودمحدوديد بأوريادي بواق مدير كل البجاد سد ، مدس معلى كه درسا" اكبر معاملات بانکی و دادن ای از ویژن پاسیار در بایکیا حارجومرجم رسيح براحاره يناس والمراسكياس و بالاحردار ۵ من سر عدس حط مشي كلي أعسارات واللهار داريست بمنوم ومتران كلهاعسارات وسابرا سيارات ارفييل بصويت تودحه ، این این بایه بای داخلی انصیم راجع بمطابات مجاك الوصول بمام سيبا ا ای سورا که هغب بغر سورای عالی د توديد برايء حال بالبالي باز مجلع علومتي اسحاب مسدده الإس الراسوب اساسامه واللاع براي الراريد دويفر اراعصاي سورا توسط وراريا دارائي اتباحات سود ،

دورمری از طرف داراشی برای اولین از طرف داراشی برای اولین هنگ سورا استان سدند مرحوم حاح قطن الملک خلالی رسین دیوان محاسبات وقت بودم و حرو سه نغری کنار سورا برای سکیل هنگ اعتبارات اندیات سدند می بودم ، با این برنیت می همار از رک دیلا این برنیت می همار در کارها ، برکت قماس که با مرحوم امیر به روی بیکاری داستم (چون عصورشورا و سار مینت این بارات بودم) ، طبعا" اگیر روزها عصر که از ورارت دارائی طبعا" اگیر روزها عصر که از ورارت دارائی

خلاص می شدم به بانگرفه و در دفتر مرحوم امیر خسروی با ایشان کار میکردم و چون در شوراو هیئت اعتبارات بیشتر ملاحظه نظریات آن مرحوم را میکردم آشنائی ما ، مبدل به دوستی گردید از این لحاظ بود که وقنی مرحوم امیر خسروی وزیر دارائی شدند با من بیشنر مشورت میکردند حتی در کارهای مالی .

درایی جابی مناسبت نیست تدکر دهم ازاشخاصی که اولین اعضای شورایعالی بابک ملی بودند فقط من هستم که فعلا "نیز عضو شورا و با مرحمت آقایان رئیس شورایعالی بانک ملی میباشم و تیمسار سرلشکر علائی که سالها خزانه دار ارنش بود . . .

ازمطالب، معترضه بگذریم و بر سر مطلب آئیم :

انتقال شرکتها از وزارت دارائی اباری انتقال شرکتها وانحصارات از وزارت بازرگانی داشته (آن قسمت که به وزارت بازرگانی رفته بود) شروع شد. مرحوم امیر خسروی نظریاتی داشته که بقول خودشان نظرشان به نسمرکسز و Centraliation و مستدم تصرکز باید شرکتها بمورت اداره در آیند و قسمت خرید اجناساعم از گندم و توتون و چای و قماش و برنج وغیره در اداره خرید متمرکز شود . قسمت پخش و توزیع در اداره پخشی شود . قسمت پخش و توزیع در اداره پخشی مورد در کارخانه دخانیات ، کارخانه دخانیات ، کارخانه برنج کوبی ، کارخانه بر کارخانه برنج کوبی ، کارخانه بر کا

تناسب نداشت . در اداره کارخانجات و هگذا .

اختلاف با امیر خسروی :

این اول اختلاف من با ایشان بود و هر چه با ایشان مذاکره کردم راضی سدند حتی بدون اطلاع من یک نعودار مطابست نظریات خودش تهیه و بعرض رساندند والبته دیگر جای محالفت نبود . مشکل دیگری که در بین بود انحلال شرکتها که طبق فانون مدنی وقت میگرفت رسیدگی بحساب سود و زیان و تنظیم بیلان و غیره چون با این کار و زیان و تنظیم بیلان و غیره چون با این کار محتاج مخانون مخصوصی است . ایشان طرحی نهیه به فانون مخصوصی است . ایشان طرحی نهیه و بعرض رساندو فانون اجازه انتقال انحصارها و شرکه بای دولتی به قانون احصارات و زارت و شرکه بای در تاریخ ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۱۹ از مجلسگذشت .

ماده ۲ قانون صراحت دارد : بسه ورارت دارائی اجازه داده میشود که انحصارهای دولتی و شرکتهای دولتی راکه دارای حق دولتی و شرکتهای دولتی راکه دارای حق انحصار هستند و کلیه سرمایه آنها متعلق به دولت است بر چیده و به قسمت اقتصادی مننقل نماید و با این قانون دیگر تشریفات انحلال شرکتها نبود و تمام جزو ادارات پر شدندو طبق نظر آقای امیر خسروی به ادارات خرید و پخش و غیره تقسیم شر تنها اداره ای که من نوانستم از این تشکیلات به دور نگهدارم تا داره هیئت غله بود چون با تجربه ای که من اداره هیئت غله بود چون با تجربه ای که من

م_مشايخ فريدنى

ملاحظاتی در فرهنگ هند وایرانی

نسمت دوم

انقلاب بزرگ فرهنگی

از هر فرهنگو آئین باگذشت زمان افکارمخالفی زاییده میشود و باز از ترکیب همان افکار مخالف باآئین اصلی عقاید جدیدی قدم بعرصه وجود می نهد . . . اینست ناموس تطور و تکامل .

فرهنگ و آیین ساده ودائی هم در دست برهمنان در یک دوران هزار ساله چنان مسخ ومزاحم شد که دیگرقابل تحمل نبو^اد ، باینجهت زرتشت وبوداوسایرمصلحان دینـــی و اجتماعی بر خاستندو ازنرکیب اصول عقاید آریابی با واردات و مکتسبات ذهنی خویش و مقتضیات زمان آداب وشرایع تازهای بمردم آموختند و کتابهای جدیدی تصنیف کردنــد ،

ولی باز طبیعت به سنت همیشگی خود ادامه دادو دیری نگذشت که رایان و برهمنان و اکاسره و موبدان فرهنگو آیین را در جهت کام گزاری و خود کامگی برگرداندند ، عصر نابغهها و جهانگشاهاو افتخار طلبها در هند و ایران شروع شد حق تعلیمو تعلیم از توده و مردم برا بپرستش خود گماشتند علمای دین بجای مبارزه باستمکاری خود در پناه ستمگاران در آمدند و ریزه خوار خوان یغمای ایشان شدند ، هر کس دم از عدل و مساوات زد بردار شد ، اساس اجتماع بر عدم تساوی طبقاتی ونژادی قرار گرفت ، همه خود را محکوم طبقات فوق حسمیکردند و به "سیستم" غلامی خوگرفته بودند ، اقتصاد عمومی به پست ترین و ظالمانه ترین شکل تنزل کرده بود ، غلامی خوگرفته بود ، آرتش هدف ملی نداشت و در هر آزمایش شکست میخورد ، مذهب هاو مسلکهای گوناگون که مولود عدم رضایت عمومی بود واز اختلاف شاهزادگان مذهب هاو مسلکهای گوناگون که مولود عدم رضایت عمومی بود واز اختلاف شاهزادگان و اعیان بر سر املاک و امتیازات ریشه وحدت ملی را تباه کرد ، همه از سر نوشت خشمگیت و در پی وصول فرج از غیب بودند و همه مظلوم ووحشت زده و جاهل و فقیر و طفیلی می نودند . در فجر این شب ظلمانی بودکه ندای عدل و مساوات از حلقوم محمد بن عبدالله نمودند . در فجر این شب ظلمانی بودکه ندای عدل و مساوات از حلقوم محمد بن عبدالله نمودند . در فجر این شب ظلمانی بودکه ندای عدل و مساوات از حلقوم محمد بن عبدالله

(۵۷۱هـ ۶۳۳م ۵۳۳هم ۱۱ه.) بگوش سنوکتنبدگان رسند و سکست در زنام را بای باین و کاخ های ستمکاری افکند .

این نهایت نادانیستکه ماهمکورگورا ده گل معاری در با ایا ایا ایا ایا ایس مشیرمسلمان شدند و همچوعت دایا ایدان ادای بایی ده آیا داگر اد با را به بس چرا از همان صدراول امامان و تاربان و معددان و در بان و ده برای و در برای را با ایس چرا از همان و نقرگران و شاعران و موبسندگان ، ، ، ایرانی کنر به نصدت شاید در و معارف اسلامی و نشکیل ادبیات و نظم و نثر عربی بستند ؟ سحرا واژه های بازی را بعنسبول جزئ مقوم زبان خود پذیرفندد ؟ سجرا سرمانه معنوی های شایارد ای ادب داردی آن وحدیث است ؟ سچرا خار عربی ایرگزیدند و ربان دری را اشار ایلام و رای دست و در در و زبان دری با کارد در این مواجدان و زبان زندوبازد دار آن کده مادد ، ولی خام سردی و زبان در سیست در سید مسلمانان ایران و سایر مسامانان سر عرب گیردید یا سحرا بنگلید در در در سیست مردی و دولدی بربان عروضی گفنند و چرانتر مسجع نوشنند و چرا نابه پنج عرن مکاتبات رسای و دولدی بربان

دوست سیار عزیزم آقای دکتر وحددنبا : برای بادگار آخرس قطعه شعری راکه نوشته ام بحضورتان نقدیم میکنم . پاریس ــ ژوئیه ۱۹۷۷ ــ ارادتمند

على اصغر حربري

آفرينش

گویندکه ازمشیت پروردگار فرد ،
در هفت روز خلقت عالم بسر رسید .
روز نخست از آبی و خاکی سباه و سرد ،
گرگ آفرید و روز دوم بره آفرید ؛
پس در دو روز دیگر خار آفربد و ورد ،
آنگه پدید مردو پس از وی زن آوربد .
رآن پس که کار خلفت موجود راست کرد ،
با یک اشاره درنن شان روح بردمید ،
نا گرگ زنده شد ، بره را بردرید و خورد ؛
خاراز حسد مرافیت ورد را گزید .
خاراز حسد مرافیت ورد را گزید .
دیگر مجال فکر و نامل بداست مرد ،
برگشاد بازوانش ورن را بیر کشید ،

بازی بود ؟ ــ پاسخ همهٔ این جراها در بک حمله حمع است ، ایرانبان رینکاری نسکرده و نمیکنند ــ اسلام را با دل و جان پذیرفنند ، فرهنگ اسلام را به سائقهٔ ایمان تدوین کردند و زبان عربی را از روی همین عشی و علاقه بکمیل نمودند و سیبویه شیرازی (عمرو بن عثمان بن فنیر ۱۴۸ ــ ۱۸۰ = ۷۶۵ ــ ۷۹۴م) روی همین عشق وعلاقه باندوین صرف و نحودر "الکتاب" زبان تازی را از صورت بدوی در آورده جنبه علمی و بین المللی بدان داد .

از دهه آخرقرن اول هجری که اسلام همراه " شیراریان " و سپاهیان عرب وارد همد و سند شدواز اوایل قرن پنجم که خراسانیان عرنوی لاهور را پایتخت ساخنند آئین اسلام همراه بافرهنگ ومعارف ایرانی سراسر شمال و غرب و شرق هند رافرا گرفت و زبان و ادب و تصوف و شعر و هنر فارسی در اقصی نفاط آن کشور رایج گردید و نه تنها ملتی مسغل و جداگانه بنام ملت اسلامی (امروز پاکستان و بنگلادش) بوجود آورد بلکه از ترکیب فرهنگ هندی با فرهنگ ایران مسلمان یک فرهنگ سازنده و نمر بخش پیدا شدکه آنرا فرهنگ هند و ایراسی In do Iranica نسام ایران می ایران میران می ایران میران می ایران می ایران می ایران می ایران می ایران می ایران می ایرا

مولامحربافرردی کاشف کاریم ب

ازجملهدانشمنداننامبردارعصر صفوی مولا محمد باقر یزدی فرزند مولازینالعابدین یزدیاستکهدرعلوم عقلی ونقلی از ستارگان قدر اول دانش بشمار میرود ،اززمان ولادت ونیزسالوفاتشآگاهی صحیحی در دست نیست ، مولف جامع مفیدی او را بهکثرت تألیف و تصنیف درعلوم دینی و فنون عقلی بویژه دانش ریاضی توصیف میکند ولی بسبب آنکه مؤلفات و مصنفات او شهرت فراوان داشته است از آنها نامی نمی برد ، همین مؤلف اشارتی دارد باینکه برادر او مولا محمد صادق دردانشهای عصر خویش تبحر و اشتهار داشته استو هم چنیناز فرزند خلف او مولا محمد مجیدا یادمیکند کهاز جمله بزرگان علم در " دارالسلطنه " اصفهان بوده است و پیوسته گروه کثیری از دانشجویان از محضر بر فیضهو بهرهمیبردهاند ا ، مؤلف روضات الجنات او را به فضل و حکمت و مهارت در

۱ ــ " اعاطم اهل علم و اجتهاد و اكابر اصحابزهد و ارشاد و مظهر فيضالهي ، مولا محمد باقر يردى " " برادر اعباني طعراي فرامين فضل وكمال وعنوان مناشير عزت و جلال مولانا محمد صادق بود ، شعر :

هریکی درمکارم اخلاق شده چون آفتاب عالم گیر

فضایل و کمالات ارسطو حکمت ، افلاطون دانش مولانا محمد باقر بسیار است و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینیه و فنون نقلیه و ریاضی و سایر علوم بی شمار و محتاج به شرح و سیان بیست ، مصراع ؛ به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را ، لاجرم خامه گوهرفشان بر صفحات بیان به همین قدر اختصار نمود و به مناسبت کلام عنان خوشخرام بنان به صوب ثبت اثری از اولاد امجاد آن جناب انعطاف میدهد که جامع فضل و کمالات مولانا محمد حسین که مصراع ؛ به فضل وهنر مثل او کس نبود ، و عالیجناب حقایق ومعارف آگاه مولانا محمد محمد مجیداکه در فصل و کمالات مینان مینان و مرتبه ارجمند ترقی نموده ، شرف صبیه زادگی مولانا زین العابدین برادر آن جناب با کمال و قابلیت ذاتی جمع نموده و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح بیان مینگارد و پیوسته در مسجد جامع دارالسلطنه اصفهان مجلس افادت کشاده و جمعی کثیر و جمی غفیر ، از طلبه علوم از میامن با برکاتش مستفیض و بهره مند میگردند " منقول از صفحه ۹ ه ۳ جامع مفیدی جلد سوم .

فنون ریاضی توصیف میکند و تصریح می نماید که ازجمله استادان شیخ بهایی دانشمند بزرگ عهد صفوی بوده است و از اثر مهم او عیون الحساب ، نام مببرد که در دانشریاضی کتابی مانندآن نوشنه نشده است آ علامه بزرگوار حاج آفا بزرگ تهرانی در تألیف مشهور خویش ، الذریعه ، مولا محمد باقر یزدی را نیز از حمله اسنادان سیخ بهایی میداند ، با وجود این احتمال نلمذ او را نزد شیخ نفی نمیکند اما در این مورد تصریح هم ندارد آ بهر حال اشتهار و عظمت مفام علمی مولا محمد بافر بزدی بسبب نصنیف کتاب حامع او موسوم به عیون الحساب است که اکثر آن را بی مانند دانسداند ، مو الف الذریعه ، عیون الحساب را مشتمل بر یک مقدمه و پنج باب نوصیف میکند و اسارت می نماید که فرزند مصنف موسوم به شیخ محمد حسین نحشیه ای برآن افزوده و دانشمند دیگری بنام ابراهیم آن را به تحشیه ای دیگر محشی ساخته و علامت آن " ا هم " است آ .

افزون برآنچه دربارهمولا محمد بافر بزدی بعل گردید نکته گفتنی و قابل توجه ، نظری هستکه آقای دکنرسیدحسین نصراظهار فرموده اند ، بنا برفرموده ابشان مولا محمد بافیر در تحقیقات ریاضی دانشندی مبنکر بوده است وحنی بعضی از رباضی دانان متأخر اورا بالاه استقلال کاشف لوگاریتم دانسته اند اما ابن ادعا هنور بطور کامل مورد تحقیق و تأیید ب

7 - " مم لبعلم أن المولى الفاصل الحكيم الحاسب الماهرفي قبون الرياضي مولانا محمد باقر بن المولى زبن الفائدين البردي صاحب كياب عبون الحساب الذي لم يكتب مثلها في هذا الباب عبرهذا الحياب المقدس الألفات و قدكان من مشايخ شبخنا البهايي ولم اعرفالي الآن رياده على ما ذكر في حقه و الله العالم " متقول أز حاشيه صفحه 117 روضات الحنات ، چاپ افست ، استنساخ شدد سال 1705

۳ ـ " عيون الحساب الدى لم بكت ملها في هذا الناب للعولى محمد باقر بن المولى زين العابدين اليزدى من مشايح النهابي كماحكي عن الرباض واحتمل بعض انه من بلاميد البهابي فراجع " منعول از الذربعة حزَّ بابردهم صفحة ۳۷۸ ، چاپ دانشگاه تهران ،

٣ ـ "ربهعلمى مقدمه وحمسه الواب فى حساب الصحاح و الكسسيور و المساحة استخراج المجهولات بالخطائين والحير و المفائلة والاربعة المنتاسية واستخراج الوصايا ألما المبهمة و ذكر لكل فاعده امثله كثيره " و " ذكر فى أوله شطرا " من فوائد علم الحساب و المسهة و اسم الكتاب و تبويبه وعليه حواشى منه كبيره وحمله من الحواشى للولد المصنف المسيخ محمد حسين سلمة الله و بعض الحواشى الاحر رمزها " ا هم " ندل على غاية المنظم المشى و لعل اسمة ابراهيم " منقول از الدربعة حرًّ بابردهم صفحة ٣٧٨.

معامله کلیم ورشی

در شعاره ۱۴ مجله شرحی راجع به دفتر معاملات مرحوم حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی نوشتیم و اسامی و چند تن از کسانیکه معاملات خود را در دفتر اسناد رسمی امام جمعه انجام میداده اندچاپ کردیم و صورت یکی از معاملات را هم نقل کردیم اکنون صورت معامله قطعهزمینی که بین آقای ارباب کیخسرو شاهرخ (نماینده زردشتیان ایران) و آقای ميرزا و آقا عزيز فرزندان رحيم القانايان معامله شده استمي آوريم ، شعاره ٥٨٣٩-

غرض ازتحرير اين كتاب مستطاب و منظور ازاين ورقه شريفه شرح مآب آنكه شرف حضور يافت در عالى محضر اقدس اولياي شرع مطاع لازم الاتباع طهران، جنابآقاي اربلب كيخسرونماينده مجلس شوراىملي وبعدا بحضور فيحاله يصح منه جميع الاقارير والاقاويل شرعا" از روى رضا و رغبت و ميل ، دون الاكراه ، والاجبار ، دانسته و فهميده بعنوان مصالحه لازمه صحيحه شرعيه ومعاقده مليه اسلاميه نقل ومنتقل نموده به عمدهالتجار و الإقران آقاميرزا آقا و آقا عزيز ولدان عمده الاماثل رحيم كليمي معروف به القانايان همكي وتمامي و جملكي يك قطعه زمين محصوره واقعه در خيابان معروف به خيابان يمين السلطنه ملک متصرف خود را که محدود به حدود اربعه ذیل و بر حسب مساحت یکهزار و هشتمد و نود و هفت ذرع مضروب است با كافه توابع والواحق و مستقلات و مضافات و منسوبات از عرصه و اعیان محدود به خیابان یمینالسلطنه و مدرسه زردشتیها و زمین نوروزیان و معر و مجرى المياه و اشجار واهجارو دروب و شبايك و غير ذلك من دون استثناء شئي و جزء منها درقبال عوض معين و مال الصلح معين مبلغ شهزار و يكصد و شصت و پنج تومان و دو هزاروپانصد دیناردوهزاری فضی پنج عدد یکتومان وضع مصالحه لازمه صحیحه شرعیه در محضراجرا وتمامي عوض بايصال متصالحين مرقومين واصل وعايد ناقل مومى اليه كرديد و کافهخیارات محتمله متصوره در مقام خصوصا " خیار غبن و غبن در غبن ولوکان با علی 🔭 مراتبه العاليه و اقصى (؟) مدارجه المتعاله هر چند كه مورد صلح پنج مقابل مال الصلح ﴿ ﴿ یاپنجیک آن ارزش داشته باشد با العلمو العمر و الاختیار از طرفین اسقاط شد و تأکیدا" ت للضمان در ضمن عقد خارج لازم شرط شرعی شد به اینکه در صورتیکه از تاریخ تحریرورقه 🏃 الی انقضای پنجاه سال قمری تمام کشف فسادی بای نحوکان در مورد صلح مزبور بشود و لخ

كلا" ام بعضا" عينا" ام منفعه مستحقا" للغير برآيد و بدرجه ثبوت : رعى برسد ناقـل مزبور علاوه بر ردمثل العوض از عهده جميع غرامات و خسارات و تضررات وارده بـر متصالحين مرقومين فوق برآيند .

محضنماندآنکه دیواردو طرف زمین مسطور که دیوار سمت جنوبی و مغرب است کاملا" جزء مورد صلح است و دو دیوار سمت شمال و مشرق مشترک است بین مالک زمین ومالک پشت که نصف هر یک متعلق باین زمین و جزء مورد صلح است فعلی تلک المراتب المسطوره گردید، تمام یک قطعه زمین محصوره محل مرقومه مفصله فوق مع جمیع توابعها و متعلقاتها کائنه، کان حق طلق و ملک صدق متصالحین منها التصرف فیها کیف متایا و متی اراد ادکان ذلک و قوعا" و تحریرا" فی بیستم شهر ذی الحجه الحرام من شهور سنه بکهزار و سبصد و چهل و سه من الهجرة المبارکة النبویه . . . کتبه بیده الجاهیه الاحقر یحبی الخوئی . "

واقع نشده است ^۵. باتوجه به عظمت مقام علمی مولا محمد باقر یزدی که پیش ازیسسن توهیف گردید از یک طرف ، و اظهار نظر مستند استاد دکتر سیدحسین نصر از طرف دیگر ضرورت داردکه صاحب نظران در دانش ریاضی و محققان تاریخ علم در پبرامون آرا و عقاید و ابتکارات این عالم مشهور یزدی پژوهش کافی بعمل آورند واگر بواقع وی سهمی بسزا در کشف لوگاریتم و پیشرفت علوم ریاضی داشته است ارزش پژوهشهای استکاری او را روشن سازند ،

درزمیندریاصیات بشمار میرود ولی آگاهی جهان خارجی از کارهای ابن دوره بسبار ناچیز درزمیندریاصیات بشمار میرود ولی آگاهی جهان خارجی از کارهای ابن دوره بسبار ناچیز است ، معماران و مهندسان مدارس و مساجد و پلهای ابن زمان ، همه از ریاصی دانان عابل بوده اند ، معروف ترین چهره ریاضی این قرن دهم ، شانزدهم ، بها و الدین عاملی است ، تألیفات ریاضی وی درواقع تلخیعرو تحریری از آثار اسنادان سلف بوده است و همسس تألیفات بصورت متنهای نمومه و راهنما درشاخههای مختلف علم ریاضی از آن زمان به بعد درمدارس درآمدکه تحصیلریاضی منحصر بهخواحدن "خلاصهها" شد و تحفیقات حدی نر و دقیق تر، تنها بسته به ابتکار و علاقه افراد بود ، یکی از معاصران بها والدین عاملی مسلا محمد باقر یزدی است که درآغاز قرن دهم /شانزدهم ، شکوفان شد مطالعات و نحقیفات اصیل و ابتکاری در ریاضیات داشته است ، حتی بعضی از ریاضی دانان متأخر بر این عفیده اند که وی بالاستقلال لوگاریتم را کشف کرده بوده است ولی این ادعا هنوز کاملا" مورد نحقیق و تایید قرار نگونه است ، منقول از کتاب ؛ علم و تمدن در اسلام چاپ اول ، صعحه ۱۵۰

نفتكش غول پيكر

شرکت کشتی سازی چینملی (درتایوان)

یکی ازبزرگترین مفتکشهای دسیارا آب انداحت این نفت کشه ۱۹۳۵ تسی سومین مفتکش بررگ دنیا است و بیکی از کمپانیهای امریکائی علق دارد . بزرگترین نفتکش دنیا با ظرفیت ۴۷۰۰۰۰ سس طرفیب بژاپون نعلق دارد . بعب کش ساخته شده در تایوان ۴۷۸/۴ منر درارا و ۶۶ منر بهبا دارد . بلندی آن ۷۲/۷ منر از کف نامبله را داراست . موتوراصلی این کشتی فادر تولید برق برای یکشهر دویست و بیست هزار بعری

استظرفیت بارگیری آن ۲۶۰۰۰۰۰ چلیک ۵۳ کالوسی است (هر کالون انگلیسی ۳/۷۸ لیتر و هر کالون ^خمریکائی ۴/۴۵ لیتر است) اگر ، حای نفتی که در یک بوبت بارگیری بار آن میشوددر آن شیر بگذارند ۱۶میلیون نفر تایوانی طرف یکماه میتوانند از آن شیر تغذیه کنند .

موسور اصلی این نعتکش برابر ۴۵۰۰۰ اسبخار تولید قوه میکندوبهای آن پنج مبلیو ن دلار اسبوه ۵۵۵ مسمت مختلف کشنی را نرکیب میدهد .

موزہ ملی چین

موزه ملی پالاس درتابوان یکی از دیدی های نایوان برای جهانگردان است نه فعط ساختمان آن بسبک کاخهای امپراطوران چین است بلکه درداخل آن گنجینه های امپراطوران سلسله های مخلف چین انباشه شده است محل این موزه در تپه زیبائی نرد یک شهر بایپه نایتخت تایوان قرار گرفته است بواسطه وجود فطعات و اشیا و جالب از سال ۱۹۵۶ نه سال افتتاح آن ، بیش ازده میلیون تماشاگر آنرا دیده اندوسالی فریب هشتصد هزار مورازاین مسبوره دیدن میکنند .

اينموزهقريب دويست و ينحاه هزار قطعه

اشیا عتیق دار دواگرایی اشیا و را سه ماه بکنار عوص کنند برای دیدن نمام این اشیا و ده سال وفت لازم است .

گرد آوریهزاران هزار آثار هبری شامل اشیا ٔ سرنری "زبرحد "ظروف چیبی و بارفتین " پردههای نقاشی و خطوط زیبای چینی بشان دهنده گنحینه فرهنگی و هنری ملت چین در طول چهار هزار سال است و آثار هنری زمان سلسلههای پیایی فرمانروایان کشور پهناور چین به کدرکاخهای سلطنتی جمع آوری شده است در می این دیده میشود .

در طبقه دوم موزه آثار شش ملت ساکن ۶۰۰۰ٔ

ایران شناسی در لهستان آلکساندرهوچکو

یکی ازایران شناسان یا مستشرقین بزرگ لهستان در قرن ۱۹ آلکساندر هوچکو است. هوچکوبخاندانی تعلق داشتکه در قرن نوزدهم چندین نویسنده و دانشبندبه جامعه لهستان تقدیم کردهبود ، پدراوژان هوچکونویسنده و دانشبند لهستانی نقشی بزرگ در قراما سونری این کشورداشت ، او دولژ در لهسان تأسیس کرد یکی در ویلنو و و دیگری در شهر منیسک ، آلکساندر هوچکو در نزدیک شهر ویلنو در ۱۸۰۴ منولد شد و بحصیلاتش را در دانشگاهاین شهربانجام رسانید ، او بزودی نوجه زیادی با دبیات لهستانی پیداکرد و جرو علاقهمندان به شعر شد و به گروهی پیوستکه در راس آن آدام بینسکویح آ بزرگبریس شاعرومتعکرلهستانی قرارگرفته بود ، سپس برای تحصیل زبانهای شرفی به سنت پنرزبورگ رفت و بالاخره منشی سفارت روسیه در ایران شد و چندی بعد معاون کنسول در شهر رست گردید ، او آشنائی بسیار عمیق بزبان فارسی و زبانهای اسلامی پیداکرد و بعداز سال گردید و زبانیسناسی کرد ، درسال ۱۸۸۸میلادی دولت فرانسه کرسی زبانهای ا دبیات اسلاورا در کلژدوفرانس باو واگذار درسال ۱۸۸۸میلادی دولت فرانسه کرد ، در شالسه مورد ایران او را سرپرست دانشجویان ایرانی در فرانسه نمود ، در تألیفات مهم او در مورد ایران وادبیات اینکشور بدین قراراست :

۱ ــ اس شهر اکنون بهاتجاد جماهیر شوروی نعلق دارد.

۲ مجسعه این شاعرز ادر تمام شهرهای لهستان می نوان دند ، ونیز بعضی خیاباتها را باسم او نامگذاری کردهاند ، مغیره او در آرامگاه پادشاهان لهستان فرار دارد بعنی در مقبرهای کنار فیصر واول در کراکو ،

۳ ــزیرادراین سالها حکومتی باسم حکومت اسان وجود نداشت و دو کشور آلمان و روسیه اینکشوررابین خود تقسیم کردهبودند .

۱ ــ جنگی از اشعار محلی ایران که در سال ۱۸۴۲ میلادی در لندن با شرح بزبان انگلیسی منتشرشدو سپس بزبانهای آلمانی و فرانسوی بوسیلمولف وژرژساند معروف ترجمه شد .

۲ ــ تآ ترفارسی ــ تعزیه یا درامکه برای اولین دفعه از فارسی بفرانسه هوچکو در سال ۱۸۷۳ میلادی ترجمه وشرح شد .

- ٣ ــ دستور معاصر زبان فارسى .
- ۴ ـ گیلان و نواحی باتلاقی دریای خزر ۱۸۵۰ ـ ۱۸۴۹ پاریس.
 - ۵ ـ خراسان و پهلوانملي او ۱۸۵۲ پاریس .
- عــمسافرتازتهران به سواحل بحر خزر بعهمراهی سر هــراویلسون در ۱۸۵۰
 - ۷ پرورش کرم ابریشم در ایران (یاریس ۱۸۴۳)
 - ۸ ــ صنعت ابریشم سازی در ایران ۱۸۵۴
- ۹ ــ نوشتههائیکههنگامخلع محمد شاه در محل فراهم شده است (پاریس ۱۸۴۸ ۴
 - ه ۱ جنگشها دت یا اشعار مذهبی مربوط به تعزیه (پاریس ۱۸۵۵)
- ۱۱ ــ مطالعاتزبانشناسی راجع بهزبان کردی ــ دستور این زبان و نلفظ آن (پاریس ۱۸۵۷)

اما منظور از اینمقدمه معرفی یکیاز کتابهای او است درباره نئاتر در ایران . این کتاب بنام نئاتر پرسان نامگداری شده است و در سال ۱۸۷۸ در پاریس به طبع رسیده است ، نویسنده در مقدمه این کتاب می نویسد که او اولین کسی است که نعزیه را بطور کامل بزبان فرانسه ترجمه کرده است ، او میگوید راجع به این مطلب شاید مطالب سر و دست شکسته ای از مسافرین رهگذر بجای مانده باشدولی چنین مطلبی کامل ناکنون نوشته نشده است . سپس می نویسد که مجموعه ای که من نهیه کرده ام شامل سی و سه تعزیه است که برای اختصار قسمت اول و آخر آنرا بنده در اینجا نقل میکنم ی

۱ ــ جبرئیلازطرفخداوندبهحضرت محمد پیغاممیآور دکه دو نوه او کشته خواهند شد .

٣٣ خاندان حضرت امام حسين ازاحوال خود به مدينه خبر مي فرستند،

سپس مینویسد که تمام این نعزیهها بهگویندگان یانویسندگانمختلفی متعلق است امااوکه آنها را جمعا" از خواجه حسین علیخان متصدی و مأمور برگزاری تعزیه در دربار خریده است و این خواجه حسین علی خاناگر نه خود به نظم آورنده تمام این تعزیهها است ولی شهرتی در اینزمینه دارد ومی نوان تغییر و نبدیل و با صطلاح نوکاری بعضی از آنها را باو نسبت داد .

در مقدمه شرح بسیار جالیی از صحنه برگزاری نعزیه در ایران بدست میدهسد. نرنیب جایگرفتن اشخاص درروی زمین با هر حا که رسید برای تماشای تعزیه ، بنج مها و ایوان خاندهائی که مشرف بر محل برگزاری نعزیه است و احتصاص بهاشراف و تحیا دارد واینکه دراین ایوانها ازمهمانهای خارجی پدیرائی میشود ، در اینجامی نویسد که ایرانی ها در چنیں روزی بدوں هیچگونفوسواسی از مهمانهای خارجی دعوت بعمل سآور دند .

جای جداگانه زیها ، فراشانی که در این روز با جماقهای خود مشغول رفت و آمد و باصطلاح ربق و فنق أمورند مشعولياتي كه باسم آجيل و نخمه ونخود و غيره مخصوصا " در فسمت زنایه پیدا میشود و سرح درست کردن ایر مشعولیات که او آنها را باسم و Passe emps منامد ، بجمهائی که مشغول تقدیمآبو سریت بهمردم هستند و آنها را باسم نذریمینامند سیس لباس و آرابش این بچهها را بدینگونموصف میکند داهیج چیز زیباتر از ابی بچهها که باسخاص شربت و آب تعدیم میکنند نیست ، لباس آنها بسیار با شکوه و زیبا است ، مژگان وابروی آنها به ریکی آبی نیره نعاشی شده است موی سر آنها مجعد و بر روی شانههاریختهوسیکلاهی کسمیری بر سر دارند که با مروارید و سنگهای قیمتی زینت یافته استاو تعریمرا با تمایسی بنام میستر Les mistères که در فرون وسطی معمول بوده است معایسه میکند و میگوید این نمایش برای بعضی ادبیان بسیار گیرا بود و آنهائی که نآبر یا نراژدی های عاشفانه را نمی پسندند بی گمان بعزیه را خوش دارند ، سیسهی نویسدکه آمای کنب گوبینو ۱۵ سال بعد از من بایران مسافرت کرده است (او هماین تعزیه را دیده استو بسیار بسند بدهاست) و در کناب معروف خود (مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی) فسمنی از آن را بحث بام " عروسی فاسم " آورده است ، در آجر مینویسد که بتازگی كتابخانه ملي ياريس نسخه كاملي ازاين درام مسلسل را تحصيل كردهاست ، اين مجموعه جرکلکسیورینسخ فارسی بسمار میرود و نحت نمره g^{3} نامگذاری شده است تمام این درا م بقیه درشماره آینده يه شعر است ،

بثيه از صورته اشياء بارمانده

راه آهن را يون گزارش حاليي راحع باشياً | آن سرگراري حاداده شده بود . مانده در تربها منتشر کرده است ، بموجب اس گرارش در سال ۱۹۷۶ اشیائی سیای ۲/۹۷ مبلیورین (هرین معادل۱/۵ ربال است) نجا گذاشته اندکه از حمله آسها قعسی است که سه مار زهرداردر آن بوده است نیز ۵۰۵۰۵ چنرکه صدى هفده اشياء حامانده است ديده مبشود .

مسافردیگرحامه دانی بافی گذاشته است که در

چیںازچینی حمنجو حفول ۔ مسلماں ۔ نبتی و میااو بنمایش گذاشته شده اسب ، در طبقه سوم فرش ، پارچه های دست دوزی (بردری) یردههای نقاشی ، اشیاء از زبرجدهای کهن ، قطعههای خط ریبای چینی ، کنده کاری و دیگر آثار هنری دیده میشود.

نفدی برگهاب در دیارصوفهان بقله آقای علی دشتی

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بسس که نه هر کو اورقیخواند ،معانی دانست

" قتلعينالقضات همداني "

نویسنده " در دیار صوفیان " پساز دکر کشته شدن منصور حلاج و شیخ اشراق ، به بیان قنل عین القضات ـ محمد بن عبدالله ، یا عبدالله بن محمد بن الحسن بن علی المیانجی الهمدانی ـ که دارای کنیه ابوالمعالی یا ابوالفضائل بوده است پرداخته و دربارهاش مینویسد : " عین القضاه همدانی هر چند شوریدگی حسین بن منصور حلاج رانداشت ، وآن بنیه حکمت واستقلال فکری شیخ اشراق در وی نبود ، یکی از درخشانترین سیماهای بزرگان صوفیه است " .

معلوم نیست ، برای مقایسه حلاج و عین القضات از لحاظ شوریدگی و نیز مقایسه هموبا شیخاشراق در حکمت واستقلال فکری ، چهمیزان و ضابطهای در دست نویسنده بوده است ، زیرا :

مفایسهاین هرسهبیکدیگر از حیث شوریدگی و حکمت واستقلال فکر ، نیازمند اینست کهکسی ازمعاصران آنها ، آنهم با داشتن شوریدگی واستقلال فکری بکمال ، بدقائق نظرات و اعتقادات این سهمردالهی و ابررسی کند که البته با توجه بعفایرت زمان حیات آنان چنین کاریممکننیست ـ آنگاه بدین دقیقه التفات کند که هر یک در اعتقادات و نظرات خودتا چه حد مستفل و چهمقدار مقلدند ، سپس بحالات و اوقات زندگی خصوصی و روانی هر یک بطور تحقیق وارد شود ، تا از اندازه شوریدگی و شیفتگی هریک درواکنش لطائف عرفانیه و دقای جدفاوری میان آنان بنشیند

و سخر،حق و حق داوری را دربارهاین سه تن اطهار کند ، واینخود کاری است ـ علاوه بر عدم امکان بسپراهمیت ، اماازحیث نتیجه عبث و بی فایده ، زیرا داوری یک نن درباره سهمرد الهی ، برای خودش حجت است ، ولی برای غیر ارزشی ارلحاظ دلیلیت ندارد ، ونمینوان بدین داوری وزنی قائل شد ، زیرا برداشتها و دریافتهای یکنفر ـ هر چه دانشمند و پر شور ـ با فهم و ادراکات دیگران فرق دارد وهمین امر سبب عدم دلیلیت داوری او برای دیگران است .

اما ، نه چمانکسی پیدا شده ونه چنین کاری واقع گردیده است . پس باقی میماند که کسی از آثار با فیمانده این سه نن بعقد از کمالات و بقول آفای دشتی بشوریدگی واستقلال فکری آنان پی برد ، اما درهمه مبحث مربوط به فتل عین القضات که در صفحات ۲۸ نا ۲۸ کهمر بوطبه علم کلام صوفیان است ، چیزی از این حیث تحقیق نشده ، حتی نویسنده محترم به کنب علمی و آثار با قیمانده این سه بن ، برای کسب موازین و مواد مقایسه ، مراجعه نکرده و اگر کرده از این مبابع ذخار با دست و دامن نهی برگشده است ، لاجرم داوری آقای دشتی درباره آنان جز عبارت پردازی و بعظیم دستوری الفاط چیز دیگری نمی باشد .

آری ، عینالقضاتهم چنانکه خودشاز خدا حواسنه بود :

ما ،مرکو سهادت از خدا حواستهایم وابرا ، به سهچیز کم بها ، خواستهایم گر دوستچنینکند ، که ما خواسنهایم ماآتش ونفت و بوریا ، خواسنه ایسم

بدارآویخنه شد ، پس پوست بدنش راکندند و در بوربایی آلوده بهنعت پیچیده و اوراسوزاندندوحاکسترش را بباد دادند ا ، اما اینکهآقای دشتی در صفحه ۸۱ کناب مورد نقد سخنان عینالعضات را "ببآلود " دانسته ،می نویسد : " ولی همین گونه توجیهات علیلانه که در نوشنهآقای عینالفضات فراوان است، او را بپای چوبه دار کشید " و این عبارتراپیاز نقل کلامی ازعین القضات درباره دنب ابلیس ، نوشته ، که متأسفانه مأخذ خود را نیز قید نکرده است .

دراینبارهنیزمانند همه داوریهای ایسان در اطراف عقائد و زندگی بزرگان صوفیه و حکمت وعرفان اسلامی ، باید گفت :

چو بشنوی ، سخن اهل دل مگو کهخطاست

سخن شناس نهای ، جان من خطا اینجاست

دانشمندیکهدرسنیننوجوانی در حکمت و کلام بارع و سرآمد روزگار خود بودهاست ، و چنانکه در معدمه کناب بی بدیل و ارزشمندش بنام " زبدهٔ الحفائق " آورده فصدش

عبارت پردازی و تظاهر بزینت گفتار از جهت رعایتعلوم ادبیهنبوده است ، و با اینکه ملا جامی در نفحات الانس متذکر بفضائل صوری و معنوی وی شده ، و می نویسد : " چه عربی و چه فارسی ، آنقدر کشف حقائق و شرح دقائق که وی کرده است ، کم کسی کرده " دریغ است که بر سخنان چنین نابغه طریف و فهمامه لطیف ، بوصف ناپسند " توجیهات علیلانه "خرده گرفت و کلام او را تب الود ، بعنی قدح و ذم دانست .

ابوالمعالی ، نابغه همدان نبوغ پرور ، که بشهادت کتب ومستندات تاریخی ، در هرزمینه از علوم و معارف آلهی دست اولها را به بشریت تحویل داده است ، در دیباچه زیده الحقائق ۱ مینویسد :

" من این فصول را برای گروهی املاء کردم ، که سرگرمی به تشابه الفاظ ، آنانرا از درکحقائق معانی باز ندارد ، و از بسیاری ممارست در حفائق عقلیه بجایی راه یافتهاند ، که با بودن در عالمملک و ناسوت ﴿ راه انس بملکوت فهم اسرار بر آنان بریده نمیشود " و چون عین القضات ، این رمز آشنای غریب میداند ، بشرهائی نامبشر در زمان اوویس از فقدانش ، بژرفای مطالب سنگین و باریکی های گفتار ظرافت آثارش نمیرسند ، با کرامتی شگفتی انگیز در این باره می نویسد : " همانا ، راه بسوی معرفت خداوندگار ــ عز وجل ــ دشوار وناهموار ، و رفتنش سخت ، و درآن لجمهای غرق کنندمو آتشهای سوزنده ، و کوههایی سر بعرش سوده ، و بیابانهایی معلواز صافقه و ، ، ، بی شعار و بسیار است و هر یک ازمدعیان سلوک بنفس خود می پندارند که از واصلان بحقیفت معرفتند ، و حال اینکه چهبسیاراستگیراهی جمیع خلق در این ورطه بجز کسیکه خداوندگارش بفضل و کرم خود نگهداردبابهنهجقویموصراط مستقیمراه یابد " ۲ ، در مورد عقاید ونظرات عین القضات بفروع معارف واصول عنقادات اسلامي سخن ، انديشه گيرتر از اينست كه در صفحاتي اندك ، بنوان ازعهده آن بر آمد ، لیکن برای اینکه معلوم شود عبارت " توجیهات علیلانه " در شأننابغهای آتش بر افروز چوناین همدانی پر ادراک و سوز نیست و از هیچ اصل و فرعی ازمباحث حکمی وعرفانی بجز توجیهانی فاخروبکمال ، نکرده است با ذکر برخی از اعتقادات (ادامه دارد) ويژهاش اينمبحث را بيايانميبرم .

۱ ـــچاپ دانشگاه تهران ، بحقیق عفیف عسیران صفحه ۴ و ۵ منن عربی ۰

۲ ــ ترجمه ار همیںکتاب ،

برداشتهای فلسفی درا دبیات کهن بررسی داستان ایوب بابلی و حماسه فلسفی ایوب

در عهد عتیق ب

داستان ایوب عهدعتیق آیهای است منحصر در عرصه حقیفت جوئی ، ونمونه ایست ازاندیشه مطلق و آزادی دید که بر فراز همه اعصار و فرون منلالا و درخشان میماند .

مکانت و ساحت مقدس انسان وحرمت اندیشه او چنان فخسورانه و با مباهات نوام باغرورو فخر انسانی در برابر خالق عرضه شده که جز تسلیم قادر مطلق را راهی نمی ماند، اما باز با حرمتی که خاص مقام است . ارزش انسان و پاکی و نقوای او با معیارهای ریر و خسرد اندیشه سنجیده نشده ، بلکه با موجودیت مقور و سنگین تاریخی خود انسان معایسه و رهبری گردیده است .

مؤلف داستان علاوه از بر خورداری از یک دید فلسفی غنی ، از بیاں نوابا ، فرزانگی و دهادر " مفام خاص " ، و در بر خورد با عالی ترین " مرجع هستی " از یک نیروی نفکر بی مرز و کران هم بهره مند است گفتوانسته کار خود را درمتون پا برجای وبا عصمت تاریخ بگنجاند .

دراین حماسه فلسعی وادبی تاریخ انسان ، همه شاخصها و شخصیتها در سر حد فطبیت یا صحیح تر بگوئیم استقطاب (Polarisation) فکری قرار گرفته است . داستانی است از عصیان انسانی که بلازدگی او در حد مطلق قرار دارد که این فاجعه نیز بدنبال رفاه ونعمت مطلق او است ، هم عنان این بلا زدگی عصیان اندیشه را (چنانکه خواهیم دید) وانقلاب فکری انسان را در تنگنا ترین عرصات تامل نیز در جهتی مطلق ملاحطه میکنیم ، اندیشه در برابر واندر متعال سرکشی و طغیان کرده ، و سرانجام همانطور که گفته شد در برابر حرمت راستین ایوب و برداشت بی شائبه او سر تسلیم فرو میآورد و نظرهای او را در این ناهنجاری ها می پذیرد ، و دراین پذیرش که توسط یک یا گروهی از مفکران جهان باستان در این دادن استان بعنوان پایان آمده است ، بنظر میرسد نه ننها پاسخ قطعی را به این مشکل دا هسفی نداده است بلکه مشکل را وارد دهلیز پیچیده تر دیگری نیز کرده است که تازه خود

سرآغازفصلی دیگرو دیدی دیگر میمواند قرار گیرد . بهر حال از قدیم نرین مفکران جامعهٔ سومری و بابلی تاجامعه آرامی و جهان اندیشمند پیشازمسیح و بعداز آن با دورانهای اخیر این مسئله هموارممورد بحث و تامل هوشمندانه بوده است .

ماصر خسرو ، خیام ، حافظ، ابوالعلاء معری ، باباطاهر و دهها دیگر لب به ایراد و ایرادی گاهی آرام و گله آمیز و زمانی خشن و سهمگین در ابن مورد گشودهاند و بتلخی معمرض شدهاند ، ، ، چرا ؟ چرائی بزرگ در حد مصیبت و فلاکت نوع بسر و با ابعاد نامحدود رنج ومشفنهای او در زیر این گنبد دوار و اما ایوب عهد عدیق :

ایوبدر سخت سرین لحطات پیشاز آنکه درجسنجوی مرگ ، بهرمین وآسمان نفرین بهرستد ،نه ننها ضعفی از خود نشان نداده و نسلیم سرنوشت نمیگردد بلکه دچار خشمی است فکورانسه و آرام و. نسه عاحزانه و زبون ، به نوان فهرمان پایداری أ و نه صبر حاضر نیست رنج و مشقت خود را نه بعنوان "حکمت ازلی " بپدیرد و نه نیز بعنوان وسیله ای از برای "آزمایش ینده اش " ، ایوب سه دوست خود را با آنکه در بیان و اسد لال فون العاده ماهر و زبردست و صاحب حکم أ میباشند ، استد لال آنان ارد کرده حاضر معبول سخنان ماهر و زبردست و صاحب حکم أ میباشند ، استد لال آنان اید احداق حق در زندگی و به مساطره در این مورد میپردازد ،

ساحت بحث وانعسفر مناظره آرام و در خورداهل حکم آ و اندیشه است ، اطراف مناظره همگی جویای حفیفتاند ، حنی خود خداوند آ با کمال منانت به گفتههای ایوب گوشهیدهد و در عین برنری و برخ کشیدن این برنری ندور از روحیه استبداد ، به نامل و سنجش فکورانه می نشنید که چنین سیمائی بخردانه از او در سابر منون عهد عنیق کمتر بچشم میخورد !! . طرح ومقایسه مسائل بسیار ساده است و بدور از سفسطه های سقراطی و گیرود ارهای گمراه کننده آن در مناظره ها ! .

در بررسی منون ما با سه داستان از ایوب بر خورد میکنیم که دو ایوب آن مربوط به دوران بابلی استو یکی ایوب در عهد عتیق است .

ىحست بە بررسى ايوبعهد عنيق بپردازيم ،

۱ سادوست فاصل دکتر دلیجانی معتقد است که کلمه صبر در برابر پانداری برجمه شده است از زبان عبری .

ار برای سروهای مرمور بکار گرفته شده است شدالوهیم سیهوه سیانا بوت سخداوند (رب) وهر کدام از اسیامها حصوصیات ویژهای راهشخص میکنندودرجانی از قدرت برای اسیان آبرور فرار دارند .



شخیب کیمان باسقورلوق درزمان مغول و بعدازان

قادر جعفري

4

باید اضافه نمود که لسنرنج در ندوین و تألیف کتاب سرزمینهای خلافت شرفی دجار اشتباهات بزرگوزیادی شده که خوشبخنانه مواردی از آن نظر محفقین شرفی معاصر را جلب کرده است ،مرحوم سید احمد کسروی مورخ عالیفدر بنکات بسیاری از آن برخورده و معالم جالبی دراین باره نوشنه است آنیز دانشمند معاصر افغانی آفای عبدالحی حبیبی هم از مطالعه کتاب مزبورا شتباهات فاحشی بنظر ش رسیده ومطالبی دراین مورد نگاشته و محفقان را هشداری داده که مطالعه و نرجمه چنین آناری را باید با امعان نظر و دقت کامل انجام داد ۲ خود من نیز صمن مطالعه این کتاب باشتباهانی برخورده ام ولی چون موضوع خارج از بحت ما است از شرح آن میکدرم ۳.

متأسفانه آفای محمد دبیرسیاقی نیز بدون امعان نظر و نوجه به منابع دبگر به نبع از لسترنجواینکه نزههٔ الفلوب چاپ لسترنجرا اساس کار فرار داده در چاپ خود از کناب مربور عینا " کلمه ستوریق را در متن آورده و در ذیل صفحه سفوریق و ستروق و سفوریق را به

۱ _ مراحعه شود به کتاب کاروند کسروی بهکوشش بختی دگا^ه چاپ کتابهای حسی صفحه ۲۳۷ و بعد از آن .

۲ _ مراجعه شود به کتاب هعیاد سالگی فرجاز انتشارات محله بعما مقاله عیدالحی جنینی افغانی صفحه ۸۶ و بعد از آن .

۳ ـ رجوعشود به کتاب سرزمینهای خلافت شرقی برجمه محمود عرفان ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۷ و ۳۴۷ و ۴۸۸ و ۴۸۸ و ۴۸۸ و ۴۸۸ و ۴۸۸ و ۴۸۸ مایت الحس النفاسیم فی معرفه الافالیم نالیف مقدسی طبع لبدن صفحات ۴۸۸ و ۴۸۹ بامقایسه و مطالعه مطالب درباره طابعه وقص یا کوچ در گتاب احبر با کساب سرزمینهای خلافت شرفی .

نقل از چاپ اروپا ومجددا" سفوریق را در یک نسخه خطی نسبنا" صحیح ومورد اعتنا ؟ در اختیارش بود ذکر کرده است ۱

کلمه سقورلوق که در منابع تاریخ معول بکرات ازآن اسم برده شده به تخت سلیمان اطلاق می شده است و بطوریکه بعدا " ذکر خواهیم کرد به صورتهای ، سقورلق ، سقورلوق ، سفورلوق ، سورلق ، سورلق ، سیورلق ضبط شده است . کلمه مزبور تحقیقا " ترکی مغولی است متأسفانه این جانب نسلطی بزبان ترکی مغولی ندارم آنچه معلوم است لوق یا لق پسوند مکان و بمعنی حا و محل استمانند سولق بمعنی محل وجای آب . جا دارد دانشمندانیکه بزبان ترکی تسلط دارند معنی این کلمه را دریابند وروشننمایند .

بایدگفت درکتاب عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیک نرکمان این نام نبها بصورت سیورلق ضبط شده است و چون مؤلف کتاب مزبور نرک زبان بوده حنما " معنی سقورلوق را میدانسته استوشاید سیورمعنی نرکی سفور مغولی با شد و اگر این حدس صحیح با شد سفورلی معنی جای شادی و یا محل دوست داشتنی را میدهد .

بایدمنذکرشد که املاء صحیح کلمات مزبور سقورلوق میباشد ، صبطآن به سورلوق ، سورلق ، سورلغ ، سیورلق همان تحریفی از سعورلوق است واین امر ناشی از عمل کنا ب بی سواد میباشد .

دردوره مغول نمام منابع ایرانی کلمه سغورلون را به بحت سلیمان اطلاق بمودهاند ودرمنابع زمان تیموریان وخاصه صغویان باز این ضبط رایج بوده ومکرد استعمال سدهاست. ولی جای شگفتی استکه بنها سندی که در زمان صفویه سغورلون و نخت سلیمان را با هم ذکرکرده استقاصی احمد ععاری قزوینی در کتاب خود باریخ جهان آرا می باشد و بیز در کتاب لبالتواریخ اثریحیی بن عبداللطیف قزوینی بجای سقورلوق بخت سلیمان آمده است کتابلب التواریخ اثریحیی بن عبداللطیف تروینی بجای سقورلوق بوده و کاملا " استعمال سقورلوق انتحاب واطلاق می شده است ولی هنوز عمومیت پیدا بکرده بوده و کاملا " استعمال تخت سلیمان رایج نشده بوده است چه مورخینی مانند اسکندربیگ ترکمان مؤلف عالم تخت سلیمان رایج نشده بوده است چه مورخینی مانند اسکندربیگ ترکمان مؤلف عالم آرای عباسی که ناریخ معصل زمان شاه عباس اول را به رشنه تحریر در آورده و چندمورخ دیگر بجای کلمه تخت سلیمان سیورلق و سقورلوق ذکر نمودهاند .

۱ سازههٔ العلوب حمدالله مسنوفی به تصحیح محمد دبیرسیافی صفحه ۲۵ بیز به مطرآفای دبیر سیاقی صحیح کلمه شاید فلبوق هم بوده است در حاشیه همان صفحه وای کاش اسم سفوریق را بخای صبط صحیح کلمه قرار میداد چون دربسجه خطی همین طور ضبط شده و مضافا " بر این تصحیح سفوریق به سفورلی خیلی آسانتر و بذهن بردیکتر بود.

1

باید گفتکهتقریبا" در تمام دوران پادساهی سلاطین مغول و صغویه تخت سلیمان یکی ازمراکزییلاق تابستانی آنان بوده و هنگام فراعت بیشنر ایام تابستان را در این محل به شکار و خوشگذرانی بسر بردهاند .

مادر سطور بعدی از بدو استیلای مغول بر ۱۰٫۱۰۱ با جائیکه و زمانیکه ۲۵هی از مدارک ومنابع داریم تاریخ تخت سلیمان ووفایعبکه در است محل افغاده است ذکر مینمائیم،

هنگامیکه مغول برایران تسلط یافنند هولاکرجان مرا مه را پاینخت کرد و چون در اطراف این شهر بیلاقات و مراتع زیاد وجود دارد لشار از معول اکثر ایام سال را در گنار رودخانههای جفاتو و تفاتو (زرینه رود : سمیده ردد عالمه) اتراق میکردهاند بعداز موتهلاکوخانکه در ۳۶۹ قمری واقع شد آراداآن ، سر با امرا و لشکریان مغول درجعاتو (زرینه رود) مقام داشت و در تاریخ نوزده حمادی آذرل ۳۶۳ به پادشاهی انتخاب کردید آیا بی پادشاه بعداز مغلوب کردن براق که یکی از سرداران و در ماورا النهر حکومت داشت برای دومین بار و در همین محل بنا برسم مغول محددا " در داریخ چهارشنبه دهم ربیع برای دومین بار و در همین محل بنا برسم مغول محددا " در داریخ چهارشنبه دهم ربیع سایمان یا به قول مغولها سقورلوق یا جائی در دیک بآن بوده است چون فاصله زرینمرود یا جاتر با تخت سلیمان یا به قول مغولها سقورلوق یا جائی در دیک بآن بوده است چون فاصله زرینمرود یا جاتر با تخت سلیمان خیلی کم می باند .

سالبنایعمارتاباقاآندرنختسلیمای بروی پیزاندها و پیهای آتشکده آذرگشسب دقیقا " معلوم نیستولی چنین گمان میراندای ایر میراندای دورانجام پذیرفته باشد .

اباقاآن در چهارشنبه بیست دیحته سأل ۱۰۰۰ می عمدان فوت کرد و بعداز او برادرش تکو دار مشهور به سلطان احمد سو هندس به عال به نخت نشست ، مراسم به نخت نشست ، مراسم به نخت نشست ، مراسم به نخت نشست ، وی داد آ ارغون خان پسردیگراباقاآن کهازاین امرهم ناراضی بود به جانب جناسو (ررینه رود)آمد و با لشکریان جدش جای گرفت واو را بسیار دوست میداشت و بخاطر او اعلب به سرور وعشرت مشغول می بود وزیردستان را بخشش می کرد بارضایت ارغون خان پسرش غازان خان را به بولوغان خان همسرش کهاولاد نرینه نداشت و در همانموقع عارم سفورلوق (تخت سلیمان) بود

۱ ــ جامع النواريخ رشيدی به کوشش دکتر بهمن کريمی جلد دوم صفحه ۲۴۲. ۲ــ همانکتاب صفحه ۷۶۵،

۱ ــ تاریخمبارکغازانهوداستانغازانحان متصحیحکارلیان چاپافست کتابغروشی طبوری صفحه ۳

سپرد این اولین باری است که در تواریخ مغول اسمی از سقورلوق برده می شود و البته مراد از آن تخت سلیمان می باشد ، این رویداد نشان دهنده این است که در سال ۴۷۹هجری قمری ساختمان سرا و عمارت اباقاآن در تخت سلیمان باتمام رسیده و از هر حیث آماده سکونت شاهان و شاهزادهای مغول بوده است و نیز هیچ شکی باقی نمی گذارد در این که عمارت تخت سلیمان در زمان مغول بدست وی صورت گرفته است و این امر را رشید الدین فضل الله همدانی ۲ و حمد الله مستوفی شاه تأیید کرده اند .

چون بعدازاین سال است که تواریخ زمان مغول بکرات از سقورلوق (تخت سلیمان) اسم می برند چنین پیداست در سالهای ۲۷۰ تا ۲۷۰ هجری قمری ساختمان سرای اباقاآن در تخت سلیمان بانجام رسیده باشد . و دلیلی که برای این امر موجود است این است که غازای خان پسر بزرگ ارغون ونواده اباقاآن که در تاریخ ربیع الاخر سال ۴۷۰ هجری قبری تولدیافته هنگامیکه سه ساله بود در سال ششصد و هفتاد و سموقعیکه ارغون خان بعزم دیدار پدرش (اباقاآن) از مازندران عازم شد غازان که طفل سه ساله بود در دل خودمدتی در سقورلوق (تخت سلیمان) رحل آقامت افکند آخر الامر سلطان احمد تکودار بعد از سه سال پادشاهی بدستورارغون خان در شب پنج شنبه بیست و ششم جمادی الاول سال ۴۸۰ بقتل رسید ، ارغون بعد از این کار باتفاق سران طوایف مغول در محلی بنام سور از توابع یوز آغاج گا اجتماع کرد و وی را به پادشاهی اختیار کردند .

ماجرای دسیسه ارغون و اتفاق با سران قدرتمند مغول برای از بین بردن سلطان احمدبسیارجالبو چون قسمتی از آن مربوط به بحث ما و در مورد تخت سلیمان و یا وقوع قضایائی در آنجا می باشد بطور اختصار می آوریم .

(ادامه دارد)

[»] در آخر سطر دوم زیر نویس صفحه ۳۲ باید صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳ اصافه شود»

۱ _ هماںکتاب صفحه ٔ ۷

۲ – جامع التواريخ رشيدي بهتصحيح بهمن کريمي حلد دوم صفحه ۱۹۵۴

٣ ـــ نزهة القلوب حمدالله مستوفى مهتصحيح دبير سياقي صفحه ٧٥

۴ _. جامع التواريخ بهتصحيح بهمن كريمي جلد دوم صفحه ٧٨٤

۵ _ همان کتاب صفحه ۲۸۸

ع ... مرحوم عباس اقبال این محل را از محال هشترود آذربایجان وصفکرده رجوع شود به تاریخ مغول تألیف عباس اقبال صفحه ۲۱۳ و جامع التواریخ رشیدی جلد دوم صفحه

حسنصهبایعمائی وکیل یابه یک دادگستری

خاطرهای ارتحسر کمایا دی و مسئیلیخاکیاری



حسصهبايغمائي

۱۳۲۵خورسبدی) کمیسیونی از جمعی ازرحال نیکیل داده مراهم دعوتکود تا بسیرای حلوگیری از حاکیازی و تصرف مسیلهاچارهای سانديشيم ودرآن جمع كه رئيس سازمان برنامه و چند وزير وغيره حضور داشتند هر كندام اطهار بطری میکردند نا نوبت به من رسید و نظر مرایرسیدندمن (آقای گنانادی)گفتنم بنطرس نامس منطور دولت درباره زمين محتاج لمندوين فأنون حديدو مخصوص نيست قوأنين جاربه کشور برای حلوگیری از تصرف مسبلهاو معنوعيت ازبور سبازى رمين كافي ووافي است اگر وافعا "دولت میخواهد حلو این بی تربیتی را بگیرد باید یک نامه به اداره ثبت بنویسد كهاسنا دمالكيت صادره هنگامي معتبر است كه برطبق فأبون مدنى در خصوص الكصادر شده باشدو حتى بدون اين نامه هم مسلم است كه سندی که بر حلاف موازین تملک مندرج در فأنون مدنى صادرشده بأشد دست هركس كه

مسلما غالب خواسدكان فاضل محليه وحيد مرحوم محس كنابادي راكهاز قصات عالی قدر دادگستری و در اواخر عمر دو سه دوره نماینده مجلس شورا و بعدا" هم سبانور انتخابی از حوزه خراسان بودند می شناسند و میدانندکهدردورهخدمات سیاسی (نمابندگی مجلس و سناتوری) چون مرد فاضل و صاحب بنظری بود اکثرا" برای تدوین فوانین جدید طرف مشورت اولیای امور بود ـ هنگام ببکاری و بازنشستگی روزی برای دیدن رفقایقضائی خودش به یکی از شعب دیوان کشور آمده بود که اتفاقا" نگارنده هم در آنشعبهکاری داشتم وچون مدتها بود یکدیگر را ندیده بودیم موقع رامغتنم شعرده ساعتى باهم نشستهم ودنماله صحبت مرحوم گنابادی ادامه یافت خلاصه داستان این بودگه می فرمود در آخرین باری ئه آقای گلشائیان از استانداری آذربایحان وزارت دادگستری منصوب شد (طاهرا" برای

باشد باطل است منتهي دولت بايد خبود را مصمم در مراعات قوانين أصولي بداندوبتمام محاضر قدغن کند که حق ندارند سندی را بر خلاف قوانين تنظيم نمايند حاضرين در جلسه از اظهارات من خیلی شگفت زدهشدند و پرسیدندآخرچهجور کجواب دادم قانون ثبت املاک را بدقت بخوانید قانون مدنی را هم بخوانید خواهیددیداساسا "زمین قبل از آنکه بوسیله زراعت یا ساختمان پاحفرجاه آب مورد تصرف بشر قرار بگیرد نه قابل تصرف و تملک استونه قابل ثبت و معامله و پساز آنکه بشرح بالامور دعمران وآبادي فرار گرفت ملک همان شخصى ميشود كهآبرا حيارب كرده است

مخصوصا" فالون ثبت تصریح کرده که منقاصی ثب زمس باید تصرفات خود را مدلل سازد و نماینده ثبت برود و برای العین عمران و آبادی و تصرفات آدر زمیر را به بینده پسراز آن تبتشود ولی با کمال ناسف در ایبران متعاضبان نبت بدون آنکه کاری روی زمییسی الحام داده باشيد تعاضاي ثبت آنوا كرده و بماینده ثبت هم با دریافت یک برگ استشهادیه سهلالنهيه وظيعه فانونى خود را در احسسراز العقوق بيشتر دارند اگر خانه شخصى نداشته آبادشدن زمين و تصرفات متقاضي انجام يافته دانسته و میلیونها متر زمین خدا را که دست بشر برایعمران بر آن نرسیدهبنام متقاضی ثبت نموده و سند مالکیت صادر کردهاند ــ بديبهي استجنين اسناد مالكيتي اعتبار قانون بدارد و باطل است درست مثل این است که نماینده ثبت سند مالکیتی برای یک نفر صادر کند و در آن ششدانگ کره مریخ یا مطارد را ا

ا بنویسد و یا بحرخزر را بنامکسی ثبت نماید آیاچنین اسنادی دارای اعتبار است؟ بالاخره اجلسه كميسيون درآنروز بجمين جاخاتمه يافت و قرارشد جلسه بعد را اطلام بدهند ـــ مرحوم كنابادىمى فرمودديكردر جلسه بعد مرا دعوت نکردندو همانروز هم یکی از آقایانگفت که اگر صدای این کاررابلند کنیم تکلیف استیاد مالکیت که دست مردم داده ایم چه میشود ؟ جواب دادم جلوفسا دهرجه زود تركر فته شود ببهتر است ، باری اگر برای مردم عسادی مطلسب روشن نیاشد مسلما "برای افرادی که با قوانین سروکار دارندخیلی واضع است که مسئله خریبد و فروش زمین و تنظیم اسنادرسمی بروی آن گرچه بسیاررایج است ولی از کارهای رایجی است که غلط است و همین کار غلط بکلی به اقتصاد كشور لطبهزده و مردمرا از راهباي راست کارو کوشش منحرف ساخته و یک طبقه شروتمند بوجود آورده وعرضه زندگی را بسر اکثریت مردم که با در آمد معین باید زندگی كنندتنگ ساختهو بالاخره وضعى بوجود آورده که هیچکارمندی حتی قاضی یا استاد که نسبت!" باشند نتوانند زندگی کنند بنده گرچه خودم مستاجرهستمولی بالاخره یک جوری با صاحب خانهخود کنار آمدهام و ۱۵ سال بیشتر است که باهم ساختهایم وازهمراضی هستیم ولی در بین نزدیکان خود می بینیم مثلا" افسر شهرباني كمتمام حقوقش شايد ينجهزار تومان ا بیش نیست چپار هزار و پانصد تومان کرایه

جلوگیری از آلودگی خلیج فارس^{**}

ازدیرباز فضولات و کتافتهایزمبن را به دریا میریخهاند و در علم حقوق وسباست مدن نیزبحکمآن که دریاهایباز و بزرگ را به آزادی بار شناخهاند حندان منعی و مراحمی ازاین آلایش معمول نبوده است ، در حقوق عام ملل این نکنه محل سئوال و اسکال است که آیااصلآزادی دریاهامشتمل برآزادی وجواز آلودگی آبهانیز میشود بانه ، در حواب بنظر می آیدکه اصلآزادی دریاهارا نباید مطلق تصویر و تفسیر کرد و این اصل حقومی بیر باید به فیود و شروطی محدود و مقید باشد و از این قواعد یکی آن است که هرجی باید بنوعی و بحوی مورد استفاده و اجرا و افع شودکه دیگری را از آن زیان نرسد ، و دیگر آن که کشورهای حکم حقوق عام ملل محکوم اند که فلمرو خود و حقوق حود را بنوعی بموقع اجرا گدراید که کشور نالث متضرر نشود ، لذا استفاده از اصل آزادی دریاهادر حدود معقول و بعید و بنوعی که کمانع اضرار غیرنشود قابل دفاع است و آلایش دریا را نمینوان بعیوان حکمی باشی از اصل آزادی دریاها دریاها ، آزاد و مجاز نلغی کرد ، همچنین اگر حقوق انحصاری کشورهای ساحلی به اکنشافی و استخراجی نیزآلودگی دریا را در اثر عملیات اکنسافی و فعالیتهای بذیر فته شده است این شناسائی حق نیزآلودگی دریا را در اثر عملیات اکنسافی و فعالیتهای استخراجی تجویزو تنفیذ نمیکند ، به این فواعد در قرار دادهای مربوط به دریاهای آزاد (ماده ۲۲) و فلات قاره (ماده ۲۵) و فلات قاره (ماده ۲۵) و فلات قاره (ماده ۵) سژنو ۱۹۵۸ ساتارت رفته است ،

آلایشدریا ،گاهاختیاریاست چونمواردیکهکشتیهای نفتی پساز نخلبه ، نعبکشهای خودرادردریابشویندو یا طیعملیات اکنشاف و استحراج منابع زیر کف دربا اسنات آلودگی آب دریا شوند ، و گاه غیر عمدی و اضطراری ازفبیل تصادف و تصادم کشنبها .

پولیسانسیه حقوق فصائی ، فوق لبسانس حقوق ، دکنرفلسفه در حقوق ، فاصی سانی دادگستری برنده ٔ جایزه علمی دانشگاه کلاسکو (۱۹۷۷)

^{*} بگزارشروز ما متایمز مالی (لمدن ۱۶۰ جون ۱۹۷۷) پس از سالیها مداکر دکمفراس جلوگیری از آلودگی خلیج فارس در مهر ماه امسال (اکتوبر ۱۹۷۷) با شرکت ما بندگسان کشورهای ایران ، بحرین ، عراق ، کویت ، عمان ، فطر ، عربستان سعودی ، امارات منحد عربی در کویت انعقاد خواهد یافت ،

در این اواخربهامر جلوگیری از آلودگی دریاهابهنسبت گذشته توجهی درخور بذل شده است هماز جانب دولتها کهکشورهای ساحلی ذینفع علاوهبروضع مقررات داخلی به انعقاد قرار دادهایی در اینزمینه توفیق یافتهاند وهم از سوی اهل علم که عالمان ضرورت جلوگیری از آلودگی دریاو حقوقدانان طرق و قواعدنیل به این مقصود را دفتر ها پراکندهاند که این مختصر تاب آن مباحث ندارد و یادداشت گونه بی است درباب جلوگیسری از الودگی خلیج فارس باختصاص .

موقع خاص وحالت استثنائی خلیج فارس که بگزارش اهل اطلاع اکنون یکی از کثیف ترین مناطق دریائی جهان است (بنگرید به تایمز مالی "لندن ۱۶۰ جون ۷۷) در خور توجه بیشتر است مقررات داخلی غالب کشورهای ساحلی خلیج برای منع مو شر از آلودگی دریا کافی نیست بهره برداری از ذخائر نفتی زیر کف این دریا و نیز حمل و صدور مواد نفتی استخراج شده در این حوزه آلودگی دریا را خطری است جدی ، دولت شاهنشاهی ایران و دیگر کشورهای حوزه خلیج برسبیل مقدمه قواعدی در این باب تمهید کرده اندومذاکراتی معمول داشته که اولیا ملک و دولت و منخصصان و اهل فن دخیل و مسئول آن اند ،

خطر آلودگی خلیج فارس را دو منشاء مهم است یکی آلایش دراثر بهره برداری از منابع کف وزیرکف دریاو دیگری آلودگی ناشی از ریختن مواد زائد و شتشوی نفتکشها دردریا ،

در گذشته خطر آلودگی دریا در اثر اکتشاف و استخراج ذخافر واقع در کف دریا و زیر کف دریا چندان قابل پیش بینی نبوده است واگر بوده است در برابر مسائل حساس دیگری که بهنگام انعقاد فراردادهای نفنی مطمح بوده است جنبه ثانوی و فرعی داشته، جبران این نقصان تنها باوضع قواعد متقن و محکم جدید ممکن است ،

در باب جلوگیری از آلودگی دریاوسیله کشتیهای نفت کش ، مقررات جدید ایران راجع به حق نظارت و بازرسی کشتیها تا حدود پنجاه میل دریائی از سواحل ایران درخلیج فارس و دریای عمان در احراز حفظ و صیانت دریا از آلودگی بسیار موقش تواند بود و بی شبهه از فوائد دیگر نیز در جهت حفظ منافع ملی خالی نیست ،

اینک که کشورهای ساحلی خلیج فارس در مقام انعقاد کنفرانس منطقه بی جلوگیری از آلودگی خلیجاند چند نکتهمهم قابل پیشنهاداست :

۱ ــ قوانینو مقررات داخلی کشورهای حوزه خلیج فارس در شدت وحدت منع آلایش
 دریا باید تا حد مقدور یکسانو یکنواخت باشدکه وجه خلاف ،خلاف منظور و نقف غرض
 است .

٢ ـ از آنجاكه خليج فارس از حيثيت جغرافيائي ، دريائي نيمه بسته است همكاري بیشترکشورهای ساحلی محل حاجت است و کشورهای بزرگتر حوزه مانند ایران و عربستان سعودی در مقام رهبری و پیشقدمی در حلاین مسائل نقشی سازنده و مو نر عهده دارند .

٣ ـ مسووليت و اشتغال ذمه به جبران زيان حاصل از آلودكي دريا بهاثبات تقصير وخطاء محتاج نیست ، در این باب بهتر است بجای نظریه تقصیر به نظریه خط استناد جست يعنى صرف نظر أز وقوع تقصير وأرتباط آن بأ زياى حاصل بصرف آلايش دريا مطالبه غرامت کرد .

۴ ـ دستگاههائی از قبیل آنچه ایران چند سال قبل در بندر ماهشهر تأسیس کرد ه است که با جدا کردن نفت از آب ، مانع آلودگی دریا به مواد نفتی میشود (در اصطلاح اهلفن آن راسیستمال ،او ، تن ، گویند) افزایش یابد و استفاده از آنهانیز اجباری باشد ،

۵ ـ در قراردادو امتیازهای نفتی جدید شرکتهای طرف قرارداد بنحو مو ثری به ـ جلوگیری از آلودگی دریاملزم و متعهد شناخنه سوندو باوضم مفررات داخلی یکجانبه به ... شركتهاىشاغلكه درامتيازنامههاى قبلي متعهد اين خدمت نشدهاند نيز همين تعهد الزام و تحميل شود ،

یادداشت .

این بنده در باب مسائل حفوفی حلیج فارس به غالب منابع فرنگی و عربی و پارسی نگریستهاست ازمطبوع ومخطوط ، ارجاع به آن متسون در ذیل این یادداشت بسیار مختصر بی نتیجهاست چه بفرض علاقه مندی خوانندگان دسترسی بدانها در کتب خانههای مادر ایران ممکن نیست . یکی از بهترین کتبی که در باب کلیات این قضیه (منم آلودگی دریا) بنظر رسیدهاست فصول آخر رسالهیی است که فاضل شهیر یروفسور ادوارد بستراو ن Edward duncan Brow N که تا سال گذشته در دانشگاه لندن (یونیورسیتی كالم) متعهد تدريس بودند بعنوان رساله دكترى خود مرقوم فرمودهاند و آن رسالــه اکنون در کتابخانهٔ دانشگاه لندن نگاهداری میشود.

بقیه از صفحه ۲۸

آپارتمان میدهد و پانصد تومان هم برای اینوضع نمی تواند قابل دوام باشد و اولیای این قبیل مقالات را داشته باشند با مید آنــروز

امور باید سریعا چارهای بیاندیشند امید آنکه گازوئیلو غیره و بالاخره تردید نباید کرد که دستاندرکاران اموراقتصادکشور فرصت خواندی

بررسی در اطراف مذاهب باستانی

مطوریکه استنباط میشود مدهسازر تشتی وودا (در هندوستان فدیم) هر دو دارای سدا مسترک بوده و با آثار و شمائر فدیم آریائی ارتباط محسوسی داشتماند . مدهب زرتشتی بموحب عقیده بعضی از دا شمدان بر اشر اسارت بیهودیان در بابل در طرز دکر و معنقدات مدهبی آنها موئر واقع ساید سر عقاید ایرانیان قدیم از بیهودیها . . . منتقل گردید نظوریکه قسمت اعظم می بیات مذهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مدهب عیسوی راجع به بقای روح بعد از مرگ مداری به بیشتمب به بیشتمب

یکی از معتقدات مدهب زرتشب نام بردیا وعیسویها هم آن عقیده دارید مربوط به بروط است ، ایرانیان معنفد بودند که سرز فران یا ارواج طیبه قبل از پیدایش انسان و عنسود داشده اند و اهور امزدا فروهندان را محد ساز کرده بودکه در عالم ارواج باقی نماند یا در جسم انسان حلول کنند و نظریه افلاطر براجع ا



ابىحا سرچشمه گرفته .

ررنشني ها ضمن معتقدات اصلي خود دایر به وجود ذات یاک اهورامزدا و لیزوم رعاب پنداروگفتار و کردار نیک اینطور عفیده ماكسدكموحدان ازحسم اطاعت تميكند وحني عبداراتيكه بشرام تكب كناه شدوحدان طهارت ومعصوميت خود راحعط ميكند وهمينكه أنسان موت کردوجدان نایل جنوات با روحهمراهی میکند و در موقع عبور از این پل اگر روح نیکو كار باشد وجدان بشكل دختر زيبا و خنداني المسعال او میآید و اگر روح گناهکار باشد وديان بصورت ديومهيين در ميآيد و روح را مهجش میکند ، این عقیده که با مختصر احتلامي با معتقدات مسيحيان و مسلميسن المن دارد هزار هاسال قبل مورد قسول الرابان بوده واز لحاطكلي باعقيده هنديها و مصربهای قدیم فرقی ندارد ،

ايرانيان قديمهم عقيده داشتندكه اهورا

مرداالبندایکجهان روحانی و سپس یک جهان مادی آفرید وحلقت کائناب را در روز آخر با آفریدنآدمی تکمیلکرد . آنها معنفد بودند کدروحآدمی پسار مرک بهعالم بالا بر میگردد و در اوستا دکر شده که فروهران بیاکان بعنی ارواح آباو اجداد هر حانواده در ده رور آخر هر سال (فاصله بین سال فعری و سمسی) آزاد میشوید و بسوی رمین بار میگردید و مهمان ریدگان هستند و مقصود از آنسازی و حش و سروروسایر آداب و رسوم باستایی عبارت از حالت تکانی و پوشیدن لباس و اطعام مساکس ودادن عبدی و عبره این ایک باین مهمانان و دادن عبدی و عبره این ده روزه خوش بگذرد و از اسمایی در طرف این ده روزه خوش بگذرد و از زندگان خوشود با سد .

درنوراب بنی اسرائیل اینطور بوشیه شده که جداوید موجود را بوجود بناورد بلکه اسطفس رمین و اسطفین آسمان را (بعنی آنجیه را بالداب وجود داشت) میدل به شنگی کرد .

بروان مدهب ودادر هددوستان قدیم هم میگفیند که ماده و روح یکی هسیند و روح مطهر درجهاعلای عنصری است که سکل دیگر آن ماده است ، آنهامعیفد بودند که سرباسر کائناتهمواره مملو از سیالهمرموری بوده است موسوم به آکاشا یا اثر (اثیر) که همشه در حال حرکت میباشد و همهٔ چیر از آن به وجود آمده و بآن باز میگردد ، آنها میگفیند اثر به حسم است نه روح و بوسیله آن بود که در ابتدای امر هوابه وجود آمد وار هواروشنائی وار هواو روشنائی حرارت واز محموع این عوامل شرایط پیدایش آب بدست آمدکه ما یه حیات موجود ات

ربدهاست ، سپس حرثومه نباتی به وجود آمد و اسعوامل بدوی و لطیف زندگی نوام باشعبور ابندائی ازگیاهان به کالبدموجودات دره بینی اولیه وارد گردید و بعد از یک دوره تکامل طولایی و غیر قابل وصف برسبیل تورات از بانات به حنوانات و سپس به انسان منتقبل گردید ، روح انسانی هم بعد از طی مراحل رشدوکمال بدریجی که در پیش دارد رفتهرفته مصغی بروکامل برمیشود و بالاخره به (بیروانا) بامندا و خود که بطورموفت از آن جدا گردیده بار میگردد .

علیمات و معنقدات مذهبی کعیسال (کلده) هم در مورد پیدایش و سیر تکامل موجودات درهمین رمینهاست آن آنها میگفتند که جهان در آغار حزآب چیزی ببود و اولین موجودی که بولید شد شکل ماهی را داشت (که علوم حدیده این بطریه را بائید میکند) و بعدا "بندریج حبوانات دیگری به وجود آمدند که با ببروی از اصل ببازع بقاو به بژادی منشا پیدایش ایسان فعلی بشمار میروند و نظریات دارویی هم از نظرمادی اصولا" متنی برهمیس معنقدات است .

درهبدوستان مدیم عقیده داشتندهمانطور که حداوند در کالند انسانهائی مانند بوداو کریشنا نحلی کرده بود در وجود فردا" فسرد اینا بشر نیز خلول کرده باتفاوت اینکه نودا و کریشنا خدا را در وجود خود شناختند ولی یک فرد عادی هنوز اورا در وجود خود نیافته است و نزدیکنرین راه برای درک این حقیقت نعکردر خال عزلت است ، آنها معتقد بودند که اسان عبارت است اولا" از حسم مادی که بعد از مرگ از پین میرود ، ثانیا " یکشیئی روحاني که همزاد انسان است و باوجود اینکه طول عمر آن از حسم زیادتر است بازهم بعد از مدتی میمیو دواز بین میرود ، ثالثا "یک و م غیرمانی که بعد ازمراحل طولانی و مختلف به مبداء خودواصل ميكرد ديعني به خدامي يبولدد بانوصيح اينكه انسان هر قدر از مبداء خود دور شود وجنبه مادی آن قویتر بشود پست و منحط میشودو برعکس هر ابدازه جنبه مادی خود را ازدست بدهدورو وخود را نصفیه نماید بیمان نسبت ترقی میکند با اینکه به میدا و اصلیب ميپيوندد .

هندیهای استانی معنقد بودند که مدت عمر دنيا يكروز برهما استكه بعفيده آنيها ۴۳۲۷ ميليون سال است.

مصريها أولين ملني تودندكه كعتنبدروج انسانی حاویدان است و بعداز مرگ با فاصله سه هزار سال محددا "در قالب جسمانی انسان دیگی حلول مکند ،

مردم یونان قبل از سقراط معتقد به یا داش ومجازات بعد از مرگ نبودند و میگفتند روح فاضى نعسخودمينا شدوخداو بنهشت وجهنمي وحود ندارد ووصول بهشداء بسته باستعداد ارواح و پرهیر از منهیات و پیروی از افکار و

بقیه از صفحه ۱۵

داشنم با نان شهرها بمیشد شوخی کرد تجربه ملح محطى خراسانكه يكي ازجهات انتجار داور بود جود من و رساندن غله از نهران در زستان سخت و پر برف و راههای

اعمال نیک است

ضمنا " طرفداران ماده یعنی مادیون بر خلاف معتقدات طرفداران وجميكفتند همانطور که روشنائی بدون شمم از بین میرود فکر بدون مغزهم سميتواند وجود داشته باشد و همينكم مغز میمیر دفکرهم از بین میرود ، در عین حال نظریه مادیون متوحه این نکته سیزهست که تولیدفکردرمعز انسانی بایستی نوام با زندگی باشد که خود زندگی صورتی از ماده است و در اینصورت بایستی قوه و با عنصری از خارج وارد ماده بشودتا آن ماده نتواند تولید زندگی بیماید و ابیحا است که مادیون به س ست میرسند و باطرفداران روح ناحدیهم عقیده ، میشوند که منشاء اس فوه یا عنصر با شعور و م ماقوق قوااگر همان خدا بیست پس چیست ؟ منتهى بعضي هاقدرت وعظمت ونيروي ارادهو نظم و نربيب اين فوه مافوق قوا را در نمام شئون آفرینش و در همه حا و هر فدم میبینندوبرخی دیگر نظوریکهبعدا " شرح داده

خواهد شد پسار گذشتن از اینهمه دالانهای تاریک و پرپیچ و خمو بمحض برخورد با اشعه تابناک حفیفت راه خود را کم کرده و فسمنی دیگر از عمر خود را دوباره در وادی تردید و سرگردایی سیری میسازند ،

بسته دحیل بودم و می دانستم که بباید کار هیئت علموتا مین مان شهرها را کوچک گرفت وبي جهت تشكيلات اداره رامختل كرد. (ادامه دارد)

" **کور**کن "

در ۹ ۹سال ریدگی براز رنح و محبت عمو سلاس فرازویشیمهای بی در بی و گوباگوی بچشم میخورد ، اوبااین عمر نسبتا "طولانی فرصت بافت که بهر کار نی در دهد و خود را در نمام روایای زندگی بیشه قبر کنی زندگی بیشه قبر کنی اختیار نمود ، در آمروزگار کلیسای سالزمورگ در مسافت فابل ملاحظهای دور از شهر مدکور در محاورت دهکده برفرار به کوجک سیبا " بلندی بیا شده بود ، کلیسا از بکطرف مشیه بدره بسیار ربیا و فرح انگیری میاشد که جشم اندار خالب و فستگی را داراست ، فیرسیان دراییهای این دره فرح انگیر فرار دارد به عمو سیلاس روزها و هفته ها باین بوسی زنده و رشت در این فیرسیان به بیشه گورکیی اشتعال داست .

او ننهانغاصله نکماه گوری می کند بیتش این بودکه نباید بندهای از بیدگان خوب خدا که بسرای حاوید می میوندد احیانا" در این آرامگاه اندی استراحت نماید و از برکت این ماحرا بان و آنی هم باویرید .

او با هیچکس رابطه بدارد . مونس داخیی او گنجسگها و پرندگان کوخکی هستند که نیشتر اوقات دوروبراو در بروازند و کرمهارا از لابلای خاکهای نازه شکار کرده می بلعندو بشکرانه رحمانش بعمه سرمندهند . اگر کسی از فراز نام کلیسا به ته دره خبره سود هنگل نامورون عموسیلاس رامی سبند . ایتدا فکر می کند قطعه سنگی علطان از فراز نام کلیسا بزیر در علنیده ایسولی دیری نمی باید که با اندگی کنجگاوی به وجود موجود بینوا و سالخورده بی میبرد که دیررمانی است در زیر این گنید منباغی بسر برده است و هنور هم جون محرمین برندگی با اعمال سافه محکوم است . و نایستی ناعمر دارد کوشش کند و بار ریدگی بلخ را بدوش بکشد .

دریکی از روزهای خوش بهاری بیر مرد سرگرم کار خوبشین بود . بهنگام نیمروز که نابش آفتاب بهاری رخوب و سسنی در وجود با نوانش ایجاد کرد دست از کار کشید و در درون قبری که کنده بود بر زمین نشست ، غدای سنگ و ناچیزی راکه همراه داشت از درون توبره ای مندرس بیرون کشیدو بخوردن مشعول شد و بین از آن خواب اورا فراگرفت ، ساعنی ارخواب و آرامش اونگذشت که با صدائی و حششاک از خواب حست ، وقیی باطراف بگریست از نالخورده ای را دیدکه از بالای قبر چون هیولائی برویر نگاهش میکرد ، از صورت رن

فهر و عصب فرو می ارید پنداری ماجرائی اورا عصبانی و خشمگین نموده است . زن در آن حال چنری بدست داشت و نوکش رادمیدم بزمین فرومیکردو ناخود آگاه شیارها استسی در خاک ابحاد میکرد ، اندامی لاغر ، صورتی افسرده و پریده رنگ و چهره ای بغایت رشت و کریه داشت ، چکمه های بزرگی بپایش بود در زیر لباس ضخیم و تبره رنگ ساقهای بزرگ و صاف و آفتاب خورده اش با رنگی فهوه ای و برنزه بچشم میخورد ، وران های گوشالودش چون سعیده فضائی هوسهای مرده پیر مرد را زیده کرده بکیاره نظر اورا حلب نمود .

عمو سیلاس پس از اینکه اندام رن را حرا بخزار ربر نظر گذراند سرش را برگرداند ولی قبل از اینکه نگاه خریداری دیگری باندام جا افتاده وی بیفکند با عباب و خطاب بیمعدمه و شدید رن روبرو شد ، و خطاب به پنر مرد گفت :

حجرا آنجو مبنوشی ، ایجا فترستانی مقدس است و آرامگاه آندی بندگان خداست مشروت خوردن کاری شیطانی است ، ارتکاب این عمل باشانست آنهم در چنین مکان گناهی بزرگ و با تحشودتی است ،

پیر مرد با خونسردی نمیام گفت :

ــ به ما دام ! اشتاه میکنی! من مست بیستم مطمئن باش اشتباه میکنی دلم مبحواست واقعا" مشروبی داشتم و باهم حالی میکردیم .

اما افسوس !

پیر زن فریاد رد و گفت 🖫

هبور شیشههای آنجو نوی نوبره نی صاحب مانده آب دیده می شود ، پیر مرد کثیف خرف از ریش سفیدت حجالت نمی کشی ؟

عمو سیلاس بطری آنجو را برداشت و گفت:

ـ ما دام محبوی این بطری چای است به آبخو ، اگر باور نداری امتحان کن و کمی بچش ، رن بانغرض گفت ، .

_ من از دهایه این نظری نمی توشم ،

بېر مرد يا ملايمت و مهرياني خوايداد :

... حیلی حوب من با فنجان از این چای نشما میدهم ·

عمو سیلاس از داخل توبره اش فنجانی فلزی سرون آورد و بندرنگ بر از چای سود و بدست پیر رنداد و بالنخندی مهر آمنزگفت :

ے خواہش میکیم از اس چای بنوشید مطمئن ہستم که شمارا بعی آزارد ،یک کمی ۔ بوشید ،

پیر زن با دربدگی و خشوبت ریاد گفت 🖫

سيار خوب!

آنگاه دستشرا دراز کرد و منجان را گرفت و یکراست به لبهای کلفت و جروکیدهاش نزدیک نمود و مقداری از آنرا نوشید و پس از کمی تأمل گفت :

ـ پىدارى نوعى چاى است .

عمو سيلاس گفت:

سمادام البته در این تردیدی سیست . البته چای معمولی است من اینرا آمروز صبح درست کرده ام تازه دم ومطبوع ، بسیار گوارا است .

سخیلی تازه است ، طعم مطبوعی دارد . پنداری نمام خستگیهایم را برده است . پیر مرد بیدرنگ فنجانی دیگر پیمانه نمود و بدستش دادو گفت :

سيس حالا بفرماننوش ۽ نوش جانت باد ،

مادام با ناز و کرشمه گفت :

سبلی ، راه طولانی مراخسته کرده است ، از مسیربلفور آمدهام فکر نمیکردم راه تا این اندازه دور و درار و خسته کننده باشد ، خوب ! میدونی نیشتر عمرمان را گذرانده ایم دیگر جوان نیستیم که این راههای طولانی برایمان بی اهمیت باشد ،

ــ اوه ! راسب میکوئی ! چه نرکل وورکل و شوخ و شنگی :

پیر مرد کتش را در آورد و روی خاکهائیکه نازه ازگودال قبر بیرون ربختهبود بهن کرد سپس به پیر زن نعارف نمود و گفت :

ب مرمائید ، بنشینید ، گلهای قشنگ بهاری را تماشا کنبد و لذت ببرید ،

پیرزن بدون اعتراض و مخالفتی بیدرنگ بروی زمین نشست و اینکار او علاوه براینکه عمو سیلاس ا غرق در حبرت و شگفتی نمود شادی وخرمی وی رانیز دو چندان کرد ، پیر- زرفنجانی دیگر چای خواست و پس از آنکه پیر مرد فنجانی لبالب بدستش داد بالبخندی مستانه گفت :

ــ اوه! هواخیلی گرم شده بهتر است کلاهم را از سر بردارم!

مادام بیدرنگ کلاه را از سر برداشت و آنرا رویزانویش قرار داد ، عمو سیلاس که از این تعییر حالت ناگهانی و شنگولی پیر زن خوشحال بود و در دل قند آب می کرد بی اختیار گفت :

دختر جان! حالت چطوره! براستی مادام تو حالا مثل جوجهها میمانی ، تامل کن تا بسن من برسی ، آنوقت بهتر میتوانیم محبت کنیم و همدیگر را درک نمائیم ، من سالهاستکه در زیراین طاق آبنوسی رنگ زندگانی میکنم ، دنیا را پیر کرده م ، جنگهای کریمه را خوب بیاد میآورم ،

پیر زن باسخنانی مهر آمیز گفت :

ـ براستی چنین است . قیامه شما نشان میدهد که زندگی خوب و پراز لذت راگذرانده ای . پیر مرد گفت : .

همينطور است ، البته ما دام خوب تشخيص دا دهاي ،

پیر زن که برای اولین بار لبخندی نمکین روی لبهای کلفت و چروک خورده اش نقش بست باناز و ادائی فراوان گفت :

... مراببخش که امرو زباتو آنگونه رفنار کردم ، از این پیش آمد خیلی متأسفم ، من فکر میکردم که تو در این مکان مقدس و روح نواز مشروب مینوشی!

پیر مرد گفت :

مادام حق با شماست ، من سالهاست که لب بمشروبهای قوی و سکر آور نیالودهام بهمین جهت معتقدم که سالهاست موجود بدرد خور و مغیدی نبودهام زیرا مدتی از بهترین دوران زندگی راتباه کردهام .

عمو سیلاس در این هنگام با یک بطری پر از درون قبر بالا آمد و در کنار پیر زن نشست و باو گفت :

ــ میدانم خیلی خستهای و باید بیشتر بیاسائی ،

مادام خندید و عمو سیلاس پیمانه دیگری بدستش دادو در حالبکه از اینبهمهلطف و جوانمردی پیرمرد لذت میبرد باچشمانی که رخوت و سستی از آن می بارید از اینبهمه مهمان نوازی عمو سیلاس اطهار خرسندی و رصایت خاطر نمود و زیر لب گفت :

_حوان خیلی متشکرم!

پیر زن حالا به اوج خوشی و نشاطرسید . چند فنجان چای سرد اورا کاملا" دگر گون واز خود بیخودنعود . بوی عطر گلهای بهاری و تابش آفتات رمقی در او بجا گداشت . صورت گوشتالود و پاهای عربان و قهوه ای رنگش که در مقابل نابش حورشید قرار داشت بشئه ای مستانه بدو نخشید . دیگر او جوان شد و چون دختری کم س و سال و دم بخت یکبار دیگر مههوم زندگی شیرین را درک نعود . قلبش در سینه تهیدن گرفت و عرق شرم روی گونههای گلگونش نشست و سرافکنده بسان دوشیزگان زیر لب زمزمه نعود :

- سا و چقدر زیبائی ! چه حوب و نازنینی ! بهترین مرد روی زمین هستی .
 - ـ لى مادام درست ميكوئي روزگاري آنچنان بودم :

پیرمرد سرشرا برگرداند . نگاهش منوجه تپههاو مزارع دور دست شد ، مرغ افکارش در آسمانهایریدن گرفت .

طوفانی سهمگین اقیانوسوخودش رافرا گرفت ، گذشتههای تلخ و شیرین از جلنسو

دیدگانش رژه رفتند ، سیمایش غم عمیق درویش را بشان میداد ، حوشیها ، ناخوشیها ، ناکیها ، ، همه و همه بک بیک بیادش آمد و سرانجام)چند تطره اشک درچشمان گودرفته و بيعروعش درخشيد بي اختيار سرش البلند كردو گفت:

سالي مأدام من اكنون بهترين مرد روى زمين هستم .

پیر زن در حالبکه نشاطو خوشی بارو بود وجودش رایه رقمی در آورده بود گفت:

ــ من روزگار درازیست که با استعمال مشروبات الکلی میارزه می کنم .

پیر مرد نگاهی باو امکند و گفت:

حجنگ و مبارزه با مشروبات الكلى بسيار شنيدني است منهم سالهاست كه باين -درد مبتلی هستم!

پیر رن که اکنون ازکوچکترین سخی عموسیلاس بی اندازه به وجد می آمد پرسید:

کی این مبارزه را شروع کردی و چند سال بطول انجامید ؟

عمو سيلاس كفت:

ــ من در سال فحطی بدنیاآمدم ، روزگار بدی بود ، وصع نان و آب مردم وحشتناک و رفت باربود . ناخوشی و فقر و نکنتهمه حارا فراگرفت . درست یادممی آیدکه در خانمه بجای همه چیز آب حو داشتیم . در خانوادهها هرکس بحای غذا آبحو میخورد . در گهواره کودکان نعوض غدا و شیر آبجو مینوشیدند . من نبش از ۸۵ سال اینگونه سارزه کردم 🏅 مادام باتعجب برسيد :

_حالا حه فكر ميكني آقيا آبا يا اينهمه حنگ و حدال بيروز شدى ؟

عمو سیلاس نگاهی بچهره زن افکند و در حالیکه قیافهاشنشان میداد مقدار مشروبی راکهدر این عمر طولانی حورده است می نوانست آسیای بزرگی را بگردش آورد و گنسدم شهری را به آرد تبدیل کند گفت:

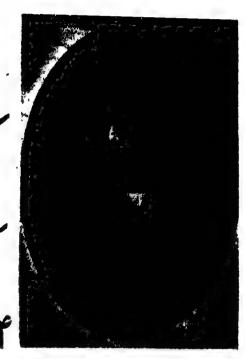
ــ بلی مادام! من در این منارزه پیروز شدهام!

عمو سيلاس شيشه آب حويري رابدست گرفتهگفت:

ــ در این مبارزه طولانی خوراک من حز این چای سرد چیزی نبود ، تو هم امرور _خو بسبب خستگی راه بیش از حد معمول از این چای سرد نوشیدی! اینطور نیست؟ مادام در پاسخ گفت:

ـ از لطف و مهمان نواری تو بی اندازه معنونم .

عمو سیلاس منحانی دیگر از چای سرد لبالب نعود و بدسنش داد . پسر زن از خوشی روی الندنبود بنا چارروی دیواره قبر نشست و در پرتو تابش گرم خورشید فنحان را لاحرعه سر کشید ، مادام ششدانگ سر کیف آمد از سخنان پیر مرد لذت مببرد ، ساعتی دیگر کنار



انواسی ابراس ملصد طاران ملصد طاران مرمس مارس عادان اتابیک

بزرگترین پسر محمد ابراهیم امین السلطان (محمد علی امین حضرت) است کهاز مادر بااتایک جدامی بود ،

بسأل ۱۳۰۶ متولد شدهاست او جوانی خوشگذران و خوش دل بود شابد بدینحهت هم کارش در دستگاه دولتی نگرفت ، همواره زیر دست برادرش (انابک) می بود .

پسردوم امین السلطان ، علی اصغر اتا یک رجل نیرومند و کم رفیب دوران قاحار است ،

اتابکدره ۲ جمادی الاول ۱۲۷۴ (۱۸۵۸ م) در تهران پابجهان می گذارد ، مردی باسواددارای خطخوش و طبع شعرو سواد عربی بود از برازندگی و زیبائی بهره کافی داشت در ۱۲۸۷ (۱۳ سالگی) بعنوان پیشخدمت همایونی وارد کارهای دولتی و در باری می شود ، در ۱۲۸۹ بجهت عهده دارشدن آموردواب لقب (صاحبجمع) پیدا می کند در مسافر نهای شاهانه که پدرش همراه موکبهمایونی می بود در نبودن پدر در تهران نیابت آمور (وزارت دربار) به او سپرده می شود ، در ۱۲۹۷خزانه دار کل و در ۱۲۹۸ به منصب سرتیبی اول و خطاب لقب جنابی ممتاز می گردد، در ۱۲۹۹ بالقب (امین الملک) به معاونت کلیه خدمات پدرش میرسد و در ۱۳۰۵ به دریافت نشان درجه اول شیروخورشید نابل می گردد،

بعد از مرگ پدرشتمام مشاغلچهلگانهاو به اتابک میرسد بقول حاج سیاح (در معنی صدراعظم شدً) سه سال بیش از مرگ پدر نمیگذرد چهار شغل دیگر به امور اتابک افزوده می شود پس از مرگ یوسف مستوفی الممالک وقتی شاه مصمم به تعیین صدراعظم می شود ،

در سال ۱۳۰۶ وی به صدارت میرسدولی میدانیم که اواز شش سال بست همه کاره دولت می بود ،

اتابککهدر سال ۱۳۱۵ به صدارت عظمی مدرسد در اسست بایهگور فرستادن ناصرالدینشاهمیماند، صدارت اودرآغازپادشاهی مطفرالدینشاهادامهمیماند سسماه سعددر محرم ۱۳۱۵ (۱۸۹۶م) از کار برکنار و به قم تبعیدهی بود . بکسال وسه ماه بعد در ۲۲ ربیع الاول۱۳۱۶ (اوگست ۱۸۹۸) دگربارصدراعظم میگردد در آغاز حسش مشروطه خواهی بعلت مبارزه با آزادی خواهان ناگزیر در ۲۲ جمادی الفائی ۱۳۲۱ (میمامتر ۱۹۰۲) از صدارت کناره گیری اختیار میکند و برای آخرس بار در ۲۰ ربی الاول ۱۳۲۸ (۱۹۰۰وئشن ۱۹۰۷) بهنخست وزیری رژیم مشروطیت میرسد و در بیم شده ۲۱ رسی ۱۳۲۸ (۱۳۲۰ اوت ۱۹۰۷) ساعت به ۲۰ در ۹۰ سالگی در حلو بهارسان دور می در

اتابک سیاستمداری توانا ،گار آمد و زبرگ می ودکد اگر دارای معواو احساسات ملی و میهن گرایی بود ، منافع مردم رابر منافع خودود دگرای رحت داد ، می بوانست میشاء اثرات سودمند و سازنده برای جامعه ایرانی باشد .

بیشترسیاستمدارانومردان برجستهایکهاوراده دورا آگاهی مروسیاسافینداکردهاند اورا در تدبیر و کشورداری و نیروهای عقلی و ارادی موداد

(سرآرنوردینگ) سفیر کبیر انگلستان می ورد از ادر الدال الطان بدیرین دشمنان خود را با یکیو دوملاقات بگلی خلع سلاح می کرد، آن از این مندل بدوسنی میشد. ا) والنتین چیرول نماینده سیاسی بربناندا مین از را داسان دیگربایندمی کند آ میشد. ا ناظم الاسلام کرمانی می نویسد از باهمه کس بای دیاری ادارا در ویسی وهم مشربی می کرد ، در نزد متصوفداطهار درویشی می نمود ، باطل حید بری دود ، باعده بایی بدرد آنها وحسن عقیدت بخرج میداد ، متعلقین راهم اطراف خود ، این با انجمه بایی بدرد آنها می انداخت ، آ)

حال به بینیم روابط اتابک با ناصرالدین ساه در چه دیوال و دا ده دی بوده است ، اصولا "بایددانست در ایران به یادداشتها و خاطرات و سفرنامههای با فیمانده رجال نمیتوان اعتمادگامل کرد ، اگر آنان را آدمهای بی نظر نگیریم باز نجهات نجوه نفکرو آنمسفر بکه زندگی می کردندنوشتههایشان دور ازغوض نیست ولی ۱۵ کلی هم بعد و د میل مطلال ورد در همه این اسناد کشید چون بی آن اسناد شناخت رجال کار دیواری و اعد بود ، بهایت با بوجه

Alipiomatist In the East ,p-1

are Middle Fastern Question P. 250 - 2

بهمه این نوشتهها و تواتر نظرات می توان تاحدی رجال ایران را شتاخت .

مامجموع كفتههاو نوشتههارا كنار هممي كذاريم تا بتوانيم سايه و روشن سيماى رجال ایران را ترسیم کنیم .

اعتما دالسلطنه بالتابك تفاهم كامل نداشت ولي هردو از مقربان شاه واز كساني بودنيد که همه عبر ممادر مهمسیاسی ابعهده داشتند ، بنابراین در عین حال که نمیتوان دربست نوشتههای اعتماد السلطنه را در باره اتابکارد کرد . درست هم نخواهد بود همه را بیذیریم از اینجهت مانیز با فشردگی هر چه بایسته فقط بارهای از مطالب را کهروابط نزدیک اتابک را با شاه نشان میدهد در اینجا میآوریم.

اعتمادالسلطنه در گزارشات ۱۸ ذی قعده ۱۳۰۰ ق کهاتابک ۲۵ سال بیش نداشت اورا (وزیر دربار و فی الواقع صدراعظم ایران) می داند ، ششماه بعد اورا (صاحب ۴۴ منصب بزرگ) من نویسد ، سال ۴ ه ۱۳ وزارت مالیه راضمیمه سایر مشاغل اومی کند و می نویسد: (هرجهاو بخواهدشاهم خواهدوهرجه نخواهدشاه نميخواهد) در رجب ۱۳۰۴ (۱۸۸۷م .) وزير اعظم ٧ رجب ١٣١٥ (١٨٩٣م ،) كه شاه بفكر درست كردن صدراعظم مي افتد أتابك به صدارت میرسد و در ۱۳۱۸ ق (۱۹۰۰م ،) دارای لقب (اتابک اعظم) می کودد .

مورخان و محققان بطور دقیق دوره اول صدارت وی را از ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ متأشیر از سیاست بریتانیا میدانند و معتقدند ، او بدون اجازه (سر درومندولف) وزیر مختار انگلیس کاری انجام نمیداد ، ازاینجهت بدنیست بنظر خود همین دبیلمات در باره شناسائی اتابک توجه شود ، ولف مینویسد : (از خیانتهای تمام صدراعظمهای سلف ایران که فریفته انگلیسها شدهبودند و خودشانرا در اختیار آنها گذاشته بودند .خیانت اتابک برهمهآنهامیجرید $\binom{(1)}{1}$. لرد کرزناورایک عنصر آنگلوفیل $\binom{(1)}{1}$ ، دکتر فوریه نوکر سیاست انگلیس (T)امینالدوله اورا هواخواه انگلیس (F) ، معرفی میکنند ، تقی زاده که به دوران مشروطه با اودرگیری داشته است در این سالها ضمن نکوهش ازاتا بک اورا (اولین روس پرست ایران (مرنویسد : در ماجرای تحریم قرار داد تنباکو وقتی موج اعتراض بحد شدید بالا میگیرد ،عزل اورامیخواهند و شاه تصمیم به عزل اومیگیرد بنابنوشته اعتماد السلطنه بکمک جرجيل دبير سفارت انكلستان تلكرافي تهديد آميز از طرف ساليسبوري صدراعظم جعل میکنند واز شاها بقای او درخواست میشود .

۱ ـ ناریخروابط سیاسی ایران و انگلیس ۱۷۳۳ - ۱۷۷۸ م ۲ ـ ایران و مسئله ایران 48 ۳- سه سال در دربار ایران ۱۳۲، ۴ -خاطرات سیاسی امین الدوله ۳۱ - ۳۵

ولی از آنسو چون دیپلمات ورزیدهایرانعملا" میبیند حریفشمال نیرومند است ، بااوبهتر میتواندگار کند اینچنین جهت سیاسی خود را تغییر میدهد : بهسفارتروس رفته بادوبوتزف وزیرمختار ملاقاتمیکند (باواطبینان میدهد که از روش سابق برگشنه و سپس وزیر مختار را مخاطب میسازد ،ممکناست شما بغول من اعتماد نکنید ولی عملیات من در آینده صدق این مقال را ظاهر خواهد ساخت) .

ایندوره صدارت آنابک کهششسال طول کشید مهمنرین آدوار تاریخ ایران بود که (اتابکایران را دست بسته تسلیم روس کرد . (i) .

وی بقدری برمزاجشاه مسلط شد هرکار مبحواستانجام میداد ، شاه مثل مومسی در اختیار او بود از اینرو بعضی (مقام اورا در اس زماس در ردیف تاجداران قرار دادهاند ، (۶) (Ever Ranking with Princes

انگلستانکهدر اینزمان ازجنگهای جنوب افریفاو بوئرها نجات یافته بود تمام نظر خود رامتوجه عقب ماندگی سیاست بریتانیا در ابران کردو چون می دید در صحنه سیاست ایران باحریف نیرومندی روبروست تمام نبروهای خود رااز فراماسونری ، مراکز آئینسی، کهنه پرستی ، داخلی و خارجی تجهیز کرد بدنبال مسافرت لردکرزن فرمانفرمای هند و هاردینگ سفیرکبیر انگلیس در ایران به بصره وصدور این حکم نگفیر اتابک در ۲۱جمادی الثانی ۱۳۲۱ بامضای بزرگنرین علمای تشیع (محمد شربیانی ، محمد کاظم خراسانی ، محمد حسن مامقانی ، میرزاخلیل تهرانی) صادرمی شود . (ادامه دارد)

ع ــ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلبس ۱۶۸۹

بعیه از صعحه ۴۹

هم شستند و به بوشابوش چای سرد سرگرم سدند دیگر آن جای نظاهر سرد آنچنان را آنچنان نر کرده بود .

سر انجام باچهرهای گلگون و نشته از سرات بات خوشجال و عرور آمیز با پیر مسرد بدرود گفتوآهنگخانه نمود و عمو سیلاس دیگر هر گراورا بدید . آنرور بعد از ظهر ساعت ۳/۴۵ دفیقه نرن بمفصد سالزبورگ حرکت کرد در بین ازدجام مسافرین بیرزنی که چنری بزرگ در بکدست و دسته گلی فشنگ در دست دیگر داشت دیده می شد . باگفته نماند که در هوای گرم آنروز و انبوه جمعیت واگن مسافرس بوی فوی تر و رسنده نر از چای سرد در فضای داخل واگن پراکنده بود . پیر ری نسبت به مسافران دیگر خوشجال و شنگول بنظر میرسیدو لاینفطع وراجی می کرد تمام حرفهایش در مورد انسان بازنینی بودکه آمروز بعد از ظهر به تورش خورده بود با خوشجالی فراوان به مسافرین می گفت :

سچه مرد وارسته و نازنینی وخوش مشرسی بود .

كشكول محتشمي

مرحوم حاج محتشم السلطنه از رحــال صدر مشروطیتواز مردان علم و سیاست فرن اخیر ابران است .

وی قربب نیم قرن در گار سیاست مملکت صاحب نفود و اثر بوده و درسین آخر عمر نیز چندسالی ریاست محلس شورای ملی را بعهده داشته است .

شرححال آن مرحوم درمحله خاطرات وحید درج شده و خوانیدگان علاقمند را به آن بشریه حوالت میدهیم .

اماعرض ارتحریر اس سطور معرفی اثری ارآن را دمر دبزرگ است که اخیرا " توسط فرزند برومند ایشان آقای سناتور دکتر حسینعلی اسفندیاری به زبور طبع در آمده و احیانا " درپائیز امسال عرضه بازار دانش خواهد شد .

آقای دکتر اسفندیاری در مفدمه کوتاهی برکشکول محنشمی چنین نوشته است : "مجموعه ای که به دوستداران ذوق و ادب تقدیم میگردد بکی از تألیفات پدرم مرحوم حاج حسن اسفند ... یاری محتشم السلطنه است ، در روزگاری که او

معلت مخالفت با قرار داد ۱۹۱۹ در کاشان در تبعید بسر میبرد کار تألیف و تحریر این جبگراآعازکردوازآن پس نبز سالها آنچناکه می شاهد بودم بهنگام فراغت از امور دیوانی بهادامه و تکمیل آن میپرداخت ، ، ، از آنجا کهمن مهنگام در گذشت پدرم در ایران نبودم ازجزئیات کتابخانه اش بی اطلاع ماندم تا اینکه چمدسال قبل بر حسب اتفاق به این محموعه دست یافتم و ، ، ، برای من موجب خوشوقتی است که اکنون میتوانم این حنگ جالب و آموز دورا به طبع رسانبده و در اختبار دانش پژوهان و علاقمندان قرار دهم ،

جلداول مجموعه ۴۷۷ ، ، ، وجلد دوم ۵۳۵ مفحه "استاکنونبرای مزید فایدت یک صفحه از کتاب کشکول عینا" گراور میشود نا به حسن انتخاب و حسن خطو تسلط موالف دانشمند آن وقوف حاصل گردد ، این صفحه ، باسه خطفارسی وفرانسه و عربی تنظیم و تحریر بافته است .

ی_وحدانی

411

رُّوستِی بَین امپراظ رروم که ۵ مره همیمی معطنت دائمت کیس ای شریفی ابنا نر دیمنظ مقتب بغیاج میداز بنی و برسه روزی صره املام ال رافع و کلیس ی فرد را به سرایی مهرسی اون میسته ارداد و تا م تزین یات آنرا برداشت این با دش و به می مداوری صندمه می صندمه می قوانمی در میدمباری ب

نه قال على كرم العروج برماجعت من المال فوق قوالل فا خاانت فيرجا لعنيرك

اميرضره

مؤرکرہ برطد ایک شرزاست کے جمپی غرش ازآن بہنراست ارفت نیک و بر آمیزاست ایک کوئیتی بنیک و بر آمیزاست و بر آمیز

لعل مااله بم فقل مال ولافي بوط ولا بعب ب

"مارنخ مشرفسيت ليران

تلگراف از اصفهان:

امروز هم این تلگراف از اصفهان از جحةالاسلام آقای آقاشیخ جمال الدین اختوی آمده ، حضور حضرت حججالاسلام در خصوص تعدیات اعمال مسیونوز ازبایت گمرکات واستهزا به شریعت مقد سه وغیره از اطراف تطلمات فوق العاده نموده اند و عمده بذل مرحمت ملوکانه ازجانب امنای دولت علیه موجب امیدواری و تأخیر در افدامات کافیه شده علما اعلام وعموم اهالی انتظار فرج بعد از شدت ووقا به وعده دارند ، حقیقت حال را اعلام فرمایند تا تکلیف معلوم سود ، داعی شیخ حمال الدین ،

تا ۲۳ شهرشعبان۱۳۲۳ که اعلیحضرت مراجعت از فرنگستان کرده در این مدت پنج ماه مسافرت شاه هماصلاحی درففره گمرکات نکرده سهل است قدری هم بخیال مجازات به بجاربهجهتاظهارات در شهر صعراضافه کردید بعدازمراجعت پادشاه حجمّالاسلام بهبهانی فقره عزل مسیونوز را دنبال کردید ، ماه رمضان بیش آمددر اغلب مساجد و منابر شکایت از صدارتعظمی و عزل مسیو نوز مطرح کلام بود ، رمضان هم تمام شدواصلا " گوش به حرف آفایان نکردند ، در دویم سوال ورقه اعلان زلانیمی در عنوان جواب اعلان رمضان انتشار یافته مطرح کلام مردم است ،

صورت جواب اعلان رمصان ، امروز ورقه اعلانی دیده شد که نقل ازآیات قرآن و استدلال برخون بدن انسان و خرابی ایران و گرسنگی سربازان راکردهبود بعد صلای عام داده کههر یکاز مسلمانان که دارای رأی صحیح است رأی و فکر خود را بهر وسیله اظهار نماید ، خوببود که حالا کهنگاریده اسندلال حکمی مینماید عقب حالت ثبات باشد که یک وفتی مریض به معامی میرساند که اصلا "مدا وا ثمرندار دمرض این مطلب به معام ثبات شده که بجزبهت بودن کاری نمیتوان کردوالاگفتن چقد رمثال ، چقد رتا شف ، چقد رذلت چقد رظلم ، چقد ربی غیر نی باردیگر نرنیب اموروکارها از فکروتد بیرگذشته زیرا که مطلب واضب حاست که رشته ظلمها بدست و زرا و رجال دولت و حکام بلاداست که بهرن حوکه میتوانند میتازند و زیر مادا زوزیرا مورخارجه افروزیرا مورخارجه افروزیرا میزونیر موزیر مالیه از وزیر بالدیه متفرعن تر ، و زیر بالدیه از وزیر الشکر از وزیر علوم نانجیب تر ، و زیر علوم از تمام و زرا و کودن تر و بدنفس تر ، و زیر راشکر از و زیر علوم نانجیب تر ، و زیر علوم از تمام و زرا و کودن

و طماع و بی رحم بر ، وزیر درباز از میرعصبها و سگیدنر ، عین الدوله که شخص اول دولت است ازهمه آنها ناجورتر ، مشهورنر ، این است حال و روز وزرای باید مسلطنت ، ظلم حکام در بلاد وامصیبت است ازاین رعایای بی حسیبی انفاق که کاری ساخته نیست چاره محصراست به اقدامات مجدانه علمای اعلام که برحسب غیرت مسلمانی جلوافیاده تا مردم منابعت بمایند ، عقب آنها باشند .

افسوس افسوس که آنها هم به اعراضهای سخصی رفیار مینمایند جیزیکه در میانت نیست رضای خداوند و خدمت به شرع ، حفظ وطن یا ملاحظه نوع یاغیرت یا فتوت است و غافلند از اینکه نزدیک است عفاید مردم بگلی از آنها قطع شود به مجردیکه قطع شود یهینا " یک شاخص و رئیس بجهت خود بعیین خواهند داشت مثل کاوه آهنگر یا پنساه به سفار بجانه ها یا کلیساها خواهند برد آنوف بعضی مردم بهر نحو معامله که باوزرائ بکنند با علماهم خواهند کرد . اینکه بگاریده اعلان بوشته که فدائیان ملب جان شیریسی خود را به کف بها ده حان شیریسی خود را به کف بها ده حان این اشکالات راامبربها در خروبرک ، احمی نو بدر سوخته مرب گردید علما اعلام حکم کنند اورا بکسند . این بدر سوخته به قانون شریعت اسلام خوشهدر است . چرا حکم نمیفرمایند . اگر ملاحظه خونریزی را میکنند از صدراسلام همین نحوها بوده . در صدر اسلام بجهت اعلای کلمه اسلامیه حقدر خونهار بخته سده ، به جهت اجرای این مفصد در تمام دولت ، چه خونها ربحته شده . اس جند روز ، عمر ابنفدر هم جماع همیت ندار دیروس چندین بان دیگرهم خور دید مثل حبوانات چند دفعه دیگر هم جماع کردید آخر چه باید بشود .

بی عیرت مردم عنفریب بچنگال روس و انگلبس وعنمانی گرفتار خواهیم بود ، بیش از ومت باید فکری کرد ،اگر علماراست میگویند که طالب محض عدالت هستند بکدل و یک حهت باطلاب و سادات کفن بگردن ، قرآن بدست به مسجدها حاضر شوند یا عزیمت بست زاویه مقدسه باهجرت به سمت عنبات و یاروندرگاه خدا قرباد با الله یا رسول الله بلند کنند ، مسلما "سربازو نوپچی مسلمان شلیک بسماها وقرآن بخواهند کرد ، ای بی غیرت مردم یکسال و نیم است که علما بر حسب آبات قرآن فقره مسبوبوز را منع کرده استدعای دفع اورا بعده امنان محل اعتنا نشده و حال آنکه رحال دولت گاگر حس حبوانی میداستند بابد ملتفت مفاسد او باشند زیرا که فقره معامله ارامیه با دولت عثمانی و یا دولت روسیه و یا اهل قفقاز را بایدمیزان گرفته حساب کار خود نمایید که چگونه سزاوار است باین سدت ارامته را تسلط دادند که هزار بحو احتمال مفاسد داشته باشد ، اینها نمام از بی غیرتی مردم است والا اینفدر قابل نیستید خون نمام به گردن این علما است و الا این بدرسوخته ها جه قابلیت اینقدر ظلم کردن دارند ، باقی دارد ، هواخواهان ملت .

خاطرات ماشار مدخان کاشی ۱



کمکم بسده که بکی از بوانع کاشان است رفتیم ، اما سهام السلطنه بعد از آنگه دید از مسافرت به فم فایده حاصل بسد به کاشان حرکت بموده و چند روزی در آنجا به تدارک و استعداد مشعول شده و باز برای بعقیت ما حرکت بمود اول بسمت اردهال رفته و در هر فریه هر چه نفتگچی و صباد بود همراه خود حرکت داد و از اردهال بجانب سده حرکت نمود چون این خبر بما رسید من هم با عدهای جلو راه آنها رفته و در گوه در پشت سنگها مخفی سدیم با آیکه نها رسید، د باگاه ازبالای کوه بر آنها حمله کرده و شروع به شلیک بطرف آنها شدیم و با آنکه بکشین بک بنی از آنها راضی نبودم چنان عرصه را به آنها تنگردیم که پا از سر بمیشناختند ، رئیس و مرئوس بایع و مطبوع در پشت سنگها خزیده و از تبرس میلرزیدندهمین فدر چند است از آنها بیر دار و کشته شد تمام از جان خود ما یوس بودند با فریب به غروب کلوله بر آنها مبریحدیم و آنها از نرس مثل زن گریه میکردند عاقبت بر آنها ترحم کردیم و از بیر انداحین دست کشیدیم .

بعدار آنکهاز جانبها مطمئن شدند و یقین کردند ما قصد کشتن آنها را نداریم با نهایت است از آنها برسد در آنروز نه نان داشند و نه آن و همه گرسته و تشنه بودند اگر تا صبح دست از آنها برسان نمیداشتیم همهاز گرستگی و نسبگی هلاکمیشدند ، عجب آنکه در این سغر سهام السلطنه چندین کندو زنجیر نار کرده بود که پساز دستگیری ما را مغلول و مقید نماید بیچارهها با هزاران رنج و زحمت رنجیرها و کندها را دوباره بخانه خود برگرداندند ، پساز فرار آنها

ماهم بمزرعه دوک مراجعت نمودیم اما چهمزرعه و چه آبادی نمام عمارتش خراب وهموطنان چنانش ویران کرده بودند کماثر آبادی در او معلوم نبود جتی فنات آن را پر کرده بودند ما در آن خرابه ماندیم و مشغول به تجدید آبادیش شدیم با دست تهی و کیسه خالی با هزار زحمت مختصر عمارتی در آنجا بنا کردیم و سرنمائی برای سکونت عیال و اولاد خود مرنب ساختیم و قنات آنجا را بازکردیم و بهامر زراعت و فلاحت مشغول گستیم نه ما با کسی کاری داشنیم نه کسی با ما ولی از رفتن بشهر و پشت مشهد ممنوع و محروم بودیم نا اینکه بامر شاه مخلوع بمباران پارلمان در میان آمدو شد و آنچه شد پس از چندی اقبال الدوله بحکومت اصعهان مامور کردید و از طهران حرکت کرد چون بکاسان رسید من با برادران نزد او رونیم وشرحال و گرفتاری و صدمات خود را با و اظهار داشنیم سی نقصیری خویش را در حضرتش معلوم نمودیم برای اصلاح ذات البین ما را بوعده احفاق حق اسکات نمود .

نيابت حكومت نراق

پسازآن معظم السلطنه عقاري را حكومت محلات و سابر بلوك نعود و مرا هم باو سپرد و رعایت طرفداری مرا بسیار باونمود و برادرم سجاع لشکر را بهمرامخود باصفهان برد ، معظم السلطنه مرا به نيابتحكومت براق و بمفر حكومت روانه ساخت من حسبالامر با دونفر از برادرانم و چند نفر نوکر به نراق وارد شدیم و از روی مهربانی و قانون عدل و مساوات بدون غرض آن سامان را قرین به انتظام ساختم و ازحسن سلوک تمام اهالی نراق را شيفنهو فريفنهخويش نمودم ، پس ازآنكه معظم السلطنه براي رفنن محلات به نراق آمد نایبحسین نرافی علاوه بر آنگهاز سابق با ما عداوت و دشمنی داشت نراق را هم دستخوش خود و طایفهاش نموده بود دید وجود من در نراق مخل دخل و نعدیات اوست به تدابیر وحيل بسيارقلب معظم السلطنه را از من رنجانيده و او را از من ترسانيد معظم السلطنه بخلاف سفارشات اقبال الدوله و وعدههاىخودش وضع را تغييرداد دمبدم از احترامات و شئوناتمن كاستبحدىكمازخجالت وشرمساري ازنظرهمكنان مكثو قرار درآن ديار برايم ساندناچارچشمازحکومت نراق پوشیده و بدوک برگشتم و درآنجا بودم نا زمانی کمعظم ـــ السلطنهازسا يربلوكات بكاشان معاودت نمود درآنوقت محمد آقا بيك پشت مشهدى داروغــه شهربودو بسببهمراهي اهل شهربااوو كشتن نوكرهاي من دماغش از غرور پر باد وجرأت و جسارتش هر دم زیادتر میشد دمی از اذیت و آزار بستگان مادر کاشان فرو گدار ننمودیا آنکه ما در گوشه صحرا با کمال سختی گذران میکردیم دست از ما بر نمیداشت و همه روزه پیغام میداد که شما نبایددر کاشان و اطراف آن بمانید اگر سلامت را طالبید سر خود را گرفتمو از اینخاک برویدبجائی که بوی کاشانبمشامتان نرسد والا تمام کشته خواهید شد .

کشتن آقابیک پشت مشهدی در حمام

ماوقعی بسخنان و پیغامات او نعیگذاشتیم هر چهاز ما ملایمت میدید بر سختی و سدی می افزود تا اینکهکسان و بستگان ما بستوه آمدند و دفع او را کمر بستند و آنش وجود او ر بهآب مجازات خاموش کردند و به سزای عملش رسانیدند باین شرح که روزی با تفاق چند نفرتفنگچی و مأمورین داروغه به حمام یکشنبه کاشان برای استحمام رفته بود خبر به برادرم اکبرشاه میرسد آنهم با تفاق یکنفر به طرف حمام میرود یا ران محمد آفا که از دور آن دو نفر را دیدند فرار را بر قرار ترجیح میدهند اکبر شاه هم با نوکرش بدون ترس وارد حمام شده و می بینند محمد آقابیک حنابسته و نشسته است و به محض دیدن آنها دست خود را بسهت اسلحه که در لنگ پیچیده بود که از رطوبت محفوط باشد میبرد که آنها امانش نداده و با یک گلوله بزندگیش خاتمه میدهند .

مغرضین کاشان ازوقوع این امر نوایر اعراضشان اشتعال یافت ہے در ہے عرایض تظلم أزدست مابهوزارت خانهها وادارات دولني نوشننديا آنكه بعد از سهماه مدير السلطنه حكومت سابق معزول و مکرمالدوله بحکومت کاشان منصوب کردید و نیز هزیرالسلطنه بختیاری برای دستگیری ما مأمور و با سوارهایش به کاشان آمد من به عادت دیرینه خود که پیوسنه میل و عشقم به سلم ر صلح بود و همواره از فننه و فساد فراری بودم لذا برای خاموش کردن آتش جنگوهمراهی بهاهالی بیجاره کاشان با پدرو برادران بطرف خونسار رفتیم که در آنجا به آفای میرزا محمد مهدی ثقهٔالسلام خونساری پناهنده شویمو بیگناهی خود را در حضرتش معلوم و محقق نمائیم شاید او به مکاتبات و مخابرات دولت را از دنبال کردن بما منصرف سازدو ماو ملت بیچارهکاشان را از قتلو غارت و نزاع آرام و آسودهنماید . منحیرمکه در اینکار چه مصلحت بودکه مقصود معکوس و از سوی اخلاق مفسدین نتیجه بر خلاف بخشید بدین نحو کهپس از رفنن ما بجانب خونسار معاندین از آین حرکت مطلع گشته نزد هژبرید السلطنهرفنندو گفتند حضرات بهمحص شنيدن خبر ورود شما بيمناك شدند و فرار نمودند دست شمأازآنها كوتاه شدهو زحمت شمأ بي نتيجهماند ولي اهلو عيال آنها اكنون در قريه نياسر ساكنند واموال و اوضاع بسيار همراه دارند خوبست جمعي سواربدانصوب بفرستيد که عیالاتشان را اسیر و اموالشان را غارت نمایند خلاصه اینقدر او را بطمع میاندازند که بواسطه طمع مال چشم از زشتی اینعمل پوشیده و دستهای سوار برای غارت و اسیر کردن عيالات ما به نياسر ميفرستد .

یادداشتهای سفر

ورود به قاهره : قبل از توصیف شهر قاهره و بیان چگونگی این سعیر بدنیست متناطلاعیهای راکه جهت آگاهی مسافران عازم به مصر در سفارت آن کشور در تهران و در مدخل کنسولگری الصاق کردهاند نقل نمایم :

" سعارت حمهوری عوبی مصرــقسم روادید ، این سفارت باطلاع نمام دوستان میرساند که برایگرفش روادید برای مصر باید این کار راانجام یکنید .

۱ - تشریف بعرمائید به باجه شماره و بانکملی شعبه فردوسی ۱۰۵ پوند انگلیسی پرداخت برای هربگالدرنامه و بعد این سفارت را مراجعت بکنید بایک قطعه عکس .

۲ ـ یادآوری می کنیم این چک با یکی است بدون هیچشماره حسابی است وحداقل حرج شما در فاهره است .

۳ ــ وفنی که به فاهره سرسید این پول برای شما برگشت خواهد کرد .

۴ برایگرفتنروادید ۲۴ ساعت داده میشودوبهبچ وحدد همان روز داده نمیشود. این سفارت شمارا آرزو خوش وقسست گذراندن درمیان مصربان وآثار ابشان که حیلی فشنگ و نسیار عجب دارد.

اینچکسرانرهه ۱ پوندانگلیسی ۱۲۳۹۵ ریال ایرانی است ."

با ساعت ۲۱ تهسیران . تشریفات گفرکی فرودگاه به سهولت و سرعت انجام شد .

درباحهبانگورودگاهلیرهیا جنیه مصری نهیه کردنموار دفتر حهانگردی هم هتلی در مرکز شهر و در کنار رود نیل رزرو کردیم و آنگاه باتاکسی عازم مفصد شدیم ، در موقع خروج ناکسی از محوطه فرودگاه ، پلیس مفصد راننده را سئوال کردو شماره تاکسی راهم برداشت و همه این مشخصات را در دفتری یاد داشت کرد ،

درراهباآنکهراننده مقصد ماو هتل محسل افامت ما برا برسیده بود چندین بار گفت آقا دراین هتل جانیست و اگر اجازه دهید شمارا در هبلخوت دیگری که محل خالی هم دارد بیرم ، ، و معلوم شدرانندگان تاکسی هم وسیله راهنمائی مسافرانندوهم باهنل داران مربوطنند و مسافر برای آنها میدند ، ، ،

، ، ،هوایفاهرمنخلاف نصور ماویعکسس آنچهگفتهبودندزیادگرم نبودوهفتهشت درجه سانتیگراد از نهران جنکاتر بود ،

. . . وصع فاهره ،عبورو مرور در شهر ، ساختمانها ، وسائل نفلیه ، ساهای فدیم وجدید اهرام ، موزهها ، مساحد آن محناج بوشتههای مغصل است که علا فمندان را به کتبی که بخصوص درباره و مورهها و آثار باستایی مصر نوشته شده حوالت مدهم فقطچند یا دداشت کوتاه راجع به بعضی مسائل نوشته ام که ذیلا "نقل می کنیم.

گزارشهای محرمانه مربوط به: دوره مشروط ب

جمعه ۲۶ ربيع الاول ١٣٢٥

محرک شیرازیها تحفیقا" آقای شعاع السلطنه است ، نتوسط احلال الدولیده و مقدرمیرزادستورالعمل میدهد ، مستشارالدوله و معنمد دیوان اسباب کار را فراهم مینمایند ، نمام مخارج این چند روزه نتوسط صقدرمیرزا محضرات رسیده است ، فرش و اسباب از خانه مشارالدوله ، و کسانسش نوشنه انسد حمعیت مشارالدوله ، و کسانسش نوشنه انسد حمعیت بغرستید شیراز که در بلوا حاضر باشند ، امروز بلگرافی برای حضرات شیراز بها رسیده است ، اولیم انگلیسی که فوام الملک الواطرا محرک شده است ، بنای آشوب و شرارت داده اند و الساعه ماها محصوریم و اطراف ماتیرو تفنگ میشود .

دیروزعصربعدازآنکهازاحضار قوام الملک مطمئن شدند ، بعضی از شیرازیها خواستند از مجلس مراجعت کنند ، بعضی گفتند ماهاو عراقی هاو شاهسون بغدادی آمدهایم تاکار آنها اصلاح شود ،

ماها ازمجلس حرکت نمیکنیم ، ولی امروز صبح از مجلس خارج شدند عصر هم بعسد از رسیدن تلگراف انگلیسی ، رفته اند بمنزل آقای

سیدمحمد، تامعلوم شود آنجا چهمذاکره کرده آند احتمال کلی میرود بعد از رسیدن این خبسر مجددا "مجلس معاودت کنند یا جای دیگسر متحصن شوند .

+ * * يوم سه شنبه ۷ ذی حجهالحرام

در سزل آفاسیدمحمد مرحوم آقاسید علی اکبر حماعتی آنجا بودند صحبت شد از ابن که نصرالسلطنه را شاه میخواست بکشد ، یکصد هزار تومان خون خودش را خریده شاه هم پولها را گرفت چمد روزی دیگر لابد یک ترتیبی دیگرخواهدچیدوپولها میگیرد ازاینها و قرض شاه را هم خودش میدهد ، ایدا " این بار نمیرود که این پول ملت ، حمصیع شوند هر غری یک تومان به دوتومان مدهند ، آفاسید محمد گفتند در چند روز فیل از خانه امیر بهادر چهار اراده توپ بیرون آوردند .

على اكبر گفتند ، خداوند انشاء الله كه روز بروز الله بر عمروعزت و اقبال اين وجود مقدس ملوكانه اش في ايندايد ، عحب سلطانيست خداوند بماعنايت بوروده بايد قدراين سلطان را بدانيم كه نعمت ، في كامل است براى رعيت انشاء الله مخربين و

قابل توجه جويند كان كار

از جویندگان کار برای مشاغل زیر دعوت میشود جهت مصاحبه و راهنمائی شغلی تا تاریخ ۲۵۳۶/۷/۱ به مرکز کاریابی و اشتغال بروجن واقع در خیابان انوشیروان طبقه دوم بانکملی به نزدیکترینمرکز کاریابی و اشتغال محل سکونت خود مراجعه نمایند . کارگران ماهرونیمهماهر که دارای گواهینامه مهارت حرفهای از مراکز آموزش حرفهای ذیصلاحباشند حق تقدم خواهند داشت .

تعداد	تحصيلات	نام شغل	رديف
۱ نفر		جرأح عمومي	1
۱ نغر		دندانپزشک	*
۽ نفر	مطرح نيست	راننده پایه یکم	٣
ه ۱ نغر	مطرح نيست	لوله کش	۴
۵ نفر	خوامدن و نوشتن	جوشکاری برق و کاربیت	۵
ع نفر	خواندن و نوشتن	آرموتوربند	۶
۳ نغر	خواندن و نوشتن	برفكار	Y
ه ۽ نفر	خواندن و نوشتن	بنا	A
۲ نفر	ششم ابتدائى	آشپز	9

اداره کل مطالعات نیروی انسانی و اشتغال وزارت کار و امور اجتماعی

دعوت از دانشمندان برای همکاری با فرهنگستانزبان ایران

فرهنگستان زبان ایران برای استفاده از نظرهای همه دانشمندان و کارشناسان فارسی دان رشتههای گوناگون دانش و فن و صنعت و هنردر واژه گزینی نوین فارسی ، واژههای بیگانهای را که به برابسر فارسی آنها نیاز باشد با تعریف هر یک از آنها در جزوههائی با عنوان " پیشنهاد شما چیست ؟ " چاپ و نشر می نماید .

شمین شاره نشریه یاد شده که به تازگی چاپ گردیده است بخشی ازواژههای پزشکی را در بر دارد . از دانشیندانی که مایسل هستند دراین باره با فرهنگستان زبان ایران همکاری نمایند خواهشمند است نام و نشانی و رشته تخصص و سمت و پیشینه فعالیت خود را از تاریخ این آگهی تا ده روز به این فرهنگستان بغرستند تا جزوه نامبرده برای آگاهی از نظرهای آنای فرستاده شود .

نشانی : تهران ، خیابان ایرانشهر جنوبی شماره ۴۳ فرهنگستان زبان ایران .

بقيه ازمنع ٦٢

منافقین دولت ذلیل میشوند ، آقا سید محمد گفتند که آقا سید جمال تمام این مردم را که عوام هستند از راه بیرون برده ایران را هرج ومرج کرده مردم را ازراه بدر برده ، آقاسید محمد گفتند بگمان خودشان میرسد که باین

ترتیبات دولت منهدم میشود واز میان میرود ، دیگرنمیدانندکه منتهای عمده اینها تا بعد از ماه صغرمیباشدوسلطنت شریک بردار نمیشود ، اطلاعا ا عرض شد عبدالوهاب ،

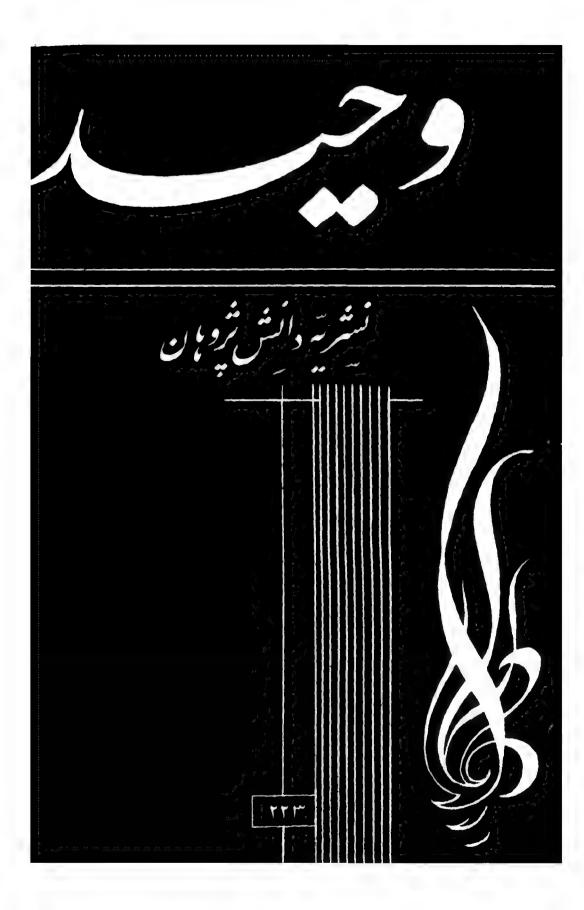
قابل توجه جو بندگان کار

از جویندگان کار برای مشاغل زیر دعوت میشود جهت مصاحبه و راهنمائی شغلی تا تاریخ ۳۶/۶/۲۰ به مرکز کاریابی و اشتغال شهرستان کرج واقع در خیابان رضا شاه کبیر و یا به نزدیکترین مرکز کاریابی و اشتغال محل سکونت خودمراجعه نمایند . کارگران ماهر و نیمه ماهرکه دارای گواهینامه مهارت فنی از مراکز آموزش حرفه ای ذیصلاح باشند حق تقدم خواهند داشت .

رديف	عنوان شغل	تحصيلات	جنس	تعدادموردنياز
١	تکنسین آزمایشگاه	فوق دیپلم	مرد	۲ نفر
۲	تكنيسين داروسازى	فوق ديپلم	مود	۲ نفر
٣	پرستار	لیسانس پرستاری	رن	۵ نفر
۴	بهيار	دوره اول متوسطه	زن و مرد	۵ نفر
۵	کمک بهیار	دوره اول متوسطه	زن و مرد	۵ نفر
۶	حسابدار	ديپلم	مرد	۴ نفر
Y	منشی و ماشین نویس	سیکل دوره اول متوسطه	زن	۴ نفر
٨	صندوقدار	سيكل دوره اولمتوسطه	زن و مرد	۴ نفر
٩	فروشنده	سيكل دوره اولمتوسطه	زن و مرد	۴ نفر
10	مكانيك ماشين آلات صنعتى	خواندن و نوشتن	مرد	۵ نفر
11	جوشكار برق وكاربيت	خواندن و نوشتن	مرد	ه۱ نفر

تعدا دمور دنيا	جنس رِ	تحميلات .	عنوان شغل	رديف
۵ نفر	مرد	خواندن و نوشتن	پرسکار	۱۲
۵ نفر	مرد	خواندن و نوشتن	ورفكار	15
۵ نفر	مرد	ششم ابتدائى	نگهبان	14
۵ نفر	مرد	خواندن و نوشتن	برش کا ر	10
۵ نفر	مرد	خواندن و نوشتن	فلز کار	15
۵ نفر	مرد	خواندن و نوشتن	آهنگر	17
۵ نفر	مرد	ششم ابتدائى	فرز کا ر	1.4
۵ نفر	مرد	ششم ابتدائى	ترا شکار	19
۱۰ نفر	مرد	خواندن و نوشتن	جوشکار برق	70
۵ نفر	مرد	ديپلم يا دورها ولمتوسطه	نقشه کش صنعتی	*1
۵ نفر	مرد	خواندن و نوشتن	صفحه تراشكار	**
۲۵ نفر	مرد	خواندن و نوشتن	کارگرماهرکمپرسور و دیگبخار	**
۲۰ نفر	مرد	خواندن و نوشنن	كاركر ساختكفشماشيني	74
ەەە) ئفر	زن و مرد	خواندن و نوشتن	كاركر ساده	10
۵۵ نفر	مرد	خواندن و نوشتن	ریخته کر	75
۵ نفر	مرد	خواندن و نوشتن	مدل ساز	TY

اداره کل مطالعات نیروی انسانی و اشتغال وزارت کارو اموراجتماعی



فهرست ۲۲۳

ار اول یا ۱۵ دیماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)= محرم ۱۳۹۸ = را روبه ۱۹۷۸

صعحه ۳ _ بامه ها و اطهار بطرها از : ((سبد حس امین _ محمود جاوسیان باکندی))

صعحد ه ۱ _ طره مسکس _ اساد وحدد دسگردی

صفحہ ۱۱ ۔ میریاں ۔ فریدوں توللی

صعحه ۱۲ ـ رهرن آرادگی ـ ادب بروسد

صعحه ١٢ ـ نه حواب مسافر .. محمد رحيم النهام

صعحه ۱۶ ــ حاطرات رىدگى ساسى من ــ عناسعلى گلسائبان .

صعحه ٢٥ ـ حايدان آسياني ـ انوالعصل فاسمي

صعحه ۲۳ ـ بام آوران دوره افسار ـ بنرن سگلری

صعحه ۲۲ ـ سرد الدلسة ـ دكتر كاطم سركت (سهرس)

صعحه ۲۴ ـ حوى دلدار ـ بصرالله عرفاني

صعحه ۲۵ ـ یک با آمه باریحی ـ سند محمد علی حمال راده

صعحه ۲۷ ـ بهار در همدان ـ اردسیر بهمنی

صفحه ۵۰ ـ دواجانه ـ جيمر بريز ـ برحمه تصرالله بيات

صعمه ۳۲ ـ عربه سهادت امام حسس ـ رحائي رفرهاي

صفحه ۳۷ _ قصه ارزدگی _ مرع سکسه بال _ عرفان کرمانی

صعحه ۳۸ _ علم و صلح _ دكتر الراهيم سائي

صعحه ۲۳ ـ در باره سواد آموری ـ برحمه دکیر اکبر اصعری

صعحه ۲۵ ـ بعدی بر کتاب در دبار صوفتان ـ علامحسین رضا براد

صعحهه ۵ سامه ابسهاج به نغی راده

صفحه ۵۶ ــ سخبان نافد و حاوید ــ محمد وکیل

صعحه ۶۱ ـ حاطرات ماسائله حل کاسی به تعربر حودس

صفحه ۶۵ ــ منی دو استعفانامه ــ دسگیر همه کس ــ مغرالدین مهدوی

محله وحيد ــ صاحب اسبار و مدبر مسئول : سيف الله وحيدبيا

سانی : مهران محیابان ساه ، کوی حم مسماره ۵۵ بلغن ۶۶۶ و ۶۶۶ و ۱۸۲۸ سیراک سالانه برای ۲۶ سماره بکهرار و دوست ریال محارجه (دو هرار ریال (با پست رمینی ، یک سماره پنجاه ریال ، بعدار یکواه دو برابو ،

نامه بإ واظهارنظر بإ

جناب مدير دانشمند محلموحبد

آیتالله امینامروز ، شنبه نوزدهم نوامبر ۱۹۷۷ ، بلفنی بین اطلاع فرمودند کنه فسمنی از اظهارات شاعروادیت معاصر آقای عبدالرحین بارسا نویسرگانی (مندرج در شمارهٔ ۲۱۷محله وحید) راجع به احوال مرحوم آبتالله حاجمیرزا حسین سبزواری، محتاح بوصح و تصحیح است،

آقای بارسا نوبسرکانی مرفوم فرمودهاند : "حنانحهمیدانیم حوزه درس حاحسی ملاهادی سنزواری بیشاز بکهزار بلاسده داشته و پساز درگذشت حکیم سبزوار مهمترین حوزه درس معقول ومنغول ، درس حاحی مبرزا حسین بود که علاوه بر شهرهای ایران از کشورهای عراق وهندوستان نیز مردمی برای استفاده از این حوزه علمیه به سبزوار آمده بودند . . . " (بارساتوبسرکانی به عبدالرحمن ، نامهها واظهارنظرها ، مجلهوحید شماره ۲۱۷ ، ص۹) .

آقای امین توضیح فرمودند که سنمرحوم حاح میرزا حسین سهنگام مرگ حکیم حاج مسلا هادی سنزواری (ذیححه ۱۲۸۹ه.ق) بیش از بیست و دوسال نبوده است و سا آنکه تحصیل و تدریس دریکزمان بین اهل همیشه معمول بوده است و مرحوم آقای حاج میرزا حسین درهمان جوانی هم بیفین معقول (بنگرید به ، امیسن سیدعلینقی ، حاح میرزا حسیس علوی سنزواری ، محله وحید ، شماره ۱۲۳ ، س۳۰ ، پاراگراف دوم ، راجع به تدریس شرح مطالع) و شایسد هم "سطح " منقول سه بعضی طلاب درس می فرموده انسسد درآن زمان ایشان هنوز در عداد طلاب و محصلین بوده اند نه علما و مدرسین ، و بهمین جهت پساز فوت حکیم سبزواری مدتی بر فرزند او آخوند ملامحمد تلمذ کرده آند و دهسال پس از مرگ حکیم حاح ملاهادی برای تکمیل فقه و اصول در ۱۲۹۹ ه .ق!ز سبزوار به "عتبات عالیات" رفته اند ، آنگاه پساز تلمذ نزد مرحوم آیت الله حسساج میرزا حسن شیرازی و نیل بدرجه اجتهاد بنابتقاضای مرحوم آقای حاح میرزا ابراهیم میرزا حسن شیرازی و نیل بدرجه اجتهاد بنابتقاضای مرحوم آقای حاح میرزا ابراهیم میرزا حسن شیرازی و نیل بدرجه اجتهاد بنابتقاضای مرحوم آقای حاح میرزا ابراهیم

از این بیان واضح است که اظهارات مندرج در شماره ۲۱۷ مجلئه مشعبر به انتقال حوزه حکیم سبزواری به مرحوم آقای حاج میرزا حسین مجتهد ، مطلق نادرست و بسی اعتبار است .

ابنک در ارتباط با بوضیحات بادشده حند نکته مختصر دیگر نیز مذکور می افتد:

یکم ــ در بات هجرت جمعی از طلات علوم دینی از مشهد به سبزوار بجهت استفاده از جوزه مرحوم آفای حاجمبرزا حسین (که در بوضیحات آقای پارسا با جوزه معقول حکیم سبزواری خلط شده است) بیشار این به موضوع اشاره شده . (امین ــ سیدحسن ، امام جمعه کاشمر و مرائی او ، محله ارمغان ، اردیبهشت ۲۵۳۶) .

دوم ــ مرحوم شاهزادهمحمدهاشم مبرزا افسر که آقای بارسایه هجرت ایشان ازمشهــد به سنزوار اشاره کردهانددر زمرهٔ شاعران و ادیبان بودهاید نه ملایان و عالمان ، بالحاظ اشاراتی که مرحوم محمد فزوننی (دریادداشیهایخود) و آقایسید عبدالکریم امبری فیروزکوهی (درمعدمه دیوان حویش) به موقع ادبی ساهزاده افسر کردهاند استعداد علمی افسریرای استفاده از حوزهمیقول با معقول مرحوم حاجمبرراحسینسبار محل نردید است.

سوم ـ در کداحانه نعیس امی السریعه حکمی سرعی متضمن عنوی مرحوم آفامبرزا محمد آقازاده خراسانی و براساس آن حکمی از "عدلیه اعظم خراسان " دائر به خلع یدمرحوم آفای حاج میرزاحسین محبهد از موفوقات عامه سبروار ،که بولیت آن حسب الوقف بااعلم بلد است ،موجود است ، می حبد سال قبل بمناسبتی اصل آنها را بنظر حباب حسن نبوی ، نماینده ادوار اسبق محلس، رسانیدم و حون آقای پارسا برآن اسناد استحضار بافننید سواد آنها را بضمیمه شرحی نزد ایسان به مجله کابون سردقبران فرسنادم . بحاسبت آقای بارسااکنون آن اسناد مهم و معتبر شصب هفنادساله را نیز در اختیار مجله وحید بگذارند.

حهارم ــ مرحوم آفای حاحمبرزاحسین وحاندان ایسان به آقای امن لطفخان داشنه اند چنانکه بساز مرگ مرحوم آفامبرزاحسن آفازاده (نماینده ادوار نخستین محلس شورای ملی و فررند ارسد مرحوم آفای حاحمبرزاحسین) با آنکه بسیاری از شاگردان مرحوم حاح میرزا حسین در فید حیات بودند بارماندگان آن مرحوم ، قضا فریضه حج ایشان را از آقای امین خواستندو آفای امین به نیایت مرحوم آقازاده متعهداین فریضه دینی شدند.

بعلاوه در کنابخانه امین الشریعه حندین قطعه عکس دسته جمعی موجود است که مرحوم آقای حاج میرزاحسین و بافرزندان او را با مرحومان امین الشریعه و یانظام العلماء نشان می دهد ، من یکی از آن نصویرها (تصویر امین الشریعه و آقامیرزامهدی آقازاده) را به

مناسبت در کتابی چاپکردهام (امین سیدحسن ، فراشباشی : داسنایی از آخرین دهـه پیشازمشروطیت ، تهران ، ۱۳۵۱ ، ص۲۵) .

ذکر این اشارتها که البته به نقصان ارادت من بهآقای پارسا حمل نخواهد شد معلوم میدارد که اظهارت ایشان در باب احوال مرحوم آقای حاجمیرزا حسن بشرح مندرج در شمارهٔ ۲۱۷ مجله در قسمتی که نازه است ، نادرستاست و دردیگر قسمتها تکراری است .

از این که سخن بدرازا کشید اعتذار میکنم و امبدمی دارم که این آگاهیهای تاریخی و رجالی اهل تحقیق را بکار آید .

نیمه شب نوزدهم نوامبر ۱۹۷۷

شیراز مورخه ۳۶/۸/۱۸

اسناد عزیز و فاضل ارجمند جناب آمای دکتر سیفاله وحیدییا:

با عرض سلام چند روز فبل ضمن نجسس در اوراق مختلفه در منزل یکی از دوستان به نامهای برخوردنمودم که با مطالعهی متن آن دریغم آمد از آن گدسته به بونهی فراموشی سپرده شود .

نامه به مهر و امضای والی فارس (ایالت فارس و بنادر) ممهور میباشد و ار طبرف ایتان به حکومت مرودشت (یا کار گذار) طی شماره ۱۲۷۲ مورخه ۱۲ شهررمضان ۱۳۳۶ بوسنه سده و به امضای عبدالحسین میرزا فرمانفرما والی فارس مخنوم است و چون خبط و مطلب آن به نظرم جالب و آموزنده رسید (احتمالا " و شاید بطور فطع خبط و انتئای نفی دانش مسنثار اعظم سیاشد) ضمن نقدیم یک نسخه فتوکیی آن خواهشمند است در صورنیکه صلاح بدانند نسبت بدرج مطلب و کلیشهی آن در مجلهی محترم وحید اقسدام نمایند . ضمنا " در صورت لزوم اصل نامه که نزد اینجانب محفوظ است امانتا " تغدیسم خواهد شد ، لزوما " باستحضار عالی میرساند مخاطب نامه مرحوم نصراله خیان اسخری میباشد که در حال حاضر آقایان یدالله استخری و دکتر احسان استخری از احضاد ایشان در قید حیات میباشند و چاکر را نیز در این مورد معذور خواهند داشت ، موقع را بسرای تجدید احترام و مودت مفتنم میشمارد .

با احترام ـ محمود چاووسیان نائینی

مورخه ۱۳ شهر رمضان ۱۳۳۶

ریاست فارس و بنادر

مرقوم داشتیم که چرا بوشتجات شما نمیرسد و از رایورت محل خودنان بما اطلاعـــات نمی دهید جواب آن دستخط بما نرسید بنازگی شنیدیم شما در پل خان آمده به بعضیمی اقدامات مشغولید و با خان باز و بعضی عربهامیرانطیه مخصوص میورزید و یاره عنوانات از شها رایورت رسیده است اگر چه هنوز تحقیقات نشده و از صحت و سقم ایسین خبسیر بي اطلاعيم ليكن لازم ميدانيم اولا" نطر بخيرخواهي عمومي كه نسبت بهمه كس داريكم ثانیا " نظربلطف و مرحمت مخصوص که از سابق با پدر و خانواده نو داشتیم و در این سفر هم خودت بدرجه کمال مورد عبایت و مهربانی ما بوده این مطلب را تصریحا "بنویسیم اکر این مرابطه و مراوده را فرضا " برای حفظ فلان معدار محصول خود از چپاول اعتبرات میکنی نمیگوئیماین ملاحظه را منظور نداشته باش بر هر کس تا یکدرجه به تحصیل بعضی روابط ایمنی از تطاول دیگران و محافظت حود لازم است اما باندازه این مسرابطه و خلط و آمیزش باشد که بجای جلو گرفتنی از چپاول پانصد من یا هزار من جنس در دایره و خط اقدامانی مجبور شوی که بالاخر لسطمه آن نظم بنمام حینیات و هستی تو بستزنسد چنانچه به رأى العين مي بيني همين خان باز ملك فاروفش خيالهم و آن حيالهم بسندست جناب آفای وکیل شیرازی افعاد ، با هوشی که داری ملتقت باش و نجریه بیاموز همینطور که دیگران امروز عبرت نو میشوند نو روزی اسباب عبرت دیگران شوی و فاروفها بنصرف خالصهها ودستحاجي آقاهاي نوعي نرسد آنان كه براي احراي اغراض شخصي يا اضطراب حبود به بعضی اقدامات بی رویه خانمان برافکن مشغول سده و در یک مملکنی سلب امنیت وانتظام کرده مخالف با حکم و اوامر دولت شدهاند و سلب آسایش عمومی از افراد ملت نعودهاند بی علت و بی سبب بهانهجوئی کرده و برای میل و غرض خود یک مردم بدبختی را آلت دست و اجرای اعمال خود قرار داده چه ننیجه خواهند برد شاید یکماه تا چهل روز بیشتر طول نکشدکه ما وشما و همهکس از مشاهده وخامت عواقب امور آنها به نجربیات عمر خود بیعزائیم و برای العین بهبیسید و به ببینیم که نتیجه کم روی از راه دورافتادن وبهبیابان هلاکت دچار شدن است این شرح و نطویل فقط برای بیداری تو و امثال تست که یکوقت نگوئید نگفتید و نمیدانستیم حالا میگوئیم که بدانید ما ابدا" با احدی غسرض ندازیم و عموم را در امنیت و آسایش میخواهیم و مایلیم هر کس بخیر و صلاح خود واقف باشد و از اطاعت و امر دولت سربیجی نکند و بمنطورات و مخاطرات نیفتد و آنروزهای سخت آتیه را نهبیند اگر چنین است که با خان باز و آن اعراب مراوده داری دوستانست میتوانی خیر آنها را بآنها حالی کنی و بغهمانی که افدامات آقای سردار عشایسسسر تمام برخلاف امر دولت و صلاح ملت است جنانجه تلكرافات دولت بما و بخود معزي اليستهو بجناب مستطاب اجل قوام الملك همه موجود و حاضر است كه تصريحا " ما را امرباصلاح

و اسکات این جنگ و خودش را امر به برک این مسی ورویه فرمودهاند و گمان نداریسم در این مملکت عفلا و خیرخواهان راصی بجنین آسوب باسند و این رویه را نصدیق کنسد مگر معدودی که برای تحمیل معامد غاربگری یا آپ کلآلود کردن و ماهی گرفتی مایسل ہاین آشوب باشند و آنها هم یک عدہ جہال بیخبراسد که نمیدانند جد عاقبت وخیمی از این فننهگری در جلو دارند و بجای بدست آوردن کلاه باید سر بدهید خلاصه اگرخان باز و دیگرانرا میتوانی بصلاح و حیر خود واقف کتی هم در دوستی خیر آنها را خواسنه هم خدمت بزرگی کرده که حمعی رعیت دولت را از راه کجوحنط و خطا و ضررهای آنیسه نجات داده با آنها حرف بزن اگر مایل باسند دو نفر فهبیده از آنها بسیر بفرست کاغد بنویس رابطه و واسطه کارسو در این موقع البیه برور خدمت انراب دیگری دارد ما و آقای فوا مالملک و دیگران از گذشتههای آنها مرف نظر می کنیم آنها راطرف محبب قرار میدهیم خدمت رجوع مرکبیم نان مندهیم آبوف خواهید دابست که راهنمائی مرحمت در جنبی موقعی نجان آنها چه قواید خواهد داست و اکر خدا تخواسه باین راه نمائی و تصابح ما و شوا حاصر خدمت بسوند و در مدد بعص دنبالهگیری از هواهای نفس ببوده بساسید و بخيال موهومات نيعنبد حيلي رودبعوافب دجار حواهند سدكه درد بي علاج باسد وموقع چارهجوئی از کف برود ما بوطیعه ایالت و مسئولینی که بزد خداو خلق و دولت و ملت و وجدان خود داریم گفتیم و توسیم و از وطیقه نوع پرستی و مسلمانی در این (یک کلمته لایفر) و خیرجوا نے زائرو گذاست بکردیم شما و آسها میشنوید و میخواهید دیگر سعادت و بدیجین منوط بنفذیرات عالم است خادمه این نکته را هم میتویسم و سما و آنهستا را مدکر می بمائیم که بدانند برای بروز خدمت و تحصیل رضای خاطر ما و آفای عوام الملک حفظ منتصبات حاليه وعفرار كدسته بهبرارا مروزرورى بدست آبها بمي آبد اكر مي خسواهند گذشته خودرا جاره بکنندو سعادت آنیه را اندیت و دوام دهند بهتر از این موقع موقعی نیست بشنابید و وفت را دریابید (امصا ورمانعرما)

دبگرموقع گدسهاستوقتی دیدمن از مذاکرانش بسیار ناراحت و عصیانی شدم گفت در هرال می باید این بیستها درا بدولت خودم بفرستم مینظر نظر دولت انگلیس باشید سمن بعد شرفیاب شدم و حرثت گفس این مطالب را نکردم فقط به عرض رساندم که نماینده نجاریی انگلیس بمی گفت من باید بیشنهاد اعلیحضرت را به لندن اطلاع دهم و مننظر حواب باسم اعلیحضرت فرمودند می می دانستم یدرسوخته دروغ می گوید ممکن نیست این زمان انگلیس بما اسلحه بفروشد خودشان که آنقدر باسلحه

عاطره بإ وخبربا

فائد اعطم

طی یکماه اخیر دولت و مردم پاکستان در رحسی نزرگطی خود ازصمیم قلب و سسی بدان شرکت حسماند .

درآ درماه مراسم باسکوه صدمین سال ولادت بال لاهوری را برگذار کردند و در دیماه لروز بولد قائد اعظم (محمدعلی حناح)را شن گرفتند ، حالب اینکه در اعلب کشورهای حیان بال علاوه بر اینکه در اعلب کشورهای حیان اسمی بریاگردید ، نمایندگان سی کشور نیز رلاهور گردآ مدید و درباره و فلسعه و عظمت حافیال داد سحن دادند .

سالروز ولادت فائد اعظم نیز برای مردم کستان در حکمحشن ملی است و تبریکات ما هم پدیر(خواهید بود .

رباعيات خيام

سالگذشته محموعه رباعبات حیام و کتاب پدرمرصاشاه کنیر" بالیف ساهنشاه آریامهر وسطآفایگنجعلی ونسده و منزجم دانشمند رک بهربان برکیه برجمه و انتشار بافتهاست .

از این مترجم آنار دیگری بیز از باریخ و رهنگ ایران ترجمه و درکشور دوست وهمسایه آه ترکیه و نفرتان ترکی منتشر شده است .

اشمار اقبال

علامه اقبال لاهوری در زمینه های اقتصاد، سیاست، فلسفه، تاریخ، ادبیات وحسیشهای مدهبی مردم پاکستان ناعیر عمینی داشته و آثار نفوذ معنوی وی هر روز آشکار تر میشود.

اقبال باآنکه به زبانهای آلمانی و انگلبسی نسلط کامل داشته مع الوصف همه اشعار خودرا به زبان اردو و فارسی سروده است ،وی در اشعار خود بیش از هرچیز به معنای شعر نوحه داشته و به بیان فلسفه و نقل افکار حسسود برداخته است ،

از قرار مسبوع دولت پاکستان اشعار وی را به زبان انگلیسی نیز ترجمه کرده و دردسترس علاقمندان گذاشته است .

به عفیده صاحبنطران اشعار فلسفی و بند...
آمیز اقبال رافقط بایدیه همان زبانهائی کسبه
سروده شده خواند تا لطف کلام و معانی آن
بصورت کاملوصحیح به خواننده منتقل شود.

سقير جديد

آفای ابسرج امینی که اخبرا " سه سعبارت ایران در نونس برگزیده شد مرزند آفای دکتر علی امینی وزیر اسق ایران است .

پدر،پدرو پدر مادر آقای ایسرج امبی ، یعنی آقایان امینالدوله و وثوق الدوله بسر نخست وزیربوده اندوعلاوه براین عموی مادرش (قوام السلطنه) و شوهران دخترخاله هاسش حسنعلی منصور و امیر عباس هویدا بیر سالها کسوت صدارت به بن داشته اند .

البته ریشههای فامیلی خاندان ایشان سا مصدق سیات ، دفتری رجبعلی منصور سیسر ساید فراموش شود .

سفارت در عربستان

سفارت ایران در عربستان سعودی بکیی ازپرکارنزس سفارنجانههایکسور ما در جارح او بدرقدهاو مجالس محبلف باید سرکتکسید است زیرا علاوه برآنکه در فصلحح هزاران او سفارت در کمورغریستان که درگذشته تصورت ایرانی بهعربستان میرونددر سانر فصول سال استعلی آرامو نی تحری سناخته سده بوداکتون به بيز هزاران هزار هموطن براي الحام ججمره صورت لكي از محرك برس مناعل مناعوران راهی دیار عربستان میشوند که در سی آبان دههانفر رجال و شخصيتهای محیلف و سیر افراد عادی با سفارت سروکار بیدا میکنید و سفارت ایران را نصورت مرجعی پیرکبار در سآوريد.

> همچسس بعلب آیکه سخصیبهای برزگ دهایی درسالهای احبرو بطور مداوم آر عربسان دیدن می کنند سفرای مقیم آن کسور نیز در استقبالها از از شده است .

درآمده است ،

سفیر ایران در عربستان آفای جعفرراند که ار مردان خودساخته رمان و از تونسدگان و ساعران معاصر است با درانت و حوصله سنام والمأم درآن دياراته الحام وطالف منعول است و بامعرفتي كه بنه احوال مردم آن ساميان و موقعیت محل دار د مسکل گسای همه معصلات در آن

صبح

صبح محموعةالست ار اسعار فارسى و عربي اسناددگیرحسی محب المصری در ۱۴۸ صفحه و مرس به بمثال ساهنساه آربامهر و حصيرت الرعسي علاقه در دلم حالگير سيده٠٠٠٠ انور سادات رئيس جمهوري مصر ،

فارسی و ازعلاقمدان به این آب و حاکستوی ایان میسر ساخته ام ۰۰۰۰۰ در پیشگفیار کیاب میتوسد: "این جندصفحه ا متصمل بک محموعه از اسعار فارسی این جانب است بالرحمة أن تسعر عربي كه مهمان وزن المندواريم بتواسم درآييده آثار و اشعارايشان انحام دادم .

ناكفيه سماندكه موردآن اسعار عسق و علاقه این اندازهای بوده که برنان و ادبیات فارسی دارم . . و در حدود جهل و مكسال است كه محصل آن هساگماسمام . . . در دانشگاه دكترمحت المصرى از عساق فرهنگ و ادب مصر سم اسادى دارم و مؤلفاتي در ايس

بوقيق جدمت و سلامت براي اسياد عريز العدر ، دكتر محتب المصرى آرزو داريم و ال درمجله درج کسم ،

استاد وحید دستگردی



طره مشكين

راهدل سر مردم دانسسارده لطمه هما سر مردم سارا زده طعنه درابنگار سرحسوا زده بای بر دینا و مافتهسسا زده شیشه را بر سنگ استغنیا زده هرکه دل بکناره بر دربا زده می کنیده سنسگ برمینازده مردم عاقل نشد سسودا زده نقش بربخ ، مشت بر خارا زده کاندر آنسش از چه بی بروازده طعنه کس سر مردم رسوا زده

از درآمد دلیرم صهبیا زده طره مشکس سیسی آهیوی او رهزن آدم شده از زلیف و خال هرکه درمحرات عشقش کرده روی دردوعالم کبست دانی سرفراز؟ آرزوها را به شیشه سته سیسر رخت ازایس دریا بساحل میسرد نشکنش بیمانه بیمان بسنیگ سودوسودای حهان دیوانگی است هرکه درعشق نوما را یند داد خرده گیری کی توان پروانسه را ما بگردون کوس رسوائی زدیم

هم زاهریمن هم از بزدان وحیست دست کوتنه کسرده و سستر وازده

ميزيان

شنایای ، همسی رسسم از راه دور هوا ، سردگون بسود و ، جنگلخموس نهای گسه ، خبورسد رزیس حدیک همی باقت ، از نشام بیلی سپیستر به دریاچه ، امواح بیلیسوفستری ورغ ، سر بسترون کرده ، از آبها خرای بود و (کالسکه) در بور مناه سمندان جسالاك انسديسه يسوي پدینگونه ، یویان و بسویان ، جوباد بديدم ، يسمكي بناغ آراسه فروزان جسبراعش، به رنگس بلبور كل افكنده بسارو، به نسالاي سرو فراخواندگان ، حمله سرمست هستم که ناگه ، په ليجيند ، آن دلينوار که: ای بسیه جنائم ، به دیدار سو بهانه است ، اینبرمو ، این بوسان نخواهم ، دگستر میربان خوانیم ہیا۔ نسبا دریں بوستان ، کم سویم که سرگرم خویش اند ، این انجمس شنیدم چو آن نعمه ، زآن کبک مست که ای جـان سیرین ،به فربان سـو

بدان بسيزم فسترخيده، ليريسر شو در اصاده ، بوسده باد ، از حسروش سب آسوده ، بر دست غیروزه رئیسگ به رحباسیگری ، مسأه سیمینه چهسر بصد جسلوه ، در کار افسونسگری نواحینوان ، در آغوش میبردابهت همی باحث ، آرام و جسایسک بسراه ر گردن ، بر افسانده بیشال از دو سوی رسدم ، سر آن برم بیکسو نهساد به کام اندرس ، گیبونے گوں خواسته برآورده ، از سسرکه ، دریای نسسور به هر باحسارش، نسبواخوان نسبدرو به دلیسکی ، دست در دست هستم ور بيش من عداء يصد فهسمو و نماز جو من ۽ کس ميا دا ۽ خيسريسندار تو حو من سا نوام ، نگسندر از دوستان همان به ، که آرامجان خسوانیم گرېږنسنده ، از چشم مستردم شويسم نوئی اندریسس گوشه هشیار و ۱ مسن سرایکست نازش ، فشردم بسیسندست س ، از پیسا ندانم ، ز فیسرمیان تو

که بومی کهن بود و ، دشتی فسیسراخ گذشتیم ، از چشم نسسسامحسیرمان من از پیش و ، آن ماه پیکستر زیس گریزنسیده ، اندر سیاهستی شدیستم فرا پیش ما شد ، به سیمین جسسراغ دل ، از عشق سرشار و ، جان برامید نفس ، آتش آلود و ، لب ، بوسه خواه که صد عمر خوش، بر فریدون گدشت

سحر ، جلوه گر شد ، به رخشانگسری به یکسو زد ، آن ارغوانسسی پرنسد درآن باغ برسایه ، او بسسود و مسن

پسآنکه ، در آن باغ پربرگ و شاح چو پیری ، که پیرون جهد ، از کمان يسى ، يا نهاديم ، بسيرخارو خس چولخنی بدینگونه ، راهنی سدینم مه ، آهسنه ، ار بست دیـسوار باغ به دامان آن جسمه ، در بای بیسد نشستم ، بر سبزه ، در پیش مساه از آن پس، چگویم، بماچونگذست؟

چو از بست کیسار خسسساکستری فسونكاره حورسيد توسينه حنسست ازآن بزم دوسینه ، وآن انجمسی

پیس افبال این چراع راه عسق درد بود و سوز بود و آه بـــود دردهای مردمانرا جاره کرد سوى بناغ آرزو دروازه يافست سرکشید از دیدر در کنج حسرم در خطرهها آرزو را بسبرگسزید هر كجيا با حيلق او همراه گست دست گست و دامس ظالم درید آنفندر سد تشبّه نا هشیبار شد با کیه ساز و محوزان مینیاشرنگ گرد دلستاز رج ایشسان ردود همزحــقگفتو هم از بردانحق م صد سلامتم بسر روان پستاک او تحقیمیی از سور و ستاز آوردهام صد سلامتم بسر روان پیساک او خون دل بد ، شعر شد ، سویش دوید

آمدم اینک به پیسش سیاه عسق آنکه از " رمر حودی" آگیاه بود آنکه زنجیسر علامتی بناره کنرد از كبلام الله كليبد بازه يباقت گنیت فارغ از گیرید بیش وکم رهبسر خود حسنجسو را بسرگزید از رمسور سبر حبق آگاه گست نیالیه مطلوم در شعیرش دوید از شیراب زنیدهگی سرسیار سید سنیگ ز و چندان به مینای فرنگ مردمان هندد را بیستش فسزود برگرفست از حکمست فرآن سیسق باشد از افیلاک برتیر خیباک او مین به درگیاهش نیباز آوردهام قطرهیی چند از دو چشممن چکید

نیا شود گلدسته بر سنیگ میزار تا ابد مانید در آنجیا یادگا ر

ادبب يروسد

(رهزن آزادگی)

غمی سسنه بجانسم کزو امانم سیست زمانه رهسسزن آزادگی و آزادیست رهین فکر و زبانم چه بابدم چهکنم؟ مرا که جلوه کلها ، بدیده خار آیسد بگلبنار چه درین باغ ، آسیان بستم زسوز عشق ننالم چرا که اینم هست در آن چهن که نباشد امانسماز صباد زبسهر آنچهکهدیدم خلاف آیینبود بهرزه نازی طفلان سسی سوارم بین نهجنبوجوش حیابی ،نههایهویکسی فغان ،علاح دلم گرچهنیست،وایبمن بسان رایت از آن سرمراز دورانسسم

فعان کزین عم پنهان ،امان بجانم نیست فغان که ایمنی از رهزن زمانیم نیست در آن دیار که همفکرو همزبانم نیست بهار ، خوشرو خرم بر از حزانم نیست فراغ بال ، زگلچین و باغبانم نیست بیاد دوست بگریم همی ، که آنم نیست ففس کشنده بر از کنیج آشیانیم نیست حزین فبیل ، در آیینه گمانیم نیست که جزفریب ، درین عرصه همعنانم نیست بجز سکون ، درین شهر ،ردگانم نیست که درد میکشم و رخصت فغانم نیست که درد میکشم و رخصت فغانم نیست

> مگیر خرده برین شکوه ، درزبان غزل که من (ادیبم) وجزشعربرجمانم نیست

> > سيفارطقحهج

عرب ہے کن رحم بخود ، نو رو کیاری ا امامحسین (ع)۔ هنہات عرب جبر نداری

والغرية ادامة دارد ١٠٠٠

په فارغ از اطهار نظرهای موافق و مخالف در مورد نفریه و صرفا" نفنوان ثبت اسفار و گفتاری کهدراین نفزیه آمده ودرآبنده مدافل ندینصورت و بنایی مطرح نخواهد شد به درج این مقاله مبادرت شد و (و)



موضوع : درآمدمقطوعمبنایکسرحق بیمهکارگرانکافهرستورانها در شهرستان نهران ، شمیران ، شهر ری ، کرج ، ورامین و گرمسار

باسننادماده ۳۵ فانون نامین اجتماعی ، از ناریخ اول آذرماه / ۲۵۳۶ در آمد مقطوع روزانه مبنای کسر حق بیمه کارگران کافه رسنورانها در شهرستان تهران ، شمیران ، سهر ری ، کرج ، ورامین و گرمسار بشرح زیر نعیبن گردیده است :

الف _ كارگران كاباره لوكس

یکهزارودویسب_ ۵ ۲۵ ۱ پال		۱ ــ سرآشيز
ıļ 400/—	نهصد	۲ ـــ آسُپز
₩ X00/-	هشتصد	٣ ــ سر پيشخدمت
此 900/-	ر ششصد	۴ ــ پیشحدمت ، حسابدار ، بن نویس ، صندوقدا
∯ ∆∘∘/ -	يانصد	۵ ــ کمک آشپز ،کباب پز
少 400/-	چهارصد	۶ ــ بستنی ساز ، اردورچی ، بوقهچی ،آبدار
مل ۱۳۴۰/ یا	سیصد و چ	۷ ـ کمک پیشخدمت
ست ــ/٥٢٠ يا	سیصد و بی	۸ ـــ ظرفسوی 🛊 نطافنچی
也 下。。/一	سيصد	۹ ــ دربان ، مامور رخنکن
		ب ـ كارگران كافه رستوران لوكس
جاه ـــ/ه ۷۵ بال	هفنصدو پن	١ ــ سر آشپز
₩ Y 0 0 /	هعتصد	۲ ـــ آسپز
少 500/-	ششصد	٣ ــ سر پيشخدمت

۲ ـ بیشخدمت يانصد J. 000/-۵ ـ کمک آسیز ،کیاب B 400/-جهارصد ع ـ حسابدار ، بن نویس ، صندوقدار ، بسننی سار اردورچی ، بوفهچی ، آبدار 15 Too/-سيصد ٧ ـ كمك ييشخدمت ، ظرفسوى ، نطافيجي دوبستوهشناد_/۲۸۰ ال ۸ ــ دربان ، مامور رختکن دویستوینجاه ــ/۲۵۰ ال ج ـ کارگران کافه رستوران درجه یک ۱ ــآشيز ، سرييشخدمت بانصد Jh △00/-سيصدوپنجاه ـــ/٥٥٥ ال ۲ ـ بیشخدمت ٣ _ كمك آشيز ، كبابيز ル て・・/ー سيصد ۴ ـ حساندار ،بن نویس، صندوقدار ،بستنی ساز ،اردورچی ، بوقهچی ،آبدار ، کمک پیشخدمت ، طرفسوی ، نظافیجی ، دربان ، مامور رخنگن دویسب ۱۰۰۰ یل د ـ کارگران کافه رستورانهای درجه و ۳ ١ ــ آشين سیصدوینجاه ــ/ه۳۵ ال B 700/-۲ ـ پیسخدمب ۳ ـ کمکآسیر ،کبابیز ،حسابدار ،بی بویس ، صندوقدار ،اردورچی ، بوقهچی آبدار، کمکیبشحدمت، طرفشوی، بطافیچی، دربان، مامور رحتکن، JL Y00/-دويست از کارورمایان اس فبیل کارگاهها خواهشمند است حق بیمه کارگران خسود

را ار باریخ مذکور در فوق با نوجه به ارفام مفرر پرداخت و در صورت نیاز به کسب اطلاعات بیستر به نواحی بهداری و بهزیستی (شعب سابقنامین

اجتماعي) مراجعه فرمايند ، ۴/۳۳

صندوق تامين اجتماعيي



عاتقی کمشائیان فاطرات زندگی میاسی من سیاسی من

دومطلب دیگر بطر مرا جلب کردیکی اینکه سازمان وزارت دارائی راکه مرحوم امیر حسروی زیرو رو کرده بود وعملا نایت شده بود نه بنها کمکی به پیسرفت کار بکرده بلکه کارها را فلج و درآمد کسرکردیده است بصورت اول برگردایم و هسمار افراط و نفریط که روی گنادیاری مرحوم امیر حسروی در وضع حقوق ها بود حلوگیری نمایم و ضمنا طوری عمل کنم که بکارهای جاری لطمه وارد بیاید .

در صعحات بیتهاساره کرده بودم که موقعی که امیر خسروی وزیر دارائی شد یک عده ارکارمدان انکی را بورارت دارائی مسعلکردو کارهای وزارت دارائی را آنان سپردت مرحوم فررین که جانسین ایسان در بانگملی شده بودنداز این امر ناراضی بودند فکرکردم اگر این آقایان را دوبارهازورزات دارائی ببانک برگردانم هم مرحوم فررین را راضی کرده ام هم اعضا ورارت دارائی را که مقامهای آنان را کارمندان بانک گرفتهاندواین آقایان رؤسای ورارت دارائی از من که چندین سال باآنهاهمگار بودهام وحالا نکمک و صفیمیت آنان احتیاج دارمانتظاردارنداین بود که با مرحوم فررین صحبت کردم و آنان را به بانک برگرداندم دالینه نباید از انصاف بگدرم این آقایان افراد باسواد و بااطلاعی بودندولی خیلی جوان و درکارهائی گنمارده شده بودندکه یک عده از محترمین وزارت دارائی نا چاربه مراجعه به آنان بودندوبسیار



برای آنهاناراحنی ایجاد میکرد - مثلا ریاست کل کارگزینی را به دکنر کاوبانی داده بودند آبوقیت اسخاصی مثل حاجءز الملک رئیس دیوان محاسبات یاحاج فطن الملک که مدنی معاون وزارت خانه بسود برای گرفس مرخصی یاکارهای دیگراسخدامی باچار بودند به دکترکاوبایی مراجعه کنندو برای آنها خیلی سخت بودیا عصا دیوان محاسبات میل مبرزاحسنخان باصر و باساهراده رخسایی و یا دولیشاهی و فروزان و ابیها حالسلطان وا مثال آنها بجای همان کارمندان بانک صاحب متصبان فوق را مجددا بکارها گماردم دو بانک صاحب متصبان فوق را مجددا بکارها گماردم دو اداره بسیار حساس در فسمت اداری وزارت دارائسی بود بکی اداره بعویص املاک دیگری فسمت ساختمان که با حسانداری املاک اختصاصی شاهنشاه نصاس مستقیم داشت .

روز چهار شنبه ۲۸ اردی بهشب ماه است جلسیه اولیسی اسبت که درهیئت دولت حاضرمی سوم درکاخ مرمر به همان طور که مرحوم منصور کعنه بودیب دیم عبل از ساعت سش کاح مرمر بودم و صورت موجودی ارزی و ریالی خزانه را هم همراه داستم چوب یعیس داستم اعلیحصرت برسش حواهد فرمود سرساعت اعلیحضرت نشریف آورد بدیه حلسه و قدری اطهار دلینکی از رفیار امیر خسروی

على متصور

کردندو به منصور گفتند نکلیف فرارداد باانگلیسیها راروش کنید ــ در هیئت مطالعه و نظر بگیرید وزیر دارائی بعرض برساند خمنا " این راهم عرض کنم که اعلیحضرت فعید در حلسات وزرا را باسم مخاطب فرار نمی دادند بلکه به سمت خطاب میکردند مثلا اگریا وزیر عدلیه کار داسند می فرمودند دادگستری ــاگر با وزیر راه کار داسند نجای اینکه بعرمایند دکترسجادی می فرمودندرا مثلانا کجاریل گذاری کرده اید



بعداز اینکهراجع بقراردادبا یوکهسیسی دستورصادر فرمودندروکردندبمن و فرمودنداین فرزین همکوتاهی کرده من هرچه با او صحبت میکنم هیدستبهدست میمالدو من از حرفهایش چیزی نمی فهمم در کاراین قرارداد هم کوتاهی کرده که چند میلیون اسکناس از بانک ملی به بانکشاهی داده است یک نفر را درنظر بگیرسرای بانک ملی و درهیئت مطالعت کنید و بعد در جلسه مطرح کنیت و وقتیمی حلست در جلسه مطرح کنیت و وقتیمی حلست تمام شد با ایشان مشورت شد من گفتم فرزین فریب تمام شد با ایشان مشورت شد من گفتم فرزین فریب یکسال است رئیسیانک بوده فبلاهم قائمقام بودبنظر می خوبست حود اورئیس بانک بماند رفقاگفتند چون امر

کردهانددیگری را دربطر گفته سود خودت شخصی را در نظربگیردر جلسه بعدبعرض میرسانیم درجلسه بعداعلیحصرت پرسیدندترای بانکچه شخصی را در نظر گرفتی عرضکردم اگر اراده ملوکامه به تعییر آفای فرزین است هزیر که سنسازرس دولت دربایک ملی است یا ابوالحسن ایتهام که رئیس بانک رهنی است در دولت مذاکره کردیم وبه عرص میرسانم فرمودند هژیر همان کور رامیگوئی (از روح مرحوم هزیسر پوزسمیطلیم چوں در نظر دارم عیں مطالب را گفتمیاشماین عبارت شاهانه را درج مىكنم)چونديدم نظرموافق ندارندعوض كردم ابيهاج رئيسيانك رهني اعليحضرت دسنها و بازوهایش رابلندکردوگفت آن پهلوان ورزشکار بعد از مکث محتصبسری فرمود بدهمان فرزین خوب است بماندولی باو نذکربده که دیگریی احازه اسکناسهای بانکملی را تحویل بانک ساهی ندهد ــ و باین ترتیب از نعبیر مرحوم فرزین صرفنطر سد ــخالی از لطف نیست که نذکردهم من با مرحوم هژیر دوست بودم از جوانی منا سبا تمان همینه بسیار خوب و حسنهبود در کابینه ابشان در سال ۱۳۲۷ که می استاندار خراسان بودم مرا بطهران برای وزارت دادگستری دعوت کرد ومی برای دفعه دوم وزیر دادگستری شدم لیکندوماهی طول نکشید و کابینه ایشان مستعفی و در کابینه بعد که مرحوم ساعد نسکیلداد من وزیر دارائی سدم ــ باآفای ابنهاح نیز از موقعی که در نسکیلات بطارت برسرکتها که مرحوم داور نشکیل دادهبود و مرحوم علاء رئيس آن بود آسًا سدم آفاي ابتهاج دبير شوراي طارت بودوازيزديك با او همکاری داشتم و بعد هم که مدنی رئیس بانک ملی بودند وزمانی که من وزیر بودم نماس اداری دانسیم ــ هردو از مردان مطلع و درستکارند ــ مرحوم هــژیر

ناجهانمردانه به قبل رسیدومردی که ممکی بود مدنها از هجودن در خدمت به شاه و میهی استفادهسود از نین رفت و ابتهاج هم رویعرضورری اشخاص و تهمت ناروا از کارب کیار کردید .

در فصل گذشته اساره کردم که وزارت دارائی بساست سیاست انحصارات که در كثور بحاي بجارت آراد وايبكه نجارت ما فسمت اعظمآن با دولت هائي بود كه آنهاروس انا بيسم داسيند (روسيهوآلمان) هعده اي بكماريا بدنما يندكي نجارتي شوروي و نماسده محاربي آلمان مداكره كردسمداكرات با بمانيدكي بجارتي شوروي را خود مرحوم امير حسروى انحام ميدادومداكرها فروسال ساينده نجارني المان بأمن بود حالاً من بايد هر دومداكره را انجام دهم ... مداكرهبا نمايندهانگليسيها كه بعهده آقای امیدی بود با حربانی که بیش آمدومنجر به انعصال مرحوم امیرخسروی شدمسکوت گردید. جندروری که ارغمرکفالت من گذشت روزی آفای منصور اظهار گردانگلیسها زمزمه دارند که فرارداد با ما اجرا نمی سود بااینکه ماحاضر برای هر نوعهمکاری مىباشيم ـ ساددر هيئسارس پرسيدندمگرفراردا دياايشان لعو شده؟اظهار كردم خير (معلوم شد آفای منصوراطهارات انگلیسها را تعرض رسانده بود) فقط فشار آوردم بآقایان طبق نطر منارک حسابهاسان را حتی الامکان در بانک ملی باز کنند واز سیمیلیور اسکناس که سربیپ آمیر خسروی حواله دادهبودیه بانک شاهیمنتقل شده ده میلیون آنرا پس کرفتم ب ساه فرموداگرراست میگویند و حاضر برای همیه قسیم همکاریهسنندآیها را بخواه و یکو حاضریم همه نوع سفارش بدهیم مخصوصا ریسل لکوموتبو و اسلحه از هرفسمگفتم اطاعت می سودفردای آ بروز آناشه تجارتی سفیارت را خواستم فرمايشات اعليحضرتوا بأيشأن مسترکا میریج Camberbash گوشزد کردم (اعلیحضرت رضاشاه کامبربجرا چمبربک میگفت) بانهایت گستاخی اظهاركردديگراين صحبت هادير شده برسيدم حرا ؟اظهاركردسالگذشته خبود مسن پیشنها داتی به وزیر دارائی وقت کردم یعنی همان موقعی که بنابود دولت انگلیس ينجميليون ليره قرص به دولت ابران بدهد وزير دارائي قبول نكرد بعد از آن هم آن هیاهو و افتضاحات نفظ و مقالات نندوهناکی روزنامههای شما و فشاری که دولت > شما برما وارد آورد که سالیانه جهار میلیون لیره که سه میلون آن قابل تبدیل بسه دلارباشدبدولت ايران بدهيم اعم از ابنكه استخراج داشته باشيم ياخير شعافراموش في کردید در موقعی این فشار را برما وارد آوردیدکه شب وروز لندنوشهرهای انگلیس زير بمبارانطياراتآلمانها از بين ميرفت حالا دست دوستي بهسمتما دراز ميكنيد

نفوت ميم ابوا ال ما مدان حکومت کراران ملصد طامدان حکومت کراران

خاندان آشتیانی

آشتياني مصطفي

دیگر فرزند برحسنه و سرشناس آیقالله میرزا حس آستیانی ، سیخ مصطعی آسنیانسی یکی از رجال معروف دوران مشروطیت است ، میرزا علیخان امین الدوله که بااین خاندان چندان میانه خوبی ندارد دربارهوی چنین مینویسد : (شناخس میرزا مصطفی آشنیانی چون معرف دستگاه دولت و دلیل تنزلات مملکت است اگر او را سناختیم بدرد کاربهتسر وقوف می ابیم .

این جوان دومین فرزند میرزا حسن آشیانی است سیمای او ببدر بزرگوار سخت مانند است آبله از آن مهرکه بروی پدرگداشه بچهرپسر هم هداسواد مطابق لاصله بوشه است و در او من یشابهایه محاطلم گفتند (آمیزش باجوانان و اقنضای جوانی دوق نحصیل علوم دینیه را از او برد از حرفت بیگانه شد فهماصول و فقه و ممارست کنب اخبار و رجیال نتوانست)سپس اضافه میکندکه میرزامصطفی دنبال شعر و شاعری میرود و چون مایهنداشته کاری جز انشاء و دیباچهای در مدح امین السلطان بارخود را بست چنانکه از مالیات و تحمیلات رعایای فقیر ایران بیش از دوازده هزارنومان خود وکسانش وظیفه مقرری بردند وبهاسامی مختلف در سلک مهاجر و انصار وتوپچی و سرباز وسید و ملاوبیک و میرزا و فیس علیهدا مبلغ ها برقرار نمود طبعا "از زندگی ملائی بجاوز کردخانه مکلف و مزخرف آراست علیهدا مبلغ ها کار این دولت پیش گرفت ، احکام و فرامین که در دایره میرزا مصطفی

نوشته و او خود بیر بردامین السطان مبیرد بملاحظه مهر و امضا میسد و باکار که وزارتسخانها برخمت وقت بخائی رسیده سروصورتی پدیرفته بود محکوم علیه به میرزا مصطفی طنجی و باسح فرارداد ورراء را بلا با مل صادر میکردند و همجنین در اربکات میکرات و فضایح و فضایح و فضایح از او درالسنه واقواه سهرت یافت . . . (۱)

اگر معداری از توسیمهای است الدولهرایدینجهت که یعول افراد خاندان آسیانی در قطب محالف سیاست حارجی بوده فایل با ملیداییم از توشیمها دست کممیران بعود و قدرت او در صدارت ایایکمعلوم میشود.

در راه مسروطیت

بهدهانی ، به محالفان میپدوندد (۲) و به مسروطه طلبها نردیک میسود ، استعداد در نحریک به محالفان میپدوندد (۲) و به مسروطه طلبها نردیک میسود ، استعداد در نحریک و نهیده مردم علیه اسبداد بسان داده بسرعت در صعوف آزادیخواهان پیشمی آید در شمار نزدیکان طباطبائی و بهبهانی میسود ، دکتر ملکزاده مینویسد (باصرالسلطنه یکی از محارم انایک برای بگارنده نقل کردکه اتایک پیش از حرکش از تهران مبلغ مهمی در میان روحانیون قسمت کرد و اعتبار بی بایانی دراختیار کارکنانش گذارد منجمله مبلغی بتوسط خود من برای میرزا مصطفی آشیانی ، ، فرستاد پیغام دادکه من بامید دوستی و مردانگی شما در انتظار هستم ۳)

اولین افدام وی در نهییجمردم موضوع ویرانکردن سرای بانک است ، بانک روس یک مدرسه ویران و یک گورستان کهنه را در میان شهر خریده درآنجا سرای بلند و استواری برای خود میساحت طباطبائی و همدستان او از این کار ناخشنودی مینمودند . . .

شیخمرتضی و برادرش مصطفی بعد از اینکه باین عمل دولت روس اعتراض کردند که گورستان مسلمانان را نمینوانخربدو ویران کرد، شیخ فضل الله نوری بی حق واجازه این جاهارا فروخته بافدامات شدید خود علیه روسها دست زدید.

(شب ۲۶ رمضان ۱۳۲۲ در خانه آنتیانیان با بودن بهبهانی و طباطبائی و دیگران نشستی برپا گردید و نفشه کار کشیده شد میرزا مصطفی بگردن گرفتکه فردا سرای نیمه

١ .. حاطرات سياسي امين الدولة صفحه ٢٣٨

۲س باریج انقلاب مسروطیت ایران خلد ۱ صفحه ۲۷۱

٣_كتاب عبى الدوله و مشروطب ٢٥

ساز بانک را براندازد)

وردا شنبه چهارم آذر (۲۷رمضان) وی آخوندها و مردم را در مسجد نهبیج کرده بههانه زیارت اهل فبور بسرای نیمه از بانک میکشاند (دو ساعت نکشید که همه آن بنیاد را برانداخسد و حزآجر و بیر وافزارهای پراکنده و درهم نشانی از آن بازنگذاردند . . . کسانی گفتماندمیررا مصطفی بچهل بن مردوهشت زن بهریکی سه تومان مزد داده و برای اینکار آماده گردانیده بود)

میررامصطعی در انقلاب مشروطیت ایران از رهبران مسلم بود درد سخط مطعرالدینشاه درباره مسروطیت که به عدمای ازرهبران مخاطب سده ودر ذی قعده ۱۳۲۳ نوشیه شده است نام وی دیده میشود و بهمراه علمایعتوان اعبراض به شاه عبدالعظیم رفته پناهنده میشود .

وقتی عین الدوله نمایندگانی از علماحهت مذاکره دعوت میکندوی جزء چهارنفسسر نمایندگان علما بزد عین الدوله میرود و مذاکره میکند (عین الدوله بدستاویز آنکه این گفتگو را بشاه برساند آنانرا در جانه خود نگهداشت و گفت میباید فردا شب راهم اینجا بمانیدگویامیخواست نگدارد بازگردند و هریکی را بجای دور دیگری بفرسنند بعین الدوله گفته بودندهمه کارها در دست این چهارتن میباشد آقایان خرسندند که بشهر بازگردند ولی ابنای نمیگذارند این بود میخواست اینان را از میان بردارد بروبال علما را بکند) این نظاهرات باعث شد (ساه بعین الدوله گفت البنه مفاصد آقایان را اجرا دارید آنها

این نظاهرات باعث شد. (ساه بعینالدوله گفت البنه مفاصدآ قایان را آجرا داریدآنها را تا فردا بیاورید نسهر والا من خودم میروم آنها را مبآورم.)

عین الدوله مسنبدکه به این آسانی به خواستهای طبتان درنمیداد آقایان را بشهبر بازگردانید ولی رفنار خود را بامردم شدیدتر میکنددر همه جا با دژخوئی و ددمنشی به گرفتن و بستن و کشتن آزادیخواهان میپردازد در این روزها میرزا مصطفی کمی زبونی از خود نشان میدهد که کسروی چنین مینویسد: (شبشنبه برای کوشندگان شباندوهگین بدی بود ،مردم با دلهای شکسته بخانههای خود برگشته از آنسوعلما در مسجد بادسته اندکی مانده اند امشب لغزشی از میرزا مصطفی آشتیانی سرزد و آن اینکه بیهانه بیماری مادرش از مسجد بیرون شد و بخانه امیربها در رفت و بااو از در سازش درآمد آنشب را درخانه او بسرد دولی چون بامدادان همراه کسان او بمسجد بازگشت دیگران فهمیدند به او بدگمان گردیدند ۱)

نام اوران دورهافشاریه "مسدالیسی"

ميه برزا عبدالحسين ملاباسي

ميررا عبدالحسين ملاياشي يكي از علماي طراز اول اواخر صعوبه و اوايسيل دوره نادر است او از مخالفین نادردر امر پادشاهی و سیاست مذهبی وی میباسد نام ایسین شخص را مختلف دکر کرده اید . میرزا عبدالحسین مخالفت خود را با سلطنت و سیاست مذهبی بادر شاه در صحرای مغان بهنگامی که رجال سراسر ایران جهت تعیین نیسیادر بهادشاهی کرد آمده بودند ابرار کرد و کسه شد لکهارت در این باره کوید . " تنها یکی از حصار بعنی مبرزا عبدالحسین ملاباشی در حعا اطهار داشت که همه ایرانیا نموافق با سلطیت خاندان صغوی میباشدو اظهارات وی از جانب جاسوسان بیدرنگ بهنادررسید و روز بعد در حضور او اعدام شد . " أ صاحب عالم آرای بادری بوشته . " میسیبرزا ابوالحسن ملاياتي در جادر خود گفته بود كه هر كس فصد سلسله صفوبه نمايد نتايج آن در عرصه عالم نخواهد ماند جاسوسان انن خبر را سمع همایون رسانیدند که یوم دیگیر طناب به حلفش ابداخنهٔ در حضور افدس خعه بمودید و دیگر احدی را پارای آن ببود که در آن باب سخن اظهار بماند . " ؟ فریزر بدون اینکه بام وی را ببرد میگوید . " نیادر بوفت ناجگذاری وقی درباره سیاست مذهبی خود از رئیس علما صدرالصدور سئوال کرد كه راءى خود را اطهار كند صدرالصدور گفت . " در بات امور مذهب راهنماي ما احكمام خدا و احادیث بیغمبر است سلاطین نباید تعییر و نحدیدی در آن بکنند طهماسبقلیخان (نادر) فورا "حكم كرد صدررا خفه كردند كهمردم متابعت اس اطهار او را ننمايند ." أ مرعشی در محمع النواریم گوید . " همه گعشد درست است مگر چند کس که یکی از آنها میرمحمد حسین ملایاشی بود ، قبول ننمود بعضی در همانجا معنول گردیدند و از آنها برخی فراری و دربدر شدید . " ^۲ معلوم نیست که این اختلاف بامها برای چیست ولیی ظاهرا" همه نام یکنور باید باشد .

¹ ــ لکہارت نا در شا هـــ ترحمه مشفق همدانی ص ۱۳۹ حاپ تهران ۱۳۳۱ -

۲ _ عالم آرای نادریج۲ ص ۳۱ مسکو ۱۹۶۵ _ م ۰

كاظم سركت (سهرين)



پرجم بدست حیرتم و بیش مبروم گلخون همرهان عزبزاست بر رمین دشمن زمان بیزرو آنسوی تپههاست اسبان باد از جهش نبغ آفنیات حیران مسو حونیر خرد کارسازنیست اندیشه گر مددننمایددرین نسرد دشمن بازضریت اندیشه بیکو دهد آرامشی بحیان از اصل خوبشرو پندنباکان حوبگدری فرمان راسنین زمان هوشیاری است

درآتش مسلسل سسور سیبسده دم باراز کشنگان که حهان میزنسدرقم حاسوس اوست دردلم اندوه بیشوکم در دشتخاوران هیاهونمسسودهرم باروب بوی اریش فکرت کسیده نیم سیرازهٔ نظام حهان بگسلد زهسسم اندیسه بلیدبحانهاکسید سیسم دشمن فرسدت بنواهای زیسرو سیم شهرین بهوش باش و منه دربدی قدم

نصرالله عرفاني

خوی دلدار

نداردروشنی بختیم شب تار است بنداری بدلآتش زندهردم غم یار است بنیداری نگردد رام بامن خویدلداراست ینیداری خیال غم یرست عاشق زاراست ینیداری بدام زلف دلداری گرفتار است پنیداری

بودبیگانه بامن دل ، دل باراست بنداری نیا ساید دمی جشمم نبختاید بحان اشکم دل آشفته ام با یاد او دارد سرالفت مراخاطر ریاد غم نگردد یک نفس فارغ نخیزد حزنوای عم دگر از خاطر عرفان

یک نامه تاریخی

سا دروان سیجا حمدروحی کرمانی از سهدای آرادی و عدالت از سهر طرابوران به ما درش کد در کرمان بوده در ۲۲ ۲ ماه رمصان ۱۳۱۳ هجری فمری با مهای توسیه است و این با مه توسط خلال از بازماند کان مرحوم سیجا حمدروحی که در همین ستوات اخیر در جربره غیرس وفات نمود باین حفیر سیده حمد علی حمال را ده رسیده است (با توسیجات دیگری کسته انشاء الله بوفیق بیانم روزی بجات برسانم) مین این بامه از این فراز است:

(1717 () 1717

في ٢٢ سهربور رمصان عن طرابوران التي كرمان

مادر مهربان من فرنانت سوم امید است مراح بناح آنمخدره فرین صحت و سلامتباسد ، دو مکتوب ما ارکزمان بتوسط سبخ اخوی از اسلامبول این هفته رسید بسیار خرم سدم سرح حالم را بخواهید طولایی است محتصرا بیکه جهازماه است کهگرفتار دوپادشاه اسلامم بواسطه حدمت برک که در انجاد ملل اسلامیه بآبای بموده ام با جمعی دیگر که از مردمان مندین عافل حیدی قبل بعنی دو سال قبل خوسکار روم (۲) از حیاب سید حمال الدین افعانی که خیلی معرب و دوستش بود خواهین نمود که هرگاه بنوانید ملل اسلامیه را بیک انجاد سیاسی دعوب نمائند که اکرسایرملل عیسونه بر ضد مابر حیزند هرچه مسلمان

⁽۱) اس امه بعدهاارطرف جانواده مرحوم سنج حمد روحی به مرحوم خلال ازل از اولاد دخیری سنج احمد روحی (مقیم خریزه فیرس) رسیده بوده است و انسان هیم از فسیرس به زیو برای این بیده سند محمد علی حمالزاده فرساد . یکی از دخیرهای سادروان صبح ازل عبال سنج احمد روحی بوده است .

⁽۲) مفصود سلطان عنمانی است (ج ۱۰) مرحوم صبح ازل دو دخیر خود را یکی را برنی به میزرا آفاخان کرمانی و دیگری را به سنجاحمد روحی کرمانی داد و سادروان خلال ازل که ساکن فیرس بود و به ایران هم منافرت کرده بود از اولاد و بواده سبح احمد روحتی دخیر صبح ازل و مرد ایران دوست و فاصلی بود خداوند او را بنامزرد .

روی زمین استبا هممتحد باشنددراینکه یکدیگر رامعاونت نمایند و ما با جمعی مردسان دانا و آگاه نوشتجات بسیار اول بعلمای بغداد نوشتیم و آنان هم در نهایت امتنانقبول نمودند و عرایض در این باب بسلطان عثمانی نوشته از طرف سلطان هم بدیشان نشانها و هدیمها و اکرامها شد .اینکار مایه اعتبار و اشتهارما در دولتعثمانی شد و بنا بود بما احساسها و اکرامها نمایند خبر این اتحاد بسلطان ایران رسید .

ازجهالتشوحال ابنكه اين معنى نمام بخيرو خوبي أوبود بدون هيج نوع ضرري خيال نعود مبادا علمای ایران بسلطان عثمانی روی آورده فردا بر ضد من برخیزنید بسفیرش باسلامیول نوشت و تلگراف نمود که پهر قسم ممکن است اینها را نعی و طیرد نما سفیریی تدبير همدر الراموفع كه تعبير صدارت و نظارت النجا شده و دولت مشغول مسئله ارامنه بود بمامی رفته اظهار داشته بود که سه چهار نفر از اهالی ایران که مفسد و دشمن دولت و ملت هستند در اینجایند شما آنانرا نسلیم ما نموده ما هم در عوض ارامنه را که بخاک ایران رفیهاند به شما تسلیم مرنمائیم سلطان هم نشناخته ما را نسلیم کرد یعنی بنده و سرکار حان (۱) و جماب حاجی میررا حسن خان جنرال فونسل سابق اسلامبول را روانه طرابزون کهاز اینجا بایران ببرند نمودند روز بعد از حرکت ما معلوم میشود که ما که بوده و مصدر چه حدمت شدهایم امر تلگرافی قبل از ورود ما باینجا بتوفف ، در طرابزون صادر شد که بعد ما را باسلامیول عودت دهند و کنون سه ماه است در نهایت احترام از میا نگاهداری بموده و چهار نوکر بخدمات ما گماشته و در هتل بسیار اعلائی منزل دادهاند تا اینکه چندروزی گدشته ما را باز باسلامبول عودت بدهند ابول جاهل چون نمیخواست بان کاسبی مانند آدم بخورد چرخ خیاطی را که بدهتومان خریده بود و روزی دو قسران صرفمیکرد و همه مخارجش راهم من میدادم چرخ را بدوتومان فروخته مبلغ سی و پنجنومان هم از سیح گرفته از راه مشهد روانه کرمان سد لاید نا حال رسیده است بسیار مرد جاهلی است مراببرا میداند اهل خانه شش ماه منمادی است نزد یسدر و مسادرشان هسنند دو جاریه زاده سلامت هستند احوال خودم هم بد نیست هوای اینجا مانند خبیص کرمسان اسب برای زمستان مناسب ظاهرا" تا عید رمضان باسلامبول حرکت مینمائیم (۲)

⁽۱) معصود مبررا آفاحان کرمانی است . (ج.ر)

⁽۲) امصاء یک حرکت فلم است نصورت ع و درست معلوم نشد که چه امضائی است ولسی از معنای نامه میتوان بغین داشت که نامه مرحوم شنج احمد روحی است نه مادرش کسیسه بعدها نشخه عظی " سرگذشتخاخی نابایی اصفهانی " هم در خانه آنها در کرمیسان بدشت آمد (ج.ر)

بهاردر بهران

بهارشهرکی است در ۱۵ کیلومتری همدان با جمعیتی در حدود ۱۵ هزار نفر بیسا زمستایهائی سرد و تابستانهائی معتدل و فرجیخش ، اطرافش مملو از درخنزار ، تاکستان و صیفی کاریست ، مردمی خونگرم و عیرنفند و مهربان دارد .

از سایعهی تاریخی این شهر حز اشارهای مختصر که حمداله مستوفی مورج نامی قرن هشتم در کتاب " بزههٔ القلوب " نمودهٔ آگاهی چندانی نداریم بنا باشاره مستوفی سهبار در فرن هشتم نصورت فلعه بودهٔ " بهار فلعهای است و در زمان شاه سلیمان دارالملیکاو بوده " ۱

با امعان نظر و دقت در این گفته ی مختصر مسوقی این نتیجه حاصل میشود کند. سلیمانشاه از شاهای محلی معول نهار فعلی را که مسلط نرجوزه ی حکمرانی وی (کردستان ، فرستان) بوده بعنوان پایگاه و دارالملک برگریده است و این قلعه بعدا " نمرور رمان تبدیل به شهر فعلی نهارگشته که اینک اثری ازآثار قلعه بودن در آن موجود نیست ، آنچه مواید نظر مستوفی در قلعه بودن این شهر نشمار می رود دلایل زیر است .

۱ - در سهار فعلی محله وسیعی هست که هنور هم سام قلعه خوانده میسود و آن در زبان محلی بدو قسمت نقسیم و بامگذاری شده است " قلعه " و " دولر قلعه " آ با نوحیه بیعنی "دولرقلعه" این حدس پیش میآیدکه ساکنین قسمتی از قلعه سربازان معولومحافظین و گارد شاه سلیمان بودهاند و مردم بهار با نوحه بانرجار و نفرتی که از مغولان ستمگسر و سفاک داشتهاند و فحایع و وحشیگریهای آبان را سینه بسینه از پدران بیاد داشتهاند این بام را بآن کوی دادهاند ، نظر دیگر که درست بنظر نمیآید این است که این کوی محل دیوان محاسباتی مغولان بوده اما دلیل بر رد این نظر آنست که "دولر" جمیع " دو" یعنی دیو است در حالیکه جمع " دیوان " محاسباتی میشود " دیوانلر " .

-۲ ــ دربهار محله دیگری هست که درربان محلی " آق دروازه " " خوانده میشود ،

¹ ـ نزهة القلوب ـ در ذكر بقاع كردستان صفحه ۱۲۷ تصحيح دبير سياقي ۱۳۳۶

۲ ــ " دولر قلعه " ببعنای خانه ٔ دیوان

۳ - آق دروازه بمعنای دروازه سفید

دقت دروجه تسمیه این اسم این طن را تعویت میکند که در قلعه بهار دروازه هائی متعدد وجسود داشته است که یکی از آنها آق دروازه نامیده میشود که از آنعبور و مروربسسوی گردستان انجام میگرفنه است .

آنچه گفتهی مستوفی را در قلعه بودن بهار نا یبد میکند دلایل فوق است زیرا لازمه قلعه داشتی دروازه است .

اما از سابعه ناریخی این شهر پیش از فرن هشتم اطلاعی در دست نیست و معلوم نکشته که این شهر چه زمانی بنا گردیده و نام قبلی آن چه بوده است و چرا بدان نسام بهار را دادهاند ؟ آیا با توجه بهوای معبدل و فرحبخشی که این شهر در فصل بهسسارو تابستان دارداین نامرابرآن برگزیدهاند و با این نام از نام بنکده معبروف " بوبسهار " که پرسنشگاه مغولان شمس پرست بوده گرفته شده و یا از نام ایل سهارلو که در این محل سکونت گزیدهاند) !

ارمساهیر و بامبرداران بهار در دوره معاصر میسود از مرجوم جاجسیف الله بهمنی بسرهنگ عبدالله بنهاری به مهندس فتحالله بنهاری به دکنر مهندس عبا دالله بنهاری به عرب الله بنهاری به سرهنگ دکتر شهریار بنهاری به یوسف فضائی موالف معاصر بهلامرضا بنهمنی و بخصنوص جاچشیخ محمد بنهاری و جاچشیخ محمد بافر بنهاری بام برد .

(بسهار)

در تذکرهها و بیوگرافیهای موخر ^۱ نام دونفر از مشاهیر بیهار ذکر گردیده کسسه آنان را سسوب به همدان دانستهاند .

۱ ـ حاج شیخ محمد بهاری فرزند میرزا محمد بهاری نجفی .

وی کهدربهاریه حاج شیخشیرمحمدبهاری معروفاست یکی از علما و فضلا وعرفایی عصر خویش بود ، نامبرده در نجف اشرف میزیست و در آنجا مجالس درسی و تعلیمی داشته است ، وی در نهم رمضای ۱۳۲۵ قمری در زادگاه خویش بهار دار فایی را بدرود گفت ، مقبره نامبرده درگورستان عمومی بهار جای دارد و امید است انجمن آثار ملی یا نیکوکاران محلی به تجدید بنای آرامگاه ایس مرد بزرگ اقدامی بنمایند تا از وضیع نامناسب فعلی بدر آید .

ازحاج شیخ شیرمحمد کتابی بنام (تذکرهٔ المتقین) در شرح و ترتیب زیارت و آداب

ا ـ ما خذ مورد استفاده ، اعیان الشیعه ج ۴۶ ـ تذکر π المتقین چاپ ۱۳۳۸ ـ بزرگان و سخنسرایان همدان ج

توحیدوسایرمطالب مذهبی باقیست که در سال ۱۳۳۸ شمسی تحدید طبع گردیده است . ا از حاج شیخ ،اولاد ذکور باقی نمانده و بهمین حبت ناشر در مقدمه کتاب مینویسید " چون آن حناب اولاد ذکور نداشت این کتاب طبع شد تا حانشین مرزند او شود . "

از شیخ منشآتی نیز باقیست که در خاتمه کتاب فوق الذکر آمده است و دارای عبارات و ترکیبات عربی فراوانیست .

۲ ـ حاج شیخ محمدباقر بهاری فرزند محمدحعفر یکی از بزرگترین علما و فغهساار محدثان بزرگ ناحیه همدان بود . حاج شیح محمدبافر تحصیلات خود را در نجف بهایان رسانیدو مجالس درس میرزا حبیباله رشتی و میرزا حسین خلیلی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی رادرک کرد . در اخلاق و سلوک و حکمت از علامهی شهیر مولی حسینقلی همدانی کسب فیض نمود و از وی و دیگر علما احازهی روابت کسب کرد در ۱۳۱۶ معری به همسدان برگشت و بانجام وظائف شرعی پرداخت .

حاج شیخ محمدباقر ، مردی بسیار سختگیر و در عین حال سنگدل بود و در اجرای امر به معروف و سهی از منکر مکسی رحم نمیکرد ، نقل است که وی در محلی که اکنون بنام قبرستان میرزاتقی مشهور است، حکم بگردن ردن مرد فاحرو فاسقی داد و چون این مرد باید گردنش با یک ضربه زده میشد اطرافیان و مریدان از انجام این عمل وحشت انگیز سخت مضطرب و متوحش شدند و چون کسی را جرأت چنین اقدامی نبود خود شیخ آستین ها را بالازده و عبا را بر زمین نهاد بمانند یک غازی سر محکوم را میک ضربه از تن جدا ساخت ، حساج شیخ محمد باقر یکی از مجاهدان راه آزادی و مشروطیت ایران بشمار میرود و اقدامات او در موضوعسات نهضت مشروطه ارزنده و مو شرود ، از وی قریب ه ۶ حلد کتاب و رساله در موضوعسات مختلف باقیست از حمله :

الدعوه الحسينيه حاشيه بر شرح الفيه ابن مالک در نحو شرح قطر النسسدی سالطلع النضيه عقد الدررفی امام المنتظر سالبيان فی الحقيقة الايمان سحاشيه بر فوائد شيخ انصاری سروح الجوامع سسلاح الحازم فی دفع المظالم سنثار الباب فی تقبيل التراب النور سرساله در رد نصاری سرساله در رد منکرين صاحب الزمان سرساله در رد قصيسده بغداديه سو کتابهاور سالات ديگر . . . شيخ محمد باقربيشتر عمر خود را بتا اليف و تصنيف گذراييده که نسخ اين تصانيف و تا اليغات به خطوی موجود است ، مرگ وی را در ١٣٣٢ قبری در همدان دکر کرده اند .

۲ - دکتر درخشان - نقلاقوالشفاهی

م ما عند مورد استفاده ما علام الشيعه علماى قرن چهاردهم ما عيان الشيعه مبزرگان و سخنسرايان همدان ج

دواخانه

گاهی اتفاق کوچکی روی میدهد که با وجود نی اهمیت بودن بسیار شگفت انگیسسز و غیر منتظره می باشد ، جندی پیش برای دیدن دوستم بشهر کلمبو واقع در اوهایو رفتم ، نام دوستم آلبارتوس است ، وی آدمی بسیار حساس و دقیق میباشد ،

در دنباله سخنانش اظهار داشت ،

ــ یک روزصبح برای یافتن چیزی به قفسه داروئی منزل مراجعه کردم ضمن جستجوی زیاد به شیشه کوچکی که مارک داروئی داشت برخوردم ، ناخود آگاه بیادم آمد که زنـــم چندی پیش بعنوان داروی معده از این محلول استفاده میکرد ، ناگهان بیادم آمد کــــه اخیرا" در بولتن روزانه نکتهای خاطر نشان شده بود که استفاده از داروی فوق الذکـــر بسیار زیان آوراست بهمین جهت فوری بزنم دستور دادم که باقیمانده آنرا دور بریــزد و هرگز از چنین دارو استفاده نکند ، زنم نیز بمن قول داد سفارشم را عمل نماید .

آقای آلبارتوس که از کوچکترین پیشامدی که بر خلاف میلش بود به آسانی از جا در میرفت به سخنش ادامه داد و گفت ،

- با وجود اینکه زنم بمن قول داد باز هم بگفتهاش اعتماد نکردم وشیشه دارو را از پنجره حمام بیرون انداخنم ، ناگهان پنداری چیزی یخاطرم رسید و در یبک آن داروی سینه و برخی داروهای دیگر را که در قفسه انباشته بود یکی پس از دیگری از پنجره بیرون انداختم علت این تصمیم غیر منتظره دوستم بدانجهت بود که قفسه داروئی از شیشه های محتوی مواد مرموز و غیر قابل تشخیص انباشته بود ، معبولا " چنین منظرههائی موجبب خشم و ناراحتی مردهای امریکائی میشود ، در حالیکه قفسه های داروئی در انگلیس و فرانسه بصورت ساده تری مرتب میشود و با سلیقه بهتری تهیه میگردد که هیچگاه زننده و بگونهای وحشت آور جلوه نمی کند زیرا خانمهای امریکائی همیشه عادت دارند در همسه بهیز حتی دارو صرفه جوئی کنند و هیچ چیز را دور نمی اندازند حتی شیشه های خالسی و بیمسرف را بعنوان روز مبادا نگهمیدارند ، بدین سبب داروخانه خانوادگی گاه بسیار در هم و برهم وشلوغ جلوه می کند ، خانمهای امریکائی بیشر اوقات ۱۵۵ تا ۲۰۰ نوعوسائل مغتلف از قبیل نخ تمیز کردن دندان ،اسیدبوریک ، تیغ صورت تراش ، پریویت سدیم ، نوار

جسب و روغن نارگیل را در کنار هم قرار میدهند و بقولی از شیر مرغ تا حان آدم دراین قفسه های داروئی یافت می شود ، بسبب همین درهم و برهمی گاه خود خانمها از تمیزکردن و نظم دادن بقفسه داروئی وحشت دارندوعلیرغم هر گونه فعالیت و دقنی که در حزئیات کارهای خانگی بخرج میدهند دراینمورد بخصوص از منظم کردن و آراستن این قسمت مهم وسایل لازم خانواده طفره میروند و هفته ها بلکه ماهها به آن نمی پردازند .

یادم میآیدکه وقتی درآیارنمان شماره ده کوچه پنجم درخانه زن وشوهری پانسیون شدم . آنها با من بسیار صمیمی و مهربان بودند . یک روز برایم اتفاق جالبی روی داد که با شنیدنش از خنده روده بر می شوید درست یادم می آید که تعطیلات آخر هعیم ، ا د، خانه گذراندم قصد داشتم صبح دوشنیه با صورت اصلاح کرده تر گل و ورگل و بشیباش یا بعبارت دیگر با ظاهری مکش مرگ ما و آراسته از خانه بیرون بروم . آنروز شاید بعلیت دیر خوابیدن شب ویا بسبب خستگ زیاد از سانس بد دیر از خواب برخاسم بطوریکیه زن و شوهر زودنر از من بیرون رفتند من طبق نصمیم قبلی بر آن شدم که با شباب هر چه تمامت کارهایم را انجام و هم بلکه زودتر از خانه خارج شوم ، قبل از هر کار ابندا سیم دستشوئي رفنم باصلاح سروصورهم مسغول شدم قيافه ام با خمير ريش منظره حالبي داشت. ظرفی پر از آب داغ کردم و آهسته باصلاح صورتم برداختم ولی جشمتان روز بد نبینیید بمعض حركت دادن تيغ اصلاح ناكهان كوشم را بربدم بيدرنكخون بطور وحستسساك فواره زدبطوریکه از شدت ناراحتی دست و پایم را گم کردم کمتر کسی پیدا می شود که گوش خودش را با تیغ ببرد ولی از بخت بد جنین بلائی ناگهان بسرم آمد شایداشنباه بخاطر این بود که معلم من طریقه فدیمی حرکت مح را بس آموجته بود و منهم آنسروز از روش او برای اصلاح صورتم استفاده کردم در واقع گوش یکی از اعضاء حساس اندام انسان است. زیرابسبب نازک نارنجی بودن بیش از اندازه خونریزیش فراوای است و باین زودیها خونش بند نمیآید من از اینوضع بکلی از کوره در رفتم و سخت بربشان وعصبانی شدمنمیدانستم چه بکنم کاملا "مستأصل و بیچاره بودم بی اختیار در قفسه داروخانه را باز کردم و سر آن شدم وسیلهای بیدا کنم که از خونریزی گوشم حلوگیری کند بسته سیاهرنگی نظرم را بخود جلب کرد وقتی آنرا باز کردم دیدم نه عدد سوزن لحاف دوزی است یکر و ناراحت سندم با بی اعتنائی آنرا دوباره بهم پیچیدم که سر جایش گذارم ناکهان بسته از دستم لعزسد و درون ظرف آب داغ افتادودریک آن واحد کاغذ لفاف آن نیز از هم متلاشی سُد و سوزنها درآب غوطه خیورده به نه ظرف رسیدند ، باندازهای دستپاچه و ناراحت شدم که اصطراب و پریشانی مانع از آن میشد که سوزنها را از درون آب داغ بیرون بیاورم ، فکر نمیکنستم هیچ آدمی در آن حالت پریشان و بدبختی که خمیر ریش روی صورتش وز زده و از گوشبیش

مثل لوله آفتابه خون می ریزد قادر باشد کوچکترین تصبیمی بگیرد و خود را از مهلکه رها سازد . باوجود این از ترس و ناراحتی اینکه مبادا سوراخ وان حمام بسته شود و یا اتصالی برق منجر به آتش سوزی مدهشی گردد ترس مرموزی سرایای وجودم را فراگرفت ، برآن شدم که درون ظرف آب داغ رالمس کنم باشد که سوزنها رابیا بم ، پس از جستجوی زیاد درحالیکه چهارعدد سوزن در یک دستم و سه عدد سوزن در دست دیگرم بود مات و میهوت بر جای خشک شدم ،مانندبرق وصاعقهاین فکراز خاطرم گذشت ،خوب حالا دو سوزن دیگر کجاست؟ راستی راستی کار خارق العاده ای است ، آدمی که خمیر ریش بطور وحشتناکـــــروی صورتش ماسیده و گوشش بریده است و خون ریزی زیاد باو امان نمیدهد تا دست از یا خطبا كند البنه تصديق حواهدكردكه با اين حالت دلخراش نميتواند كاري مورت دهد ، جمه رسد باینکه بفکررفع خطری باشد، من با دل و جرائت شگفت انگیزی سعی کردم سوزنهائیکه در دست جیم بود نویکف دستراست نگذارمولی از نخت بد پنداری سوزنها مثل سپریشسیم بكف دسدهايم حسيده بود و نميخواسنند از آنها جدا شوند ، بي اختيار اينفكر از خاطرم گذشتکه شاید جسبندگی سوزنها بر اثر خیس بودنشان است ، ناچار حوله حمام را که روی میله آهنین بالای وان قرار داشت دو انگشنی برداشنم و سوزنها را با سختی و ناراحتسمی فراوان روی حوله حمام ریختم و یک بیک خشک کردم ، ولی وقتی خواستم دوباره سوزنها را از روی حوله بردارم با شگفتی دیگری مواجه شدم زیرا من تنها نوانسنم ۵ سیسوزن از ۷ سوزن را بیایم از بخت بد دوتای دیگر از سوزنها متا سفانه در لایلای پرزهای حوله گمشده بود ، یمن حق میدهید که جستجوی سوزن در روی حوله حمام دشوارنرین کارهای زندگیی است و میتوانم بگویم شاید کمنر کسی ناکنون دجار حنین گرفتاری هولناکی شده اسبت . شوخی نیست! حهار سوزن در آن واحد بطور مرموزی گمشده بود من وضع بسیار اسفنساک و يريشاني داشنم که دل سنگ تحالم کباب میشد ، هرلخطه حتی فکرایتکه دوسورن دروان حمام و دو سوزن درداحل حوله نایدید شده است روح و جانم را میفشرد از این افکار وحشتنساک و دیوانه کنند ه جانم بلب آمد ، بیم آنکه اگر کسی بخواهد در این وان حمام کند و یا بــا حولهس خود را خشک نماید جه بسرش خواهد آمد تارویود وجودم را از هم میکسسست ، بناچار یکبار دیگر به جستجو پرداختم ولی هر چه بیشنر گشتم کمتریافتم بی اراده همچون برهای که تسلیم قصاب شده باشد در کنار وان حمام نشستم و به اندیشه فرو رفتم تنهافکری که بخاطرم رسیداین بود که حوله را نوی روزنامه بپیچم و با خود بیرون ببرم و ضمنـــــا "

برای زن و مرد صاحبخانه نیز پیامی بگذارم و ماوقع را به بآنها اطلاع دهم و سفارش نمایم که هنگام استفاده از وان حمام و دستشوئی مراقبت کامل نمایند که از سوزنها آسیبی نسسه بینند ولی بدبختانه همه جای آپارتمان را جستجو کردم و نتوانستم قلم ، مداد و حتسمی

ماشین تایپ را پیدا کنم از همه بدتر اینکه در تمام زوایا وسوراخوسمبه خانه کاغذی هستم یافت نشدکه رویآن بتوانمکلمهای یادداشت کنم بی اخنیار فکر بکری بنظرم رسید نمیدانم گاهی چه نیروی انسان را وامیدارد که از گوشه و کنار حافظه خود یاری طلبد و مشکلی را از پیش پا بردارد ، بی اختیار اینفکر از خاطرم گذشت حالا که مداد و قلمی پیدا نمیشنبود اینگار را بکمک ماتیکی انجام دهم ، فکر خوبی بود ممکن است این ابتکار را در فیلمسیمی ديدهام ويا درداستانها خواندهام بهرجهت از اين عمل غير منتظره خودم بسيار خوشحال شدم و تصمیم گرفتم پیام را بوسیله روز لب برای صاحبخانه بنویسم . واقعا " فکر خوبی بود زیراً بدون شک خانم خانه روژلب اضافی خود را حائی میگذارد تا روزی از آن بنا برضرورت استفاده کند خوب که فکر کردم ناخودآگاه بنظرم رسید که طبیعتا" این محل جز دارو خانه منزل سیتواند جای دیگری باشد بشتاب بسوی قفسه رفتم و بجستجو پرداختم ناگاه در زیسر انبوه محتویات داروخانه چیزی شبیه به ماتیک نظرمرا بخود جلب کرد گوئی علامت قسمت ٫ فلزی سرآن مرا بسوی خود می خواند که مانیک و نباید در وجودش تبردیند داشتنه باستم کل از کلم شکفت و مانند قهرمانی که به بیروزی خارق العادهای رسیده است بی اختیار دستم **بسوی آن دراز شد و چون ماتیک خیالی در زیر اشیاء دیگر داروخانه قرار داشت و بیسسرون** آوردنش خالی از اشکال نبود بر آن شدم که یکمک دو انگشت خود آنرا بدون خطر بیسترون بکشم ولی چشمتان روز بد نبیند با نکان دادن آن ناکهان مصیبت بزرگی برایم ببار آمسید زیرا هر چه درون قفسه بود بیدرنگ بر رویهم لغزید و آشیا ٔ داروخانه یکی پس از دیگستری روی سرم ریختند قیچی ، تیغ صورت نراشی ، میل کانوا بافی ، شیشه های جوهر و مرکورکرم درون روشوئی و کف زمین پخش شدند . .سر و صدای عجیبی در فضای خانه طنین اندازشد و در یک چشم بهمزدن عطر و ادکلن و آب اکسیژنه و بالاخره کرمها و بودرهای جور واجور همه و همه سرورویم را پوشانید . ساعتها طول کشید تا توانستم آت و آشغال در هم و برهم را جمع و جور کنم ولی ابدا" حوصله نداشتم که آنها را مجددا" در درون قفسه داروئسی جابجا کنم چون میدانسنم انجام اینکار دستهای ماهر و افکاری سلامت لازم دارد و از مسن بیچاره و پریشان چنین کاریساخته نیست فقط با زرنگی خاص همه اشیاء را در یک گوشسسه ج رویهم تلمبار کردم و در کمترین فرصت پیامی تلگرافی باین مضمون رویشان گذاشتم.

توی وان حمام سوزن هست ، حوله را بیرون بردهام ، بعد تلفن میزنم و همه چیز را حُ سیرتا پیاز شرح میدهم این مضمون را بوسیله محلول ید با ته مسواک روی بدنه کتری نوشتم 🎗 ولى با نهايت تاسف بايد بگويم كه هنوز هم تلفن نكردهام زيرا تا بحال اين شهامست را نداشتهام که افکارم را جمع و جور کنم ماجرای اتفاق افتاده را شرح دهم ، بنظرم رسید که حتما " صاحبخانه فكر ميكند عمدا " سوزنها را بداخل وان حمام انداختهام و دو تا راهستم

تعزيشها وتالاحمين

خشر است ار نوره شهادت حصرت امام حسین علیه السلام ، این تعزیه در آ، زوره ZEERE کوهنایه اصغیان خوانده می شد . امام حسین (ع) ـ ساای مانده در رنج و عم و درد و بلازسب زینت بے سود جانم نہ فریانت ،چہ است فرمان ، چہاست مطلب امام حسین (ع) ۔ سس الدر ہر مل حال خواہر از رہ باری زينيب برادرجان بغرما أرجه بابت زاروافكاري امام حسین (ع) سرم امروز می گردد حداار پیکر ،ای خواهر زينيب النهن كاش من مردم بمن ديدم ترامصطر امام حسین (ع) _ سرم راشمربید سازدحداامرور زينيت حدانانين حسيتم راغربت ونينوا امروز امام حسین (ع) ۔ سم را بعد کشس می ساسد این سپه عربان زینب حمسارم رین مصبت ای برادر بادل بریان امام حسین (ع) ۔ سەرور افتد سماندر زمس نے عسل و نے کافور زبنب اراین فرمایش ایجان برا در ،گوچهات منظور امام حسس (ع) _ ن رازم نه روی خاک ماندی کفی خواهر زينب سود حالم بمفرنان ننصدچاكستاي سرور امام حسين (ع) ـ الا اي رينب محرون بياور پيرهي اين حا زينب عليها سلام ــ كدامس پيرهن خواهي ترا درجان بيان فرما المامحسين (ع) سهمان سراهسي كزنوجو آدم يادگاراستي علباحنا بزينب سبرد خواهرت از چيست چشمت اشكياراستي امام حسین (ع) ـ همان بنراهی یعفوت و بوسف در برم آور علیاجنابزینب نرا منطور این پیراهن آخر چیست ای سرور

امام حسین (ع) ـ خواهم تابپوشمزیر ملبوستنم امروز

زینب عکندی بردلم راس گفتگوی آتش جان سوز

امام حسین (ع) به بماند برسم باقی ، مگر این بیرهن آجر

زینب به النهی کاش می کردی نو خواهر را کفن دربرم آور

امام حسین (ع) به بیرسه ، این کهنه بیراهی بودی دربرم آور

زینب بهلایق بهرسه ، این کهنه بیراهی بودآ جر

امام حسین بخواهم تابسارد کس ورا از بیکرم بیرون

زینب بادرجان ازاین بایت نبودی این دلم برخون

امام حسین بیکشر حمت بو از رحمت مکن با حیر ای خواهر

زینب به حداثانی برادر می سوم من با دل مصطر

امام حسین (ع) به برای عربت من عرش و لوح و ما سوا گرید

زینب به بشر محرون ، ملک بالان ، ملک درغم رحاگرید

أمام حسين علبه السلام

حواهر الم برور ار چه می ربی بر سر رو برایم ای حواهر کهنسته بیرهسی ^Tور زینست

وامصیت ای باران ، چون کیم من بالان بادو دیده گریان ، وای اردل رستیت امام حسین علیه السلام

فسمتم سهادت سند کهنته پنزهس آور

زينسب

رحمی ای برا در حال کی به حواهرگریان کی بونرک این میدان وای از دل رسیب امام حسین علیه السلام

وقت کومه رفتن سد ، نازیانه خور دی شد سربرهنه کردن شنند کهنه پیرهنس آور

آمو آه و واویلا ،رابن مصبتعظمی رو بهم سوی صحیرا وای از دل رسست امام حسین (ع)

شیعبانم افکارندخملگی گدهکارند کیده نیرهستن آور

گفت مادرمزهراچونطلبکنیآن را کشنه می شوی جانا وای از دل ریسیب امام حسین (ع)

گهنه پیرهن باشد ساتسربدن باشد کهنه پیرهسسس آور

زينسب

گویمت مبارک باد ؤای از دل رینسیب رفتى از كعم صد داد گراز مى باساد أمام حسين عليهالسلام

بعد از سهادتم به نسم پیرهسی نوشی ای بیرهن سمن نوشنی و باسمس نوشسی نافی اگر بجای بھائند سے نین ہوئیتے با رور حشر برس صد جاگ من بوئسی

درروزگار موسس می ای کفی سوئی بوی بهستمهرسد اندرمشام من رختو لباس و سرسودارمن همهجدا گرقوم دون نوا یکند از شم برون

بعد از خداجافظی با اهلیب و گفتگو باامام شمار و آمدن به میدان حبک، ودرخواست کمک ، وآمدن ملائکه و حنبان (خبرئیل و رعفریه ساليدگي آسيا من جواليد)و گفتگونا آنها و مرخص کردن آسها عرب فاصدی که جامل بامه فاطمه بیمار است از راه میرسد:

ع ب قاصد

الإياابهاالعسكرجه شورواين جهشرباسد گمانم اسهمهلشکر بهعزم حنگابی یکنی مسلماسی مگر سبود کنداس فرقهراساک

عرب _ ای مرد چرا کنی نو دعوا شمرت از یادشه حکم گشته در ما

عرب ــ ایساه بکش نو دست ازاین کار

امام حسین کردست کشم کنندم آرار

عوب طالم حدری ر روز محشر **شمر**ت من شرم بدارم از پیمبر

عرب _ شاها نو بروکهکینه دارند

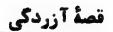
اطمحسین (ع)۔گرمی بروم ، بمی گذارید

عرب ای نوم به این عریب رحمی

شمرے مارا زرسول نیست شرمی

حهاني برزجوف وعالمي ير ارخطر باشند به یک سو یک صغی بینم همه بی رحم و سنگین دل از یک حایث شهیشاهی که میزنجرو بر باشد مهيا كسماند أماجه نفع وجه ضرر باسيد روماين فرقه راساكت تمايم خويتر باشينيد

عرفان كرماني



حز سرنگ غم نبارد دیده خونسار مین انتظار مرگ دارد دیسنده نیستدار مین نیکر افسرده و غمدیده و نیستسار مین حز حدیث شکوه نتوان خواند از آتار مین شمع هرشب اشک میریزد بحال زار من ای احل یا همتی یا اندکی نزدیکنسر آتشم ،خاکسترمکن نانسوزد بیش ازاین هایهایگربههایم فصه آزردگیسست

نیست (عرفان)رابغبر از غم نشان <mark>دیگری</mark> آشیان غصه باشـداین دل هشیــار مسن

مرغ شكسته بال

امشب دوباره مست زمیخانسه آمدم آوارهام بوادی پسر درد زنسدگسی از هستی دو روزه نداریسم حاصلسی مرغ شکسته بالم و از جور روزگسار هرکس درآتشی بتمنای دوست سوخت

میخونش در هوای شو مستانسته آمسدم با کوله بار غصسه بکاشنانسته آمسدم دست تهنی بجانب این خانسسه آمسدم در آروزی دانسه بدین لانسه آمسدم منهم در این بساط چو پروانسسه آمسدم

در شام تیرهام ندمیده است نورصبح (عرفان)دوبارهجانب میخانه آمــدم

دكترابراهيم ثنائي

استاديار دانشكده علم وصنعت ايران

LA SCIENCE ET LA PAIX

نقش دانشمندان در روابط بین المللی

مقدمه ، حکومتهای مروزی ، انحصار روابط بین الطلی را در اخنیار ندارند ، بلکه موسسات بزرگخصوصی که درکشورهای خارجی سرمایه گذاری میکنندیا موا د تولیدی و تکنولوژی خود را بخارج صادر می نمایند ، هم چنین صنعت توریسم که روابط بین انسانهای بک قباره را بقاره دیگر افزایش میدهد ، و نیز شبکه های جهانی توزیع فیلم و کتاب و غیره بسبارنسد عواملی از این قبیل که بمقصودهای مفیدو یا زیان بخش ، در این دیپلماسی شرکت می کنند .

درجریان ارتباطات بین ملل ، دستهای از انسانها نقش پیچیدهای دارند ، صاحبان علم که بشهادت تاریخ همیشه روابطی ماورا ٔ مرزها داشتهاند وبخصوص بعد ازحنگ جهانی دوم ،دربین مجامع علمی این سوال بطور بارزی مطرح شد که از ، نتایج کارها وتحقیقات آنها در جه مواردی استفاده می شود ، با تکامل این فکر ، بتدریج خانواده علمی جهانسی موفق به برقراری و تثبیت روابط فیما بین گردیده وتوجه خودرا نه فقط معطوف به تحقیقات ، بلکه به مورد جهتی که دولتها ، از آنها استفاده بعمل می آورند ، نمود .

با توجه به زمینه فکری حاکم در روابط بین المللی ، نقش جامعه علمی ضمن اهمیست خاصی که دارد ، هنوز در پرده ابهام باقی مانده است ،

علم ــ کا پیتا لیسم ــ دموکرا سی

عقیده ی عموم بر آنست که تاریخ یا جامعه شناسی و یا بطور اعم علوم انسانی ، از عینیت بدوربوده ، ومسائل و مباحث قرن رابابرداشتهای قدیمی موردمطالعه قرارمیدهد ، در حالیکه علم در مفهوم کلی آن از این افترا بدور مانده است ، صاحبان چنین عقایدی قبول دارند ؟ که موارد استفاده از آثار علوم موردبحث ، میتواند نتایج بد داشته باشد، مانند ساختن بمب اتمی و یا آنچه که آمریکا بر سر ویتنام آورد ، ولی در هرحال مدعمی هستند که پژوهشهای علمی ذاتا " جهت گیری خاصی نداشته و هدفی جز کشف قوانیسن طبیعی ندارد .

جمعی از محققین و پژوهشگران جوان معتقدند که ، باز این دیدگاه ایدئولوژیکی واقعیتهابنحو کامل تغییر فرم یافته و غیر واقعی بیان میشوند ، جدا کردن فعالیتهـ علمی و فکری ، از روابط احتماعی حاکم بر حوامع بشری که در آن این فعالیتها صبورت می گیرد ، و علوم ارتباط آن با نتایج اعمال اجتماعی و حمعی ، ناعث میگردد کسسسه فعالیتهای علمی ، کاملا " مجرد و آبستره بنظر برسد ،

اغلب اتفاق می افتد که بژوهشگر در مورد مفهوم اعمالی که انجام میدهد ، خود را فریب می دهد ، " او فکر می کند که درباره ی مسائل مربوط به مادون قرمز کار می کند ، در حالیکه در راه ارائه ی سیستم حدیدی است که به ردیابی موشکهای جنگی و با چریکهای تایلندی میانجامد ، او در نظر دارد که فقط در مورد تغییرات فیزبکی منابع اشعههسای رادیوئی تحقیق نماید ، ولی عملا "سیستم علامتگذاری برای زیردریائبهارا نولیدمی کند . اومطمئن است که آنچه مورد بوجه فرار داده ، عبارتست از کشف ارتباط و صحبت بیسین ماهیهای اقیانوسها ، در صورنبکه ننیجه کار او کمک به ایجاد روشی می کند که برای بی اثر کردن رادارهای زیر دریائی حریف بکار گرفته می شود . "

بنا براین فعالیت در این زمینه مانند هر نوع فعالیت دیگری ، متا تر از ساختمیان اجتماعی آن محیط است ، سازماندهی آزمایشگاهها ، جهت دهی تحقیقات ، آزاد گذاشنن و یا جلوگیری از پخش اطلاعات ، بهرهبرداری از نتایج نحقیقات ، مستقیما " بستگی بسه طبیعت ، نوع و فرم اقتصادی و اجتماعی آن محیط دارد ،

برخلاف آنچه در سیستم کاپیتالیست میگذرد که درآن ، هدف از دانستن درمفهوم کلی آن ، غالبا "کسب سود بیشتر است ، در سبستمهای دیگر هدف از زندگی بر اصول دیگری استوار بوده است ، مثلا " در جین فئودالی فرن هفده ، هدف حامعه ، حکومت و تملک بر طبیعت نبوده ، بلکه مطالعه طبیعت بمنظور شناسائی ، و تطبیق بیشنر انسان با تملک بر طبیعت نبوده ، بلکه مطالعه طبیعت بمنظور شناسائی ، و تطبیق بیشنر انسان با آن بوده است ، ژان نیدهام در کتاب " علم چبنی و غرب " می بویسد : نرکیب احتماعی امپراطوری آسمانی چین (۱) ، اثرات بسبار مهمی روی بدوین مقدمات نئوری امسواج ، کشف و شناخت جذر و مد و کثف روابط موجود ببن عناصرمعدنی و گیاهان داسته است .

در اروپای کاپستالیستی ، در مسائل مربوط به پژوهش ، سجای فلسفه هماهنگسسی و توازن جین ویونان فدیم ، منطق وسیله و ابسزار برای نولبدراجانشین کردهاند ، مدنهاست که تحفیقات علمی ، بعنوان وسیله نولبد برای جامعه سرمایهداری ، از حالت بی بعاوت و بی جهت خارج شده وبتدریج سرمایه موفق به کنترل وسازماندهی تولیدات علمی و تکنیکی گردیده است ، بعنوان مثال در کشور فرانسه نقریبا " نمام بودجه نحقیقات از محل نروت عمومی تا مین می شود و حکومت تقریبا " پنجاه در صد مخارج مربوط به انجام بحقیقات را تامین می کند .

۱- چیسی ها امپراطور حود را پسر حدا میدانستند .

40

هنگامیکه حکومت بمنظور انجام تحقیقات سرمایه گذاری میکند . طبعا " به آنجیسه که از نظر او اولویت دارد ، نوجه مینهاید ، در حال حاضر فعالیتهای نحقیقاتی بیشتردر جهار زمينه دنبال مرشود . علمففاوهواييمائي ،شيمي ،صنعت مكانيك الكترونيك وبالإخره اتومبیل که باستثنای مورد آخر ، یقیه فعالیتها غالیا "به منظورهای نظامی انجام میگیرد . درفرانسه مانندایالات محده آمریکا ،فعالیتهای علمی بیشتر در جهت نا مین احنیاحات ارتش صورت میگیرد.

بدينترنيب ملاحظه مرسود ، علمي كه زير نفوذ خواسيها و برنامههاي نظاميسي، اقتصادی و اداری قرار گرفیه ، اساسا "تبدیل به وسیله اختناق و فشار بر ملنها شههه

اولین مرحله اختناق ، فراموشی است ، بعنی آنچه که سودآور نبوده و در جهست تا مین منافع طبقه حاکمه نمی باشد ، بندریج فراموش می شود و اهمیت خود را از دست میدهد . بیل زیمرمن در کتاب " علم برای مردم " در تا پید این مطلب ، اشاره سنه سرمایه گذاریهای کلانی میکند که در پزشکی برای تحقیق روی سرطان ، مرضهای فلیسی و خونریزیهای مغری که بیسر، طبقات متوسط و بالایه آن مبیلا می شوند، انجام میگیرد. ولی بامراض ماسد ، کمبود و بعصی مواد خون ، که بیشنر سیاهپوستان مبیلا به آنهستند و یا به انراب منعدد کم حوری که دوسوم انسانهای کره زمین را در بر میگیرد ، توجهسی نمى شود ،

مرحله بعدی اختناق ، ایجاد فعالیت بدون فید و شرط در انسان است . درچنین جوی نحفیقات علمی بمنظور روباروئی یا فدرت سرمایهداری صورت نمیگیرد . زیسرا در سیستم کاببتالیستی ، علم ، بدون فید و سرط در جهت افزایش شناخت علمی ، بمنطور افزایش قدرت صاحبان سرمایه قدم برمیدارد ،بعبارت دیگرهر نوع کشفیات حدیدعلمی ، درخدمت قدرنمندان در ما بد.و همچنانگه فیلسوف فرانسوی میتل سر میگوید . نقرنبا " تمام استفاده از دانش در جهت انهدام و نیستی قرار گرفته است.

و ــ وی ــ باش یکی از دو رهبر علمی بروزه ایمی آمریکا ، نظر مشابهی دارد ، در کتاب " علم و نظامی " آنجا که میگوید ، بیسرفت در علم بیولوژی نه تنها بما میآمودد که حکونه از برورواساعه مرضها جلوگیری کنیم و چگونه آنرا معالجه نمائیم ، بلکههمت حنین بما تعلیم میدهد ، چگونه مرضهای جدیدی بوجود نیاوریم ، یا آنکه چگونه ازنقطه نظر نوارب سوانیم روی زنهای یک فوم با ثیر بگذاریم ، بدینصورت است که بنتاگیون سرما به لازم حهت تحفیق روی کروموزم مالیخولیائی و عدم ارتباط با واقعیات را تا مین مینماید . در حالیکه بخش تحقیقاتی سلاحهای ضد خورشی ، آلارسیسآ (A.R.P.A)

در زمینه تحمل یا عدم تحمل پروتئینهای خون مردم جنوب شرقی آسیا ، در مقابل مواد آلوده خاصی : به جستجو می پردازد ،

پسآن کدام علماست که هدفش استعمار و اسارت انسان نباشد ؟ علم هواشناسی ، به بشر امکان داده تا بادهای مخرب و یاخشکسالیهای نابودکننده ایجاد کند (آیا جزاین است که آمریکائیها در ویتنام ، بارانهای مصنوعی جهت زیرآب فراردا دن جاده هوشی مین ایسجاد کردند ؟) تحقیقات اساسی در زمین شناسی باعث شد کاشفین کالیفرنیائسی تحت عنوان حفظ محیط زیست ایالت ، منافع عطیمی بحصیل کنند .

بعدد تحقیقات پائولوف (pavlov) و اسکینر (skinner)، پزشکسان آمریکائی بااستفاده ازالکتریسیته بمعالجه هموسکسوئلها (هم جنس بازان) میپردازند، درحالیکه پلیسآلمان فدرال ،باتکیه بر تحقیقات انجام شده روی اثرات سکوت (نبودن صدا) ، مخالفین سیاسی خود را در سلولهائی که از نظر علمی کاملا " ایزوله شسسده هیچگونه صدائی را انتقال نمیدهند ، زندانی میکنند . (۱)

نحقیقات دامنددار در اپنیک (تئوری عدسیها) کمک به یافتن سیستم کنتسرل و تحت نظرگرفتن مخفیانه کارخاندها و زندانها نمودهاست و بالاخره جمع آوری اطلاعات، توسط جامعه شناسان و قبیله شناسان روی حوامع حهان سوم بقدرتهای بزرگ اجازه میدهد که رهبران دیکتاتور و مسنبد را مدتها براریکه و فدرت نگهدارند .

ادامه این سیستم کار را بجائی کشانده که حنی نتیجه مطالعه بر روی حیوانات ، بر ضد انسان بکار برده می شود ، در حالیکه تحقیق تجربیاتی در زمینه نحوه ارتباط بین فکها ، انجام میدهند . نیروی دریائی آمریکا سالهاست تحقیقاتی در مورد امکان حمل مینهای دریائی ودوربینهای زیردریائی را بوسیله این حیوانات ادامه میدهد . بنابرابن جای تعجب نخواهد بوداگر معلوم شود که قسمت اعظم بودجه لازم برای تحقیق درباره فکها را دفتر تحقیقاتی نیروی دریائی آمریکا تا مین میکند .

آیا می توان گفت از کارهائیکه بهیچوجه رنگ سیاسی ندارد ، سواستفاده می شود؟ نه ، زیرا اصولا" در عصر کنونی نمی نوان انجام نحقیقات را مستقل از کاربرد آنها در نظر گرفت . در واقع هر دو جزئی از یک مجموعه مدرن با هدفهای مشخصی می باشد ،

هر قدر هم که یک محفق بی طرف بوده و هدفی جز بافتن حقایق نداشته باشند ، باید این وافعیت را قبول کند به مواسساتی که احتیاحات مالی او را نامین میکننسند ، مسلما " از نتایج اکتشافات او مطابق خواست خود بهره خواهند گرفت ، بنابراین نتیجه میگیریم که " امروز کمتر از هر زمانی علم به عالم تعلق دارد . "

آیا امکان دارد که علم و تحقیقات علمی از اسارت سرمایه نجات یابد ؟ بمنظمور

نیلباین هدف و مبارزه بااین طرز تفکر که " تحول همیشه غیر از آنجائیکه ما هستیم تکوین یافته و انجام میگیرد " پارهای از محققین در مراکز علمی خود ، دست به عمل و اقدام زدهاند . هر چندهنوز تشکیلات آنها ناقس بوده و کاملا " واقف به نقش اجتماعی خود نمی باشند ، و در این مورد شباهت زیادی به جامعه کارگران اواخر قرن گذشته دارند که همچنانکه تحت نفوذ کارفرما بوده و قدرت اجتماعی کافی نیافته بسود .

بیش قدمان گروه معنرضین معتقدند که نحوهی عمل بایستی طوری باشد که جامعه رنجبران علمی که بدون آنها هیچگونه تحقیقی امکان ندارد با علم به نیروی عظیم خود متشکل شوند و سازمانهای منظمی بوحود آورند ، با افشا مخالفت با حکسومت ماشینیسم در امر تحقیق ، تقاضای استقلال و عدم وابستگی آزمایشگاهها به سیستسسم سرمایهداری و با همکاری گروههای دیگر می نواسد به نلاش خود شکل بدهند .

ولی برای آنکه فعالیتهای علمی صورت دموکراتیک پیدا کند ، لازم است اقدامات بیشنری بعمل آید ، هدف علم بایستی این باشد که نوسطهمه و در راه منافع هر چیسه بیشتر مردم قرار نگیرد ، " زیرا علمی در خدمت مردم است که توسط مردم بکار گرفته شود ، "

مسلماست که نغییراتاساسی دراین زمینه ،بابسنی در جامعهای با مشحصات کاملا الله متفاوت با جوامع موجود صورت گیرد ، ولی در انتظار نحقق چنین جامعهای ، میتسوان کارهای بسیاری صورت داد .

روزیکه هر انسان بسهم خود این سئوال ساده را از خود بکند "که هدف از علیم و تحقیقات علمی جیست و برای کیست ؟ "اولین قدم برای رهائی انسانها برداشتیمه شده است .

(۱) منرحم . نحفیقات وسیع دراین زمینه معلوم داشته است که نگهداری شخصی در شرایط سکوت مطلق بمدت بنج دقیقه ، موجب ایجاد اختلال حواس شده و حتی انسان را در مرز دیوانگی فرار میدهد . در آلمان فدرال این روش را در مورد گروه دست چپسی بادر سماینهوف بکار بستند . که موجب خودکشی یکی از افراد این گروه شد و دیگران نیز در شرایط بسیار بدی بسر میبردند .

مطبوعات آلمان در این زمینه اعتراضات دامنه داری بدولت آلمان نمودند.

برگزیده وبرگردان از : (دکتر) اکبر اصغری تبریزی ـ استادیار دانشگاه اصفهان

در باره سواد آموزی

باسوادکردن یک ملت همانامتمدن ساختن آن ملت است ، خاموش کردن مثعل فروزان علم ودانش درمیان یک قوم همانا برگرداندن آن قوم به دوران نوحش و جاهلیت است ، یونان قدیم ، ابتدادر گرداب جهل و نادانی غوطه میخورد ، سواد آموخت و استعدادها بش شکوفان گشت ، و اما یونان امروز چه وضعی دارد؟ . . ،

ابتالیای باستان یاروم قدیم نیز نخست در ورطه ٔ جهل و بیسوادی گرفتار بود ، سواد آموخت واستعدادهایش گل کردولی بمجرد اینکه مشعل هنرودانش در آن بعللی که مبدانیم به خاموشی گرائید ، سیر قهقرابی بیش گرفت . . .

ملل مصرو آفریقانیز ابتداهمان وضع بوبان و رومقدیمرا داشتند وسیس بعداز گذشتن از یک دوران طلابی و درخشان ، دوباره به همین سرنوشت دچارگشتند وهم این گونهخواهد بود در آینده وضع و حال هرامپراطوری و هرقوم دیگربر عرصه یهناورگیتی ، مگر آنگهمشعل دانش خود را پیوسته پاس دارند و نگذارند که با طوفان حادثه بهیفعا برود .

جهل و بیسوادی قسمت بردگان و وحشیان است ، سواد و آگاهی به انسان شرف و عزت معنوی میبخشد و به انسان شرف و عزت معنوی میبخشد و به الطف آن هربرده ای بزودی درمییابدگه برای برده بودن متولدنشده است و هرانسان وحشی ببرکت آن ،خوی درنده و حیوانی که موجب سربیجی از قراردادها و مقررات زندگی احتماعی و سبب بی اعتنایی وی نسبت به قانون میشود در امتدر جا "رهاکرده و بااحساس مسئولیت در قبال احتماعی که در آن زندگی میکند ، اطاعت از مقررات آن واحترام بهقانون را به خیرو صلاح خود مییند و آزادی خود را منوط و محدود به آزادی دیگری سداند ،

یک انسان باسواد و آگاه برای یک دولت ویا حکومت فرزانه عنصری باارزش و برای یک دولت و یاحکومت بی تدبیر و کم مایه ،از شکیباترین و "میانفرو "ترین افراد خواهدبود ، پساز نیازهای حسمی وفیزیکی که انسانها را برای مبارزه باقهر طبیعت (مادر مشترک و در

هین حال غدارترین دشمنشان)گردهم میآورد ،هیجعا ملدیگری به اندازهٔ نیازهای روحی و معنوی در نزدیک ساختن آنها به همدیگر مؤثر نمیافتد.

سوادوآگاهی خلق وخوی انسانی رانرمی و ملایمت می بخشد ، او را بروظایف خود معنوان یک فردمسئول اجتماعی آشنامبسازد ، عشق به نظم وعدالت و فضایل اخلاقی را بردلها میدمد وآدمی را از موهبت ذوق و سلیقهای عالی و دلپسند در تمام زمینه ها و شئون زندگی بهرهمند میکند .

بیسوادان ای بساباهم به سفرهایی طولانی میروند بدون آنکه حتی سخنی باهم بگویند جرا که آنان چیزی نمیدانند تا درباره آن بسط مقال نمایند باسوادان برعکس همواره در صدد آنند تا یای صحبت بگدیگر بنشینند چه آنان به لطف دانش واقعی که دارند دائم تشنه آموختن هستند و لذا از مباحثات و مناظرات علمی بادیگر تشنگان فضل و معرفت لذت میبرند .

دانش و آگاهی مبل غریزی بهمورد احترام و توحهبودن را دردل آدمی بیدارمبسازد ، براستی هرکسی دوست داردمردمهمه حا او رابا انگشت نشان داده وبگوبند: "ابن او است ، خودش است ! "

مفاهیم شرف و عزت و افتخار معنوی مولودهمین میل غربزی انسان بوده وهمان فضائلی هستندکه در عبن اهتزاز واعتلای روح آدمی ،همه رفتار ،گفتار و آداب او را دریر توهالهای دلیسند از لطافت و ظرافت میگیرند ،

بعلاوه من سعرات میتوانم روی ابن نکته تاگید نمایم که تزکیه و نفس و تهذیب اخلاق همگام و هماهنگ با سیر تحول تن یوش و لباس ساز یوست حیوانات وحشی گرفته تا دیبا و حریر تحقق پیداکرده است ، جه بسیار فضایل و مکارم اخلاقی لطیف و ظریف که برده و وحشی از آن حتی بویی نبرده اند ا

اگربعضیهاتصور میکنندکه این فضایل و مکارم اخلاقی مولود قراردادهای اجتماعی بوده و تصنعی هستند ، سخت در اشتباهند ، حقیقت این استکه این فضایل و مکارم اخلاقی همان اندازه به سواد و بینش راستین بستگی داردکه برگ به درخت می جسبد و زیبایی آنرام وجب میگردد .

پایان

⁽۱) Denis Diderot ، نویسندهوفیلسؤفشهیرقرنهیحدهفرانسوی نگاهکنید به محموعه آثار "دنی دیدرو"،جلد ۱۱ (یازده) ، صفحهٔ ۷۴۵،حاپ ۱۹۷۱، پاریس، کلوب فرانسوی کتاب (club Français du lirire)

از : غلامحسین رضائزاد "نوشین"

نقدی برگناب در دیارصوفیان

بقلم أقاى على دشتى

قدر مجموعهٔ گل مرغ سخر داند و بسس که به هر کو اورفیخواند ،معانی دانست



ىكتە برھاىي:

مرحوم علامه آملی در بعلیفات رسیفه خودبر سرح منظومه فیلسوف سیزوار بدین بکته دفیق منعرض است و در منحت ((فی عموم قدرته تعالی)) و در توضیح این بنت منظومه:

اذخفرت طبیبنا ،بالملکیه

میگوید : مخمیر طینب بافیه انسان بملکا باست سیده ملکا بیسندیده و چه زشت سوایی ملکا بازخالات و حالات هم بنویه خود از حرکا بندنی یا نفسانی حاصل می شود ، بنابراین قاعده عقلی انجاد عامل و معفول هر حالت نفسانی که حادث بر نفس انسان است \hat{a} خود بندریج مقداری از وجود نفس میشود و در واقع نکویس نفس چون ((جسمانیهٔ الحدوث)) است \hat{a} است \hat{a} همین حالات و حرکات میباشد \hat{a} و بهمین جهت مولانا در مثنوی میفرماید :

ای برادر بو همه اندیسهای مابغی خود استخوان و ریشهای پس ، اگر این حرکات و حالات جسمانی و نفسانی بخود ماواگذار شده باشد ،چون همین حرکات و حالات مبادی بحفق دوات ما میباشند ــزیرا حفیقت ذوات مااز حیث بقا بجز همین ملکات نیست .

و این واگذاشتن حرکات و حالات ما بما ،درستهمانواگذاشتن حقیقت نواتما در

مرتبه بغا بخودمان مه باشدکه امری بدیهی البطلان و مردود عفل و شرع است ، پسحرکات و حالات ما در مرتبه ایسجایس و ایجادی منسوب بدات پروردگار ، و درمسرتبه اعدادی و تهیه اسباب و مناشرت منسوب بما می باشد ۽ و آنچه که موجب نقوم و تحصل فعل است جنيه ايجابي و ايجادي آنست نه نهيه و اعدادو اسباب امكاني.

صورت دیگر این مبحث را میتوان بدین برهان بیان کرد ،از پیش دانستیم که وجود امکانی خلق انسان ـ را دو نسبت است ، یکی تستنبعاعل که خداوند نعالی است وموجب ایجاد و خلق انسان می باشد ، و دیگری بقابل ، بعنی ماهیت در حد اسبوا ، وجود وعدم که مربوط بحود انسان است ، و هر دات موضوعی ، یا مخلوق و ماهیت ممکنی ازابندونسیت خالي بيسب و چنانکه وجود مستعار امکانی منسوب بماهیات بندگان خداست ... بعنی نسبت أنسان بقابل حادر غين حالبهاعل هم منسوباست والبنهاعل موجب انجادا وستوسهمين قیاس و رویه است افعال انسان نسبت بخود و خداوندگار ، که از حیث فایل بودن دارای جهات عدمی است و ار حیث فاعل موجود و دارای جنبهات وجونی و ایجادی است و جنانکه حکیم سترک سبزوار فرموده است :

> فالفعل ، فعل الله و هوفعلنا لكن كما الوجودي منسوب لنسأ

که در شرح منطومه برای رفع نفیصها دبی مصراع نخست در مورد ((لنا)) فرمودهاست: ((ای الينا)) زيرا لنا علط و الينا درست انت و ضرورت شعري و معتضاي سنت اسعذرخواهي توضيحي شده است ،

يعني ، وليكن آنجنا بكفوجود از خود ما بيست ومنسوب بما است ، يسفعل هم درعين اینکه فعل ما میهاشد فعل خداست ،وچون انتخاد باوجود همدوش و همیابوده و هرجاوجود باشد ایجاد با اوست پس وجود مااز حین وحوتی بعاعل و حداوند وارجهت امکان بغابل منسوب است ، بنابراین ایجاد افعال هم از همین خصیصه برخوردار بوده زبرا ابحادمتفرغ بر وجود می باشد ،

در كرائم فرآني اين موضوع بتصريح آمده است كه: ((مارمبت ادرميت ، ولكن الله رمي))و ((ان الدين يبا يعون ،اتمايبابعون الله)) پس افعال انسان تقويض و اختبارمحض نیست ، و برخلاف معبرله نمی بوان در صدوروایجاد افعال دعوی استقلال کرد ، و جبرهم نیست بطوریکه منکر مباسرت در صدور افعال از ناحیه انسان شویم و نهیه اسباب و اعداد وسایل را در عالمامکان نادیده بگیریم برخلاف اشعریه بلکه امری است در میانه ایندو ، که از توافصمترنبهآنهاترکنار بوده ، خود چیزی جداگاته میباشد ، و جداگانه بودناین امر بدین تعبیرا ست که افعال صادره از تاحیه انسان برای تقوم و تحصل وجویی نیازمند بعاعل موجب ((بفتح جیم))میباشد و تهیه اسباب در جهان امکانی به تنهایی میتواند فعلی را

بمنصه ظهور رساندو اگرفیم وجودی وابحادی بک آن از فوران خود بارانسندآ بوفت معلوم میشود که حدود فدرت مخلوفات درایجا دافعال چیست ؟ و نفول خواجه انصاری پیرهرانست: ای فطره منی ، در نزاروی فدرت چند منی ؟ و چنابکه شعدی فرموده است:

ای قطره منی ، سر بیجارگی بنده کابلیس را ، عرور و منی حاکسار کرد برای نمام بودن این مبحث چنا نکفار پیشروعده شده است بدکرانطار علمی وقلسفی ، دانسمندان و حکمای اسلام می پردازم ، باعور رسی و تحقیق بنجو کامل در پیرامون این بحث سرتف و حائز اهمیت و توع باقیه باشد ،

اماقبل از این بهآوردن بطر اختصاصی آقای دستی تویسنده در دیار صوفتان مبادرت می کنم ، تا در قبال اینهمه آرام دفیق و سریف ، بعقدار حسب و سخافت این بطر عاری از موازین عقل و سرع پی برده ، و انصاف دهیم :اگر نی هنر نداند که هنرچیست ، هنرانطاف

دهد که هنرمند کیست ،

آفای دستی در صفحه ۹۳ دردیار صوفیان پس از نقل عقیده اسفرته وطعی ورد آن ، مبادرت باطهاربطرسخصی کرده نوستهاست : ((آنابعقل سلیم ومنطق خداستاسی ، برازنده نر تنسب که خداوند را آفریننده حهان فرص کنند ، و مسبب ویرا در امور خزیی دخیل ندانسته و معلول خواص دانی موجودات گویند و برای توجیه عقاب و نواب ، برای آدمی احتیار فائل سوند))

هرگز راهجلی با بدین درجت موجب سخره انصور بمیتوان کرد انجه با بعلیل عبارت بالا اا سه موضوع بدست می آند : ۱ ــ عدم دخالت مسیت جدایی در آمور جزیی ۲ ــ آمور جریی را معلول خواص دانی موجبودات فرص کردن ۲ ــ احتیار آدمی برای بوجیه عقاب و بواب اگه هریک را دریونه بجریه و بدهین فرار میدهیم :

یک در مورد عدم دخالت مسبت حدایی در امور حزبی ، اول باید مسیب استاخت و فرق آبرا از اراده بمیر داد ، سپس باصل منحت برداخته شود ، جنابکه صدر فلاسعه الهی ملاصدرا در کنات سرح اصول کافی بات مشنت و اراده بنجو احمال بنوصف آن مبادرت کرده است ، نسبت مسیت بازاده مابند بسبت صفف بقوت ، وفقریعناوظی مفید علم به حزم ویقین علمی است ، سپس مشبت را داخل در اراده دانسته است و هردورا عبی علم وفدرت و ایندورا هم مایند همه صفات عبی دات خداوند متعال میداند ، فبلسوف کنیر اسلامی مسبت را از صفات ذات برشمرده و آنرا به مسبت ازلیه کلیه و مسیت حرثبه نفسیم کرده است ، و توضیح میدهد که هرچه در نظام اعیان حلف وادهان واقع سود بعلم و مسبت النهی است و واز مفتضای آن بهیچ وجه بخلف ممکن بیست .

و مرحوم مجلسي در شرح کافي بنام مرآت العفول باب النوجيد ، در حصوص مشيت

نقل کرده استکهبرخی از افاضل دو تعبیر از مشیت آوردهاند ، یکی متعلق به شائی ... بصیفه اسم فاعل ... که از صفات کمالیه الهی می باشد و آنراچنین تغریف کرده که از صفات فدیمه و نفسذات حق سبحانمو تعالی است و در واقع مشیت منعلق بشائی بودن دات کردگاری است بنحویکه مختار در آنچه خیر و صلاح است میباشد ، و دیگری مشیب متعلق به مشیبی بر وزن فعیل کالمفعول که بحدوت مخلوفات حادث بوده ، هیچ مخلوفی از مفتضای آن تخلف نمیکند و مشیت بدوقسم یا دسده از صفات عین دات است ... وائد بر ذات .

برحی از فلاسفه اسلام را عفیده براینستکه فرق مبان اراده و مشب دراین استکه، مشیت منعلق به شیئیت ماهیت معدور است ، ولی اراده متعلق بوجود می باسد و بعبارت دیگر اراده بکلی و مشیت بجزئی نعلق دارد ،

حال ، پس از اندک بعریف و بوصیعی از ازاده و مسبت وموارد بکاربردهریک ، باصل موضوع بررسی می کنیم که آبا انسان می بواند بدون مسبب برورد کاری حتی درا مور حزبی خود بنخواستقلال مبادرت و اقدام کند یا به؟ . البنهارآ بحدکدست برای خواننده مندبر معلوم شدکه همه امورچه کلی و چه جزبی بنخو استقلال و بدون دخالت علم وازاده و قدرت و مشیت خضرت احدیث ممتنع الوقوع بوده با برسخ وجودی و وجوبی دات خداوندگاری برآنها نها شدهرگریم حلمایخادی آیند ، فاعل مرجح و جودی و انجادی همه اقاعیل واعمال ذات لایرال اوست ، و بدون دخالت خداوند هیخ امری نفرز و بحقق نخواهد با قتار فرآنی ناظر بدین عقیده است که : ((والله خلفکم و ما بعملون)) و اس آنه منافی با احتیار ایسان درجد و میزلت امکانی و قابلیت او بیست ، و ازاین قبیل است گریمه : ((قل الله خالق کل سبی)) و غیره بس حرا اول راه حل آفای دستی بر انزخهالت صرف بعقیده کلیه خالق کل سبی)) و غیره بس حرا اول راه حل آفای دستی بر ایرخهالت صرف بعقیده کلیه فرق اسلامی است چه رسد بقلاسفه معظم سبعه .

دو : در مورد ، امور جربی را معلول خواص ذایی موجودات فرص کردن ، باید گفت که این فسمت از راهحل ، بمرانب از حر اول آن سخیف براست چه امور را معلول ازباحیه علیی دانسین که آن علیت حود حاصیت دانی موجودی از موجودات باشد ، این معنی را بلافاصله منبا در بدهی انسان میکند که آفای دستی هنور مفهوم علت و معلول را بدانسته و اراین مهمترا بیکه ایندورا با خواص دانی موجودات بمیز بداده است که منا سعانه به سبب رعایت احتصار باگریزم از بعریف و بقسیم و ویژه کی های هریک که بنقصیل درکتب حکمیه و کلامیه از انها بحث شده و سخن بمیان آمده است صرفنظر کنم ، و از باب بذکر اجمالی بگویم که هر معلولی داخل در علب خود و هم سنخ آنست ، زیرا از حیث حدود و رسوم منطقی به قول شبح المسانین بوعلی سبیا در کتاب سفا ، دارای تفارن می باشد و چون علت العلل یا علی غلت غلی همه افراد و آخاد سلسله معلولات

معیت قیومیه و بقول عرفا ((قرب وریدی)) دارد ، النهایه به سبب فرب و بعد هر یکار حلقههای این سلسله بعلت موجده و مبقیه خود ، معهوم سنخیت وحودی بشدت وضعف میگراید ، و نسبتخاک از عالم پاک جدا میشود ، و در هر مرنبه از وجود بنام وماهیت و عنوانی ویژه نامیده میشود ، بطوریکه در معهوم امکان ممکی ، و در مفهوم وجوب ذاتی واجب هیباشد و خواص داتی موجودات که بنظر آقای دستی علت امور جزیی میباشند و امور جزیی معلول آسها ، خرافه نرین پندار کودکانه است که از هیج شخص شیدایی هسم شنیده نسده است ، زیرا فی المثل شیرینی و بلحی حاصیت دانی خرما و حنظل است ، و از نویسنده در دیار صوفیان می پرسم که از ایندو خاصیت دانی جه امر یا کدام اموری بوجود از نویسنده در بعلت اولی و دات آفریننده آنها بیاسد ؟ ! .

پس این فسمت از راه حل آقای دستی هم مبال سایرعفابدش در کناب مورد بغد بی اساس و بادرست بود ، ۳ : در مورد ، اختیار آدمی برای توجیه عقاب وثواب ، نیز باید مندگر سوم که آسعدار ازاختیار آدمی که از این بیس بسرح و بسط بدکر آن پرداختم ، بنا بر عقیده بزرگترین فلاسعه جهان وبابغان اصول فلسفه اش کافی بنظر میرسد ، زیرا حسسه موجود امکانی که دارای وجودی به از خود و مستفار است در ایجاد و صدور و خلقافعال بیش از ابنکه مذکور افتاد نیست ،و همین اندازه هم برای توجیه عقاب وتواب کافی میباشد ، در عبر ابنصورت بعنی با فرخ اینکمانسان در آمور جزیی خود بنخو استقلال مختارباشد ، لازم میسود که در این آمور خربی ذات واجب الوجود دخیل بناسد ، آنوفت باید از آقای دستی پرسید فاعلی که فقل انسان را از حد عدم خارج وبه برخیج وجود و مربوط و مستند بخداوندگار هم بناسدباند از کجا آورد؟ از مگر انسان برای برجیح وجود فقل از عدم آن دارای استظاعت و وجوب دانی است که باندگ البقانی افعال را از حد استوای وجود وعدم خارج کرده ، موجود کند ؟ آ ، بازی ، عقاب و تواب بطور مسلم بانسان مختار وجود وعارفان اسلامی دریافت ، با موضوع بحت بحد مستوفا و بکفایت مورد بخفیق عرار گرفته باسد ، دا موضوع بحت بحد مستوفا و بکفایت مورد بخفیق عرار گرفته باسد ، دا موضوع بحت بحد مستوفا و بکفایت مورد بخفیق عرار گرفته باسد ، دا داده دارد)

مقيما زصفحه ٢٣

فر لابلای حوله حمام فروبردهام مهمه چیزخانه را بهم ربختهام ولی از طرفی بظن و کمان خو هم مطمئن نمی باشم ، چون اگر حنین بود او برایم بلغی مبرد با کمال با مع بایست. بگویم که تا این لحظه از او خبری ندارم و حتی به من زنگی هم برده است .

مکاتات تعی راده واتهاج درباره نشر ایحاس

متی بامه شمار۱۱/۱۹مورج ۲۷ فروردین ۱۳۲۸ آفای اینهاج بعنوان آقای نفیزاده

حناب آفای سید حس بقیزاده



مرفومه عالیمورج ۲۴ فروردین ۱۳۲۸ دیرور حمده ۲۶ فروردس ۱۳۲۸ در میزل عز وصول بخشید .

از آنجائیکه پسهردا برایمالجه عارم اروپا هستم باسخ آنرا پسار مراجعت خود به تهران مشروحا " معروض خواهم داشت و فعلا " بدینوسیله ازجنایعالی خداجافظی مکتم ایوالحسن انتہاج

> متن نامهسماره ۳۹/۱ مورج سوم خرداد ۱۳۲۸ آمای اینهاج نعبوان آمای نفی راده جناب آقای سید حسن نفیراده

در نعفیب نامه شماره ۱۲/۱ مورح۲۷ فروردیس ۱۳۲۸ خود اینک که نبهران مراحعت نموده ام بیاسحنامه مورح۲۴ فروردین ۱۳۲۸ خنانعالی که مقارن حرکت اینخانب باروپازیب وصول نخشیده نود منادرت مینمانم و خیلی مناسعم که ناتوصیحات کافی و مفصلی که در نامه مورح۲۱ فروردی ۱۳۲۸ خود برای رفع هرگونه انهام و سو^ه نفاهمی داده نودم بار نگارش این نامه ضرورت پیدا میکند .

اساسا "عرص اینحاسب آن بودکه خاطر محبرم عالی را بخفایقی چند متوجه سازم وهر گز بصور نمیکردم که بامه اینجاسب را "مجادله آمیز" و مسی بر "احبحاج "بلقی فرمائید زیراجیا بعالی در پشت تریبون مجلس شورای ملی مطالبی بیان فرموده بودید که بدون شک عده ای را کبراه کرده و اینجاب بوسیله بامه خود فقط خواسنه بودم که ، حتی المقسسسدور حقایقی را در دهن آنجیاب روشن سازم تا شاید از این بعد در مجلس شورای ملی باین

قبیل اظهار ات که بزیان کشور ستهی میشود سادرت نفرهائید و بسیار حای تعجب است که نامه این نیت مستقیما " بعنوان خود آنجماب بگاشنه شده محادله آمیز و مبنی بر احتجاج تلفی گردد.

در فسمت اول امه مورخ ۲۴ فروردین ۱۳۲۸ تعریف و سمجندی از اعمال دوره تصدی وزارت دارائی خودنان فرموده و بذکر این مطلب برداحیه اند که در آبزمان بودجه مملکت معدل بود (فریب چهل میلیون تومان) و بیشتر آن صرف کار مبشد نه برای "حقوق" باطله ، ، ، ، ، ، میزان اسکناس بیش از سی و جهار میلیون بومان نبود ، . ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، ، «

جوابا" عرص میکنم که کمی رقم بودجه نمیتواند حرو امتخارات و آرزوهای ماباشد زیراهربودجهباید در درجه اول احتباجات سروری مملکت را نامین نماید و اگر احنیاجات واقعی کشور رو بعزونی باشد رفم بودجه هزینه کشور نیز طبعا" باید افزایش یاند و این یک امری نیست که از مختصات کشور ماباشد بلکه حقیقتی است که در بودجه سایر کشورهای جهان نیز برای العین مشهود میگردد،

اما اینکه فرموده اید سیشتر این بودجه چهل میلیون نومانی صرف کار میشد نه برای حقوق باطله ، باید خاطر عالی را مستحضر سازم که امور نولیدی و انتفاعی که در زمان اعلیحضرت شاه فقید صورت گرفته است مانند ساختن راهها ، ایجاد کارخانه های تولیدی ، اعزام محصلین بخارجه و ایجاد دانشگاه و غیره هبچیک در زمان وزارت دارائی جنابهالی نبوده بلکه در دوره آنجناب بر خلاف آنچه مرقوم فرموده اید فسمت اعظم همان چهل میلیون تومان بیز صرف حقوق کار مندان میشده است .

اصلاحات اقتصادی که درزمان اعلیحضرت شاه فقید بعمل آمد با نطق و خطابه و منفی بافی و عود مند بافی و عدمیات انجام پذیر نبودبلکه برای آن اقدامات عطیم و سود مند فرورت داشت که مندرجا "هم بمفدار پول در جریان و هم ببودجه هزینه کشور افزوده شود ،

اینبودکهبودجه چهل میلیون تومانی سال ۱۳۱۰ ستدریج تا سال ۱۳۲۰ بچهار صد وبیست و سهمیلیون تومان رسید و سیو چهار میلیون تومان اسکناس منتشره سال ۱۳۱۰ نیز بهتدریج تاسال ۱۳۲۰ بدویست میلیون تومان بالغ گر دید . حتی دکتر میلیسبو که علنا "یکی از مخالفین سرسخت اعلیحصر شاه فقید بشمار مبرف درکتاب خودموسوم به "امریکافیها در ایران " عملیات دوره اعلیحضرت شاه فقید را محیرالعقول دانسته است .امایس از شهریور ۱۳۲۰ افزایش نشر اسکناس معلول ورود قشون متفقین بایران بوده و این نکته مورد تردیدنیست که اگر قشون متفقین بایران نمیآ مدند و احتیاجات ریالی پیدانمیکردند تا این افدازه بانتشار اسکناس ولو با پشتوانه صد در صد اقدام نمیشد .اینجانب باآنکه هیچوقت

طرفدار و مدافع عملیات آن حکومتهانبودهام برخلافانصاف میدانم که کسی بدون ملاحظه و توجه باوضاع واحوال استثنائی آن زمان اعمال دولتهای وقت رامورد انتفاد قرار بدهد.

اینکه میغرمائید ".... ولی پسرازجنگ این اسکناسهای مصاح الیه خارجیان جمع آوری نشد و در دست مردم و در جریان ماند "اعتراضی است که عدمای بی اطلاع واحیانا " مغرض ببانک ملی ایران میکنند که بهیچوجه معقول بیست . زیرا اصولا "جمع آوری اسکناس بسه طریقه بیشتر میسر نیست . اول در مقابل دادن طلای پشتوانه ، دوم در مقابل دادن ارر ، سوم تفلیل میزان اسکناس بوسبله ضبط قسمنی از اسکناسهای منتشره واین طریقه سوم همان عملی است که در عده ای از کشورها انجام گردیده است ،

طریقهاول را بانک ملی ایران سمیتواند قانونا "بموقع اجرا نگذارد زیرا ماده ۱۳۱۵ همانقانونیکه شخص جنابعالی درزمان وزارت دارائی خودنان یعنی در ۲۲ اسفند ماه ۱۳۱۵ بتصویب مجلس شورای ملی رسانیده اید (که این قسمت در قانون مصوب ۱۳ اسفند ماه ۱۳۲۱ تائیدشده) بانکملی ایران رااز دادن طلا در مقابل اسکناس ممنوع میسازد ، طریقه دوم نیز با اینکه با مقررات خاص اجرا شده مورد اعتراض شخص جنابعالی فرار گرفنه است کهمیفرمائید چرا دولت ارزهای خودرا در مقابل ورود پارهای کالا از دست بدهد و بنابراین اگردرمقابل اسکناسها ارز زیادتری داده میشد با چار مخالفت زیادتری با عفیده جنابعالی داشت ، طریقه سوم که عبارت از ضبط اسکناسها باشد از جمله اقداماتی است که میدوارم در کشور ماهیچوقت بآن متوسل نشویم .

بعلاوه شایداطلاع داشنه باشیدکه "پول" تنها اطلاق باسکناس نمیشود بلکه سپرده های مردم در بزدبانکه بااسکناس در جریان فرقی ندارد چمهر دو وسیله پرداخت و قوه خریدند . پنابراین بغرص آنکه آن قسمت ار " پول "که بشکل اسکناس در دست مردم است بوسائل مختلف از دست آنها خارج شود و بشکل "سپرده" در آید تازه اثر محسوسی در تقلیل قوه خریدیا تنزل قیمتهانخواهد داشت .

آنجاکه نخستین بار صمن نامه جنابعالی باظهار نظر مثبت مبادرت شده است مرقوم فرموده اید"....شاید ببدیل اسکناسهای گرانبها باسکناس خودره (خرده) و کم بها یکی از تدایی مفیدی باشد ...".

تصورمیکنم که نطرآنجناب معطوف باقدامی است که در انگلسنان بآن مبادرت کردهاند یعنی اسکناسهای درشت را باسکناسهای ریز تبدیل نمودهاند در صورنیکه این اقدام در انگلستان بمنظور جلوگیری ازبازار سیا بوده است که اصولا در ایران بدینوسیله ممیتوان بآن سنیجم مطلوب رسید . در کشور مامتابعت از این رویه نمتنها اسکناسهای در جریان را از حیث مبلغ عطیل خواهدد ادبلکه تعداد آنها را اضافه خواهد نمود از این راه مبالغ خطیری هم بهزینه چاپاسکناس خواهد افزود . بعلاوه این نکنه را نیز نباید از نظر دو رداشت که درشت تربن اسکناس ایران اسکناس یکه را ریالی است که با مقایسه با غالب کشورها خرده اسحسوب میشود ، راحع به پشتوانه اسکناس ومیزان آن در زمان وزرات دارائی خودتان مرقوم فرموده اید ؛ پنانکه در خودفانون هم منظور شده (مقصود قانون مصوب ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ میباشد) معادل شصت در صداسکناسهای ستشره مسکوک قره در حریان بوده یعنی مردم مملکت حادل همان مقدار اسکناسی هم که در ذخیره زیر قعل بود نفره در دست داشتند و سیدانم چرا این مقدار نقره ستشر در دست و پای مردم . . . " نباید در حقیقت (اگر نه اسما ") دخیره اسکناس و پشتیبان حسر سیچکهای منشره شمرده شود . . . " .

اینجاب اطمیدان کامل دارم که در هیچیک از ادوار تاریخی و در هیچ نقطه ای از نقاط جهان حنی یکنفرهم مانند آنجناب پیدانشده است که گفته باشد پول جاری در دست مردم که ممکن است آنرا ذوب کنند یا در صدوقهای شخصی نگاهدارند یا زیر خاک پنهان نبوده باحتی از کشورخارج کنند (چنانکه در ادوار مختلف بارها اتفاق افتاده است که مسکوک نقره ایران یا در داخله ذوب و یا بطو رفاچاق از مرز ها خارجشده) ممکن است جزو پشتوانه اسکناس قرار بگیرد ، اگر معقیده حنا بعالی نقره در دست مردم را بتوان پشتوانه نامید پسیطریق اولی باید جائز باشد که گوشواره و دست بند و سینه ریر طلای زبهای کشور راهم بعنوان پشتوانه قبول نمود زیرا زیبت آلات مزبور اقلا از طلاساخنه شده و برای پشتوانه اسکناس شایستگی بیشنری نسبت بنقره دارد . خطای این عقیده نیازمند دلیل نیست .

جمایعالی مختارید که شصت درصد از مسکوک قره در دست مردم یا احیانا " خارج شده ازمرز را جزو پشتوانه اسکناس بدانید لیکن اینجانب و سایربن از قبول ابن عقیده معذوریم ربرا معتقدیم که لفظ "پشتوانه" را باید صرفا "بآن چیزی اطلاق نمود که نزدبانگ ناشر اسکناس حفظونگاهداری میشود . بارعایت این معنی حداکثر پشنوانه ای که جنابعالی بموجب قانون ۲۲ اسفند ۱۳۱۵ برای اسکناسهای این بانک قائل شده و به تصویب مجلس شورای ملی رسانیده بودید از ۴۰۵ تجاوز مینمود و بنابراین اول کسی هم که نبایستی با پشتوانه ۵۰۵ مخالفت بنماید قاعدتا" باید خود جنابعالی باشید و حال آنکه اکنون با این منطبق مخالفت میورزیدوراجع بفوریت واصل لایحه ای که پشتوانه ۴۰۵ دوره وزارت دارائی جنابعالی رابه ۵۰۵ میرساند یعنی ۱۳۲۷ هم افزایش میدهد در جلسه بیست و ششم اسفند ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی اطهار میدارید که " . . . اینطور غافلگیر کردن و اینطور فوری آوردن خوب نیست . . . اینکار بضرر ملت است و مخالف ممالت است و بحدی مغیر است خوب نیست . . . اینکار بضرر ملت است و مخالف ممالت است و بحدی مغیر است خوب نیست . . . بخدای لایزال قسم است که این عمل فوق تصور ۱۳ بای ملکت

مضر است . . . " .

بی مناسبت نمیدانم که در اینجا میزان پشتوانه عدهای از کشورهارا در دوره وزارت دارائی جنابعالی و میزان پشتوانه همان کشورها را در زمان حاضر باطلاع عالی برسانم تا ملاحظه فرمائید که باوجود آنکه پشتوانه آن کشورها نسبت بآن تاریخ تقلیل بافته میزان پشتوانه ایکه دولت فعلی پیشنها دکرده و مورد اعتراض جنابعالی واقع شده نسبت بآنکه خود جنابعالی بتصویب مجلس شورای ملی رسانیده اید لا اقل ده در صد بیشتر است .

پشتوانهالزامی کنونی	در ۱۳۱۰ میزان	ميزان پشتوانه الزامي
ندارد	۳۵%	فرأنسه
۲۰ صد هزارم	15%	ان ک لستان
70%	4.%	آمريكا
ندارد	¥ • %	ايناليا
ندارد	۵۰%	شيلى
ندارد	10%	استراليا
٣٠%	۶۰%	كلمبيا
%٥٥ طبق لايحه نقديمي اخي	حداکثر %۴۰	ايران

جنابعالی در نامهخودتان در اینخصوص میغرمائید " . . . قیاس مع الغاری است . . . قیاس مع الغاری است . . . اگر ممالک پرثروت و بااعتبار و بسیار بسیار متمول برای اسکناشخود فلان مقدار دخیره طلارالازم دانسته باشد . . . ماکه فقیر تر و بی موازنه نر و بی اعتبار تر هستیم باید حتما "لااقل سه برابر آن مملکت دخیره طلای فلزی داشته باشیم . . .

این منطق کاملا" ناصحیح و حقیقه مایه حیرت است زیرا اگر کشورهای ثروتمند حاضر نیستند قسمت اعظم دارائیهای فلزی و ارزی خود را بعنوان پشتوانه بلااستفاده و محبوس نمایندو آسهارا درراه تولیدزیاد تری خرج میکنند بطریق اولی اولیای امور کشورفقیری مانند ایران که بیشاز ۱۹۰۳ مردم آن گرسنه و برهنه میباشند و جنابمالی همیشه در ظاهر نسبت بآنها دلسوزی فرموده ایدنبایداین دارائی را مخفی کرده و بعنوان اینکه توانائی مالی ندارند مصائب مردم را باخونسردی و لاقیدی تلقی نمایند .

کشورما امروز در حدود ۱۹۰ میلیون دلار طلا و ارز بعنوان پشتوانه نگاهداری مینماید ومقررات قانونی حتی مارا از استفاده از یک دینار آن محروم میسازد در صورتیکه کشور متعولی مثل انگلستان بطوریکه در بالاذکر شد در مقابل هر یکصد هزارلیره اسکناس در حدود ۲۰ لیره پشتوانه طلا دارد و بقیه آن اسناد قرضه ایست که بانک بدولت داده است .

در نامه خودتان به اینجانب مرقوم میفرمائید که " ۰۰۰ لزوم وجود صددرصد ذخیره

اسکناس درسنه ۱۳۲۱ را تصدیق فرموده و آن را برای کاستن از نگرانی مردم لازم و مغید میشماریدولی معلوم نیست که خرابی اداری و مالی و اقتصادی و اسرامات و اتلافات آنراده برابر مزید کرده کمتر از سابق بشود . . .

اینجانب صدیق میکنم که داشتن پشتوانه صد در صد را در سال ۱۳۲۱ برای اسکناس های منتشره لازم میدانستم اما علل و موجبات آن زمان بهیچوجه با رمان حاصر یکسان نیست زیرا در آن ناریح انتشار اسکناس بیشتر برای رفع حوائج منفقین بوده و مابا قرار دادن پی نوانه صددر صد آنها را مجبور میکردیم که در مقابل هراسکناسی که میگفنند معادل آن طلا یا پرنمانحویل بدهند و علاوه بر این نمینوانستیم بعلت جنگ و بسنه بودن راههای بازرگانی و کمبود تولید دنیااین طلاها و ارزها را تبدیل بکالا کنیم و رفع بیازمندیهای خود را از این حیث بنمائیم در صورتیکه حالا میخواهیم معداری از همان طلایا ارزها را در راه عمران و آبادی کشور خرج کنیم و برمیزان تولید بیعرائیم ، بنابر این داشتی پشنوانه صددر صد در حال حاصر باوضع است انگیز افراد کشور خلاف مصلحت و اصول اقتصادی میباشد ، در نامه خودنان خطاب باینجانب میغرمائید ؛ " . . . در معامل اصرار و میل شدید جنابه الی باینکار باشصت و بهبر از آن هعناد در صد موافقت کردم . . . "

باید یاد آور شوم که درجلسه ای که در تاریح ۱۲ دی ۱۳۲۷ با حبابهالی مذاکره کردم ابدا" صحبت از ۴۰۷ سود و جنابهالی باهمان ۴۰۶ موافقت فرمودید چنابکه قبل از تقدیم لایحه بهمجلس شورای ملی نیز بیکی از آقایان وزیران همین ۴۰۶ راپشتهاد کردید . دلیل این مطلب که چرابانک ملی ایران نجای ۴۰۶ فقط ۴۰۵ پیشنهاد کرد و هیئت دولت هماین پیشنهاد را پدیرفت در نامه شماره ۵/۱ مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸ این جانب باستحضار حنانعالی رسیده است .

اما اینکه راجع باین % ۶ میفرمائید : " . . . ولی منطور من طلای فلزی موجود بود به اررخارجی . . . " خوشوفتم از اینکه منظورخود را در این نامه تشریح فرموده اید زیرا در آنجلسه چنین نظری را ذکر نفرمودید . بهر حال هرگاه بلایحه نقدیمی دولت بوجه بفرمائید مشاهده خواهید فرمود که پشتوانه پیشبهادی % ۵ عبارت از طلاو ارزهای تضمین شده بطلااست که لا اقلیصف این % ۵ با با بشد . در مورد ارزهاهم اگر روری ارزش آنها نسبت بطلات تران ناید بلافاصله تعاوت آن بما تادیه خواهد شد چنانکه چندی فیل بمناسبت ترقی مختصر طلادر بازار لندن تغاوت لیرههای تضمین شده بما پرداخت گردید . با این وصف ملاحظه میفرمائید که ارزهای پشتوانه پیشنهادی فعلی از لحاظ ثبات ارزش مثل طلا است در صورتیکه ارزها ای که جنایعالی در سال ۱۳۱۵ بعنوان پشتوانه برای اسکناسهای این بانک قائل شده بودید چنین تضمینی را نداشت . بعیه در صفحه ه۶

سخان افدوحاويد

۴۱ــ" سک زیبای من چه قدر از زشتی کردارت بیخبری ؟ا "

سخن نیوتونکاشف نیروی جاذبه زمین خطاب بسک کوچکش سنیوتون سگ کوچک زیبائی داشت شبی بمهمانی رفته بود سک بازی کنان جراغ را واژگون کرد و آتش سوزی آغاز شد . اثاث خانه و نوشته هامنجمله کتاب خطی دست نویس نیوتون که در نگارش آن رنج بسیبار برده بود طعمه آتش گردید . نیوتون که از آتش سوزی آگاه شد بشتاب بخانه آمد همه چیز سوخته بود واز کتاب هم جز مشتی خاکستر باقی نمانده بود نیوتون با تاثر جمله بالا راگفت این جمله از لحاظ ارزش اخلاقی نمودار رفتار بسیاری از مردم جهان است که از میزان زشتی گردار و رفتار خود بی خبرند .

۴۲ ما ندانیم خدا داند إ سخن جنگیزخان مغول پیش از آغاز هرجنگ (چنگیزخان تالیف هارلد لمب امریکائی) . چنگیز قبل ازهر نبرد میگفت پایان نبرد را ماندانیم خدا داند.

شگفت آنکه حنگیز که سوارهبمسجد میرفت و کناب آسمانی را دور میانداخت وروحانیون را بمسخره میگرفت بکدام قدرت لایزال عقیده داشت ؟ از شگفتیهای روزگار دیگر آنکه چنین مردانی که میلیونها انسان رابخاک و خون کشیدند ناپیداست ، گور چنگیز ـآتیلا ـهیتلر نامعلوم و ناپیداست ،

۴۳ " خاموش باش باد بی نیازی خداوند است که میوزد ، سامان سخن گفتن نیست " گفته امام عالم رکن الدین دانشمند بنام عصر سلطان محمد خوارزمشاه .

روزیکه بفرمان چنگیز مغولان مردم بخاراراقتل عامکردند و بناموس زنان و دختران با می شرمی تجاوز مینمودندامیرجلال الدین علی ابن الحسن هرندی بمولانارکن الدین رسید و گفت مولانا این چه حالت است؟این که می بینسم به بیداریست یارب یا بخواب؟و مولانا جواب بالا را گفت (تاریخ مغول واسیلی یان ترجمه هرمزان تاریخ مغول، عباس اقبال ، جهانگشاه جوینی) ،

۴۴ ــ " آیا در روی زمین جای آرامی پیدا نمیشودکه از گزندمغولان در امان باشم " ؟!

آخرین سخن سلطان محمد خوارز مشاه هنگام فرار از دست چنگیزخان . سلطان محمد خوارز مشاه را را را میل بصلاحدید سران سپاه بجزیره آبسکون پناه برد و در آنجا شمشیر و تاج سلطنت را بفرزندش جلال الدین سپرد ولی را آن جزیره (که اکنون درزیر آب است) گرفتسار گروهی بیماران جذامی شد و هلاک گردید ،

ی از یکماه که تیمور ملک فرمانده قوای خوارزمشاه بجزیره آمدبا جسدعریان اوروبروشد ، منظرهٔ حزن انگیزی بود ، تیمور ملک شمشیر از کمرگشود ودر زیر پاشکست و گفت "افسوس . ی که سپاهی عظیم زیرفرمای داشت و میتوانست عالمی را مسخر کند اکنون قادر نیست د بجنباند و کلاغ از خود براند ، او تک و تنها می آنکه جامه ای برای سترعورت و مشتی خ ، وطن برای گور خود داشته باشد در اینجا افتاده است " (ر ، ک چنگیز خان واسیلی یان تر مده مرزان ص ۲۴۲ ، جهانگشاه جوینی بتصحیح علامه محمد قزوینی) ،

۴۵ وای بر مغلوبین ا

این سخن چندبار در تاریخ لشکر کشیهای سرداران نامی شنیده شده است و اشاره به بازگشت دمهزار یونانی از ایران است که بفرماندهی گزنفون از خاک ایران رانده شدندو پس از آن هربرگشتی که سرداران بیگانه میکردند از شدت ندامت و رنج و بدبختی فریاد وای برمغلوبین را بلند میکردند ،

۱۵۹۳ یا امیرالمومنین مرا از بهردشمنان خودبگذار ،من جز از خدا از کسدیگرنترسم "
 آخرین سخن ابومسلم خراسانی بمنصور خلیفه عباسی ،

منصور که از دلیری و پایمردی ابومسلم در هراس بود بحیله و تزویر او را دعوت کرد، روز اول چنان احترام شایسته نسبت بابومسلم بجا آورد که آن رادمرد ایرانی راخاطر آسوده گشت ولی روز دوم در حالیکه مردان مسلح بغرمان منصور در پشت پردههای اطباق پنهان بودند خلیفه آغاز سخن بدرشتی کردتا جائیکه ابومسلم گفت این سخنان بگذار من جزازخدا از کس دیگر نترسم ، در این موقع باشاره منصور مردان مسلح بر او حمله نمودهو ناجوانمردانه سردار بزرگ خراسانرا از پای درآوردند (تجارب السلف تالیف هندوشاه ،) ۲۷—" دوستان گریه نکنید ۱ ، اگر میترسید جسم مرا لاشخورها بخورند یک چوبدستی گنار دستم بگذارید تا آنها را برانم ،افلاطون تنهاخواهش من این است یک مرغ بهمسایه بدهکارم باو رد کن ،

آخرین سخن سقراط حکیم بزرگ یونانباستان است سقراط که محکوم بمرگ شده بود به قانون کشورش احترام گذاشت و از فرار خود داری کرد و پس از یک سخن رانی (که در کتاب حکمت سقراط مذکور است) جام زهر را نوشید در حالیکه بدنش آرام آرام سرد میشد از گریهوزاری شاگردانش تعجب کرد و بشوخی بآنها گفت که در کنار جسدش چوبدستی بگذارند،

دانشمندبزرگفقط یک مرغ بهمسایهاش بدهکار بود که وصیتکرد افلاطون وام او را ب**دهد .**

۴۸ـــ "اگر هیتلر بکشف من بیمیبرد بدون تردید اکنون جهانی وجود نداشت. "

سخن اوترهان نخستین کسی که ساختن سلاح اتمی رااز راه شکافتن هسته پیداکرد.

اوترهان در آلمان هیتلری باینکشف دست یافت ، بزودی گشتاپو این خبر را بسته پیشوا رسانید اوترهان از شرح کشف خود خودداری کرد او را بزندان بردند با آنگسته شکنجه بسیار شد راه ساختن سلاح اتمی را رهنمون نشد سپساز چندی بیاری سفارت سوئیس از زندان گریخت و بامریکارفت و با رفتن او بامریکا نخستین بمب اتمی آماده شد و شهر هیروشیما با این بمب بخاکستر تبدیل گردید .

۹۴ ساران نشانه رحمت آسمانی است و ماهمیشه در این مورد چشممان بآسمان است ولی بعقیده من لازماست کاریکنیم که در آینده نگاه مابآسمان فقط نشان توجه قلبی مابه پروردگار باشد نهسراغ گرفتنابر وباران ، زیرا از این لحاظ ماباید وسائل آبیاری و زراعت را طوری کامل ومدرن کنیمکه بفکر آمدن یا نیامدن باران نباشیم "

سخن شاهنشاه آریامهر در اول فروردین سال ۲۵۱۸ سلام نوروزی

بهترین راه پیشرفت و بهبود زندگی مردم ایران توسعه کشاورزیست اشاره شاهنشاه به اهمیت آب در صنعت کشاورزیست غیر از ایجاد سدهای بزرگ تنقیه قنوات که قرنها منبع آب کشاورزی ایران بوده است مورد نظر شهریار ایران است .

ه هـــ "دلم میخواهدولیعهددر زمان حیات من برتخت نشیندتا از طوفانها و کردبا دهائی که من در چند سال نخستین سلطنتم دیدم مصون بماند "

" سخن شاهنشاه آريامهر درباره جانشين خود والاحضرت ولايتعهد "

سالهای نخست سلطنت شاهنشاه آریامهر بر اثر حوادث ناشی از جنگ دوم بسیار حزن انگیز بود ایران ناگهان بایک هرج ومرج مادی و معنوی روبروشد، متفقین که ظاهرا ایران رادوست و متفق خود میخواندند در باطن برای پیش بردمقاصد خود و آینده نگری در اجرای مداخله هرچه بیشتر نقشه میکشیدند و توطئه بر یا میکردند.

منجمله نقشمهای شیطانی کنفرانس وزرا ٔ خارجهسه دولت شوروی و امریکا وانگلیس بود کهبدولت پیشنها دنمودندکه با تشکیل کمیته سه نفری اوضاع ایران رابطور اعم وآذربایجان را بطور اخص مورد بررسی قرار دهند و حتی در تشکیل انجمنهای ایالتی حق اظهار نظر داشته باشند .

اما پایداری و پایمردی شاهنشاه آریامهردر برابر این خواستههاکه مخالف قانون اساسی و مشروطیت ایران بود وزرا خارجه سه دولت را سخت ناامید کرد و به پیروزی شاه خاتمه یافت . سپس نبرد با کارتلهای غول پیکرنفت آغازگردید ــ این بار انگلیس و شوروی چشم طمع بمنابع زیرزمینی ایران دوختنداما این بار هم ایمان شاه بخداوند و عشق بایران وابرانی پیروزی نهائی را نصیب ایران کرد، پهلوی دوم پیروزشدوایران رابراهی که راهسادت و نیک بختی بود سوق داد ، شاه ایران بادر نظر گرفتی آن حوادث آرزو دارد که در زندگی ولیعهد بمقام سلطنت برسدتا اگر باز هم نقشمها ونوطئههائی بوجود آید از تجارت کذشته استفاده نماید .

۱۵-یخ بست و شکست . سخن افی البداهه ملکه نورجهان همسرابرانی حهانگیرشاه م ملکه نورجهان که نام آور ترین زن در ناریخ هندوستان است روزی در محلس حهانگیرشاه طالب آملی را دیدکه غزل تازه و خود را میخواند بابن بیت رسید و ناعر با خواندن آن به چهره حاضرین بحال استفهام نگاه کرد ، بیت این بود ؛

زشرم آب شدم آب را شکستی نیست بحبرنم که مرا روزگار حون نشکست؟ا نورجهان بی درنگ در برابر این سؤال گفت " بخ بست و شکست "

۵۲ " این زمستان مردهایست که بهاری را در آغوش دارد "

آخرین سخن میرابو مرد انقلابی فرانسه هنگام مرگ، وقتی میرابو آخرین دقائق عمر را طی میکرد دختر زیبایش در بالین او وی را بآغوش کشید و میرابو ابن سخن راگفت و خاموش شد ،

۵۳ "تا آنجا که در توانائی من بود در کمال رساندن آثارم کوشیدهام ، نمیخواهم که بنام من آثاری منتشر شود که شایسته مردم نباشد " ،

آخرین سخن شوبرت موسیقی دان نامی لهستان .

شوبرت در روز آخر عمر بسیاری از یادداشتها و نوتهای ناتمام خود را خواست تا آتسش بزند شوبرت مردم دوست بینظیری بود آهنگهایدلپذیر و آسمانی او حاویدان است . بهترین سخنی که دربارهٔ این هنرمند میزنند میتوانگفت همان است که کویاتگوسکی پس از مرگشگفتکه" او همچون یک قطرهٔ اشک پاک بود" (بهترین شرح حال این موسیقی دان را نویسنده دانشمند دکتر تقی تفضلی در کتاب نوازنده شاعر نوشته است)

۵۴ سادت شخصی قلب مرا مالامال در برنگرفته زیرا خوشبختی و شادگامی خود را جز در جامعه نمی بینم "

سخن ژان ژاک روسوـخردمند بزرگ فرانسه که اندیشهاش برپایه ٔ سعادت اجتماعی قرار هاشت ، روسو در کتاب خود بنام تفکرات رهروی گوشهگیر " درمسیر سالهای زندگی عقیده اجتماعی را تاثید میکند .

۵۵ ـ " یک امپراطور باید سرپا بمیرد نه در بستر "

آخرین سخنوسپازین امپراطور رم است دامپراطور سخت بیمار شددر حالیکه دیگر توانائی ایستادن نداشت ، ناگهان از جابرخاست و جمله بالا را گفت و در آغوش افسرانش جسان سپرد ، وسپازین در وضع قانون مهارت بسزائی داشت و در دفاع از عقاید خود نیرومنسد بود ، در آخرین سال وسپازین مالیات سنگینی بر آبریزهای عمومی بست مردم که سخت عصبی بودند به بسرش رو آوردند که پذر را از گرفتن چنین مالیاتی منع نماید .

پسربدرخواست مردم نزد پدر رفت و گفت پدر بزرگوار اخذ مالیات از آبریزهای عمومی شایسته امپراطور نیست ، امپراطور مشتی پول خرد از جیب درآورد و گفت " پسرم پول بو ندارد .

"تاریخ رم قدیم سالهای قبلازمیلادی

_ ۱۵۶۰ " آدمها نسبت بیکدیگر مانند گرگ هستند همدیگر را پاره میکنند " جمله لاتین میگویند انسان خوی درندگان دارد ومانند گرگ یکدیگر را یاره میکنند .

برعکس گروه دیگری هستندکه عقیده دارند ، آدمها نسبت بهم روش ملکوتی و خدائی دارند و جمله لاتین "

بیستر فلاسفه ایران پایه حکمت و روش فلسفی خود را برپایه محبت و انسان دوستی گذاشته اند ـ سرآمدآنان مولاناجلال الدین بلخی و شیخ اشراق است (برای مطالعه بیشتر این دو مکتب بسیر حکمت در اروپا ـ روانشناسی دکتر علی اکبر سیاسی و شرح حال مولانا بقلم فروزانفر و نوشتههای آقای دکتر رضانژاد در مجله وحید مراجعه فرمائید) .

ادامه دارد

ىقىمار صفحە ١٥٥

درنامهخودتانبپولهای ایران در مشکو یعنی معدارطلاو دلاری که در اتحاد جماهیر شوروی داریم اشاره فرموده اید به بااینکه در لایحه پیشنهادی دولت از این پولها بعنوان پشتوانه ذکری بمیان نیامده است معهذا چون ما این دلار وطلاهارا طلب مسلم وغیر قابل انکار خود میدانیم و اطمینان کامل داریم که آنها را از بدهکار وصول خواهیم شود دلیلی وجود ندارد که آنها را جزو دارائی خود نشان ندهیم .ضمنا "لازم میدانم متذکر شوم که این قبیل اظهارات جنابعالی ممکن است تو هماتی ایجاد کند که خدای نخواسته مالا " بضرر گشور تمام بشود .

دربارهجواهراتنیزهرچند در لایحهدولتتصریحشده است که جزو پشتوانه نخواهد بود اماکسی که مسکوکنفره در دست مردم و یا خارجازکشور را "پشتیبان" بول بداند حق ندارد بوجود جواهرات پشتوانه اعتراضی نماید . (نا تمام)

خاطرات ماشار منطان کاشی



فاصدین ما آمده وخبرآوردند که هزیرالسلطنه با عده اش متعاقب مامیباشد . فردای آنروز در بین راه امیرآباد ودروازه با هزیرالسلطنه مفابل شدیم وجنگ مفصلی واقع شد چون بلندی کوههای آنجا را سوارهای ما گرفته بودند آنها نتوانستند ، جلو بیانیست واز آنجا به اردستان مراجعت نمودند و ضمنا " از حالات ما که مصمم رفتی به بیابانکهستم مطلع شده بودند به اصفهان و مرکز راپورت داده بودند چون تعقیب کردن ما بسرای آن ها دربیابانک خیلی مشکل بود و حتی احتمال ، تلف شدن تمام آنها را داشت ناچارا" هژیر السلطنه و عدماش عازم اصفهان شدند .

ماهم به شهر آب رفته و از آنجا منزل بمنزل رفتیم تا به یکنفر سخی بیابانک رسیدیم و در دهی که جلو راه بود منزل کردیم قاصدی به بیابانک فرستاده ومقداری پول هم دادیمکه سیورسات خریده و بیاورد پس از اینکه فاصد به بیابانک رسید مانع دخول او بحصار شده و میگویند نه سیورسات میدهیم و نه میگدریم داخل بیابانک بشوید وقاصدر کتک زیاد زده و پول ها را از او گرفته روانهاش نموده بودند .

قاصد آمد ومطالبرا اظهارداشتچون اطرافما بکلی کویر بسود فقط همین آبادی را درنظرداشتیم حالیه که آنجا هممانع ورود ماهستند وهمچنین سیورسات همند فروشند

در اینصورت نه میتوانیم جلو برویم ونه میتوانیم برگردیم و چنانچه درهمانجاهم توقف نمائيم بواسطه ببودن آذوقه تلف ميشويم با يدرم مشورت كرده اظهار داشت جنانجه در هر آبادی سنگربندی کنند و مانع ورود ما بشوند پس در اینصورت ما باید همیشست در بيابانها زندكاني نمائيم وجنانجه ايرخبربه سايرآباديها برسد آنها هم همين عمليات را حواهید نمود و دیگر نخواهیم نوانسیت زندگانی نمائیم صلاح آنسیت که بههر نحوی که ممکن باسد آنجا را محاصره نموده و داخل آبادی شویم من نیز تصدیق قبول ایشان را نموده و مصمم محاصره بیابانک شدیم من با جند نفر سوار شده وبرای تعتبیش وضعیبات بيابانك حركت نموديم همينفدر كه ديدندماآ نطرف فلعه ميرويم شروع به تيرا ندازي نمودند ما اهمینی به تیراندازی آنها نداده و تعبیشات لازمه نمودیم فلعه را بسیار محکم دیدمواز طرقي اطراف فلعه را هم سنگر بموده بودند اطراف بيابانگهم بكلي مسطحهه قسمي كههيج یناهی برای انسان نیست مجددا" به اردوگاه خود برگشتیم و نفشه جنگ را به این قسم کشیدیم که هرگاه از یکطرف بخواهیم به قلعه پرش ببریم خیلتی اسباب زحمت و دادن تلعات زياد است ولي جنانجه از جهسار طرف حمله نمائيم يقينا " يكي ازاين دستجسا ت موقق خواهند شد برا دران و کسایم را طلبیده و بهریک دستور دادم عده سوار بسرکردگی شحاع لسکر روانهشد . ویک عده همبسرکردگیبرادر دیگرم سرتیپ ازطرف جنوب روانده تعودم سایرین را همدستور دادم از سمت شرق حمله نمایند خودم نیز با پنجاه فرازسمت معرب حركت نمودم ار فلعه شروع به شليك شدند سواران ماهم سواره مسعول تير انداختن به قلعه شدند اهالی قلعه فقط با دستجاتی که از طرف مشرق و جنوب رفته بودند جنگ میکردند وتی بواسطه وحشتی که از دیدن ارودی ما برای آنها حاصل شده بود ملتعت سایر دسنجات تشدند با اینکه دسته شمالی و دسته من به حصار بیابانک رسیدیم فورا " پیاد ه سده و در پشت دیوارها - سنگر نموده و مشعول شلیک به قلعه شدیم آنوقست اهالسسی طعهسایر دسیجات را ول کبرده و با ما مشغول جنگ شدند آن دستجات هموقت راغنیمت سترده و آنها هم به حصار رسیدند که بیکترتبسه از چهار طرف شروع به شلیک وجلورفتن شدید بسمت فلعه را نمودیم پس از یکساعت جنگ به کوچههای آنجا رسیدیم اسبهستا را گداسته و بیاده مشعول جلو رفتن شدیم نزدیک غروب آفتاب به یانمد قدمی قلعه رسیدیم نمام اهالی حادهها را خالی بموده بودند و به قلعه رفته بودند خانه ها را سنگر نموده و مشعول جنگ سدیم شجاع لشکر و سرتیپ در آن جنگ خیلی رشادت بخسرج دادندحتی بخامههائیکه وصل به قلعه بود رسیده بودند و با سنگ با هم جنگ مینمبودند بدیسن منوال چهار ساعت تمام جنگ بود چند نفر از سواران ما از راه قنات وارد قلعه میشوند . أهالي فلمه أزورد آنهامطلع شدهبسمت دهنه قنأت شليك ميكننددراين ضمن تمام

قلعهها متوجه قنات شده وبکلی متوحش شده بقسمی که دست را از پا نمیزنمیدادندچنسد نفر از سواران با نردبان خود را ببرج قلعه رسانیدند ومشعول شلیک به داخل ظعه شدند اهالی که تمام توجهشان بطرف راه فنات بود یکدفعه ملتفت میسوندکه برجهای قلعستمرا سواران ما گرفتند چاره جز تسلیم ندیده ناچارا" تسلیم شدند سه ساعت از سبب گذشته همکی به فلعه رفتیم پس از تحقیقات معلوم شد.

کهشش نعرازآ نهامجروحشدهاند یکی از آنهایس ار دو روز فوتند از ما فقط دونفر تیردارشده بودنداهالی را اطبیباندادم که به هیچ وجه با آنها کاری بداریم فردای آبروز نهام اهالی از قلعه خارج سده و بزراعت خود منعول سدند پس از چند رور بوقف در آبیجا كأغذى از انتظام المللك عرب يسر مصطعى فليخان سهام السلطية رسيده و نعاما مهوده بود کهبا عدهاش مایل است به جمعیت ما ملحق بشود . می پدیرفته و جواب توسدم انتظام الملكهمكه مدتهابود ازاوصاع مركزرضايت بداسب بواسطه طلم وبعدىهائيكه از طرف طل السلطان باو سده بود ، مجبور به باعي كرى سده ويكمد بعر سوار تهيه نهيودهو درآن حدود بود چونجبر ورود مارسیده بودمصمم ملحق شدن با میشدهبودمیهم بیداره ملاحظا تيدير هنميس ازدو روز بمحوالي بيابا نكرسيدهمنهم براىياس احبرامات اوعده سوار بسر کردگی سربیب به استقبال او فرسنادم پس از ورود به قلعه و ملاقات یکدیگر هم عهد و هم قسم شدیم مدت سی و پنج روز در بیابانک ماندیم قاصد به اطراف فرسنا دیم سجمله قاصدی هم یکاشان فرستادیم پس از چندی از کاشان خبر رسید که ارودهائیکهبرای،معیب مأآمده بوديد بمركز مراجعت بمودندعده مادر آنوقت قريب يانصد نغر بود يساز مشورت صلاح در حرکت و مراجعت بکاسان دیدیم فردای آنروز لوازمات سفر از فبیل آدوفه و آب تهیه نموده و بطرف شهر آب حرکت تمودیم یکست هم در شهر آب نوفف تموده و از آنجسا به اردستان آمدیم از اردستان هم بطرف کاشان حرکت نمودیم همینکه خبر ورود بکاشان رسید اهالی عموما" از نجار و کسبه و عیره برای استقبال ما از شهر خارج شدند در روز دو شنبه ۱۷ ذیفعده ۱۳۲۸ بانجلیل زیاد مارا بکاشان وارد نمودند چون خانه ومسکن نداشتيم .

و نمامراخراب سوده بودند باچارا" بجانه حکومتی منزل نمودیم با اهالی کاشان از دوست و دشمن بطور مهربانی رفتار نمودیم در این مدت جلب فلوب دشمنان را هم نموده باوجود آن همه بدرفناری که نسبت به ما کرده بودند ما جز نیکی بنمودیم پحکمهنوت فراموش کردیم تمام علما و تجار و کسبه شهر دسته بدسته بدیدن ما آمدند مدت نوزده روزبا کمال راحتی در کاشان بودیم از آنجائیکه همیشه آشوب طلبها

منتظروس بوده و همواره مترصد میباشند که آب را گل آلودنموده و ماهی بدست بیاورند مجددا" چندنعری در طهران بنای تظلم ازدست ما را گداشته و به هیئت دولت شکایتها کردبدمنهم همهروزه تلگراهات بهمرکزنموده واظهاراطاعتوعدم رضایتازکارخود مینمودم عده هم از تجار و علمای کاشان شخصا"تلگراهاتی بمرکز نموده و تفاضای تا مین نامه برای ما کردند در جواب آنها دولت تلگراف نموده بود که همین چند روزه قرارمقتضی در این کار میدهم سهدالله هیئت دولت وفت که آغای مسنوفی المعالک بود خیلی میل با صلاح این فضیه را داشت ولی بخنیاری ها میخواستند این مسئله به اصلاح نرسد چونکه چند تن سرکردههای بخنیاری بدست ما کشته شدهبود از دولت تقاضای فلع و فقع ما را کردند دولت هم ناچارا" فبول نموده و این ما موریت را به آنها واگذار نمود وشش عراده توپو عدمای از طهران فرساده امیر مفخم سردار ظفر ، سردار جنگ ، سردار بهادر ، شهاب عدمای از طهران فرساده امیر مفخم سردار ظفر ، سردار جنگ ، سردار بهادر ، شهاب السلطنه و معظم السلطان گلپایگانی با نه هزار بختیاری به قصد جنگ با ما حرکت نمودند همینکهاین خبر بما رسید ما هم شروع به سنگر بندی و تهیه قوای خود شدیم برج و باروی شهر را سنگر نمودیم دروازهها را هر یک به سردارهای خود سیردم .

دروازه عین وملک آباد را به شجاعلسکر واکدار نمودمدروازه دولت را به سرادر دیگرملنحور را به غلام برزی و دروازه اصفهای را بهحسینخان انتخاب السلطای ودروازه عطار را به شاطر اکبر که یکی از سر کردههای رشید می بوده سپردم در ماه دیحجسه آبروز یکعده از آنها به راهنمائی سواران رشیدالدیوای رئیس امنیه کاسای به محله پشت مشهد کاسای آمده وچون درآنجاکس از مانبود داخلشدهودر آنجا مشعول سنگربندی شدند و محله پست مسهد با شهر چندای مسافنی ندارد ولی چون دارای حصاری نیست کهبتوای در آنجاجبک نمود ما بکلی آنجا را خالی نموده و در شهر بودیم پس از اینکه مطلع شدند که پشت مسهد حالی است شبانه بانجا آمده و آنجا را سنگر نمودند فردا که این خبر بط رسید مصمم شدیم که آنها را از پشت مسهد خارج نمائیم یکنده بهمواه سرتیپ به بشت مشهد فرسنادیم چوی عده ما بدان محله آشنا بودند از خانهها و پشت بامها حود را به حوالی سنگرهای آنها رسانیدند . (ادامه دارد)

متن دو استعفا نامه

ریاست محترم مجلس شورای ملی نظر به اینکه اینجانب در انتخابات میان دورهای سنای آذربایجان شرقی به نمایندگی مجلس سنا انتخاب شدهام .

نظربه اینکه طبق قانون عنوان سابندگی هو مجلس در زمان واحد قابل جمع سیست نظربه اینکه تحقق عنوان نمایندگی موکول هه تصویب اعتبار نامه در مجلس مربوط است نظربه اینکه در صورت تصویب اعتبار نامه

درمجلسسناسمت نمایندگی مجلس شورایملی اینجانب منتفی خواهد بود ، باعرضمراتب بالا در صورتیکه آنجناب

بانظرفوق موافق مانند دوران نمايندكي مجلس

شورایعلی اینجانب رااز ناریخ نصویب اعتبار نامهام درمجلسسناخاسمهاعنه اعلام خواهند فرمودودرصورنیکهاحیانا" نظری غیر از آنچه معروصافتاد داشته باشد ، خواهشسدم این نامهرااسعفادر نمایندگی تلعی ومفرر فرمایند تشربهات مربوططی شود ، بانقدیم احترام سمحد حسین موسوی

ریاستعظهای مجلس شورای ملی بمناسبت فیول بست معاونت بخست وزیر استعفای خودراار بمایندگی مجلس شورای ملی از خوزه استجابیه استهبان و سیریزد بدبنوسیله اعلام میدارم .

بااحترام محمد صادق كاظمى

دستگیرهمه کس

در تیرماه ۱۳۱۵ که برای بازرسی فرهنگ به تربت جام رفته بودم دیدم جنب مقبره احمد جام روی سنگ مرمری نوشته شده بود :

> ای رحمت تو عذر پذیر همه کس در گاه تو است قبله گاه همهکس

ظاهر به جناب تو ضبیر همه کسس لطفت به کرشمه دستگیر همه کسس

سرگشته با دیه بی سرانجامی ـ محمد همایون ـ ۱۴ شوال سنه ۹۵۱ این خط و یادگار مربوط بهمحمدهمایونپادشاههندی است که در زمان شاه طهماسب اول صغوی بایران پناهنده شده و پادشاه ایران او را بگرمیپذیرفت و پناه داد و در باره اواز مهمان نوازی و مهربانی فرو گذار نشد،صاحب تاریخ عالم آراء عباسی در باره این مهمان عزیز و میزبان کریم نوشته است :

" آنچه شایسته مهمانی چنان و در خور میزبانی چنین باشد تکلف فرمودهاند، " بعدا" آنسنگ را به تهرانمنتقل کردند و در موزه ایران باستان نگاهداری میشود، (هاستانهائی از پنجاه سال معزالدین مهدوی)،

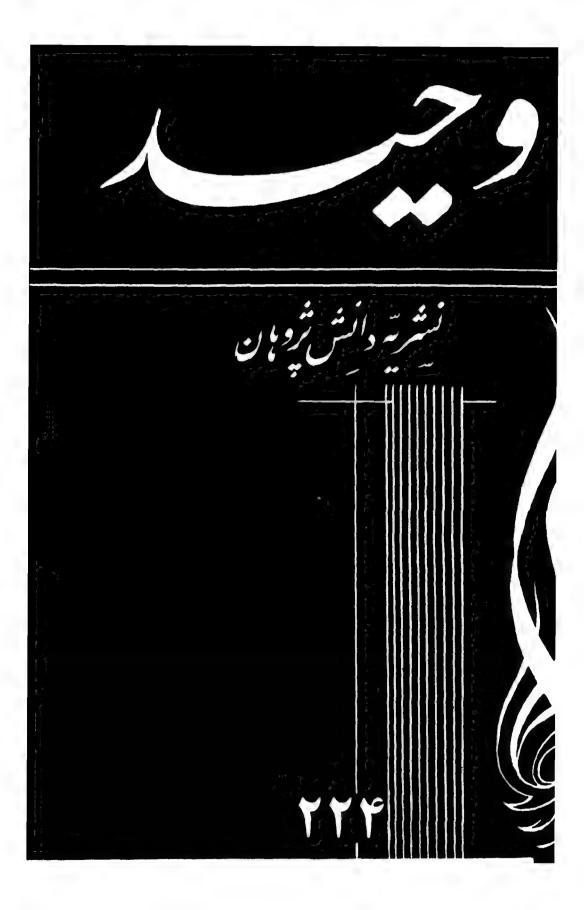


وزارت کار و امور اجتماعی

قابل توجه جويندگان كار

از جویندگان کار برای مشاغل زیردعوت میشود جهت مصاحبه و راهنمائی شغلی تاتاریخ ۲۵۳۶/۱۰/۲۰ به مرکز کاریابی و اشتغال کرج و یا به نزدیکترین مرکز کاریابی و اشتغال محل سکونت خود مراجعه نمایند ، کارگران ماهر و نیمه ماهرکه دارای گواهینامه مهارت حرفهای از مراکز آموزش ذیصلاح باشند حق تقدم خواهند داشت .

تعداد	تحميلات	نام شغــــل	رديف
۱نفر	ليسانس	مهندس برق	١
انفر	99	مهندس مکانیک	7
١نفو	زى "	مهندس صنايع توليدباقالبسا	٣
۲نفر	91	مهندس كنترل مرغوبيت	¥
۳نفر	**	منرجم زيان فرانسه	۵
۲نفر	H	مدير فروش	۶
۲نفر	متخصص دسنكاههاى الكترواستاتيك ليسانس		Y
۲نفر	دييلم ببالا	طراح صنعتی مصنوعا ت فلزی	٨
۲نفر	80 85	نقشهكش و محاسب صنعتي	4
٣نفر	فلزی " "	متخصص بستهبندي مصنوعات	10
	کانیک	تکنسین در رشتههای برق ، م	11
۲۱نفر	ماشين	فلزگاری ، شیمی ،ساختمان ،	
-	إندن	آلات عمومی آشنا به نقشه خو	





از ۱۵ تا ۳۰ دیماه ۲۵۳۶= صغر ۱۳۹۸= ژانویه ۱۹۷۸

ص٣ ــ طريق زندگاني ــ استاك وحيد دستگردي .

"۴ _ نبيره چنگيز _ فريدون توللي .

" - حاطرات زندگی سیاسی من ـ عباسقلی گلشائبان وزیر پیشیں دارائی ، دادگستری و

"٨ - نقدى بر كتاب در ديار صوفيان - دكتر رضانژاد (نوشين) .

" ١٣ مجموعه عكس _ابراهيم صهبا ،

" ۱۴ سیادی از ادیب بیضائی کاشانی ـ دکائی بیضائی رئیس انجس ادبی تهران .

" ۱۸ ــ ريارت از مزار مولانا جلال الدين محمد بلخي ــ دكتر پرويز كاظمي .

" ٢٢ حاندان آشتياني ـ ابوالفضل قاسمي .

" ٢٤ صدمين سال تولد اقبال ــ محمد رحيم الهام اسناد دانشكاه كابل.

" ۲۹ سخنان نافد و جاوید ـ محمد وکیل ،

" ۳۴ اسرار سازمانهای سری ـ وطیعه حعاظت ـ دکتر کاظم شرکت (شهرین) .

" ٣٩ حاطرهای از بیستوهشت سالپیش آدربایجان ـ حسن صهبا عفمائی .

" ۲۲ـ مكاسبات تغيراده و ابتهاج ،

" ۵۲ خاطرات ماشا الله خان كاشي به تقرير خودش.

" ۵۷ بیست و پنجمین سال درگذشت صبات پروین بامداد ،

" ۶۱ میرزا محمد کلانتر فارس ـ بیژن بیگلری .

" جعد معرفی کتاب دکتر رضانژاد دسید حسن امین ،

نوضیح: در سماره ۲۲۲ صفحه ۱۴ سطر ۱۱ منی صحیح عبارت چنین است : "البته همیشه با لباس نظام بودند ..."

در شماره ۲۲۳ سطیر ۷ فیپرست اشنبیاه است و اشعبار ذیبیل صفحه ۱۲نیز نافعرودرعبرمحل حود چاپشده که در این شماره در صفحه ۲۶ متی کامل نرا ملاحظه معرما ثبده این گونه اشنباه کاری هاو علطها را افراد ناوارد و غیر مسئول مرتکب میشوند و موجبات شرمندگی ما را فراهم میآورند .

مجله وحيد : ماحب امنياز و مدير مسئول : سيف الله وحيدنيا

ناسیس دیماه ۲۵۲۲ (۱۳۴۲) نشانی :تهران ،خیابان شاه کوی جم ، شماره م ۵۵ تلعی ۶۴۱۸۲۸ و ۶۶۶۰۷۱ .

بهای اشنراک سالانه برای ۲۴ شماره یکهزارودویست ریال . خارجه دوهزار ریال . بهای نک شماره **پنجاه ریال و بعد از یکماه دوبرابر .**

طریق زندگانی

وی بازوی،عرفست توانسا باش وی یای شکوه پهنت پیما بناش وي عزم كباره جو تو با ما بـاش در پیاسادت سیاه آرا بیاش وز کشبور علم جهل پیسرا بساش بسر صفحه فسر و جاه طغرا باش از دانش و خوی خوشمطرا بیاش معمار جهان بخوى زيبا بسساش بشنو ز وحید و کارفرما باش هم برنز از این سیهر میناباش وز تسربیت کسان مربسا بساش کورندوگر مهان تو بینا باش نومید ز ناکتان دروا بیساش در کیار چیو گوی یا بیرجا باش ورنسه بسزيسان هميشه سودا باش کے آدمئی هم آدم آسا بساش بسر تیغ ستم چو سنگ خارا باش با دوست جوگل گشاده سیما باش زنده کن مرده چون مسیحا باش در خاک جو بسر سپهر جوزا باش بسر خاک ز دشمنان جبینسا باش دربينا بادهي بصوانا بصاش ہے پردہ سخن کن و هویدا بــاش نے حکم بکش نے حکمفرما بیاش نے در طلب خیدای یکتیا باش یکسرویسه چسو آفتاب و اتسلا باش در راه به اعتدال پیسویستا باش امسروز مبين و فسكر فسردا بسساش

ای چشم خسیرد بکار بینا بساش ای تیغ هنر بسرهنسه پیکسر شسو ای حزم فسون سر اکران جسو شو ای میرد ادب پیژوه دانشیسور از گلشن شعر خیسار سیسوزی کن بـــر دفتــر علم و فضل شیرازه ييرايه علم حسن اخلاق است ویرانه مکن جهان ز خبوی زشت آئین و طریق زندگی اینست نو برتر از این سیهستر مینائیی از جامه ناکسی مجسرد شسو زشتند اگر کهان تسو زیبا شو درکار خود ازکسی مستدار امید تیا سرسائی ہے افسر خورشید مغرور مئو بحرف سيودانيسديش يا چند زيون جانور تـــا چــند خواری مکش از زمانسه ریمسن برخصم چو تيغــزنبر ابرو چين چون خضر مخواه زندگی برخویش بسر خدمت آدمي كمسر يستسسه بسبر چسرخ بساي دوستان را سر همچون خم مل بجوش بسر مسردم در پردەشدن چو زن زنامردىاست نه بنده خلق باش و نـــه خواجه از روی و ریسا و مکر شو بیزار بر خلق به عدل و داد کوشش کن امبروز زمانيه راست فيبردائي

طابين طنزاً مير ، براتبوه كركين أبلم فريدون توللي عِلْمُ ربه خلوت اندر بر أركية عِرْت بود وي ندي و وزر درخورت وي كه خاكاه م أن فرك راء كرى خرد بحث و م فديم ، أن بالك بشند و بالرسايش ، رَاتُ أِبِيرِ إِ إِينَ نَجْمِ كُم أَرْتُو بُرَلَد ، بِ لَطَافَت ضِنَان بُود رِكَ زُهُمْ ، حَتَى أَن فَرو ما مُد و ع نكيسا رأن أرض جُرداعتَن تُوالمد ! بورِسًا بِشَي جِنَانَ ، خُولِسُ نَبِقَنَا دُورٍ مُدِيجِي بُرُ ولَسْخُنُو كُونَتُ وي مُكَاعَانِ ، كه (وزير) بِ خَانِ الْمُدرَثُدو ، خَبَرِواتِعِي بُرُدُفْت فُد، عرفیش : رایزد م که تری برنبدن آن بانک م زبان درکشیری و م ر وزوگفت: ای جان پدُری اگر دامت خالی به مُن ، پنُد نبای نُو، بحای اُوردُم ، كُهُ خُود ، حُرُم الله وزارت مُخولان بُود و فَرُبُود : ﴿ اِنْ لِهِ مِالْمُ خُدُمْتُ الْمُؤْمِنُ الْمُ میرخانان برگراشیدی ، برگرانکوش افرای لزيم فرفنادان عالم ، خواجه كذار الدن ولين ! الرَّحِيمُ مِدَاعَى دراَن دُركَمُ وَلَى دُرُ مَدِّعِ تَبِرَّ پالس اَن الرُّطُرُ فِي اَن يَبْغِ جَلَاد اَ وَبِينَ !



عباتقانگشانیان ما خاطرات زندگی میاسیمن سیاسی من

درصفحات قبل اشاره کردم زمانی که امیرخسروی سمت وزارت داشت مذاکرات با روسها راخودانجام میداد ، بعدازاینکه وزارت دارائی بمی سپرده شد ناچار ضمن مذاکره با آلمانها مذاکرات با نماینده تجارتی شوروی را هم خودم انجام میدادم ، کالاهایی که در مقابل کالا بما تحویل میدادند اکثر از راه بحر خزر و جلفا میرسید ، درسالهای عادی اغلب موازنه بازرگانی بنفع ما بود بدین معنی که بیشتر کالابمامیرسیدو گمترمادرمی شد شد ولی در هر حال در حساب تهاتر آخر سال سعی می شد موازنه برقرار باشد .

پسازشروع جنگ جهانی و فبل از حمله آلمان به روسیه هم این روش ادامه داشت ولی از اوائل خرداد کمکم مقدارجنسی که بایستی بما تحویل شود در مقابل اجناسی که ما بآنها تحویل میدادیم تنزل کرد و مکرر کشتی های آنها به بندر پهلوی و نوشهر خالی می آمدند و اصرار داشتند هر چه بیشتر جنس از ما تحویل بگیرند یکی از کالاهائی که در قسرارداد ما بآنها تحویل میدادیم برنج بود (سالی پنجاه هزار تن برنج به روسها می فروخنیم).

بطور معترضه باید تذکر بدهم که در زمان سلطنت اعلیحضرت فقید بااینکهفقط در مازندران و گیلان برنج کاری می شد ، علاوه بر مصرف داخلی پنجامهزار تن نیز همه ساله صادرمیکردیم ولی متاسفانهفعلا "اجازهبرنج کاری درفارس وخوزستان هم داده شده همهسالهپانصدهزارتنیا بیشتر برنجبرای مصرف داخلی وارد میکنیمولی از یکطرف وزارت کشاورزی مدعی است که محصول سالیانهبرنج کشور از مرز یک میلیون تن گذشته است .'با

این احصائیه وزارت کشاورزی صحیح نیست یا اینکه باید تصورکنیم هر فردی اعم از کوچک و بزرگ در روز چند کیلو برنج معرف میکند .

در سالهای قبل از جنگ برای تحویل برنج هزاران هزار ایراد میگرفتند از حیث داشتن شلتوک یا رطوبت بیش از چند درصد که در قرار دادقیدشده بود ولی بعد از شروع جنگ جهانی دیگر این ایرادات نبود و هرچه ازما می گرفتند بدون چون و چرا رسید می دادندوروز بروز هم اصرار داشتند تا جنس بیشترتحویل بگیرند بدون اینکه عملا" کالایی تحویل بدهند .

من الکسیف نماینده تجارتی شوروی را چند بارخواستم و باو تذکر دادم و جواب او این بود : "به مسکو تلگراف می کنم "حتی یک روزنا راحت شدم و گفتم تصور نمیکنم دولت شوروی در مسکو باشد و از مسکو عقب نشینی کرده اند ، بسیار ناراحت شد و گفت خیراستالین هیچوقت مسکو را ترک نمی کند بعدها فهمیدم این صحبت نابجای من در زندگی بعد از شهرپورم بی تأثیر نبود ،

خلاصه یک روزکه شرفیاب حضورا علیحضرت بودم فرمودند روسها در مذاکراتشان تغییری دادهاند و کارهای آنها مثل گدشته جریان دارد یا نه ؟

عرض کردم این اواخر کمتر به ما جنس تحویل میدهند و بیشتر میبرند و اکثرا" کشتیهایشان خالی میآید .

فرمودند یا آنها صحبت کردهای ؟

عرص کردم بلی ، نماینده نجارنی آنهامیگوید مرانب را به مسکو اطلاع داده است ، من که عادت دارم با هر کس در زندگی اداری و اجنماعی کار کرده و تماس داشتهام دروغنگویم و برخلاف صمیمیت عملی سکرده باسم عرص کردم سعورمی کنم آفایان نظرخاصی دارند و علتی در کار است که از دادن جنس بما کوتاهی میکنند ، (البنه در آنموفع هنوز المان به روسیه حمله نکرده بود) اعلیحضرت در فکر فرو رفنند و چیزی نفرمودند ، من مرخص شده و به وزارنجانه آمدم ، شب آنروزمر حوم دکتر نامدار که با او از مدرسه دارالفنوی آشنا شده بودم و روابطی دوستی بین ما برفرار بود بافنخار وزارت می چند نفر از وزرا و دوستان و نخست وزیر را به منزلش در شمیران دعوت کرده بود ،

بجاست حاشیهای کوچک بروم و یادی از مرحوم دکتر بامدار کنم،

مرحوم دکترنامداریسرمرحوم شیخعلامرضا خان ازفصات قدیمی وزارت دادگستری بود و با مرحوم داور دوست بود .

مرحوم داوردر موقع وزارتخود با کسب اجازه از اعلیحضرت فقید اقدام کرد و دکترمهدی نامدار و فتحالله خان پسردکترامیر اعلمرا که بخرج وزارت جنگ به شهر لیون در فرانسه فرستادند و هر دو دکتر در دارو سازی شدند ، دکتر نامدار پس از بازگشت از ایوپا مدتی افسرو رئیس داروخانه بود و سپسموفق شد از نظام خارج شده در دانشگاه تهران با سمت استادی به کار بپردازد و سپس هم در کابینه رزم آرا شهردار تهران شود .

وی مردی بود بسیار با استعداد و با هنر و مدنی هم مدیر مدرسه نائیر بسود، گل باز و خانهاش همچون گلسنان بود و بهترین گلها را پرورش میداد نسبت به دوستان فوقالعاده علاقمندبود و از کمک بهاشخاص و دوستان کوتاهی نداشت، افسوس که درآخر عمردرنتیجهاشتباهی کهدرزندگیخصوصی مرنکب شد دوستان را از خوددور کردوزندگیش زیر و روشدوعاقبت در نتیجه تصادف با ماشین و پس از یک عمل جراحی فسوت کسرد، خدایش بیامرزاد من تا آخرین روزهای زندگیش بر عکس اکثر دوستان دیگرش با او نرک خوستی نکردم و هیچوقت صحبتهای او را در موقعی که رئیس شرکتداروسازی کشور بود نسبت بهدختر نازنینم که مبتلا به منتژیت بود و پسرم فریدون که مبتلا به حصبه بسبود فراموش نکرده و نخواهم کرد ،

باری شب رابا خانم بمنزل دکتر نامدار رفتیم ، مرحوم منصورالملک نخست وزیر هم آمدند . هنوز سرشام نرفته بودیم مرحوم میرزا عبداله خان نبسوی (دوستانش او را عبداله گاوی میگفتند چون بسیار چاق بود) که دائی خانم منصور بود وارد شده رو بسه منصور کرد و گفت که من تمام شهر را عقب شما گردیدم چون اعلیحضرت چند بار شمارا خیاستند که فورا " شرفیاب شوید ،

منصور با عجله رفت ، ما همه نگران شدیم که چه پیش آمده که شاه اوائسل شب منصور را احضارکرده است ، بعد ازمدتی منصور مراجعت کرد و همه منتظر بودند که علت احضار را بدانند منصور مرا در خلوت خواستند و گفتند امروز در شرفیابی چه گفتی کـه اعلیحضرت را نگران کردی؟

"گفتم راجع به مذکرات با روسها پرسیدند و من جواب دادم که روسها احتمالا " نقشهای دارند که در بردن جنس بیشتر اصرار دارند و از تحویل جنسکوتاهی میکنند،

منصور گفت چرا اینطور صحبت کردی اعلیحضرت بسیار نگران شدند و مکسور پرسیدند مقمود گلشائیان از این مطلب که اظهار کرده چیست ؟ و من تا حدی خیالشان را راحت کردم . تو هم فردا برو و یک جور عرض کن که رفع نگرانی از معظمله بشود .

من به منصور گفتم شرفیاب خواهم شد ولی حاضر نیستم دروغ بگویم چون کتمان حقیقت آنهم از شخصی مثل اعلیحضرت همایونی علاوه براینکه خلاف صمیمیت و نوکری است ممکن است عواقب ناگواری هم داشته باشد .

از: غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی برگناب در دیارصوفهان

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بسس که نه هر کو ورقیخواند ،معانی دانست

19

نظریات دانشمندانبزرگ اسلام در خصوص اختیار .

شیخ فلاسفهمشاد ...ابوعلی سینا ... عقیده دارد که ، اختیاریابه سبب استویابداعی و اختیار بداعی ... خواننده وخواستارانجام فعل ... عین اضطرار است و اختیار حقتعالی در افعال خودبه داعی و سبب نیست . زیرا هر مختاری بجزذات واجب الوجود ، دراختیار خود مضطر و در افاعیل خویش مجبور می باشد بدین برهان که اختیار در ممکنات حادث است و هر حادثی ناگزیر ازوجود محدث ... حادث کننده ... می باشد ، پس اختیار انسان از سبب مقتضی وعلت موجبه است که بواجب الوجود منتهی می شود ، و انسان در عین اختیار خود مضطر است ، و بقول مولانا بلخی در غزلیات خویش :

دور است زجبر ، اختیار خویشــم

و در موضع دیگر ، در معنی واجب الوجود با لذات میگوید :که خداوند تعالی نفس واجب بودن است ووجود او با لذات ،و هر صفتی از صفاتش بالفعل میباشد ،و قوموا ستعداد که از خصوصیات ممکنات است در او نیست ، پس اگر او را باختیار و قدرت وصف می کنیم ، منظور مان اینست که اختیار وقدرت او بالفعل می باشد ، عکس مخلوقاتش که قدرت واختیار در آنان بالقوه بوده ، مختار بالقوه هرگز قادر نیست که فعلی را بوجود آورد ، از جانب دیگر خداوند متعال در اختیار خود داعی نیست یعنی در انجام فعل خود نیاز مند بداعی نیستاند ، زیرا اختیار او ذاتی است نه عرضی پس مختار بالفعل می باشد ، و اختیار در

انسانچون بالقوه و عرضیومستعار از اوست ،اختیارش عین قوه و امکان و استعداد بوده ، و این هرسه بنوبه خود از مصادیق امور سلبی و عدمی میباشند ،و درنتیجه اختیار بمعنی حقیقی خود در انسان مساوق و هم آغوش عدم است .

صدرفلاسفه جهان ـ صدرالمتالهين ـ در كتاب اسفار ميفرمايد : چون قدرت درانسان قوه يعني وجود خيلي ناقص ، و در خداوند تعالى بالفعل ــ يعني بكمال وجود ــ مي باشد ، پس امکان ندارد که از قدرتانسان فعلی صادر شود که بمرجمواجبی نیازمند نباشد ، وجون قوه از خصایمی عالم ماده است ، توصیف خدای تعالی بقدرت در حقیقت توصیف بفعلیت بوده ، بدليل اينكه واجب الوجود با لذات ، واجب الوجود از جميع جهات و حيثيات ميباشد ، یس اراده او در آفریدن مخلوقاتش ، اراده وجوبی و ذاتی بوده وازقصدوداعیمبرااست ، ولی در انسان چون اراده از حیث نسبت میان وجود مورد اراده و عدم آن متساوی است خود بخود برای رجحان یکی از دوطرفوجودی و عدمی برطرفدیگرمالح نیست ،وچون یکی از ایندو طرف بردیگری رجحان یافت ، همین دلیل بردخالت علت موجبه و اراده جازمه خدایی است ، که موجب فعل می شود ، پس بطور کلی ماسوی الله در ارا ده خسود مضطر و مجبور هستند و نسبت اراده بمراد ، مانند نسبت علم بمعلوم و وجود به موجود است ، و ترجیم ایجایی ذات واجبالوجود در افعال ندتنهامنافی اختیار انسان درصدور افعال نیست ، بلکه همین خود دلیلتاکید اختیارانسان در حد و دخالت وحیطه امکانی اوست ، ولى اكر اراده ذاتي خداوندتمالي ايجابنكند هيچ فعلى بوجود نمي آيد ، ويس از تعلق ارادهاش ، راهی برای تخلف ممکن صرف از مرید باقی نمی ماند و با نظربذات او واجب میشودکه عالم بوجود آید ، پس نسبت عالم بذات او مانند نسبت حرارت بآتش و نور بخورشید یا زوجیت باربعه میباشد .

پس ذات باریتعالی فاعلحقیقی و موجب است ، نه مختار ، زیرا معنی موجب اینست که فعلی را ایجاب و ایجاد کند و اراده موجبه او مبدئ صدور فعل باشد ،

استاد بشر و عقل حادی عشر ـ خواجه نصیرالدین طوسی ـ عقیده دارد که در مورد جبر و اختیار باید به سبب اشرف بودن اختیار از جبر ، اختیار را بخداوند تعالی نسبت داد ، اگرچه ذات پاک او از جبر و اختیار منزه و از نسبت منزه هم منزه می باشد ، اما در مورد نسبت اختیار باو ، چون اختیار مسبوق بعلم و قدرت و اراده و حیات می باشد ، بنا براین اختیار بروجهی که رایج است از ذات الهی منتفی بوده ، چون چنین اختیاری نداشته باشد بطریق اولی جبرهم باو منسوب نخواهد بودوانسب اینستکه خداوند متعال را فاعل بالذات خوانند نه مختار و هرچه مفهوم و معقول و متحیل و موهوم باشد از خداوند تعالی مسلسوب و از اینگونه معادیق منزه دانند .

اما درانسان قوایی نهاده شده که بی اختیارمنشا افعالی میشود و برخی از آن قوا مهادی افعالی دیگرند ،مانند ادراک که مبدا شهوت و غضب و جز آن میباشد ، وبهرحال صدور افعال ارادی در انسان ، بحسباین قواست و با نبودن هر دو ، یا یکی از آنهافعل معتنع می باشد .

قدرت و اراده در بشر مستندبا سباب دیگرند تابرسد به سبب اول ، یعنی ذات واجب الوجود كه مسبب الاسداست ، ومراد از اينكه انسان، مختار مرباشد ، اينستكه قادر برانجام بعض افعال بحسب اراده خود مرباشد و امرونهي و ثواب و عقاب اين فايده را دارد كهدر انسان شوقی حاصل میکند برای طلب کمالی که آنشوق میدا اراده او میباشد و آناراده باعث طلب و کوشش برای رسیدن بکهال مورد نظرمی شود و وجودانسان و قوا و افعال ارادی و غیر ارادی او در سلسله معلولات ذات واجب الوجود مرتب و منظم است و افعال انسان نسبت بقوایش باقتضای تقدیر و مشیت البهی است ، وهرچند کهعلم خداوند موجب فعلی معين است اما چون موجب ،سبب لازم دارد وسببآن قدرت و اراده شخصي استكهمنافي با اختیارآن شخص نخواهد بود ، و اگر گویندکه کوشش وجهد راچه فایدهای متصور است زیرا هرچه تقدیر باشد . محاله بانسان میرسد و اگر تقدیر نباشد ، جهد را فایدهای نیست ، باید گفت: اگر تقدیر باشدکهچیزیبواسطه جها حاصل شود ، پس بدون آن حاصل نخواهد شد و جهدناکردن دلیل برعدم تقدیر چیزی است که در آن جهد نشده است ، ولی جهد نکردن دلیل بر تقدیر نکردن خداوند تعالی نیست ، و چون جهد به تنهایی سبب موجب فعل یا چیزی نیست:، بلکه باید باشرایط دیگری توام شود که آنها را ((حسن توفیق)) یا ((استجماع شرایط)) گویند وسو توفیق فقدان بعضی از آنشرایط واسباب است ، و حتی وجودسببغيرموجب يعنى سبب ناشا يست براي انجام كارىء اقتضاى وجودمسبب نكند ، يس در افعال اختیاری مردم علم خداوند موجب ، و اسباب و شرایط و آلات این ایجاب ازانسان است که مبادی این آلات و حواس، یعنی ارا دموقدرت و حیات و علم ، باز مربوط بخداوند متاشد .

در صفحه ۹۴ کتاب موردنقد ، تحت عنوان " اعمال خداوند بدون علت است ابنقل از فصل بیست کتاب " التصوف لمذهب اهل التصوف " عبارت کلابادی را اینطبور ترجمه کرده است " مشایخ همداستانند در اینکه اعمال انسان موجب سعادت یا شقاوت آنها نیست ، بلکه هر یک از این اعمال بنابر مشیت خدا حاصل میشود " اما اصل عبارت کلابادی اینست : " واجمعوا ، ان الافعال لیست بسبب للسعاده و الشقاوه ، وان السعاده و الشقاوه ، وان السعاده و الشقاوه ساتقبان بمشیه الله تعالی لهم وکتابه علیهم " .

آقای دشتی ، علاوه براینکه عبارت کلابادی را ابتر و بدون توجه بدنبالهآن نقل

و ترجمه کرده، در ترجمه هم راهی بخطا و دلخواه خود پیموده است، نه در حفظ معنی و امانت علمی، زیرا ترجمه باید بیان واظهار معنی مافی الضیر متکلم یا نوبسنده باشد، نه خبردادن و بیان عقیده ترجمه کننده، واما ترجمه درست عبارت کلابادی : " و همه موفیه بالاتفاق برآنند که کارهای بندگان خدا سبب نیک بختی و بدبختی آنان اینست، و نیک بختی و بدبختی هر دو سابقند بر خلق بندگان بمشیت خدای تعالی و نوشتن او برایشان " . آقای دشتی چون از بنیان و پایه، در علوم و معارف الهی بی وقوف و ناآگاه است ، بنا براین در ترجمه عبارات صوفیه و عرفانیز ، این بی وقوفی آشکار میشود ، و علی الاصول اجماع و اتفاق عقیده صوفیه برخلق افعال که در مباحث پیشین بطور مفصل مورد بررسی واقع شد ، قابل دقت نظری بیش از این سادگی های عامیانه است ، و توجهخواننده محترم را بامعان در مطالب زیر جلب می کنیم :

۱ — پیش از خلق مادی و وجود خارجی هر ماهیتی از ماهیات، و هر عینی از اعیان ثابته، آنماهیت وعین، در علم عنایی و ذاتی حق سبحانه و تعالی دارای موجودیت است، بطوریکه تجلی حضرت حق در مرتبه و احدیت بصورت اسما و صفات و ماهیسات و اعیان موجودات، مستلزم تجلی مزبور بشئون و احکام و آثار و افعال هریک از آنهاست، و بعبارت دیگر تجلی از مرتبه لا اعتباری یعنی احدیت مطلقه و ذاتیه، بمرتبه وجسود اعتبارات اسمایی و صفاتی، با تجلی بشئون و احکام و آثار و افعال هریک از اعتبارات ماهیات و اعیان، با هم و واحد است، فی المثل، ماهیت و عین هر انسان در علم الهی با همه صفات و خصائص و افعال و آثار آن انسان است، بطوریکه در مرتبه خلق و وجسود خارجی عینا "همان وجود علمی ذاتی میباشد، و اعمال و آثار و خصائص و صفحات او از خارجی عینا "همان وجود علمی ذاتی میباشد، و اعمال و آثار و خصائص و صفحات او از خارس بختی و بدبختی همان است که قبل از خلق مادی و لحمی او در عالم علم ذاتی و عنایی حضرت حق موجود، و بدان اوصاف از ماهیات و اعیان دیگر متمایز بود، و این همان نظریه است که عارف کامل و حکیم شامل الوقوف، میرفندرسکی در مطلع قصیده اش فرموده است :

چرخ ، با این اختران نفز و خوش زیباستی صورتی در زیردارد ، آنچه دربالاستی و چون صورت زیرین باید با نردبان علم و عمل و معرفت و ایمان باصل خود پیوند دوهر دو صورت منطبق شوند فرمود :

صورت زیرین ، اگر با نردبان معرفت بر شود بالا ، همان با اصل خود یکتاستی بنابراین سعادت و شقاوت نیز برای هر انسانی ، پیش از خلق مادی و خارجی او ، موجود در علم ذاتی حضرت احدیت بوده ، چنانکه اصل وجود و یقین و ماهیت و تمایز وی از موجودات دیگر ، در دست اختیار و بغمل خودش نبوده ، اوصاف وافعال و خصائص اوهم

سابق برخلق مادی و لحمی وی در مرتبه و احدیت و مقام اعتبار اسما و صفات ثابت به ثبوت و تحقق علمی عنایی و تجلی صفاتی حضرت حق _ چلت کبریائه _ بودهاست، و بهمین دلیل است که کلابادی حدیثی از عبدالله بن عمر بدنبال عبارات خود نقسل میکند که حضرت رسول می فرمود ! " این کتابی است از پروردگار جهانیان کسه در آن نامهای اهل بهشت و پدران و قبائل آنان است الی آخر و هم چنین است درباره اهل جهنم ، سپس کلابادی اضافه میکند که ! " وقال علیه السلام ، السعید من سعد فی بطن امه و الشقی من شقی فی بطن امه " که آقای دشتی در نقل همین عبارت معسروف هم امانت علمی را رعایت نکرده و بجای " من سعد و من شقی " کلمات سعید و شقسی را تکرار کرده است .

ایشان قانع نشدند، منهم تصمیم گرفتم اگر باز صحبتی در حضور شاه شد نظر خود را تکرار کنم ، البته حاضرین درجلسه ملتفت نشدندکه علت احضار منصور چه بوده، فقط خود منصور گفت احضار من مربوط به کارهای جاری بود ، بی مناسبت نیست در اینجا اشاره کنم که فرمایشات اعلیحضرت فقیددر ژوهانسبورگ که مکرد فرموده بودند مرا اغفال کردند و همهاش با عبارت خاطر مبارک آسوبه بساشد مرااز جریان واقعی سیاست دنیا و ایران بی اطلاع گذاردند ، من از این مختصر کاری که مربوط به خودم میشد فهمیدم ایسن طرز رفتار اطرافیان یک پادشاه یا یک رئیس چه نتایج سو و مفسدههائی در بی دارد .

همسه عسواملت از اشقیای عسسالسسم بساد الهی آنچه مسلم بود بسسدان خسذلان

تسو را و آل و تبسسار تسسسو را مسسسم باد بدود آه و دم سرِدِ مسسن نبخشودی که دودمان تسو منطوقسسیه فدمدم باد

در کاشان کسالت ادیب ادامه یافت و مآلا" در نیمه اسفند ماه ۱۳۱۲ بسدرود حیاتگفت و چندی بعد ازفوت او محاکم مربوطه در طهران که بهرونده او رسیدگی میکردند وی را از اتهام منتسبه مبرا دانسته و الفا حکم صادره علیه ایشانرااعلام و بورثه او ابلاغ و جمیع حقوق مربوطه او را نیزبورثهاش پرداختندولی چه قایده که مصداق نوشدارو بعد از مرگ سهراب بود.

مجموعه عكس

مجموعهای از عکسهای نخست وزیران ایران از ابتدای مشروطیت تا زمان حاضر دردفنر وحید فراهمآمده و آفایوالینقاش و هنرمندچیره دستمعاصر چهرهپردازی این رجالرادرکمال اصالت و استادی نفش آفرین بوده است .

این مجموعه زیده دفتر وحید را بصورت موزهایجالبودیدنی درآورده و موجب شده است که شاعر بدیهه سرا و صاحبدلمعاصر

آقایصهبا بیزدر معرفی این،مجموعه شعری بسرایسد و ابراز لطفی بغرماید،

با نوجه باینکه مدیر مجله وحید از نشر مطالب مربوط به خوداعراص دارد معالوصف درج سعر آقای صهبا را گه فیالحقیقه جنبه معرفی یک انر هنری دارد اجازهنشر داده است ،

((دفير مجله))

موزه عبرت انگيز "وحيدنيا"

به خانهای بس آشار جاودان دیدم
بهر کرانمه تصاویسر دلکش آنسسر!
از آن زمانکه بپاشد " اساسمشروطه "
مگر که محفلی ازجمع "صدراعظم "هاست؟
چو شاعرانه نظر دوخنم بهر تصویسر
یکی برفت وز خود یادگار نیک گذاشت
بدور زندگی و پنج روز نوبت خویش
یکی دگر که همین فکر مالو منصببود
چو" موزهای " بوداین "خانه وحیدییا"
چه رازهاست در آن پردههایربگارنگ
اگرچهخانه زیبای و به " تهران" است

هسزار بقش مسن از گردش زمان دیسدم
" نگار خانه " گویسای این جهان دیدم
"رجال نامی" آنوا در آن میسان دیدم
که " صدر اعظم " بسیار هر کران دیسدم
بسی حعیقت پنهان در آن عیسان دیدم
که نام او همه ایام برزبان دیدم
بعکر عبرنی از کار دیسگران دیسسدم
چو رمتازاونه دگر نامو نه نشان دیدم
در آنچو اینهمه نقاشی گران دیسسدم
چه شکاهکار هنر را در آن مکان دیدم
چه شکاهکار هنر را در آن مکان دیدم

ارادتی است به این یارمهربان ط را کددر جبین وی از مردمی نشاندیدم

یادی ازشادر وان درسیضائی ادبسیضائی

یکی از ادبای فاضل و استادان مسلم شعر و سحن قرن اخیر ایران مرحوم ادیب علی محمد بیضائی کاشانی است که با اینکه قسمتی از آثارش تحت عنوان (دیوان ادیب بیضائی کاشانی) در سال ۱۳۲۸ شمسی چاپ شده است معذالک تاکنون ناشناخته مانسده و در واقع حق شناسائیش در جامعه ادب ایران ادا نشده است .

ادیببیضائیدرسال ۱۲۹۹ هجریقبریدرقصبه بزرگ آران واقع در نه کیلومتری شمال کاشان بدنیا آمد پدر و جدش هر دو عالم و فقیه و شاعر بودندجدش روح الله مین و پدرش این روح تخلص میکردند و آثاری از هر دو موجود است .

بیضائی را بعد از فراغت از تحصیلات قدیمه در مدرسه سلطانی کاشان درحالی که معمم بود و تازه اداره عدلیه (دادگستری) در کاشان تا سیس یافته بسود بعضویت عدلیه فراخواندندو در آنجا بکارمشغول گشت ولی یکسال بعد که اداره مالیه (دارائی) نیزدر کاشان تا سیس یافت او بدارائی انتقال نمود و عمامه را نیزبکلاه تبدیل کرد و دیگر تا آخر عمر در این اداره خدمت میکرد.

سمت ادیبدر دارائی کاشان ریاست اداره خالصجات بود اشخاصی میخواستند بدست ایشان کارهائی بکنند ولی چون او شاعری وارسته و ادیبی متقی و فاضل پرهیزکار و متدین بود اعتنائی بخواستههای آنها نداشت و با امیال آنان موافقت نمی نمود تطمیع و تهدید هم در او کاری نکرد در صدد برآمدند از آن سمت خلعش کنند و این کار بهانه لازم داشت درکاشان مزرعه خالصه نی بود بنام ولاشان یا والاشان گویا اشتباهی در ارقام عوائد آن واقع شده بود (که بعدا" معلوم شد آن اشتباه از مرکز ناشی شده بوده است) آنرابهانهکرده پرونده نی بنامش تشکیل داده بمحاکمها داریش کشیدند و بسماه بیکاری محکومش کردند ادیب بطهران آمد (تیرماه ۱۳۱۱).

وزیر وقت دارائی مرحوم سید حسن تقیزاده بود و چون معروف بود که وی اهل قلم و با ادبیات سروکاری دارد ادیب قصیدهئی ساخته بوی فرستاد و گویا انتظارش ایسن بود که دستور دهد بیفرضانه بکارش رسیدگی نمایند و لکه این ننگ را که بصرف غسسرش بردامن پاکش وارد ساختماند بزدایند بدنیست آن قصیده را برای اطلاع برمایه ادبی و طبع شیوا و استادانه او در اینجا ملاحظه نموده سپس بقیه داستانرا که بنهایت اختصار نوشته میشود بخوانید . (1)

قميده

با ثقی زاده زمن عرضه دهای باد شمال

کای ز فرو شرفت داده جهان عرض جمسال

'آسمانی تو اگر دهر بسود عسلم و هنسسر

آفتابی تو اگر چرخ بسودفضسل وکمسال

ای بهین خسواجسه آزاده پاکیزه سیسر

وي مهين صاحب فررانه فرخنده خصــــال

رفت یک عمر که این ناظر اعسسلام وجود

دیریگذشت که این فتنهٔ آشسار رجسسال

بسطافكار تو ميخواست ز اعسوام وشهسور

حظاقبال تسو ميجست زايسسام اليسان

تا فكندي بجهان همجو فلك سايسه قسدر

تا کشودی بوطن همچو ملک پــــر جمـــال

چندسال است ز ممد وهترین وصفومدیح

دير كاه است ز مقبولتريسين شمير و مقيال

گه روان کردم زی کوی تو نهری زرحیسق

که برافشاندم بر پای تسو عقدی زلال(۲)

نزدر قهر بيغشانسدي بسرمسن دامسن

نز سر مهر بپرسیدی از مسسن احسوال

نگ سه ماه است که با خجلت تضییع شرف

نک سه ماه است که با محنت هجران عیسال

میبرم در کنف جساه تسسو آسیب سههسسر

ميخورم با نظر لطف تـــو تشويـــر وبـــال

عامل خودسر کاشان تـــو از کــژی، فــکر

کرد سوء نظر انسندر عمسل مسن اعمبال

⁽۱) این قصیده دارای صنعت ترصیع است (۲) معلوم میشود در گذشته ایسام نیز اشعاری بنام او فرستاده بوده است .

اي وزير انشد كم بالله ايسن جرم من است

کیه نیابسید سنید زیسید ز عمیر و استکمال سهو و الاشان ^(۱)از مرکز و پسیرگار صفت

در من آویسپزد سرگشتگسسی استیمسسسال گاو بگریزد و گسوسالسهٔ پادر گسسل را

شیخ نصرالدین با چوب بکافسید دنبال ^(۲) حمل بار ستم آنسیان بسیر مین میسند

که نگیرد شان مسود خسسود الاحمسسال این روا داری در عصر تو بستربساد رود

آبــروئــــی کــــهبیند و ختمش بیست و سهسال این روا داری تا هست مــرا خامه بــدست

از تــو و عصـر تـــو نــالـــم بخــدای متعال بنده آن نیست که در تذکره فضـل و ادب

بگذارد نظر دهرش مجهسسول الحسسسال آنکه زیسن جنس سخنسهای دلارا گسوید

بیشک از حالش تاریسیخ نمیمسیانسسیدلال عمر من یکسره در خطه کیاشان بیگذشت

همه با مار بغیار انستندر و بیسا سگ بجستوال آنچنان روز جوانی مین از دست بسیرفت

که تصورنتسوان کسرد مسکر خواب و خیسال چون از آن گوهر گم کرده همی انسدیشم

برخ از دیده فرو میگسلسم عقسسسد لال آنسه مه گفتی زودا شود انجسسام پسسذیر

بسرآمد ولی ایخواجسه نسسدانسسی بچه حال داوری کن که اگر حال بسندادم نسوسی

داوريها كند از مسسساضي مسسسا استقبال

⁽۱) این همان مزرعه است که قبلاً "عنوان شد (۲)داستان ملانصرالدین معروف است که گاو لگدزده فرار کرده بود چون ملا دستش بساو نرسید گسوسالهاش را که بسته بود شروع بزدن نمود

قلم شيوا بسا فسكر تسسوانسا دارم

همت فسسربسسه در پیکسرم افکنده هسیزال هم اگر نسبادان بناشم نیم از آنبان کم

که سه مه بیگنهم دادنــــد ایــن رنج و نکال تا کمال است باوج اندر بال افشان باد یرچم رایت اقبال تـــو در اوج کمـال

ولی تقی زاده توجهی ننبودو یا از غایت خودپسندی اصلا" قبیده را نخواند علیهذانهجوابی،بگوینده داد و نهاز احوالش پرسید چون مدت انتظار بیضائی برای جواب بهایان رسید و خبری نیافت کمکم ایام عید نوروز ۱۳۱۲ شسی فرا رسید مرحوم ادیب که ازاین ناروائی ها بیحدمته ثر بود قطعه ذیل را ساخته برای آقای تقی زاده فرستاد و بعداز چندی نیز بکاشان معاودت نمود و در اثر ناراحتی های فکری که در این مدت وی را آزرده بود مریض و در بستر افتاد.

آن قطعه که برای ایام نوروز بتقیزاده فرستاد این است ،

خدایگانا ایسن عیسد بسرتو ماتم باد

دل تو پهنهٔ انـــدوه و عــرصـهٔ غـــم باد چنانکه از تو بهن فرودیــن محـــرم شد

همیشه بهبر تسوهستر فرودیسن محسوم بناد چنانکه نام میبرا زشت کسبرد دورهٔ تبو

همیشه نسام تسبو بسنا یاد زشت تسبوام بسناد در این بهار که تسرکرده اشک چهره من

گل جمال تـــو را آب دیـــده شبنم بــــــاد چنانکه گوش ندادی بدادخـــواهـــی من

ز التماس تــو کــر گــوش رب اعظـــم بــاد چنانکه فکر مرا در جهنـــم افکـــندی

همیشه فسکر تسو افکننده در جهنسسم بساد بدانمفت که پریشان شد از تو خاطر مسن

همیشه فیکر تسو و خساطیستر تسو در همباد شکست پرچم تقوای میسن وزارت تیسو وزارت تیسو السیسی شکسته پسرچسم بیاد

زيارت از مزار مولانا جلالالدين بلخي

از زمان کودکی و نوجوانی که براهنمائی و تحت تعلیم استادان دانشهند و بزرگواری مانند مسرحوم استاد والامقسام فاضل تونسسی کسم و بیش بسیا دیسسوان بیمانند مثنوی معنسوی آشنائسسی پیسدا کسرده و از حکسیایسسسات دلیسند و آموزنده و اشعار آن جان ودل راسیراب میکردم شائق دیدار مزاراین فخر بشر و مباهی کننده قوم ایرانی بودم تا آنکه در اوائل مهرماه امسال سفر ترکیه وزیارت مزار مولانا نصیبم شد وبعنوان ره آورد این سفر مختصری بنظرخوانندگان میرسانم، قونیه شهری که آرامگاه مولانادر آنجا واقع است دره ۲۶۰ کیلومتری جنوب آنکارا در دشت وسیع و سرسبزی قرار گرفته و جاده اسفالته خوبی پایتخت ترکیه را بآن شهر وصل میکند ، شهر قونیه قریب دویست و شصت هزار نفر نفوس دارد واطراف آن مزارع کشاروزی و پرنعمت فراوان است ،

شهر قونیه با وجودیکه شهری قدیمی است بسبک شهرهای نوساز خیابانههای آسفالته داشته ودارای چند مهمانخانه نسبتا مرغوب وارزان ولی پاکیزه میباشد که درآن خدمتکاران آزموده و مؤدب آماده پذیرائی میهمانها هستند.

مزار مولانا در مرکز شهر در میدان کوچک پرگل ودرختی قرارگرفته ودارای گنبد و منار است . برای زیارت مرقد مولانا ورودیه مختصری پرداخت میشود وسپس زیارت آرامگاه این استاد علم وادب آغاز میگردد . مزار مولانا در تالار مستطیل وسیعی قرار گرفته و درزاویه شمال شرقی آن گوربرآمده ای آشکاراست که با کاشیهای مرغوب کوچک آبی رنگ تزئین یافته که روی آن با پارچه نفیس پوشیده شده و عمامه بزرگ سیاهرنگی بسبک مغولان روی آن قرارگرفته که طبق توضیح راهنما جسد مولانا وسلطان ولد درآن مدفون است . گوردیگری متعلق به بها الدین ولد سلطان العلما پدر مولانا درجوار آنست .

اطراف مرقدمولانا آرامكاه اولادوا صحاب اوازجمله چلبي هاوديكران مشاهده ميشودكه

روی آنها نیز عمامه ولی برنگسفید گذاشته شدهاست ، قبور با پارچههای نفیسی پوشیده شده ، از فاصله دومتری قبور زنجیری کشیدهاند ، دروسط تالار جعبههای شیشه آینه بندی گذاشته شده که درآن چندین جلدکتاب مثنوی و قرآنهای خوش خط و تذهیب شده و آثار آن عصر بنمایش درآمدهاست .

در ابتدای تالار مثنوی قطوری با کاغذ مرغوب و تذهیب زیبائی جلب نظرمیکند که در ۱۲۷۸ میلادی یعنی سه سال بعداز فوت مولانا نوشته شده و قدیمی ترین مثنوی از حیث قدمت در تاریخ نویسندگی است ، و چون نویسنده مکرر راجع به بیت اول دفتر اول مثنوی نظریات مختلف راجع بکلمه حکایت یا شکایت در مصرع اول آن شنیده بودم در آن دقیق شدم و بیت اول را چنین دیدم :

" بشنو از نی چون شکایت میکند وز جدائیهسا حکایت میکنسسد"

نسخه های دیگر مثنوی و قرآنهای خطی زیبای دیگردر شیشه آینههانمایشداده

میشود و نیز دیوارها از مرقعات و نوشتههای زیبا بخطفارسی پوشیده شده است .

اماچون تقریبا " تمام زائرین ترک از خواندن آنها محروم بودندوقتی از نویسنده

سطور خواستند با صدای بلند آنرا بخوانم ، گرد هم جمع شده و متعجب بودندو

شاید دردل خودآفرین میگفتند واز ناتوانبودندر خواندنآن افسوسمیخوردند .

بدین مناسبت بد نیست یادآورشوم که تغییر الفبا و در ترکیه و تبدیل رسم الخط ترکی که از خط نسخ سرچشمه میگرفت آم گرچه برای تعلیم و فرا گرفتن زبان بی اثر نیوده ولی همهمردم ترکیه را از بهرهمندی ازمنبع پربرکت ادبیات فارسی و عربی که زبان ترکی بآنها وابسنگی دارد محروم کرده است ، نقصی که دیگر قابل جبران نیست و فقط برای آن وااسفا باید گفت و این خود باید درس عبرتی باشد برای آنانکه ناتگاهانه گاهگاه پیشنهاد تغییر الفبا وارسی را کرده و نابخردانه کلمات اصلا "عربی راکه در زبان ما وارد شده و رنگ فارسی بخود گرفته تغییرا ملا داده مثلا "حتی را حتا و مصطفی را مصطفا مینویسند چه نمیدانند الف مقصور در زبان عربی چیست و ازکاهلی میخواهند ث و س وذالوز "و ضاد و ظا یک جور بنویسند در صورتیکه مخرج این حروف با یکدیگر بکلی متفاوت است .

مگر ژاپونیها که در آشنائی بزبان خود ونوشتن آن باسوادترین مردم جهانندو طبق آمار سازمان ملل بی سواد درآن کشور وجود ندارد با داشتن چهارهزار حرف در زبان خودکهمیراث خطچینی است از خواندنو نوشتن زبان خود عاجز ماندهاند و بفکر تغییر کتابت زبان خود بخط لاتن شدهاندکه ما بدین افکار نابخردانه تغییر خطکه نتیجه آن دفن آثار ادبی پر ارزش زبان شیرین فارسی باشدبیفتیم؟ زهی تصور باطلزهی خیال محال!

برگردیم بمزار مولانا وبدیدار نمایشگاه آثار و ابزار زمان مولانا (سلجوقیها)که در تالار بزرگی در جوار مزار قرار گرفته برویهٔ، در این تالار که سماع خانه نامیده میشود ومحل دست افشانی وپایکوبی درویشان است روی دیواربا مرقعات ولوحهها بخط فارسی و در جعبه آینه مانندی البسه تن پوش مولانا و غیره و ابزار معمول آن زمان از هرقبیل قرارگرفته که تماشای آنها ساعتی طول میکشد ، در وسط تالار جعبه پوشیده از صدف گذاشته شده که مدعی شده اندکه چند تار از موی محاسن حضرت ختمی مرتبت صلوات علیه در آنست ، والله اعلم إ

در جوار تالارنمایش اطاقی بسبک قدیم ترتیب داده شده که درآن مجسمه درویشی با جلیقه سرخ ولباس بلند در حال مطالعه کتاب است ومنقل آتش وکتب و البسه آن در طرف دیگر اطاق قرار گرفته و در اطاق دیگر مجسمه درویشی در حال رقص سماع است ،

مزار مولانا واقعا "زیارتگاه است ومردم از اقطار ترکیه و دنیای عرب برای زیارت و دانشمندان برای دیدار از آرامگاه این عارف بزرگ بقونیه میآیندحتی اولین دیدار عروسوداماد بعداز خطبه ازدواج زیارت مزارمولانا بودهو آنرا از واجبات میدانند در موقع دیدارمانیز عروس ودامادی برای تبرک بدانجا آمدند وبااحترام تمام این فریضه را بعمل آوردند ،

از آثار ایرانی درآن مزار غیر ازکتب خطی مثنوی وقرآنهای خطی ازکتاب ایرانی مرقعات ولوحه هائی بزبان فارسی دیگر چیزی دیده نمیشود جز تصویری با آب رنگ در قاب مینا که استاد نعمت اللهی از تهران فرستاده و در مدخل مزار نصب است ، چون ترکها در نوشته های خود و در جزواتی که بزبانهای مختلف راجع بمولانا جلال الدین و کتب او نوشته اند و در مدخل مزار مولانا بغروش میرسد این عارف نامی را از آن خود میدانند وزادگاه او راکه در کانون زبان فارسی و مرکز ایرانیت بوده و علت مهاجرت پدرش و او را بآسیای صغیر در حمله مغول و پناه بردن بسلجوقیان اناتولی که دور ازمعرکه بودند و دیوان منوی و دیوان کبیر با آنهمه اشعار را که بفارسی سروده نادیده میگیرندوظاهرا دولت ایران هم بملاحظات سیاسی و برای نرنجاندن ترکها اقدامی در توسعه آرامگاه مولانا جلال الدین و تثبیت هم بستگی

او بموطنش ایران مانند آنچه در ابعضی ازاعتاب مقد سمیکند ننموده و چشم و گوش را بسته و لب راخموش کرده است ، مراسم تجلیل مولاناً جلال الدین هرسال در نیمه اول ماه دسامبر (آذرماه)که مقارن سال مرک اوست و مانام آنرا جشنواره نهاده ایم بمدت پانزده روز در قونیه برگذار میشود ، در آن ایام علاقمندان بمارف ربانی و دانشمندان شرق و غرب و درویشهای سلسههای مختلف بقونیه میایند ، بساط سماع و دست افشانی و پایکوبی درسماع خانه برقرار است و یکباره شهر قونیه مانند ایام زیارتی ما پرغلغله شده و اغلب نیزمجامع علمی درآن موقع در قونیه تشکیل میشود و مطالب و نکات عرفانی مسطور در دیوان مثنوی معنوی مورد بررسی وموشکاف سی دانشمندان قرار میگیرد و گزارشهائی هم از این جلسات منتشر میشود .

در فونیه علاوه برآرامگاه مولاناچند مسجد کهن وعالی مانند مسجد علا الدین کیقباد و سلطان سلجوقی معاصر مولانا و مسجد سلیمیه و چند موزه وجود داردکه خیلی آموزنده ودیدنی است .

آثارباستانی دیگری هم مانند مسجد سلجوتی و مجموعه ساختمانهای صاحب عطاو چند موزه در قونیه و جود دارد و در جنب مسجد دیگری آرامگاه شمس تبریزی را برپاکرده اند که معلوم نیست حفیقت داشته با شد چه افوال ناریخی حاکی است که نمس تبریزی ناپدید شده است اما فرق مساجد ترکیه با مساجد ایران در آنستکه مساجد ترکیه فقط عباد تگاه است و جای کشیدن سیگار و قلیان و آشامیدن چای و شربت و کولاها (کلاهها) و بستنی و پالوده و شیرینی و میوه که در موقع جشنهای مذهبی بین مامر سوم است نیست و این تظاهرات ریاکارانه در آنجام حسلی ندارد ، وقتی نمازگزاری بمساجد ترکیه برای نماز میرود و اقعا "داخل عباد تگاه دور از تجمل و تشریفات زائد و بی اثر میشود و با آرامش خاطر و خلوص باطن داخل صف نمازگزاران شده در نماز جماعت شرکت کرده و با شنیدن تلاوت قرآن پیوند خود را با خالق یکتا محکم میکند ، چنانکه برای نویسنده در جامع سلطان احمدوینی جامخ استانبول چنین فیضی نصیب شدوحال و شور یک در آن عباد تگاه خالی از ریا بمن دست داد در کمتراوقات برایم پیش آمده است در آن عباد تگاه خالی از ریا بمن دست داد در کمتراوقات برایم پیش آمده است .

در خاتمه لوحهایکه در مخرج مزار مولانا که شعر خود اوست وبا خط خوش نوشته شدهکه پرمعنی وعارفانه استیادآورمیشویم .

بازآ بازآ هرآن که هستی بــازآ این درگه مادرگەنومیدی نیست

گر کافر و گبر و بت پرستی بازآ صدبار اگر توبه شکستی بـــازآ

ملصد فاران حکومت کراران

ترور آسُنیانی

از میرزا مصطفی آشتیانی بیشاز این سستی در کار مشروطیت دیده نشد بنابراین گذشت زمان این نقطه ضعف را از دیدگان دور داشت، درسال ۱۲۸۸ میانه آزادی و خود کامکی بوخامت گرائیدمحمدعلیشاه باکودنادست بنابودی مشروطیت زد، درچنین روزهای پرخطردگربار میرزامصطفی بدفاعاز آزادی پرداختباگروهی ازروحانیون درشاه عبدالعظیم به بست نشست، استبداد خون آشام برای نابودی او ودیگران بدسیسه پرداخت (مفاخر الملک رئیس نجارت که دسنیار حکمران تهران نیز میبود شب چهارشنبه چهارم فروردین منبع حضرت راباکسانی از لوتیان تهران فرسنادکه ناگهان سرش ریخته میرزا مصطفی رابا سه نن دیگر کشنار کردند ۱) عباسقلی آدمیت در یادداشتهای خود ترنیب این ترور را چنین نوشتهاست: (ناگهای در تب چهارم حمل ۱۳۲۷ عدهای مسلح با چهره مستوربسه خانه میرزا مصطفی آشنیانی ملقب به افتخار العلماریختند و آن بیچاره را با سه نفردیگر خانه میرزا مصطفی آشنیانی ملقب به افتخار العلماریختند و آن بیچاره را با پنج کلوله، میرزاعبدالرشید دبیر همایون برادر عیال میرزا مصطفی با ششکلوله، و میرزا اسماعیل با چهارکلوله کشنه شدید، نعش شهدای حقوق طلب تا دو روز بعد در ایوان امامزاده حمزه مورد نظاره زائرین بود در همانجا مدفون و قرین رحمت گردیدند(۲)

ا ـ تاريخ مشروطه ٩٥١

۲ــ فکر آزادی و مقدمه مهضت مشروطیت ۳۳۲

اعتماد السلطنه برای آیهالله آشتیانی پسری بنام افتخارالعلما می میناسندو از زشنی اخلاق اوزباد تعریف میکندکه از لحاظ پژوهش بیطرفانه عین آن در اینجا آورده می شود . وزیر انطباعات ناصری در وقایع روز سه شنبه باذی حجه ۱۳۱۱می بویسد (امروز که بندگان همایون بعد ا بازدید عشرتآباد مراجعت می فرمودند جمعی اززن و مرد در سرراه آمده عرض کردندسه روز قبل افتخار العلما پسر میرزاحسن آشتیانی با اعتمادلشکر بهجتآباد رفته بودند عرق زیادی صرف نموده بودند و هنوز معلوم نیست بچه جهت افتخارالعلما با طیانچه کالسکهچی اعتمادلشکر راکننه بعضی های گویند خوشکل بوده خواسنه با اولواط کند کشته بعضی میگویند آخوند مست بوده مبادرت به نیراندازی کرده فیل بخطائی از او سرزده بعد از قتل این بیچاره آخوند به گبرهای بهجتآباد پول میدهد شکم مغنول او سرزده بعد از قتل این بیچاره آخوند به گبرهای بهجتآباد پول میدهد شکم مغنول را کنند در یک گوشه دفنش می کنند و حودشان بشهر می آیند و رشه معبول دوسه روز نعش را از زیر خاک بیرون می آورند در سرراه شاه عرض می کنند حکم بحبس اعتمادلشکس می شود پانصد تومان از اوگرفته به ورشة مغبول دادند حالا ناه ادعای پنجهزار بومان از برای خودش می کنداما افتخارالعلمارا از ترس میرزاحسن ایدا بندیه نکردند) افتخارالعلمارا برای خودش می کنداما افتخارالعلمارا از ترس میرزاحسن ایدا بندیه نکردند) افتخارالعلما پسر این شخص است (۱)،

آشتیانی ،هاشم

هاشم آشتیانی فرزند دیگر آیهالله میرزا حسن آشتیانی است که از کوشندگان انقلاب مشروطیت ایران می بودو در ادوار ۹۲ و ۹۶ و ۱۹۵۶ و ۱۹۸۶ قانونگذاری بنمایندگی محلس تعیین شد ابتدا جز دسته اصلاح طلبان مجلس می بود که ملکالشعرا بهار از این گروه بنیکی یاد کرده است. بعد از کودتای سوم اسفند ۱۳۹۹ میرزاهاشم آستیانی در استوار ساختن نظام نوین فعالانه میکوشد ، ولی در انتخابات دوره چهارم بین او و گروه مخالف و مقتدر آنروز ایران درگیری روی میدهد ، او بناچار خود رابسوی اقلیت مجلس که در را سآن مدرس می بود می کشاند وقتی اعتبارنامه آشتیانی در مجلس طرح می شود (مدرس در برابر تدین از اعنبارنامه آشیانی دفاع میکند) و چون رنود می بینند حریف میسدان در برابر تدین از اسلطنه بهرامی نمی شوند ، برای دفاع از یک الیگارک به مفام مدرس توهین می شود (دکتراحیا السلطنه بهرامی . . . بعدرس نزدیک شده کشیده ای بگوش سید بزرگوار می زند) براثر هیجان ناشی از این توهین اعنبار نامه آشتیانی تصویب می شود ، آشتیانی می کردد و بدینجهت پنج دوره دیگر محلس به وکالت مردم تعیین سپس تسلیم اکثریت می کردد و بدینجهت پنج دوره دیگر محلس به وکالت مردم تعیین

۱- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ۹۶۴

مى شود ، مدرس وجه المصالحه قرار مى گيرد .

میرزا هاشم در ۹۲ سالگی و بسال ۱۳۳۹ بدرود زندگی میگوید .

آشتیانی ،ابراهیم

ابراهیم آشتیانی زاده فرزند میرزاهاشم آشتیانی نواده آیهالله میرزاحسنآشتیانی که از رجال مورد اعتمادرضاشاه میبود در دربار پهلوی خدمت میکرد ، ولی بعلت ارتباط و همکاری بامدرس از کار برکنار گردید ، مدتی نیز بازداشت شد، سپس به امور غیرسیاسی و بازرگانی پرداخت ،

پس از دوره بیستساله دوباره فعالانه به سیاست بازگشت ، جمعیت رفیقان و روزنامه بهار راتشکیل داد.

دردوره <u>۱۴</u> بنمایندگی مجلس برگزیده شد از افراد مبرز یارلمان واز افرادمؤثر اقلیت و مخالف دولت بشمارمیرفت ازسال ۱۳۳۲دگر بار از سیاست بدور افتادکتاب رجال بدون ماسک می نویسد: (وی گنجشک سیاست است امروز رویاین شاخ فردا روی آنشاخ است ۱)

دکتر آشتیانی ، جواد

دیگرفرزندبرجسته میرزاهاشم ، دکترجواد آشتیانی است که در ۲۵ مهر ۱۲۷۵ (۱۸۹۸ م با بابجهان میگذارد تحصیلات عالی خود را در دانشکده پزشکی پاریس بپایان میرساند در دوران تحصیلی گزارشگر فعالیتهای سیاسی دانشجویان ایرانی می شود اینچنین پایههای نرقی در دستگاه دولتی می بیماید نماینده صحی دولت شاهنشاهی در اروپا ، بازرس کل محصلین اعزامی به اروپا ، ریاست تعلیمات عالیه وزارت فرهنگ ، استاد دانشکده پزشکی (۱۳۱۳) استاد داروسازی و دندانپزشکی ، عضو شورای عالی فرهنگ و عضو شورای دانشگاه نهران ، بازرس کل بیمارسنانهای پایتخت ، استاد بهداشت دانشکده پزشکی ، رئیس بهداری بازرس کل بیمارسنانهای پایتخت ، استاد بهداشت دانشکده پزشکی ، رئیس مهداری در دوره ۱۵ ، مدیرعامل سازمان اجتماعی شاهنشاهی از ۱۳۲۷ وزیر بهداری در کابینه مهندس شریف امامی (۱۳۲۹)

دکتر جواد آشتیانی از کسانیست از ابتدای احرازمشاغل مهم عالی هیچگاه بی شغل نمانده و همواره دارای چند شغل دریک زمان بوده است از دوره ۴ سناتور میباشد .

بدریافت نشانهای ناج درجه ۱و۲و۱، از ایران و نشان لژیون دونور از فرانسه نایل آمده است (۱)

فرزند دیگرهاشمآشتیانی ، برادر دکتر جواد آشتیانی دکتر عماد آشتیانی از بازرگانان و مقاطعه کاران معروف ، برادر دیگرش حسین آشنیانی مدیرکل سابق وزارت بهداری ، نورالدین آشتیانی رئیسآژانسآشنا ، از مدیر کلهای پیشین وزارت کار .

آشتياني ،فضلالله

از قضات برجسته دادگستری که مدت طولانی رباست دادگاههای بدایت و استیناف استانهای ایران را بعهده داشت سپس بمقام عضوبت و مستشاری دیوان عالی کشور نابل میگردد ، فضل الله آشتیانی از قضات خوشفام و موجه دادگستری بود .

دكتر آشتياني ،ركن الدين

فرزند ابراهیمآشتیانی متولد (۱۹۱۴م،) از صاحبمنصبان برحسه وزارت امورخارحه نحصیلگرده دانشگاه تهران که ابتدا کارمند وزارت دارائی بود سپس باسخدام وزارت خارجه در میآید اندکی بعد دبیر سفارت ابران در اسرائیل ،برن ، باریس، منشی وزارت خارجه ،رئیس اداره اطلاعات ، کنسول ایران در هامبورگ ،رابزن سفارت ابران در لاهه ،کاردار سفارت پرتقال ، رئیس اداره افنصاد وزارت خارجه ، نمابنده ایران در کنفرانس بین المللی کار در ژنو ،عضو شورای اداری کنفرانس حقوق بشر ،کاردار ایسسسران در پراگ ، عضومهم شورای اداری ، وزیر مختار ایران در الجزایر ،وزبرمخنارایران دراردن ،وزبرمختار ایران درمراکش ،ماینده دولت دررم وباریس معظور عقدفرارداد تحارتی ،وزبر مختار ایران در لبنان است .

پیوندهای سیاسی

اینخاندان باخاندانهای بزرگ طباطبائی ، سجادی ، امام جمعه ، خواحه نوری ، دولتشاهی ، وثوق ، قاجار ، امینی ، اعلم ، فراگوزلو ، محسنی ، نفیسی ، امبرسلیمانی ، امامی خوئی ، عضدی ، دفتری . . . اینچنین خویشاوندی دارد : عضدی ، دفتری . . . اینچنین خویشاوندی دارد :

۱– چهردهای آنسا ۷، رحال ریردردسی ۵۵،

صدمين سال تولد اقبال

علاصه محمد اقبسال در سال ۱۹۳۳ میلادی به افغانستان مسافرت کردودر ختیم سعر اثر معروفیش " مسافیر" را به این مناسبت سرود ، این ابیات بخشی از مجموعیهی است که به "جواب" مسافیر اقبال تکمیل خواهد شد ، این ابیات را در کانگیرس صدمین سال ولادت اقبال در لاهیورفرائتکردم وبرای چاپ به مجله وزین وحید سپردم ،

به جواب مسافر

اندران وفنی که آن دانسای راز آن خدیسو ملک ففسر و بی نیسا ز کرد سبوی کنسور افعسان گدر اندران دفتسر بسی در سفتهاست همچسو لعل وچون در و گوهرعزیز کلم وی شیسرین بد از جام جلال گرچه بد لعل بدخشانش نگیست گرچه اندر کنار گنج بخش گرچه اندر شعرش آن صاحب یفین گرچه درس از بوعلسی آمخته بود گرچه درس از بوعلسی آمخته بود بازهم خودرا "مسافر"خوانده بود

آن مسافسر را جوابسسی آورم میسزنسم انسدر هوای عشق بال

حضیرت اقبال پیسر سنر فنزاز شمع سان روشن ، ولیکن بیگداز

دفتری بنوشت در حتم سفدر نکنه های بهتر از درگفته است

نزد هسر افغانشد آن دفترعزيز

با خبسر از درد و سسوز و ساز ما

پیسر بلخ آن راز دان بسا کمبال آنکه ازغزنی بهلاهور رانده رخش

کرد چون در کلک شعر انگشترین

گفت یا دنیا به لفظ میا سخین

گفته بود این نکته مهر آفرین:

ملت افغان در ان پیکر دلست"

دیگ فکرت باسنایی پختم بود

وین لغب بر دفتر خود ماندهبود

خواستم منن هم خنطابی آورم گرچه منن مهجورم از نور وصبال از رختم بأنستسرد آهسته گرد

اشیک چشمی میفشانم پسرز درد

بهر ما آورد ایس حسرم پیا م مقصد نزدیک و راه دور گیسر یادگسار روزگسساران دراز هر گلسش بنشانسدهٔ فرزانسه بی گلبنسش بیجساده دارد پرگهر دارد انسدر دفیر نساریخ زیسب نرگس آنجا چشم مردم کاشنست میجهسد مسانسه و سیسات وار راز دانسی ، راد مسردی ، معبلی گردد از اسسسرار هستسی باخبر صبحگاهان ، چون برید خوشخرام گفت: راه خطه الاهبور کیسر رو بدانجایی که باشند مهند راز هر درخت باغ وی افسنانه یی طوطیش منقبار دارد پسر شکسر دیدهخاکش بس فراز ویسسیب بسکه از خون شهید انباشتسنت آبها در حوضهای شنسالمبار تا رسند بر تسربت صاحبندلی تا نهند بر تسربت افسال سو

سوق آسش سد ، به جانم زو سرار سبور جانسرا سازها آمد پدید لاف درویشی ز دم از انبسا ط پر گشودم ، نیخبر ، دیوانه وار جاسم از سرپیشدستی مینمود ترد هجویری نهان اندیال نرد هجویری نهان اندر بیان پیرنوم از سمع بلخی در سبیل مهر وی دارد چو خور تابنده کی از سرابو هم بگریسز ای پسر موجزن ، چونریک در صحرا مخواب عشق باید گاه رفتن شهپسر ن

چون شنیدم این پیام خسوشگوار در دل من رازهسا آمید پسدید بسرگ بی برگی گرفتیم در بساط همچو شاهین از فیسراز کوهسار شخوق وصل از بسکه مستی میفزود محمل من بود بال جبسسرئیل جرعیه جام سنایی در دها ن سید افغانییم بر ره دلیسسل آنکیه در شبهای تسار زندهگی خفته را گویید که برخیسز ای پسر تسوی دریا شتاب شرود هر چند باشد رهبرت

آمدم اینک به پیسش شاه عشق

آنکه از "رمر خودی" آگاه بود

آنکه زنجیسر علامی پساره کسرد

از کسلام الله کلیسد نازه یسافت

گشت فارغ از گسزند بیسش وکم

رهبسر خود جستجسو را بسرکزید

از رمسوز سسر حسق آگاه گست

نسالسه مطلوم در نعسرش دوید

نار شسراب زسدهگی سرشار شد

سنگ ز و چندان به میمای فرنگ

مردمان هند را بیسسش فسزود

برگرفست از حکمت قرآن سبسق

براشد از افسلاک برتسر خساک او

باشد از افسلاک برتسر خساک او

مسن به درگاهش نیسار آوردهام

قطرههی چند از دو چشم من چکید

پیش اقبال این چراغ راه عشق درد بود و سوز بود و آه بسود دردهای مسردمانرا چاره کرد سوی باغ آرزو دروازه یاست سرکشید از دیسر در کنج حسرم در خطرها آرزو را بسرگنید هر کجا با خلقاو همراه گشت دست گست و دامن ظالم درید تا کسه سار و محوزانمیناشرنگ تا کسه سار و محوزانمیناشرنگ کرد دلستاز رخ ابسان زدود همرحی گفت و هم از مردان حق مد سلامیم سر روان پساک او مد سلامیم سر روان پساک او نحف هیی از سوز و ساز آوردهام خون دل بد شعرسد ، سویش دوید

سا مود گلدسه بر سنیگ میزار شا اید مانید در آنجیا یادگا ر

بقيما زصفحه ٢٥٠

آيه الله شيخ مرتضى آشتياني داماد آيه الله محمد طباطبائي پيشواي مشروطيت.

ميرزايحيى بيشنماز پدر دكتر سجادى داماد آيهالله آشتياني.

ميرزااحمد آشتياني شوهر شوكتالدوله عمه دكتر خواجه نورى.

سيدحسين طباطبائي دولتشاهي داماد ميرزا احمد آشتياني

دکنر جواد آشتیانی داماد وثوق الدوله باجناق دکتر علی امینی، دکترامیراعلم، سردار اکرم قراگرزلو، نظام الدین امامی خوئی، یدالله عضدی، میرزاهاشم آشتیانستی هستند،

آيهالله زاده اصفهاني داماد ميرزا احمد آشتياني،

شهمنش نوه حاج آقامحسن عراقي داماد ابراهيم آشتياني.

ناظم الاطباء ، مظام الدوله خواجه نوری ، مو دب الدوله نفیسی داما دهای میرزاا حمد آشتیانی . میرزا هاشم آشتیانی شوهر خواهر عضد الملک (امیر سلیمانی). .

فغلالله آشتياني داماد موثق السلطنه دفتري ،

سخان افدوحاويد

ر ، یکی از آخورها رابرای خود نگامدار"

مجمعه تهران خطاب به امیرکبیر مرد نیرومندعصر سلطنت باصرالدین اسه در راه اصلاحات تغییر رژیم قوه قضائیه را در نظر گرفته بود با بنواند ب قضائی را حفظ کند و از نغوذ و حودکامگی برحی از روحانیون بکاهددستور بخانه علما را که بعنوان بست نشینی محرمین با بیگناهان را پناه می داد نند بدر این طویله هامتهمی که بست می نشست دیگردسترسی باوممکن نبود از میکرد ، روزی که امر به خراب کردن طویله منزل امام حمعه داد سخصا ایستاد نا طویله راخزاب کنند وکسی مابع کار آبان نشود امام حمعه از خانه امیرکبیر گفت " امیر یکی ازاین آخورها را برای خود بگاهدار"

نشان دادکه آخورها سنگری برای مردم در برابر طلم و سنم فرمانداران و ده است . در شرایط آن زمان صدق گفتار امام حمعه معلوم سد زیرا امبرکتیر مورد غضب واقع شد آرزو میکرد کاش آخوری بودکه از طلم و سنم دولنیان برد واز علما که مظهر اراده ملت بودند برای بجاب خود استفاده نماید . طون را دوست دارم "

و درباره عقائد افلاطون است ، معلم اول عقیده داشت که افلاطون برای زاست ولی اندیشههای او که برپایه پندار و عواطف انسانی است دربرابیر ، و حقیقت قابل فنول نیست و نمیتواند افکار او را دوست داشته باشد ،

تا سقرهم برود او را بعقبب خواهم کرد "

ن سلیم پادشاه عثمانی خطاب به شاهاسمعیل صغوی ــ شاه اسمعیل دربرابر رباز ترککه بخاک ایران هجوم کرده بودند شیوه جنگی روسها را بکار برد کلیه آبادیها و شهرها را تخلیه وآذوقه و گندم را نابود کرد ودشمن را به ان میکشید که یکباره آنها را نابودکند .

مکه در تعقیب شاه اسمعیل بود نزدیک بود که با شورش و نافرمانی سربازان دازیرا هرچه پیشتر میرفتند جز ویرانی و فحطی چبزی بمی یافتند عافیت چالدران فقط با بیست هزار قزلباش با نیروی دویست هزارنفری ترک که با توپخانه نیرومند مجهز بود روبرو شد هرچند سمت راست نیروهای ترک را تارومارکرد ولی براثـر اشتباه تاکتیکجنگی شکست خورد ، معهذا سلطان سلیم با اینکه پیروز شدولی ناچار بمراجعت شد وشهرهای ویزآن و مزارع سوخته را کهبدست آورده بود، رها کرد ، (رجوع فرمائید بکتاب چند مقاله تاریخی وا دبی استاد نصرالله فلسفی ص۷ ببعد)

ه عد " دراین جهان دوچیز مارا بشگفتی و اعجاب وامیدارد ، یکی آسمان پرستاره که بالای سرمااست و دیگری وجدان اخلاقی که در دل مانهفتهاست "

سخن ۱ مانوئل کانت فیلسوف شهیر آلمان است . بنابر وصیت کانت این سخن را بر کتیبه آرامگاهش نبشتهاند ـ کانت در سالهای آخر زندگی بینائی خود را از دست داد اما اندیشههای او که در کتابهای "دین در حدود عقل" و "نقدی از عقل "منتشر شدروشنائی و نور تازه در برابر بشر در راه تاریک زندگی فروزان ساخت ،

کتیبه ٔ آرامگاه او از لحاظ اینکه بشر را بکنجگاوی در فضاو آسمان و نیروی درونی رهنمون است سخنی ابدی و جاوید خواهد ماند ، "

١ع.. " سه روزنامه مخالف از هزار شمشير خطرناكتر است "

سخن ناپلئون بناپارت درباره مطبوعات است، امپراطور فرانسه از تهاجم مطبوعات در لحظات حساس بسیار بیمناک بود، هرچند روش آزادی مطبوعات را در کشورانگلیس می سنود ولی در حکومت خود در فرانسه برای قبول گفتههای مخالفین آمادگی نداشت و گاهی بوسیله رئیس پلیس دستور بازداشت یا تبعید روزنامه مخالف رامیداد.

۲۹ـ " اغلب با توجه بمصلحت ونهاخلاق بعنوان رهنما ، میتوان ینداشت که دروغ گفنن جایز است ، درحقیقت گاهی حتی مذهب نیز آنرا جایز شعردهاست ، لیکن نیازبه حقیقت در مذهب و اخلاق ، قطعی و غیر مشروط است بنابراین ، قانون نیز باید پشتیبان همین اصل باشد " ،

سحن لرددنینگ است که در ماجرای پروفیومیو کیلر در سال ۱۹۶۳ که در تضعیف حزب محافظه کار و پیروزی حزب کارگر انگلستان مؤثربود زیب کتاب " عصر رسوائی ها " گردید ماجرای روابط عاشقانه وزیر جنگ انگلستان با دختری بنام کریستیان کیلر که درباره آن وزیر جنگ دروغ پردازی کرده بود و بکناره گیری از کارش منجر گردید مدتها برسر زبانها بود حسیجهای که از آن ماجرای زشت بدست آمدبرای ملت انگلیس همان سخن لرددنینگ است که عقیده داشت که حقیقت بالاتر از هرسیاستی است . (کتاب عصر رسوائی ها بسه وسیله آقای عبدالله کله داری ترجمه شده است وجمله دانینگ زیب سرآغازاین کتاب است) هرسیم آز دیدار از شوروی میاندیشیدم که بسرزمینی میرسیم که حکومت مردم بر مردم را بشکل تازه اجرا می کنند ومن شاهد آزمایش جالبی در شیوه حکومت خواهم بود،

من شاهد حکومت سوسیالیستی شدم ولی نه بر پایه واساس حکومت مردم برمردم، سخن برتر راندراسل دانشمند معاصر انگلیسی است ، راسل که در اندیشه خود حکومت شوروی را حکومت واقعی مردم برمردم می پنداشت پساز مسافرت ودیدار وضع اجتماعی وسیاسی به اشتباه خود پی برد و بجای حکومت فاضله و مدینه فاضله حکومت قدرت و زور را حکمروا دید.

۴۹ " بیائید بهبینید چگونه یک سردار فرانسه در میدان جنگمیمبرد "

سخن مارشال "نی " سردار بزرگ ناپلئون در جنگ واترلو است .

مارشال "نی " که با یک یورش دلیرانه به پروسهانزدیک بود خط حمله آنانرا درهم شکند گرفتار آتش توپخانه " ولینگتن " فرمانده نیروی انگلیس شد . در آنحال که افراد سپاهش چون برگ خزان بروی هم میافتا دند ناگهان بوسط میدان رفت و سخن بالا را گفت ، اما تقدیر و سرنوشت او چیز دیگر بودو باران گلوله کوچکترین آسیبی باونرساند _ پس از شکست قطعی ناپلئون وسقوط امپراطوری ، مارشال نی بمحاکمه دعوت شد وعاقبت محکوم و سیرباران گردید در حالیکه آرزو داشت با تیر دشمن درمیدان جنگ از با در آید .

همسان و مشترک خواهد بود ؟ پس چرا کمونیست ها ناکنون از تغویص قدرت بکارگران و همسان و مشترک خواهد بود ؟ پس چرا کمونیست ها ناکنون از تغویص قدرت بکارگران و ادغام آنها در یک نظام حزبی همهگیر سر باز زدهاند ؟ ا

سخن و پرسش پرفسور فرهت قائمقامیکه با تجزیه و تحلیل عقاید مارکس بنحو احسن سستی پایه حکومت پرولتاریای امروز را در "نظریههای جدید سیاسی و اجتماعی "نمایان ساخته است ، (مارکسیستها)

ازمطالعات او درکتاب "مارکسیستها "چنینبرمیآیدکه اجتماعات و حکومتهایکارگری بر عقاید لرزانی استوار استکه فقط حافظ منافع خاصی است ، (مارکسیستها از پرفسور فرهت قائمقامی)

عهـ " هيچ چيز از بين نميرود ، هيچ چيز خلق نميشود ،

سخن لاوازیه پدر شیمی جدیداستلاوازیه این سخن را بعدا " بصورت فانون اصل بقاء ماده وضع کرد و دلیل او این بودکه در فعل وانفعال شیمیائی مجموع وزن مواد بیش از فعل وانفعال مساوی وزن مواد بیش آ مده است ، البته این نظر مربوط باجسام در عالم آست اما از نیروئی که سلولهای مغز لاوازیه را بکار انداخت تااین قانون پدید آید ، از نیروئی کسه قابل توزین و دیدن و لمسکردن و بوئیدن و چشیدن و شنیدن است سخنی بمیان نیاورد ، لاوازیه در انقلاب فرانسه بجرم توطئه علیه آزادی محکوم بمرگ شد وقتی که بهای گیوتین رسید گفت " باکشتن من چنان ضوبتی بدانش شیمی میزنیدکه اندیشمند ترین مردم قادر

بدرک اهمیت آن نیست "

٣- " علم آن چيزي استكه ماميدانيم وفلسفه آنچيزيست كه مانمي دانيم "

سخن برتراندراسل در مصاحبه را دیبو لنبدن در جواب بپرسش مقایسه علم و فلسفه ، راسل عقیده داشت که فلسفه غرب اندیشه ها و پندارها را در حصاری از ابهام کشانده است حتی مسائل اخلاقی مرموز و پیچیده تکریف شده است تا آنجا که "ازهر لحاظشایسته تقدیرنیست زیرا ابهام نمیتواند متضمن حقیقت باشد" (ر . ک گزیده آثار راسل اثر رابرت اکنبر ترجمه آقای مهدی افشار) ،

٨عـ " چه سخت استكه عقل و احساس در يكجا باشد "

سخن هیرونوموس فیلسوف یونانی که از قول اگیلاوسی پادشاه خردمند اسپارت در تاریخ ضبط شده است، درمسیر زندگانی حوادثی پیش میآید که داوری خرد و احساس با هستم منتافض است و روح آدمی را متاثر میسازد ، گناه کاری که در برابر عقل محکوم است ولی احساسات و عواطف بشری اورا بی کناه میداند از اینگونه است .

وعد " عشق را بسلطنت ترجیح میدهم ، زیرا بدون عشق نیروئی ندارم که مسئولیت پادشاهی را بپذیرم "

سخن ادوارد هشتم بنخست وزیر انگلیس در دسامبر ۱۹۳۶ .

پادشاه انگلستان عاشق و دلباخته "مادام سمپسون" گردید، چون ازدواج پادشه انگلستان با این بانوی امریکائی برخلافسنت و قانون پادشاهی بود جنجالی سخت برپا شد وبانظر پارلمان دولت بشاه پیشنها دکرد که ازاین دو ،سلطنت یا عشق یکی رابرگزیند، ادوارد هشتم با ایراداین جمله عشق راانتخاب کرد وطی تشریفاتی از مقام پادشاهی استعفا، نمود و با لقب کنت دوویند زور سالهای دراز زندگی میکند،

ه γ ـ نبایدگفت فقط یک راهوجود دارد ،تغییر وضعهائی که باخون ریزیها وبرادرکشیها روی میدهد میتوانداز راههای دیگر حاصل شود .

" سخن مارشال ژوزفتیتو رئیس جمهورسیاستمدار و مرد نظامیکهن سال یوگوسلاوی،"
این مارشال دلیر ونیرومند بااین اندیشه کشور یوگوسلاوی را که هفت همسایه دارد در
کمال سلامت پابرجانگاهداشته است ودر برابر دیپلماسی اتحاد جماهیر شوروی و دیپلماسی
کشورهایغربی دموکراسی با مشیسیاست مسالمت از طریق راههای گوناگون مستقبل و
نیرومند راه تاریخی خود رامی پیماید،

باهمین اندیشه تیتومسافرت دور و درازی در سالگذشته بمسکو پکن قاهره ساسرائیل ایران نمود و شاید حل مسئله عرب و یهود متا اثر از این اندیشه مارشال بزرگ یوگوسلاوی باشد .

٧٦_ "سيصد ميليارددلار دارائي من مال شما پسرم را نجات دهيد .

سخن ارسطو اوناسيس بيزشكان معالج فرزندش الكساندر Alexandre

در سانحه هوائی الکساندر تنها پسر اوناسیس بسختی مجروح شد وقتی او را بسه بیمارستان بردنداوناسیسچند تن از مشاهیر پزشکان را با سرعتی باورنکردنی بنالین پسر رساندوقتی دراطاق مشاوره آنانرفت در برابر آنان بزانو درآمد و سوگند یاد کرد که تمام دارائیخودرابآنهامیدهدتا الکساندرزنده بماندولی کوشش پزشکانبجائی نرسیدوالکساندر حان سیده

γγ_ "از مرگ نبایدترسید از آن باید ترسیدکه آدم زنده باشد وخوب زندگی نکند" سخن دیسرائیلی نخست وزیر نامی انگلستان که دردوره نخست وزیری او امیراطوری ازلحاظ اقتصاد باوج عظمت و توانائی رسید خوب زندگی کردن را شعار مردم زنده دل میدانست ،

γ۳_"مردانیکه با شهامت بضعف خود اعتراف میکنند بدون تردید نیرومند و شکست نابذباند "

گفته دالادیه نخستوزیر دوران جنگ فرانسه هنگام کنار، گیری .

γ۴_کیستکه بتواند روح مردم روسیه را فریادزنان باشعار" به پیش" بلرزاند؟ قرنها از بیهم میگذرند و میلیونهافرد خانهنشین سبک مغز و تنبل و سست حرکت در رخوت عمیق فرو رفتهاند . در سرتاسر خاک پهناور روسیه گمان نمیرود کسی پیدا شودکه یارایکشیدن این فریاد زندگی بخش را داشته باشد ،

سخن و بعبارت بهتر فریاد نیکلاگوگول نویسنده نامی روسیه در کتاب نفوسمرده، جامعه روسیه قرنهادر رخوت و سستی عمیقی فرو رفته بودو نویسندگانی چون گوگول و گنجاروف سعی کردهاند باقلم توانای خود مردم روسیه را از این خواب گران بیدار کنند، بزرگترین و مؤثرترین این نویسندگان ایوان الکسیف گنجاروف است که در رمان بی نظیو خود بنام ایلوموف روسیه تزارها و جامعه تنبل وبیکاره که قرنها در خود لولیدهاند معرفی مینماید،

اثراین کتاب و فریادگوگول و همچنین آثار ماکسیم گورکی و تولستوی یکی از عوامل به وجودآمدن انقلاباکتبر است . (ر.ک بکتاب ایلوموف ترجمه آقای سروش حبیبی و ترجمه مقدمه اینکتاب در مجله گرامی سخن بقلم همین مترجم دانشمند)

اسرارسازمانهای شری ۳- وظیفه خفاظت

علاوه بر فعالیت کسب اطلاعات ، یک سازمان سسری وظیفه مهم دیگری داردکه "حفاظت" یا "ضد جاسوسی "میباشد ، اینوظیفه بیشتر جنبه دفاعی دارد ، امامیتواند بهمان اهمیت وظایف دیگر و بایستی هم اینطور باشد به جنبه تعرضی بیدا نماید وبناچار در شبکه و دستگاه جاسوسی طرف مقابل سایه به سایه ما موران و جاسوسان آنها در عملیات سسری آنها رسوخ نماید ، این فعالیت در موردی است که صحبت از ضد جاسوسی بمیان میآید و بدیهی است که تمام اقدامات و فعالیت های هر ما مور بایستی نه تنها با اطلاع رئیس مربوطه ، بلکه بدستور صریح او انجام پذیرد ، در نوشتههای زیر این موضوع رابطور مشروح مورد بحث قرار میدهیم ،

در ما وریت هائیکه جنبه حفاظتی دارد ، بی بردن برموز کار وکسب اطلاع در باره سازمانها ، دامنه و وسعت کار سرویس های اطلاعاتی دشمن ، زیر نظر گرفتن میوارد سو ظن که در شعاع حفاظت ملی مشغول فعالیت هستند ، نظارت تدافعی از لحاظ نامهها پیامها ، تلگراف و تلفن ، و بالاتر ازهمه ارتباطهای رادیوئی ، وبالاخره همکاری میداوم با ما موران دولتی وانتظامی در مسائلی که به حفاظت و ایمنی کشور مربوط میشود ، ازجمله وظایف حفاظتی بشمار میآیند و دقت در مراقبت وانجام فعالیت های مربوطه آنهستا از اهمیت ویژه ای برخوردار میباشد ، حفاظت دستگاههای صنعتی که تخریب و انهدام آنها بدلائل اهمیت تولید ملی و یا تسلیحاتی ممکن است مورد نظر دشمن قرار گیرد ، دستگاه های فنی و تا سیسات ارتباطی و مخابراتی وحتی مو سسات مالی که از بین بردن آنها در سایر دستگاهها و فعالیت های ملی وقف ایجاد میکند ، و حتی سازمان های طسرح و برنامه ومطالعات که آبادانی وانجام برنامههای در دست اجرا و یا آینده در آنجامتمرکز رست ، بایستی با کمال دقت ومراقبت و بدون کوچکترین غفلت وسهل انگاری در شبکه حفاظت دائم گنجانیده شود ، بدیهی است هزینه اینگونه حفاظت ها ، نه تنها از لحاظ

بگفته "کریستسوفر فلیکسس"، "درجه دوستی سنج بین ملتها، همانا تمایلات دوستانه استکه موجب رد و بدل کردن اطلاعات میگردد." رئیس ضد جاسوسی نظامی آلمان " ادمیرال کاناری" با کوشش بی گیر به حل این مشکل توفیق پیدا کرده بود. وی پیش ازسال ۱۹۳۹ با سرویس های اطلاعاتی بلفارستان، ایتالیا، و حتی اطریش، روابطی عالی برقرار نمود، طی سالهای پیش از جنگ جهانی خود را در جریان حوادث و اخبار و اطلاعات دنیا قرار داده بود، و توانست بدینکار ادامه دهد، اما اطلاعاتی بود که در باره متحدان آلمان میدانست ولی آنها را گزارش نمی نمود و آن " اطلاعات منفی "بود، یعنی اطلاعاتی که اگر افشا میشد، بروابط آلمان و متحدانش لطمه میزد و حسبی بزیا ن حاکمیت و برتری آلمان تمام میشد، اگر غیر از این عمل مینمود آرمانهای ملی و سیاسی حاکمیت و برتری آلمان تمام میشد، اگر غیر از این عمل مینمود آرمانهای ملی و سیاسی تالمان جامعه عمل نمی پوشید و رسیدن به هدفهای برتری جوثی و تفوق نظامی عملسی نمیگردید.

هرچند جنگ سرد اساسا" میان دو بلوک قدرتمند شرق و غرب در جریاناست، اما تردید نیست که سازمان های سری دنیای آزاد، حتی آنهائیک عضو " اتحادی م تلانتیک شمالی " هستند، حاضر به همکاری صادقانه نیستند، این سازمانهای سری هنوز از چنگ این توهم خنده آور که بایستی اسرار خود را از یکدیگر مخفی نگاهدارندوامنیت

خود را به تنهائی تا مین نمایند ، خلاص نشدهاند . این روش معمولا " از یک ملیگـرائی یا " ناسیونالیسیم" و نیز یک حسادت کوته بینانه آن مقاماتی مایه میگیرد که نمیتوانند قدرتی مافوق را بالای سر خود به بینند و از اقتداری که کشورشان ، هر چنددریک محدوده کوچکی، برخوردار بوده است، چشم پیوشند، آنها مسئولیت حراست امنیت و کهاربرد " اتحادیه" را بعهده خود این سازمان واگذار میکنند و عقیده دارند که هریک از کشور های عضو بایستی به حفظ اسرار خود بکوشید ، چرا که هر رخنه و ضربتی بر قلمروسازمان سبری یکی از کشورهای عضو " اتحادیه آتلانتیک" ضربه مشابهی است بر سایر کشورهای عضو این " اتحادیده"، در حالیکه اگر یک همکاری صمیمانه در میان سازمانهای سبری دینای آزاد وجود فاشت ، با تکیه بهمکاری دائم فرد فرد اعضای این سازمان ، گفت..... " الين دالس " مصداق بيدا مرنبود ، دالس عقيده داشت : " در حال حاضر ما يك جمعیت وابسته بهم هستیم ، که تحت مراقبت شدید جاسوسان دشمن قرار داریم ،وتنها حافظ ما سازمانهای سبری و ضد جاسوسی ماست ، و جز اینهم راهبی برای ایسمن ماندن نداریم . هرگاه دشمن ، که فعالانه برای رخنه در کارما و از هم باشیدن این اتحا دیه دست بکار است دریاید کهمیتواند بایک حمله ناگهانی و غافلگیرانهنیروی دنیای آزاد رامتلاشی سازد ، بدون هیچ پیش علامت یا پیش حرکتی ، در جائی و در زمانی که مناسب بسداند، بيدرنگ باينكار اقدام خواهد نمود."

فعالیت هایجاسوسی و ضد جاسوسی وقتی میتواند با موفقیت توام باشد وبدون هیچ مشکلی عمل نماید که منطبق با تصمیمات و مسئولیت های سازمان سری مرکزی و براساس خط مشیهای تعیین شده از طرف آن سازمان ، با دقت و نظم ویژه کاربردقدرت اجرائی ، با بکار گیری تمام توانائی و حداکثر کارآئی موجود آن سازمان باشد . در صورتی کهقسمت ضد جاسوسی و قسمت اجرائی سازمان مرکزی دست بدست هم ندهند ، یسادر تشکیلاتی کههر دوی آنها را در برگیرد عمل ننمایند ، لااقل بایستی از یک همکاری نزدیک با مراقبت دائم هر دو سازمان برخوردار باشند ، یک چنین همکاری ، که بایستی از طرف مقامات عالیر تبه بوجود آید ، تنها باملاحظات اداری ، که براساس قوانین و مقررات ویژه ابلاغ شده ، مربوط به کشور ، ایالت ، ویا ولایت ، مانندآنچه که در "جمهوری فدرال آلمان غربی " ، یا کشور " سوئیس" ، ویا " ایالات متحده امریکای شمالی " معمولست ، میتواند مفید واقع گردد . البته ، پیشبرد این کار معکن است با عدم همکاری یا توانائی سازمان های دولتی که با این روش کاملا" آشنا نشده باشند ، روبرو گردد ، که درینصورت تاوان آنرا اهالی مملکت خواهند پرداخت ، آنهم نه بصورت مالیات ، بلکه گاهی اوقات همانگونه که تاریخ نشان میدهد ، بصورت ایثار جان خودشان . در حقیقت ، در زمانیکه سلاح های که تاریخ نشان میدهد ، بصورت ایثار جان خودشان . در حقیقت ، در زمانیکه سلاح های

پیکار سسری بصورت خرابکاری، انهدام، کشتار، آشوب، رخنه در نیروهای ملی، ایجاد خشم و نفرت در میان افراد مملکت بکار میافتد، پناه جستن در زیر محفظهٔ شیشهای و دلخوش کردن به خوشبینی و آسوده خاطری، نه تنها حماقت بلکه جنایت است.

نادیده گرفتن فعالیتهای جاسوسی ورخنه باسرار کشورهای دنیای آزاد کهتوسط کیونیستها صورت میگیرد ، بسیار خطرناک است ، و بدان میماند که افراد کشورهای دنیای آزاد را تحت نظارت مستقیم کشورهای کنونیست قرار دهند . در جنگ سردی که اکنیون میان دو بلوک قدرتمند در جریان است، و میتوان آنرا جنگ ایدئولوژیکی نامید، غرب آزاد از شوروی عقب مانده است، و بدین ترتیب چارهای جز حالت تدافعی ندارد، اما از سوی دیگر، دنیای آزاد از لحاظ نبرد برعلیه رخنه و خرامکاری دارای امتیازات زیادی مبياشد ، دليل آنهم اينستكه ما موران سيري احزاب كمونيست ما موريت دارند كه بيشتر فعالیت های خود را در خدمت مقاصد و پیشیرد برنامههای احزاب و مراقبت در امسور داخلی کشورها بکار برند، سازمانهای سری امنیتی اتحاد جماهیر شوروی بخوبی از آیان حقیقت آگاهند ، چرا که فعالیت های سری ایدئولوژیکی لازم توسط یکی از سازمانهسای سریداخلی آنها صورت میگیرد کهزیاد با جاسوسی سروکاری نمیتواند داشته باشد . هـم چنین هیچگونههمکاری درین باره از سازمانهای سری دیگر نمیتوانند انتظار داشته باشند و اینموضوع بدلیل آنستکه ، طبق مقررات معمول ،هیچ ما ٔ مور عملیات سری واید تولوژیکی دستور جاسوسی دریافت نمیدارد . البته موارد استثنائی دیده میشود ، ولی اصولا "این دو وظیفه که یکی ما موریت سری و ایدئولوژیکی ودیگری جاسوسی باشد ، هر کدام ما مسوران ویژهخود دارند و این ترتیب بخاطر آن اتحاذ شده است که هرچه بیشتر در فعالیتهای سری و ایدئولوژیکی از برخوردهای بین المللی پرهیز گردد .

دفاع درمقابل رخنه و خرابکاری بیشتر به قسمت " ضد جاسوسی " مربوط میشود تا به قسمت " جنگ ایدئولوژیکی " ، بدیهی است که مراقبت برای جلوگیری ازفعالیتهای دشمن که با سلاح ایدئولوژیکی وارد پیکارمیشود ، از وظایف " قسمت حفاظت" سازمان سری میباشد ، اخیرا " ، ازیک نظریه زیاد جانبداری شده است و عقیده براین است که پیشبرد هدفهای " نبرد ایدئولوژیک" یا " روان جنگی " که در اصطلاح جدید آنسرا " استراتی سری" مینامند ، باید درچهارچوب وظایف سازمان اطلاعاتی قرار بگیسرد ، ما خود را دراین عقیده سهیم نمیدانیم ، زیرا یک سازمان اطلاعاتی ، که با دقت هرچه تمامتر ، در قلمرو کشفواقعیات باهدفها ، تصمیمها ، ارقام و آمار سر وکار دارد ، نبایستی بهگفت و شنودهای دامنه دار ایدئولوژیک ، که ازوظایف دولت و احزاب ، وعقایدگوناگون است ، خود را مشغول کند . شک نیست که رئیس یک سازمان سسری هم دارای آن شرایط

و وسعت معلوماتی نیست که بتواند در کشمکش ها و بحث های اید تولوژیکو یا "روان جنگی" وارد شود ، بدشواری میتوان مسائل ضد جاسوسی را با دفاع ضد توطئمها و رخند در افکار عمومی که ناشی از نغوذ اید تولوژیکی و " روانشناسی سیاسی " است دو فعالیت مشابه و یا دو جبهه از یک نبرد دانست .

اما، از سوی دیگر ، یک سازمان سری اطلاعاتی بایستی مطلع داشتین دولت و همکاری باآنرااز طریق بکار گیری تمام وسائلی که در اختیارش گذاشته شده ، وظیفی دائمی خود بشمارد و رویاروئی با حملات ایدئولوژیکی ، از هر نوع و از جانب هرمملکتی پیش آید ، یکی از آن موارد است ، کمک هائی که سازمان میتواند درین باره بنمیاید ، عبارتند از : (۱) دولت را بموقع از وضع کشوری که هدف آینده کمونیستهاست با اطلاع سازد ، (۲) در شبکه جاسوسی کشور رخنه گر نفوذ نماید و از فعالیت ها ونقشیه های آنها آگاهی یابد ، (۳) تا آنجا که ممکن است ، دولت را از نتیجه تحلیلی حاصل و وسائل بکار رفته و مشخصات اشخاصی که قرار است در دولت آینده آن کشور تسوسط کمونیستها روی کار آورده شوند ، آگاه سازد ، (۴) در صورتیکه دولتش باو دستوردهد ، دولت آن کشوریکه مورد تهدید قرار گرفته را از جریان با خبر سازد و تا جائیکه میسسر دولت آن کشوریکه مورد تهدید قرار گرفته را از جریان با خبر سازد و تا جائیکه میسسر دولت آن کشوریکه مورد تهدید قرار گرفته را از جریان با خبر سازد و تا جائیکه میسسر

"الن دالس" در کتاب خود با عنوان درشت مینویسد ، "هشداربه سازمان های سری ، و زیر این عنوان خطاب به دولتها و سازمانهای سری دنبای آزاد میگوید ، " در رویا روئیهای بین المللی ، در نظر کمونیستها زور بالاتر از حق است . در نتیجه ، املا" برای ما راهی باز نمی ماند جز اینکه در برابر روش تهاجمی آنها خود را آمساده و هوشیار نگهداریم ، " ازاینکه ما دائم دم از رعایت و حمایت حقوق بین المللی بزنیسم کاری از پیش نخواهیم برد و جز اتلاف وقت چیزی عایدمان نخواهد شد ، ما نمیتوانیسم حیرت زده بایستیم و تماشا کنیم که کمونیستها دنیا را تکه تکه ببلعند و دلخوش باشیسم که روش صلح جویانه در پیش گرفتهایم ، کاری که بس خطرناک می نماید ، ما نمیتوانیم دیگر بدون خطر ناظر سرزمین هائی باشیم که هرچند بتازگی از قید استعمار رهائی یافتسسماند، بدون خطر ناظر سرزمین هائی باشیم که هرچند بتازگی از قید استعمار رهائی یافتسسماند، اینک به پیروی از روش کمونیستها رابطه خود را با دنیای آزاد بکلی و برای همیشه قطع ایند . جنگ ایدئولوژیکی یک جنگ همه جانبه و تمام عیار است ، بخاطر همین است که آنرا نمیتوان مگر با ضربه کامل پیش برد و یا با ضربه کامل در برابر آن از دنیا دفیاع نمود . برای اینکار یعنی رویاروئی درین نبرد ، بایستی نمایندگان همه دولتها ، درست نمود . برای اینکار یعنی رویاروئی درین نبرد ، بایستی نمایندگان همه دولتها ، درست مانند جنگ گرم ، کمک و همکاری نمایند ، و اگر ممکن است ازین هم فراتر روند وسازمان مانند جنگ گرم ، کمک و همکاری نمایند ، و اگر ممکن است ازین هم فراتر روند وسازمان

"خاطرهای از بیست و هشت سالپیش" 'آذربایجان"

چندی پیش درجرایدیومیه عصرخبری بود راجع سلایحه جدیدی کهوزارت کشور بمنظور اعطای اختیارات بیشتر باستانداران تهیه کرده و برای تصویب هیئت دولب و تغدیم به مجلسین آماده نموده است ، ضرورت اعطای چنین اختیاراتی حند سال است که احساس شده و مسلما " در صورت تصویب حسن ناثیر آن در پیشرفت امور استانها و سبک شدن بار دوایر مرکزی ظاهر خواهد گردید .

امانگارنده که پیشتر از مدت سبی سال خدمانم را دراسانها و شهرستانها گذرانیدهام روی تجربیاتی که دارم معتقد که درخارج از محیط پایتخت و مخصوصا " در مراکز اسنانها عاملی که موجب پیشرفت کارهاچه در سازمانهای دولتی وجه درکارخانههاو بخشخصوصی میشود وشور و جنبشی در انجام وظائف پدید می آورد و حتی سازمانها را در حسن انتظام امور برقابت باهم برمی انگیزد شخصیت استاندار است نه اخنیارات او .

غرضم ازشخصیت دراین جاسا بقه طولانی اصل ونسب نیست بلکه از این واژه بنده مفهومی را در نظر دارم که مجموعه ای از خصائص نیک را در خود جمع دارد و درعرف ایران به جریزه و یا جوهر کار ویا جوهر مدیریت تعبیر میشود ،

مسلما "خوانندگانمحترممجله وحیدگه غالبا "خوداز کارآزمودگان کشورندعنایت دارند که عامل جزیزه یاجوهرمدیریت اگردر ماموری نباشد هر اندازه هم با واختیارات فوق العاده بدهند کار چشمگیری را از پیش نخواهد برد .

من بابمثال درسال ۱۳۲۹ خورشیدی که بیست وهشت سال قبل مبشود آدربایجان شرقی و غربی مجموعا" یک استاندار داشت که مقیم تبریز بود سمدت زمان زیادی هم هنوز از خاتمه غائله پیشهوری نگذشته و بقایای آثار آشفتگی های آن غائله در سازمانهای دولنی و کارخانه هاکم وبیش بچشم میخوردیکی از رجال معنون کشور هم که سابقه حند باروزارت داشت والی آذربایجان بودودر آنجا ازقدیم الایام به والی (حضرت اشرف) خطاب میشود . ولی

این حضرت اشرف حتی در کمیسونهائی از روسای دوایر دعوت میکردغالبا" حاضر نمیشد و معاون می فرستاد و اساسا" کاری بکار ما مورین و مردم نداشت هرروزی از گوشه ای نغمه ای برمیخاست و ادارات دولتی وما مورین هم هریک در حدود وظائف خودباری و بهرجهتی میکردند تا روزیکه خبر رسید استاندار بطهران تشریف برده اند.

چندروز بعد مرحوم دکتر منوچهر اقبال باستانداری آذربایجان منصوب شد.

ازدفتر استانداری خبر کردند ، رفتیم فرودگاه و استقبالی بعمل آمد مرحوم مهام هم در خدمتشان بودند .

از فردای آنروز بطور محسوس وضع عوض شدجنب وجوشی در ادارات پدید آمدکارمندان زودتر بمحل کار حاضر میشدند در گوشی صحبتهائی میشداز این قبیل (این استاندار بهمه جاشخصا " سرکشی میکند شخصا " بتمام کارها میرسد) .

دوسه روز طول نکشیدکه آقای دکتر شغیع امین که رئیس بیمارستان شیروخورشید بود و ضمنا "ریاست پزشکی قانونی دادگستری راهم بعهده داشت آمد دادگستری و گفت از امروز که ساعت شش صبح بدون خبر قبلی استاندار بیمارستان را سرکشی کرده طوری جنبیده اند وهمه جا را پاک وپاکیزه کرده اند که آدم حظ میکند خدا بدرش را بیامرزد کاشرزود تسر می آمد (مقصودش آقای دکتر اقبال بود).

هفته بعد تیمسار سرتیپ شوکت رئیس کل شهربانیضمن صحبت به نگارنده گفت دیشب استاندار بعداز نیمه شب نگهبان کلانتری فلان ــزنگ زد وخبر دادکه حناب آقای استاندار باتفاق معاونشان در آنساعت به کلانتری تشریف آورده وضع نگهبانی را بررسی نموده صورت وقایع شب را مطالعه فرموده و رفته اندــ تیمسار می گفت من احتیاطا "در همان ساعت با تمام کلانتری ها تماس گرفتم و آنها را هشدار دادم که مراقب کارها بیشتر باشند زیرابدون خبر ممکن است استاندار بازدیدنماید ،

جند روز بعد آقای دهقان مدیرکل فرهنگ از بازدیدی که استاندار جدیداز مدارس فرمودهاندگفت : خلاصه دردسر ندهم روزی نبود که ایشان از کارخانهای ــ مدرسهای ــ ادارهای بازدید نکنند وهمین علاقمندی موجب شد که نکلی وضع عوض شود .

خودم حضور داشتم روزی پیشکار دارائی (مرحوم نخعی پدر ارتشبدآریانا) بایشان حکایت یا شکایت کردکه تازه بدارائی اردبیل سروصورتی داده و رئیس لایقی آنجا گذاشته بودم که مرکز یک یاردانقلی را برای ریاست آنجا فرستاده . آقای دکتر اقبال پرسیدند این آقائی راکه:فرستادهایدکیست؟ جواب داد من او را نمی شناسم ولی خودش میگوید قبلا" در نقاط جنوبی خدمت کرده و بهرحال مابرای اردبیل کسی رانخواسته بودیم ،

آقای دکتراقبالفرمودند بنابراین این آقایتازه وارد را بطهران برگردانید . البتسه

کشمکشی در گرفت اما دستور استاندار اجرا شد و مقصود پیشکار دارائی تامین .

مورددیگرمرکز بدون جلب نظراستاندار یک نفر بسمت شهردار نبریز فرستاده بودولی دكتر اقبال دستور دادكه مراجعتكند مراجعت كرددوباره آمد دوباره او را از زير قرآن ، د که دند .

مورد دیگررئیسی برای یکی از ادارات نبریز آمدکه من اسم نمی برم آفای دکیرِ اقبال او را نپذیرفت یکماهی ماند و بطهران برگشت و بعدمافهمیدیم که سوابق این مامور خوب نبوده أست .

حتی یکروز برای سرکشی زندان شهربانی تشریف بردندکه نگارنده درخدمتشان بودم و قریب یکهزار نفرزندانی در چند ساختمان تودرتو ، شاید سه ساعت این بازدید طولکشید هرکس حرفی داشت استاندارباکمال دقتگوش داد اگر نامهای نوشته بود میگرفت ــو به مواجع مربوطه تأکید در انجام وظائفشان میفرمود زندان نوافص زبادی داشتکه بکمیک استاندای فع شد .

یگروز اول وقت بدا دگستری تشریف آورده ودر اطاق مرحوم احمد عاصم رئیس کسیل دادگستری ربع ساعتی نشسته و هنگام مراجعت با آنکه اطاق نگارنده طبقه دوم ساختمان بود باتفاق آقای عاصم و مهام مرا هم سرافراز فرمودند .

درست است که این سرکشی هامخصوصا" از دادگستری عنوان بازدید داشت ولی حسن تأثيوش رادرنظام ادارى نمى توان انكار كردچون درآ ذربايجان سابقهنداشته كه استاندار بادارات برود اصلا" کسرشان خود میدانستهاند که از کاخ استانداری بیرون بیایند .

ازگارهای مهم دیگرفی که درمدت استانداری آقای دکتر اقبال صورت گرفت یکی احداث خيابان دانشگام بودكه سالهامعلق مانده بود وجند نفر از افرادناراحت محل نمى گذاشتند انجام شود... آقای دکتر اقبال مراقبت کرد و ظرف مدت کوتاهی مقدمات کار انجام شد و خیابان احداث گردید،

اجمالا " كاخ استانداري كه تاقبل از ورود دكتر اقبال مانند خانه كعبه سالي يكبار فقط دربش باز میشدیساز ورود ایشان مانندباشگاهی برای رؤسای دوایر و محترمین تبریسیز بود که غالبا "ناهار راهم در سفرهخانه استانداری صرف می نمودند، وبقول معروف اطمام

چون یکی از عادات جناب آقای دکتر اقبال این بودکه اول ظهرمامور سفرهخانه پرده ، گم رابالا می انداخت و خبر میداد که ناهار حاضراست ــ درآن لحظه هرکس که حضور داشت 💃 میبایست شرکت کنداگر اغراق نگویم درآن اوقات مسلما "هرهفته دو روزبنده و مرحوم عاصم 🇜 در استانداری ناهار میخوردیم...مرحوممهام بارها میگفتکه آقای دکتراقبال تمام خرج

مکاتات می راده واسهاج درباره نشر ایساس

بقیه نامه شماره ۳۹/۱ مورخ سوم خرداد ۱۳۲۸ آقای ابتهاج بعنوان آقای تقی زاده

1

مرقوم فرموده ایدکه" . . . اگرمثلا "در مقابل یکتن طلاسه میلیون و نیم تومان اسکناس داشتید و فردا عرم کردید در مقابل همان مقدار طلا هفت میلیون تومان اسکناس نشر کنید آیا قیمت اسکناس در حقیقت واقع کم نمیشود؟ . . . "

برای اطلاع جنا بعالی توصیح میدهم که اساسا "اررش اسکناسی بیچو جه وابسته به پشتوانه آن نیست بلکه ارزش آن بیشتر مربوط بنولید کشور است . هرگاه فرض کنیم که یکی از کوههای ایران بنحوا عجاز آمیزی نبدیل بطلا گرد دولی مقدار تولید کشور ثابت بماند و ماهم این کوه طلارا پشتوانه قرار بدهیم و بانتشار اسکناس اقدام نمائیم آیا قیمتها ترقی نخواهد کرد ، تصور نمیکنم که جما بعالی در پاسخ مثبت این سئوال حتی لحظه ای هم نردید بفرمائید ، اسکناس واسطه مبادله است و بخودی خود دارای ارزشی نیست و اگر نولید بهمان سبت زیاد بشود انتشار اسکناس کوچکترین ضرری نخواهد داشت ، لیکن هرگاه مقدار نولید ثابت بماند واسکناس در جریان افزایش پیدا کند وضع اقنصادی کشور مختل خواهد گردید اعم از اینکه اسکناس دارای هزار در صد بایک در صد پشتوانه ای باشد که در مقابل آسکناس های در دست مردم تعویض نمیشود ، پس بطوریکه ملاحظه میفرمائید ممکن است اسکناس ۵۰۵ پشواست مردم تعویض نمیشود ، پس بطوریکه ملاحظه میفرمائید ممکن است اسکناس هاشد و بهای داشته باشد و بهای داشته باشد و بهای

نسبت بمسئله بالا بردن نرخ ارز که آن را در باریخ ۱۳ دیماه ۱۳۲۶ در مجلس شورای ملی "یک خیانت عظیم بملت "تلقی فرمودیداکبوں درنا مهخود تان چنین مرقوم داشته اید: لیره انگلیسی هم در حدود شش تومان از همان اسکناسها بود (که بعدها بدبختانه باز باصرار شدید دوبانکورای دولت با وجود مقاومت ممتداین جانب قدری بالاتر برده شد) . . . " از تلفیق جمله اخیر با اظهاراتیکه در جلسه ۱۳۲۶ دیماه ۱۳۲۶ مجلس شورای ملی

نرموده ایداین نتیجه بدست میآید که باوجود اینکه بالا بردن برخارز بعقیده حنا مالی خیانت عظیم بعلت است معهذا خود تان این عمل را در سنه ۱۳۰۹ انجام داده و اکنونی میفرمائید که تحت فشار دو بانک و همکاران خود تان در هیئت دولت بوده اید ،حای بسی ناثر و تأسف است که یکی از رجال نامی و برجسته کشور که جزو زعمای ابقلاب محسوب میشود و حتی بعضی اورا "پدرمشروطه" میخوانند برای امضای خود از لحاط مسئولیت اررشی قائل ساشد و این تاسف بمرا تبزیاد تر میشود و فتی می بینم که از دو بانک مورد بحث یکی بانک خارجی بوده و دیگری هم در آنموقع تحت نظر مستقیم وزارت دارائی که جنابعالی منصدی آن بوده ابدارائی قرار داشته است ، همه میدانند که هیچلایحه با صویب بامه مالی جز باموافقت ورثر دارائی قابل طرح در هیئت وریران نیست و بااین وصف میفرمائید که در اثر فشار دو بانک و قابل طرح در هیئت وریران نیست و بااین وصف میفرمائید که در اثر فشار دو بانک و ازمردم ایران برای جنابعالی قائل بودیم از این بظر بودکه شخص جنابعالی را دارای استعلال ازمردم ایران برای جنابعالی قائل بودیم از این بظر بودکه شخص جنابعالی را دارای استعلال رای و معتقداتی میدانستیم ولی باکمال ناسف اکنون دیده میشود که خلاف آن رااطهار و اعتراف فرموده ایدکه فشار یک بانک خارجی و چند نفر از همکاران آنجنات در هبئت دولت موجب شده است که برخلاف معنقدات خودتان و برخلاف مصالحکشور مرتکب عملی شوید که آنرا خیانت عظیم بیلت ایران میدانسته ید

این اولین مربهای نیست که حناعالی مسئولیت عمل خودنان را تعهده بمگیرید و سعی میفرمائید که آن را بگردن دیگران بگدارید ، هرگاه بخاطر داشه باشید روز ۷ بهمن ۱۳۲۷ بیز ضمن نطق خودتان در مجلس شورای ملی در مورد بمدید مدت فرار داد بعت اینطور بیان فرموده اید : "،،،، باید عرض کنم که بنده در اینکار اصلا " و ابدا "هیچگونه دخالتی نداشته ام جزآنکه امصای من پای آن ورفه است ،، ، اگر قصوری در اینکار یا اشتباهی بوده تقصیر آلت فعل نبوده بلکه تقصیر فاعل بوده ،، "

در عالم انصاف سئوال میکنم کهاگر امرور وزیری مورد استیضاح یا انتقاد جنانعالی نسبت بعملی نظیر همین عمل سابق خودنان مبنی بر ترقی دادن نرخ ارز فرار نگیرد و فشارهمکارانیا یک بانکخارجی را مجوز عمل خود معرفی نمایدآبا برای چنین وزیر بخب برگشتهای آبرو و حیثیتی باقی خواهید گذاشت .

همه میدانند که در زمان تصدی وزارت دارائی آن جناب نرخ لیره شش نومان بود و آن را به و تومان ترقی دادید یعنی برای اولین بار در ناریخ ابران سرخ لیره از طرف وزیر دارائی رسماه ۵ در صد ترقی داده شد . اکنون در نامه خود نان مرقوم میفرمائید که در آن بوقع نرخ لیره "قدری بالاتر برده شد . " هرگاه در قاموس جنابعالی نصف یا %۵۵ "قدری" نامیده میشود لاید مقداری که بتوان آن را قابل ملاحظه دانست مثلا " پانصد در صد خواهد بود . اگر چنین است پس راجع به پشتوانه چگونه میتوان فقط وجود ۱۰% اختلاف را بین آنچه که شما قبول فرموده بودید و آنچه که دولت فعلی بمجلس شورای ملی پیشنها د نموده است گناهی کبیر و عملی مضر بحال کشور دانست .

مرقوم فرمودهاید "" اگر بانک در مقابل عایدی سالیانه . . . بودجه سالیانه برقوم فرمودهاید "" اگر بانک در مقابل عایدی ساختمانها و مبالغی عمده خرجهای دیگرنداشت و قسمت عمده از عایدات را بجای خرج ذخیره میکرد (یعنی بیش از آنچه حالا اندوخته دارد داشت) و آگر عایدات فروش نقره و طلا که بنابر مسعوع قریب بصد میلیون تومان بوده بجای بعضی مخارج بی لزوم باز ذخیره میشد یا بجای قرض دادن بدولت بعنوان فوائد بانک به دولت بعنی صاحب سهام داده میشد و بار قرض دولت ببانک سنگین نمیشد امروز برای نشر اسکناس چنین اضطرابی نشان داده نمیشد . . . " .

درپاسخاین قست خاطر شریف را قرین استحضار میساز دکه مدیرکل این بانک دیناری ازوجوه بانک را نمیتواند بدون تصویب شورای عالی خرج کند و بودجه هزینه این بانسک لزوما میبایستی طبق شق ۱۰ از ماده ۲۲ قانهای اساسنامه مصوب ۲۲ مرداد ۱۳۱۷ بتصویب شورای عالی برسد . شورای عالی این بانکه هم از هفت نفر اشخاص صلاحیتدار و برجسته این کشور تشکیل شده که علاقه مندی آنها نسبت. بوظایف و مملکتشان کمتر از جنابعالی نیست و تابودجه هزینه این بانک را مورد رسیدگی قرار ندهند و بخرورت و لزوم هریک از اقلام مخارجی پیشنهادی یقین کامل حاصل ننمایند بنصویب آن مبادرت نخواهند کرد . کلیه مخارجی همکه پساز تصویب شورای عالی صورت میگیرد از طرف هیئت نظار مورد رسیدگی و بازرسی و اقع گشته و در پایان سال گزارشی از طرف همان هیئت راجع بهزینه ها و سایر عملیات بانک معمومی دارندگان سهام که عبارت از وزیر دارائی و دونفر دیگرکه عموما" از طرف هیئت وزیران از میان سایر وزر ۱۰ انتخاب میشوند تقدیم و در آن مطابقت هزینه های انجام شده با اعتبار های مصوبه تایید میگردد .

برای توضیحبیشتری متدکر میشودکه هزینه بانک ملی ایران در سال ۱۳۲۶ در حدود دویست و بیست و شش مبلیوں ریال و هزینه یکی ازبانکهای خارجی که در ایران مشغول کار است قریب به اینجاه و هفت میلیون ریال بوده است . لیکن در همان سال بانک ملی ایران جمعا " ۱۶۳ شعبه و نمایندگی و باجه و آن بانک خارجی فقط چهارده شعبه داشته است . مقایسه هزینه این دوبانک با در نظر گرفتن عده شعب هر یک از آنها این نکته را روشن میکد که هزینه بانک ملی ایران برای تشکیلات ادارات مرکزی و شعب و نمایندگیهای آن نه تنها خارج از حدود معمول نیست بلکه نهایت صرفه جوئی در آن رمایت میشود ، البته هرگاه بانک ملی ایران همانطور که منظور و آرزوی اینجانب است روزی بتواند شعبه هاونطیندگیهای بانک ملی ایران همانطور که منظور و آرزوی اینجانب است روزی بتواند شعبه هاونطیندگیهای

خود را حتی در تمام قراو قصبات این کشور دایر نماید وعموم مردماز تسهیلات بانکی و نتایجاقتصادی آنبرخوردار بشوند بودجه هزینه آناز میزان فعلی هم نجاور و واهد کرد . بنابراین صرف افزایش مبلغ هزبنه یک نانک را نمیتوان اساس قصاوت فرار داد بلکه باید سایرعوامل یعنی توسعه روزافزون امور وهمچنین میزان در آمد و عداد شعنههای آن را نیز در نظر گرفت .

راجع بفروش طلاو مقره خاطر محمر مرامستحصر مبدارد که مصف عایدات آن دولت داده شده و نصف دیگر در دخیره این بانک باقی مانده است ، چنانکه امرور اندو حدمهای بانک ملی ایران متجاوز از ۲۰۰۵ میلیون ریال میباشد و حال آنکه در سال ۱۳۲۱ میلی آن از ۹۷ میلیون ریال نجاوز نمیکرده است .

اماراجع بساختمانها معلوم بیست رقم سی مبلیون بومان مدکور در باده آبجیات مربوط بهزینه چندسال پیش باینطرف میباشد ، زیرا هرگاه مفصود نان هریسه کلبه ساحتمانهای این بانگاز بدو تاسیس آن نا امروز است مسلما "رفم کل آن از سی میلیون بومان بحاور میتماند و هرگاه مراد جنابعالی هزیبه سالیانه ساحتمانهای این بابکمناشد باید عرض کنم که در هیچسالی رقم آن بسی میلیون تومان نرسیده است ، مثلا " درسال ۱۳۲۷ محارج ساختمانها ی این بانک در حدود ۴۴ میلیون ربال و کسری بوده است .

جنایعالی ضمن بطقهای خود با رد مجلس شورای ملی سر چندس بار بهایک بلی ایران را راجع بساختها نها مورد اعتراض قرار داده اید ، علب اقدام باحداث آنها اس است که در هیچیک از نقاط کشور ساختها نها ایکه منباسب با احتیاجات بایک باشد از قبیل خرانه های محکم برای جادادن پولواسکناس و فلزات گرانبها و عیدو و هلیچیس بالار معاملات و باحه های لازم برای مراجعات مشتریها و اربات ربوع وجود بداشته است بانک ملی ایران قبلار اینکه ساختها نهاای را که بمنظور سکونت اشخاص ساخته شده است بحکم ضرورت اجازه میکند و باوجود اینکه بنای آنها رفع بیاز شدیهای این بانک را بمینما بانک تحمیل میگردد . احداث ساختمانهای جدید علاوه بر رفع احتیاجات و افعی این با بانک تحمیل میگردد . احداث ساختمانهای جدید علاوه بر رفع احتیاجات و افعی این با بانک تحمیل میزنده گرافی را از بودجه سالیا نه این بانک حدف و ندارائی عیر سعول آن افرود و چنین هزنیه گرافی را از بودجه سالیانه این بانک حدف و ندارائی عیر سعول آن افرود و باقتماد عمومی کشورنیز کمکو مساعدت نموده است ، تنها در سال ۱۳۲۷ بانک ملی ایران باقتماد عمومی کشورنیز کمکو مساعدت نموده است ، تنها در سال ۱۳۲۷ بانک ملی ایران ناکریر برای جاها ایکه احداث ساختمان در آنها نشده است ، مناخ ۱۳۲۷ بانک ملی ایران میلیون و هشتمد و سی و پنج هزار و چهار صدونود و یکریال و هماد دیبار) بعنوان اجازه میلیون و هشتمد و سی و پنج هزار و چهار صدونود و یکریال و هماد دیبار) بعنوان اجازه

مرقوم فرمودهاید . " . . . اما اینکهدر سر هر جملهای سخن از اصلاحات عمرانی و اقتصادی و تبیه و سایل و امیدوارم موجب ملال اقتصادی و تبیه نباشد اگر عرض کنم که اینجانب تصور نمیکنم این امور دخالتی در میل بنشر اسکناسداشته باشد چه اینکارها امور سیاسی و مملکتی است و مربوط بدولت و مجلس است و باید اگر چنین ارتباطی بین دو امر بوده باشد اولیای دولت اصراری در این باب نشان بدهند . . . وهمه میدانند که تنبا کسی که برای اینکار اصرار مخصوص دارد همانا رئیس بانک بعنی مدیر اداره صرافی است . . . " .

بجنابعالی اطمیعان میدهم که این تذکر نه تنها موجب ملال خاطر نیست بلکه موجب افتخارمن است زیرا من از اشخاصی بودهام که ضرورت اجرای برنامه اصلاحات اقتصادی راازسالهای پیش تذکر میدادم و بسیار خوشوقتم که اهمیت این موضوع حیاتی بطوری آشکار شدکه مجلس شورای ملی تقریبا " با تفاق آرا ٔ لایحه قانونی اجرای برنامه هفت ساله را تصویب نمود ، گذشته از اینکه رئیس بانک ملی ایران که یکی از افراد این کشور است حق دار دبرای سعادت و نجات مملکتش صاحب نظر باشد ، نکته ایکه بر اینجانب مجهول میباشد این است که هرگاه رئیس بانگ ناشر اسکناس بااطلاعات و بصیرتی که طبعا " بمناسبت شغل خود در مسائل مالی و پولی و اقتصادی دارد بعقیده جنابعالی نباید جهت پیدا کردن راه حلی برای تامین وسائل مالی اجرای برنامه هفت ساله و امور مهمه اقتصادی دیگری مانند حلی برای تامین وسائل مالی اجرای برنامه هفت ساله و امور مهمه اقتصادی دیگری مانند میتواند باهیئت دولت تشریک مساعی نماید کدام یک از مقامات یا اشخاص صلاحیت دار دیگر میتواند باهیئت دولت در موارد لازمه همکاری وارائه طریق نماید ؟

اینکه ضمنا "بانک ملی ایران را یک "اداره صرافی " معرفی فرموده اید لازم میدانم کم اشتباه آن بناب را از این حیث مرتفع و خاطر شریف را متذکر سازم کمبانک ملی ایران بموجب ماده اول قانون مصوب ۲۳ مرداد ۱۳۱۷ در مرحله اول یک بانک ناشر اسکناس و عهده دار حفظ ارزش پول و تنظیم اعتبارات میباشد و بنابراین نامیدن آن باسم "اداره صرافی " یاناشی از عدم بصیرت گوینده یا با کمال تأسف بمنظور اهانت بیک مو سسه ملی است امیدوارم که این اشتباه جنا بعالی ناشی از علت اول باشد .

در قسمت دیگرنامه خودتان چنین مرقوم میفرمائید "... یکی هم نسبتی است که باینجانب داده اید که مکرر در کمیسیونهای متعدد اینجانب اظهار داشته ام که باید یک یا چند نفرخارجی آورده و بآنها اختیارات تام و تمام دادتا مطکت مارا اداره نمایند ... " فقط یکبار در جلسه کوچکی در حضور جناب آقای حکیم الملک و آقای نجم الملک و آقای دکتر سجادی و آقای مشرف نفیسی و خودتان در طرح لایحه برنامه بحثی شدکه اینجانب ظاهرا " فقط در یک جلسه از آن جلسات بودم و نسبت بمدیر عامل برنامه (فقط)

اظهار مقیده کردم که بهتراست شخص لایقی از خارجه مخصوصاً "از سوئد یا سویس استخدام شود آقایان رئیس الوزراء ووزیر مالیه که مسئول اصلی این امر بودند عقیده مرا نصدیق نمودند و آقای نفیسی مخالف بود و جنابعالی هم با او موافقت میفرمودید لکن پس از قدری بحث خودتان هم با نظر من همراه شدید و قبول کردید ...".

متأسفانه باید مرض کنم که برخلاف آنچه که مرقوم فرموده اید کمیسیونهای ماچندین حلسه بود و لزوم استخدام مأمورين خارجه را بيش از يكمرتبه ندكر داديد ، البته من هیچوقت نگفته و نمیگویم که این عقیده حاکی از خارجی برستی جنابعالی است بلکه تنها مقصودم بیان یک حقیقت بوده وهست ، اما اینکه مسرقسوم فسرمود هاید کسده آقسایان رئيس الوزراء ووزير ماليه عقيدهجنابعالي راتصديق نعودند گويآفراموش فرموده بأشبذكه اصلا"این آقایان باظهار عقیده مثبتیامنفی در این بابمبادرت نکردند و ساکت بودند مگراینکه موافقت خودشان را باعقیدهجنابعالی در خارج از جلساب این کمیسیوسها اظهار داشته باشند که بربنده مجهول میباشد . هرگاه بخاطر داشته باشید علاوه بر مخالفت آمای دكترنفيسي واينجانب بااستخدام مدير عاملخارجي آقاى دكتر سجادى نيز مخالف عقيده جنابهالی بودند و مخصوصا "اظهار میداشتند که با اطلاع و بصیرت عملی افراد ، دیگر مردم ایران حاضر نخواهند بود زیر بار دادن اختیارات تام و تعام بخارجیها بروند . اما اینگهمیغرمائید که پساز قدری بحث خود اینجانب هم با نظر جنابعالیهمراه شدم ازاین نسبتی که بمن داده ایدبسیار متحیرو متأسفم و با یستی عرض کنم که اینجانب نه آنوقت و نه اکنون و نه هیچوقت با این عقیده موافق نبودهو نیستمو نخواهم بود زیرا عقیده این جانب همیشه این بوده است که ایرانی برای اداره امورخود لایقو قابل استو اینعقیده مثل ایمان بخدای بزرگ در من باقی و ثابت میباشد.

بادرنظرگرفتن مراتب فوق باید خاطر نشان کنم که اسکناسی که دولت میخواهد در جسریان گذارده شودبرای مخارج اداری یاخرید کالاهای تجملی نیستبلکه برای این است که لدی الاقتضابوسیله آن برنامه عمرانی هفت ساله را بموقع اجرا بگذارد تا میزان نولید کشور بالا برود و در این صورت هیچگونه موجبی برای بگرانی باقی نخواهد بود ، اکنون بافرض اینکموقتا "درفاصل مین نشراسکناسهای اضافی و تزیید مقدار تولید در بهای کالاها کم و بیش افزایشی هم حاصل بشود این مسئله به به به جوجه نباید مارا از اقداماتیکه بدون شکبرای این کشور یک مسئله حیاتی است بازبدارد . فقط قدری جرأت و شهامت لازم است تا بتوان به نین منظوری نایل آمد واز نعمتهای گوناگون و ثروتهای خداد اداین سر زمین وسیم متنعم و برخورد از گردید .

اینجانبدرنامهشماره ۵/۱ مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸ خود بجنابعالی اطمینان دادم

که انک ملی ایران از دادن اعتباراتیکه بمنظورهای سفته بازی (اسپکولاسیون) برسد کاملا " اجتفاب داردو تقاضا نمودم که هرگاه کسانی را میشناسید که اعتبارات دریافتی از بانک ملی ایران را بمصارف سفته بازی میزسانند لطفا " باین بانک معرفی فرمائید تا ازهرگونه معامله با انها در آینده خودداری شود ، اکنون در نامه خودتان باینجانب اینطور جواب مرقوم میفرمائید : " . . . میلندارم بر حسب رینقاضای جنابعالی آنها را نشان بدهم . . . خود خوب میدانیدو میشناسید . . . " بنظر اینجانب مضایقه کردن جنابعالی از هرفی این قبیل اشخاص سفته باز ببانک (اگر حقیقه بصحت اظهارات خوداطمینان دارید) دور از انصاف وجوانم دی است زیرامعرفی آنها باعث میشود که اعتبار آنها پساز روشن شدن مطلب مسدود واز این راه خدمنی بافنصادیات کشور بشود .

هرگاه بخاطر داشنه باشید ضمی نطق ۲۱ آبانهاه ۱۳۲۶ خودتان در مجلس شورای ملی اینطور فرمودید: "...اگر کارها بر منوال صحیح و بر مقتصای عدالت و انصاف جریان داشت به با نکحی داشت دبناری دولت فرص بدهد و نه دولت بایستی چنین تفاضائی بکند مگر در موارد فون العاده با نصویب مجلس شورای ملی بمقتضای اصل بیست و پنجم قانون اساسی ... ولی بدیختانه دولت در این چند سال اخیر هزار ها میلیون ریال از بانک ملی طاهرا " بعنوای فرص گرفته ... "

چون بر میآید که شاید نصور فرموده باشید که بانکه این در این اواخر و مخصوصا "

چین بر میآید که شاید نصور فرموده باشید که بانکه این از در این اواخر و مخصوصا "

در دوره فنرت بدون رعایت اصل بیست و پنجم قانون اساسی و مصرحات شق (۱) ازماده

۲۱ فانون اساسیامه خود و امهاای بدولت داده باشد این بودکه اینجانب برای روشن شدن

مطلب و رفع هرگونه نگرانی و سوئ نفاهنی در ملاقاتیکه با حضور آقای نجم وزیر دارائی

مطلب و رفع هرگونه نگرانی و سوئ نفاهنی در ملاقاتیکه با حضور آقای نجم وزیر دارائی

وفت با حیایالیی دست داد فیسرست دیسون دولت را بسیا دکسر قبوانینسی

کسیمه استنصاد آنهستا بسیم دولیت وام داده شسیده استنصالی بقین

حاصل شدکه بانکه ایران بدون تصویب مجلس شورای ملی بدولت وام نداده است از

اینجانب معدرت خواستید و بعن قول دادید که ضمن نطقهای بعدی خودتان در مجلس

شورای ملی ایران بدون تصویب

مجلس شورای ملی بدولت وام نداده و نمیده د. در همان جلسه بودکه پس از اصغای توضیحات

مجلس شورای ملی بدولت وام نداده و نمیدهد . در همان جلسه بودکه پس از اصغای توضیحات

اینجانب با حضور آقای بحم حتی اظهار فرمودید که دیگر مسئله ساختمانها که به عقیده

جنایعالی باید محقر باشد به پیچوجه ایراد دیگری ببانک ملی ایران ندارید و اینجانسیب

تذکر دادم که ساختمانهای محقر نمیتواند نیازمندیهای روزافزون بانک ملی ایران را مرتفع

سازنده

این بیاناتحقیقه ببهانهجوئی شبیهتر استزیرااز یکطرف میعرمائید که وام دادن بدولت باید با تصویب مجلس شورای ملی باشد و پساز اینکه یقین حاصل میعرمائید که بانکملی ایران وامی بدون اجازه مجلس به دولت نداد هاست اظهار میدارید که باوجود اجازه مجلس هم بانک ملی ایران نایسنی دولت قرص بدهد .

اینجانبضس نامه شماره ۵/۱ مورج ۱۷ فروردیس ۱۳۲۸ خود باسخصار آن حباب رسانیدم که جمع قروضی که بانکملی ایران در مدت بصدی اینجانب بموجب قانون بدولت داده بالغ بر دو هزار میلیون ربال است که مام آن در مدت رباست کل دارائی دکسر میلیسپوبوده و هرگاه بانکملی ایران علی رعم قوانین مصوبه و نقاضای مسشار خارجی مربور از دادن این وامها بدولت خود داری میکرد اولین کسی که این بانک و رئیس کل آن را شدیدا "مورد اعتراض قرار میدادوآنها را مسئول عدم موقبت دکتر میلیسپو در اداره امور مملکت معرفی مینمود مسلما "خود جنابعالی بودید ، حقیقه معلوم بیست که با یک ملی ایران باید بچه ترتیب رفتار کند نا مورد اعتراض آنجناب وعده معدود دیگری که هم مکر با آن جناب میباشند واقع نشود .

جنابعالی مراتب بی مهری را درا عنراضات خود باین بانک بجائی رسانیده اید که دربا به خود تان راجع به اعطای و ام بدولت اینطور مرقوم میغرمائید آنوقت وقنی بود که رئیس بانک ملی بعلت آنکه بدون تباسب با سرمایه هشتصد هرار تومایی خود اعتبارات با محکم بازگرده و از سرمایه تلف نموده بود محبوس شدولی در این زمان از با یکی که سی میلیون نومان سرمایه دارد دولت بیش از چهارصد میلیون تومان قرض گرفته و هنور دنباله این هجوم ببانک میرون تبایک میرون تامل سروقت بانک میروند "

چون این بیانات اهانت آمیزاست در اینجا باید یاد آور بشوم که رئیس و بعاون این

بانکدرآنوقت یعنی در او ایل تاسیس این بانک و در دوره وزارت دارائی جنابعالی دو نفر خارجی بودند و بعلت خیانت در امانت مورد تعقیب قانونی قرار گرفته بودند و وام دادن

بدولت آنهم با اجازه مجلس شورای ملی یا بنا بتعبیر آن جناب " باز کردن اعتبارات نا محکم " جزو اتها مات آنها نبود . حقیقه از جنابعالی بعید و شرم آور است که خیانتها و جرائم آن دونفر کلاه بردار خارجی را با خدمات کالوگنان کنونی این بانک در یک ردیف قرار بدهید . اخیرا "شنیده ام که بیکی از همکاران اینجانب فرموده اید : " آیا ارقامی که بانک ملی اخیرا "شنیده ام که بیکی از همکاران اینجانب فرموده اید : " آیا ارقامی که بانک ملی دولت و هیئت بدارائی طلاو ارز خود منتشر میکند حقیقت دارد ؟ " . قطع نظر از اینکه بازرس دولت و هیئت نظار و هیئت نظارت اندوخته اسکنا سو هیئت اعتبارات هر یک بسهم خودشان طبق مقررات قانون کلیه امور این بانک را با کمال دقت و مراقبت مورد رسیدگی قرار میدهند و حتی کوچکترین امری از امور این بانک ما مماز نظر این هیئتها مخمی نبوده و نیست اینکونه اظهارات جنابعالی باحسن اعتماد و حس ظن کا ملی که در موارد متعدد چه در ضمن نامه های خودتان و چهدر بیانات شفاهی نسبت بمن ابراز فرموده اید بکلی تباین و نناقض دارد و حقیقه من متحیرم که این رفتار و گفتار های متناقض و غیر قابل توجیه جنابعالی را بچه چیز حمل نمایم .

اینجانب هرگز نمیخواهم عرضکنم کهاظهارات آن جناب در اطراف بانک ملی ایران خدای نخوسته ببنی برسو و نمیناست بلکه معتقدم که نمام آنها در اثر سهو و نمیان میباشد . یکی از دلایل مثبت این قضیه این است که اخیرا "بیکی از همکاران اینجانب فرموده اید که امضا اکندگان طرحی که در ۲۴ دیماه ۱۳۲۶ بقید دو فوریت بتصویب مجلس شورای ملی رسیده و بوسیله آن قانون مصوب ۲۸ آبانماه ۱۳۲۶ راجع بتفویض اختیار اجازه انتشار اسکناس به هیئت نظارت اندوخته اسکناس ملغی شده است خبط بزرگی نموده اند و الغای قانون اخیر صلاح نبوده است . جمایعالی در ضمن این اظهارات بکلی فراموش فرموده بودید که یکی از امضاکنندگان آن طرح خود جنایعالی بوده اید و هم اکون امضای آن جناب ذیل همان طرح در بایگانی مجلس شورای ملی دیده میشود .

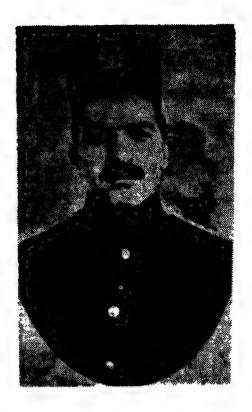
عالی استقاضه میکنند . جنابعالی بااین تبحر و تخصص در سال ۱۳۵۷ کتابی بنام "مقدمه تعلیم عمومی یا یکی از سرفصلهای تمدن "مشتمل برهفتاد و شش صفحه تألیف و در آن تبدیل الفیای فارسی را به الفیای لاتین ازواجبات اولیه وضروریات بدیبه بشمار آورده اید . الفیای فارسی سال بعد یعنی در تاریخ ۵ اسفند ماه ۱۳۲۶ دردانشسر ایعالی خطابه ای درموضوع " حفظ زبان فارسی فصیح " ایراد فرموده اید که درشمار ه ششم سال چهارم مجله یادگار درج شده است و ضمن آن چنین اظهار داشته اید : " اینجانب دربیست سال قبل تمایلی بقبول خط لاتینی برای فارسی داشته و رساله ای باسم "مقدمه تعلیم عمومی " در آن یاب نوشتم ولی بعدها بواسطه معایبی که در اینکار دیدم و اندیشه خطری که برای مایه ادبی وزبان خودمان پیداکردم از آن عقیده عدول نمودم و اینک استغفار میکنم "، با توجه باین وزبان خودمان پیداکردم از آن عقیده عدول نمودم و اینک استغفار میکنم "، با توجه باین کنم کسی که در سائل پولویو بانکی و اقتصادی که نسبت بآنها شاید اطلاعات مقدماً تی هم ندار د است که درسائل پولوی و بانکی و اقتصادی که نسبت بآنها شاید اطلاعات مقدماً تی هم ندار د نباید لا اقلی اقید قسم اظهار عقیده نماید زیرا اشتباه در این قبیل امور و گراه کردن عده ای نباید لا اقلی اقید قسم و ساده لوح ممکن است برای ملت ایران خیلی گران تمام شود و جبران آن بسه ولت مقد و رساشد .

بفرض آنکه پس از بیست سال دیگر جنا بعالی متوجه اشتباه امروز خود بشوید و یکبار دیگر استففار فرمائید تصدیق خواهید فرمودکه این عمل جبران قسمهای لایغفر جنا بعالی ر نخواهد کرد .

درخاتمهناگزیرم آین نکته را استحضار آن جناب برسانم که چون در پایان نامهخود تار مرقوم فرموده اید که هرگاه پاسخی بآن بدهم دیگر اقدام بجواب نخواهید فرموداینجانی نیر خود رامجاز میدانم که بموقع خود نامههای متبادل فیمابین را انتشار بدهم تا کسانی که ممکن است ذهن آنها براثر نطقهائی که آنجناب راجع ببانک ملی ایران در مجلس ایراد فرموده اید مشوب شده باشد از مفاد این نامه ها اسحضار حاصل نمایند و رفع هر گونه شب و نگرانی از آنها بوشد ،

ابوالحسن ابتهاج

خاطرات ماشار منطان کاشی ۱۵



و بیکمربه بآنها سلیک نمودند از آنجائیکه اهالی پست مشهد نیر مردمانی رشید و بناهم یکرنک و دوستهستند به هیچ وجه به بختیاری ها راهنمائی ننموده و حتی درگوشه و کنار سنگرهائی برای ورود سواران ما بالا دست سنگر بختیاریها مهیا نمودند و سواران ما را به آنجابردند و پس از نیمساعت جنگ بختیاریها پشت مشهد را خالی نموده مجددا "به لنحور رفتند و از آنجا بنزدیک دروازه پس از نیم ساعت جنگ بختیاریها پشت مشهد و از آنجا بنزدیک دروازه پس از نیم ساعت جنگ بختیاریها پشت مشهدرافنچ و از آنجا به درواره فین آمده و مسعول جنگ شدندسواران ما هم همینکه پشت مشهدرافنچ نمودید و بحنیاریهارا خارج نمودید دوباره بشهر داخل شده و به سنگرهای خود رفتند شب بعد دو باره فریب هعنصد نفر بختیاری بواسطه نداشنن جا به پشت مشهدوارد میسوند ساطر اکبر و عدماش که در سنگر دروازه عطار بودند.

سگرخود را گداشنه و به پست مشهد داخل میشوند تا عروب بابختیاریهاجنگ معوده و چون کاررا سحت میبید باچار بسمت لتحور حرکت کردند بختیاریها چهاردسته شدید.

یکعده دروازه میں وعده دیگر دروازه لنحور و دسته دیگر دروازه اصفهان مشعول جنگ بودند و صدای سلیک از طرفین قطع نمیشد روز پنجم در دروازه فین جنگ خیلی سختی واقع شد ولی بهمت شجاع لشکر بخنیاریها مجبور به عقب نشینی شدند خود من در

تمامروز وشب با عده سواره و به سنگرهای شهر سرکشی میکردم شب بعد فریب هزار نفر بختیاری با دو عراده توپ شبانه به پشت مشهد میروند و آنجا را سنگر بموده صبح از آنجا هم مشعول شلیک سنگرهای ما شدند در پنج نعطه شهر جنگ بود ولی دروازه مین و د، واز قدولت از نقاط دیگر سخبر بود ، بخنیاریهاگفتنداگرحاض شوند و دست هارا بروی هم گدارند و بنزد ما بیایندما از آنها میگدریم و امان میدهیم و در پیشگاه دولت کارشان را اصلاح میکنیم ما که بکلی از این کار انکار داشیم نه اطمینان به عهدو پیمانسان داسیم ونه کردن بدین نبک و عار میگذاستیم لدا امر اصلاح صورت پدیر نبود در این چند روزبه رعايت حال مردم بيچاره و رعيت بيگناه از بستن توپ و بمباران سهر اميرممانعت ميمود روز آخر سردارها بر این عمل عازم شدند و عصر روز هیجدهم از لنحور توب بر برحهای حصار شهر بستند از صدای نعره نوب مردم سهر باصطراب افنادند زبان و اطفال از برس لرزان شدند عقلا و روسای شهر از مشاهده این اوضاع نزد من آمدند ولب به نصرع وراری گشودند و با عجز و النماس مرا راضی برفش از شهر نعودند همان سب امر به نهیه اسباب سعر نعودم سحركاه دست ببارزدندو قريب پانصد شنر و فاطر بنه و اساس سعر بار کرده از دروازه دولت بیرون کردیم و خود باکسان و ابتطام الملک و اجزا سوار شده در عقب آمها بیرون آمدیم و ازحیابان چهار باع رفتیماز یک سفت پستمسهد از صحاریسنگر بختیاریها گدسیمو براه خرمدست که شارع و جاده نظیز است روانه شديم بالينكه درحين كدشن ازسمت پست مسهد بحتياري هاجرات يكعدم پيس آمدن نداشنند بعد از آنکه ما از شهر خارج شدیم جماعت بحنیاری و کلپایگانی و نرافی و عیره احماعا"مطعثی شده و بشهرریخنه مشعوّل چپو گسند اولا" تمام دکاکیی بازار را در شکسنید و احناس راکه حاضر بود غارت کردند و کاروانسراها را چاپیدند بعداز آن بخانهها ریختند .

و بغارت اموال مشعول شدندهرچه بدستشان آمد بردند با فریب بظهر مشعول چپاول بودند آنگاه خبر به امیر معخم رسید خودش سوار شده وبشهر آمد و جلوگیری و معانعت از آنها نعود . اگر آنروز امیر بعریاد مردم کاشان نرسیدهبود آن جمعیت بیشمار چبزی بسه کاشان باقی نمیگذاشنند از آنطرف پس از رفتن ما سهاب السلطنه بختیاری با چهار صدسوار ازعقب ماتاختن کردندسب اول در ابوزید آباد اطراق کردیم شهاب السلطنه با سوارهایش مسدند.

بر ما تاخت کردند ما هم دست بجنگ گشودیم و در معابل دفاع دشمن برآمدیم دو سه نفر از آنها کشته شد لیکن از سواران ما هیچکس مقنول بلکه مصدوم نشد ، روز دیگر از آنجا کوچ کرده و به خالد آباد که پنج فرسخی ابوزید آباد است رسیدیم سُب را در آنجا ماندیم باز سوارها ازعقب رسیدند جنکی مختصر واقع شد ولی بهرمای عاید نکردند

شب دیگر در موغار که چهار فرسخی کاشان است منزل کردیم رؤزدیگر از موغار حرکت نمودیم ناهار در زواره مصرف داشنیم اما برعایت احترام آقایان و سادات محترم زواره وبیم رسیدن ادیت بآنها به حسین آباد که یک فرسخی آنجاست رفتیم شب را در آنجا ماندیم صبح شوار شده بطرف امیرآبادرفیم اهالی از آمدن ما مطلع شده و فرار کرده بودند هیچکس در آنجا ببود باهاری که همراه داشنیم صرف نموده و بشهراب رفتیم .

سهاب السلطنه و سوارانش بخیال ما میآمدند ولی ما بی اطلاع بودیم دریک فرسخی سهراب بعية "بهم برخورديم سوارهاي ما منفرق بودند چنانکه افلا" دو فرسخ راه از ابتداي سوار ما با انتهای آنها بود بی خیال راه میپیمودیماما سوارهای بختیاری جمع بودند به یکدفعه بر ما حمله بردند و دست به شلیک زدند من دیدم کار سخت است سوارها ازهم دورندو نا جمع آوری شوند جمعی کسته و اسیر خواهند شد من نمام همت و غیرتم برورکرد چنانکهگویا سرا یا یک نعله آنشم بحکم حمیت و غیرت بگلی چشم از خودیوسیدم و بانعاق سش نعر از کسان خود را بآن جمعیت زدم و در دریای جنگ غوطه ورگشتم قصدم تعریف از خود نیست بلکه مرادم حکایت است دیگرانبودند و دیدند چه کردم هرگز ایی هبر را از خود بدیده بودم همین قدر میگویم که یک نبه بر چهار صد سوار مستعد مهيا با سركردهاي مثل سهاب السلطية كه في الحقيقة أول سركرده است نا ختم وكار را سحت کردم برادران و کسانم واجزا بیز خوب غیرت کردند جنگ سختی واقع شد ار دسته ما یکنفر مفتول شد اینهم بدست یکی از سواران خودمان که نشناخته و تیر باوانداخته بودند هست تعراز بختياريها معتول ومجروح شده بودند بعلاوه جندين اسبآنها بير خورد شهاب السلطية ويارانش يساز جنك وجوش بي يايان معلوب ومقهور و به کا سان بر کشنید ما هم از آنجا به سهراب رفته و شب را در آنجا ماندیم روز دیگر به جانب بیابانک رفتیم . چندی در بیابانک ماندیم روز بروز بر جمعیت ما افزوده میشد واز هرطرف تسويها ميآماند منجمله محمد عليخان كنابادي مراسلهاي بوسيله رسولي فرسناده و منمني انحاد با ما شد پس از اجازه با جمعیت و سوارانش آمدند و در بیابانک بما ملحق شدند در صمی ما را برعیب و تحریض برفنن طبس نمودند ما هم ملتمس آنها را اجابت نموده بــه انعاق بسمت طبس رفتيم .

دربین راه رسیدیم به حلوان مردم حلوان حصاری شده بودند و ما را ازورود مانعتنمودند من رسولینزدآنها فرسنادم و پیعامدادمکه ما را با شماکارینیستمتحصن شدنشمابی ثمراست ماجز سیورسات از شماچیزی نمیخواهیمدر بگشائید وبتدارک سیورسات بپردازیدوبی سببخود را به مهلکه و خطر و مارا بزحمت وضرر دچار نسازید از این پیغام اصلا" مناثر و متنبه نشدند ناچار کار از مسالمه بمجاربه کشید پس از ریختن چندین خون

از آنها فتح و فیروزی برای ما میسر شد و عافیت به فهر و علیه وارد حلوان شدیم پنجروز درآنجا ماندیم پس ازآن به جانب طبس روانه سدیم چون ابن خبر باهل طبس رسبد عماد الملکاسباب استعبال و لوازم ورود مهیانعود و مکتوبی محبت آنیر مرقوم داشت که باکنال شوق منزل بسرای نزول شما مهیا کرده وبا نهایت امتنان درپدیرائی حاضرم پس از وصول مرسول او ما را دوستانهو خالی ازخیال اذیت اشخاص و غارب اموال روانه طبس سدیم در ضمن انتظام الملک با همه معاهدات محکمه و فسمهای معلقه کاعدی نوشت به عماد الملک بدین مضمون که حصرات فصدشان دستگیر کردن بو و عارت نمودن طبس است اگر راه بدهی جان و مال خودت بلکه نمام طبس در معرض خطر و نلف است اعتماد به افوال آنها جز ضرر و خطر نتیجه و شعری ندارد و عماد الملک از مطالعه این مرفومه مسئومه سخت خائف گشده می الموربارگ طبس که حصاری بس حصین و ما و سی بس محکم است با کسانش منحص شدند وفتی مارسیدیم اوضاع را دیگرگون و اساس را وارون دیدیم باچار بفیر و غلیه وارد طبس شدیم آنها از بالای سنگرهای ارگ گلوله بما میریختند سب هم مشعول جنگ بودیم روز دوم برادر کوچکم اکبر ساه سربیپ که خوانی در شجاعت بی نظیرو دلاوری در رشادت یگانه بود نیر خورده و مفتول گست منهم از مساهده اینجال حکم بناراج دادم سوارها دست به ناراج گسودند اموال بی اندازه از طبسیان نلف شد .

میتوانم گفت ضررها و صدمات وارده براهل طبس و خوبریریها نمام بر گردن انتظام الملکاست خلاصهاز طبس کوچکرده و به حلوان برگشتیم محمد علیجان گنابا دی ادن مرخصی حاصل کرد که برود بخانها ش امور سخصی خود را رسیدگی نموده واصلاح کرده مجددا" نما ملحق بشود از فضا در بین راه به امیر فاین بر میخورند از دو طرف مشعول جنگ میشوند پس از مدنی جنگ محمد علیخان کشته میسود ،

ما پنج روز در حلوان ماندیم و از آنجا به بیابانک آمدیم و چهارماه در آنجا افامت داشتیم و از آنجا بقصد کاسان حرکت نمودیم همه جا طی مسافت کردیم ،

نا رسیدیم به اردسنان مدنی بود که امام هلیحان بحتیاری برای جلوگیری از ما با جمعی سوار در اردستان ساخلو بود و مبالغ گزاف مواجب از دولت میگرفت و صرف عیشو عشرت و خوش گذرانی میکرد وقتی ما باردسنان بزدیک شدیم می یاو پیغام دادم با آنکه با سوارهایت بیابا سنفبال ما یا اینکه جمعیت را برد ارواز سراه ما برو والا ضرر و خطر خواهی دید بد بخنی او را ممانعت از نسلیم نمود و شومی طالع بخصومتش وا دار کرد همینکه باردستان رسیدیم او با سوارهایش حصاری شدند ما هم آنهارا محاصره کردیم پس از شلیک زیادم فهور و با تمام عدماش گرفتار شدند چون اورا بنزدمن آوردند با آنکه عداوتش در حق مابی تهایت بود و آزارش بما بسیار رسیده بود چشم از جرمش پوشیدم و از تقصیراتش اغماض نمودم و با

نهایتمهربانی باوسلوک کردم همینقدر آلات حرب و سلاح جنگشان را گرفتم وسوارهایش را آزاد ساختم خودش را نگاه داشتم .

دو روز در اردستان ماندیم خبر دادند کهدویست نعرسرباز سیصد نعر سواربختیاری بقصد ما از اصفهان ما مور آمدهاندبخالد آباد در سر راه ما و منتظرند که از طرفکاشان هم جمعیت سوار برسدآنگاه برما بتازند ، من تدبیری کردم و پنجاه نغر از سواران خود را مامور آنها نمودم که ناگاه برآنها یورشآورند میروند و در خالد آباد بی خبر بر سر آنها یورشمیبرنددوازده نفرسوارهایشان را میکشندسی نعر سوار و تمام پیاده و سربازهارااسیر نمودهسلاح آنها را گرفته معلول و مفید آوردند من مخارجشان داده رهایشان ساختم ،

از آنجا آمدیم به حعر که از توابع نطنز است پس از ورود بآنجا بعضی از سوارهای ابرایکارهای شخصی به نطنز رفتند برا در عزیزم شجاع لشکرکه در رشادت و سواری و نیراندازی یکتاست نقاهت و کسالتی سخت عارض وجودش شده و در بستر خوابیده بود رور دیگر خبر آوردند که عده از کاشان بسرکردگی ضیا السلطان و شهاب السلطنه برای جنگ با ما میآیندهر چند کسان می خیلی مضطرب شدند ولی می هیچ اعتبا نکردم و گفتمهر کس بیایدفابل نیست زیرا که می آنها را شناخته و میزان قدرت و شجاعتشان را بدست آورده ام ساعنی نگدشت که دیدم چند بیدق از دور پیدا سد و شهاب السلطنه و ضیا السلطان با سوارانش از راه رسیدند و دور تا دور حفر را محاصره نمودند می چندان اعتبائی نیموده و گفتم بنه و آعروق را بازکردند و از حفر بیرون آمسدیم و قتبکه بیرون آمدیم دیدم سوار بختیاری تمام بلندی ها را گرفته و راه را بر ما سخت سد کرده اند من با کمال جرات و جلادت مشعول جنگ شدم فشنگ مثل باران بهاری برما میریخت باوجود این کاهی بسختی حمله میکردم .



بمناسبت بیستمین سالگرد در گذشت استاد صیا

صباً ، نوازندهٔ دلها هم بود :

قریب بیست وهشت سال پیش بسال ۱۳۲۸ در خانه من بعدازظهر روزهای سهشنبه تنی چند از دوسان شاعر و نویسنده کرد مبآمدند و به بحت های ادبی وشعیر خوانی میپرداختیم به این بزمکه اسناد شهریار هم دو سه بار ، از سرمهربه نورافشانی آمده او میسرحسوم دکتر ناظر زاده کرمانی لطف و صفا بخشیده بودند ، برادرمرحوم عزیزمن حسین صبا هم که سیار خوب سننور مینواخت و در شوخ طبعی و حاضر جوابی بشیرینی کم نظیر بود ، شور و نشاط خاصی میداد .

در همان اوقات حعفر شریعتمداری کیه در نویسندگی نام مستعار" درویسش" دارد ، غالبا" در محفل ما حضور مییافت ،و گامنا خواندن قطعات شاعرانهٔ نفسز خوبش سرمستمان میکرد .

روزی، ایشان درمنزل مرحوم استاد ابوالحسن خان صبا ، یکی ازاشعار مراخوانده بود و آن شعر چنان در استاد مو شر افتاده بود که اظهار علاقه به ملافات من و حضور در جلسه منزلم کرده بود . و این از عجایب حال و نمایانگر روح بلند هنرمند و درویش استاد بود که با وجود داشتن مشتاقان بسیار و آرزومندانی که ایشان را با اصرار و التماس به خانه یا بزمهای مجلل خود دعوت میکردند (وحاضر به پرداخت مبالغ هنگفتی هم بودند) و ایشان از چنگ آنها به بهانه ها وعناوین مختلف میگریختند، در روز موعود ، ویلن خود را زیر بغل زده ، کو بکو ، بزحمت زیاد ، خانه محقر مرا که در کوجه پس کوجههای آسیاب والی بود پیدا کرده و ساعت هشت شب تشریف فرما شدند ، این عنایت غیر منتظره مسرا سرشار از شادی و سرافرازی کرد و پس از آنکه به خواهش لطف آمیز ایشان غزلی خواندم، برسر حال آمدند واز صندلی فرود آمده دو زانو برپتوئی نشستند و وبلن برگرفتند ، ، . .

من از حال خود و حاضران صاحبدل مجلس در آن تب و ناب و طلاطم امواحموسیقی چیزی نمی گویم ، همینقدر میدانم که در حدود ساعت یک ونیم بعد از نیمه شب ، هنگامسی

که از بذرقهٔ استاد به اطاق بازگشتم ، گوئی هنوز خود را درمیان طوفان باغی از نغمهها میدیدم که رنگ و تلأ لو و آهنگ را در هم آمیخته ، قدرت جادوئیش دیوارها را شکافته ، از مرز زمین و زمان در گذشته بود . آیا بهشت جاودانی مرا در میان داشت؟

بی اختیار قلم برگرفتم وشور و حالخود را درآن لحظات فراموش نگشتنی بسرودن پرداختم ، نمی توانستم نسرایم ، گرچه حس میکردم که گنجایش کلمات سخت محدوداست . معنی آسها حقیر و دایره شان تنگ است و نمیتوانم با توسل به آنها از عهده بیان شسوق. و هیجان خویش برآیم .

اما جوان بودم و عاشق و سودائی صبا بسا حال خود ، با سخاوت وصفایخود با جهره اصیل دلنشین خود ، با پرتو مهری که برمن تابیده بود و مافوق همه ، با زیر و بم نغمههای مسحور گننده مقاومت ناپذیر و شکننده خود مرا به عالمی برده بود که جز سرودن و لااقل برون ریختن قسمتی از شور و شوقی که در درونم نمیگنجید و سرشارم کرده بود ، چارهای نداشتم ،

شعر ساز صبا

این شعر من در مجله جهان نو با مقدمه کوتاهی ، نمیدانم بقلم چه کسی ، چاپ شد وبدست صبا رسید ، صبا به " درویش " گفته بود که آنرا بسیار دوست میدارد . حتی گفته بود که او " در آن شعر بزرگ شده است در حالیکه در پارهای از شعرها که برای او ساخته بودند او را ندانسته کوچک کرده بودند . "

جند سال بعد من به سفر اروپا رفتم ، در غیاب من صبا چند بار از بادرم و دوستانم نسخه اینشعر را خواسته بود زیرا مجله را یکی از دوستانش برده وپسنیاورده بود ، ولی آنها دسترسی بآن نداشتند .

چون من به ایران بازگشتم برادر بزرگم علی اصغر صبا (باید بگویم کهپدرمن مرحوم میرزا حسین خانصبا " کمال السلطان " مدیر روزنامه ستاره ایران بودونویسنده بزرگ د می در کتاب پنجاه و پنج از او در عین بی نظری به لطف و نیکی یاد کرده است و از ایشان بسیار متشکرم وی با مرحوم ابوالحسن خان صبا استاد موسیقی نسبتی نداشت بمن گفت : " دلم میخواهد یک روز استاد صبا و آقایان برومند موسیقی دان را که با هم دوستی داریم به ناهار در منزل خود دعوت کنم و چون استاد صبا باین آسانیها دعوت ها

را نمیپذیرد، تو تلفن کن و ایشان را بمنزل من دعوت کن " منهم بلفن کردم ، استاد در منزل نبود ، پیغام دادم ، ایشانهم قبول فرموده بودندو تشریف آوردند . بصادفا" ساعتی تنها در محضرش نشستم و برایم درد دلها کرد و از گذشنه سخنها گفت . سپس خواهش کرد شعری را که برایسش ساخته بودم بخوانم و بنویسم و بایشان بدهم .هنگامی که آنرا خواندم بیاد دارم که اشک از چشمان صبا و برادرم جاری شد . بعد ، حسون مجلس آنهامردانه بود ، هنگامی که آقایان برومند آمدید ، من به اندرونی پیش خانمرسم و صبا که ساعت ۳ بعدازظهر در رادیو برنامه داشت ، محلس را ترک کرد و میمنا سعانه دیگر او را ندیدم ، زیرا منهم به زودی به پاریس رفتم ، یک ماهی نگذشته بود کهبرادرم حسین در نامهای خبر فسوت ناگهانی و جانگداز اسناد شریف و اصیل و انسان بی همنای زمان ما را برایم نوشت ، از این واقعه ، سوز و دردی که احساس کردم ، گفتنی نبست ، ولی از ذکر این نکته ناگزیرم که چنین کسان چون درمیگذرند ، هر بار من از خود میپرسسم که از دیان نسبل جوان ما جه کسی جای او را خواهد گرفت ؟

بر ماه فرود آمدن نه معنی اوم آدمیـت است نه ضـامن خـوسُبختی بشـــر . پــس صعود معنــوی انسان را جه تضمین میکند؟

میگوئیم چرا دیگر در سرزمین ما نطایر حافظ و سعدی و فردوسی یا در ممالک غربی ، بتهون و ویکتور هوگو و شکسپیر پا به عرصه هسنی نمیگذارند؟

بدیهی است هنرهای اصبـل وعمین را اصالـت و عمـق معنویت انسان بوجـود میـآورد،

آن صبا کهاز لذاید و منافع مادی خود میگذرد ، ویلن زیر بغل میزندو دربدر به دنبال خانه یک شاعره جوان که شبعری از او به دلش نشسه است میگردد تبا او را بینند، تشویق کند، بزم ساده جمعی از عشاق فروتین هنر را رونق بخشد و با نغمههای سحرانگیز خود شور و شادی از دلشان برانگیزد ، کدامیک از شمائید ؟؟؟

من در نسل پیشین از این " کسان" بسیار دیدهام .

خــوشــا بحال مبن ،

*

و اینک آن شعبر سیاز صبیا

ای دل این نغمه چه خوش قصه ما میگوید آنچه او زمزمه سر کرده نهان دردل ماست آنچه از سوز غم عشق نیایید به بیسان نکته در محفل صاحبنظیران بایید گفت چه دهم شرح مین دلشده رفته ز خویش کسنگفته است چنین شرح غم وقعه شوق آن فسونکار تب می زده چنگ به چنگ به چنگ به چنگ به چنگ به سیرشک

راز در پرده به صد شور و نسوا میگوید؟
غیم بنهفته خدایا ، ز کجا میگوید؟
ساز میگوید و با بانگ رسیا میگوید
امشیب این ساز چه خوش نکته بحامیگوید
که بیگوش دلم این نغمیه چیه ها میگوید
کیه به ما زیسر و بیم ساز صیبا میگوید
سخن عشق چه بی چون و چیرا میگوید
که میبا قصیه و بر غصیه ما میگوید

بهرحال یک چنین استانداری دیگر بمرکز مجال نمیدهد و مسلما" تصمیماتشهم حون از نزدیک باامور تماس دارد از روی بصیرت است و مامورینهم از روی شوق و ذوق بااو همکاری میکنند .

پس نتیجه میگیریمکه برای حسن اداره امور درهر قسمت باید بیشتر در جسنجوی (حوهر مدیریت) باشیم تا اختیارات _ تهران ۳۶/۷/۲۰ حسن صهبایغمائی

اینمقاله قبل از درگذشت دکتراقبال به دفتر مجله رسیده بود و همان بهتر که از پس مرگش چاپ بشود .

تسلیت : با کمال تاسف آگاهی یافتیم که استاد هنر و بهزاد زمان ، مصورالملکی بدرود زندگیگفتهاست .خدایش،بیامرزادوببازماندگانشصبرعنایت فرمایاد .مرکمصورالملکی مرگذوق و هنر و خلاقیت بودوجامعههنرایرانودوسنداران و همشهریان اصعهانی او راداعدار ساخت .

نام آوران دورهافشاریه

ميرزا محمد كلاننر فارس!

ميرزا محمد كلاندر يسر ميرزا ابوالفاسم سريفي حسني وخواهرزاده ميرزا محمد حسین شریعی حسینی ملعب به صاحب اختیار ، و از همین خاندان است . امیرسیدشریف حسنی شیرازی (شاهاسماعیل اول امیرسیدشریف حسنی را در ۹۰۹ ق از شیراز با خود برد و در سال ۹۲۰ق در جنگ چالدران کشته سد) (۱) میرزامحمدموصوف درسال ۱۱۳۲ در شیراز متولد و در ۱۲۰۰ ق در اصفهان درگدشت و جنازهاش را برای دفن به نجف بردند در سن ده سالگی بود که میرزاابوالقاسم پدرش وفات یافت (۱۱۴۲) میرزا محمد حسین خال بزرگش او را سرپرستی و تربیت کرد و بعد که بزرگ سد وی را در کارهای مربوط به خود وارد کرد و برتق و فتق آمور ما مورساخت (۲) میررامحمد بتدریج نرقی نمبود و در اواخر عمرکارش بجائی رسید که از افراد بسیار متنفد و منعول فارس گردید در سال ۱۹۶۵ که علیمردانخان برشیراز مستولی شد میرزا محمد حسین کلانتر (صاحب اختیار) و میرزا محمد را بکلی از کار بر کنار و صالح داروغه را بکلانتری معین نمود و آنچه خسواست از ایشان گرفت (۳) پس از کشنه شدن علیمردان خان و استیلای کریم خان وکیل برعیکس نسبت باینان لطف و محبت ورزید و پس از فوت میرزا محمد حسین صاحب اختیار در همین سالکلانتری مارس را که از مشاغل مهم آیزمان بود به میرزا محمد مستوفی که داما د وخواهرزا ده محمد حسين صاحب اختيار بودعنا يتكردوا زهمين تاريخ استكه ميرزا محمد به کلاندر معروف گردیده است .

میرزا محمد پس از اینکه به منصب کلاننری فارس نائل شد از سال ۱۱۷۰ (۴)

۱ مامداد شرح حال رحال ایران ح ۳ ص ۲۸۱۰

۲_همان کتاب حاسبه ص ۲۸۱،

۳_ هسائی (حاح میررا حس) فارسنامه ناصری ص۷۰۷ - سهران ۱۳۱۳ق۰

۴ _ بامداد شرح حال رحال ایران ج ۲ ص ۲۸۱ ۰

تا ۱۱۷۹ همهاره دررکاب کریمخان درخارج از فارس بود تا اینکه دراین سال با کریمخان به شیراز مراجعت نمود و تا فوت کریمخان در ۱۱۹۳ در شیراز مقیم و از مقربین درگاه وکیل محسوب میگردید در این مدت چهارده سال متوالی در شیراز رنجهای گذشنیه وی برطرف شده و یکی از متمولین و ملاکین فارس گردید . در سال ۱۹۹۳ یس از فوت وکیسل دوباره بدبختی به میرزا محمد کلانتر روی آورد و در سلطنت وزمسیامسداری زکیخسان ، ابوالفتح خانو مادقخان زند گرفتاریهائی برای وی ایجاد شد تا اینکهعلیمردانخانزند در سال ۱۱۹۶ صادق خان را کشته و خود به سلطنت رسید و او علاوه بر شعل کلاننسری حکومت فارس را نیز به میرزا محمد واگذار نمود (۱) و در سال ۱۱۹۸ کسه بعزم نسحیر مازندران و استیمال آقامحمد خان قاجار بتهران آمد میرزا محمد را هم همراه خود بسه تهران آوردو پس از شکست شیخ ویسخان پسرش و تار و مار شدن لشگریانش از سپاه خان قاجار، علیمردانخان از تهران بطرف اصفهان کوچ کرد و میرزا محمد کلاندر را هم بسسه هبراه خود برد لکن نرسیده به اصفهان در مورجه خورت فوت کرد و میررا محمد باصفهان وارد شد و جعفر خان زند برادر ما دری علیمردان خان و پسر صادق خان پس از فسسوت علیمردانخانبسلطنت رسیدمدنی در اصفهان با او بود و پس از علبه آفا محمدخان بسر جعفرخان و فرار وی بسبت شیراز و ورود آفامحمدخان به اصفهان میررا محمد کلاسر ک دراصفهان ماندهبود چون آقا محمد خان با وی سابقه دوستی داشت و هنگامیکه در سیرار بهنگام سلطنت کریمخان تحت نظر بود وی را از آن هنگام بخوبی میساخت به بزد خود خواسته مورد لطف خود قرار داد لکن هر قدر اصرار کرد با برگست او به سیراز مسوافعت نمیکرد بلکه او را با خود به تهرای آورد (۱۲۰۰ ق) مدتی در نهران بود بعد احازه داد که باصفهان برگردد و پس از چندی در اواخر همین سال در اصفهان درگذشت هنگامیک. میرزا محمد در تهران توقف داشت شروع به نوشنن وقایع از سال ۱۱۴۲ با ۱۱۹۹ ق نمود که امروزه بنام روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس معروف است میرزا محمد مردی بوده نسیار ساده ولی در جمع آوری و تهیه املاک برای خود بسیار ساعی و آزمند (۲) ۰

۱- بوصیح آقای بامداد بوسماند که در فارسنامه ص ۱۹۹ مبررا محمد کلاینتر فارس در سال ۱۹۶۰ بوسیله بادرساه در کرمان باین معام منصوب شده است و این اشتاه است و همچنین بذکر میدهد که در فارسنامه وقایع سال ۱۱۲۵ در ۱۱۶۸ دکر شده است رح شرح حال رحال ایران ح ۳ ص ۲۸۱.

۲ مامداد مشرح حال رجال ابران ح ۳ص ۲۸۲.

((معرفی کتاب))

تازه ترین تالیف و اثری که از استاد دانشمند ، فقیه اصولی ، و منکلم برهانی ، حکیم دقیق و عارف علی التحقیق ، لب لباب طریقت و حاوی اسرار حقیقت ، مسدنشین فتا و شریعت بیضا ، و طغرانویس طریقت غرا ، حضرت آیه الله العظمی ، آقای محمد سنگا استاد ممتاز دانشگاه ، بنام سیری اجمالی در منطق و فلسفه الهی است که در معرم قرار گرفته است .

این کتاب در ه ۲۴۰ صفحه بقطع بزرگنر از خشتی و با مقدمای مختصر از -معظمله بطریقه افست و با همت دوست فاضل گرانمایه، جناب آقای طهمورث آگ بقول استاد سنگلجی از دوستان صفا و اخلاء مروت و وفا میباشد ، در معرض ا، شده است .

نویسنده محترم این اثرنفیس،که مرا بسالیانی دراز ، از حوزه گرم علمی و اخ افتخار کسب فضیلت بوده ، و از سخنان پرشکوه و افکار تابناک این استاد فخی دماغی انباشتهام ، بغیر از اجتهاد در احکام شرعیه و جامعیت در منقول و معقوز آیات عظام و استادان فن دارای مدارکی متعدد میبانند ــ فائز بحسنین و نائل بمر علم و عمل وفضیلت وتقوی بوده ، هرگز مکتب احرار را به مکسب و بازار تبدیل نک است و همه عمر گرامی را در کمال مناعت و تورع ، و زهد و تمنع گذرانده است .

استاد محمد سنگلجی ، در فقه و اصول از شاگردان مرحوم میرزای نائینی و آیسهاللس اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی دانشمند تحریر اصولی ، و در حکمت و کلام و عرفان از تلامیذ حکیم متاء له مرحوم آقامیرزا حسن کرمانشاهی و حاج ملا محمد هیدجی ـ حسکیم عارف و مدرس بارع ـ و آقا میرزا محمودقمی ـ رضوان ـ که همگی از مدرسان فحل وسترک و مراجع علم و دین در عصر خود بودهاند ، می باشد که آثار علمی و حکمی تعلیقات و حواشی این بزرگان بر کتب فقه و اصول و حکمت و کلام و عرفان ساری در افواه اهل فن و مشهور و متداول است .

بنابراین و با توجه بدین نحوه تلمذ و تدقیق در مباحث علمی ، می توان بصلاحسیت

شخص ایشان در مسائل علوم مزبوره ، و بتالیف منیف این استاد دانشمند: که با قلمی بس ساده و شیوا ، بحل مشکلات و رموز حکمت و کلام و شرح مصطلحات فنون و تعاریف آنها پرداخته است ، پی برد و در واقع اثر مزبور را باید (مدخلی بر شرح منظومه) یامقدمهای ، بر حکمت و کلام اسلامی دانست ، که با رعایت جانب اختصار باقتضای گیرودار مباحث و اهمیت آنها گاهی بطول و تغضیل پرداخته و سخن را بعرتبه اطناب غیر ممل رسانده است ،

استاد بزرگوار ، کتاب خود را بدوبخش منطق و فلسفه تقسیم کرده است ، و باعنایت باینکه مباحث و مسائل حکمت و کلام را بجز با تمهید مقدمات منطقی و وقوف با صطلاحات و آگاهی انواع قضایا و اقیسه و مناسبات و الزامات و دیگر عناوین آنها نمی توان دریافت ناگزیر مباحث ومسائل منطق را تا آنجا که برای فهم علوم عقلیه و نقلیه لازم می نموده ، با غورو در عین حال سادگی بیان متذکر شده است و خواننده مبتدی را برای کسب مبادی ضروری ومبانی لازم این علوم براهنمایی برخاسته ، تا بدون مقدمات ممهده باکتساب واخذ معارف اسلامی مبادرت نکند و با دست و دامن خالی از سیراین گلستان و بوستان برنگردد .

بیاد دارم که مرحوم سیدابوالحسین رفیعی قزوینی ، حکم وفقیه علامه ، میفرمودند : برای فهم مباحث عرفانی ، همانقدر حکمت کامل لازم است که برای درک مفاهیم حکمت علم منطق ، و در واقع مبتدیان را باتذکر بدین مساله مهم باندوختن مقدمات ضروری و مخصوص این علوم تشویق می کردند ، زیرا بدون کسب مقدمات مزبوره هرگز کسی بغورمسائل و دقایق حکمیه نمیرسد و از این خرمن و انبار فقط بخوشه و توشهای دسترسی خواهدیافت ،

در بخش منطق همانندمباحث و مطالبفقه و حکمت ، استاد دانشمند با جمله (میتوان گفت) نظریه مختار ، یا استقلالی خویش را ، در محاکمه اقوال و نظرات بیان فرمبوده ، این خصوصیت را در تضاعیف اوراق و خلال سطور کتاب مورد تعریف ، بکرات و تعداد مینوان بدیده تحقیق نگریست .

باری ، بخش ویژه منطق در صفحه ۴۵ کتاب موصوف بپایان میرسد و از صفحه ۴۶ آن بخش حکمت الهی آغاز شده تا آخر صفحه ۲۴۰ خاتمه مییابد ،

در همه این مباحث و مسائل ، قلم در دست یک فقیه و مفتی شریعت که از یسجوز ولایجوز سخن میراند و (ما الفرق بین هذا و ذاک) را پاسخ میدهد نیست . قسله در انگشتان دانشمندی معقولی، و عارفی هوشمند استکه در فروغ مباحث ماهیت و وجود وارد شده ، فاتحانه حکومت میکند وباسلطه علمی بدقائق این مباحث اندیشه گیر شمول ووقوف دارد .

استاد سنگلجی را در این کتاب ، نمیتوان با نویسنده متون عربی و فسارسسی کستاب (القضاء فی الاسلام)و (ضوابط المعاملات) و دیگر کتب فقهی و اصولی بازشناخت ،

در کتب اخیره ،او نویسندهای اصولی و فقیهی مجتهدمیباشد ، ولی در کتاب مورد تعرفه ، حکیمی دقیق و متکلمی نقاد و باریک نظراست .

این دو گانگی ، و بلکه چندگانگی ـ با توجه بعلوم عرفانی و اخلاقی و معارف قرآنی و بعبارت دیگر کمال وجامعیترا فقط در چند کس از دانشمندان معاصر می توان دید که عبارتند از مرحوم آیتاللمبروجردی ، میرز عبدالرحیم ارباب ، ملامحمد تقی آملی ، سید محمدکاظم عصار ، سیدابوالحسن رفیعی قزوینی و میرزامهدی ، میرزا احمد آشتیانی ، و میرزامحمد علی شاه آبادی رضوان الله علیهم اجمعین و از استادان دانشگاه صرحوم فاضل تونی و نیز ادیب بارع و دانشمند عارف حضرت آقای جلال همایی ((سنا))واستاد جامع و جبر وارع ، فقیه اصولی و حسکیم و متکلم نامبردارحضرت آقای محمود شهابسی و دانشمند پرتوان و کثیرالتحقیق و حکیم دقیق جناب آقای سید جلال الدین آشتیانی استاد حکمت اسلامی دانشگاه مشهد مقدس ، که همه از محققان نامبردار معاصرند .

افسوس که مادر دوران از زادن و پروردن ایندست از استادان وعلما دردوران ماعقیم است و جوانان ایرانی و مدرسان اخیر دانشگاه از درکفیض و اخذ علوم از افواه این رجال علم و دین محروم بالذات بوده حال و هوش غبطه براین نامبرداران فضیلت و مسعارف انسانی را ندارند .

کوتاه سخن اینکه ، در بخش فلسفه الهی ، استاد دانشمند در مباحث وجود و ماهیت که ام المباحث الحکمیه محسوب است و بیشتر حکیمان اسلامی را برسرا صالت هریک از ایندو و مباحث دقیق و نظراتی بعایت تحقیق است ، بغور و بررسی پرداخته ، معتفد باصالت وجود حکه داب حکمای متاله است حگردیده در همه مباحث مهمه حکمت با آوردن ابیات و اشعاری مناسب ، باظهار نظر مبادرت کرده است ، و برای صیادان معانی و معارف اسلامی که بمثابه دریایی بیکران و معادنی ذخار است ، خرمنی از گلهای معطر بارمغان آورده که شامه دل و جان را می نوازد و دریاهای دانش و بینش را از جویبار الفاظ و عبارات درمغز اندیشه مندان جاری میکند و درخاتمه باخطاب باستاد بزرگوار با دوبیت از سری بن احمد موصلی ، این مقال را بیایان میرسانم که سروده است .

وراحتک السحاب آمالسیحار فیانت علیه سور او سسوار

اعزمك الشهاب أم النسهار

تحلى الدين أو تحمى حماه

یعنی : آیا عزم نوشهاب ثاقب است یا روز روشن و پنجهات ابراست یا دریا ؟ .

زینت می دهی یا قرقگاههای او را نگاه میداری ؟ پس تو برای دین بمنزله بارو یا دست بند گرانبهایی .

اسلام

آلفرد گیوم ALFRED GUILLAUME استاد فقید مدرسه مطالعات شرقسی و افریقائی دانشگاه لندن ، در گذشته ۱۹۶۵ میلادی ، کتابی در باب اسلام "اسلام" نوشته است که مکرر (درلندن) به چاپ رسیده است ،

لحن مؤلف که سالیان دراز درلبنان و دیگر کشورهای مسلمان نشین همجون ما مسلمانان محشور بوده است نسبت مه پیامبر "بقاعده" مؤدبانه و ملایم است عفت کلام و حسن ادب ویژه در مسائلی که ما عقائد دینی و عواطف بشری اصطکاک دارد البته حسن است نه عیب ، جه این نوع ملاحظه کاری ها و رعایت احتیاطها ما نقد علمی و پژوهش درست و بی غرضانه منافی نیست مؤلف همه حا لیاقت و کاردانی پیامبر را به عنوان یکی از نوادر تاریخ می ستاید جز بعضی موارد استثنائی از قبیل همزبانی با دیگر شرق شناسان در شکایت از قتیام هشتصد تن بهودی مه عهد پیامبر (۳۸۷)

مؤلف ارتباط تعالیم پیامبر اسلام را با عقاید و تعالیم موسی و عیسی عالمانه تجزیه و تجلیل کرده است (ص ۱۹۴هـ ۲۰۱) و تجلیل کرده است (ص ۱۹۴هـ ۲۰۱) و تجلیل

مطالعه

از نکات قابل ذکر این که حسب محتوی این کتاب "امییں" برخلاف همه تعاسیر که "امی" را به معنی مدرسه نرفته و سواد نیاموخته گرفته پیامبر را درس نخوانده خواندهاند بمعنی "غیر یهودیان" است (ص ۱۹۷) ، مؤلف دانا ،ییامبر را خوانا و نویسا میدانید (ص/۵۷) .

آهل علم را به خواندن این کتاب مستطاب توصیت میکنم .

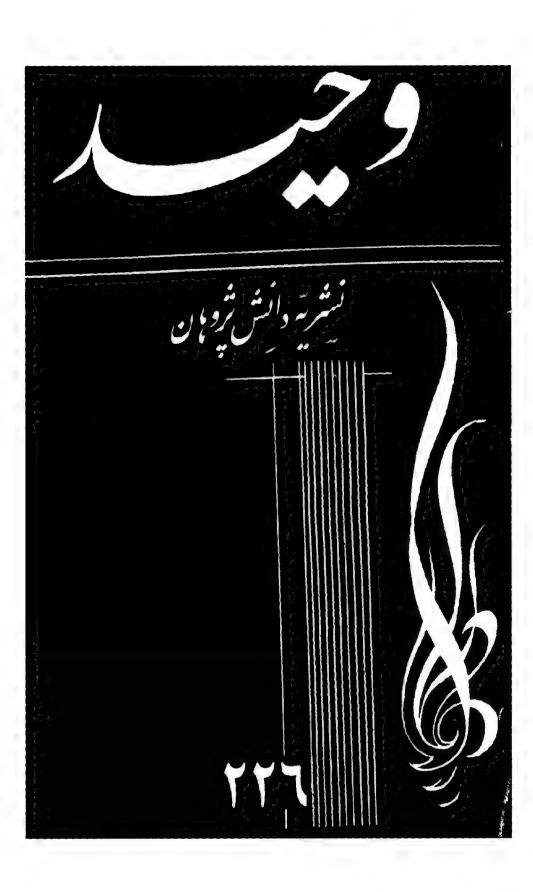
کتابی از

دنیس رایت

The English Amongst the Persians: During The Kajar Period, 1787 - 1921, By Denis Wright, 218 Pages. E 6.50.

سردنیس رایت Sir Denis Wright سفیر سابق بریتانیا در ایران کتابی منتشر کردهاست بنام " انگلیسیان بین ایرانیان ــ در عهد قاجاریان " ، این کتاب را اهل تاریخ باید بخوانند ،

ارزش فوق العاده مهم این کتاب بدان است که دنیسرایت در آخرین فصل کتاب از یادداشتهای روزانه لردآیرون ساید بهده است ، ایسن یادداشتها که برای نخستین بار چاپ شده است نقش بریتانیا را در افول قاجاریان و استقرار حکومت بخوبی روشن کرده است ، مطالعه این کتاب برکسانی که در مقام کسب اطلاع صحیح و مستند در باب تاریخ معاصر ایران باشند واجب است .



فهرست

از ۱۵ با ۳۰ بهمن ماه ۲۵۳۶= ربيع الأول ۱۳۹۸ = فوريه ۱۹۷۸

صعحه ۳ سنامهها و اطهار نظرها از: "اسماعیل عروی سابوالعاسم اونان"

- " و مظفر الدين ساه و اناسك منفي دانش (مستشار اعظم) .
- " ه۱ ـ موم زبان و زاهد ناپاک (شعر) اسادوحید دسگردی .
- " ما المحاطرات وتدگی سیاسی من معناسعلی گلشائدان وردر پدستن دارا المستنی م

دادگستری ۲۰۰۰

- ا ١٥- گــوهــر مردمـــي مافرندون نوللي ،
 - " ع١-خاندان آقابان ـ ابوالعضل فاسمى ،
- " ۱۸ ـ نعدی بر کیاب در دیار صوفیان ـ دکیررضا نژاد (نویس)
 - " ۲۲ ــ کليه صحرا (شعر) ــ على بافرراده (بعا) .
 - " ۲۵ ــ بارنجچه دفير روابط عمومي ــ تحفقلي نستان .
 - ۳۲ ـ سحنان نافد و حاوید ــ محمد وکیل .
- " ع٣- صدحا سوسي ـ توسيه گرب يوجهايت ـ ترجمه دکير کاظم سرکت .
 - · ۲۲ انتقام بگیران ربان فارسی حملال الدین صدیقی (افعانی) .
 - " مهدار بعليد يا تحقيق بدسيد حسن امين (از لندن) ،
 - ۵۲ حاطرات ماساءالله حان كاسى به تقرير خودس ،
- " Δv اندیسههای سیدخمال الدین اسدآبادی ساعت البهادی ایری (از آریکا) ،
 - ٤٢ منصور خلاج داسماعيل وطن ترسب ،
 - ۶۲ صلح امكان بدير است سيرهنك احمد احكر،

محله وحدد ماحت اسبارو مدير مسئول : سيفالله وحبدتبا

ستانی : سهران _ حیابان شاه ، _ کوی حم _ شماره کامی کلمی ۲۴۱٬۰۲۸

مهای اشتراک سالانه برای ۲۴ شماره یکهرار و دوبست زمال یا خارجه دو هزار زبال یا

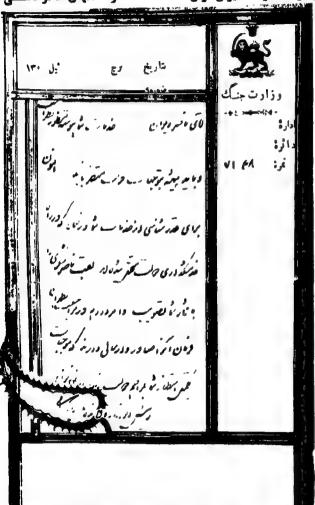
سسر مسی ایک شماره پنجاه ریال بعد از یکما ه دوبرابر .

نامه فإواظهما رنظر فإ

حيات آفاي دکير وحيد نيا مدير محترم مجله وحيد .

اسنا دوعکسهای باریخی که در مجله وحید چاپ می فرمائید بسیار جالب است و مجموعهای بسنار ارزنده از جهره رجال معاصر ایران بر جای میگذارید.....

بر همه مردم آزاده و فرهنگ دوست ایران فرض است که اسناد و عکسهای خانوادگیی



فرمانی است به امضای رضاساهکنبرکهدرآنموقع رئیسالوزرا و فرمانده کل فوا بوده است

عکس از محموعه عکسهای باریحی محمد بافر امبر عصدی خودشان را برای درج درآن مجله معتبر و مسند بغرستند و مجموعه عکسهای تاریخی شما را غنی تر گردانند ،

اکنون بهپیروی از همین نظریه یک فطعه عکسوبک فرمان مربوط به مرحوم ناصر دیوان کا زرونی که یکی از احرار فارس بوده است تقدیم خدمت میکنم تا در صورت نصویب امر به درح آن بفرمائید .

تا نشکر و امتنای حاسماعیل عروی



ناصر دیوان کازرونی و فرزندش حسنعلی حاں امبر عصدی

أبوالقاسم أفيان

شبراز

Δ

جناب آفای سیف الله و حبد نیامدیر محله و رس و حبد دام الله افصائها به عرض عالی معرود رسگار دبیر دبیرسان به عرض عالی معرود رسگار دبیر دبیرسان های بزد در دبل (حجاب بزدی) حلب بوجهم را بمود و حاطرهٔ ساعر بکنه بردار و سحن ساز سُنراز مرحوم حاج محمد مهدی حجاب سرازی را به خاطر آورد دریعم آمد که ارآن مرحوم دکری بسود و سیاسائی مقام ادبی آن ساعر سهیر از انظار محو گردد و آبار طبیع وفادو هنرمیدانه او از بوجه اهل ادب مسبور ماید و دمه خود دانسیم با سر دمهٔ ازاحوالین را به نحو احتصار بیگارم با اگر مناسب دیدید در آن خریده سریقه که معرف احوال صاحبان دانش و کمال است برسم بدگار امر به درج فرمائید .

قبل از آن که مرحوم مبررا علی بعی مدرس بزدی تخلص حجاب را برای خودس انتخاب تماید خاخ محمد مهدی سبزاری به این تخلص متخلص بوده است و آقای محمود هداست در بذکرهگلراز خاویدان خودشان مبررا ابو برات نامی از اهالی عباس آباد اصفیان را به این تخلص میخواند ،

حون دکر مرجوم حجاب سیراری در پیش از یکی دوائز از آبار بیستیان بیامده است بهتر است که عین نوشیه آنان را نقل کنم و از مصادعت بیستر صرفیطر نمایم ،

در فارسنامهناصری مرحوم فسائی که همزمان با حجاب بوده است در دیل اعتال مجله بازار امرغ استراز جنین آورده است :

"حاجی محمد مهدی حجاب نخلص ساعر باحر سبراری بسر مرحوم آمامحمدیتی ساحیو خلف الصدق مرحوم حاجی صالح باحر سبراری در سال ۱۳۲۴ در سبرار مبولد بنده کست کمالات بموده پس مقدمات عربیه و ادبیه بناموخت و مسائل مبطق و کلام وحکمت را احید بموده بیاندوخت و خط نستعلیق را حون او کسی بنوسند مدیها در بندر بمنگی هندوستان برای بخارت رحل اقامت انداخت و قدری لایق از مال خلال اندوخته عود سبرار بمود و از عمل بخارت دست کسده به اندازه گلیم مناعت کاران بارا درار کند و بر سبیل بدین در خرید و فروس خواهرات میمنی مداخلتی بماند با بیشتر اوقایس را صرف بندگی اسرد متعال و صفیمیت اهل حال فرماند و این جند سعر را از آن صاحت صفا نگاسم "

و به تجریر مطلع جند غزل از آن مرجوم منادرت حسیه از حمله 🖫

حان بیر بو باخیم بهبر از این بیرد کس دربده خاودان شدم بهبر از این بمرد کسی زادزهجروسیروغمووصلومراد و خرمسی شهد ر رهر جانگرا بهبر از این بخوردکسی ۲- درکتاب آثار عجم با الیف فرصت الدوله در ردیف عرای سرار جنس آمده است:

E STATE

" حجاب ــ مرحوم حاحی محمد مهدی در علوم منبحرو در خط نستعلیق فادر و ماهراست و از ..." الی آخر .

۳-در تذکره بنام شعرای متا خرین فارس تا کیف مرحوم فصیح الزمان رضوانی که نسخه خطی و شاید منحصر آن در جز ٔ آثار نفیس و بسیار گران قدر مستشرق شهیر پرفسورا دوارد برون در کتابخانه دانشگاه کمبریج در کالح پمبروک موحوداست که مرحوم برون بوضحتی وافیی در بدست آوردن آن نسخه به زبان انگلیسی مرفوم و منضم به آن کیاب بموده است و در ردیف 10-19- محفوظ است

A.DESCRIPTIVE CATALOGUE of The ORIENTAL Mss و در کتابی مه اسم - BELONGING TO The LATE.E - G-BROWNE .

کهباکوشش پروفسورنیکلسن NICHOLSON ندوین و به سال ۱۹۳۲ انتشار بافته درصفحه ۱۳۷۸ ضمن معرفی آن تذکره متن یاد داشت مرحوم یروفسوربرون را ذکر میکند درآن نذکره ضمن معرفی حجاب چنین آمده است و

"حاجی محمد مهدیش نام است و آقا محمد تقی خلف حاحی مالح تاجر او را باب گرام در سن شباب به کسب کمالات کوشید نا راح روحانی از شاعر پنهانی وحدانی نوشید پس از تحصیل مقدمات عربیه و یکمیل محسیات فنون ادبیه مسائل حکمت را به بیکوترین وحهی آموخت نا گوهرهای منطق را در مخزن بیان و معانی اندوخت بعد از آن بیز کیه نفس که شرف انسان در آن است رو نهاد و دست ارادت به جانب میرزا ابوالقاسم سکوت دا ، اکثر خطوط را نیکو نگاشته و در خط نستعلیق رابیت شهرت افراشته سفری به هندوستان سه عزم تجارت و سیر و سیاحت رهسیر شد و پس از جندی در وطن ما و لوف شمع رویش حلوه گر با والد مو لف رشته النفس محکم بود و در غم و شادی با هم توا م در زبارت بسالله الحرام وسایر قبور اثمه انام با یک دیگر رفیق طریق و مشفق شفیق پس از فرائس حصح و در نوردیدن طریق راست و کج از تحارت و سیاحت دست کشید و در شراز حون گست در نوردیدن طریق راست و کج از تحارت و سیاحت دست کشید و در شراز حون گست در دارالسلام تاریخ فوت آن مرحوم را فرزند دل بندش محمد تقی سحاب سروده و برلوح در دارالسلام تاریخ فوت آن مرحوم دا فرزند دل بندش محمد تقی سحاب سروده و برلوح مزارش نقش نموده القصه مرحوم ححات در جمیع فنون و بحور شعر مهارتی به سزا داشیه مزارش نقش نموده القصه مرحوم ححات در جمیع فنون و بحور شعر مهارتی به سزا داشیه و به نقل از همان بذکره " دیوانی مشتمل بر هزار بیت از او بحا است"

شعر در نهایت حزالت و انسجام می سروده و غالبا" ایجود مشکله شعر را که دلیل بر نسلط و در عین حال نکته سنحی و طلاقت کلام او است انتخاب نکرده و حون برملم دست می برده حون نقاشی حیره دست با اولاد و احفاد مرحوم وصال علی الخصوص مرحوم بزدانی و وقار بارغار و رفیق حجره و گرمایه و گلستان بوده است.

در قصده از منوحیری اقتفا کرده و در عزل بنرو مکنت سعدی استومعمولا "عزلهایس از هفت بنت و قطائدین از وع بنت تجاوز نگرده است ،

در نمامی عمر که بالغ بر هستاد سال گردیدنهکس را به مدحستوده و نهبهقدح کس زبان گسوده و درنهایت استغنا و طبع و قراغ خاطر بشر بسته و بغایت گشاده رو و سخسی الطبع بوده است ،

پسرش آقاحمد نقی متخلص به سحاب غالب عمر را در بندر بمبئی سکونت داشتهو در کار تعلیم السن فارسی و انگلیسی اشتغال داشته است و در تصحیح بسیاری از کتب ادبی که در چاپخانه ناصری که مو سسین آن بنی اعمامش بوده اند به طبع می رسیده صاحب نظیر بوده است .

در ضمن دفاتر خاطرات روزانه مرحوم میرزاعلی محمد خان موقرالدوله که او خود دارای مقامی علمی و ادبی و فضیلتی مالا کلام است و با مرحوم حجاب سمت قرابت داشته مورخه روز ۱۲ رمضان ۱۳۰۴ مطابق با پنحم جون ۱۸۸۷ چنین مرقوم است و

" قریب غروب بود که آفتاب وجود حضرت حجاب غروب نمود همه بهتشییع جنازه به دارالسلام رفتیمو در صعه نربت حسم شریفش به خاک سپرده شد"

برای نمونه سواد عکسی از بکی از آثار خطی مرحوم حجاب که تاریخ لیله السیت یا زدهم شهر ذی حجه الحرام ۱۲۸۷ به خط نستعلیق نگاشته و به امضایش موشح و در اختیار نگارنده است برای درج در آن مجله حلیله ایفاد و رونوشت آن دوغزل را برای استحضار و استطلاع ارباب ادب مینگارد سابن حانب امیدوار است اگر دست رسیه بقیه آثار آن مرحوم یا بدبه طبع اشعارش اقدام نماید ،

و من الله التوفيق و النه النكلان

حنایم بسنه آن رنجبر مسونسی بوو آن مویزیبا خون سام و رستم دلم بس کوه عم گرفته بر دوش بهرستن به هر بگسودن از موی دربغاهرکه بینم در کفنن هسست زنار موی خود سنگین مکن دوش هماناموی بگشودی که از مشسک سیمرویی دهی مشک خسس را

ارادتمند حابوالقاسم افنان

که گوبی برکشیدستسم در آهسن مرا دل وآن زنخ حسون جاه بیژن. بهموئی لرز لرزان آمسسد آون فشانی مشک بر خروار و خسرمسن از آن خروار و خرمن خوشهجزمن مرا یاری فکن باری به گسسسردن پسراکندند خلقسی جیب و دامن به نسربن موی مشک آگین پراکن

حجاب از موی او رسنن نبساری اگر روئین بن آبی ور نهمسس

ىقيە در صفحه ٩



مظفرالدين شاه و اتابيك

سرکاری و حلوسان مطعرالدس ساه مانع از محرمیست انابیک به ساه بودند. در موقع رفتن به در دونم برد در زیر زمین قم جزحاح میرزا سیدعلی سادات اجوی کس بنودودریشت میهان به نماز بصا مسعول ، ابانیک می فرمود هر روز حاح میرزا سیدعلی اصرار می داست حرا بنونسید دانسس به قم آند حاصه از روزی که بذکره صدراعظمی را فرسیاده ، حالک آمده مرا کالسته و در بست سبون به نماز انسیاده ، در صمی بیانایی که می فرمود از پیش آمد و اوضاع حال خویس حسارت کرده کفیم حرا خون محرمان ساه با وی خود را محرم نکردید و میل حاظرسرابدست بیاوردند ؟گفت ساه برکان را محرم خود سیاسدوهنخوفت مرا به محرمیت خود احتصاص بدهد ، روزی از درت باع کلستان وارد می شدم ساه در خیابان بی کلاه با سر برهنه کردس می کرد جون آمدن مرا بکفیندش به فوریت کلاه خواست و برسریهاد امنی حلوب همراه می بود مرا گفت ملاحظه فرمائید کهچه سان ساه احترام ورود سمارا بگاه می دارد و کلاهبرسر می گذارد ، کفیم همین دلیل بر آن است که مرا برخونس محرم بنی سمارد و نفرمود خندی پیش و بخویش معلوم شد نرساننده اید ، در این صورت چه میتوان بعدیم شاه را نفرستادم پیش از بخفیق معلوم شد نرساننده اند ، در این صورت چه میتوان کرد ، الحکم لله الواحد الفهار به سر ما و بعدیر بروردگار ،

فيه از صفحه ٧

دوسدراری ست برلف بنوگفیم لؤ لؤ رحسدهات بنادم آمنسد گفتم یا دل به کس نگویم از عشق سفیده عشق بنی که درگه و بیگه باکه کند مهر بو به پاکمکان جای

حان بوای دوست با به صبح بحقیم سام سبه با به صبح لوالوا سفییم اشگم بر رح دوید و گفیا گفیییم هم بهخوسی طاقوهم بایده حقیم سبیه زحاساک فصل و دانسرویم

> دوس حجاب آنقدر گریست که بارش ناکه بر او کرد آن خیان که گفیستم به دریج لیله السیب بازدهم شهر دیجچه الجرام ۱۳۸۷ برخیزاکه وقت خواب شد

موم زبان

ناموس باز و ننگ طلب محرمانهانسد هر یک کمینه بنده و دزدان خانهانسد کشتی بموج داده و خود بر کرانهانسد بروانه سوز و سرکش و آتش زبانهانسد شب در شکنح طره اغیار شانه انسسد ابنان که کح نهاده کله خسروانه انسد حمعی که پای بند به یک ماهیانهانسد برداخیه ز دولت و ملت خزانهاسسد بر بیر طعن و سنگ ملامت نشانه انسد با حضمهای فینه بحوش از میانهانسد فومی که میکر آمده بر بیحگایه انسسد این بردگان پرده که بانوی خانهانید لاف و گزاف خانه خدائی زدند لیک بوحانوف بینکه به دربای حادثات هر حند روز موم زبایند، شبخو شمع خون شانه روز از عم بارند سینه ریش از خسروان بشانه چه دارند ، راستی کی فکر سالیان درار وطلبیس کنند اینالیمه به سیم و زر حلق کنسهانیسد بس دورها رود که بررگان دور میسا رس موج خیز حادیه جای کناره بیست هر روز گویه دیگر از بهسر جیستند

مرغبان شاخسار محنت وحند وار همآنس آشبانههم آنش نرانهاند

البرناياك

زان بسی رست سر بمدهب میسی فاسق پاکدازت سید سید بیراهسین داشت بر سید بیراهسین بافت بر دامنی به پیرامسین بافت بر دامنی به پیرامسین سنزهاش بر کدار ساخت جمیسین زندگیسی داد در سرای کهسین آفت سبزه دشمی داد در سرای کهسین خون بلدل هزار بر گیسیدن خون بلدل هزار بر گیسیدن و سوسن و سوسن

سق زشب است لیک رهستد دروغ بهتر از خیک راهستند با سیاک کوهسار بلند با از زهستندی خوبین بود از سردی و گسیرانسی خوبین لیک خون از سکوه باد بهستنداز کستر کست سیل انگلستن مردگستان دم زمسان را زاهد خیک حسیسون زمینانست بگدر دگستار به گلستان بینیش ور به سنان قدم بهی بایست

باک از لوث زاهسیسند ناپاک بادابران و هستر دیسار وطین

عاتفليكشائيان

خاطرات زندگی سیاسی من ۱۵



من شب را به ناراحتی گذراندم حون می دانستم وضع موجودی غله ، کافی نیست و ما سرخرم هم جندین ماه مانده و مسئولیت بان شهرها با وزارت دارائی بود و این مقدار آرد بسیار کمک به حائی بود ، در هر حال صبح نماینده انگلیسها را خواستم و تذکردادم که آرد لازم نداریم ، بسیار بعجب کرد و گفت با اطلاعی که من دارم وضع موجودی غلبه شما رضایت بخش نیست و ما بسیار سعی کردیم این آرد را برای شما تهیه کنیم و با مضیقه کسی ، یک کشنی دربست اجاره کرده آرد را از هندوستان برای کمک به کشورشما که روز به روز نائره حنگ شعله ورتر شده و شما قادر به تهیه و وارد کردن جنس نیستید برسانیم ، راحم به لوکوموتیوها چون جنگ است و فرس ماژور ما نمی توانیم آنها را تحویل دهیم ،

راحع به لوکوموتیوها جون جنگ است و فرس ماژور ما نمی توانیم آنها را تحویل دهیم . خلاصه با مداکرات زیاد ناچار شدم هزینه بار بری و بیمه و معطلیکشتی را در بندربپردازم

> و برای اطلاع خوابیدگان این باد داشتها باید بذکر دهم که مداکرات ما بعنی مذاکرات دولت با انگلیسها در تحویل این لوکومونیوها بعد از خانمه حنگ از سرگرفته شد ودرکایینه فوام السلطیه که مرحوم علام حسین خان فروهر وزیر راه بود و مرحوم عزب الله خان هدایت رئیس راه آهی با بهای جندین برابر فرار داد اصلی لوکومونیوها را بحویل دادند.

> این پیش آمد موحب سد که می به سفارشهای امیرخسروی بوحه کنم . صوربی از مادموازل گلدببرک حواستم و معلوم سد ایسان بدون داست ازر لازم مقدارزبادی ریل و انومبیل سفارشداده اندوسیمان و آهن کمرای آنها اعتبار بازسده و معلوم نیستکی



غلامحسين فروهر

بتوانند تحویل دهند و آیا وجه لازم برای این خربدها داریم یا خیر؟

بنابر این برای رفع محظور شرفیاب شدم و مراتب را به عرض رساندم فرمودند ربسل و سیمان را بخر ولی سفارش اتومبیل را لغو کن و اگر وجهی باید بیردازی بپرداز، منکتانه را خواستم چون ایشان نماینده اتومبیلهای خریداری شده بود و به ایشان گفتم مااحتیاجی به خرید اتومبیل نداریم و قرار داد را لغو کردم . جند هزار لبره هم بابت غرامت بااحازه پرداختم ، راجع به ریل معلوم شد دو سفارش داده شده : یکی به داماد ملحارسکی که قرار بود ریل از لهستان تحویل دهند (البته از راه روسیه) دیگری از شرکت نبهلم اسبسل امریکائی که نمایندهاش احمدعای خان ابتهاج بود و مغدار خرید یک صدهزار نن می سد و بهای آن را بدون مناقصه امیر خسری قبول کرده بود به هر تنی ۵۷ دلار .

قراردادبادامادملچارسگیرا لغو کردم چون مسلم بود فادر به نحوبل نیسید و هر جه اصرار و ابرام از طرف ایشان شد قبول نکردم بعدها فهمبدم این شخص عضو رسمی اسلامی سرویس انگلیسها می باشدو همان شخص بود که مرا از نظر سفارت انگلیس و روس فاسیست قلمدادکرده بودکه موجب بیکاری من درسالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ شمسی گردندکه نعصیل آنرا در موقع بیان خواهم کرد .

راجع به خرید از امریکا هم نفتگ جیان نامی که نمابنده بوبایب اسیل بود بزد مس آمد و گفت من حاضرم ربلها را به بهای ۵۲ دلار بحویل دهم ، باز بطور معبرضه منگویم این شخص در زمان مرحوم داور که راههای حراسان بسته بود و در ر ساندن غله به مشهد که در قحطی بود و همچنین رساندن جنس به روسها از راه عشق آباد درمضعه کامل بودیم این آقا که نماییدگی کامیونهای بزرگ وایت را داشت حاصر شد بهما کمک کند و دوسه ماه در سرمای قوچان و سبزوار کامیونهای خودرا دراختیارما بگدارد و خودش در بس را بسه باز کردن گردنه ها کمک کرد ، این شخص اهل بیروت بود و این کمک صرفا " برای این بود که وزارت دارائی به او پانصد لیره ممکن و میسر نبود) بنابر این حون در آن زمان بر عکس امروز صدور حتی یک لیره هم ممکن و میسر نبود) بنابر این حون در همان زمان هم سرو کارش با من بود برای حق سناسی من اقدام کردم و پانصد لیره مرحوم داور به ایشان مناسبات بود که پیشنهاد فروش ریلها را به ۵۲ دلار داد ، من مرحوم ابتهاج را خواستم و به ایشان تذکر دادم ، ایشان حاضر نشدند فیمت را ننزل دهند و چون قرار داد را امیر خسروی به مبلغ ۵۲ دلار بسته بود تفاوت بین ۵۷ دلار و ۵۲ دلار را زمین خراد و ۵۲ دلار باز آقای تفنگ چیانگرفتم و پس از اطلاع به اعلیحضرت فقید به خزانه برگرداندم ومورد باقد معظم له قرار گرفتم و پس از اطلاع به اعلیحضرت فقید به خزانه برگرداندم ومورد مقد معظم له قرار گرفتم .

خردا دماه فسرار سيددر سنوات كذشته ساعت تابستاني ادارات ازپانزدهم خردا دشروع شده و

پانزدهم شهریورخاتمه می یافت ، اعلیحضرت فقید پسانسزدهم خسسسسرداد کاخ سعد آباد تشریف می بردند و پانزدهم شهریور به شهر تشریف می آوردید، فقط سال ۱۳۲۰ بود که پانزدهم خرداد به سعد آباد تشریف بردند و تا بیستو سوم شهریور کمه استعفا دادند به شهر تشریف نیاوردند، وسط تابستان هم سه روز چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم مرداد کلاردشت تشریف میبردند که درآن سال کلاردشت هم تشریف نیردند،

جلسات هیئت دولت روزهای شنده و چهارشنبه که در حضور معظم له تشکیل مسی شد به جای کاخ مرمر در کاخ سفید تشکیل شد اتفاقا "سال ۱۳۲۰ اولین سالی بود که جلسهدر کاخ سفید نشکیل می شد چون بازه کاخ سفیدتمام شده بود ، اطاق جلسه هیئت دولت آخر طرف شمال بود که درهایش رو به آبوان بزرگ کاخ که رو به مغرب بود باز می شد . رفت و آمد اشخاص از پلکان جلوی عمارت بودنه از مدخل رسمی کاخ که جلوی استخر می باشد، از پلکان که بالا می رفتیم وسط ایوان درب ورودی بود و فضای بزرگی که دو طرف اطاق بود، بعد زیر هال بزرگ که سقفش گنبدی بود و زیر گنبد از داخل نفاشی شده بود و رسام ارزنگی عکس رستم راسوار بر اسب نقاشی کرده بود ،

اعلجضرت همایونی از زیر هال به اطاق هیئت تشریف فرما شدند ولی ما از دری کسه در فضای مدخل اولی بو دمی آمدیم جون ساعت نابسانی شروع شده بود اطلاع دادند که جلسات هئیت منبعد ساعت هفت تشکیل می شود ، ما به رسم معهود یک ربع قبل از ساعت هفت وارد کاخ سعد آیاد شده و به اطاق هیئت رفتیم ، یک پنجره به سمت شمال روبه کوه نیم باز بود و توی اطاق چراغ روشن بود و چون تازه گلکاری کاخ شروع شده بود و روی جمن و گلها پهن ریخنه بودند مگس زیادی به داخل اطاق راه یافته بود و بهوا سطمتاریکی محوطه باغ و روشنی اطاق هر چه با دسنمال خواستیم مگسها را بیرون کنیم میسر نشد .

سرساعت هفت اعلیحضرتفقید به اطاق تشریف فرما شدند چون نوراطاق کم بود بالحن نندفرمودندامشب باید در باریکی برقصیم ؟ و زنگزدند آقای بهبودی را که کاخ داربودند



حواسته واعتراض کردند و دستوردادندس الله روسنائی به نحومطلوب داده شودالبه ما ما دادند مهمه نشستیم ولی با این مقدمه همه با راحت که مبادا موضوع دیگری که پرسش می فرمابید فانع کننده نباشد و آن وقت معلوم است که ننیجه اش جهخواهد بعدر وکردند به مرحوم منصور نخست وزیسر که وزیر پیشه و هنر هم بود و فرمود بد جورابهای ابر بسمی رنانه که کارخانه چالوس درست کرده بسیار خوب است و می گویند میل جورابهای فرنگی است

مرحوم وثیقی که کفیل وزارت بازرگانی بود خواست تملقی گفته باشد عرض کرد بله قربان بسیار جورابهای خوبی است . یک مرتبه اعلیحضرتبا لحن تمسخر فرمودند توکهزن نداری چه می دانی جوراب زنانه چیست ؟ بعد با خشونت فرمودند چیزی را که اطلاع ندارید چرا اظهار عقیده می کنید؟ .

معلوم است چه حالی به بیچارهوثیقی دست داد ، اصولا "کنایه و تمسخر اعلیحضرت فقید از صد ناسزا بدتر بود ، نفسها در سینه همه ماها تنگ شد یا لااقلمناین طور بودم و ناراحت که نکند سئوالی از من بفرمایند و ننوانم چواب بدهم ، با تصور ذهنیکههمیشه داشتم که تغییرشاه فقید مغز استخوان شخص را تکان میدهد ، در همین حال بیست دقیقه گذشته بود و پیشخدمت به رسم عادت یک استکان چائی آورد وقتی اعلیمضوت خواستند در قندان را روی سینی بگذارند چون رو به وزرا داشتند اشتباها " در قندان به زمیسن افتاد ، مرحوم آهی وزیر دادگستری که در صف اول وزرا و بود دولا شد و در قندان را از زمین برداشت که یک مرتبه اعلیحضرت با نهایت عصبانیت زدند پشت گردن پیشخدمت و با تندی فرمودند ، ، ایستاده ای کهوزیردولابشود و با یک پسرگردنی وسخن تنداورا بیرون کردند ، کم کم عرق بر تن بنده نشست به طوریکه پیراهنم خیس شده بود و بدون ذره ای اغراق مشغول خواندن آیه فالله حافظا " و هوار حم الراحمین به طور آهسته شدم ومثل زمانی که محصل بودم و درسم را خوب بلد نبودم و خودم را پنهان می کردم که استاد مرا نبیند و سئوالی بغرمایند که با حالی که داشتم نتوانم از عهده حواب برآیم .

اعلیحضرت یک جرعه چائی میل کردند و یاد ندارم خیلی عادی از دکتر سجادی وزیر راه راجع به ریل گذاری سئولاتی فرمودند بعد که خواستند جرعهای دیگر چای میل کنند یک مگس توی استکان افتاد ، خدا روز بد نیاورد که چه غوغائی شد ، اعلیحضرت دیگر طاقت نیاوردند ، زنگ زدند مرحوم جم وزیردربار راخواستندوخدامی داندچه هنگامهای شد ، و دستور دادند که اعضای دربار در شهربانی زندانی شوند به فول معروف محشر کربلا شد ، یاد دارم وقتی ساکت شدند (چون اعلیحضرت فقید قسدری بسسر اعصابهان



تسلط داشتند که مثل یک دریا که یک مرتبه طوفانی میشوند و بعد از چندثانیه آرام میشوند که گوئی اصلا" پیش آمدی پیش نیامده است) و از منصور پرسش کردند . منصور می خواست

بفلم فريدون ذرالي الأخرار مي 1 : 3 در این زمان که رعیت را به قریبه کان بود و نشی ملک برمالیان دوری برزگری فرزت بردر ددرو بيمن الله كفت ؛ مروت بربر بدرب به مه مده مده . - خن که دانی اماله فلت باران و مختن در گاران نمچان بود. اوام بارس برنوی گراردن نوانم را اسم بارس برنوی گراردن نوانم را اسم اگره در نموان مرا برند برد اید نهی بارند اد معاش کا بلد را ندیری سازم و ، هم بكار مزرعه پردازم ، نا دگرسال ... خواجه ، دل وای گرم كرد و ، برزگر كر برجود روان وجود و چون پاسى ا، دلنب بدنت ، مباشررافت. علم برخزو ، خرداری بیج ، از بهین گدرم خزاند به خوال اندر نه و ، به گرای این مرد برو آهند پذور بار و بخول خان ده که به روتن کرانج و افرده برواع خواجه ایکان، نیاشوی و حله بر در دِگران ناوی و رکس ازین عظا به سهر و دخط اکاه نای ا مُباسر چنان کرد و چون مازگت مفاور کار را گفت ده . - مرار برنسی مرد است و برآن انبله علت چه بود . که ملنم خواهنده ، کرز خُرولری عَلَم ، بِهِ نِیْج الرابدی و محویل آن بدینه رایج ؟! فرولری عَلَم بِهِ نِیْج الرابدی و محویل آن بدینه رایج ؟! معت و خرواری علم لفایت معاش آنان نگند مگردند برزگر ، از ارساز بداین این و آن دراویزد و فقیت آبرو فروریزد و جوانم د را گرهر مردمی بر بیان آن مردی بله به یلحا مشاند کوهر مردی أزاره ، نواند كه نهد عُذر كما هش وأن الفد كرو داده بصد على مدى مب الكرد و لذ وُرطه ركِنا لدُيهُ بِيها هُنْ ! روزی دهده ، گر فر دوزی توری بالنهر لبُحُده، لُزلبُان تُولِيرد، بِمُ كُرُيمٍ طَا! مدر الم وداس ابن خاك غلبه خير عَلَى بِهِ كَارِخَانَهِ وَلِنَدَّ } زِقْرُنِهِ كَا إ

تعصب سيم ابوا ال فا

م ملصد خامدان حکومت کرابران ...

خاندان آقایان

1

آقایان ، فلیکس

فلیکس آقایان فرزند آلکساندر آقایان که سال ۱۲۹۴ خ (۱۹۱۴ م ،) از بطن دختیر اسماعبل خان امیر تومان (رئیس تدارکات دوران اخیر قاجار) پا به جهان میگسخارد آموزش عالی خود را در دانشگاهتهران آغاز میکند ، بهدریافت دانشنامهازهمین دانشگاه و سپس از دانشگاه لوزان (سوئیس) نایل می آید ، در بخش خصوصی به کار می پردازد، مدتی رئیس فدراسیون ورزشهای ایران می شود، در ادوار ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از سوی اقلیت ارمنیان به نمایندگی مجلس برگزیده می گردد و سپسسنا تورمی شود فلیکس آقایان به زبانهای ارمنی و انگلیسی و فرانسه آشنایی کامل دارد (۱) ،

آفایان سیاستمداری کارآمد و کاردان و توانا ، مدیریاقتصاددان می باشد . با دگرگونی که در جامعه روی داده لایهای از گروهنو حکومتگر در تکنو کراسی وبوروکراسی ماپیداشدهاند که باید روی چگونگی پیدایش و نفوذ و ثروت آنان به تحقیق پرداخت تا درمان دردهای محیط ما را یافت آقایان در این میان از شمار آن شخصیت هاست ، بزودی توانست نفوذ سیاسی خانوادگی خودراحفظ و افزایشدهد ، چنانچه هم اکنون فلیکس آقایان از بوروکراتهای موفق محیط ما بشمار می رود ، چند ماه پیش محاکمه پسر سرو صدائی از معاونین و مدیران وزارت بازرگانی در تهران پدید آمد بطوریکه جراید و پرونده ها حاکیست وی در این پرونده دست اسدر کار بوده است .

فرزند فلیکس شاهین آقایان در رشنه مدیریت در نیوبورک نحصیل کرده وی اکنیتون همکار پدر در کار نجارت است .

شاهیسن سدومین فرزند الکماندرآفایان ، ساهین آفایان است و وی محمیلات و را در بلژیک به پایان برده و دکتر در علم حفوق و اقتصاد است و صمن عهده دار سودن کارشناسی رسمی دادگستری در آمور بیمه ، به آمر وکالت دادگستری بیز استفال دارد .

شاهین مورد اعتماد اقلبت ارامنه بوده حل بیشتر امور فصابی و دعاوی آبای به عهده اوست ، فرزند دکتر شاهین ، دکتر الکساندرآفایان بیز در رسته حقوق واقتصاد اردایسگاه هاروارد آمریکا دیپلم دکترا گرفته و هم اکنون با بدر همکاری دارد .

خانم اما آقایان (اردوخانبان) همسر ساهس آقابان از زبان سرستاس ارامته است و به خاطر این ویژگیها به نمایندگی مجلس بر گزنده سده است .

دیگر فرزندان دکتر آفابان ، زارعآفابان و دکبرزنباابدا آفابان است ، رارع بحصبلات خود را در اروپا شروع کرده و به علت در گذشت پدر به ایران باز گسته است، جانم دکتر زینا در بلژیک درجه دکترای حفوق دربافت داسته و مدنی در نوسکو (در پاریس) به کار اشتفال داشته است .

ریمون آقایان فرزند هایک آفایان پسر عموی فلنکس آفانان است که در کسور آمریکا سکونت دارد . از راه طراحی لباس برای استود بوهای فیلم برداری در هالبوود صاحب مال و منال شده است .

آقایان(سم)عابدین بازرگان فراحه داغی نبای خاندان آقابان برادر دیگری داشت کنه بازرگانی را پیشه خود کرده بود از او فرزندانی بافی ماند آرستاگس آقابان فرزندسرسیاس اوست که در زنجان به بازرگانی مسعول بود نظاهر بحث با شیر پسر عموی خود آلکساندر آقایان دارای افکار مردم گرابانه می بود ، سم آقابان فرزند اوست سم آقابان در ۱۲۹۷ . (۱۹۱۸ م ،) در زنجان پا به جهان می گذارد ، تحصیلات خود را در دستان معوربال شریزوکالج آمریکایی تهران به پایان رساننده به بربیت رئیس سرکت سهامی بیمه گرمانساد ، معاون اداره حسابداری شرکت بیمه ایران و سپس رئیس حسابداری سرکت می سود ، سبه زبانهای انگلیسی و ارمنی آسیانی دارد (۲)

آقایان در رشته حسانداری از صاحب نظران و کارسناسان برخسته نشمار می رود هم اکنون در بخش خصوصی به کار مشعول است نیمسار طربان سوهر خواهر آرسناگس آثانان است ، دکتر آندلوش طریان استاد دانشگاه دختر نیمسار است ،

نقدی برکتاب در دیارصوفیان

بقلم آقاي على دشتي

قدر مجموعه کل مرغ سحر داند و بسس که نه هر کو اورقیخواند ،معانی دانست



پس باتوجه باینکه تجلیات حضرت احدیث مطلقه بصور ممکنات واسما و کلمات وجودیه ازخصائص ذاتی ظهمسورات امکانیه اوست ، پس ذات او را برای هر اسمی ازاسما مظهری سزاوار است ، و این مظاهر از اعلی و ادنی همه در دایره وجود باحاطه علمسی سرمدی ، موجودند ومشیت کلیه ازلیسه او بر این است که یکی مظهر جلال وقهرودیگری مظهر جمال و لطف او باشد ، و این اختیار — اگر بتوان در ذات احدیت آنرا اختیسار دانست — از شئون کردگاری و رموز پروردگاری می باشد و کسی عالم بدان نیست ، زیسرا در آنمفام حیزی با کسی حتی مقربان حضرت او تصور نمی شوند و در این مر تبه که همان مقام غیب الغیوبی و مصوں از ادراک اندیشه بشسر است ، هر چه هست همه مابهالاتحاد بوده و از مابهالامتیاز اثری نیست ، پس از ایجاد تعینات امکانیه در هر تعین و ماهیتی که احکام مابهالامتیازی غلبه کند ، و پابانجمن کثرت گذارد ، از حضرت احدیث بدورمی افتد و در حول در دایره قرب و جوار الهی چیز دیگری نیست ، بنابراین عوالم ممکنسات حق و دخول در دایره قرب و جوار الهی چیز دیگری نیست ، بنابراین عوالم ممکنسات و مخلوفات موجوده را نسبت بذات الهی مراتب و منازل قرب و بعد ثابت و برقرار است ، و مراتب و منازل قرب و بعد ثابت و برقرار است ، و مراتب قرب و بعد ثابت و برقرار است ، و مراتب قرب و بعد ثابت و برقرار است ، و مراتب قرب و بعد ثابت و برقرار است ، و مراتب قرب و بعد ثابت و برقرار است ، و مراتب قرب و بعد ثابت و برقرار است ، و مراتب قرب و بعد ثابت نهایی و غابی ، سعادت ازلی یا شقاوت تقدیری ، مفهومی جزدرجات و مراتب قرب و بعد بحصرت پروردگاری نمی باشد ، و همانطورکه مشیت ذاتیه ازلیسه لو

بقرب و سعادت قادر بوده، به آفریدن بعد و شقاوت هم ، بلحاط است عای ماهیات و اعیان ثبوتی آنهامقتدر است و بقول کرائم فرآنی : "کل سخرات نامره " و "هوالعاهر فوق عباده"، بنابر مطالب بالاکارهای کردگاری بی علت وسنت بوده ،کسی رامعام وموقعیت چون و چرا در آن نیست وعلت وسبب خوشنجنی برخی و بدنخنی بعضی دیگیر ، دات بی علت اوست ، پس باید هم آهنگ با عارف شیستر سرود :

و رازیپد ،که پرسد از چه و چوں بے نباشد اعتراض ، ازبنده موروں

۲ سا در مورد شا^ین نزول دو آبه ۱۷۸ از سوره اعراف و ۱۰۱ سوره اسیا^ی باید به یکبات زیر نوجه داشت :

اولا : شأننزول ــ اسباب النزول ــ آباب ، دلیل بر داعیه آقای دستی بیست که حیما" مشمول و اختصاص آیاب وارده ، در شائی از شئون باشد و لاغیر ، ریزا سبب با شـــائ نزول فقط برای نزول آیات است ، نه اختصاص مقاهیم آبها بهمان سبب مورد بحبیب بنابراین شمول کلام و آبات قرآنی بعموم موارد مشابه آن قابل انکار نیست ، و در عبیر اینصورت باید از آن آیات حز در مورد اختصاصی سبب نزول استفاده دیگری فتصورت ایداد دیگری فتصورت و این پندار بعنی از حکومت انداختن و نسخ عملی بیش از دو سوم آباب قرآن .

ثانیا : از حبث وصع فانون نیز میتوان به تی پایگی نظر آقای دستی پی برد ، زسرا بیک موردخاص سبب لطمه بافتصاد یا حیثیت کسوری میسود ، و برای حلوگیری از نظیایرآن، قانونی وضع میکنند که دارای جنبه سمول و کلیت است ، و در مقام احرا ، همهموارد مشابه و نظایر آن مورد حاصی را که سبت وضع فانون واحدانا " مواردی دیگر است سامل میشود ، و این مثال را میتوان بآنات فرآنی به آنهم با مسامحاتی بسیار سرایت و تطبیعی داد .

ثانیا : همان دو آیه ۱۰۱ سوره اعراف و ۱۷۸ سوره انبیا ٔ هم که آفای دشتی مبادرت بآوردن شا و نزولشان کرده است ، طبق تعاسیر معتبر چنین نیست که آفای دشتی ادعتا نموده است ، زیرا :

فخر رازی ـ امام المشککین، ـ در تفسیر خود (۱) و در معنـی ایـن آیه :

" ولقـد دراًنا لجهنم کثیرا" من الحق والانس ، لهم فلوب لایفعهون بها ، ولهم اعین
لایـعبرون بها و لهم آذان لایسمعون بها اولئک کالانعام ، بل هم اضل ، اولئــکهـم
الفافلون" می نوبسـد : " این آیه دلیل دیگری است در این موضع بر درستی مذهب و
رویه ما در مساء له حلق افعال و اراده کائنات ، که خداوند تعالی تلفظ صریح تبیین نموده
که همانا بسیاری از جن و انس را برای دخول در جهنم خلق کرده است ، دیگراینکهجون

(۱) جلد پانزدهم طبع و افست تهران صفحه ه۶ به بعد

خداوند تعالی خبر داد که آنان اهل جهنم اند، اگر چنین نباشند انقلاب علم خداوند بجهل و راستی کلامش به دروغ لازم میشود و این محال است و کشاینده بمحال نیسز محال و در نتیجه عدم دخول آنان در حهنم محال میباشد تا آخر که برای اختصارازنقل آن خود داری میشود، ولی مفهوم آن صدق تفسیر مشایخ صوفیه را اثبات میکند، زیسرا این آفریده شدگان برای جهنم، دارای دلهایی هستند که مصالح دنیوی خود را بها آن می فهمند و جشمانی دارند که مرئیات را می بینند، و گوشهایی دارند که مسموعهای را می شنوند، اما با این قلوب و ابصار و گوشها، مصالح مربوط بآخرت وحقیقت را در نمی یابند و نمی شنوند و بقول مولانا حلال الدین بلخی :

چشم باز و گوش باز واین عما 🔔 حیرتم 🛪 از چشیم بندی خیدا

آنکاه آقای دشتی پس از نقل آیسه مزبور می نویسد مشایخ صوفیه " آبردن جمله نخستین آن _آیسه _اکنفا کرده اند . . . ولی تمام آیه بهتر معنی را میرساند و بسی از مقصد آنان دور است" و چنانکه خوانندگان محترم التفات کرده اند آیه مزبور طبق نظریه فخر رازی که نفسیرش از جهت کلامی بی نظیر است _ اما معایبی هم دارد _ درست نظسر مشایخ را با یید و عقیده آقای دشتی را مردود مینماید .

آیده دیگر از سوره انبیا ٔ صحدویک دنیز چنین است : " ان الذین سبقدت لهم منا الحسنی ، اولئک عنها مبعدون " بعنی برای کسانیکه در سابق در شد ، آنان از علم الهی بودن است د از حانب ما نیکویی و سعادت و توفیق طاعت مقرر شد ، آنان از آتش جهنم دور کرده شدهاند ، آقای دشتی در مورد این آیده هم می نویسد : " اما آیده ادا سوره انبیا و اکه دلیل برسعادت و شقاوت فطری آدمی آوردهاند ، مربوط بموضوع دیگریاست " ، سپس این موضوع دیگر را ایراد این زبعری بحضرت رسول می دانستده که گفت " بسیاری از اشخاص مقدس هم بدوزخ خواهند رفت ، زیرا ما فرشتگانرا می پرستیم و جهودان عزیر را خدامیدانند و ترسایان حضرت مسیح را ، پس لازم می آیدعزیر و فرشتگان و مسیح بدوزخ روند " .

آنگاه پس از ایراد بالا ، آیسه موردبحث نازلشد که آنانکه سابقا " مشمول عنایت مابوده اند از آتش دوزخ بدورند، این بود ، آنچه که آقای دشتی در صفحه ۹۶ وγ۹ کتاب خود آورده است ، اما جنانکه ذکر شد بر فرض که نظر آقای دشتی در مورد آیه مزبسوره درست باشد ، استنباط صؤفیه از شمول آیه در خصوص طینت سجینی، کسانیکه طبق علم ذاتی و عنایی حضرت حق و اخبار نقل شده از حضرت صادق الائمه ع ، وحدیث قدسی که شرح آنها گذشت ، با حقیقت امر چه از نظر شرعی و قرآنی و چه بجهات با ویسسلات حکمی و کلامی و عرفانی منطبق و سازگار میباشد ، و کسانیکه مشیت از لیه کلیه آلهیسه ،

برشفاوت و بباهی آنان بعلق گرفته عوض نمی شوند، در حالبکه این ععیده، دلبل وبرهار بر وجود حبر بیست، زبرا جبر و اختیار درموطن احدیث مطلقه راهی ندارد و جنابکت عواجه نصبر الدین طوسی گفته است و در معالات پیشین بدکر آن مبادرت شد، حداوید منعال از حبر کردن بمخلوفات خود و هم از اختیاری که عقابل جنبی حبری باشد مبرا و منزه بوده، و از این بنزه هم مبزه میباشد، پس خلق طبنت سحبتی دلیل برجبر بیست حیانکه حلق طیبت علیبن بیز دارای همین حکم است .

اما بطوریکه فخر رازی در نفستر کنیر خود ، در مورد آیه مزبوره می تونسستند ، فصیه ختان نیست که آفای دستی در کتاب خود نقل کرده ، و ما خذ و متبع آنستوا نیبل نتموده است ، با با مراجعه بدان حقیقت موضوع روشن سود ،

عدده امام در حصوص آسدالا ابنست که (۱): " برخی از مردم بنداشته اند که این ربعری وقتی این ایراد را در رسول من کرد ، حضرت ساکت ماید با حدایتهالی اس آسه را بعنوای باسخ از سبو آن او فرستاد" سپس فحر رازی اساره میکند: "فقدینیسا فساد هذا الفول ، و ذکر نا ان سوآ له لم یکن واردا" ، وانه لا حاحه فی دفع سوآله الی برول هذه الاید النخ " بعنی بنخقیق فساد این عقیده را مینی کردیم و پیسادآو سدیم که سؤال او وارد ببوده ، و حاحتی در دفع سؤال او به بزول این آنمیست" . موالف در دیار صوفیان ، در صفحه ۱۰۱ کیات خود می بویسد: " اینان (صوفیته) معتقدایی ساخته و برداخته دارند ، و آنگاه می کوسید از آنات فرآنی برای با سبت آن معتقدات ، منالی اسخراح کنید" .

این ایراد آفای دستی ، اگر چه نصبوفییه وارد نیست ، لیکن در میورد خودش دلالتی صادفایه دارد ، زیرا ایسان در نوستن کیات مورد بعد ، نمنظور با بید عقیده خود _ که از پیس _احیه و برداخیه بوده _ میادرت بآوردن آبات فرآبی ،حتی برحمه نادرست و نفسیر به رای کرده ، برای اینکه روزی سبب او بار نسود ، از دگر مآخذ ومیانع خود داری بموده است ،

حفیفت اینیت که فهم دفایق قرآن و لطائف عرفان ، علاوه بر دوق الناءلیه و نفس گرم و صادفایه اسیاد ، در حل مسکلات حکمی و کلامی ، و رفع نشاد و نیافش هیای ظاهری اخبار و اجادیت با آیات قرآن ، نیازمند به طبیت باک ، و صفای باطن و آرامش خاطر است ، و استحماع سروط که بعیبری دیگر از همان حسن بوقیق و هدایت رسیانی و ، عنایت سیحانی است ، علب اصلی نیاست دانی علم و متعلم متباشد ، وگرنه هر فاجری ، نمینواند بحقیقت این مطالب عالیه دست باید ، و بایکای مطالعه در کنت موفق تصنعلو ،

صفحه ۲۲۶ جلد ۲۲ نفسیر فخر راری طبع و افست دوم در نهران .

كلبه صحرا

بین راه مشهد و نیشابور و تربت فطب الدین حیدر عارف معروف قرن ششم هجری قمسری جلگهای است وسیع و حاصلخیز به نام رخ ۱ که ۲ بادیهای زیادی از جمله کدکن زادگاهشیخ فربدالدین عطار را در برگرفته است .

مرا در آن جلگه از میران پدر مختصر آب و خاکیست که عالبا" روزهای تعطیلرا با خانواده یا دوسنان از غوغای شهر و گیرودار زندگی ماشینی به آنجا پناه بردهاز طبیعت زیبا و دلپذیر آنجا برای سرودههای خویش الهام میگیرم .

جندی فبل در میان باغچهای که درآن صحرا نرنیبداده امکلبه ای ساختم واین مثنوی نوضحی است از آن مکان :

بهاری بودوعشفی بود و حالسی
میسان حلگسته پهناور رخ
ز خشت و آهن و از سنگ خارا
عیزیزانی که رهاینجا سپیارند
در این منزل هرآنکس آشیان کود
بحیا آورد آئیسین صفییا را

فراغی ، همتی ، ذوقی ،مجالی ندای عشق را دادیم پاسسخ پسی افکندیم این محکم بنارا قدم بر دیدگان ما گذارنسد سفراز تن به سوی ملک جان کسرد بدید او چشمه ی آب بقسا را

报 景 张

بیا ای دوست درکاشانه ی ما گدر در کلب صحرای ما کن به صحرا آسمان را تیرگی نیست سگوت خلوت ما بسی نظیر است تماشا کن فضای بیکران را در این جا حاجب و دربان نباشد دری را باز بر خود از جنان بین زمانی پیش ما بنشین ، صفا کن ببین زیبایسی دنیای ما را نیاز هر دلسی را داده پاسخ شده مشاطهای نقش و نگارش

فروزان کسن ز رویت خانه ی ما در این دار فنا سیسر بسقا کن خرد رابرطبیعت چیرگی نیست در اینجا هر چه زود آیند ، دیراست بیابان را ، افق را ، آسمان را که صاحب خانه ، جیز مهمان نباشد هر آنچه وصف نتوان کرد ، آن بین دلت را با طبیعت آشنا کن دلت را با طبیعت آشنا کن مفای مرغزار جلگسسه رخ صفای مرغزار جلگسسه رخ

گیهرهبا سند بنار از جسم هسرجاه " حداوندا نگیه دار از روالیس "۲ بــه پای خــط و خال اس رح ماه فړی بر آن رخ و اس خط وحالس

زلالتی ساک ، حـون بدر مبیری درحت بند ، سا فسد خمسده به روی آب ، حـون روزق بنست گنشاده بنیر سه سوی بنستریها بیزگی ، استواری ، ارحتمدی حسهاسی در کنتارس حسمه سازان روان از هنیز کنتارس حسمه سازان درحتان به و زرد آلنو و بنیری بنوای ساز و گلسانگ هسرازان بنود مرع حق ، سـو سوی سناب سرود مرع حق ، سـو سوی سناب میرا حوستر ر بوی سنال آسته "أمنا حوستر ر بوی سنال آسته "أمنا مرا و مری گلل آسته"

بین در بیس روست آبگیری به اطبراف و کنارس صف کشیده بلیکانهای زیبا ، دسته دسته پرستوها زیبهلبوی گیون ها سیعش سر ، سبوی بالاگرفیت سیعش سر ، سبوی بالاگرفیت دامیانش جرد خیل سکاران کلستانی به پیرامون خود ، بین شده محصور از خیل سپیدار ببه گوش آیند زطرف حویباران به گوش آیند زطرف حویباران رباید از دو جشم خفتهگان خواب رباید از دو جشم خفتهگان خواب جوان روسنیا ، نی هشنهبرلی جوان روسنیا ، نی هشنهبرلی چو شو گیرم خیالترا درآعوش

حو ابنجا پایهاد ، از دست بگذاشت فروع آسمایش بینی بطیستر است درخشیان ، انتخم گذینی فیروزش استد آساد و رزستن دست ما را ^۵ که در دامان بیه بروردست ، عطار طبیعت آنجهدر دامان خودداشت شب صحرا حو شبهایکویراست سر آشفته سبت باد نبمبروزش تماشا کنن گبل و گلگشت ما را دراین صحرا چو کدکن هست بسار

همه هسننند مهمان طبیعسیت رنعمیهای گیونیاگیون النیسوان به جز اگرام و لطف ومیردمی نیست جهاننی رسزه جوار خوان اوینشد

دل صحــرا بــود خــان طبیعــت دراین خوان کرم چبدهستبزدان به مهمانخانــه ایزد ، کمینیست همــه جنبندگان مهمان اویــنـــد

* * *

چو راند گله را در شیله چوپان

به خواندن ایننوا ، با چشمگریان :

به صحرا روکنم ، صحرا بوونیم"۶ نشبان از قبامیت زیبیا سو و نیم"

" به دریا در شوم ، دریا توونیم بههر جا یا نهم ، کومودرو دشت



احمد کمالپور ، محمد فهرمان ، شاعران فصیدهسرا و عزلسرای حراسان علی بافرزاده و فرزندش مسعود

۱-رح = پرندهای سب افسانهای مانند سنمرع و عنفا که در حاهای بلند رندگی میکند " "رک: لعب نامه "

٢_النگ = مرعرار

٣ مصرع ار حافظ است

۴_2= دوبينيها به بابا طاهر غربان منسوب است

۵= اسدآباد و رزین دشت از روساهای معروف حلگه و رح می باشند ۰

"ماریخیه دست رروابط عمو

مبارزه در داخل و حارج

در روزهای مورد بحث سازمان برنامه دارای یک دفتر میی بودکه ریاستشراآقای هکنور برو دوم نعهده داشت و کلیه طرحهای حدید سازمان برنامه ننها موقعی بمسورد احرا گداشته مبسد که این دفتر آنرا نصوب میکرد و بدیهی است دفتر مزبور ننها پس از آنکه لروم و قواند احرای طرح مسلم میگردید آنرا تصویب مینمود ، طرحهائی که بسرا ی انجاد نحول در دفتر روابط عمومی سازمان برنامه تنظیم گردیده بود ، خود در ردیسف حیان طرحهائی بود که می بایست مورد تا یید و تصویب دفتر فنی سازمان برنامهو شخص هکنور برو دوم قرار کنرد .

بادآوری این نکیه ضروری است که دفیر روابط عمومی سازمان برنامه که مسئولیتش با دوست قديمي آفاي انوالجسن احتيامي بوداء يكي از پرتموترين دفاتر روابط عميوميي ورارتجابهها والسكيلات مملكتي بوداء زيرا درايك سرهسة ازازمان كه روزنامهها تعدادشان ار ۱۵۰ بسرته متفاوت تبشن بود و سنانورها و نمایندگان مجلس نابع هیچ نظم جزیی با الصباط احتماعي للوديد وأدولت وأوزيران نيز مناسبات حسنةاي بالمديرعامل سازمتسان بريامه بداستيد ، دفير روابط عمومي سازمان برنامه باگزير بود حداقل با انتشار مجيلات و بولین های محیلف مردم را در جربان هزینه و درآمد سازمان و حگونگی طرحها قبرا ر دهد و بدون ورود در محادله و روباروئی ، مقامات وگروههای مختلف اجتماع را باحقایق و آنجه در سازمان برنامه میکدرد آسیا کند ، تنهمین جهت قسمت انتشارات سازمان برنامه کهمسئولییش بایونسیده این سطوربود ، باگزیرفعالیت و اگریهتر بگوئیم گرفتاری بیسایقهای داست، زيرا باحداقل كادر و اعتبار و حقوق بلاس عظیمین از خود بشان میدادوهیسر هفته یک تولین در جهار صفحه منتشر میکرد که دو صفحه آن مخصوص جات ارفام دریافت ها وبرداختهای ارزی و زبالی سازمان برنامه بود که فهرستش از خرایهداری سازمان برنامه گرفته منشد و در دو صفحه دیگر اختار سازمان برنامه درآن هفته، نظورخلاصه جات میشد این خبرها شامل برزشی با نصوبت طرح یا ورود کارشناس جارجی با اتجاد یک کارجانه و ار این مبیل بود و بطور خلاصه در این جهار صفحه از گرفین وام حارجی وبصوبت یک طرح عمرانی با دادن وام با جعوق کارمندان همه خبر دیده میشد . این بولین هعنگی کنه در

ه ۲۵۰ شماره انتشار مییافت، برای وزیران، سناتورها و نمایندگان مجلس ومدیران روزنامه ها و وابسته های بازرگانی ومدیران شرکتهای بزرگ داخلی و خارجی ارسال میگردید و در برابر رسیدگرفته میشد تا اگر در بحث و گفتگوئی درجلسه علنی مجلس یا کمیسیون برنامه سناتور یا نماینده ای اظهار بی اطلاعی از کاری کند، بتوان گفت در این مورد در بولتن نوشته شده است و نتواند بگوید نرسیده است و یا ما اطلاعی از کارها نداریم،

غیر از این بولتن ، نشریهای بود بنام ماهنامه سازمان برنامه که درآن طرحها ، پیشرفتها ، بازدیدها بطور جامع و مصور بیان میگردید و در ۱۵۰۰ نسخه چاپ و در اختیار همان مقاماتی که در بالا گفتیم گذاشته میشد . البته دراین مجله ماهانه مسائل و هدفهای سازمان برنامه و بلکه هریک از طرحهای مهم بصورت علمی بیان میشدو هدفهای اقتصادی آن و نتایحی که نصیب ملت ایران میگردید ، شرح داده میشد ، بدیهسی است بجلسات کمیسیونهای برنامه و بازدیدهای نمایندگان مجلس از طرحها ونظایر چنین رویداد هائی در جریان ماه اشاره بعمل می آمد و در حقیقت جنبه نشریه سنگین و تئوریک سازمان برنامه را هم داشت

نشریه دیگر قسمت انتشارات مجله کارگر بود که در چهارهزار شماره و بهسورت هفتگی انتشار مییافت واین نشریه مطالب جالب و جامعی در مورد قوانین کار ، تحولات زندگی کارگران در ایران و جهان داشت ، با توجه باینکه این مجله در دوران قبسلااز انقلاب انتشار مییافت میتوان بیشتر بغواید واثرات آن در ارشاد کارگران بی برد ، ایسن مجله با آنکه خوانندگانش بیش از دیگر نشریاتبودند ، زیاد توجه آقایان پرو دوم وگریوز را جلب نمی کرد زیرا مطالب آن کمتر در مورد ارقام و اعتبارات سازمان برنامه و طرحهاو این فبیل مسائل بود و فقط موقعی از سازمان برنامه در این مجله صحبت بمیان می آمدکه گفتگو از ایجاد یک کارخانه یا تصویب طرحی بمنظور نا مین رفاه کارگران بیشتر از آنچه وجود داشت بود ، یا گذشنن واصلاح قانون جدید کار مطرح شده و بحثی در این زمینه به میان آمده باشد ، بهمین حهت این مجله دوام نیاورد و تعطیل شد ، ولی مدل و نمونه ای میان آمده باشد ، بهمین حهت این مجله دوام نیاورد و تعطیل شد ، ولی مدل و نمونه شد برای مجله کارگر در روزگاران بعد ، جه برای وزارت کار وجه برای احزاب ، ، .

نشریه دیگر ماهانه ما مجله معدن بود که قسمتی از اعتباراتش را دستگاه معاد ن میداد ، معصودم از دستگاه معادن سازمانی بود که معادن دراختیار سازمان برنامهرا اداره میکرد و گاهی نام شرکت سهامی معادن یا شرکت دوب فلزات و معادن را داشت و برکلیه معادن دولتی ایران از ذغالسنگ و سرب و کرومیت گرفته نا روی و منگنز و آهن نظارت داشت و اموراکتشاف ، استخراح و بهره برداری را انجام میداد .

این مجلهبطرحهای سازمان برنامه مخصوص اکتشاف وبهره برداری ازمعادن جدید

یا بهبود و گسترش این قبیل کارها یا سرمابهگذاری مشترک در این راه و همحنین شسیر بازدیدهای مدیرعامل و نمایندگان مجلس از این طرحها و معادن میپرداختودر حقیف جنبه علمی و فنی داشت و تیراژش کمتر و خوانندگانش محدودتر بودند ، ولی بجها ت اقتصادی و فنی علاقمندان یر ویا قرص و طرفداران مو ثری در ایران وخارج از ایران داشت و از آنجا که بهره برداری از معادن بعلل گوناگون که مهمترینش " دولتی بودن کارها " بود سودجالیی نداشت ، تا مین اعتبار انتشار این محله خود مشکلی از گرفتاریهای عمده دفتر روابط عمومی بود .

غیر از سه نشریهای که در بالا بدانها اشاره رفت : سازمان برنامه بموجب قانهن برنامه و بودجه یک گزارش سه ماهه و یک گزارش سالانه تسلیم مراجع مملکتی مبکسرد تا مقامات قانونی : سناتورها ، نمابندگان مجلس شورای ملی و مهمنر از اینها هیئت دولت زجمع و خرج اعتبارات و مصرف آنها و موجودی وپرداختهای ارزی و ریالی مطلع باشند که البته این دو نشریهجون جنبه رسمی داشتند زحمتش با روابط عمومی نبود ، یک نشریه پانزده روزه نیز انتشار مییافت که در آن ضمن انعکاس پیشرفتهای سازمان برنامه با یکی از مدیران بخش خصوصی ، از رو سای بانکها و مسئولین شرکتها گفتگو بعمل آمده و نظر وی در مورد طرحهای سازمان برنامه و ارزش و ماهیت آنها درح گردیده بود (۱)

بعد از آنکه آقای هارولد گریوز بررسی خود را روی نشکیلات و نشریات دفت...ر روابط عمومی سازمان برنامه بعمل آورد ، گزارش مشروحی به مدیرعامل سازمان برنامه داد که خلاصه آن در مورد مجلات و نشرباتی که اسم بردیم و نحولی که بایست روی دهد به شرح زیبر بود :

۱ - سازمان برنامه قصد دارد وسیله مجله ماهانه و بولتن هفتگی مطالب خود را بنظــر مقامات دولتی و مجلس برساند، تجربه و بررسی نشان میدهد که مطالب منتشره دربولتن

⁽۱) ـ لازم بیاد آوری است که اراد تمند و همکاران مسئولیت تنظیم و چاپ اینهمه نشریات را فقط برای خدمت بمملکت قبول کرده بودیم و بس والا از نظر حقوق از حملسه حمیم دریافتی اراد تمند بامزایارویهم بده هزار ریال نمیرسید و ناگزیرم اعتراف کنم که در ایسران غالبا "حقوق بفرد مورد توجه داده میشود نه در برابر خدمت و ارزش کار و این مسئلها ی است که برای اراد تمند بصورت اصلی مسلم در آمده است .

مختصر تر از آن است که در افکار مقامات رسمی مو^ا ثر واقع شود و نظر من چنین است که سازمان برنامه نه تنها باید اطلاعات مورد لزوم را نقل کند ، بلکه باید در صدد قسانع کردن افکار برآید و در مواقع ضروری هرچه بیشتر بمردم نزدیک شود و برای اجسرای این پسروژه کارکنانسازمان برنامه باید با خوانندگان رسمی و مقامات مسئول تماس شخصسی بیشتر داشته باشند و مطالبی چاپ شود که موردعلاقه نمایندگان مجلس و کارمندان دولت باشد .

گفتگوهای دو جانبه مو ثر ترین وسیله متقاعد ساختن است و نظر باینکه برقرار ساختن ارتباطات رسمی از جمله وظایف مدیریت است ، لذا مدیرعامل سازمان برنامه باید شخصا " ابتکار برقراری و نگاهداری مناسبات نیکو با وزیران کابینه و نمایندگان مجلس را عهده دار شود و این مسئولیت را قبول کند ، مدیرعامل چون د رجلسات شورای اقتصا د با وزیران روبرو میشود میتواند با دادن گزارشهای شفاهی چنین ارتباطی برقرار کند و با تکرار ذهن آنها را روشن کند و اجازه دهدسایر مقامات سازمان برنامه در محدوده مسئولیتی که دارند چنین وظیفهای را عهده دار شوند و سهم خود را در دفاع از کارهای سازما ن برنامه ایفا کنند ، این گزارشهای دست اول و مغید وقتی در اختیار شورای اقتصاد قسرار گرفت ، رفته رفته اعضا شورا متوجه میشوند که چه کارهائی انجام شده است ، بدیهی است هریک از اعضا شورای سازمان برنامه و هیئت نظارت نیز پس از آنکه بدقت در جریان اوضاع قرار گرفتند میتوانند چنین وظیفهای را انجام دهند .

گزارش هارولدگریوز جنین ادامهیافته بود : " اعتقاد من براین استکههسئولان و کارکنان قسمت اطلاعات و انتشارات سازمان برنامه وظیفهای را که بعهده داشتهاند به خوبی بانجام رساندهاند ولی متا سفانه تا این تاریخ هیچگونه کوششی اصولی برای بدست آوردن حسن تفاهم و حسن ظن وکلای مجلس بعمل نیامده ، در حالیکه در مجالس سناو شورای ملی انتقاداتی میشود که سازمان برنامه و دوستداران آن را بسختی خشمگین میکند. در حقیقت باید تماسهای منظم شخصی بین سازمان برنامه و اعضا کمیته مشترک برنامه مجلس وجود داشته باشد و احتیاجی نیست ونباید هم این تماسها بشکل جلسههای رسمی بین کمیته مزبور و سازمان برنامه درآید بلکه باید ملاقاتهای غیر رسمی بین این دوصورت بین کمیته مزبور و سازمان برنامه درآید بلکه باید ملاقاتهای غیر رسمی بین این دوصورت گیرد و منظور و نتیجهای که حاصل میشود دو جانبه خواهد بود : اول چنانچه انتقادی از برنامهها در مجلس بعمل آیده نمایندگانی از هریک از دو مجلس وجودخواهندداشت که مایل خواهند بود این انتقادات را جواب گویند . دوم اینکه نمایندگانی باید باشند که مایل و قادر بجوابگوئی بوده باشند تا در مواردی که سازمان برنامه از کارهایش نتایج مثبت بدست آورده و میل دارد مجلس و مردم از آنها آگاه باشند ، این نمایندگان صحبت

ند. راه دیگر نزدیک شدن باین مقامات رسمی از طریق انتشارات است مسهی به بولتن طه ماهانه ، بلکه گزارشهای رسمی سه ماهه وسالانه که سازمان طبق قانون موظف است نشار دهد . در حال حاضر هیچ نویسنده ای مسئول این گزارسها بیست و وقتی حاب شد مراجع رسمی باقی میماند ، بنظر من همانطور که گزارسهای سالانه وسیله ایست برای ایش کار کرد در سال و برای شرکتها عنوان برازبامه دارد که وقتی بوام با موقعیت باشد سن ظن واعتماد سرمایه گذاران را حلب میکند ، سازمان برنامه بیز باید این دو گزارش طوری تنظیم کند که علاقه و حسن ظن دولت و مجلس حلب سود و باید مسئولیت انتشارات واگذار سود و نباید طولانی باید بلکه باید محتصر و سیاده شد تارغیت مطالعه را در خوانیده برانگیزد و حون جنبه رسمی دارد ، حداقل وسیله ای برای دفاع ، ، ، ، "

هارولد گریوز هنوز بناطن امور وفوف نداست و از خواست بعضی از وزستران و ایندگان گمیسیون برنامه و مجلس بی خبر بود بخصوص که بمندانست مدیرعامل اهستل طور گفت و شنودها و ترتیب دادن محافل آسنائی نیست، بنابراین آن قسمت از پیشت بادات وی که با روش مدیرعامل ارتباط داست زباد مورد بوجه قرار نگرفت ، بخصوص که و دوم نیز موافقتی نداشت ،

در این دوران که کارهای اجرائی هنور نیرجله بحق نردیک نسده بود وحملات ادی علیه سازمان برنامه ، خواه بعنوان دلسوزی و خواه برای استفاده از اعتبارات بسا شرکت درامور بزرگ راهسازی و سدسازی و ساختمان فرودگاهها و هزاران موضوع دیگر وی میگرفت ـ و کار بجائی رسیده بودکه بعضی مفامات بجای حلوگتری ، خود مسدان دادند نابهرهگیری کنند به بسیاری از دور و نردیک خود را فهرمان معرفی کردنسد با داندار شوند ، ولی همه اینها دستی از دور برآنش داستند ، آفای گربور نیز پیشسهاد توقی حدود دوهزار دلار باضافه روزانه ۱۵ با ۱۸ دلار برای مسئول اینکار وماهی حدود ه به دلاربرای یک سکرنو و جیزهای دیگر داد که سبت خبرت گردانندگان سازمان برنامه تا در این سازمان برنامه و مطبوعات رفته رفنه دلسرد شد و از دو ماه بعد از بوفت و رفت عضوص مناسبات مجلس و مطبوعات رفته رفنه دلسرد شد و از دو ماه بعد از بوفت و رفت تامد به واشنگتن و لندن ازفبول این مسئولین حودداری کرد ـ آن ارفام و این دلسردی ر دیگر مسئولان سازمان برنامه را بفکر چاره جوئی بیشنر انداخت .

در این جریان آقای گریوز در لبدن با مدبر مو ٔ سبه " پرس لندرز " که حنیت شولیتهائی را قبول میکند تماس گرفت و نامهای برای مدیرعامل سازمان برنامه ارسال شت در این زمینه که : " امیدوارم تا این تاریخ دو یاد داشت آقای میلر مدیر مو ٔ سبه لازم بتدکر است که بعلت علاقهای که کمپانیها و سرمایهگذاران بین المللی بسه سرکت در طرحهای سازمان برنامه و ساختن سد و کارهای بزرگ داشتند و از ملیبت ها ی گوباگون هم بودند، ناگزیر بتحریک این شرکتهای بزرگ، وبرای نضعیف دولت ایبران و سازمان برنامه رفته رفته دامنه بعضی حملات به روزنامهها و مجلات بزرگ حهان کشیده شده بود و بهمین حهت سازمان برنامه در فکر ایجاد جبهه تدافعی در خارج از مرزها هسم برآمده بود و گفتگوهائی با بعضی روزنامهنگاران معروف جهان و شرکنهای تبلیغاتی دراین رمینه آغاز کردیده بود.

در ژانویه سال ۱۹۵۷ که برابر با دیماه ۱۳۳۵ بود ، آقای هارولد گریوز درنامه ای خطاب به آقای پرو دوم رئیس دفتر فنی سازمان برنامه نوشت حاکسی از اینکسه بطوریکهاطلاع جاصل کردهام دانشگاه سیراکیوز " در نظر دارد عدهای کارشناس مخصوص آموزش امور اطلاعاتی روابط عمومی را بایران اعزام کند ، شاید بتوان راهی پیدا کرد که بنوان گروهی از کارکنان روابط عمومی سازمان برنامه را نیز آموزش داد تا برنامهای که در نظر بوده بخوبی اجرا شود .

از گروهی که آقای گریوز درنامه خود اشاره کرده بود ، اثری دیده نشد واگر هسم آمدندبا آمده بودند ، در سازمان برنامه مشاهده نشدند . در این رفت و آمدهاومباحثات مدیرعامل و دیگرمسئولان سازمان برنامه بر سر یک دو راهی قرار گرفتند و آن اینکه اگسر کاملا "نسلیم گریوز و نظرات وی شوند ، مدیران روزنامههای ایران و عامل آشنائی راچگونه نادیده بگیرند و بک خارجی چگونه خواهد توانست مستقیما "عهدهدار امور روابط عمومی سازمان برنامه شود و اگر اینها که هستند باشند آن تحول یا پیشرفت دلخواه چطور باید

مانجام رسد و در خارج از ابران جه باید کرد. گربور بعد از بررسی عمیق کارها از بیران رفت، وی از واسنگس، بیستهادات مسروح خود را ارسال داست، درایس گیرارس کید نقربیا" راه حل و بلکه بینچه مساهدات وی در بهران و پس ارکفیکوهای کامل با برودوم رئیس دفتر فنی سازمان برنامه و دیگران بیطیم شده بود ، بعضی بکات خالب دیده میسد از حمله اینکه محله معدن استبارش به مهندسان معدن واگذار بود و محله کارگر بحسای هفتگی هر پانزده روز بکنار انتشار باید و آن مناخیات خالب و محالس رسمی و خصوصی گفتگوی مدیر عامل با وزیران و بمایندگان محلس ایران ونظایر انتها

گریوز منصفانه از زحمات و کارهای دفتر روابط عمومی درآن سرابط فدرداستی کرده و بخصوص از تعالیت آفای احتسامی و تونسنده این سطور به نبکی باد بموده بود و درآنموقعیت وجود جنین افرادی را در دفتر روابط عمومی سازمان برنامه معتنم و معتد سمرده بود .

آخرین نکدهای که در بامهانسان بود ، بادآوری این پیسبهای بود : " . .انتجانب عقیده مند است که بانک بین الملل مایل خواهد بود مساعد نهای بیسری دراین خصوص همانطورکه در باره سایر اموری که مربوط بسارمان برنامه است میکند ، بیماند ، بایک بین المللی اخیرا " یک مدیراطلاعات برای فاره اروپا تحدمت خود درآورده که روزنامه بکار با تجربه دانمارکی است ، برای سازمان برنامه بخا خواهد بودخیانچه برنیبی داده بود که تامیرده هر شش ماه یکمرتبه با نظیراین مدت برای دیدن بیسرفیهائی که خاصل شده سه تهران مسافرت نماید ، در مورد شخص خودم ، جنایجه خدمات بیسر انتخاب مورد احتیاح باشد ، امید است یادآوری کنید . "

گریوز دیگر در نهران دیده بشد ولی رفته رفته آثار نعود کمیسون برنامهمجلس شورای ملی در دفتر روابط عمومی مشهود گردید که بحث در این مورد را رائد میدایید ، فقط اگر فرصت شد در مورد کتابخانه سازمان برنامه که در احتیار دفتر روابط عمومی بود و در ظاهر بسیار مختصر و کوچک و در باطن گنج بزرگی بود و سربوست بعدی آن سرحتی نوشته خواهد شد ،

جواب دهد دسنهایش می لرزید و زبانش لکنت پیدا کرده بود حلاصه هرطوری بود ساعت هشت فرار رسید و اعلیحضرت حلسه را برگ فرمودند، حند دفیقه سکوت همهرافرا کرفته بود و بعد که مطمئن شدیم اعلیحضرت از هال هم نشریف بردند یک مربیه همهارجا بلید شدند و نفس به راحت کشیدند و سیگار رونس کردند و زنگ ردیم که حائی بناورید، باد دارم یکی از آقایان مطلبی داشت خواست مطرح کند همه گفیند امست به قدری اعصاب دارم یکی از آقایان مطلبی داشت خواست مطرح کند همه گفیند امست به قدری اعصاب همه خسته است که مجال گفتگو نداریم و پس از صرف حای بیرون آمدیم ویکست فراموس نشدنی را گذراندیم و (ادامه دارد)

سخان افذوحاويد

ه ۹ ــ کراسوس تکنفری که سزاوار بود رسید ،

"سحن سوريا سردار رشيد اشكاني در زمان سلطنت ارد يادشاه اشكاني "

کراسوسکه بخیال خودمنخواست مانید اسکندر ایران را فتح کند باسپاه فراوانی بخا ایران هجوم بردندسورنا حیال شکسی باودادکه در تاریخ نظامی نظیر نداشت ،

سوریاسیس سربریده کراسوس را نزد ارد شاه ایران فرستاد ،

دراس موقع ارد درمجلس عروسی بسرش باخواهر یادشاه ارمنستان بود وقتی کیست محبوی سر کراسوس را حلوی پای شاه گذاشتند آوازه خوانان دسته حمعی این شعر راخواندند

ساها :این بحه سیر راکه آفت حلگههای مابود از کوه بزیر آوردیم .

۹۱ ساکان فصار کاسمه " (اما ماکان مانند نامش شد) (نابودشد)
 کوناهبرین سخن درباره یک سرگذشت دراز ...

سخن الوعلى حفاني سپه سالارنيروهاى نصربن احمد ساماني درخراسان ــ درسال ٢٩ هجرى الوعلى فرمان بافت ناماكان بن كاكي ديلمى راكه در طبرستان و جرجان و جبل رنجال و كرمانشاه قدرت بهم رسانده و ساليان دراز درآن نواحي حكومت ميكرد سركم نمايد الوعلى جفاني ماكان رانا بودكرد وبااين سخن كوتاه ماجراى نابودى او رابعرض نا بن احمد ساماني رسانيد واين سخن در تاريخ سامانيان و ديالمه ضبط شد . (تاريخ ديالمه عزنوبان بالبف عباس پرويز) (ناريخ گزيده ـحمد اله مستوفى)

۹۲ مابرای پیش برد اقتصادژاپن باید صادرات خودرا به قیمتی که فقط برای راه برا کارخانه هاکافی باشد بغروشیم به بازار بزرگ چین و آسیای جنوب شرقی دردست مانیس فقط غرب و امریکا بازار کالاهای صادراتی مااست ،

سخن وزیر اقتصاد ژاپنکهصریحا "اجرای آن اقتصادامریکا و غربرامتزلزلساختهاست سیل عظیمواردات مصنوعات ژاپنی ببازارهای امریکا و غرب موجب بیکاریمیلیونها کار در ایالات متحده و کشورهایغربی شده است و فورمول اقتصادی ژاپن " فروش بقیمتی فقط کارخانههارا راهبیرد" خطر بزرگی برای اقتصاد جهان دموکراسی است . مغزهای و

استریت چه خواهند کرد؟ا

۹۳ "من گریه نمیکنم گریه کارکسانی استکهگیس دارند"

سخن دکتر محمد مصدق در مجلسچهاردهم دوران وکالت خطاب بسیدضیا الدیسن طباطبائی

شادروان سیدضیا ٔ الدین طباطبائی در اثنا ٔ نطق مصدق گفت آقا شماهمیشه گریه میکنید سخن گفتن گریه ندارد ،

مرحوم مصدق بی درنگ جواب بالا راگفت و اشاره بموهای بلند سید ضیا الدین نمودکه مانند گیس تایشت گردنش را پوشانده بود .

۹۹_" شایدزیادی از خودراضی بودیم ،حالامی فهمیم کهدر برابرهمه بیماریها مصونیت نداریم_اکنونیاد میگیریم که ماهم مثل دیگرانیم "

سخن توربیورن فلدین نخست وزیر سوئد در برابر پارلمان آنکشور درمورد تورم وکسادی بازار اقتصاد سوئد این گفته جالب در مورد کشوری گفته شده است که از لحاظ توازن بودجه و بازرگانی در اروپا همیشه بی رقیب بود اعتراف نخست وزیر ازاین لحاظ بود که کارشناسان اقتصادی سوئد یکباره متوجه شدند که در سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ سوئد از لحاظ اقتصادی سیر قهقرائی میکند و گرفتار تورم و بیکاری و رکود اقتصادی شده است ، سوئد سالم نرین اقتصاد دنیاراداشت و اکنون به بیماری قرن اعتراف میکند بیماری نورم و کسادی ، "

۹۵ = ((مرد برای شکست خلق نشده است ، امکان نابودی مرد در برابر سختیها وناملایماتشدیدوجودداردولی هرگزایننابودیوشکست دربرابراهریمننبودهاست)) سخنارنست میلرهمینگوی نویسنده آمریکائی که در زندگی پر حادثه خود پایدار و سرسخت بود .این گفته او از زبان قهرمان کتاب مشهورش ((مردپیرودریا)) است ، مردی پیر که با تلاش و نبرد با امواج دریا و کوسههای خطرناک با شکارماهی روزگار میگذراند همینگوی درس بزرگی بجوانان داده است که در شکست زندگی و اوج بدبختی با متانت و خونسردی در اندیشه آینده و چاره و جوئی باشند .

۹۶ = ((خویشتن راپایگاه این علم (ماورا الطبیعه) ندانستم و این علم را افزون ازحد خویش دیدم))

سخن استاد بزرگوار شیخ الرئیس ابوعلی سیناست (در دانشنامه علائی)، شیسخ الرئیس سخنی گفته است در کمال تواضع که نشان بلند نظری و قدرت فکرمغز توانای اوست ، ابوعلی سینا مسیر فکر و تحقیق را بسایر علوم سوق داده است و آثار جاودانی او منبع تحقیق اساتید غرب تا زمان حاضر میباشد، و صایای ابوعلی

سینا در نگهداری سلامت جسم بوسیله ورزش چنان تازه است که گوئی درا بینسالها نگاشته شده است و بحق میتوان او را بنیانگذار علم ورزش در ایران دانست .

سخنجعفر نمیری رئیس جمهور سودان خطاب بدولتهای فروشنده و بخشنده اسلحه، رئیس جمهور بابیان این واقعیت از بازرگانان اسلحه خواسته است که افریقا را در این مورد فراموش کنند با کمال تا سف باید بگویم مردان سیاسی ابر قدرتها هنوز باین نکته پی نبردهاند که بهترین راه برای نفوذ در کشورهای افریقا احترام باصول ((دودمان)) است زیرا افریقا با اصول ((دودمانها)) با کنتها و آئینهای ویژه خودادارهمیشودو مرامها حتی اصول دموکراسی در هزارها قبائل افریقائی مثمر ثمر نیست ،

۹۸= ((خوراک ، بار ، شلاق این است آنچه فر را باید))

جمله لاتین سخن یکی از حکما و قرون وسطی میباشد.

این سخن آئینهای اززندگی اجتماعی قرون وسطای کشورهای اروپائی است و مردم آن کشورهاکشاورزان را در ردیف حیوانات بارکش می پنداشتند ــ باکمال تأسف کشیشها و مردانروحانی کلیسا برای خوش آمد اربابان ، اشراف و ثروتمندان در تقویت این خیال واهی و پست کوشا بوده اند ، عکس العمل اجتماعی فعالیت روحانیون مسیحی انقلابات موحش و خونینی بوده که سراسر کشورهای اروپائی و شرق اروپا را فراگرفت نتیجه آن شد که رژیمهاو کیشهائی پدید آمد که هم اکنون بسیاری ازجمعیتهای بشری گرفتار آن هستند ، آئینهائی که پایه آن بر ماده و طبیعت است و همچنین مرامهایی از قبیل فاشیسم ــ سوسیالیسم ــ کمونیسم و غیره عکس العمل اشتباهات عظیم رهبران و فرمانروایان است که برای حفظ منافع طبقه خاصی عدالت را زیر پا گذاشته اند ،

۹۹= ((پیری بر نبوغ مسلط نمیشود))

سخنویکتورهوگوشاعرو نویسنده توانای فرانسه ــ دلبستگی عمیق ویکتور هوگوبکشورش فرانسهاز اشعار و سرودها و آثارش آشکار است ، کارشناسان جنگ و آمور نظامی یکی از علل شکست ناپلئون را دروا تر لوپیری و زخم معده و کاهش نبوغ او میدانند ، ویکتورهوگو با توصیف زیبائی که از میدان جنگ وا ترلو نموده است نبوغ نظامی امپراطور رامیستاید و براین عقیده است که پیری بر نبوغ مسلط نمیشود و در هر حال ناپلئون نابغه فنون

ه ۱ - (" سیاست اتحاد جماهیر شوروی تهدید بر علیه جهان اسب))

برای شوروی بهترین راه سیاسی صلح و حمایت از صلح است ، مشی سباسی که باید برای این دولت الزام آور باشد .

سخن ژنرالمارشال خطاب نمردم عربارونا و دعوب سران دولتها برای پیوستن به پیمان انلانتیک ((بانو)) در ناریخ جهان کمتوعاهده ای نظیرتنمان انلانتیک سمالی دیده شده است ، هر حند فرانسه درسال ۱۹۶۶ نصلا حدید رنزال دو گل از بیمان ناتوخارج شدمعهذا نیرومند نرین قدرت نظامی در برابر قدرت گروه سوروی میباشد . همیستگی نیروهای بلژیک لوکزامیورگ هلید انگلستان کابادا دایسلند دانمارک اینالیا دیرتقال دنروژ دربرابرانجاد نظامی سوروی و کسورهای سرق اروبانعادلی بین دیپلماسی روسی و دبیلماسی دموکراسی بوجود آورد .

درحقیقت بکنبروی نظامی که برپایهٔ باریخ بسلهای گوناگون و جانواده و افکاروعفاید و سنن وآئین و گیش فرار گرفته است در برابر بیروی نظامی دیگر که بر پایهٔ حکومت اجتماعی و کار بدون جون و جرا و قدرت حالی از عواطف و احساسات دینی و غیر دبنی استواراست بوجود آمده است سعبارت بهبر عفاید مارکسیسم که ریشهٔ ناریخی مانریالیسم دارد در برابرعفاید آرادی و دموکراسی فرار گرفته و هردو گروه معتقد بعقاید خودسان از بیشروی بارمایده اید است عهد بامه که در ۲ آوریل ۱۹۴۹ با مضا و دول نامبرده در بالا رسیده است باکنون بقوت خود باقی است و بازمایسکه بیعدالتی موجب نصادم نشود باقی خواهد ماید و این فرصی است برای هردو صف که در نهذیت و نمید و فریه آییده مفتوی ایسان بر آیید و گریه آییده مفتوی ایسان بر آیید و گریه آییده

۱۰۱=((ازدواج با کلمنیاینهمسرمراه بیروزی رابرایم آسان ساحت ، این بیوند ریاسوئی بهترین و خوشحال کننده ترین حادیه ریدگیم بشمار میرود))

گفته ونیستن جرجیل نخست وزیر فعید انگلستان درباره همسرس با بوکلمساس است . جرچیل هم مانند بسیاری از روساء جمهوری آمریکا و برحی کاسفس و محبر عس سسرفت خود را مرهون فداکاریهای همسرش میداند .

همسرجرچیل در زمان حنگ در مباررات انتخابایی با سوهرس همکاری صادبانه داست و سخنرانیهای او وی را در شمار بهترین سحبوران انگلستان آورد ـ حدمات او به صلبت سرخ شوروی موجب شده دولت سوروی این بابو را به نسان ((برحم سرح^{کار})) مفتخر نماید، بانو جرحیل در حالبکه در اواجر عمر در بیکنای معاس براز کرفند بود زندگی را بدرود گفت .

اسرارسازمانهای شری

<u>۴ - ضد جاسبوسی</u> (قسمت دوم)

ضد جاسوسی در تمام سازمانهای سری از موقعیت خاصی برخوردار است ، ایسن موضوع با اندازهای به عملیات مربوطه آن بستگی دارد ، که در پارهای مسوارد میوجب حنابای میسود و کشتارهائی را بدون باقی گذاشتن اجساد ، و بدون آثار وعلائم جرمی مرکب میگردد ، بعبارت دیگر ، دشمن را از پی بردن به نقشهها وطرح های دوستان باز میدارد ، ودرعبن حال از جهره افکار و نقشههای دشمن نقاب برمیگیرد ، حفاظت دربرابر متود دسمی ، زیر بوسش جنگ بر علیه نفوذ و جاسوسی او ، بدون هیچ شک و تسبردیب ، ماموریی سورانگیز و حالب است ، بنابرابن بسبار طبیعی است که منظر آن اشخاصی کسه درین کار حصص دارید ، ضدجاسوسی مهمیرین و مشکلترین تمام فعالیت های یکسازمان سبری بشمار میآبد ، حد این موضوع واقعیب داشته و یا اینکه تا اندازهای میالغسه آمیز باسد ، در یک واقعیب بمینوان نردید داشت و آن اینکه ماموران "ضدجاسوسی" از نظر بعود در سکههای آبها ، از دیگر ماموران سازمان سبری مسلط بر و با تجربه تر میباشند بعود در سکههای آبها ، از دیگر ماموران سازمان سبری مسلط بر و با تجربه تر میباشند این دایس و آکاهی ، آنها را برای فعالیت در سایر عملیات سازمانهای سری آماده میدارد ، هر حدد این گویه فعالیت ها رسما" از آبها خواسته نشده باشد .

کسی که در بحس سازمان ضد جاسوسی (ضد اطلاعات) کار میکند بایستسی از طبیعت وساحیمان سازمانهای سبری اطلاع داشنه باشد واین اطلاع ، هم سازمانهای سری برگانه ، وهم اسحاضی که آنها را اداره میکنند و در فعالیت های آنها سهمی دارند ، در برمنگیرد . در حقیقت ، در زمانیکه رویاروئی دو قدرت بزرگ ، بخاطر انگیزههای سیاسی و دنیلماسک وعبرددر بلاش فعالانه و دائم منباشد ، بدیهی است که آگاهی برطرزساختمان و نوع فعالیت سازمانهای سری از هر قبیل وهر نوع ، و هدفهای آنها و حتی امور وفعالیت های عادی آنها صروری و گریز بایدتر است ، گاهی نیز درست برعکس ، ممکن است یک نعالیت سیاسی سری لازم باشد که حتی از نظر سازمانهای سری کشورهای دوست مخفی نگاه داشتن بعضی فعالیت برعاسی از بطر سازمانهای سری کشورهای دوست مغفی فعالیت با ساسی از بطر سازمانهای سری کسورهای دوست بایستی با تردید تلقی گردد ، دلیل

آنهم اینستگه ، سازمانهای سبری کشورهای دوست در هر فرصی که برای موارد خاص تا سازمانهای سری کشوری تماس حاصل نمایند ، معمولا " از حد لازم فرابر رفیه و از گوشیمو کنار در باره آمور دیگر نیز اطلاعاتی بدست آورند ، و با آنجا که ممکن است خود را در حاشیه در جریان آمورقرار دهند . از طرف دیگر ، می بینیم که در حربان حنگ حهانی دوم ، هنگام آشکار شدن بعضی فعالیت های جاسوسی ، مواردی پیش آمد که نبیحه بسبار با مطلوب ببار آورد ، که بایستی از آنها بعنوان درسی ارزنده و بحربهای بلخ ، پید گرفت و سه سر حال آنها را مواردی دانست که ناجار از حلوگیری بکرار آن میباسیم . یکی از آن میوارد مسئله مخالفت و عدم توافق میان " دستگاه ضدحاسوسی " و " سارمان امینت "میباشد .

" سازمان امنیت" ، بدلیل وبرانگریها و خرابکاریهای عملیات سازمانهای سری دشمن ، طرفدار قطع رابطه با دشمن و دستگاههای حاسوسی او منباسد ، نهمیسن سبت است کهاین سازمان پس از کشف سبکه جاسوسی دشمن فقط بآن اندازه صبر منکندکهگسترده شبکه و تمام اعضای آنرا بشناسد ، و پس از این شناسائی بآنها حمله مینماند ، ناسکیلات و شبکه آنها را از هم بیاشند و نابود سازد ،

" دستگاه ضدجاسوسی" (ضد اطلاعات) ، که موهفینش براساس رابطه طولانتی و کنترل شده با دشمن قرار دارد ، برعکس ، سعی میکند ، و دریی کار هم اصرار مبورزد ، که با شبکه کشفشدهارنباط برقرارنهاید و از آن استفاده کند .

این شگاف و فاصله مابین هدفیای" سازمان امنیت" و سازمان " صد حاسوسی" میتواند درپارهایموارد به درگیریهای شدید بیانجامد، همانگونه که در زمان حنگ حیانی دوم در فرانسه اشغال شده پیش آمد. در آنجا، اداره اس ازدستگاه (Abheher) خود را با سازمان (S.D) یعنی " سازمان امنیت نظامی" و رئیس بلنس امنیتنی کنه سرهنگ اس ، اس، " دکتر کنوخن" (Colonel S,S.Dr.Knochen) باجار بود که مبدان عملیا به بود در رقابت شدید یافت ، سازمان (Abweher) باجار بود که مبدان عملیا بازمان جاسوسی دشمن را بازیگذارد تا آنگاه که نتایج حاصل از اربناط و شناسائی آنها را بوسیله " دستگاه ضد جاسوسی" (ضد اطلاعات) بدست آورد و این اربناط را باوفنی که ممکن است ادامه دهد، بهرحال حمله به آنها و دستگیری آنها، خلاف روش "سازمان ضدجاسوسی" بود . از آنجائیکههیج سازمان بیطرفی وجود بدارد ، و از آنجائیکهباحضور شدجاسوسی" کسی نمیتوانست بدون اجازه و موافقت رئیس مسنعیم آن در وسرانسیه اشغالی کاری انجام دهد ، بالنتیجه هر مورد بخصوص، میبایسی بطور حداگانه ودفیقا" بررسی شود و از مافی سختگذر مراتب اداری بگذرد و نتیجه حاصل هم ستگی داشت به توفیقی که هریک از دستگاهها در قانم کردن مقام بالاتر بدست میآوردند .

از اینگونه درگیریها تقریبا" درتمام سازمانهای سسری و جود دارد .این کشمکش این بخودی خود پدیدهای طبیعی هستند ، تنها با این تفاوت که درزمان " رایسش سوم" این درگیری از یک ایدئولوژی " عقب مانده" مایه میگرفت ، و آن کشمکش میان "حزب" و " ارتش" بود ، کهدرآن زمان باوج شدت خود میرسید ، این وضع تقریبا " درتمام سازمان های سسری دنیا ، که در تشکیلات آنها فعالیت های سازمان ضد جاسوسی را زیر نظر و فرمان " قسمت انهدام و تخریب " فرار میدهد ، بصورت درگیری ها و نابسامانیهایدائم بچشم میخورد .

برای نمونه، میتوانیم تکامل سیاسی سازمان سری فرانسه را مورد مطالعه قسرار دهیم .پس ازجنگ ۱۸۷۰میلادی، در باره طرح و تشکیلات اداری که براساسآن "سازمان ضد جاسوسی" مینوانست مجال فعالیت و توسعه بیشتری پیدا کند، میان نظامیان و غیر نظامیان اختلاف نظر زیادی وجود داشت.

در آن زمان به " ضد جاسوسی نظامی " بچشم پیش قراولان سپاه مدافیع بیرای اکاهی ازتصمیمات و نقشههای ارنش دشمن می نگریستند ، که بهیچوجه نمونهای از دستگاه ضدجاسوسی " بمفهوم تام کلمه بحساب نمی آمد ، ناسیونالیستها و آن کسانیکه ازبیگانگان واهمه داشتند طرفدار نوسعه عملیات ضد جاسوسی و حتی جاسوسی بودند ، اما واقعه " دربفوس " بود که این اختلاف نظرها را آنطور که باید وشاید برای عموم مردم آشکار ساخت ،

پس از پنجسال نردید ، که طی آن از یکطرف در اثر شایعات مربوط به خیانت و از طرف دیگر اشاعت طرز فکری نازه بنام " منطق دولت " ، احساسات مردم برانگیخت تا بدان پایه که سرانحام دولت ناجار گردید ، زیر فشار افکار عمومی ، سازمانی بنام "ضد جاسوسی " ، که وطبقهاش نظارت در امور مرزها واستحکامات نظامی و نیروی دربائی بسود در " ورارت کشور " نا سیس نماید ،

در نیمه اول سال ۱۸۹۹ دفاع و امنیت و نمامیت ارضی ازمسئولیت همای وزارت دفاع و وزارت کشور نشمار مبآمد، بدین برسب که وزارت کشور وظیفهاش "امنیت عمومی" سامل امنیت داخلی و مرزها و پابگاههای دربائی از داخل و خارج کشور بود، بنابسراین " سازمان ضدجاسوسی" بیشین به " سازمان نظارت ارضی وامنیت عمومی "تبدیلگردید، این بعیبر بطور کلی سبب شد که افکار عمومی دو باره به ارتش اظمینان پیدا کند، دلیال این موضوع هم آن بود که وقبی ارتش از حربان امور و تصمیمات و فعالیت های طلبر ف مقابل و دیگر کسورها و سازمانهای سری اطلاعاتی بیگانه آگاه و آماده باشد بهترمیتواند وظیفه خود را که دفاع از بمامیت ارضی کشور است انجام دهد،

در سال ۱۹۱۳ ، دستوری از طرف وزارت جنگ (ونه وزارت کشور) تشکیسلات سازمان ضد جاسوسی را بدین ترتیب تغییر داد که در زمان صلح از یکطرف در برابرارتش و ازطرف دیگر دربرابر وزارت کشورمسئولیت داشته باشد ، از لحاظ ارتش وظایفی در حدود امنیت مرزها انجام دهدو از نظر وزارت کشور ، امور نظارت در عبور و مرور مرزی ، ومبارزه بر علیه جنایات و خلافکاری هابی که برعلیه امنیت داخلی و دولت است (ضد حاسوسی داخلی) را بعهده گیرد ، این ترتیب ، البته با تغییرانی جزئی و زیر عنوانهای مختلف ، تا امروز هم ادامه دارد .

در ماه رُوئن ۱۹۳۴ سازمانی بنام " کنترل عمومی ونظارت ارضی "تشکیلگردید، که مستقل از کلیه امور "پلیس جنایی" وتابع دستور مستقیم وزارت کشور برای " امنیست ملی" بود .

چند سال بعد، در ماه ژوئن ۱۹۳۸ ، قلمرو عمل " نظارت ارضی" و " سازما ن اطلاعات نظامی"، خواه در زمان صلح و خواه در زمان حنگ ، با روننی هرجسه سامس ر تعیین گردید و همکاری این دو سازمان با یکدیگر تحت نظم وترنیب خاصی فرار گرفت. اما بزودی آشکار شد که بک سازمان جاسوسی با دو سر (دو رئیس) بهیچوجه پاسخ گوی نیازهای نبردی وسیع و سریع که مشارکت فوری و فعالانه همه ملت را لازم دارد ، نبیباشد زمان جنگهای کلاسیک گذشته است ، کشمکشها و درگیریها جنبه ابدئولوژیک بخودگرفت و درتمام زوایای حیات ملی ، از حمله زمینههای سیاسی ، اقتصادی ، علمی ، نظامسی و درتمام زوایای حیات ملی ، از حمله زمینههای سیاسی ، اقتصادی ، علمی ، نظامسی و فرهنگی بصورت های پنهان و آشکار و بویژه زیر نقاب دوستی ، رخنه گر مبباشد ، البسه این طرز فکر به فرانسه تنها اختصاص ندارد ،

در جریان جنگ جهانی دوم ، و در زمان حکومت فرانسه آزاد برهبری" ژنرا ل دوگل " ، ماموریت کسب اطلاعات سری و ضد جاسوسی در خارج از کشور بعهده" اداره مطالعات وتحقیق" که بخشی از " سازمانمرکزی عملیات و اطلاعات" بود شروع بفعالیت نمود ، ریاست این اداره بعهده یک افسر حوان که دارای نبوغ لازم بود بنام " دواروین" قرار گرفت که با نام مستعار " سرهنگ پاسی " مشغول بکار شد ، اما نکته مهم اینجاست که به بینیم منشا اصلی این اداره از چه قسمت ها و تشکیلاتی بوده است .

ازیکسو ، فرانسه آزاد بارتباط و تماس گسترده با فرانسه اشغال شده نیازداشت، و از سوی دیگر ، اهمیت ما موریت روز بروز و با سرعت غیر قابل تصوری زیادتر میشد و از یک فعالیت محدود بیک سازمان مقاومت وسیع تبدیل میگردید که لزوم کسب اطلاعات و ارتباط با جنبش هایمقاومت را برای رساندن بول و اسلحه بدانها هر لحظه ضـــروری ترمی ، بلکه تر میساخت ، " اداره مرکزی عملیات و اطلاعات " نه تنها بخاطر فعالیت های رزمی ، بلکه

بخاطر فعالیت های سیاسی که از طرف " ژنرال دوگل " آغاز گردیده بود ، بتدریج بـــه مورت هسته مرکزی و سازمان اصلی درآمد .

" نظارت ارضی" که به وزارت کشور وابستگی داشت و " ضد جاسوسی داخلی" را در بر میگرفت، در سال ۱۹۴۲، هنگامیکه بیروهای آلمان سراسر خاک فرانسه را اشغال کردند، منحل گردید و دیگر تا هنگام "آزادی فرانسه" تشکیل نگردید، در تاریخ ۱۶ کردند، منحل گردید و دیگر تا هنگام "آزادی فرانسه" تشکیل نگردید، در تاریخ این سازمان به سازمان به سازمان آداره نظارت ارضی" مبدل شد سال ۱۹۴۵ " اداره مطالعات و تحقیق" به S.D.E.C.E. یعنی " سازمان مدارک خارجی و ضد جاسوسی " تبدیل گردید، با این وجود مشکل ضدجاسوسی هنسوز از جنگ جهانی دوم، در فرانسه مانند هر کشور دیگری، جلب توجه بیشتری نمود، حال اگر به وضع آلمان فدرال نگاه کنیم می بینیم که در آنجا " سازمان فدرال حفظ قانون اساسی " که همان " امنیت داخلی " است، و " سازمان اطلاعات فدرال " جهت (کسب اطلاعات و ضدجاسوسی خارجی) وجود دارد. در ایالات متحده امریکا، دو سازمان مرکزی یکی بنام (F.B.I) " اداره تحقیقات فدرال " و دیگری CIA " سسازمان مرکزی اطلاعات " مشغول فعالیت هستند. CIA یعنی " سازمان سیا " در سال ۱۹۴۸ تشکیل اطلاعات " مشغول فعالیت هستند. CIA یعنی " سازمان سیا " در سال ۱۹۴۸ تشکیل

" سازمان سیا " ، CIA خط دفاعی پیشرفتهای بوجود آورد که قادر است برضدجاسوسیهای دشمن ،حتی خارج از خاک امریکا ، اقدام نماید ومیتواند نقشسههای سازمانهای اطلاعاتی دشمن را ، پیش ازآنکه مامورین آنها بموفقیتی دست یابند ،خنثی نماید ، مأموریت این سازمان دفاعی ، عبارتست از حفاظت سرفرماندهیهای امریکسادر خارج و مراقبت دفاعی از تاسیسات فنی و صنعتی و غیره در برابر نفوذ عوامل خارجی و نیز جلوگیری از نفوذ جاسوسان به اسرار نیروهای مسلح (ارتش ، نیروی هوائی ، نیسروی دریائی و غیره ، در هریک از این قلمروها ، مسئولیت و وظایف " سیا " بطور جداگانه و مشخص تعیین گردیده است .

" اداره تحقیقات فدرال " (F.B.I) ، در امور داخلی امریکا دخالت مینماید و از جمله وظایف آن ، بویژه وظیفه بسیار مهم همانا دفاع ملی و دفاع از خاک امریکا در برابر اعمال زیان آور ماموران دشمن میباشد .

جدا ساختن وظایف از این جهت مفید وعملی است که هر یک از سازمانهابرای انجام وظایف خود مستقل هستند و میتوانند کارشان را بدون هیچگونه درگیری پیسش ببرند ودرمقابل کارهای انجام شده مسئول باشند ودرعین حال هنگام لزوم نیز نهایت معمول دارند . اما همیشه کارها باین راحتی و آسایی بیشرفت بمیکند ، نه لکه در آلمان و فرانسه نیز وضع به همین نرتیب است . در کشورهای بامبرده پس از ۱۹۴۵ و طی زد و خوردهای " هندوچین" و " النجزابر" ، درگیری سازمان مدارک خارحی وضد حاسوسی " با " اداره نظارت ارضی" روی داد مابین آنها نیره شد ، جنانچه تکامل دستگاههای ضد جاسوسی درکشورهای ، متحده امریکا ، انگلستان ، و جمهوری آلمان فدرال را مورد توجه قرار ه میکنیم که این سازمانها دستخوش تغییرات مکرر قرار گرفتهاند و حدود تانها گاهی زبادنر وگاهی کمتر شده است ، در صورتیکه نیاز بوظایف آنها است .

درس بحثمورد علاقه ماست ، حدافل شکل و تشکیلاتی است که بکسازمان بد داشنه باشد و مشخصات و خصوصیات آن را (که بسختی از یکسازمان لیک است) بابستی تعبین نمود تا بنواند با موجودیتی مستقل و آزادی و نجام وطبغه نماید.

) بل موری یا " که بک فرانسوی است و سالها " کمیسار " سازمان D.S.T ارضی " بود ، طی مقالهای که در مجله

(Revue) de Defenese Nationale)

مسخصات و خصوصیات سازمان ضد جاسوسی را اینطور بیان می نماید :

ه میدانند که کار ضد حاسوسی بجز با مداومت و سرسختی زیاد و بی گیری

آمیز نخواهد بود ، رمز کار در نداوم و قوام روحی و تمایل باطنسی آن

بایستی اطلاعات را بدست آورد ، قوام فکری و اخلاقی آن کسی که منابع

ب مینماید ، و بالاخره فوام و عمق اطلاعات حقوقی وبی گیری رشته مطالب

ب که کسی به اطلاعاتی که جنبه حقوقی و قانونی دارد دسترسی پیدا میکند،

سوسی ، مامور اطلاعات نمینواند خود را با بدست آوردن اسرار مهم در

با آن موفقیت موفقی ، راصی نماید ، بلکه روش عمل او بایستی بایک نظر

نده نگری در بی موفقیتهای بی در بی برای رسیدن به هدف نهائی آینده

لحظه موفقیت ، وهمه لحظههای موفقیت آمیزیی آمد آن ، در هر زمیان و

موقعینی ، بایسنی دائما " به انواع رخنه و نجاوز ممکن برای حفظ امنیت و

کشور و ایمنی جان هم مبهنانش بیندیشد ، برای انجام این مفصود ، فراهم

گشور و ایمنی جان هم مبهنانش بیندیشد ، برای انجام این مفصود ، فراهم

درچهار حوب دفاع ملی فراهم گردد و اقدام بدین کار ناگزیروضروری است ،

جلال الدین صدیقی (افغانی) دانشجوی دوره ٔ دکتری دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

انتقام بحيران زبان إسى

من از بیگانگان هسترگسیز نبالم کنه نامنهرچه کرد آن آشنا کرد

مطالبیکه اخیرادر یکی از روزنامههای تهران درباره "شعر امروز افعانستان" حسسات شده است ،نگارنده را که افتخار تدریس در دانشگاهکابلو همکاری با مجلههای ادبیی و تاریخی افغانستان و ایران را داشته است برآن می داردکه بکاتی رابرای روشن سدن دهن خوانندگان عزیز مجله وحید که احتمالا" در اثر خواندن حنین مطالب عرض آلودی در آن نشریت دچار اشتباه شده اند بنگارد ، برای این منظور بدنیست اگر نظری کوناه و گذرا بر مسائل ادبی و فرهنگی بیندازد ، باشد که بدینوسیله خدمنی شهر حنداندگ سه به موهنگ و ادب فارسی دری انجام دهد .

جنبشهای ادبی که در ایران به چشم می خورد از حهاتی شبیه حنبشهائی است که در ادبیات دری افغانستان دیده می شود ، با ابن نفاوت که در ایران گروهی نوگرای بندرو و افراطی وجود دارد اما خوشبختانه چنین گروهی در ادبیات کشور ما حاًئی ندارد ،

اعضای ابنگروه افراطی میخواهند برهمه اسخارات گذشته ادبی که بعضی از آنها به حق جز بهترینشاهکارهای جهانی به حساب میآیند خط بطلان بکشید و حاصل دوق و اندیشه بزرگان ادب دری را نابوده انگارند ، بدینمنظور برآثار ارزنده ادب فارسی دری خرده میگیرند و بر مبنای ارزشهای بوج که باهیج یک از معبارهای بقد ادبی جهسسان برابری نمیکند آثار حاویدان شاعران گرانقدر فارسیگوی را بررسی میکنند و با پرروئی و وقاحت آنها را نفی مینمایند .

در جملهٔ پیشروان و پرجمداران جنبشهای ادبی افراطی و بندرو به کسانی برمی خوریم که گاهگاه هویت خویش را از زیر ماسکی که بر چهرهٔ گذارده اند، معرفی می کنند و دبدگاه مغرضانهٔ خود را نسبت به فرهنگ و ادب فارسی دری نوجیه می کنند.

یکی ازسردمدارانجنبش تندرو و افراطی درباره چگونگی آموختنزبانفارسی به منظور

رفین انتقام از آن، حبین می توسد: "حیلی شاده یکویم که من فکر کویم زبان فارسی اکه در شرایط نسیار شخب به من تحمیل شده بود، اگر باد نگیرم و خوبهم باد نگیرم، ازی از بیش بخواهم برد، من باید از این ریان انتقام میگرفیم ، پنج سشسال مداوم کار دم، تسلط بر این ریان بهترین انتقامی بود که از آن میگرفیم "

(سفر مصر ، انتشارات مرواريد ،سال ۱۳۵۱ صفحه ۱۱۱)

با ببروی از این بیت سو حود ، سردسته افراطیون قلم به دست گرفته بخست دریات بران کردن و مثلاتیکردن ریان قارسی ، بئورتهای بایجردانهاش را جنین بیرون ریخته ست: " من میگویمریان را به سوی جنون برانند ، نمام جهارجوبها ، قانونها ، فراردادها نمام استخوانهایش را بشکنید " . (جنون بوستن ، جاب ارغنون ، بهران ۱۳۵۱ صفحه ۱۸ آری جنانکه ملاحظه فرمودند این آفای از خود راضی طرح واقعا " ماهرانهای بیبرای تلاشی کردن فارسی دری عزیزمان ریخته است ، زیرا او به جونی می داند که اگر بکنسار نیادهای زیان اصیل فارسی خرد شد دیگر این زیان عزیز فادر نجواهد بود که به عنوان بان فرا گرینده ، نقش ارزنده ای داسته باید .

درجائی دیگر از نوشته همین آقا می خوانیم که ساعرگرانمانه و بررگمردادت کهی قارسی نفرت سیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه را به باد انتقاد گرفته خنین می تونسد" عز سعدی و راحتی به سوی نیز گرایش پیدا می کند و یک حیان بنی مستحم که سعر راسرنا بگیدارد حهانی اش کند و را شرنا به باید است " . (حنون نوسس ص ۷۸)

و در جای دیگر با کمال یرروئی گفنهاست " . . . نه بوانا بود هرکه دایا بود سعر است و ه بنی آ دم اعضای یک بیکراند" (طلا در مس مقدمه می ۱۱)

بدینگونهنویسنده نام نهاد نسب به فردوسی ، آن حماسه سرای نامی حراسان و "ربده ننده سخن پارسی " و حضرت شیخ احل سعدی اسائه ادب روا داسته ، سعر سعدی را از ظم و نسق شعری عاری معرفی میکند حال آنکه چه سعری می بیواند جهانی بر از اس سعر بعروف باشد که :

بنی آ دم اعضای بک پبکرنسد جو عضوی بدردآورد روزگــار تو کز محنت دیگران بیغمــی

که در آفرنس رنگ گوهرسسسد دگر عصوهستارا نمانسند فسسرار ساندکه نامت نهیسسد آدمیسی

نویسنده مذکور میخواهد شنخ احل سعدی را نعیکند با رمینه انتقام گیری از انسین رهنگ استوار و جاویدان را فراهم آورده بدینوستله عقدههای درونی خونس را نگساند و نویشتن را که در برابر عظمت و شکوه فرهنگ فارسی سنبار کوخک و حفیر می بیند. بزرگ حلوه دهد ، سبح سعدی نزد حامعه افغانی و نویژه در نظر شاعران و نوبسندگان کشور ما مقامی خاص دارد و به اعتفاد ما:

> صفیر عرش میآید زگلبانگ نیکلکش نسیمخلد میخیزد زگلبهایگلستانش (اشعاراسیاد خلیلی جاب کابل .۳۳۸)

درحائی دیگر همان نویسنده نوگرای نام نهاد با سخن ناپاک خود نسبت به مولانسا حلال الدین بلحی ــ آن شاعر باکیزه سرشت پاکیزه گفتار و آن دلباخته وحدت وجود که همیس را صرف بسان دادن معام والای آدمی کرده است ــ اهانت کرده و بابرداشت اشنباه آمیز فرویدی ، ربان یاک مردی راکه در سرتاسر فلمرو زبان دری به نام "خداوندگار بلخ" می حوابیدس ، "باباک" بوصیف کرده است ، (مجله فردوسی ،شماره ۱۳۸۸ - آبانمیاه می حوابیدس ، "باباک" بوصیف کرده است ، (مجله فردوسی ،شماره ۱۳۸۸)

ابی سخی بوسنده براستی که مسخره و دور از ادب نویسندگی است به هر حال این آقا بعدا " خود اعبرافکرده است که نه تنهانسبت به مفاخر فرهنگی و ادبی زبان فارسی بغض و حسد می وررد بلکه به آنار باریخی کهن گنور خودش نیز چندان علاقه ای ندارد ، چنانکه سهر ریبا و باربخی شیراز راکه زادگاه بزرگان زبان و ادب فارسی دری چون خواجه حافظ و سبح سعدی و امثال آنهاست ، حنین معرفی می کند : " شیراز شهری بسیار خسته کننده است و اصلا " باربخی بیست " و تخت حمشید راکه از جمله آثار تاریخی ارزنده مشرق زمین است "دوست "ندارد ، (محله فردوسی ، شماره ۱۳ نوروز ، سال ۱۳۵۱ صفحه ۲۸)

بیداست کسی که جنین افکاری داشته باشد ـ و اصولا" هرکسی که از این قماش باشد ـ نمبواند نسبت فرهنگ و ادب ملی خود وفادار بماند و ناگزیر همانطوری کهاز آغاز بسه بوای ساز و ضرب ننبک دشمنان ادب و فرهنگ فارسی دری رقصیده است تا آخر هم از "رفص سری " حوش بارنخواهد ایستاد ،

ار استکه گدریم به بازیاب صوابط قالبی و اندیشههای پوچ و بی مایه ادبی نویسندگان آنجنایی می رسیم که برروی جوانان جشمو گوش بستهای که نسبت به ادب و فرهنگ اصیل خوبش آگاهی کافی و واقی بیدانکردهاند نائیری عمیق بجا میگذارداین جوانان بی اینکه از سوابق و پیسینه فرهنگ درخشان فارسی دری کمترین اطلاعی داشته باشند زیر تاثیسر ارزسهای دروعی عدمای شاعرنها دست به فلم برده برهمه پاسداران ادب و فرهنگ خرده می گیرید و با لحن بند و زننده و بهوع آوری کههر گزدر شان یک آدمیزاد مؤدب نیسست نویسندگان و ساعران گرانفدری را که بیشتر ایام شیرین عمرشان راصرف گسترش و استواری

نرهنگوادبباشکوه فارسی دری کردهاندموردشمانت و سرزنش و حتی اهانت قرار می دهند، جنانکه چندی قبل مطالبی به قلم یکی از جوانان نوخاسته کشورم درباره بزرگردان ادب درخشان و جاویدان فارسی دری افغانستان دریکی از روزنامههای ایرانی چاپ شد که بنده و نمام کسانی راکه نسبت به سرآمدان شعر و ادب کشورمان احترام خاصی قایل هسیم سخت بهت زده و منعجب نمود .

من ، این جوان عزیز را در بدو ورود به دانشگاه تهران شناختم که در نخستین دیدار جوانی مؤدب ، متین و در خور احترام می نبود ، آشنائی من و ایشان در دانشگاه تهران اغاز شد زیرا فبل از آن نام و نشانی در مطبوعات افغانستان ... آنهم به عنوان یک منتقد ادبی یا نویسنده ... از وی ندیده بودم و البته این موضوع در خور تعجب هم نبود زیرا که او هنوز دوره معادل دبیرستان را در کلاسهای شبانه می گذراند ، اما این جوان افغانسی بجای ابنکه همتش را صرف مطالعه در ادب کهن فارسی دری بکند بعد از مدتی زیر تاثیر جریانهای ادبی تندرو و معلوم الحال آنچنانی قرارگرفت و درنتیجه حرمتی راکه نسبت به پاسداران فرهنگ و زبان دری کشورش داشت از دست داد و احساسات ملی اش نیز فروکش کرد . حسورانه قلم به دست گرفت و باین دری افغانستان کرد . حسورانه قلم به دست گرفت و باین با تغییر شکل شعر ، مضامین مبتذل وزمزمه هسای اسائه ادب روا داشت و نوشت که " اینان با تغییر شکل شعر ، مضامین مبتذل وزمزمه هسای خصصی و میرا به وجود آورده اند و می توان اینان را تقلیدگران بی مایه ناکام نام نهاد " .

آنجه نویسنده آن مطالب سخیف بدان استناد جسته بود کتاب برگزیده شعر معاصر افغانستان بود که به انتخاب محمد سرور مولائی دانشمند افغانی از سوی انتشارات رز در سال ۱۳۵۰ شمسی در تهران چاپ شده بود ، نویسنده آن مقاله درباره شاعرانی کست شعرشان در کناب برگزیده مولائی چاپ شده است با پرروئی می نویسد آ دیری است آنان از نظر شعری مرده اند و اگر کتابی هم چاپ کرده اند فقط به عنوان سنگهای قبر ، به درد گورسنان های خودشان می خورد " (همان روزنامه ، همان شماره ،)

نویسنده به اینهم بسنده نکرده درباره بعضی دیگر از شاعران جامعه افغانی کهنام و سعرسان درمحموعه یادشده نیامدهاست این چنین اظهارعقیده میکند : "کارشان قالبی تر ار آن دیگران است که دارای هیچ پیامی نیستند و در حد سیاه مشق های بچه های مکتبی است . . . " (همان روزنامه . همان شماره ، د ذکر این نکته جالب است که حتی ترکیب "سیاه مشن ها " در مورد شعر کهن را از صفحه ۹۹ سفر مصر برداشته است)

در قسمت دیگری از نوشتهٔ خوان افغانی خودمان میخوانیم : "مؤلف بفول خودش سعی

کردهاست که کتاب بتواند تصویرگرشعر معاصر افغانستان باشد اما این را از باد برده اسد کهاگر شعر افغانستان "هست" نیازی به سعی کسان ندارد و خود حقانیت و بودن خود ر ثابت میکند و اگر نیست تلاش کسانی مانندآقای مولائی هم نمیتواند کاری از پیش بسرد (همان روزنامه ، همان شماره ،)

این استدلال ـ البته ـ بسیار مضحک است که اگر شعرما "هست "در راه معرفی آن نکوست و اگر نیست که نیست ا

اولا"بایدتذکر داد که شعر افغانستان "هست" وهرگز کلمه "نیست "درباره آن صدو نعیکند .همچنانکه در طول هزار و اندی سال نوده است و بارور و شکوهمندهم بوده است .

ثانیا" چراغ روشن شعر دری هرگز در طول باریخ این زبان در کشور ما حاموش بسد است ، هرچند ادبیات دری دهمچون ادبیات دیگر ملل و اقوام جهان در روید بکامل و سیر تطور خویش به ندرت دخار ضعفها و سستی هائی شده است اما الحمدللد از برکب حضور شاعران و متفکران ونویسندگان بزرگ هرگزدستخوش فناونا بودی نگردیده وخوسحیا به هر روز میوههای این درخت تنومند بیشتر و رنگین تر و لذیذ شر شده است ،

نگاهی به تاریخ ادبیات گذشنهٔ افغانستان نیز شاهد ابن حفیعت است که اس کاخ سـ عظمت فرهنگی هرگز از باد و باران گزندی نیافتهاست ،

حمله کسانی جون چنگیز و تیمورو سپاه آنان و دیگران که دربی آنان نه کسور ما آمدنند نیز نتوانست بنیاد این درخت کهنسال برشاخ و برگ را منزلزل کند .

شکوه و عظمت فرهنگ و زبان ما به فدری در افوام مهاجم مؤیر بوده که به بیها آیها را در خود هضمگرده بلکه فرزندان مهاجمان آیجیان شیفته و گرویده این زبان سیرین سدید که خود به جبران خسارات ناشی از حملات بدران خویش همت گماستند و دوره درحسان تیموریان هرات راکه گویای این واقعیت است بوجود آوردید

بنابرآنچه گفته شد اطلاق کلمه "سیست" درباره شعر دری به سها صادق سسب سلکه نشان بی اطلاعی از سرگذشت زبان دری و باریخ افعانستان است .

این نکته قابل یادآوری استکه شاعران افغانی که ذکر خبرعده ای ازانسان درکنات آمای مولائی رفته است و یا آنانی که نویسنده کوچک افعانی در معاله خود در روزنامه اطلاعات و دیگر نشریه های جاپ نهران مورد حمله فرار داده اندامه دروعس اندوندهم سعر آبان بعلند بیمارگونه است بلکه هر یک از آنان مشهور و فنول شده اند و حامعه ادبی افعانستان برای هریک از آنان ارج ومنزلتی فائل است . بعضی از این شاعران استاددانسگاه هستند و هزاران نویسنده مطبوعات ، بنابر آن در جامعه ادبی افغانستان نفش ارشادی داشته اند و هزاران

رورش يافيه دامن الدبسه آبان الد. (١)

نسهای ادبی نو پا و افراطی ،اخبرا" معالم دیگری به علم "بیاز بهان جاب شده که درآن تونسده معاله کیات " بعونهائی از به کوشش ناصر امیری از سوی انتشارات بنیاد فرهنگ انتشران را داده و به همان روال سیاحیه شده و قالبی و تا زیر باگذاشین شده شاعران افعانی کمال نے جرمنے روا دائیته است .

فوانندگان روزنامه به اعم از کنهان و اطلاعات که خدافل نیمی د معمولی و بدور از تحقیق ادبی هستند فرنت خنین سختان ان برندکه به راستی سعر و ادب در افعانستان امرور دخارستنی قضیه درست برعکس است :

بخستین شاعران زبان دری خون خنطلهٔ بادعیسی محمسود ن ، رشیدالدین و طواط بلخی ، تنهندبلخی ، رابعهٔ بلخسی و روزده شده باشند شعر دری هرگز در آنجانمیمبرد و خراع روس

"دو مجموعه سعر افعانستان را نهانه نبان احساسات معرضانه فی های میان خالی در مورد ساعران سنوا نبان و خوشگفتار ما

های کوهدامنی افعانی که توقیق سافت با محصر استادان زبان و کند و در بسخه به دبار آسا قدم گذاشت که مناسفانه قبل از قارسی دری آسناسود اسر توسیدگان بندرو آنجیانی و صوابط اکتون که در گروه زبان قارسی دانشکده ادبیات دانشگیاه مطمئنم تعبیر قابل ملاحظهای در تجوه اندیشه و طرز دندس حاویدان و پایدار ادب قارسی در وی به وجود آمده و دیکرانی ده است که نباید بعد از این گذاشت نسبت نهاین برزگان ادب گیرد.

می نوبسد برداشتهایس را با داوری کوهداسی منحبسده وار بهرهگرفته فایل نامل است زیرا که آفای کوهدامتی افعانی هنج داد که "خودکش بیگانه برست باشد" و هناکی و بی حرسی و ه بگیرد و سخن سنرس و باک فارسی دری را با وازه هائی جون ، "پرت و پلا" . . . آلوده و ناباک گرداند . برداخیه است و نسبت بیه باسداران ادب دری افغانستان اهانت کرده کلمات عبارات موهن و دور از ادب حامعه فرهنگی را به کار گرفته است جون : "بریشان سرایی براکنده گوئی، مضحک ، عهد دومی ، برت و یلاسرائی ، افتضاح ، کوچه بازاری ، صادرات میسسدل، لاطائلات ، دری وری ، آبروریزی ملی و غیره "

این بویسنده بی اطلاع از حامعه روحانی و مغدس افغانی استاکترگان برهیزگار افعانی بهتان زده و به طرز زننده و بیشرهانهای می نویسد : "مضحک استکهان تاعران از همس ودکاهای زلال در ازاشک جشم می حورند ، از گیلاس یا استکان استفاده می کنند ، با ماراسسا در حشرونشراند و آنگاه در اشعار خود از خم می و پیرخرابات و . . ، سحن می گویند" (روزنامه کیهان بنجشنیه اول دی ماه ۲۵۳۶ سماره ۲۵۳۶ صفحه ۲۰)

ار لابلای بادداشنهای"نیاز حوانرودی" نسبت به وصع فرهنگوادب دری درافغانستان چنین استنباط می شود که او در این باره هیچ جیزی نمیداند و آنجههم بدان نوفیق یافته عبارت از یک مقدار ضوابط قالبی و ارزشهای خود ساخته بوبسدگان نوگرای بی حبر از جهان گسترده فرهنگ و ادب قارسی دری است که به عنوان محک همه حبز را درآن می آزماید، این خود یکنوع ناآگاهی و عدم بصیرت نویسنده را می رساند که قبل از شناخست کامل محیط فرهنگی جامعهای ، نسبت به پاسداران فرهنگ و زبان آن جامعه داوری وقضاوت نادرست بعمل می آورد ،

برای اطلاع مزید این نویسنده بیخبر از همهجیز به صورت کویاه عرض میکیم که جامعه فرهنگی افغانی خوستخیانه هنوز اصالت و پاکیزگی اش را از دست بداده و صفای باطنخود را با رعایت حرمت همه مقدسات ملی و ادبی اش با حدت و بدت بمام حفظ کرده است و به هیچکس هم احازه نمیدهد که نسبت به این مفدسات اهانت کند .

کده دیگر در مورد حامعه فرهنگی و ادبی افعانستان این است که اینجامعه به هیچ وجه فرندنه و سبفته مظاهر بمدن بی اصل ونسب و دروغین امروزی که برخی جوامع سخت بدان گرفتار و اسیر شدهاند نگردیده است ، بنابراین هیچ گونه ناراحتی هائی هم از این جهت منوحه حامعه با فرهنگ و اصیل افغانی نیست که موجب تشویش خاطر کسی را فراهم کند . حنانچه " نیاز جوانرودی "باور ندارد سفری به افغانستان که در همسایگی ایران قرار دارد انجام دهد با از نزدیک متوجه شود که مشروب خوری به آن صورتی که او عنوان کرده در افغانستان نه بنها رواج نیافته بلکه تشبث به اعمالی از این گونه مجازات سنگین هم دریی دارد .

آری ، جوانهای اندکمایه امروزین که خود در غرقاب تمدن دروغین و ظاهر فریب فرو رفنهاند و به سوی نابودی پیش می روند ، برای اینکه توجیهی برای این نابودی و فنای شان

باقیه باسند برجسبهای اشنباه انگیز و ناپسندی را به دیگرانزده موجب تسلی خاطر خود و همعطاران خویش را فراهم می آورند که این خود اشتباهی است بزرگ .

از سبک نوشهٔ "نیاز جوانرودی" پیداست که مغدمات نقدادیی را هم نمیداند . اوبا عمارات سخیف و غیرادیی به طورشنابزده استدلال ،استنباط و نتیجهگیری میکند .

نقدنویسی ادبی از خود آداب و روش ویژهای دارد که درک کامل شرایط زمانی و مکانی محیط شاعر و فهم واقعی از مصطلحات ادبی و واژههای سعری و رویدادهای تاریخی که احیانا " شاعر در ابیاتش به آن اشاره می کند ــاز خصوصیات و مشخصات اولیه آن بشمار می آید که نویسنده یاد شده متاسفانه از کوچه آن هم عبور نکرده است . او و امثال او موقعی توانائی نقدو بررسی آثار شاعران و اندیشمندان فرهنگ و زبان فارسی دری راپیدا می کنند که دهانشان راهفت بار با آب زلال موازین ادبی و دانشهای وابسته به ادب بارور زبسان فارسی بشویندتا در موردشعرهای شاعران افغانی که به "زلال آب چشمههای روشن "می ماند و "دلپذیر و زیباست" سخن در دهان بیاورند ، (مجله رستاخیز جوانان شماره ۱۲۳) باری ، مجموعه شعری که ناصر امیری چاپ کرده اگر در نظر عده ای ناباب ، نادلپذیر جلوه می کند در نزد خردمندان و شیفتگان راستین فرهنگ وادب فارسی دری ، این کتاب جلوه می کند در نزد خردمندان و شیفتگان راستین فرهنگ وادب فارسی دری ، این کتاب "بوی خوش و آشنائی را از سرزمینی که نه چندان دور است و نهغریب به مشام جان خواننده "بوی خوش و آشنائی را از سرزمینی که نویندان دور است و نهغریب به مشام جان خواننده "بوی خوش و آشنائی را از سرزمینی که نه چندان دور است و نهغریب به مشام جان خواننده "بوی خوش و آشنائی را از سرزمینی که نه چندان دور است و نهغریب به مشام جان خواننده "بوی خوش و آشنائی را از سرزمینی که نه چندان دور است و نهغریب به مشام جان خواننده "بوی خوش و آشنائی را از سرزمینی که نه چندان دور است و نهغریب به مشام جان خواننده

اینکه "نیاز جوانرودی" کار بیآلایش و فرهنگی دکنر ناصر امیری شاعر گرانقدر افغانی را یک نوع "رفیق بازی حفیرانه" توجیه کرده است در استباه است ، زیرا کهاگر رفیق بازی حقیرانه ای مم در کار باشد جنانکه از نوشته های جوانرودی به خوبی پیداست همان خواهد بود که بشکل سخیفش فقط در میان دارودسته انتفام بگیران زبان فارسی را یجوم رسوم است ،

کوناه اینکهما از نویسندگانی چون "نیاز جوانرودی "شکوه و گلهای نداریم زیرا می دانیم که در جامعهٔ ادبی و فرهنگی فارسی ،هستند کسانی که نسبت به گسترش و بارورشدن این زبان به دیدهٔ حسدو کینه توزی نگامی کنندو بانقدهای بی مایه به خیال خام خودمی خواهند از این زبان انتقام بگیرند .

این انتقام نگیران زبان فارسی ، تلاش میکنند که زیبائی های کهن ما را زشت و نازیبا جلوه دهندتا رشته ارتباط ما را با شعر سنتی و ناسنت مقدس دیرین فرهنگی ماقطع کنند اما هوشیاری و ایمان و بیداری و پایداری و منارزه و فرهنگبان و پاسداران دانای فرهنسگ ارجمند و توانای دری نخواهد گذاشت کهاین نداندیشان نه آرزوی ناپاک خود ترسند.

عقیده ما همچنان بر این نکبه استوار است که :

مى نشاند" (مجله رستاخيز جوانان. شماره ١٢٣)

گر خه بعلید است استنون جهنستان هست رسوا هر معلیند از امتحنینان

فرنگان باستظهار زر و زور خودرا طاووس علییسمی سدارند و با همه محولهای احتماعی و سیاسی حاصل در دهههای اخیر هنوز خود را مالکرفات امم و قبله عالم توهم می کنند. آنان قدرت اول آند و دیگران جهان سوم و جهاره، آنان بنشرفته و متمدن آند و دیگران عقب مانده و از تمدن بدور، آنان قوی وعنی آند و دیگران صعبف و قبر .

لحاط این ملاکها در تمام تفسیم سدسهای سیاسی ، بطامی ، اقتصادی ، فرهبکی و حتی جغرافیائی وسیله بویسندگان و پژوهندگان عربی برای مطلع مصبر دریافیتی و قابل توجه و در عین حال باسف آور است ، با آن کهاهم واعم دحائر طبیعی به اصطلاح فریکان در "جهان سوم " * واقع است ،

هنوزآن فرنگان غنی و دارندگان سرمایه و اسباب اکساف و اسحراج دحائراند و اس اکثریت جهانیان در جهانسوم فعنر ، عربیان در نعسیم منابع معنوی و فرهنگی نیز برای دیگران سهمی چندان فائل نیسنند وگوئی افوام و ملل دیگر را در حامعه کل بسری سهیم و شریک نمی دانند .

در چنین احوالی بزرگ مصیبی است کهمحفقان و پژوهندگان ما برای تحقیق در هسر رشته بانحصار به کنابهای فرنگان استنادکنند و خود را از مراحقه به موادو مآخدعیرفرنگی بی نیاز و مستفتی پنداشته در انتخاب مستندهای خود جندان بی پروائی و دلیری نشسان دهند که همی خیال کنند دیگر حهانبان مردهاند و سربه نیره تراب فرو برده، هسر حسه

* در اسعمال و اسحدام این نوع اصطلاحهای عربی بسیار محیاط باید بود چه اعلی
آنها مبنتی برخود پسندی و نحوت آنان و سرکونی و تحفیر دیگران است . زیرا بسجیعیو
تصویر " جهان شوم " خود مسلوم آناست که نفوق و اعتبار برتبیی قدرتهای برزگیر شه
سعت بر ادهان بار شده باشد . فناعمل .

دانستنی و خواندنی و باورکردنی است ننها در کنانهای فرنگان مینوان حست و خواند ، و دیگر بار باقتباس و تقلید و برحمه و با الیف نویساند و بسا که اینها همه بقلید از تقلید است و نکرار در نکرار وتعافی سرفایی

وابن مصیب گران دو حانگزایر میشود زمانی که دریانیم نویسندگان و پژوهشگسران ورنگی ، همه و همسه خوبای حق و خالی ازغرص و نی ارتباط با سیاستهای جهانخسوار سسيد وگاه حندان استباه جوی و معالطه کارند که جز خواننده و فیان بسیاردان از فساد رای ایسان در امان نیست .

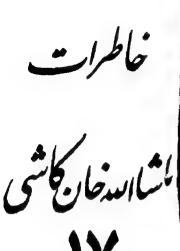
مثل را اساد علوم سیاسی معهدی نامبردار و صاحب اعتبار حون مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی دانسگاه لندن برای نوشتن بارنج سیاسی جزت کمونیست اتحادجماهیر شوروی از کمک مالی و وسائل بسهبلی دولت ایالات منحده امریکا بهرهمند می شود و برای جمع آوری و سهبه استاد و مدارک کتاب خویش منحصرا" به ایالات متحده سفر میکند ا

(Professor Leonard Schapiro, The Communist Party of The Soviet Union. 2nd Ed. London (1970).

بر همین متوال محققان کشورهای اروپای شرقی تنها منبع علم و اطلاع را منحصر بیسه کسور سوراها می سدارید ، بیداست که ریرکان و خرده بینان که در عالم بسیارند و هر زمان ير تعداد ايشان افزوده ميشود اين گويه آثار را كه مطلقا" تكرويه و يكجانيه است خالي از سائنه و عرض نمی سیاسند و صرف اشتهار مؤلف و مشغولیت ممند او را بتدریس و تا الیف و رعابت اصول سکلی وقالبی نقصل و تنظیم مواد کتاب را برای اعتبار و قابلیت استناد کافی نمیدانند چه محفق باید بی عرض و در انتخاب اسناد ، آزاد و مخیار و بیدارباشد ،

حسن است که محفق و مترجم ایرانی بیاید برای مآجد حتی رسمی و دانشگاهستی سگانگان اعتبار مطلق فائل شود و البته باید آنها را بیازماید و با دیگر استاد و مدارک مقابسه و مقاربه کند و آنگاه در میزان خرد نستخد و مستندی را راجع و دیگری را مرجوع دارد و درهمه حال افوال و انظار محالف را منظر نظیر دارد و بوقت داوری بسیار محتاط باشد و تهیج روی به نام ونشان و شهرت و اعتبار مآخد فریفته نشود و خود را از مراجعت به آنار اصبل و دست اول مستعنی بداند وخلاصه محقق باشد نه مقلد.

دربغ که اهل بعد و نمیر و نشخیص در انبوه مقلدان و بی تمیزان گماند و از دیدههسا أقبادهو صاحب تهمت كهنتك جشماند وكوباهنظرو كندكار واهل وسواس وأأرسير زمان بدور افتاده و عف مانده و هزار نهمت دبگر ، از آن سوی خانوادههای ایرانی مرفه ، فرزندان 🎝 دلبند نازس خود را از خردسالی برای یافین بعلیم و نربیت به فرنگ می فرستند و خدای یم داناستکه این دست پروردگان فرنگان با آداب و رسوم و فرهنگ و معارف و علوم خودی 🏂





نایب حسین کاشی (نفر نشسته و سیسط) با تفاق ماشا عالله خان، پسرش، و حروهی از یار ان متفق خود...

ما را از ورود معنوع ساختند ما هم لا بد دست به جنگ گشودیم، تا قربب غروب از دوطرف صدای شلیک تغنگ بلند بود دستور دادم توپ را به قلعه بسته و جندنیرنوپ هم به سنگر آنها زدیم از آنجائیکه دلیجان فلاع محکمه دارد و اکثر اهالی در آن قلاع منمکنند و سه سبب دوسنی و دسمنی که در میان آنها است اغلب اوقات بین دو دسته نزاع است و بسه حنگ مشعولند بصرف در آنجا خبلی دشوار است در ضمن اینکه مشغول محاصره دلبحبان بودیم خبر آوردند که ابوالقاسم خان بختیاری با جمعیت و سوار بسیار از دنبال مامیآ بند لذاصلاح در ماندن و محاصره دلیجان ندانسته شب از آنجا حرکت به دودهک نمود بسم فردای آن روز ابوالقاسم خان و سوارهایش از راه رسیدند و در گوهی که برابر دودهک بود سنگر ساخبید یک روز و یک شب حنگ در میان بود دو نفر از آنها مجروح و یک نفر کسته شد از ما هم یک نفر بیردار شد .

روز بیسم ما به عزم راونح از دودهکسوارشدیم و همینکهمقداریدور شدیم به یک دعه انوالفاسم خان و بنوارانش به سوی ما یورش آوردند من شش نفر سوار را به جنگآنها ما مور ساحتم این شش نفر بلادرنگ است ها را از جا جهانیده و بر آنها حمله بسردندو بالحمله اول آنها را شکست دادند و بقدر یک فرسخ عقب نشانیدند و برگشتند مجددا "

آيها حمله آوردند .و معلوب سديد دفعه سوم به طور تنجيي حمله آورديد الحق سوارانما هم مردانه واز به طرف آنها باحديد فرنت بيم ساعت سواره مسعول حنگ بودند عنافيت حدد نفر از آنها کشد و محروج استدست و المعلوب و معهور برگستد و رفیند ما هم از آنجا براونج رفيتم و روز ديكر از آنجا به كرم حكان و از آنجا به جاست آمديم زماني كيه كاسان توديم حيد نغر از روسايراق آمديد برد ما و يمنا كرديد كه ما براق يرويم به شرط آب که از براق سبورسات برای اردوی ما تفرستند ما هم منتقل شدیم در این موقع کهدر حاسب بوديم فاصدى به براق فرسنادم كه سيورسات تفرسيند آنها به وعده خودوفانتموده و اعتبائے بکردند لدا ما ارجاست رفیتمبراق ودو ستادرآنجا بودیم از آنجا رفییم کرجار ه مسهد از طهران رابورت رسندگه سردار فاتح تحتیاری با سوار بسیار و دو عراده نوب مأدمور ماسده وعنفريت مي رسيد سب يا يندر ويرادران انجمن ساخته دراين خصوص مساورة و بنادل افكار بموديم بدرم كه با وجود كهولت و كبرت سي ميدان جبك و رزم را البيوان عسرت و برم می داند ، عرس بوت و نفیگ را بعمهبار و جنگ می پندارد رای داد کمپایدیا کمال حدیث در معایل دسم انسیاد و مردانه کوشید و کست با کسته شد یکی از برادرانم کف نظر می این است که وقیی که اردوی تحتیاری به ما یزدیک شدند می جمعیتی برداشته ستحون برآيها مترسم وانه كلي فلع واقمع آيهامي تمايم فورجايه وانوب حانةآتهاراين داسته و می آورم دیگری کفت عفیده می این است که یک دسته از سواران گاری انتخباب تمائيم و در سر راه آنها در جائي که کدرکاه آنها است درکمين بيسيينم وقتي که بدانجا رسندند بناگاه برآنها بلیک کنیم و جمعیتان را معبول و متعرق سازیم ، میدر آنسان ساکت بودم و آرا؛ آنها را استماع منتمودم حون نمام آراد و افکار خود را اظهارداشتند ار من رای خواسیند کهیم عقیده من بر خلاف نمام است من میگویم که گرهیگهیه دست كسوده شود رحمت ديدان دادن خطاست جون زيري خلاف رسم انسانيت و انصاف است مکردر مقام دفاع و سودن خاره و با ممکن است سرافت خود را بناید به خون نفس آلوده ساحت با این مردم به عداوت فطری داریم و بهدشمی دینی همه اولاد یک آب و خاک هستیم هر یک نفر که کنیه شد یک نفر از برادران دینی ما کم می سود و به اندازه یک نفر آبادی وطن ما کسته می سود رفتن ما از ماندن و دست به خون برادران خود آلوده کردن هزار باز بالابر و تهیز است همان به که با ممکن است از برابر آنها کناره کنیم و بی سبت ناعب آبلاف بقوس نسويم بدر و برادران بيانات مرا تصديق كرديد و به قول ورأيم تسليم سدند روز دیگر از آنجا کوخ کرده رفینم به شده برزگ و از آنجا رفییم به نظیز و از آنجا بهار دستان و شهرات بعد بدين فرازر فيتم بمجيدي وارجيدي تهيه ديده تمسيب بيانا تک رهسپار سديم ، حون خير خركت ما به اهل بياناتكارسيد أهالي هم عهد سديد و عموماً " هم قسم

شده سنگر بندی کردند و محاربه و مدافعه با مارا سخت کمر بستند در ایام عاشورا ۱۳۳۰ رسیدم به ایراج اهل ایراج در قلعه متحصن شدند و شروع به شلیک تفنگ کردند سواران ما قلعه آنها را محمور و به انداختن فشنگ مشغول گشتند در مدت دو روز آن فلعهمحاصره و گرفتار بود همین ایام بود که روسها به دولت ایران اولنیمانوم کرده بودند و فشول به تباريز و قزوين ورود كرده در طهران و ساير بلاد ايران اغنشاش وبعطيل عمومي سده دسمان دین اسلام و وطن فروشان بی ننگ و نام که دین را به دیناری سودامی کنند به طمع مال و خوشنودی اجابت آتش فتنه راپیوسته دامن میزدند و ایران دوسیان حق پرست داستم دست تأسف و غم بسر میزدند در این وقت خصمان و هموطنان ما که در طهران بسودسد و همواره در دشمنی ما کوشش می کردند و دایم دولت را به حصومت با ما وادار می سودند. وقتیکیسه اوضیاع مملکیت را ایسی گونه دیدند و کشنی دولت اسلام را بعرفات فنا نزدیک یافتند منازعه با ما را یکی از اسباب معظمه انقلاب ایران دانسنه بزعم دسمیان در دوستی با ما عهد بستند و برای اصلاح این مفسده دامن همتکمر زدید . بهخدمت حصرت آقیای آقیبا سید حسن مدرس اصفهانی دامت برگابه کهوجود محبرمش بزرگ آبیب يزدان و أعظم حجت الاسلامها است كه در علم و عمل طاق و در قدس و زهد و ورع بكانه آفاق است رفنند در آن وفت وجود محترم ابشأن یکی از آن پنج نعر طراز اولمنتحب سده بودند.

آن بزرگوار به رعایت حقوق ابوت که نسبت به عموم مسلمانان و مرحمت مخصوص که از قدیم الایام در حق ما داشته و دارند مسئول آنهارا اجابت و انجام این امرراهم فنول فرمودند. ایران در خطر است و در حفظ و حراست مملکت اسلامی باید کوشید و همچنین ایران در حطر و دین اسلام در تزلزل است شخص مسلمان و بایع فرآن باید امروز با تمام قوا در حفظ مملکت اسلامی بکوشد و یاری دین محمدی بکند و گرنه کار از دست می رود اکنون دولت بسه سما تا مین داده معجلا " برای انجام کار اصلاح و قبول خدمت به کاشان مراجعت کنیدبا بکلیف شما در آنجا معلوم شود ، از قضا در آن هنگام محاصره ایراج این بلگراف به مسا رسیداز وصولش بی اندازه مسرور و مشعوف شدیم حسب النگلیف عده خود را برداشته و از حنب با ایراج دست برداشته به اندک آدوقه و تدارک به سمت کاشان روان شدیم شبوروز علی الاتصال در حرکت بودیم به واسطه کمی آذوقه چهار صد اسب در راه از ما هلاک شد خود الاتصال در حرکت بودیم به واسطه کمی آذوقه چهار صد اسب در راه از ما هلاک شد خود را به شهراب رسانیدیم و رود خود را تلگرافا " به طهران و کاشان خبر دادیم و کسب نکلیف نمودیم ، از آن طرف چند نفر از هموطنان که در حق ما تغییر مسلک داده و اصلاح کار را داوطلب شده بودند برای انجام این امر از طهران به کاشان آمدند و با رو سا و بسزدگان داوطلب شده بودند برای انجام این امر از طهران به کاشان آمدند و با رو سا و بسزدگان داوطلب شده بودند برای انجام این امر از طهران به کاشان آمدند و با رو سا و بسزدگان

سهر در ابن خصوص مداکره کرده تمام رابا خود متحد و هم قدم نبودند و آنگاه مطلب را به سردار ارسد حکمران کاشان و نطنز معروض داشتند و از او استمزاج نبودند آن سسردار بخسبار و آن بکنا مرد روزگار که وجودش جوهر شجاعت و غیرت و قلبش مظهر درست قولی و صدافت است با آنکه به واسطه مختصر حنگ ما با پسرش صولت الملک خاطرش از مارنجیده بود با بهایت بی عرضی از راه مأل اندیشی این رأی را نصویب و این مهم مشروع که مایسه آرامی مملکت و موجت راحت و آسایش ملت است بر ذمت همت خود قبول فرمود و چند نفر ار اسحاص محیرم معروف کاشان را به نزد ما فرسادند.

حصرات آمدند باردستان من معدمشان را خیلی عزیز و محترم داشتم و از روی مهسر و محسب ا ابسان سلوک نمودم و از گدسته اصلا" سخن بگفتم پس از دو سه رور مصاحبت و استحكام بتويد وموافقت درمقام اظهار مقصد برآمدند وازمطالحت ومسالمت سخيين تهمنان آوردند و كفييد خلاصه مطلب ومعصد ما آن است كه تخست با هموطنان خود اصلام کنید و آنچه در دل دارند ترترید و آنچه با شهاها بدی کردهاند بگذرید دیگر آنکیه در بحت اطاعت اوامر دولت برآئيد و فيول جدمت کنيد و بيرامون مخالفت بگيردسيدو سائند در وطن خود آسانس کنند و هموطنان خود را آرامش دهند . من در جواب گفتمت آفانان اولا" من از سماها کمال نشکر دارم و این رحمت شماها را میت پذیرم و از هر یک سماها عدر محصوص مي خواهم بانيا" در بات اصلاح و فيول حدمت بر همه سماها معلسوم است که از انبدا می با کشی طرف بنودم و هوای شرکشی و طعیان بر شر بداشتم خشید نفری از روی عرض سخصی مرا دنبال کردند هر خند النماس کردم بر عداوت افرودند خانه و مستعلات مرا حراب کردند هست نفر از نستگان مرا کستند مگرز بدارگ کشتن خبودم را دندند خدا بخواست عافيت مرا مجبور کردند به باعیگری و طعبان و بدين وسيله قسمتی از مملکت را حراب و خلفش را به فقر و برنسانی دخار ساختند این همه تعوش را به کشین دادند این همه صور به دولت ردید در مدت بنج سال ما را در بیابانها و گوهها در بهدر ىمودىد .

ولی امرور با این که ریاد از هزار سوار با رکات که نمام حنگ دیده و گار آرموده و قوی بنچه هستند دارم و استعدادم کامل است به خود معرورتبوده و به خون ریزی و فتیه سازی مایل بیشتم و از روی سوق و رغیب بلکه با بهایت امتیان به صلح و سلم حاصرم ،

در صورتیکهدولت منبوعه بهمی تآمین بدهد و اطمینایم تحشد در انجام خدمت مرخوعه دولت به خان می کرسم و از خان فسایی در راه وطن عریز دفیقهٔ دریع نمی دارم اینست هر نقطه از نقاط مملکت را از من تخواهید بایها تب سهولت آسایی دراندگرمایی از عهده بر می آنم خنان که مایه عیرت دوست و دسمی شود زیرا که جون آفیات در نظرمی روسن است

که عزت و دولت و راحت منوط به استقلال وطن ماست همین که فتنهوفساد در مملکت زیاد شد وطن دست خوش دشمن می شود و استقلال پایمال بیگانه می گردد . آن گاه رسنه قومبت و ملیت ما پاره و عزت و شرف ما به کلی تمام می شود و رشته عبودیت احنیی به گردن ما می افتد در این صورت حاضرم هستی خود را در راه خدمت به وطن بذل کنم دیگر آن که كساني كه با من دشمن بودهاند و امروز طلب اصلاح ميكنند از روى واقع و حقبقت آنها را عفو کردم و من بعد یا آنها چنان سلوکخواهمکرد که باعث حسرت دوسیانم شود ، حضرات مطحين از استماع اين بيانات صدا به تحسين وآفرين بلند كردند پس از آن هم عهدو همراه شدیسم و پیوند دوستی ووداد پیمان را محکم نعودیم آن گاه حرکت به کاشان ما را تمنا نمودند روز دیگر باجابت مسئول آن ها از اردستان کوح کردیم و منزل به منزل رسیم تابهفینکاشان رسیدیم سهشب درفین بودیم بعد از آن چند روز رفسم مهاطراف دهاب وگرد ش کردیم، پس از دوازده روز وارد پشت مشهد کاشان شدیم اهل مسهد از شریفعالی و دانی به استغبال ما بیرون آمدند همچنین سردار ارسد کسای و مقربای حود رایهاستفبال فرسیاد و اهالی از ورود مانهایت شعف و سرور داستند عموم اهالی ما را دندن کردندسردارارسد نیز پسرش مولت الملک را به دیدن مافرسنا د الحق این سردار با سرف ما را از محتیمای (ادامه دارد) خود شرمسار ساخت ،

بقیه از صفحه ۵۱

چه پیوندی می توانند داشت آ آنجه عبان است و محیاح بیان بیست اعلت اس سیسوع تحصیلکردگان و فاضلان نه تنهابا آدات و معارف بومی و سرزمینی بی اعتبابید بل از زبان و ادب پارسی چندان که باید مایه بی نبندوجیهاند . ایبان با آسائی بهربابهای اروبائی تاروپود معارف و علوم را چون دیگر کالاها باسره و ناسجیه به اقتباسی باموزون بل بقلبدی مبتذل رواج می دهند ، و صدمت این قوم بر فرهنگ و معارف ایرانی جنان سنگین و سکنیده است که هجوم مغول و تانار نیم جندان زیان نداست چه آبها بسلیم بطامی و ویرانی روبه نظام ملی بودند و این یک نسلیم بلاشرط فرهنگی و فکری و فیول استیلا ، همه جاسیسه بیگانگان است فلمثل هذا فلتذرف الدموع و لیصرخ المار خون و بصح الما حون و بعیح العاجون

من طوماری از فضایح اشتباهات این فضلای متجدد گرد آورده تودم و وقتی گران بر سر این کار صرف کرده تا آن را نشر کنم ، سه ماه نیش که از سفر بایستان باز آمدم ایافک محفر خود رااز استاب و لوازم خالی یافتم ، تحمدالله دنیاوی چبری ندارم که مایه انست و گران باشدو حبران آن نتوانم فالحمدلله اولا" و آجرا" .

دليل فافله راهم نفاقلي بايد

که بینصیب بمایند فاطعان طیرین ا

اندیشههای سیدجمال الدین اسد آبادی پیرامون انحطاط مسلمانان و انقلاب مشروطیت ایران



در بحس دوم رساله همین برخورد بارسانی را بیساله بابوایی مسلمانان دارد و باسخهای روس به برسس طرح شده مندهد و از حدود استدلالات شبوه معمولی مدهبی اسلامی فرابر بمبرود ، افعانی اسارهٔ سادهای هم بسیاست کرده ببودن بستگی دیپلماسی میان کسورهای اسلامی را موردانتفادفرار میدهد ،ولی این اعتراضوانتفاد هم در محدوده اینکه همه مسلمانان برادر هستند و باید با همدیگر دوست و بردیک باشند ، عرضه شده است . سرانجام افعانی اظهار امیدواری میکند کنه اکر " علمای اعلام و پیسوایان اسلام فنام بوطانت واحیه خود (کنید) برودی حق بلید خواهد شد . . ، و چیان بوری ساطع شود که حسمهارا خبرهسارد " ، بیکسخن افعانی در این رساله بصورت یکمدافع پارسلمنش سیدی ظاهر میشود و این حقیقت اساس بطریات افرادی را که کوسین دارنسد افعانی را شدهد .

یادآوری این نکته لازم دیده میشود که دست کم همین رساله "چرا اسلام صعبف سد؟' اینگونه کلی گراییهای نا استوار را سخت مورد تردید و پرسش فرار مبدهد ، سابد بحاطر اینکه این رساله بنیان تئوری خانم کدی را لرزان میساخته او حتی نام رساله را که هم ار حیث سبک برخورد با مسائل مدهبی و هم از جهت متدرحانش بسیار ارزنده و با اهمیت است در کناب ۴۷۹ صفحهای خود بیاورده است .

این رساله افغانی تئوری دیگری از این حانم اساد را ، گرچه روی بک مساله اساسی نیست ، رد میکند ، کدی میگوید که کتاب معالات حمالیه در برداریده معسالات دیکته شده افغانی بدیگران در موفع افامت او در نهران و حند بک از معالات دیگر او است که در هندوستان نوشته شده است ۱۹ ، ایس کلنی گویی کدی دست کم رساله مورد تحت این مغاله را دربر نمیگیرد زیرا همانطور که در بالا بدست دادیم رساله مربور در تاریس تقریبا " بسال ۱۸۸۴ نوشته شده است .

خانم کدی تفسیرهای بیبنیای دیگری پیرامون برحی از بوسمهای افعالی دارد که کاملا" نشان دهنده کم آشنا بودن او باصول زرف بگری است. بطور بمونه اینکه او از یکی ازنامههای افعانی بامینالضرب و از نامه ایکه نامبرده بیکی از مقامات دولتی عنمانی مینویسد این نتیجه را میگیرد که افعانی خود را یک " بجات دهنده موعود" مندانسته است. علت این نسبت این است که افعانی در بامهای بامینالصرب پیرامون بنعیدس از شاهزاده عبدالعظیم از شیوه حس و بوهین آمبر فراسان دولتی سخن میگوند و خون ساخشونت فراوان با او رفتار میکردند آنها را به " عمر سعد" ، " عاکر این زیاد" و" سمر" همانند کرده است. در جای دیگر افغانی ضمن نامهاس بیکی از مقامات عالی زیبه دولت عثمانی در مورد لزوم اتحاد دنیای اسلام بابومسلم خبراسانی و کوسسهایی که او درزاه سرنگونی رژیم آمویها کرد اشاره میکند و بدانوسیله خواسته است کوسشهای او را سرمسفی برای قیام در راه اصلاحات فلمداد کند. او مینویسد که در فکر راه چارهای بسرای اصلاح آمور مسلمین بوده و بهمین جهت بخواندن زندگی نامه بزرگان گدسته پرداخته است. افغانی چنین بسخن خویش ادامه میدهد:

صاحبان عیرت لبیک گویان است) آیا فردی که نزبان فارسی و فسرهنگ و آداب و شیوه استدلال سعتی ایرانیان آگاه باشد ممکن است حتی سویسی از معانبی مربوط به " بجاب دهنده موعود " از گعبار افعانی استسمام کند ؟ آیا هر فرد عسادی ایرانبی در هنگامیکه سم می بیند بآسانی سکنجه گران خود را با آن چهرمهای تاریخی ماند شعر که بامسان با ستمگری و شکنجه در محیط او همراه بوده است بی احتیار همانند نمیکند ؟ آیا اساره افعانی با بومسلم حز آن است که : فداکاری ، کوسس و همت ابومسلم در راه اصلاح امور جامعه و مردم باید نمونه مورد پیروی برای اصلاح طلبان جامعههای اسلامی باشد ؟

در این رمینه شاید یادآوری این نکنه بی مناسبت بیاشد که جانم کندی در سال ۱۹۶۸ کتابی که داستان زندگی و نرجمه انگلیسی بحسی از آنار سیدجمال الدین را بدست بیداد پراکنده ساخت ، ۲۱ این کتاب جنان بی صایه بود که سخت مورد انتفاد کارسناسان این رشته فرار گرفت ، از جمله عزیز احمد استاد دانسگاه نورانتو (TORENTO) در کانادا چنین نوست : " برخی از برجمههای کدی درست نیست : خانم کندی تنسها رسالمهایی از افعانی را نرجمه کرده که مناسب با نئوریهای خودس میباسد ، چنین بنظر مبرسد که خانم کدی به یک آستایی سطحی با فلسفه اسلام دارد و نه اطلاعات کافی از نوشن وابع بازیخی سرزمبیهای دیگر اسلامی مابند برکیه ، بادایی او از وبرزهگیهای مبربوط برابطه میان سیح و مزیددر نصوف اسلامی آسکار و فرص اودر ابنکه هدف افعانی از نوشن کتاب بیچریه خوس آمد سلطان عبدالحمید دوم بوده مسخره ، و بحث او پیرامون برخورد شنی ها با فلسفه نشانی از خامی او است "۲۲ ،اگیر این نست ها درست باشدیعنی خانم کدی به زبان افعانی را بداند نه فلسفه ، به ازباریح آگاه باسدنه از نصوف ، آیبا میتوان احتمال داد که او در فاصله چهار سالیکه میان انتشار دو کتابش (۱۹۶۸–۱۹۷۲) وفت احتمال داد که او در فاصله چهار سالیکه میان انتشار دو کتابش (۱۹۶۸–۱۹۷۲) وفت داسه بوانسته است به چیزان آلی کاسیها و کمبودها کامیاب گردد ؟

باز گردیم بعطلب اصلیخود پیرامون رساله "چرا اسلام ضعیف شد؟"، متن فارسی این رساله در دوران انقلاب مسروطیت ایران که در آن علما و رهبران مدهبی نفش اساسی بازی کردند منتشر شد،هنگام انتشار رساله در روزنامه خبل المنین، رژیم مسروطه برای مدت نفریبا" مدتیکسال بود که در ایران برفرار بوده است، چنین بنیظر میترسد که نقش فعالانهای که علما در انقلاب مشروطیت بازی کردند سنب شد که مدیتر روزنامت خبل المنین رساله افعانی را در آنگاه ویژه انتشار دهد زیرا همانطور که از مین پیداست افغانی در راه بهتر ساخین مسلمانان قیام کنند، افغانی در رسالهاش شرکت علما را در بنیانگزاری کنداند

که مسلمانان جهان را در آن روزها فرا گرفته بوده است، بنابراین مدیر حبل المتین دیالهٔ همین رساله پیروزیهای علما و ملت مسلمان ایران را در انقلاب مشروطه از اثرا سخنان بشویق آمیز و پندهای مو ثر افغانی میداند و میگوید: "اقدام علما اعلام کژا امالهم معلوم نمود که خداوند تا چه درجه تفضل در حق مسلمانان دارد و بهمان طور فیلسوف (افعانی) فرموده حرکت مسلمانان ایران (تحت رهبری علما) عقول تمددانان عالم را منحیر ساخت . "۲۳

در حقیقت یکی از تاکنیکهای افغانی در مبارزات ضد امپریالیستی او بشجیع سویق کردن رهبران مدهبی بود زیرا او بدست آورده بود که علما با نفوذترین مقامت و شخصیتهای مورد احترام مسلمانان بویژه مردم آنروز ایران بودهاند . بهترین نمون بوجه افغانی به نفش علما بر ضد دخالتهای امپریالیستی دولتهای بیگانه نامه ها است که او در باره امتیاز تنباکوی رژی (۱۳۰۳/۱۸۹۰ قمری) بعلمای ایرانی مقیم عرفوسنه است ، ۲۴

مکانبات افغانی با سید محمد طباطبائی نمونه دیگری از تاکتیکهای ویژهای ان که وسیله او بکار برده شده است ، هنگامیکه افغانی در لندن بود با طباطبائی در ساد مکانبه داست ، او گوئی لیافت رهبری آینده مردم ایران در راه مبارزه با استبداد قاد را در طباطبائی میدیده است زیرا در یکی از نامههایش که بعربی برای طباطبائی میفرد مینویسد:

" از لندن به سامره العالم الخبير و الغاضل البصير و المحقق النحرير جذ آفا كوچک ادام اله و حوده، همانا امن چشمش را به انبوه مردمی دوخته است که بسر کمک بآبهاونجاسان از اين شرائط بحرانی برخاستهای، چه کسی سزاوارتر از تو برای ا وطبعه است؟ بو مردی هستی خردمند، با هوش، والا همت و دارای دودمانی شریست نو را (بديبوسيله) آگاه ميسازم که ثبات موقع علمای ايران سبب بلندی و نيرومندی س و روس شدن حجب آن گرديده است، نمام اروپائيان از اين نيرو بيم دارند. (هم نيروييکه) برایمدنها نصور ميکردند از ميان رفته است، اکنون اروپائيان اطمينان دار که در اين مدهب اتری موجود است که سبب ميشود مسلمانان بيمی از شوکت مستبديد نداسته باسد، جز اهم الله عن الاسلام خيرا"، والسلام عليکم (جمال الدين الحسينی) ه

ایں سحبان بی شک اترخودرا در طباطبائی کردهبوده؛ درهنگام بازگشت به تهم در سأل ۱۸۹۴ (۱۳۱۲ عمری) این مجنهد آزادی خواه مبارزهٔ شدیدی بر ضد حسکو فاجار آعار و سرانجام همراه با گروهی از علمای دیگر ایران و عراق در انقلاب مشروه بعنوان یک رهنر با نفود و فعال سرکت کرد، بدین نرنیب می بینم خود افغانی مستقی

در بحث مربوط باصول مسروطیت نفسی بازی بکرد و بنیا مبارزانس با دولتهای استندادی زمان ساگردان ، دوستان و پیروان پروزانند که پس از او در جمیسهای مسروطه خیواهیی پسیاری از کشورهای اسلامی از جمله ایران رل اساسی بازی کردند . ۲۶ (بایمام)

16 - NikkkR. Keddie, Sayyid gamal ad-Din "al-Afghan1":A Political Biography(BERNELLY;1672),p.141.

١٧٨ عما حا . صعحه ١٧٨

١٨ _هماحا ، سعحه ١٩٥.

١٩ _ هما حا . صعحا - ٢٨٥ _ ١٩

۲۰ ـ برای اطهار بطرهای جانم کدی نگاه کنند به همانجا صفحات ۲۰۱۱ ۳۲۹ ۳۲۹ سرای مطالعه نامه های افغانی نگاه کنند به محمد مختط طباطبائی ، نفس سد حمال الدس است آبادی در شداری مشرق رمین (قم ، ۱۳۵۰ سمسی) ، صفحات ۱۹۲ ـ ۱۹۲ ـ ۲۷۲ ـ ۲۷۲ و کتاب مورد بحث خانم کدی انتقادهای دیگری نیز نوسته شده است ، برای نبونه کاه کنند به بعد حمید عبایت در

و بعد عبدالهادی حائری در

۲۳ _ حيل المين ، ٢٥ مه ١٩٥٧ .

۲۴ ـ برای حیبش بیاکو نگاه کنید به ایراهیم بیمودی ، فرارداد ۱۸۹۰ رزی تحریم بیناکو اولین مغاومت منعی ایران (بهران ، ۱۳۲۸ سمسی)و

برای مین نامههای افغانی بعلما بگاه کنید به طباطبائی میس سدخمال الدین معجاب ۲۰۸ - ۲۱۵ ۰

۲۵ محمد باطم الاسلام کرمانی ، بارنج بنداری ایرانیان (بهران ۱۳۲۳ میسی ، معجاب ۴۹ مرد بیگاه کنید به

۲۶ ـ عبدالهادی حائری ، " حرا رهبران مدهبی درانقلات مسروطیت ایران سرکت گردند ؟ " وحید حلد ۱۴ (۱۹۷۶) ، ۱۵۷ – ۱۶۴ – ۳۵۰ – ۳۵۵ – ۲۲۶ - ۲۲۰ ، همان نویسنده ، " استداد صغیر و قبح بهران " ، راهنمای کتاب ، خلد ۱۹ (۱۹۷۶) صفحات ۲۰ – ۲۰ – ۲۲۵ – ۲۳۱ ،

منصور حلاج

((منصور وارگر ببرندم . . .))

حسین ابن منصور حلاج عارف و صوفی معروف ، اصلش از بیضای فارس بود و در بغداد پایتخت عباسیان میزیست . او را به جرم گفتن " اناالحق" و "لیس فی جبتی الااللـه" تکفیر کردند و به زندان افکندند .

زجر و شکنجه را تحمل کرد و از راه خویش بازنگشت ، سرانجام به دستور حامدبن عباس وزیر المقتدر عباسی او را به دار کشیدند و مثله کردند سپس خاکسترش را به دجله ریختند تا اینکه اثری از او باقی نماند .

لیکن بنا به نوشته صوفیان خاکستر او به روی دجله "حق و اناالحق" را ترسیم نمسودا شیخ فریدالدین عطار نیشابوری پایان کار منصور را در تذکرةالاولیا چنین آورده است :
" . . . پس دیگر بار حسین را بردند نا بر دار کنند صد هزار آدمی گردآمدند و او چشسم گرد میآورد ومیگفت ، حق ، حق ، انا الحق .

نقل است که درویشی در آن میان از او پرسید که " عشق چیست؟ "گفت : امروز بینیی فردا بینی ، پس فردا بینی ــ آن رورش کشیند و دبگر روزش بسوختند و سوم روزش بر با د دادند ــ یعنی عشق این است .

خادم او در آنحال وصیتی خواست ، گفت : " نفس را بهچیزی مشغول دار کهکردنی بود ، وگرنه ، او تو را بهچیزی مشغول دارد که نا کردنی بود ، " پس در راه که می رفت می خرامید ، دست اندازان و عیاروار می رفت با سیزده بند گران ، گفنند :

" ابن خرامبدن چیست؟ " گفت : " زیرا که به نحرگاه میروم " و چونبهزیر دارشبردند به باب الطاق فبله برزد و پای بر نردبان نهاد گفتند : " حالچیست ؟ " گفت معراج مروان سردار است : " پسشبی در مفایله او بایستاد و آواز داد . . و گفت : " ما التصوف یا حلاج ؟ " درویشی چیست ؟

گفت: "كمترين اين است كه ميبيني! "

گفت: بلندتر كدام است؟"

گفت : " ترا بدان راه نیست ، " پس دستش جدا کردند، خنده بزد ، گفتند ، "خنده

حبست؟ `

گفت: " دست از آدمی نسبه باز کردن آسان است مرد آن است که دست صفات که کلاه همت از نارک عرش در میکنند قطع کند" پس پاهایش بنزندند تنسمی کرد. گفت" بدینت نای سفر خاکی میکردم قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر دو عالم بکند. اگر نوانینند آن قدم را ببزید " ، و نمار سام بود که سرش بنزبدند و در منان سر بزیدن نیسمیکردوجان نداد ، مردمان خروش بکردند، حسین گوی فضا به پایان مبدان رضا نزد و از یک یک اندام او آواز میآمد که " اناالحق " پس اعضای او بسوختند، از خاکستر آواز اناالحق میآمند منان که در وقت کنین ، هر قطره خون او که می حکید " الله " پدید آمد، در ماندند به دخله انداختند، بر سر آب همان اناالحق بود "

در جای دیگر گفتهاند، وقتی منصور بالای دار بود، عوام به او سنگمیزدندو او تحمل میکرد، شبلی صوفی معاصرش، به او نزدیک شد و گلی را که در دست داشت به صورت حلاح زد ،

منصور نالید ــ سنت پرسبدند گفت : از سنگ ردن دیگران احدای درد نمی کنم حمایین که اینان نمی دانند ، ولی سبلی جون می داند ، گلی را که او به می افکند ، درد آور بودکه بالمام را بلند کرد .

به هر صورت آن حرا که مسلم است ، حسین این منصور خلاح در سال ۳۰۶ هجری قمری در سهر بغداد به فیوای فیریون با فجیع برین وضعی به قبل رسیده است ، ارخلاح انتقاری به زبان تازی نقل میکنند ـ بدون شک او طبع شعر داشته و افکار خود را به قالب نظیستم ارائه می داده است وقتی که به دستور خلیقه به قبل رسید مادر المفیدر خلیقه عباستی ، برایش سوگواری کرد .

مستزاد

از دست نو داد از بهر حه دا د ای حور نــژاد لعنت بهتوباد ای عهد شکسته و وفا داده به باد مادر همه شیر بی وفائی به تو داد اول توچنان بدیگهگسچون تونبود آخر توچنان شدیکه کس چون تومباد

صلح امکان پذیر است

قبلا" باید دانست معنی صلح حیست ؟ و حنگ بعنی حه ؟ و علت و ح و چگونه می شود صلح را حفظ کرد و از جنگ حلوگیری کرد .

صلح معادا" به این معنی است که هرکس به آنجه دارد فانع باسدود نداشته باشد منا سفانه طبیعت بشری افزون طلبی است که محالف فد از آنچه دارد راضی نیست سهم خود را کم و مال دیگران را زباد می همیشه می خواهد بیش از دیگران داسته باشد و دست کم کسر از چون این میل طبیعی در حال صلح ارضا نمی شودمنوسل به حبک می گا دنیا بوده بنا به قاعده آکل و ما کول فوی ضعیف را پایمال کرده و همزیستی مسالمت آمیز مبان گربه و موش کرگ و میش امکان نداسته دست گربه به گوشت برسد می گوید بو مبدهد ولی اگر دسش برسد به نخواهد کرد.

بدیهی است بی به حنگ دا دن جون عافیتس با معلوم است و در ا تحمل خسارت جانی و مالی میسر نبست عافلانه بیست و همیسه عفلا صلح بوده و هستند ولی بدیجیانه همیشه عفلا در افلیت وجهال در اک لذا به امید عقل عقلا آسوده نمی توان زیست مضافا" به اینکه عافل جنون آنی شود .

و نیز بنا به قاعده بنا ما فاعده حق سر سربیزه است ، همسه مورتیکه برعکس است.) و بنا به فاعده حق سر سربیزه است ، همسه اقدام کرده و می کنند و اگر برس نداشته باسند منافع خود را در صرر می یابند ، ما گوسفند رامی خوریم حون از او نمی برسیم ولی بلنگ را او می ترسیم ، بس برای حفظ صعفا از جنگال اقویا برسی باید ایجاد انبیا عظام منوسل به اوامر آسمانی و فلاسفه کرام متمسک به منابی امتجاوز به هیچ یک پایمند نیست بنابر این بند و اندرز و نسلیم اخ نیست و نخواهد بود وضع فوانیی بشری هم قادر و مانع به حلوگیری جهانی یعنی جنگ نیست و به همین جهت شاعر گفته و درست گفته گرت صلح آرزوست ازیرا اقویا هر وقت منافع خود را محفوط ندانند می گذارند و قانون جنگل را اجرامی کنند و سلاح داران به بام حفظ من

م دوشند و یا میکشند .

خلع سلاح عمومی هم عملی نیست زیرا گرگ هیخ وقت حاضر نمی سود حنگ و دندان خود را از دست بدهد و گوسفندوار تابع اراده دیگران کردد .

بر فرض محال اگر خلع سلاح هم عمومی بشود که نمی سود بار هم افویا با حوب وجمای و سنگ هم که باشد اراده خود را بر ضعفا تحمیل میکنند و با در خفا سلاح بارهای کسیف و بکار می اندازند .

برای نیل به آرزوی صلح حقیقی فقط یک را محلوحودداردکه آنهم نشکیل دولتواحد جهانی است و اینهم عملی نیست زبرا قدرتهای موجود میخواهند قدرت خود را حفسط کنند و زیر بار دیگران نروند .

تنها راهی که باقی میماند این است که : سازمانمللمتحد اولا" سامل نمام صنوف بشر شود بدون رعایت مذهب و مسلک و رنگ .

ثانیا " قوه ٔ اجرائی عظیمی داشته باشد که سواند مهرورصلح رانگاه دارد و پسازنسلط کامل بر جهان به جبر و عنف همه راخلع سلاح کند .

جنانکه ما در کشور خودکردهایم و باوجود مقید و مو نر ارنش محبوب مام افرادکسور از هر رنگ و هر مذهب و هر سلیقه بالاجبار همزیسنی مسالمت آمبز دارند وکسی را با کسی کاری نباشد ولسسلام علی من اتبع الهدی .سمت چپ ،سرهنگاخگر ، عکس ار آغای علی اکبر بحری





مالكين محترم بايتخت

با پرداخت بموقع عوارض نوسازی علاوه بسر استفاده از دهدرصد جایزه نهدرصدهمجریمه دیر کرد نخواهید پرداخت نتیجه نوزده درصد بنفع شما است آخرین مهلت برای پرداخت روز ۲۹ اسفند میباشد ، همکاری شما باشهرداری موجب سپاسگزاری است.

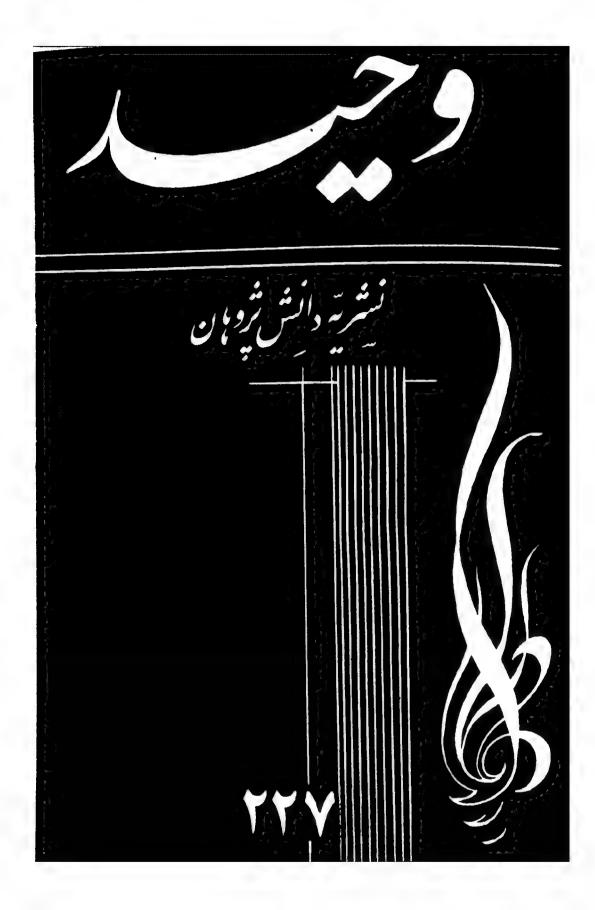
شهرداري يايتغت

لعیه از صفحه ۲۱ __

صفای طبیعت تا خراشیده خود شود ، بس بنابر قول سخن پرداز مبدع ، شیخ احل سعدی شبیرازی :

شگفتمه نبودگل ، زباد سحر به هیسزم ، که نشگافدش ، جز نبر و بفرموده پیامبر می : "لیس العلم بکشره النعلم ، بل العلم نوریعذفه الله فی فلبمن پشا "یعنی دانش آموخنن بغرا گرفتن بسیار نیست ، بلکه دانش نوری است که خدابتعالی آنرا در دل هر کس بخواهد می افکند ، بدیهی است جون حنس علم مادی نیست و محرد است بنابر مناسبت دانی و سخیت مقذف به دل به و مقذوف "یعنی علم "بابدقلب متعلم بمعام بنجرد رسیده باشد ، نا قذف علم بدون نتیجه و اثر نماند و فعل افکنیدن علم عبث و عقیم نباشد ، بس بدین دلیل فرا گرفتن علوم قرآنی به بسیار فراگبسری نبست ، و فهم عرفان که شاخت دات و صفات و افعال الهی است نیازمند حوهرهذاتی دبگری است بقول خواجه حافظ :

گوهرحام حم ، ازکان حهانی دگراست به تو تعنا ، زگل کوزهگران مینداری و بنابر دلیل مذکور علوم مادی و طبیعی از دایره شعول حدیث مزبور بیرون است ، دامه دارد



فهرست

از اول تا ۱۵ اسفند ماه ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) = ربیع الاوا، ۱۳۹۸ = مارس ۱۹۷۸

صفحه ٣- نامه ها و اظهار نظرها از : "نعمت الله ذكائي بيضائي "

- ۵۔ غم مخور ۔ دوستان دوروی ۔ استاد وحید دستگردی
 - ۶- دهگده ٔ سالخوردگان ـ ترجمه ٔ پ ، ک ،
 - ٧- طره پرخم ــ محمد سهای اصفهانی ،
 - " ٧-گل خيال ــ عبدالرفيع حقيقت (رفيع) .
 - " ٨ــ مرگ همسايه ــ پارسا نويسرکانۍ .
 - " " غزل _ طرب فرزند همای شیرازی .
 - ـ عرن ـ عرب عررت سای میراری
 - " ۹ ترکیبهای لغوی در منتوی مولوی ـ علی اکبر کسمائی ،
 - ۱۶ سخنان نافذ و جاوید ـ محمد وکبل ،
 - " ٢٥ خاطرات زندگي سياسي من ـ عباسقلي گلشائبان .
- ۲۴ چند سند تاریخی راجع به اصفهان ــ مدرسی طباطبائی ،
- " ٣٦ پښت دروازه زمان ـ ديدها و اندينهها ـ دکتر محمد علي نحفي .
 - " ۳۸ ــ سرزنشحلق ــ على فروزاني وكيل دادگسري
 - " ۴۳ نقدی بر کتاب در دیار صوفبان ـ دکنر رضانزاد (نوشین)
- " ۴۸ خرابکاری و عملیات سری ــ نوشته گرت بوخهایت ــ ترحمهٔ دکتر شرکت ،
 - ا ۲۵ اندیشههای سبد حمال الدین اسد آبادی _ عبدالهادی حائری .
 - ۱ عـ خاطرات ماشاءالله خان کانی به نقربر خودش .
 - " عو_نقد احوال و آنار وحيد ،
 - " 22_معرفي كناب سرح ـ الف ،

یادآوری : بهای اشتراک مجله را به حساب جاری شماره ۳۴۵ بانک پارس شعبه فرور دین

يا حساب شماره ٢٥٣٥٤ بانك ملى كاخ واريز فرماييد .

مجلهٔ وحید- صاحب ایتیازو مدیر مسئول: سیف الله وحیدنیا نشانی: سیران حیابان شاه ، حکوی جم مسارهٔ ۵۵ تلفن بهای اشتراک سالامه برای ۲۴ شماره یکهزار و دویست ریال خارجه دو هزار ریال ا سسارمسی) تکشماره پنجاه ریال عد از کما ه دوسراس .

نامه بإواظهانظرا

جناب آقای دکتر وحیدنیا مدیر دانشمند مجله وزین وحید دامت افاضانه :

درشماره ۲۲۴ آن مجله شریقه شرحی تحت عنوان (زیارت از مزار مولانا جــــلالت الدین بلخی) به قلم آقای دکترپرویز کاظمی مرقوم ٔ رفته بود که مورد مطالعه و استهطار واقع گردید و مخصوط ورن خبود این جانب نیز نه سال پیش آن مزار پر انوار را در قونیه زیارت نموده ام بیشتر از بوضیحات ایشان لذن بردم زیبسرا خاطبرات روز زیارت را در ذهن و حافظه ام بلکه در جانو وجدانم تجدیدنمود و یکی ازغزلهای مولانا را هم که هنگام حرکت ترکیه نضمین کرده بودم روز پنجشنبه دهم مردادم اه مردادم در آرامگاه آن فخر عالم علم و عرفان در حضور عموم همراهان و جمع کثیری دیگر شخصا قرائت نمودم و نسخه آنرانیز در آخر این معروضه نقدیم می دارم که اگر مصلحت دانید دستور درج آن را در مجله صادر فرمائید در هر حال مقصود از تقدیم این مختصر اینکه جناب دکتر کاظمی در آخر مفاله خویش مرقوم فسرموده بودند در خاتمه لوحه ای که در مخرج مزار مولانا که شعر خود اوست و با خط خوش نوشته شده که پر معنی و عارفانه است یاد آور می شوم .

بازآ بازآ هرآنکه هستی بازآ گر کافر و گبر و بت پرسنی بازآ ایندرگهمادرگهنومیدینیست صد بار اگـر توبه شکسنـــی بــازآ

خواستم معروض دارم که این رباعی از مولانا جلال الدین نیست و در دیسوان کبیر او (دیوان شمس) هم درح و ثبت نشده است گوبنده این رباعی فیلسوف معروف بابا افضل مرقی کاشانی است که در مجموعهرباعیات او هم کهوسیلهدانشمند فقید شادروان سعید نفیسی در سال ۱۳۱۱ شمسی چاب شده ضبط و درح گردیده است و در مصراع اول آن هم به جای (هر آنکه) که حناب دکتر کاظمی مرقوم داشتهاند (هر آنچه) صحیح است .

بازآ بازآ هر آنچه هستی بازآ الیآخر ،

و اینک تضمین غزل مولانا که مطلعش این است:

عاشقان را قبله دیدار آمده است گرجه درره فعله بسیار آمده است

تضمين غزل مولانا جلال الديـــــن

جلوهگر رخسار دلدار آمدهاست عاشقان را قبله دیدارآمدهاست

باز بخت خفته بیدار آمده است

دل زرویش غرق انوارآمده است

گرچه در ره قبله بسیار آمده است

شمس تبسريزي همسه گفتار تسو چون ذکائی بنده و بندارتو

در حقیقت در شهوار آمده است

ذكائي بيضائي

<u>آقای مدیر مجلهٔ وحید</u>: در یکی از جراید تهران شرحی راجع به مرحوم دکتر قاسم غنی و نقد قسمتی ازخاطرات ممتع آقای گلشائیا رنوشته شده بود که موجب تعجب گردید ، در آن نوشته از مطلبی که آقای آمین بهصورتی بسیار مستند و دوستانه درباره مدیر مجله مرقوم به قلم آورده بود اظهار دلتنگی شده و به هر کس دستشان رسیده بود تاخته بودند من در مقام رد نوشته مندرج در مجله مزبور یا اظهار نظر درباره آن نیستم فقط خواستم مجله وحید و به خصوص نوشته های مستندر جال علم و سیاست راکسه در آن درج میشسود تایید کنم و بگویم ایننوشتههاکه قسمت عمدهآن هم تاریخ است و سند آست و واقعیت است زیر۔ بنای تاریخ مملکت ما را تشکیل میدهد و اگر همه دست اندرکاران خاطرات خسودشسان را بنویسند مورخین بی نظر ایرانی بهتر خواهند توانست تاریخ مستند و جامع مملکت ما را تدوین کنند و من هم از آین نوشتهها در مجموعههای تاریخی که در دست تهیـه دارم و سالُّهَاي سال روى آنها زَحمت كشيدهام أستفاده كرده و خَواهُم كرد . با تقديم احترام ــ دكتر محمود نديم

 پر در در حال اگر مطلبی برخورنده و نامتناسب در مجله و نسبت به یک هم کار نسوشته شده موجب تاءسف و پوزش است . (و)

استاد وحيد دستكردي

غم مخور

ای پسر شاد زی بگیتسی شساد یساد عم صرد را بسرد از یساد خوردش انسده چو استخوانرا خاد کساهدت ورنه زنگ چسسون فولاد بهل از سسرکه مرد هرکس زاد باد در دست و خاک در کف باد خنک آنکس که داد شادی داد

بشنو این نکته را کمه گفت استاد باد غم شمع جان کند خامسوش هر که اندوه روزگاران خسورد زنگ انسده از دل انسده مسرده و غسم مسردن بس حسریفان خاک دیدستی خسرم آنکس که خرمن غم سوخت

(دوستان دوروی)

تیا بدستنسد بر بسلا سپرنسد دوست را خصم جان بلای سرند که از ینگسوسه دوست بر حذرند

دوستان دو روی چون شمشیسر و رفتادنسید در کیف دشمین ایمن از دشمننسیدآن مسردم

ربا عی

ز امواجخطر کشید کشتی بکنسار صدپا ز سرش موج خطر کرد گــذا ر

دربحروجودبود هر کس خسوخار ور بد گهرخطیر سنگین قیمست

از مجله نیوزریل چاپ اسٹول

دهكده سالخوردكان

گروهی از صدسالگان قریب ۱۰۰ نفر با شوخسی و مسزاح زیر سقفهای گلی روزگار میکنند و میزاند و برای نوادهها جوراب بافته و با سوزن دوزی زندگی عادی خود را طی میکنند و چنان با نشاط هستند که گوئی بیست سال دارند ، این خوشدلان در دهکده هائی نزدیک قلل شامخ کوههای Sougon-Guei نزدیک شهر Kyonsong در کره جنوبی بسر میبرند که مشهور بدهکده سالخوردگان است زیرا بیش از بیست مادر بزرگ صدساله در آن سکونت دارند .

 γ_0 یکی از آنها بنام Cho-Boug-i که یکصدوپانزده سال دارد بیش از γ_0 نواده دارد . اوسنواقعی خود رانمیداند ولی پسرانش سن اورا بیش از γ_0 سال میگویند و او میتواند بدون عینک کارهای دسنی کند .

چندی پیشعروس هشتادسالهاش مسردمادر شوهر ۱۱۵ ساله خیلی عمکین شد و گفت نمیدانماو چرا باید بمیرد و من زنده باشم ، حتی جوانترین پسر ۵۶ سالهاش کمی کارهای ناجورکرد مادر فریادزد " بچه چرا مرا آزار میدهی" ، او در سن باور نکردنی ۶۰ سالگی فرزندی زائید .

هنگامیکه احساس بیماری و کسالت میکند فورا بکوههای اطراف دهکده خود در پی گیاهها و علفهای طبی رفته و از آنها برای خود دارو درست میکند .

در مقابل پرسش جهات سالخوردگی پاسخ او این است که باید عــــذا سر وقت خورد ، او صبح زود برخاسته و نیز خوراک دامها را خود میدهد و معتقد است کارکردن عمر را دراز میکند ،

بعد ازصدسالگی اودوباره دیدبهتر چشمهای خود را بازیافت و موهای سپیدش سیاه شد.

در وسط دهکده چاهی است که لااقل ۳۵۰ سال پیش کنده شده و گفتــه میشود هرکس جامی از این آب بیاشامد ده سال جوانتر میشود، شاید بیگانگان ایـــن حرف را نپذیرند اما دهاتیها آنرا چشمه زندگی یا ما الحیات مینامند.

محمد سهاى اصفهاني

طره پرخم

ای سلسله مودستی بر طره و پرخمنن از زلف چو مارای یار درام ره حوا شو یا هیچ مگو در باغ یا آنکه بر غنچه در کعبه میخانه طوفی کن و محرم شو درویش زحشمت پشت برتخت فریدون کن بر دولت سلطانی یکباره بیفشان دست با کسوت کرباسی قانع شوو خوشدل باش تا سوزن زر آرند از بحر نهنگانت بر طور تجلی یا چون موسی عمران نه از چشم ولب ساقی در شیوه مشتاقی برجان زفراق یاردرد از پی درمان جو در دشت وفاداری هم جلوه چوآ هوکن بردم مزن از باده یا باده به میخانه یادم مزن از باده یا باده به میخانه تا آنکه مه وخورشید طالع ز دمت گردد

یگسلسهموبگشا صدسلسههرهمزن وزگندم خال ای دوستراه دل آ دم زن ای غنچه دهن حرفی سربسته و مبهم زن آنگه می چون زمزم با ساقی محسرم زن یا از سر استغنا بر تاج کی و جم زن از همت درویشی یا بر سر عالم زن بسطعنه از آن کسوت براطلس معلم زن صدوصله به یک خرقه چون زاده ادهم زن بردار محبت تن چون عیسی مریم زن مم بوسه پیابی گیر هم با ده دما دم زن بر دل زغم دلدار زخم ازبی مرهم زن در بیشه و با با با امی درغم زن با شاهد مهوش کش با ساده همدم زن با شاهد مهوش کش با ساده همدم زن شب تا سحور آن ماه ازمهر "سها" دم زن

از : عبدالرفيع حقيقت (رفيع)

كل خيال

هرگز گمان مبر که زیاد تو غافلم وصف کمال تست صفا بخش محفلم شادم که از خیال تو گل روید از گلم مغبون نیم ، که مقصد دلگشته حاصلم گربنگری زعشق تو آمد صد للسم گوئی که با حکایت مجنون مسلسلسم حیف آیدم زمهر تو گر رشته بگسلسم

پر میکشد به سوی تو ای همنوا دلم نفش رخت نشسته به خلوتگهخیال گردون اگر ز جور به غمخانهام نشاند عمرم اگرچه دریی اهل دلی گذشت افسانه سعادت دنسیا و آخسسرت آنسان بدام زلف تو شد مبتلا دلسم سرمی نهد به پای توازجان و دل (رفیع)

طرب فرزند همای شیرازی

غزل

ایپری گرچه نهان روی تو ازدیده ماست دل ما را بخم سلسلسه زلف ببنسست آفتابی تو وبینائیت از پیدائی اسست مثل روی تبو اندر نظر مسدعیسان باورت نیست اگر قصه نوح و طبوفان نسبت زلف تو با مشک ختما هر که دهد نفس باد صبا غالیه بارست مگسسر خضر را زندگی از آب بقا هست و مسرا کوهکن را نه همین پشت خمید ازغم عشق کوهکن را نه همین پشت خمید ازغم عشق کوهکن را نه همین پشت خمید ازغم عشق مر طرف ترک کماندار طرب تیسر زند

همنهو خورشید جمال تو زهرسوبیداست ز آنکه زنجیب علاج دل دیبوانه ماست ز آنکه خورشید ز پیدائی خود ناپیداست مثل آینیه دادن بکف نابیناست نوح چشم من و طوفان سیرشکم دریاست خودختامی دهدا نصاف که این گفته خطاست تاری از طره مشکین تو در چنگ صباست خاک درگاه تو جان بخش تراز آب بقاست بیستون راکم از بار غم عشق دوتاست عیب میکرد کنون عاشق انگشت نماست سینه عاشق بیدل هدف تیر بلاسیت

پارسا تویسرکانی

مرک همسایه

بابزرگان معاشرت نیکسوست
هفتهای زودتر خبر دهسدش
که فلان کس بمرد اندر کوی
که فلان رفت در سرای دگر
مرگ همسایه را خبر دادند
ملک الموت شد بدو نسازل
صحبت عهد درمیان آورد
دهی آگاهیم زمردنخویش
بتسو مرگ تسرا خبستر دادم

ملک الموت با یکی شد دوست کرد خواهشکهچون اجل رسدش بعد چندی خبر رسید بسدوی پس از آنهم بدو رسید خبر هفتهای بعد بانک در دادنسد بسد در این مرگ و میرهاغافل خواست جانش بگیرد و آن،مرد گفت من از تو خواستم کرپیش گفت عهدت نرفته از یسادم بود گویا ترین گواه و خبسسو

ترکسب ای لغوی در منوی مولوی

آب حیوانخوان ، مخوان این را سخین روح نو بین در تسن حســرف کهـــن از دفتر چهارم

مدتی این مثنوی تا خیر شد : از شماره اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ " وحید " که برای آخرین بار " ترکیبهای لغوی مثنوی مولوی " در آن درج گردید ، هشت سالی برآمده است که دست تقدیر ، را قم این سطور را در دیارهای دور افکند . اما هرجا که سر آشفته دل سودا زده را رحل اقامت افتاد ، اندیشه مولانا و افسون شعر او چون یاد دوست پیوسته درجان من باقی بود تا آنکه بار دیگر دیدار یار و دیارم نصیب شد واینک دریغ است اگر به پیوند آن رشته گسسته نبردازم ،

مثنوی معنوی که دیوان اندیشه و جلال الدین محمد رومی است ، هرچند که به منظور بیان دشوارترین افکار دینی و فلسفی و اخلاقی انشاد شده است ، شور عارفانسه مولانا با قریحه شعری او در آمیخته شاهکاری در لغت و زبان آوری پدید آورده اسست. مولوی در آفرینش این دیوان عظیم ، چندان دربند معنی و بقولخود (۱) " مولسع در سخنهای دقیق" بوده است که " در گره باز کردنها "گاه شرایط شعر را از دست می نها د وابیاتی بیرون از وزن و هنجار کلام و تناسب قافیه بر زبان می راند ، اما همین طبع سرکش که پیوسته خدمتگزار اندیشه و عرفانی است و درین خدمتگزاری اگر به قواعد شعر وشاعری خدشه بی وارد آید ، باکش نیست ، گاه نیز چنان سر شار از قریحه آبدارست که بی اختیار کلمات دلنشین و لفظهای بدیع و ترکیبهای تازه و نوآوریهای سحرانگیز لغوی ازوسر ریز کیشود . از اینروست که مولوی هر چند در مثنوی گهگاه ابیاتی بظاهر غیر فصیح دارد ، از میشود . از اینروست که مولوی هر چند در مثنوی گهگاه ابیاتی بظاهر غیر فصیح دارد ، از میشود . از اینروست که مولوی هر چند در مثنوی گهگاه ابیاتی بظاهر غیر فصیح دارد ، از استناد محققان زبان فارسی و "حجتی در استشهادات فقیهان لغت فرس و علیمان علسم استناد محققان زبان فارسی و "حجتی در استشهادات فقیهان لغت فرس و علیمان علسم

بیان و دانایان قواعد شعری و دستوری (۲) " باشد .

از اینرو، بررسی لغات مثنوی، یکی از زمینههای ضروری تحقیق در بن دیـوان عمیق است تا جابی که بجرائت می توان گفت از مجموع لغات بکر و ترکیبات تازه مثنوی، فرهنگی می توان ترتیب داد که نه تنها بعنوان یکی از مفتاحهای این گنجینه راز بکـار آید بلکه در توانگر ساختن مفردات و ترکیبات زبان پارسی برای نظم و نثر آمروزی نیـر میتوان از آن بهره بسیار برد،

زبان فارسی زبانی ترکیبی (۳) استوشاعران بزرگ ما ازین قدرت تا لیفی زبان به حد کمال استفاده کردهاند . در زبان سعدی و حافظ و فردوسی و نظامی و سنائی و عظار و دیگران ، نمونههایی ازین ترکیبهای لغوی که درکمال زیبایی و آراستگی آفریده شده اند می بینیم ، اماجلال الدین محمد از قدرت ترکیبی زبان فارسی چنان استفاده می کند و گاه ترکیبهای چندان تازه و شگفت و در عین حال زیبا و فصیح ، پذیرفتنی و دلنشین می آورد که با یکبار شنیدن یا خواندن ، دیگر از یادشان نمی بریم و می خواهیم پیوسته آنها را بر زبان آوریم تا شهد و شیرینی آنها را مکرر در کام جان بریزیم زیرا حلاوت ترکیبهای لغوی بی نظیری مانند رنجورجان ، دم درست ، جانروشن ، دل رنجان ، صحبت جموی ، مهرکار ، یار وار ، سبب سوز و روز افروز و صدها از اینگونه نه چندان است که بیکبار چشیدن اکتفا توان کرد و یا ترکیبهای بدیع دیگری از گونه مضاف و مضاف الیه یا صفت و موصوف مانند پیشوای هوش ، رسول آگهی ، اهل خاطر ، نور حال ، چراغ شب نورد ، سوی بیسو ، گفت خوب ، گوهر گویا ، خورشید خوشی و آشنای جان ، در زبان فارسی نه چندان متعارف و معمولی است که خاطر را بی اختیار بجانب این زبان آفرین افسونکار نکشاند .

برگزیدن این ترکیبهای لغوی و همچنین فعلها و معدرهای خاص و اسم معدرها و اسم معدرها و اسم مغتهای ویژهبی مانند نالش ، بلا آشفتن ، پیرافشانی ، گژبازی ، دم گیری ، صنعت کرد ، باریک کاری ، شبی ، پیکی ، نادرآوری ، بیسویی ، خلش ، منی و مایی و بسی از این گونه دُرهای شاهوار که مولوی سراسر مثنوی را با آنها جواهر نشان ساخته است ، کارگوهر شناس دقیق و زبان آشنای عمیقی است که با حوصله شگرف درین دیوان ژرف بکاود و گوهرهای تابناک را در زوایای ابیات پراکنده بازیابد و گرد فراموشی از آنها بزدایدویکان یکان را جدا جدا و به تنهایی در نگین خاص خویش چنان روشن و درخشان بنشاندکه با همه تابناکی صورت ، به اندیشناکی معنی نیز جلوه کند .

از آنجاکهوقتی نظر آدمی به عمق نمی رسد ، و یاهنگامی که یا رای غیور در ژرفنایی را ندارد ، به سطح اکتفا میکند ، و یا از آنرو که وقتی فکر محدود است ، بصورت بیشتراز معنی وبظاهر بیشتر از باطن التفات دارد ، باید اعتراف کنم که نخستین بار ، وقتی به

آستانه این دیوان بزرگ باریافتم ، پیش از توجه به ژرفای مضمون ، الفاظ زیبا و فریباو تازگی وطرفگی بعضی از ترکیبهای لغوی یا کلمات مرکب مثنوی دل از برم ربود . از اینرو هر جا به این ترکیبهای ظریف میرسیدم ، آنها را در حاشیه دیوان یاد داشت می کردم . در پایان متوجه شدم که از مجموع آن کلمات می توان واژه نامه بی بدیع از انواع ترکیبهای وصفی و لغات مرکب کاملا " بیسابقه و بکر و اصطلاح نشده که مولانا بیشتر بیاری پیشوندها و پسوندها درمثنوی آورده است ترتیب داد و آفرینندگان نظم و نثر معاصر فارسسی و شیفتگان پارسی دری را متوجه ساخت که قدرت ترکیبی این زبان را تا چه پایه و مایسه وبا چه شیوایی و زیبایی می توان بکار گرفت .

در مقدمه یی که برای چاپ ترکیبهای لغوی مثنوی در شماره های بهمن واسفند و اردیبهشت ۱۳۴۸ مجله " وحید" نوشتم به ماجرای تعریف دستوری پسونند و پیشوند در دستور زبان فارسی اشاره شده است و تکرار آنرا درینجا بی مورد میدانم و تنها به این یادآوری لازم اکتفا میکنم که در تنظیم ترکیبهای لغوی مثنوی، ترکیبهایی را کنه مولوی بیشتر بکار برده است ، مقدم داشته م و آنها ترکیبهایی است که با پسوندهای جو، وار ، گر ، خو پدید آمده ودر شماره های یاد شده و این مجله درج گردیده است .

ازین شماره بنقل ابیات دیگری می پردازیم که ترکیبهای لغوی مثنوی با پسوند های دیگری مانند ناک ، اندیش ، سوز ، انه ، مند ، کیش ، ساز ، فـزا و افـزا ، وش فروز و افروز ، ور ، بخش ، آفرین ، انگیز ، فـر ، پرداز ، خواه ، کار، آمیز ،پیشموگون پدید آمده و تقدم وتا خر آنها بهمین ترتیب که یاد شد ، برحسب بیش و کمی شمار آنها است ،

اگرخواننده یی پس از آشنایی با این ترکیبهای بدیع لغوی ، بخواهد بدیبوان مثنوی مراجعه کند و بیتی را که آن ترکیب در آن آمده است ، در سیاق کلام مولانا ودر میان سایر ابیات مثنوی بازیابد ، گذشته از آنکه در موارد بسیار ضروری ، برای درکبیشتر معنی در ابیاتی که تنها یک یا دو مصراع در بردارنده فقت مرکب ، رساننده کامل معناو مقصود کلی مولانا نبوده است ، ناچار بیتها ی پس و پیش از آن را نیز یاد کرده ام و نیز کوشیده ام که ترکیبهای لغوی متعلق بهر دفتر را جداگانه و حتی بحسب ترتیب مطالعه هر دفتر از آغاز تا انجام نقل کنم ، از اینرو اگر خواننده بخواهد موارد اصلی این ترکیبهای لغوی را در متن مثنوی پیداکند ، با مراجعه به هر دفتر ، بآسانی می تواند ترکیبهای لغوی آن دفتر را از آغاز تا انجام دفتر ، بی آنکه در معنی همه شعرها دقیق شود ، بایک نظر سطحی ، بدست آورد .

۵ ــ پسوند "ناک

غمنباك

چون گریزانی ز نماله و خماکیان

ذوقنساك

چونکه آب حملهاز حوضی است پاک

كلنياك

دل ز پایه حوص تن گلناک شد در خلایق روحههای پاک هسست

زهر ناک

گر در آمینزد بمن آن زهبرنباک کجره و شبکور و زشت و زهبرنباک

شهوتی است او و بس شهـوت پرست

انديشه ناك

چونشنیداین ، مردگشت اندیشماک

خوابنىاك

این سخن نیهم ز درد وسوز گفت

منکر ناک

جنس چیزی چــون ندیــد ادراکاو

غصه ناک

رحمت مخلوق باشـــد غصـــهناک

روحنىاك

لیک گر واقف شوی زین آب پــاک

جرعــه ناک

هرکنی پینش کلوختیجامته چاک

ر سپرت دی

هر یکی آبی دهد خسوش ذوقنا ک دفتر اول

غسم چه ریزی بسر دل غمناکیان؟

تن ز آب حیوض دلها پیساک شد روحهای تیرهٔ گلئیساک هسیت

موش و دریـــا باشد وماهی و خاک

پیشهٔ او خستن حانهای پاک (۴)

زان شراب زهرناک ژاژ مست (۵)

گفت با خود کشته گیر ای حامهچاک

خوابناکی هرزه گفت و بساز خفت دفتر دوم

نشنود ادراک منکسر نیساک او

رحمـت حق از غم وغصه استـپاک

که کلام ایــزد اسـت و روحنــاک

کان کلوخ از حسن آمد جرعت ناک

دفتر پنجم

-1

ع ـ پسوند "اندیش"

وفسأ انديش

یک امیری زان امیران پیشش رفت پیش آن قوم وف اندیش رفت

آخــر انديش

دستهمچون بیل اشارتهای اوست آخیر اندیشی عبارتهای اوست

پیـش اندیش

پیش تو شسته ترا خود پیش کو؟ پیش هستت جانپیش اندیشکو؟

روزی اندیش

دفتر اول

ننگ درویشان ز درویشیی ما روز و شبب از روزی اندیشی ما نكسو انديش

کئ نگویم آن نگو اندیسش را متهم دارم وجسود خویسش را

گفت شیخ آن نبو مبرید خویش را امتحبان کرد آن نبکو اندیبش را خيال انديش

هر درونی کاو خیال اندیش شد چون دلیل آری ، خیالش ببششد دفتر دوم

عدد أنديش

گر هزارانند یک تن بیش نیست جنز خیالات عدد اندیش نیست

مـکر اندیـش

ہوی رسبوا کرد مکبر اندیسیش را پیل دانید ہوی خصیم خویش را

مـرگ انديش

طوطی نقال و شکر بودیام ما مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

آب اندیش

حبو فرو بر مشک آب اندیش را تا گیران بینی تو مشک خویش را بـد انديش

آن نیبوشیدن کیم و بیسش مرا عشو العیال بد اندیسش مرا

مکر اندیش

چند بگریزی ، نک آمد پیش تو کوری ادراک مکر اندیشت و لجاج اندیش دفتر چهارم دفتر چهارم

گر نمی بینی تو روی خبویسشرا نبرک کن خبوی لحاج اندیسشرا خیال اندیش

مه خیالی مینماید ز ابسر و گسرد ابسر تن سا را خیال اندیس کرد قهر اندیش

پس بخود خواند آن امیر خویش را کشت در خود خشم قبر اندیش را یک اندین می اندین دفتر پنجم دفتر پنجم

در نماز جمعه بنگر خسوش بهسوش جمله جمعند و یکاندیش و خموش **ذوالفقار اندیش**

آن مرید ذوالفقــار اندیش تفــت در هــوای شیخ سوی بیشــه رفــت حلم اندیش

صدقه نبود سوختسن درویس را کسور کردن چشم حلسم اندیش را غیر اندیش

راه کی در انــدرونهــا خــویــشرا دور کــی ادراک غیــر اندیــشرا صبــر اندیش

هم بطبیع آور بسیردی خویشرا پیشنواکی عقل صبیر اندیششرا

هرجا برای یک ترکیب، در چند بیت نمونه آورده شده باشد، بیتهای دوم وسوم و تا آخر، از دفترهای دیگر یکجا ذکر شده است تا نمونه های یک ترکیب را از یک دفتر، یکجا نقل کرده و در چند جا نیاورده باشیم.

۱ _ مولمیم اندر سخنهای دقیق در گره ها باز کردن ما عشیق

٢ _ المعجــم في معائير اشعارالعجــم

SYNTHETIQUE - "

۲ – گاو کشی
 ۲ – گاو کشی

۵ از دفتر پنجم 💮 ۸ – حبوب : جمع حبه بمعنای دانه

۶ -- جامم ده ای کسی که نمی بینمت

سخان افذوحاويد

 $\gamma \circ 1 = (($ هر دولتی که بر قلب اروپا حکومت کند بر تمام قاره اروپا حکومت خواهدکرد ،)) سخن بیسمارک صدراعظم آلمان که امروز نیمی از جهانرا نگران ساخته است .

سخن و ادعای بیسمارک امروز چنین تعبیر میشودکه رومانی و یوگوسلاوی قلب اروپا بشمار میرود واکنون دیپلماسی شوروی و آمریکا دراین دونقطه یکدیگر را خنثی میکنند ولی نه شوروی و نه آمریکانتوانسته اند که حکومت این دو دولت را زیر نفوذ خود داشته باشند مشی سیاسی رئیس جمهور کهن سال یوگوسلاوی ورئیس دولت رومانی شایان تقدیر است که در لحظات تاریخی و حساس کفه ترازوی سیاست را در باره کشورهای خود بحال تعادل نگاهداشته اند.

۱۰۳=((ونیز)) شهرتاریخی و زیبای ایتالیا که مخزن آرمانها و آرزوهای دورو درازبشریت شهری که مردمش با گذشت روزگار آهنگهای نشاط آور موسیقی را محرک زندگی خود میدانند ، شهری که افسانه زندگی را بانواهای خوش و پرهیجان در راهروهای آبی و زیر پلهای دلغریب بگوش عشاق و جهانگردان میرساند . شهری که بهر تازه واردی ویژگیهای خاص روح و احساسش را برسم حق شناسی هدیه میکند به آستانه مرگ ونیستی قدم گذاشته است و آهسته آهسته ، آرام و باشکوه در اعماق اقیانوس نیستی فرو میرود .

سخن نگارنده این سطور است که در اندوه نابودی شهرزیبای و نیزدر انجمن ((جلوگیری از فرو رفتن و نیز در آب)) گفته است .

بانهایت تا سف کمکها و یاری دوستداران بشر برای نجات این شهر بجائی نرسیده است ، علیاحضرت شهبانو فرح نیز بسبب دلبستگی فراوان بهنر و آثارتاریخی مبلغی قابل توجهبرای ساختمان سد و پایداری شهر در برابرامواج کوه پیکر دریا عطا نمودند ولی گوئی سرنوشت این شهر بآخر رسیده است وندای آسمانی ((چه بسیارشهرها را کهپیش از شمانابود کردیم)) بگوش جهانیان میرسد آخرین راه برای نجات این شهر دوختن چشم بآسمان و توسل بقدرت لایزال خداوند است .

٣ه ((کنفرانس آخرین امیدما))

سخنتاریخی وزرا خارجه سهدولت آمریکا ، انگلیس، فرانسه در باره کنفرانسلندن سال ۱۹۴۷ .

کنفرانسلندن درسال ۱۹۴۷ از طرف فاتحین جنگ دوم آمریکا ، انگلیس ، شوروی ، فرانسه تشکیل شد ، انتظار سه دولت این بود کهشوروی در کنفرانس رعایت مواد معاهدهیالتا و پوتسدام رابنمایدوباحترام اعلامیه حقوق بشر و اعلامیه آزادی بین المللی مطبوعات مردم کشورهای مغلوب را در اختیار نوع حکومت آزاد بگذارد .

اما این آخرین امید سه دولت ببادرفت زیرا حکومت شوروی خاصیت و طبیعت خود را که بسط کمونیسم باشد ظاهر کرد و بی اعتنابقرار داد یالتا دیوار آهنی بین برلن کهکشورهای شرق و غرب را از هم جدا کرده بود سخت تر کرد در نتیجه صلح بصورت رقابت تسلیحاتی در آمد و سه دولت مجبور شد که در تقویت نیروهای نظامی خود فعالیتکنند . از آنسال جنگهای پراکنده که زاده روش سیاسی کمونیسم است درنقاط مختلف جهان پدید آمد و سرنوشت صلح برای آینده مبهم باقی ماند .

(اگر دین ندارید در دنیای خود آزاد مرد باشید) <math>+

سخنجاویدانحضرت حسین بن علی علیه السلام خطاب بسپاه ابن زیاد در دشت کربلا (سال ۱۶۱ هجری) ،

حسین بی علی برای تغییر مشی حکومت عصر که مشحون از ظلم و بیدادگری وخلاف نیات رسول خدا بوده بتقاضای مردم کوفه و برخی شهرهای دیگر قیام کرد و ازبیعت بایزیدین معاویه که بگفته مورخ بی طرف شیخ المورخین مسعودی در مروج الذهب مردی اهل حرف بوده و بازی با بازها و سگهای شکاری و یوزها و مجالس شراب رابر کارهای کشوری ترجیح میداد سرباز زد ،

ابن زیاد در دشت نینوا حسین بن علی و خانوادهاش را محاصره کرد و کشته شدن یا بیعت کردن را با مام پیشنهاد نمود ، حسین بن علی با ایراد سخن بالا زیر بار زور نرفت و با کشته شدن خود و اسارت خاندانش اسلام و قرآن و احادیث و احکام اسلامی را برای بشر آینده حفظ کرد و جهان انسانیت را مرهون و مدیون فداکاری خود ساخت ،

۱۰۵ = ((دو کشورکره شمالی و کرهجنوبی مانند دو خواهر هستند که اکنون خصم یکدیگرند ولی سرانجام همدیگر را در آغوش خواهند گرفت)) .

سخن آندره فونتن سردبيرروزنامه اوموند استكه پساز سيرو سياحت دردو كرهشمالي

و جنوبی با مطالعات عمیق در اوضاع سیاسی _ اجتماعی ٔ _ فرهنگی چنین نتیجهگرفت که باویران شدن پایههای تبعیضات اجتماعی در شمال و احترام باصول فردی در جنوب واندیشههای غرورانگیز مردم این دوسرزمین سرانجام حالت دشمنی را از دست داده مانند دو خواهر یکدیگر را در آغوش خواهند گرفت و مشی سیاسی واحدی بر پایه عدالت اجتماعی اختیار خواهند کرد و کمونیسم دولت شمالی محو خواهدشد.

١٥٥= ((اول شمع را خاموش كنم بعد چراغ زندگى او را))

سخن معروف ((اتللو)) سردار سیاه پوست مخلوق اندیشه شکسپیر شاعر و نمایشنامه نویس نامی انگلیس در نمایشنامه اتللو.

برخی مخلوقات در امها و کتابهای نویسندگان نامی از خود آنها معروف ترندمانند رومئو و ژولیت لیلی و مجنون ها ملت سرستم و سهراب سه وبسیساری دیگر که جهانیان آنانرا بهتر از آفرینندگانشان میشناسند . در نمایشنامه غم انگیز اتللسو از شکسپیرسردارسیاه پوست زن زیبای خود ((دزدمونا)) را بر اثر حسادت وسوئ ظن بی جامیکشدشبی که برای کشتن همسرخود میرود این جمله بسیار معروف درادبیات انگلیسرا میگوید ((داستایفسکی میگوید)) : (او تللو براثر حسد نبود که دزدمونارا کشت و پس از آن خود را کشت بلکه برای آن بود که مایه آرزویش را از او ربودند .

۷ه ۱= ((بحمداله در کمال صحت هستیم و نیازی بشما نداریم))

سخن عضدالدوله دیلمی شایستهترین سلطان دیالمه در نخستین روز ورود به بغداد بدوتن از پزشکان نامی آنعصر، عضدالدوله ببغداد رفت تا در آنجا بیمارستانی بنام ((دارالشفا)) بسازد ، دو تن از پزشکان نامی بغداد بنام ثابت ابن ابراهیم و سنان طبیب بحضور شهاریافتند ، وقتی رئیس تشریفات آنانرا معرفی کرد عضدالدوله سخن بالا راگفت این دو پزشک از بی اعتنائی عضدالدوله شرمگین و اندوهکین شدند ولی هنوز از دربار بیرون نیامده بازگشته گفتند :

اطال الله بقاء الملک موضوع دانش ما صحت است و اکنون از رخسار ملک دیدیم که سلطان نیازمند ترین مردم بدین موضوع است ، عضدالدوله که از این گفته هم خوشحال و هم دلواپس شد گفت تصدقت، و یا ایها الحکمین و هر دو را بعنوان پزشک مخصوص در بیمارستان بغداد بکارگهاشت ،

پساز رفتن آنها معلوم شد که سلطان چند وقتی بمرض صرع دچار شده و آندوپزشک از رخسار او دریافته بودند.

⁽⁽ سخن ولترفيلسوف نويسنده نامي فرانسه خطاب بفرزند فرانكلين كه با پدرش به

استقبال او آمده بودند)) ولتر در روزگار پیری سال ۱۷۷۸ بپاریس رفت نانمایشنامه ((ایرن)) اثر جاویدان خود را به بیند گروهی بسیار از مردم فرانسه باستقبال این پیرمردآمده بودند در آنمیان بنیامین فرانکلین فیزیک دان و مخترع برق گیر فرزند خود را در آغوش گرفته و از میان جمعیت خود را بولتررساند و دانشمند نامی فرانسه هم دستی به سر او کشید و سخن بالا را گفت و هم دراین سفر در تئاتر تاجی بر سر ولتر نها دند که تاج افتخار و شرف نام گرفت .

برروی آن دسته کل که بشکل تاج بود این نوشته دیده میشد ملت فرانسه برای ابراز حق شناسی این تاج کل را بولتر هدیه میکند . (سه فیلسوف بزرگ اثر چلبی)

۹ه ۱≈ ((اینک منبراهی میروم و شمابراهی دیگر ، من محکوم بمرد شده ام ، و شما محکون بزندگی ، اما حق با کیست و کدام راه درست ؟ آینده اشکار خواهد ساخت)) گفته سقراط حکیم در آخرین دفاع خود در برابر داوران آتن،

(نقل از تاریخ فلسفه مغرب برتراند راسل ص ۱۵۷

در کتاب سه فیلسوف بزرگ اثر اصغر چلبی) ،

۱۱ه ((هیچگاه دشمن را حقیر و کوچک مشمار و بر دلیری خود غره مباش))

سخن آلب ارسلان پادشاه سلجوقی هنگام مرگ .

آلبارسلانکه قلعهیادژ بزرمرا فتح کرد و گشودیوسفکوتوال را اسیرنمودهوبحضورش بردنداو بسلطان احترام نکرد و شاهرا پرخاش کرد و دشنام داد و ناگهانی خنجری کهدر موزهخود مخفیکرده بودبیرون کشیدو بشاه حمله کرد باسداران شاه که بسیار نیرومند بودند دویدند که او را بگیرند —آلب ارسلان که بسیار مغرور بود فریاد زد آزادشبگذارید و تیریرادر چله کمان گذاشت و بقلب یوسف کوتوال نشانه رفت برای اولین بار و هم آخرین بارتیر بخطا رفت و یوسف سر رسید و با کارد بقلب او فروبرد و آلب ارسلان در حال مرگ سخن بالا را گفت

۱۱۱=((زندگی چیزبا شکوهی استهر چه بیشتر عمر کنیم بگذشته بیشترمیاندیشیم بمرگ خیلی بیشتر)) ،

سخن چارلی چاپلین نابغه عالم سینما که سالها با رفتار و کردار خود جهانیان را بخنده واداشت ــ چارلی چاپلین درسن ۸۰ جهان را بدرود گفت در حالیکه در آخرین لحظات عمر شاد و خندان بود .

۱۱۲=پس دزه را برگیر! اجزایش را درهم شکن!

از درونش چشمه رازهایش را برون کش!

به هیچتبدیلشکن باز او بما اشاره میکند،



عاتعى كشائيان

خاطرات رندگی سیاسی من

17

بطوریکه در صفحات پیشین اشارهکردم در آن ایام اشخاصیکه توانائی مالی داشتند . سهماه تابستان رابه شمیران میرفتند ، عدهمعدودی هم شخصا " در آن منطقهباغ داشتند . دسته اول ناچار بودند اثاثه مختصری با خود به شمیرانببرندو دستهدوم عمارت وباغشان مبله و همواره آماده بود .

من تا فبل از ازدواج که با مادر و برادر و خواهرانم درشهران زندگیمیکردم همهساله باغی در شمیران برای مدت سه ماه اجاره میکردیم ، شمیران در آن تاریخباغات معدودی داشت که فقط برای تابستان که توسط تهراظها اجاره می شد مسکون می شد و در هر قسریهای باغات مزبور انگشت شمار بود و قسمت عمده اراضی جالیز کاری و گندم بود ،

باغی راکه ما از سال ۱۳۱۰ شمسی اجاره کردیم باغی بود متصلبه باغمعتمدالسلطنه در امامزاده قاسم ، این باغ محوطهای بزرگ داشت و درختهای چنار کهن و چند اطساق دهاتی و یک استخر بزرگ و یک چشمه کوچک و فضای باغ گندم و جالیز بود ، در آن سال بابت اجاره سهماهه تا بستان صدتومان می پرداختیم و تا سال ۱۳۲۰ که همه ساله آن را اجاره می کردیم مال الاجاره آن به مبلغ سیصد تومان رسیده بود ، چون اطاقهای باغکم و معدود

بود بهناچار چادر بزرگی هم برای همان مدت به مبلغ یک صدوپنجاه تومانکرایهمیکردیم که اوائلخرداد چادر را کناراستخر میزدند و وقتی که ما پانزدهم شهریور به شهر بـــاز میگشتیم صاحبش چادر را جمع میکرد تا سال بعد .

این باغ را من خیلی دوست میداشتم و از سال ۱۳۱۳کهازدواج کردمخودمهمهساله مستقلا "آنرااجارهمیکردم ، علت علاقه من به این باغ این بود که برای اولین بسار در این باغ به سال ۱۳۱۱ گرفتار عشق شدم ، عشقی که عاقبت منجربه ازدواجشد ، ازدواجی که در روح و جسم من بسیار مو شرواقع شد و روح بدبین و کسل و خسته مرا که از دنیابیزار بودم و از معاشرت با اشخاص گریزان دستخوش تحولی عظیم ساخت وبراثر آن بعدا "چنان با نشاط شدم که تا این اواخر که فلک ستمگر دختر نازنینم را از من گرفت و مرا و مسادرش را برای همیشه داغدار و سوگوار ساخت ، نشاط خانواده من سرمشق و زبان زد دوست و دشمن بود و موجب رشک و حسد آشنا و غریبه و شاید همین حسد بود که به قول شساعر: .

فلک را عادت دیرینه این است که با آزادگان دائم به گین است

و فلک رسم کین پیش گرفت و شهد زندگی را در کاممشرنگ ساخت.

ضمنا " این عشق و ازدواج در جسم من هم نا ٔ ثیر کرد . زیرا با حالت عصبانی کهدر جوانی داشتم مزاجم نیز علیل و ضعیف بود بطوریکه باداشتن فد یکمتروهشتا دسانتیمتر فقط چهل و چند کیلو وزن بدنم بود و معالجات مداوم و خوردن داروهای نیروبخش نینز تا ٔ ثیرینداشت و همان وضع و حالت باقی بود ،

بعد از ازدواج که روح فکور و ملولم به نشاط تبدیل شد، ظرف یک سال وزن بدنم به هفتاد و هشت کیلو رسید که اسباب تعجب اطبای معالج و دوسنانم گردیده بود بنابر این لازم میدانم شمهای از این ازدواج که در روح و جسم من تا ثیر کلی کرد نیز بیان نمایم ، در سال ۱۳۱۱ شمسی کمقرارشد باغموصو فرااجارهکنیم شوهرخالعام ، وحیدالسلطان موقر معاون تشریفات وزارت خارجه مرحوم شده بود و خالمام که همه ساله با شوهسر و دو دخترش باغی اجاره میکردند و به شمیران میرفتند در آن سال به علت نداشتن سرپرست خانواده نخواستند در باغی جدا و تنها زندگی کنند لذا با ما مذاکره کردند که با مادر اجاره باغ شرکت کنند و بنابر این روز پانزدهم خرداد ماه به شمیران نقل مکان کردیسم ،

معاشرت از نزدیک با دختر خالهها و آشنائی بیشتر به روحیه آنان و محیط مناسب توجه خاله و دخترها و علاقه آنان به من که شاید در بادی امر بیشتر جنبه دلسوزی داشت کمکم احساسات مرا تحت تا ثیر قرار داد و این محبت به عشق تبدیل شد : "عشق آمد و خیمه زد به صحرای دلم " . کمکم حس کردم بر بینی که خمیره من شده بود مثل بر فو آفتاب تعوز آب شده به یک چشمه آب زلال تبدیل گریده است ، روز به روز دنیا در نظرم روشن

تر می شد . میل فراوان بهزندگی و معاشرت و گفت و شنود با کسان و آشنایان جای گوشه گیری را گرفت من که بعد از ظهرها و پس از بازگشت از اداره کارم خواندن و مطالعه بود رغبت به گردش و قدم زدن با برادران و خواهران و خاله و دخترهایش پیدا کردم و اقرارمی کنم که بیشتر میل داشتم با دختر دوم خاله ام که بعد عیالم شد صحبت و گفتگو کنم و به گردش بروم ۰

محیطآرام باغ و شبهای مهتاب و هوای لطیف شمیران و آسمان شفاف و پر ستاره و زیبا در کنار دختری که او را از حیث شکل و رفتار پسندیده بودم مرا به دام عشق اسیر کرد .

تابستان تمامشد و من حس می کردم چیزی کم دارم و سرگرمی کارواداره مرامنصر ف نمی کرد و آرزو داشتم فرصتی پیش آید و علاقهام را به دختر دلخواهم ابراز بدارم ولی می ترسیدم با مخالفت روبرو شوم . با این کشمکش روحی ماهی چند گذراندم تاشبی که منزل خاله جان مهمان بودم موقعیتی پیش آمد که با هزاران بیم وامید پیشنهاد ازدواج به دخنر خالهام دادم و گفتم خواهش می کنم به این پیشنهاد من با دقت توجه کنیدچون ما با هم اختلاف سن داریم . من سی و دو سال دارم و شما پانزده سال . لحظهای که در نظرم سالی گذشت ایشان نظر موافق خود را اظهار داشتند و خلاصه بعداز تهیه مقدمات سال بعد عروسی کردیم و زندگی بسیار خوش و با نشاطی را آغاز نمودیم . از مطلب دور شدیم ، سال ۱۳۲۰ شمسی است ، پانزدهم خردادماه به شمیران رفتیم . به واسطه زیادی کار اغلب تا چند ساعت بعد از وقت اداری در وزارت خانه بودم و وقتی هم به منزل میآمدم می بایست پس از صرف عذا باز به وزارت خانه برگردم و تا پاسی از شب به کار مشغول با شم

در آن سال دخنرم شش سال و پسرم فریدون یک سال داشت و خالهام نیز چون تنها بود در باغ ما میآمد و بهترین مونس ماها و بچهها بود .

من با همه صرف وقت که در وزارت خانه میکردم باز هم مقداری از کارها را به منزل میآوردم و در آنجا انجام میدادم ، یکروز جمعه کهزیرچا درمشغول انجام کارهای اداری بودم و همه اهل منزل نیز سعی داشتند سرو صدائی بر پا نشود تا پسرم که مریخ وعلیل بود و بعد از یک شب بی خوابی به خواب رفته بود استراحت کند ناگهان صدای دو تیر که در گوشه باغ خالی شد سکوت منزل را درهم شکست و پسرم از خواب پرید و گریه و ناله که در گوشه باغ خالی شده بودم از چادر بیرون آمدم نوکر را صدا زدم و به صدای بلند گفتم برو ببین این فلان فلان شده کیست که توی باغ آمده و تیراندازی میکند و خودم نیز از جلوی استخر به سمت گندم کاری رفتم و ازدور دیدم جوانی با لباس نظامی

ایستاده و نوکر ما با او صحبت میکند و آن جوان بدون اینکه به طرف من بیاید برگشت و از دیوار باغ که خراب بود خارج شد من به داد و فریاد خود پایان ندادهبردمکهنوکر آمد و گفت شاهپور علی رضا بودند وچون دیوار باغ خراب شده بود تصور نکردهبودند که کسی در باغ باشد و برای شکارکبوتر که در گندمکاری بود تیراندازیکردهبودندووقتی فهمید که کسی در باغ ساکن است رفت .

من از اینکه داد و فریاد کرده و ناسزا گفته بودم خیلی ناراحت شدم و علتاصلیهم آن بود که پسرم بعد از مدتی بی خوابی تازه به خواب رفته بود و با صدای تیر ازخواب پریده بود و ناچار از روی عصبانیت مطالبی گفته بودم .

عصر بهمن اطلاع دادند که فردا ساعت ده صبح به دربار رفته با مرحوم مؤدب الدوله نفیسی پیش کـــار والاحضرت ولایتعهد ملاقات کنم .

این را هم بگویم که من در باغی که بودم تلفن نداشتم و به وسیله تلفن منزلمرحوم معتمدالسلطنه که همسایه ما بود مکالمات تلفنی ما انجام می شد ، این احضارجریان صبح رابیاد من آورد و ناراحت شدم و نزد خود تصور کردم والاحضرت شکایتی کردهاند و این احضار بر اثر آن شکایت است ، شب را به ناراحتی به صبح رساندم و بامداد پگاه به دربار نزد مودب الدوله نفیسی رفتم ،

ایشان گفتند والاحضرت همایون اراده فرمودند شرفیاب شوی و فرار شدباهم شرفیاب شویم .

براىمن علاوه بر ناراحتى تعجب هم دست داد چوندر زمان اعليحضرت فقيدا شخاص و وزراحق مراجعه به والاحضرتها را نداشتند و والاحضرتها هم اگر كارى داشتند به وسيله دفتر مخصوص يا پيش كارى والاحضرت وليعهد اوامرشان را ابلاغ مى نمودند .

خلاصه شرفیاب شدیم و این اولین بار بود که من خدمت شاهنشاه آریامهرکهآن زمان ولیعهد بودند شرفیاب میشدم .

ادامه دارد

بقیه از صفحه ۱۹

شریانزندگیش مرا ، که پادشاه مرده دزدام تدهین میکند ۱

سخن و شعر آدامز شاعر آمریکائی که نگران امکانات علوم و نکنولوژیست (تاریخ ادبیات آمریکا ترجمه دکتر حسن جوادی)

چندسند ماریخی مربوط باصفها

در نوسه های ایرانشناسان خارجی اعم از کتب و مقالات اسناد تاریخی فراوانی به صورت پراکنده به چاپ رسیده است ، قسمتی از این اسناد از مجموعههای خارجی و بخشی نیز از مجموعههای ایرانی است که معمولا "به خصوص نوع دولتی آن بدردسترس محققان ایرانی نیست و جای خوشوقتی است که سازمانها و مواسسات وحتی افرادی که این مجموعهها را در دست دارند و اجازه استفاده از آنها را به هیچ وجه و باهیچ توسل ونمهید به محققان ایرانی نمی دهند نسبت به ایرانشناسان خارجی که گاه انعطاف وعنایتی بشان می دهند و این موجب می شود که به فضل کوشش و همت همین خارجیان گاه برخبی مدارک و اسناد تاریخی از مجموعههای ایرانی در معرض استفاده و اطلاع ایرانیان فیرار گررد که برای خود ما دست یافتن برآن جزء محالات عادی شمرده می شود ،

اسکال کار این است که تحقیفات خارجیان نیز به نوبه خود کمنر میورد اطلاع اهل فضل فرار میگیرد و در صورتآگاهی یافتی نیز دسترسی بر بسیاری از آنهاخالی از مشخب نیست ،

درایی فبیل توشیهها ، از جمله به تعدادی از اسناد تاریخی مربوط به اصفهسان برخورد می شود که در تحقیقات اصفهای شناسی بسیار مغتنم و سودمند است و اشساره به برخی از آنها که اکنون در مند نظر است بی فایده به نظر نمی رسند :

١ ــ اسباد مربوط به بفعه شهنشهان وخاندانشاه علاء الدين محمد نقيب:

سیدشاه علا الدین محمد نقیب فرزند شاه قطب الدین محمد از بزرگان سادات حسینی اصفهان (۱) و تمره شجره آل طه ویس (۲) درسال های ۸۴۶ ــ ۵۵۰ در روزگاری که میرزا سلطان محمد بایسنفر برنیای خود شاهرخ شوریده و بر قم و اصفهان بماستقلال فرمانروایی مینمود در شمار هواداران وی بود و میرزا سلطان محمد او را در امر ملک فرمانروایی عظیم داد (۳) و به پیشوایی عراق ملکا " ومالا " ومنصبا " برداشت ودر مشاورت امور مملکتی از دیگران ممتاز گردانید (۴) ، وبه همین جهت پس از لشکر کشیدن شاهرخ

۱ ــ تدکره ٔ دولتشاه سعرفندی : ۳۷۸ چاپ تهران .

۲ ـ ناریح جدید یزد : ۲۴۲ .

٣ ـ احس التواريخ روملــو ١١ : ٢٥٧ . ٢ ـ ديار بكريه ١ : ٢٨٧ .

به عراق که به گریختن میرزا سلطان محمد مزبور انجامید به سعایت گوهرشادهمسرشاهرخ در نیمه ماه رمضان سال ۸۵۰ بر دروازه شهر ساوه به دار آویخنه شد (۱).

بقعه شهشهان اصفهان مدفن همین سید شاه علا الدین محمد است که به فرمان میرزا سلطان محمد بنا شده و کتیبه گچ بری بقعه به ثلث سید محمود نقاش (نویسنده کتیبهای در مسجد جمعه اصفهان مورخ ۱۵۱) ازهمان زمان برجای مانده است ، پسس از آن در اوائل قرن یازدهم نیز از این بنا تعمیری به عمل آمده که کنیبهای از کاشی معرق مورخ ۱۳۰ در داخل بقعه حاکی از آن است ، وصف این بنا و کتیبههای آن در تنذکر القبور گزی (۲) و گنجینه آثار تاریخی اصفهان (۳) و آثار ملی اصفهان (۴) دیده می شود ،

اسناد مربوط به این بععه در اختیار سید حسین شهشهانی از بازماندگان دودمان بوده که ژان اوبن ایرانشناس معاصر فرانسوی بیشتر آنها را نزد او دیده و در دو معاله از نوشتههای خود در سلسلهٔ نوشتههای خود در سلسلهٔ

آنها را معرفی کرده است ، در برخی مصادر ایرانی که نویسندگان آنها پیش تر پارهای از این اسناد را دیدهبودهاند نیز از آنها یاد شده است .

جنين است فهرست اجمالي آنها:

1) فرمان میرزا سلطان محمد بایسنعر مورخ $\gamma = \gamma = \gamma$ در وقف دو فریه اصفهانکو در زیان از بلوک کرارج اصفهان و قریه ولاسان فریدن (۵)، این سند را آفای دکتر بوائی نیز دیده و در تعلیقات جلد یازدهم احس البواریح روملو از آن سحن داشده (۶) ومی گوید کممهرفاضی ابوبکر طهرانی اصفهانی نگارنده دیار بکریه را برآن دیده است در نعلیقات کتاب از سعدی تا جامی (۷) و درگنجیسه آثار تاریخی اصفهان (۸) هم از آن یاد سنده جز آن که در " از سعدی تا جامی " تاریخ سند را $\gamma = \gamma$ در کتاب اخیر $\gamma = \gamma$ این سال نوشتهاند که با نقل اوبی اختلاف دارد .

۱ ـ دیار بکریه ۱ : ۲۸۸ / مطلع السعدین سعرفندی ۲ : ۸۶۶ چاپ لاهور احس النواریخ ۱۱ : ۲۶۰ .

۲ - چاپ دوم : ۱۸۸ - ۱۹۳

٣_ صعحات ٣٣٣ ـ ٣٤١ .

۴ ـ صفحات ۲۰۸ ـ ۸۰۵ ...

٧ _ صعحه ، ٥٥ چاپ دوم ، ٨ - صعحه ، ٣٣٤ .

- ۲) فرمان یعقوب بیک آق قویونلو مورخ ۵ع ۲ ــ ۸۸۴ در واگذاردن مزرعه ولاسان فریدن از موقوفات بقعه شهشهان به متولی بقعه که در آن تاریخ شاه تقی الدین محمد فرزنسد قوام الدین حسین برادر شاه سید علا الدین محمد نقیب بوده است (۱) . دراین سنسد از فرمان ابوالقاسم بابر در همین باب و فرمان اوزون حسن مورخ ۱ شعبان ــ ۸۷۹ برای شاه نورالدین برادر شاه تقی الدین محمد مزبور ، و دختر شاه سید علا الدین محمد نقیب یاد می شود (۲) .
- ۳) طومار مورخ دق ــ ۸۸۶ در تا یید وقف بودن اصفهانک و در زیان و ولاسان ، باسجل و اشهاد جلال الدین دوانی (محمد بن اسعد بن محمد الصدیقی الدوانی والی شرعیات فارس بالتفویض السلطانی) دانشمند مشهور آن دوره و قاضی عیسی شکرالله ساوجی وزیر یعقوب بیک آق قویونلو و قاضی ابوبکر طهرانی یاد شده پیش (مولف دیار بکـریه) (۳). این سند را آقای علی اصعر حکمت نیز دیده و در پاورقی صفحات ۵۵۰ ــ ۶۵۱ کتـاب از سعدی تا جامی وصف کرده است . منن سجلات یاد شده نیز در همان پاورقی نقل شـده عکس فسمتی از پائین سند که مشتمل بر سجل دوانی است در برگ ضعیمه ای (میان صفحات ۵۵۰ ــ ۶۵۲) به چاپ رسیده است .
- ۴) صورت مجلس حکم محکوسه شرعی در مورد وقع بودن قریه اصفهانک کرارجکهرستم بیکآن فویونلو به لله خود عبدالکریم بیک بخشیده و شاه تقی الدین محمد متولی وقع به محکمه شرع اصفهان شکایت برده بود ، مورخ ۱۰ شعبان ۹۰۰ (۴) . از این سند نام گروهی از بررگان آن دوره اصفهان که به عنوان شهود به نقع شاه تقی الدین محمد در محکمه شرع شهادت داده اند و قضات حنقی و شافعی اصفهان که آن را توشیح کرده اند دانسته می شود ، اوبن نام همه آین افراد و همچنین ۲۶ تن از بزرگان را که بر سنداشهاد نشان نموده است .
- ۵) فرمان رستم بیک آق فویونلو مورخ ۱ رمضان ۹۰۰ در باره ضبط و سرکاری موضع اصفهانک که به دنبال حکم مزبور صادر شده و در آن گفته می شود که پیش از این مسوضع مدکور با حکم دیگری از همین پادشاه سیورغال لله اوعبدالکریم بیک بوده وچون در این سال موقوفه بودن آن به ثبوت رسیده به موجب این فرمان مقرر گردیده است که آن را به

۱ ـ یادنامه ماسینیوس ۱ : ۱۳۸ ، اس شاه تقی الدین در سال ۹۱۰ کشته شد (روملو ۱۲ : ۸۲ و ۸۵) .

۲ ــ همان جا ، نیز ببینید : فرمانهای ترکمانان قرافویونلو آق قویونلو ، ص ۸۱ ،

۳ _ یادنامه ماسینیون ۱ : ۱۳۷ ۰

۴ ــ یادنامه ماسنیون ، مقاله اوبن .

تصرف شاه تقي الدين محمد نقيب متولى شرعي گذارند (1) .

این سند پیش از آن در تذکرهٔ القبور گزی (۲) به عکس و حروف چاپ شده بود ه سیس در شمارهٔ اول سال ششم مجلهٔ وحید(۳) وکتاب فرمانهای ترکمانان قراقویونلا و و آق قویونلو(۴) نیز نقل شده است ، تعجب است که در هنگام ندوین این کتاب کلمه " امارت مسآب " را در سطر ششم فرمان ــ که در عکس سند بسیار روش است ودرتذکره القبور و یادنامه به اشتباه "ابدزتان " خواندهاند ــ نتوانسته بودم درست بخوایم و جای آن را نقطه چین کردهام ،

- ع) فرمان شاه اسماعیل صفوی مورخ ۱۴ دق ـ ۹۱۰ در واگذاردن مفام نقابت نقبا عراق عجم به شاه فوام الدين حسين برادر شاه تغي الدين محمد مزبور و تنفيذ او درمقام قاضي القضائي اصفهان (۵). اين شاه فوام الدين پس از اين نطارت ديوان اعلى يافت (۶).
- ۷) فرمان شاه طهماسب مورخ ۱۰ رجب ۹۳۱ در مورد سیورعالات معزالدین محمد فرزند شاه تقى الدين محمد مزبور (٧) كه يس از اين به صدارت رسبد (٨).
- ۸) فرمان همان یادشاه در باره همان سید با اشاره به فرمان مورخ ۲ ج ۱ ـ ۹۴۰ کهتاریخ آن مشخص نیست (۹) ،
- ۹) فرمان شاه عباس اول مورخ ج ۲ ۱۰۰۶ در باره میرزا محمد امین نواده شاهتغی الدين محمد (٥١)،
- ه ۱) استشهادی از اوائلفرن یازدهم مربوط به فرا ٔ اصفها یک و درزیان و ولاسان موفوفات بقعه شهشهان که تولیت آنها به شاه نفی الدین محمد نفیب مفوض بوده و درآن روزگار امیر تولیت به نواده او میرزا محمد امین حسینی مزبور منتهی شده بوده است .با سجال شيح بهائي و جلال الدين محمد تركه و محمد مو من خنجسي و خليفه سلطان ومعزالدين محمد شریف(۱۱)

۸ ـ محمهٔ سامی: ۲۳ چاپ وحید دستگردی . ۱ ـ همان جا ٠

۲ ــ میان صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹ ، چاپ دوم ۰

[.] ۹ ـ حروه و ياد شده و آماى اوس : ۱۵ ـ ۱۶ . ۳ ـ صعحات ۴۹ ـ ۵۰ ·

[.] ۱۷: "اما - ۱۵۰ · ۱۱۱ - ۱۵۰ - ايما " : ۲۰

۵ - همان مقاله یا دنامه و ماسینیون و

۶ ـ لب التواريح : ۲۵۷ - ۱۱ ـ مغاله عادنامه ماسينيون ۱ : ۱۳۷ (باورفی) ·

γ _ جزوه ٔ تا الیفی آفای اوس با نام 🗄

Note Preliminaire Sur Les archives du Takya du Tchina-rud (Archives Persanes Commentees 2) . Tehran.1955.p/14-15.

این سند پیشاز آن در کتاب "انساب خاندان های مردمنائین" تا لیف عبدالحجة بلاغی (۱) خوانده شده و عکس آن نیز در همان جا به چاپ رسیده است (۲) .

۱۱) سند مورخ ۱۱۹۰ با اشارهبه حکم قاضی القضات فارسمورخ ۸۶۰ که در آن تاریخ وارث ذکوری از شاه سید علا ٔ الدین محمدنقیب باقی نمانده بود واین می رساند که فرزند او قطب الدین محمد پیرامون سال ۸۵۹ـ۵۹ درگذشته است (۳) .

* * *

جزاین ها بر سه سند دیگر در این باب آگاهی یافته ایم ،

- ۱) صورت مجلس محکمه شرعی اصفهان در باب دودیه از توابع اصفهان با نامهای اندوان وفیروز آباد از بلوک قهاب که اقطاع تملیکی شاه تقی الدین محمد نقیب شده است با توشیح رستم بیک آق قویونلو وعلما وقضات وحکام شرع اصفهان، مورخ ۲۰ ۲ ج۲–۲۰۹ این سند را آقای ایر چافشار در نائین یافته ومتن آن را به عکس و حروف در مجله بررسی های تاریخی (۴) نشرنمودند وسپسدر مجموعه فرمانهای ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو (۵) نیز به چاپ رسید .
- ۲) فرمان حاجی میزامحمد حسین صدراصفهانی مورخ ج۱-۱۲۲۷ در واگذاردنامر برداشت محصول یک دانگ از قریه ٔ اصفهانک واقع در بلوککرارج اصفهان (موقوفه بقعه شهشهان) به میرزا محمد امین(از بازماندگان دودمان مزبور) از آن سال به بعد ، خطاب به میرزا باقر ضابط بلوک کرارج (۶) .
- ۳) فرمان ناصرالدین شاه مورخ ذق ۱۲۶۶ خطاب به غلامحسین خان سپهدار حاکم اصفهان در تعیین چهل تومان نقدو هشت خروار غله به صیغه مستمری در وجه میرزا محمد باقر شهشهانی ، گویا از همین سلسله (۷) .

۱ سمفحات ۱۷۷ و ۱۷۸ ، فهرست کتابها ومقالاتی که نا آن رمان درباره موقوفه اصفهانگ و بقعه شهشهان چاپ شده بود در صفحه این این هست .

۲ _ صفحات ۱۸۵ و ۱۸۱ .

٣ ــ مقاله و يادنامه ماسينيون ١٣٧١١.

۴ ــ شماره ۴ سال هشتم .

۵ - صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۸ ، اصل سند اکنون در "سازمان ملی اسناد ایران "است .

ع ــنسخههایخطی ، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۲۴۸ .

٧ ــ همان مآخذ : ٢٥١ .

اینک متن اسنادهٔماره ۷ و ۸ و ۹ که در جزوه تا لیغی آقای اوبن در باباسناد تکیه چیمارود نطنز آمده و چون آن جزوه کمتر در دسترس است نقل متن سه سند مربوط به اصفهان و شهشهان آن را بی فایده نمی بیند :

> (۱) هـــوالله سبحانــه و تعالـــی بســم الله الــرحمن الرحیــم یا محمد یا علــی الحکمالله ابوالمظفر طهماسب بهادر سیوزومیـــــــز

حكام و داروغگان و متصدیان امور دیوانی و عمال دارالسلطنه اصفهان بدانند (١) كه جون سيورغالات و بسلميات دارالسلطنه مذكور خصوصا " سيورغالات ومسلميات سيادت ونقابت بناه افاضت وحقايق دستكاه فهامه العلمائي نقيب النقبائي معزاالشريعه و الحقيقة و الدين محمدا بمموجب فرامين مطاعه متبعه همايون از حشوبنيجه اخراجات حكمي موضوع ومستثنى است و اگر حسب الحكم اخراجات حكمي بر ارباب سيورغالات واقع مى شودخموما " ده يک مستوفيان کرام ديوان اعلى حسب التفصيل حوالهميدارند و اخراجات خلاف حكم در ممالك مسدود فرمودهايم ، بنابراين اصلا" يك دنيارويك من بار به علت اخراجات حكمي و غير حكمي خموما "علفه وعلوفه و قتلفا و الاغ و الام وبيكار وطرح و دست انداز و پیشکش صاحب الکا ودوشلک ارکان دولت وعیدی و نوروزی وسلامی و رسوم داروغگی و کلانتری و شیلان بها برسیورغالات مذکوره و مواضم و محالی که داخل سيورغال باشد حوالتي ننمايند و پيرامون نگردند و قلم وقدم كوتاه وكشيده داشته داخل توجیهات و تخصیصات استصوابی ننمایند و بی آن که ممیزی از دیوان اعلی تعیین شود به علت حرز و مساحت و بازدید مدخل در سیورغالات ومحال متعلقه بدان ننمایند و رعایت و مراقبت واجب دانسته ، از شکایت که موجب خطاب عظمی است محرز باشند. أيالت يناهى حكومت دستكاهى عمده الأمرائي جلال الدين جوهه سلطان تواجي و شهبر ياري (٢) اكابر ملاذي ضياء يوسف و وكلاء ايالت بناه مشاراليه حسب المسطور مقسرر دانسته تخلف ننهایند و از جوانب بر این جمله رفته، همه ساله نشأن و پروانچه مجدد نطلبند. در عهده دانند (۳) و اگر بدین علت چیزی گرفته باشند باز گردانند.

۱ ــ اوبن : بــايد ، ۲ ــ کــدا ، ۳ ــ اوبن : دارند ،

تحریرا " فی عاشر شهر رجب المرجب سنه احدی و ثلاثین و تسعمائه . یا محمد یا علیی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آن که به موجیی که در تاریخ دوم جمسادی الاولى سنه و ٩٤ حكم همايون ماصا درشده موكد به لعنت نامه موشح به خط اشرف مبلغ . . از جمله المالي دارالسلطنه اصفهان از محلى جند كه در ضمن آن فرمان قضا جريان تفصيل يامنه برعالي رنبت قدسي منزلت مستخدم الاعالي بالارث و الاستحقاق سلطان النفباءو العلما على الاطلاق معر الاسلام والمسلمين محمدا مسلم دانسته ، از حشو بنبجه مملكت موضوع و مستثنی شناسند به همان دستور مقرر دانسته، محال مزبوره را از حشو بسیجه مملكت وضع نماييد و مطلقا به هيج وجه من الوجوه برآن محال حوالتي نتمايند و ساوري و کندلک و ساوری نزول حال و ده یک ونیم سپورعال و ده یک رعینی و شیلان بهاو چریک و مردشکار وبیگار و رسم المهر و رسم الوزاره و رسم الحساب و حق السعی عمال و رسوم داروعکی وکلانتری ومیرایی و عیدی و نوروزی و سلامانه و خرمن بهره و عیر ذلک آنچه معهود شده وآنچه به غیر از این سانح شود طلب ندارند و از آن تاریخ الی العایه اگر چیری . به سبب امور مدکوره گرفته باشند باز گردانند و به علت آن که نفصیل ساوری و کندلک و غیره که در ضمن نشان مرفوم نگشته موقوف ندارند (؟) و محال مدکوره را بنه حرز و مساحت در نیاورند و به علت عوامل و هیمه و گاه و مرغ و درازگوش و طرحو غلهٔ ابنیاعی و غیره نعرض نرسانند و در آب اندازان متعرض بندهای آن محال نشوند و وکلاً و مزارعان مشارالیه را غیر حصه ارباب و رعیتی جزو مرفوع القلم و مترخان شناسند و اگر حکمے صادر شود که کائنا" من کان در اخراجات استحوابی دست کلی دارندآن محال را از حصه ارباب و رعیتی مستثنی دارند و تبعیض عامی که حاصل نمایند مستند نگردندکه مالا" و خارجا" دانسته و در بسته شفقت فرمودیم و از هرچه اطلاق اسم طلب برآن توان نمود معاف نمودهایم و اگر دانسته یا نادانسته احدی به خلاف مسطور عمسل نماید به عهده داروعه و کلانتر وعمال آنجا که اگر چیزی گرفته باشند ستانیده بازگردانند و آن کس را .. به سزا و جزاء خود رسانند که موجب عبرت دیگران باشد و اگر احیسانا " حکمی صادر شود که اطلاق بر ارباب سیورعالات کنند مثل چریک و رسم المهر و ده یک و نیم و معصل در دیوا ن اعلی مرفوم کردد مستوفیان کرام جمیع سیورعالات اسطلام ملاد مومى اليهرا داخل مفصل ننمايند و جميع مضامين آن حكم جهان مطاع را من المبداء الى المقطع ممضى و منفد شناسند و ساعي در تغيير و تحصيل نقيض آن را از مطرودان و مردودار این دودمان ولایت نشان شمرند و هر ساله در این باب پرو انچه مجددنطلبند

و تخلف نورزند و شکر و شکایت ایشان را عظیم مو ثر (۱) شناسند .

تحريرا" في . . .

(۳) المليك لليه

فرمان همایون شد آن که چون محال متعلقه به سر کار سیادت و نقابت پناه هدایت و نجابت دستگاه حقایق و معارف اننساه متبوع اعاظم السادات والنقیسا الکرام مرتضی ممالک اسلام مقتدی طوایف انام شمسا میرزا محمد امینا حسب الحکسم جهان مطاع به سیورعال او مقرر و از حشو بنیچه اخراجات و استصوابات مملکت حکمی و عیرحکمی موضوع و مسنثنی است بنابراین مقرر فرمودیم که عمال دارالسلطنه اصفهان من بعد به هیچ وجه من الوجوه به علت اخراجات و عوارضات از الاغ و بیگار و طرح و موالتی و اطلافی به سر کار مومی الیه و رعایا محال معلقه به او سموده ، موصوع و مسنتنی دارند و اگر به طریق شاهی سیون به علت مدکورات از مملکت چیزی طلب سایند و کلاء سیادت و نقابت پناهمومی الیه را مطلع سارند که بدانچه میسر و مقدور باشدخود از محال خود سامان دهند و بدون علت اطلاق و حوالتی به رعایا محال معلقسه به سیادت و نقابت پناهمومی الیه نتمایند و مزاحمت نرسانند . در این باب قدعی دارند به عهده داروعه و وزیر دارالسلطنه مدکور که در این باب بهایت امداد مقدم دارندودر عهده دارسته ، از فرموده تخلف نورزند ،

شهر جمادي الثاني سنه ست و الف .

پرده نقاشی

شخصی که پردههای تصویر می فروشد در بازار حراج خانهٔ لندن تصویری قدیم سه پول جزئی خریده بود بعد از آنکه پاک کرده بود دیده بود که از کار استادهای قدیم است که در این ایام این طور نقاشها پیدا نمی شوند و نام نقاش پرده مزبور میشل انجلو (میکل آنز) است . چون کارهای این نقاش و استادهای دیگر آن ایام در رم بسیار است و نقاشهسای آنجا از کارهای قدیم سر رشته خوب دارند تصویر مزبور را به شهر رم برده و به اجلاس نقاشهای آنجا نموده همه تصدیق کردهاند که کار میشل انجلو و صدوشصت و پنجهزارفرانک که شانزده هزار و پانصد تومان پول ایران باشد قیمت کردهاند . " نقل از روزنامه وقایع اتفاقیه ... شماره ۱۲ جمادی الثانی ۱۲۶۷ "

۱ – اوس : موءيد .

دكتر محمد على نجفي

پشت دروازه زمان دید با واندشه با

حاشیهای از مترجم

بشر دارد زمانه جدیدی میشود و خانه تکانی میکند و پیش از رسیدن به ایسن دروازه عظیم زمانی ، دچار دلهره ، اضطراب ، عصیان ، تشویش ، بحران فکری و روحی وحشت و نازائی بی نظیری کردیده است . صدها تیره و رنگ ، صدها نوع و گونه آدمها به آن آلوده شدهاند و صدها پرچم بالا رفته است که تاریخ را در خود گیج کرده و راه او را نیز تاریک ساخته

در همهٔ ابعاد دید و اندیشه . . . عصیانگر نادان . . . صوفسسی ضرور . . . آزادی خواه مزدور . . انقلابی پوچ . . . متدین ابله . . . نویسنده تهی . . . متفکر جبون . . مورخ چاپلوس از همه رنگ و بوئی همه و همه . . در پشت دروازه عظیم زمان . . که کسیرا از پشت آن نه خبری هست و نه اطلاعی در تونفند که دست تغدیر چه جامی و از کدام شرابی بحلقوم بشربت سرگردان خواهد اریخت . همه گیج و سرگردان . آیا شربت خوش است یازهرعلقم که تنها زمین میماند و خوکهایش (۱) وبهرحال در انتظار ساعت صغر ا

ابعاد فاجعه فعلی انسان حداقل در حد پهنای دست یافتههای خسسود انسان است که در حداقل پهنای منظومه شمسی است اگر کمی فراتر هم نباشد .

در تاریخ چندین هزار ساله، انسان هیچ گاه در این مقیاس و بعد نسبت به همه " ارزشها " دچار چنین "شک " فاحشی نشده است و نمونه از آثار فصکران :

آدمسترایکر و سیاحت (ADAM STRIKER)) سالها است در سیر و سیاحت است ، از استرالیا تا کوره دههای هند و پاکستان و از واحههای عربستان تاکسرانههای مدیترانه ، و تا عمق اندیشه عرب و شرق ، کاروان انسان را با چشمانی باز می بیند و بسا گوشهائی بازترصداها ونداهارا میشنود وشاید هم در هر دو مورد هم استعیان (۱) میکند و هم استراق (۲) دارد . او فردی است کوسموپولی تن ((COSMOPOLITAN)) از شک شروع میکند تا به شک تندتری وسرسخت تری برسد و بعد به شک در خود شک ۱۰ و خشمی پیامبرانه دارد و فریادی فکورانه . متعرض به همه ارزشهای ریز و درشت ، زمینی و تسمانی ازلی و غیر ازلی آن . نهیبی دارد به بشریت به قبل و به بعد ، بر علیه تاریخ

و با او در فطعه زیر آشنا شویم:

خورشید عروس هزار داماد

خورشید این توده نهی و ابله، که بزرگترین و زیباترینموجود بدقوارهایست که در پهنه کیهان بچشم میخورد ، اگر مینوانست بر موجودیت خود معترض باشد و بسر بودنش و بر رفتارتحریک آمیز کودنبارش ، افنضا داشتکه در جستجوی افیانوسی عظیم در پهنه کیهان باشد تا بتواند این تنه تهی و پوچ را در بر بگیرد و یک سره بسته سوی این اقیانوس میشتافت و خود را در آن غرق و خود کشی میکرد

خورشید ـ جلال و ابهت این جهانی که می بینیمـ در نوقف گنگ و لال خود ، در چرخیدن احمقانه ، ذلیلانه ، بدام پیکری را که بدست ناتوانی آرایش شده در معرض دید همانطور که بی مایهترین زن آرتیست ، بی پروا تن ناهنجار خود را که با دستی زشت آرایش یافته خود را به ننگین ترین نمایش میگذارد ، انرژی و نیروی خود را که نمیدانـد از کجا بدست آورده و برای چه به او داده شده و از چه تدبیری و بسـرای کـدام درک وهوشی ،

در پهنه آسمان بر مردم ، خدایان ، حشرات ، خلا و وحشتناک و نازا ظاهـــر میشود بی آنکه اعتراضی داشته باشد خشمی نشان دهد ، غمی بگیرد . . . بیرسد . شود . . . عصیان کند . یا . . . بیرسد .

برای چهبوجود آمدم . . . بکجا برده میشوم چه کسی این راه را برای من ترسیم کرد و بسود که ؟ هدف چیست آغاز از کجا است و پایان چسه خواهد بود استراحت کی . . . از کجا به کجا .

خورشید ـ جلال و ابهت این جهان پوچی که می بینم ـ هم چنان ابلهانــه مانده است با دهان باز بی آنکه کاری بکند زیرا محاجه وجود را نمی شناسد و مقاومت را قادر نیست و هر دو را نمی شناسد و نمیتواند ! ! و اگر خورشید ـ شکوه پوچ این گنبد دوار ـ منطق و محاجـــه را میشناخت و میتوانست ؟ .

ما اکنون در اینجا نبودیم تا در باره کودنی و حماقت خورشید ، بیهودگسی وجودآن صحبت بداریم . . . اسراف نادانانه در دادن بی حساب به آن و به موکب کودن او . .

چرا آسمانخود را محکوم نمیکندو به خودکشی خود نمیشتاید! . . . ، از گردش خود متنفر نیست و از آنچه که میبیند و با آن روبرو میشود فریاد ندارد!

چرا از درددردمندان ومغلوبان بسوی مرگ نمی شتابد! و بر زجر آنان که دنبال تسلی خاطر هسنند

او چنین کاری نمیکند . . . ، زیرا او " منطق و محاجه" را نمی شناسد .

اندیشمند در شک دائم است

و نادان در یغین مطلق

آرزو دارم که مجامع بین المللی دست به یک حمله جهانی در ایجاد شک در نزد همه کس نسبت به همه چیز و همه کس بزند ، مردم و همه مردم را وادارد کیه در یقینهای خود شک کنند ، هر گروهی در یقین خود نسبت به خدایانش ، مخاهبش راه و رسمش، عفایدش ، حماقتهایش که آنبالاترین و والاترین است یا . و آرزو دارم که در همه جوامع بشری ، فعالیتهائی در این ردیف ایجاد شود ، ایجاد این حمله شک در سطیح جهانی و ملی یکی ازراههای ایجاد صلح و برقراری دوستی و محبت بین همه مردم جهان و مقاومت در برابر دشمنیها ، تعصب ، و جنگها است.

من فضیلتی بالاتر و والاتر از این نمیبینم که هر فردی این دید را در خبود و در وجود خود نابود سازد که راه و روش، و رخبین و مذهب، خدایان، ملت راه و روش رئیس دشمنش باشد .

شک آنست که با تمام وجودت: ، با همهٔ اندوه و عصیانت بر آنچه که می بینی بر آنچه می بینی بر آنچه که می بینی بر آنچه میکنی اعتراض کنی ، زیرا در آن پوچی ، درد ، آزار ، مرگ ، بیهودگی ، نسرس و نفاق نهفته است ، انسان در برابر جهانی فرار دارد که بر علیه او است ، با او ناسازگار است از آن رنج میبرد و همواره او را بمبارزه می طلبد ، و بر خلاف میل و توقع او است .

انسان نمی تواند جهان را ترک گوید یا آنکه با آن سازگار شود و در برابر این واقعیت مهر سکوت را نیز نمی تواند بر لب بگذارد ، نمیتواند این جهان را نبیند و نخوانسد ، پس انسان محکوم به شک است ، شک در آنچه که میکند و می بیند و شک به آنچه که نمیکند و نمی بیند زیرا او در آنچه که میکند و می بیند مشکوک است ، و اگر انسان شک نگند او در سکوت با نفس خود ، با آنچه را که میکند معجزه کرده است و نیز با دیگران که مدام به او دروغ میگویند و او نیز به آنان دروغ میگوید .

تو شک میکنی پس انسان هسنی و اگر شک نکنی شاید انسان بشمار بروی . آنکس که شک میکند حتما " انسان است غیر ممکن است که پیرامون خود را ببینی و بخوانیی و شک نکنی . ولی آیا ممکن است با پیرامون خود و مردم ارتباط داشته باشی بیآنکه آنانرا ببینی و بخوانی ، در هر سطحی از رویت و خواندن . شک عین دیدن و خواندن است و سپس گفتگو و نجوای دمی با درون خود و با دیگران در باره این دیدن و این خواندن کسانی که شک نکنند کسانی هستند که نمی بینند و نمی خوانند و با خود و با دیگران در این موارد گفتگو ندارند .

آیا شک یک حالت انسانی است یا سطحی از انسانیت و آیا حالتی است فسردی و یا حالتی اجتماعی اِ .

هیچ موجودی جز انسان نمیتواند با شک سروکار داشته باشد . و خیلی تعجب آور است که در درون جوامع بسته و متخلف افراد شکاک پیدا بشود ، زیرا این جوامع بسته آنچه را که از خدایان ، راه و روشها ، گورها ، دردها ، پوچها ، دارند بتدریج تبدیل به پوششهای ثابت عقلانی و تاریخ و اخلاقی میشود که همه از آن تبعیت میکنند همانطور که طبیعت از قوانین خود پیروی دارد . و شاید همه جوامع ، شک را شناسائی نداشته باشند ولی در بعضی جوامع باز متغکران و دانشمندان شک میکنند و با این شک تمرین میکنند و مآلا " از مراحل شک به افقهای جدید فکری میرسند و جامعه بشریت در راههای جدیدی نفس تازه میکند جوامع بسته همه پدیدهها را در یک بعد می بینند و در یک حجم و یک رنگ و با این پدیده هیچ رابطه هوشیارانه ندارند ، با آنها سروکار دارند بی آنکه از این پدیده ها را خود پرسشی داشته باشند و مسئولیت در گناه و خطا را پی جو گردند .

چشمان آنان حفرههائیست ، نه چشم ، مسائل در درون چشم آنان میفتد بی آنکه آنراببیند ، شک تنها جنبه عقلانی ندارد ، شک در رفتار و بیان ، و آن عصیان بر آنچه طی هزاران سال بر جا مانده است میباشد ،

شک یک پروسه روانی ، عقلانی ، اخلاقی سنگینی ، پیچیده و مشکل و بسیار سخت

است .

شک پروسهای است که هر انسانی قادر به تحمل درد آن ، عمق آن ، رنجهای آن را ندارد جزکسی که با دید کامل به همه اطراف بنگرد ، کسی که با همه خردها بسیر همه خطاها اعتراض کند ، کسی که باهمه اعصابش بر همه دردها معترض باشد ، کسی که به همه آدمها در سراسر جهان با همه تریبونها گوش فرا دهد ، در همه موارد ، بهمه بهتانها و دروغها و پوچها ، همه خدایان را بشنود بهمه زبانها از همه مخلوقات ، آیا کسی چنین کاری میتواند بکند ؟

شک آنست که با همه وجودت فریاد برآوری، با همه درد و خشمت از آنچه که میکنی و به آن اشتغال داری، و این شک سرانجام طلوع خورشید و باز شدن غنچه گلو زیبائی کودک را تبدیل به اعتراض و فریاد و نفرین بر علیه خدایانی که اینها را ساخته و آفریدهاند، انگهی به بی رحم ترین روش آنها را نیست و نابود میکنند میشود. میدهد و میگیرد، سلامت می بخشد و با بیماری آنرا نیست میکند، لذتها را می بخشد و با ضعف و ترس و محرومیت آنها را سرکوب میسازد الله عملشک مجازات انسان است ولسی معذلک و ترس و محرومیت آنها را سرکوب میسازد الله عملشک مجازات انسان است ولسی معذلک اندیشه انسان را چالاکی می بخشد و او را در خواندن کون و مکان آماده تر میسازد، شک و ورزش اندیشه انسانی است در یقین همه احتمالات تحجر و تسلیم ، عجز زبونی و پوچی مجادله، ردو کوشش، مواهب فکری انسان را نابودمیسازد. بهمین علتهمه سیاستمداران مجادله، ردو کوشش، مواهب فکری انسان را نابودمیسازد. بهمین علتهمه سیاستمداران و کلیه کسانی که به حساب "حماقت آدمی" کسب و کار دارند به شک لعنت دارند وسعی دارند که همه پدیدهها راحتی زلزلهها ، آتشغشانها ، قحطیها ، بیماریها ، تا خیرها و تریبونها و برگزیدگان و متون مقدس را در خدمت به اهمیت و ارزش یفین بگمارند ا بهین پوشش طلائی بر همه ناهنجاریهای بشر است .

چه تعاوت بین انشتاین (این نابعه جهانی که حرکت همه کائنات ، در شیارهای مغزی او و در پنجه قوانین ریاضی او انجام میگیرد) آدمی که گوئی نبوغ خدایان را در نعاط با شناخته مغز خود محبوس کرده است ،،،، چه تغاوت بین این انسانی که بر علیه همه فوانین جهان قد علم کرده و با بیان محدود و حیرت انگیز خود ، خدایانی را که کون و مکان رابا هوی و هوس خود اداره میکردند ناگهان به زنجیرقوانین ریاضی و علمی کشیده و دخل و تصرف دلخواه آنانرا بکلی از پهنه کیهان بدور ساخته ، چه تغاوتی با یکی از این افراد ، یکی از این هزاران جوامع که یقین کامل به همه خدایان ریز و درشت و معلمین و مبلغین وبه همه سخنهائی کههوش و فکر انسانی را به عغونت میکشد دارد ؟ .

اگر انشتاین در یکی از این جوامع بدنیا آمده بود چه میشد؟ انسانیت بـــاید خوشحال باشد که این انسان از اهل دوزخ آفریده شد و نه از اهل بهشت و در میان اهل دوزخ زندگیکرد نه اهل نعیم چه فاجعهای سهمگین بود اگر این مرد از اهل یقین می بود و در عقل و دید و شعور خود شک نداشت و با ایمان به همه فرضیات عملسر را سپری میکرد ا ا

مسلما " در بهترین حالات آدمی گمنام در گوشه کتابخابهای یا دلال و تاجری خرد یا رئیسی فرعون مسلک میشد و شاید هم وزیری و یا شاعری چاپلوس در دستگاهی و یا روزنامهنگاربی خاصیتی ، و بیاد داشته باشیم که همهمغکران و برگزیدگان و پیعمبران کار خود را از شک شروع کردهاند حماقتهای انسان حداقلی را نمی شناسد که در آن حد نوفف کند و بیشتر تنزل نیابد ، همان طور که اعتلای انسانی نیز ضرری بدارد . شک یکی از نشانههای هوش انسانی است . ایمان واقعی ، اخلاص و دید عمیفانه به کون و مکسان است و نیز حالتی از شجاعت نفس بشمار میرود که ننها به افرادی که در مصاف رهبسران فکری جهان بشریت قرار دارند بنحو کامل تعلق دارد . همه راهها به شک خسم میشود . چگونه مرگ و زندگی در یک ردیف و یک فضا میتواند باشد . چگونه گل و گلشنی یک سکل مینواند بنماید؟ و دست ساخته یک گوهر ، و برای چه آفرینش دوم ؟ ا ، پس اگر احساس فرد نسبت به آن دو یکی نبود چگونه ممکنست یکسان نفسیر گردد؟ پس اگر نفسیر این دو فرد نسبت به آن دو یکی نبود چگونه ممکنست یکسان نفسیر گردد؟ پس اگر نفسیر این دو داشت ؟ .

چگونه ممکن است نسبت به کسی که میکشد و نسبت به کسی که شعا میدهسد یک نوع احساس داشت ؟ اِ

منبع شک و یقین هر دو یکی است ، منبع یعین حود سرچشمه شک است و منبع هر دو خود و جود انسان با انبوهی از خدایانش، معتقداتش، راه و روشهـایش، برگزیدگانش، هوشها ، حماقتها ، ستمهای او است ،

گویند روزی سلطان محمود عزنوی بدارالشفا رفت . دیوانهای را دربند دید و گفت ای دیوانه چه آرزوداری؟

- ـ گفتکه دنبه میخواهم تناول نمایم ،
- سلطان گفت درعوض دنیه ترب آوردند و باودادند.
 - ديوانه تربميخوردوسرميجنبانيد.
 - ـ سلطان گفت که سبب سرجنبانیدن چیست ؟ .
- **. یوانه گفت تا توسلطان شدهای از دنبهها چربی رفته است .**

علی فروزانی وکیل دادگستری—



سرزنش خلق

سعدی از سرزش خلق نترسد هیهات غرقه در بحسر چه اندیشه کند باران را فرهنگ اصیل و غنی ایران که ریشهای بس عمیق و وسعتی بس عظیم و بیمانند داردموجب شده که بزرگترین خردمندان وانسان شناسان و اهل دلان دنیا را مفتون رایحه بی همتای گلزار خود بنماید تا جائیکه بگویند حتی حاشیه نشینی بر کرانه این اقیانوس جسراء تو شهامت می خواهد ،

گوته و نیچه از فیلسوفان و علمای غرب و دبگران دنیا را برای پذیرش حافظ کـوچـک و نا چیز دانسته و او را یکی از عالیترین و والاترین شاهکار خلقت میدانند در حالی کـه در میهن حافظ هستند کسانیکه نزدیک شدن به آثار حافظ را تحریم نموده اند .

غزالی که یکی از کم نظیرترین متفکران جهان است و افکار او موجب تغبیر سیر تاریسخ در فرن پنجم هجری در دنیا گردیده و بسیاری از دانشعندانغرب از جمله هانریلائوست او راانسانی چند بعدی دانسته و دنیا را هنوز در شناخت او ناتوان می دانند وجلال الدین سیوطی نیز که یکی از دانشمندان بزرگ مصر در قرن نهم هجری و مفسر بزرگ قرآن است در کتاب درج المعالی می گوید اگر قرار بود که بعد از محمد (ص) پیغمبری ظهور کند فقط در شاء ن عزالی می بوده است ، ولی در سرزمین ما نه ننها نام چندانی از عزالی نیست بلکه گاهی دیده می شود که بدخواهان او را عاقلی بر خلاف عقل می پندارند ،

امرسون متفکر و نویسنده بزرگ آمریکا کتاب گلستان سعدی را از کتب مقدسه دیانتسی جهان و یکی از اناجیل می داند و دستورهای اخلاقی گلستان را قوانین عمومی وبین المللی می شناسد ونیز بسیاری از متفکران غربی گلستان را بسیار ستوده و با نظری اعجاب آمین در آن نگریسته اند . بنجامین فرانکلین مقام بوستان سعدی را در معنویت در رده بالاترین و شامخ ترین مقام قرار داده است .

یا فتوائی که آن کشیش و مفتی بزرگ غربی در یکی از مواعظ خود در خصوص ابیاتی از بوستان سعدی میدهد و آن را جزو آیات مفقوده تورات و انجیل میداند قابل دقید است . و باز بعضی از علمای غرب تاثیر پذیری برخی از نویسندگان بزرگ مغرب منجملسه آناتول فرانس سلطان نثر فرانسه را از سعدی میدانند و در عین حال دانشمند و شاعری شرقی او را کلک زرین خدا میداند .

اما چند سالی است که متاسفانه سایه شوم پرده پوشی بر فرهنگ غنی و بی نظیر ایستن سرزمین ادراک می شود و بی مایگانی بد طینت در قلمرو وفاحت با روش فحاش و هتاک خود نسبت به بزرگان و مفاخر فرهنگ جهانی این سرزمین کودکانه خرده می گیرند . روزنامه کیهان چندی پیش را مرور کردم و در صفحه ۱۷ آن مقاله ای تحت عنوان (جراسعدی ، خلیفه خونخوار عباسی را ستود ؟) به قلم آقای بهرام آریانا ارتشبد بازنشسته دیده شد . ابتدا دو مطلب دستگیرم شد یکی این که نامبرده متاسفانه سخنی که از سعدی گفنه فهم مطلب نکرده و ثانیا "چیزی که موجب شادی من شد بد گوئی ایشان نسبت به سعدی بود چون با برداشتی که کردم تعریف ایشان از سعدی موجبات تکدیر خاطرم را فراهم می ساخت ، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ،

۱- نویسنده مقاله در ستون چهارم مقاله خود گفته است (در آن دوران تاریک و پر آشوب که خونخواران مغول زاد و بومی جز پشتههائی از کشته و ویرانیها و در به دریها و آوارگیها برای کسی به جا نگذارده بودند و آمدندوکشتند و سوختند و رفتند برای سعدی هم یا رو دیار و میهن و زاد بوم نمی توانست نمودی داشنه باشد) این طرز برداشت ایشان کاملا" بر خلاف حقیقت بوده و به فول سعدی ناشی از کدورت حاکمان درزمان معزولی است . و ایشان به وسیله ابراز میهن پرستی می خواهند مردم آمیزی و مهر جوئی نمایند است مسافرت سعدی به فرض که با حمله معول مقارن باشد خلافی را ثابت نمی کند ، در تاریخ بسیار دیده ایم که هنگام تسلط بیدادگری در کشوری کثیری از مردان تاریخ ومبارزان اقامت در غربت را بر وطن ترجیح داده و رفع ظلم وجور را در خارج از وطن تدارک دیده و عالبا "

Tillo igumico nillo po altri include e aco colo odden con concentration of include and color of include and color

فعا دركاما "يزول عن البدر ((بداو تعالى منخراسان قسطل ــ یعنی از خراسان کرد و غباری بیدا شد و بلند گردید (مغول) و توده ایر متراکمی را به خود آورد که از رخسار ماه (ایران) زایل نمی شود ــاز آتش فتنهای که از شهری به شهب دیگر سرایت میکند به بخشایش خداوند بناه می برم کوئی گروهی شیاطین (مغول)از بندها رها گردیدند و در ... شهرها چشمهای از مس گداخته جاری شد . کلاغان (مغول) در اطراف رزق خود کرد هم آمدهاند و سیمرغ (منظور سلطان جلاالدین و غیره) درآشیانه خود منزوی شده است. از من میرس روزی که دشمنان (مغول) شهرها را محاصرهکردندچه رخ داد؟ زیرا این حادثه قابل وصف نیست ای کاش از سختیهای زمانه پیش از این مرده بودم و دشمنی نادان را (مغول) در حق دانشمندان نمی دیدم ــ لعنت خداوند به کسی که از خوان نعمت بر خوردار میشود و هنگام حمله دشمن (مغول) به مردم خیانت میورزد (منظور کسانی بودند که علیه مردم به مغول پیوستند نظیر محمودیلوا مخوارزمی ودیگران و دیگران ، ، ، ، ،) ـ تنم از گریه بیایی در هم شکستمانند کنار رودخانه که از لطمات آب ویران میشود ـ اشک از چشمانم روان شدو سوزش فزونی یافت چنانچه درون دمل از باز شدن می سوزد ـ از من میرس که دلت از غم دوری چگونه است عمق زخم سینه مــن حتی با فرو بردن میله جراحی در آن نیز معلوم نمی گردد ـ گوئی از خون برادران در اطـــراف قتبل گاههای آنان نباتات سرخگون می روئید آیا می توان شکیبائی کرد ودید که قورباغهها (مغولها) در اطراف آب به شادی بازی کنند و یونس (منظورمردانی نظیر سلطان جلال الدین و دیگران . . ، ، ،) در ته آب زندانی باشند ــ هزار رحمت و درود گرم به پاکانی که از تیغ جور شهید شدهاند ـ گوارا باد بر آنان جام لبریز مرگواجری که برای آنان در پیش خداوند است ـایکاش پیش از شنیدن خبر هتکحرمت افراد دراسارت مغول پرده گوشم کر شده بود ـ فرزندان قنطو را (اشاره بهمغول است) در هرمنزلی فریاد میزدند چه کسی بر سر فرزندان برامکه (اشاره بهمردان و مبارزان ایران در عصر مفسول است) معامله میکند؟

پیش از این واقعه اندیشه من همه چیز را تمیز می داد اما فکرم از ادراک این پیش آمد عاجز است (هجوم مغول) و در دست حوادث روزگار و حکم ایام دست زیرکی و مهارت بسته است ــ چشمان زنان فرزند مرده در اشک ریختنکریم و با سخاوت بود اگر چه چشم ابراز بارش بخل می ورزید ــ مردان بزرگ و شریف را دیدم که سرخ گون شده مانند (منا) که از خون شتران قربانی سرخ می شود ــ خبرهائی می گویم که دلم را تنگ می کند و باری می برم که پشتم را می شکند ــ مخصوصا "که دلم چون شیشه نازک است و شیشه را که شکسته نم در زمان من زندگی بسیار دشوار است و ای کاش شام

مرگ زودتر فرا میرسید سوز دلم مرا در انتشار این قصیده گرم ساخت چنانکه آتشمجمرها مایه پراکندن بوی خوش می شود اشکهای من از غم و اندوه به صورتم جاری شد و ایستن قصیده را در باره آنچه گذشت ساختم)

مطالب فوق ترجمه بعضی از ابیاتی بوده که سعدی از واقعه جنایات خونخواران مغـول گفته استچه کسی میتوانسته در آن موقع علیه خونخوارترین قوم تاریخ بشر قصیده سرائی کند ؟ لذا ادعای آقای آریانا مبنی بر اینکه در مقابل مغول برای سعدی هم یار و هم دیار و میهن و زاد وبوم نمیتوانست نمودی داشته باشد پوچ و باطل است ، سعدی میگوید ↓

چشم کوته نظران بر ورق، صورت خوبان خطهمی بیند و عارف قلم صنع خدا را ۲ نویسنده مقاله گفته است ((از سوی دیگر سعدی گرفتار و پای بند تعصبهای دینی بوده است ،،،،،،) و اشعاری از سعدی در خصوص بنی آدم اعضای یکدیگرند، و ای کریعی که از خزانه غیب ،،،، و گر آب چاه نصرانی نه پاک است ،،، آورده و خواسته است بگوید که سعدی دارای تعصب دینی بوده در اینجا جملاتی از کتاب گنجینه ادبیات آسیائی چاپ آمریکا را نقل میکنم ((،،، سعدی به سبب سیر در آفاق وانفس و معاشرت با بسیاری از مردم از هر نژاد و قوم و از هر دین و ایمان چنان صاحب مشربی و سبع وسعه صدری بی نظیر شده است که او را از مردان معاصر غربی وی و حتی از متغکران و مردان و بزرگان جنگهای صلیبی ممتاز تر و والاتر ساخته است))

چنانچه در دیبا چه بوستان میگوید:

بسر بردم ایام با هر کسسی زهر خرمنی خوشهای یافتسم

درا قصای عالم بکشتم بسسی تمتع بهر گوشهای یافتـــم

مشرب سعدی جهان بینی و عبادت در نظر او جز خدمت نمودن به خلق نیست که میگوید عبادت بجز خدمت خلق نیست به تسبیع و سجاده و دلق نیست

و باز پارسایی و تقوی را ترک مطامع و شهوت و هوس می داند و میگوید :

ترک دنیا و شهوت است و هوس پارسائی نه ترک جامه و بـس باز سعدیدین و مشربرا در ترکمعاصی و عملهای نگوهیده میداند و برایدلقمرقع و تسبیح ارزشی قائل نیست میگوید :

دلقت به چه کار آید و تسبیح و مرقع خود را زعملهای نکوهیده بری دار حاجت به کلاه برکی داشتنت نیست درویش صفت باش و کلاه تتری دار

و میگوید: پارسایانی که به جای دل دادن به خداوند روی در مخلوق می نمایند یعنی مردم را فریب میدهند به جای اینکه روی به قبله نماز کنند پشت به قبله نماز میگذارند.

یشت بر قبله می کنندنـــماز

یارسایان روی در مخلسوق

سعدی برتری را در نعصبات دینی پیدا نمی کند بلکه در فضل و احسان و آدمیت وجوانمردی و ادب و مردمی که از شعائر اسلامی است می داند و می گوید:

چه فرق از آدمی تا نقش دیوار یکی را گر توانی سل بدست آر چو انسان را نباشد فضل و احسان بدست آوردن دنیا هنر نیست باز منگوید :

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب ورنه ددی به صورت انسان مصوری ۳ ــ نویسنده مقاله در ستون پنجم گفته است ((از همه اینها بدتر سوگواری برای آن تازی پلید مستعصم بالله))

نویسنده مقاله در اینجا هم تعصب به خرج داده و تا آگاهانه مطلبی را گفته که نادرست است در ادبیات بحثی داریم به انیکه اگر از بدخواه و خونخواری نتوانیم علل و معذورات اجتماعی تقبیح کنیم ناچار از طرف مقابل یا دشمن او تمجید و تحسین می نمائیم وذکراو صاف طرف و تحسین و تمجید او دلیل رذالت و دد منشی و نامردمی طرف دیگر است

اولا" بیان اوصاف آخرین خلیفه عباسی بعد از قتل وی است و بعداز فتلوزوالخلافت بنی عباس سعدی چشم داشتی ندارد که اوصافی از او ذکر کند بلکه ذکر چنین اوصافی را در آن زمان مصلحت و ضرورت میداند تا مردم را از خونخواری دشمن بشریت یعنی مغولان آگاه سازد و علیه ایشان بشوراند . ثانیا" بنا به نظر نویسنده به فرض اگر آخرین خلیف عباسی دارای عیوبی بوده باشد این دلیل نمی شود که ما یک بچه مغول خونخوار را که به قصد انهدام بشریت بر ما تاخته و آن همه جنایات بی نظیر تاریخ را مرتکب شدهاند بسر خلافت بنی عباس ترجیح دهیم بر هر کسی واجب و لازم بوده در آن موقع به خاطرمقابله خونخوارانی چون مغول به حمایت محض و صد در صد از مستعصم بالله قد علم کند .

۲- نویسنده در ستون نهم مقاله گفته است ((نوشتههای سعدی درباره مهرورزی با پسران و دوست داشتن خط سبز و داستان نعلبند پسر با قاضی همدان . . .))
 گفته نویسنده باز هم بر خلاف حفیقت بودهوناشی از عدم درک مطلب است سعدی می گوید :

فهم سخن چون نکنسد مستمع فوت طبع از متکلم مجسوی

اولا" گلستان سعدی درباره تمام محرکات نفسانی آحاد بشر سخن میگوید و از ادنی و پست ترین خوی و صفات بشری تا عالی ترین اوصاف و کمالات روحی او بحث میکند .

ثانیا" نوشته سعدی درباره نعلبند پسر با قاضی همدان گویای اینمطلب است که سعدی می خواهد روزنهای از انحطاط دستگاه قضائی قرن هفتم را نشان دهد و باوصف وبیان کلماتی چنا ن شنیع و غیره زشتی اوصاف بعضی از حکام را نمایان سازد ، نالثا "یکی از هنرهای بسیار

بفیه در صفحه ۶۶

نقدی برکتاب در دیارصوفیان

بقلم آقاي على دشتي

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بسس که نه هر کو اورقی حواند ،معانی دانست



معنى جور و ستم

درصفحه ۲ م ۲ کتاب در دیار صوفیان ، آقای دشتی به نرحمه فسمتی از فصل شانزدهم کتاب "التعرف" نصنیف تاج الاسلام کلابادی دست زده است ، که متا سفانه علاوه بر عدم فهم مقصود و مراد مصنف کتاب ، به ترجمه ای ناقص و غیر واقی به مفهوم عبارت اکتفان نموده است ، عبارت کلابادی این است :

"ولایکون شیئی منهظلما" و لاجورا" ، لان الظلم انما صار ظلما" لانه منهی عنه ، و لانه وضع الشیئی فی غیر موضعه ، والجور انما کان جورا" لانه عدل عن الطریق الذی بین له " ترجمه آقای دشتی :

"هیچ چیز از طرف خداوند نهظلم است و نه جور ، زیراظلم عبارتست ازنها دن چیز در عیر جای خود و این نهی شده است ، جور از این رو جور است که شخص از راه راست که به او نمودهاند ، منحرف شود " اما در ترجمه مزبوره معنی عبارت "لان الظمانما صار ظلما " لانه منهی عنه" اصلا " نیامده و در ترجمه جمله اخیر "لانه عدل عن الطریق الذی بین له " نیز به عبارتی غیر وافی به مقصود کلابادی قانع شده است ، زیرا مراداز عدول و برگشتن از طریقی که برای جور کننده پدیدار کرده اند ، این است که از راه هموار و رفته



شده و آشکار برگردی اعم از اینکه این راه راست ظاهری باشد یا باطنی ، ودرتداول عرب و عرف تازیان این است که اگر کسی از راه پیدا و آشکارا در برابر چشم نرود ، در لغیب كهيند : "جارعن الطريق" يعني مايل شد از راه زيرا جور به معنى ميل است ، خواه اين طریق راست یا بنابر مصلحنی دارای پنج و خم باشد ، بهر صورت راه پیدا منظور است و نیز جور به معنی راه راست و ستم کردن در عمل یا حکمآمدهاست ، اما به معنی گذاشتن چیزی نه به جای خود هم که مورد طعن و رد آقای دشتی وارد شده هم در لغت عرب و هم در زبان دری بسیار به کار گرفتهشده است 🖟 آقای دشتی مینویسد 👶 " مفهوم ستم 🗕 جور ــ مبهم و غامض نیست تا شخص برود در لغت پیدا کند و آن را استعمال شیئی درعیر محل بگوید " و در صفحه ۱۰۵می نویسد: "خدا عادل است ولی نه از این رو کهظلم نها در چیزیست در غیر موضع خود " یاللعجب أو نویسندهای که مدعی است ، معنی عدل و ظلم **آنقدر در عرف و تداول مردم واضح است که احتیاج به فهمبدن معنی این دو از کنساب** لغت بیست ، هرگز ندانسته که اینده لفظ دارای معانی مختلفه است که هرکدام در استعمال خاصی ، مفید معنی ویژهایست که با معانی دیگر مغایرت کلی دارد ، و در محبط بلاغیی خاص و نرکبب اختصاصی در عبارات ، دارای معانی مختلفه و منفاوتی است ، اما ظلم در معنی وضع چیزی در غیر محلخود در برکیبات عربی امام اللغه ، ابن منظور صاحب كتاب ــلسان العرب ــ در موارد بكار بردن و معانى كلمه ظلم آورده است:

الظلم ، وضع الشيئي في غير موضعه و من امنال العرب في السبه : من اشبه اباه فعا ظلم ، شارح كتاب التعـرف ــمستملي بخاري ــدر معني ضرب المتل بالا مي دوبسد : "اي ما وضع الشبه له في عير موضعه ، كه عينا" صاحب لسان العرب هم آن را با حذف كلمــه له ــآورده است ،

معنی وضع شیئی در عیر موضع خود ، در ضرب المنل دیگری هم در بداول اعراب به کار رفته است بدین صورت نام استرعی الذئب فقدظلم بیعنی کسی که گرگ را بجرانبد به درستی که ظلم کرده است ، و ظلم در عبارت مزبوره به معنی نهادن چیزی درغیرمحل خود میباشد ، ظلم در معنی عدول ازراه نیز آمده و ضرب المنل عربی ناظر بدانست :

(لزم الطریق فلم یظلموه) یعنی پیوسته به راه آشکار باسبد و از آن عدول و انحراف مجوئید و فلسم یظلمه علالیم سیعندی : (فلسم یعدلواعنه) ، اصل کلمه ظلسم بسسه معنسسی جسسور و تجسساوز و بسزیساد بسا کسم مسابسسل شسسدن و به معانی بسیار دیگر هم آمده است ، اما درزبان و ادبیات فارسی جور و ظلم در معنی وضع چیزی در غیر محل خود بسیار آمده از آن جمله : سرشار کردن جام و ساغر در دور باده نوشی است ، برای کسی که تحمل رطل گران ندارد و دادن چنین ساغر و جامی بدو

خالی از مفهوم جور نیست ، زیرا نهادن چیز در نا بجای خود است ، عنصری در ایسین معنی گوید :

مىنوشبخوشدلىكەدوراست،بجور

نوبت چو بدور تو رسد آه مکن

یعنی اگر در نوبت تو ــ در دور باده نوشی ــ بهخط جور بتو دادند ، از عدم تحمـــلآه مکن که دور چرخ بجور ــیعنی به ظلم ـاست نه به عدل ، بر خلاف آنچه حافظ فرمود :

ساقی بجام عدل بده باده ، تا گدا غیرت نیاورد کهجهان بر بلاکند

زیرا به خط جوریابه جام عدل باده دادن کنایه از ظلم یا عدالت کردن به میخوار در معنی خاص و به اندازه ظرفیت و یا بیش از حد و خارج از حوصله او باده دادن است و در بیت عنصری مناسبت و تشبیه دور جام با دور چرخ و جور به معنی ظلم با حط جور پس از خط بغداد یا لبالب بودن پیمانه و خط آخر دلیل استعمال کلمه جور درمعنی نهادن چیز در غیر محل خود است ، زیرا جور به باده خوار جز این نیست که ببش از ظرفبت و تحمل بدو باده دهند ، و این خود عین ظلم و نهادن چیزی در غیر محل آن میباشد ، و در اصطلاح اهل عرفان جور عبارت از باز داشتن سالک طریق حق از سیر در عروج به کار رفته است ، که این استعمال هم مغید معنی ظلم و نهادن چیزییا انجام کاری در غیر مورد و محل خود می باشد ، چنانکه در کشاف اصطلاحات الفنون هم آمده است ،

و وجه نسمیه خطهفتم جام به لفظ حور ، بهسببرعاست نکردن عدل و درنظرنگرفتن طرفیت میخواره می باشد که در پیمودن باده به او جور ، بعنی سنم میکنند .

باری با قناعت حاصلهاز تحفیق در پیرامون معنیظلم وجور ، با آنکهبه حد مستوفی نرسیده است ، این معنی روش شد که فهم استعمال و ترکبب این کلمه در موارد مختلفه نیازمند مراجعه به ترکیبات فصحا و ضبطآن در فرهنگها میباشد و چنانکه آقای دشتی مدعی شده نمی توان از پیش خود معنی صریح و درست آنرا دریافت ، چنانکه شا ن وخوی محقق نبز بر آن نیست .

اما آقای دشتی بهطوریکه از خلال عبارتوتضاعیفاوراق کتاب مورد نقد بر میآید به بیراهه روی و خلاف سبرت مسنمره و عقلانی تحقیق دقیق رفتن عادت کرده ،ایناست که مینویسد: (شاید بیش از ۱۵۰ بار کلمه ظلم با صیغههای گوناگون در فرآن آمده، و هیچکدام بدین معنایی که بزرگان صوفیه گفتهاند نیست)

برای اینکه فضیحت در تحقیق علمی ۱۰ نهم علوم عرفانی و تصوف ۱۰ آشکارتر شود ، مواردی که در فرآن کریم جور و ظلم به معنی نهادن چیزی در غیرمحل خاص خود آمده است مثال می آورم:

در سوره صاد آیه ۲۴ در موضوع طلب دامه، دم فیا تم مصرت دی ایسانی

داوود ، بر اینکه یکی از آنها که دارای نودونه میش بود بعلبه و مخاطبه مین دیگری را که فقط یکی داشت گرفت ، پس داوودگفت : "لقد ظلمک بسوآل نعجتک الی نعاجه "بعنی براسنی که بتو ظلم کرد به خواستن یک میش و انضام به نود و نه میش خود . که سارح تعرف حمستملی بخاری ــ در توجیه آن می نویسد " بعنی وضع السوآل فی عبر موضعه " یعنی گرفس و خواستن یک میش برا در دیگر بغلبه ، از مصادیق طلم با وضع در عبر موضع خود می باشد زیرا برا دری که نودونه میش دارد ، نباید یک میش برا در خود را نقلبه در مخاطبه بگیرد و این خواستن یا به قول آیه مبارکه " سوآل نعجه " خواستن از کسی است که نباید از او بخواهد ، پس وضع سوآل در عبر موضع خود می باشد .

صاحب لسان العرب ، در ذیل کلمه ظلم ، به جز بقل احادیب ، جندین بیب از سعرای عرب ساهد آورده و به جز آنها ، ضرب المثل هایی نیز از عرب ذکر نموده است ، که همه در با بید معنی وضع شیئی در عیرموضع خود میباشد ، از جمله : "طلمت الباقه "است که به معنی "سحرت عن عیر عله " یعنی ظلم کرده شد شتر ماده ، زیرا : بدون علنی نحر و کسته سد و چنین است منال "ظلم الارض" بعنی : "بحفرها فی غیر موضع الحفر

یسآنجه آقای دستی نوشته است که : "به انفاق نمام آدمیان ، ظلم نجاوز نه حق دنگری است ، ظلم دست اندازی به مال و آزادی سستابسترین است ، ضلیم عملیی سر است که از روی عنف صورت می گیرد ، و از فوی نسبت نه ضعیف سر می زند و برای این سر می زند که او را به بردگی بگیرد ، دستریج او را بدون عوص نصاحت کند ، زن وملک و حواسته او را بقهر نه خود اختصاص دهد و ، . . . " همه اینها و صدها گونه از ابی دست متالها ، مصادیفی از معنی ظلم به معنی نهادن چیز در غیر جای خود می باسد ، به علاوه مثالهای مذکور همه اوصاف و موارد و مصادیق مفهوم طلم است ، نه نعریف به حد و رسم منطقی ،که افراد را در بر گیرد و اغیار را براند ، با از مانع وجامع بودن برخورداریاسد .

ازدانشمندانعامهوجماعت ،امام الحافظ الى بكراحمد بن الحسين بن على البيهةى متوفى در سال ۴۵۸ هجرى است كه در كتاب الاسماء و الصافات در پیرا مون عدل می نوسد "لایحكم الابالحق و لایفعل الاالحق و لایفول الاالحق" و قسط را نیزهم ردیف عدل آورده در معنى مفسطى مبنویسد : " و هوالمنیل عباده الفسط من نفسه ، و هوالعسسدل "

بدیهی است ، از توصیف عدل و قسط، مینوان خلاف آن،یعنیظلموجور راهم به کمال وضوح شناخت، اما در مقام تحقیق علمی نباید به شناخت اجمالی و توصیفی آنها فناعت کرد ، بلکه باید همه استعمالات و موارد به کار بردن هر یک را از حفیفت و مجار باز شناخت .

مذهب است ، به تعریف و توصیف آن پرداخیهاند ، اما چنانکه باید حق سخن درباره عدل و ظلم و نعیین موارد و مصادیق هر یک در قرآن و احادیث و اخبار ادا نشده ،واین بدان جهت بوده استکه حکمای شیعه در تبویب کنب حکمیخویش بهآنار کلامی و فلسفی گذشتگان بوجه داشنهاند وچون اغلب آنان مبحبعدل را به علت عدم اعتفاد به دخول آن در اصول دین بهجز معتزله و زیدیه مورد تحقیق فرار ندادهاند ، اینان داسمندان سبعهنیز از تحقیق در فروع مباحث آن به کلی فارع مانده اند ، و فقط در برخی از کتب معنیره مانند اصول کافی نا و لبف شیخناالاقدم ثفقالاسلام کلینی به ذکر اخباری در خصوص آن اکنفاء سده است ، و چون مبحت عدل در علم النفس و ملکه عدالت نفس باطغه انسانی در علم الاخلاق دبسیار مورد النفات بوده ، پس از با و لبف کتاب علم الاخلاق دبیک ماحوسی ارسطود در دانشمندان اسلامی ، با آنحاکه ملاحظه شده کتاب جامع : "السعاده و الاسبخ ابوعلی ماحوسی ارسطود در دمیم میامت و احمدس محمد دمورف باین مسکوبه منوفی به سال ۴۲۱ می باسد که در جمیع میاحت و مسائل اخلافی وارد سده ، از آنحمله ملکه عدالت در به سانسانی و بفویت واوصاف وافسام مسائل اخلافی وارد سده ، از آنحمله ملکه عدالت در به سانسانی و بغوبت واوصاف وافسام موسوم است .

مرحوم فبص کا شانی اعلی الله مقامه در جزّ سوم کناب وافی درباره عدل به بعریفی دست باریده می نویسد : (العدل ، الوسط ، العبرمایل الی افراط او نفریط) بدیهی است که این تعریف شامل ملکه عدالت در نفس انسانی است که افراط و تغریط در او وجود دارد ، و نیر می سوان این بعریف را در اصول دین حائز و معقول دانست ، کمی قبل از مرحوم فیلیمی می رسید احمد علوی شاگرد و داماد معلم نالت میرمحمد بافر داماد درکناب "لطائف عبیبه" عدل را عبارت از : وضع هرچیز در محل خود می داند و معتقد است که جون خداوند بیلیمی جل اسمه بدر مینها مرتبه کمال ذاتی است ناچار هر چیزی را در موضع خود نهاده ، پس جل سم که به مینا می مینا در مقانی از وضع الشیئی لافی موضعه " می باشد مقد سومیراست ، به علاوه معنبی عدل را شامل کردن امر واجب و ناکردن فیبی جمدر ایجاد موجود ات وجمدر ارزاق واجل های آنان ، دانسته است ، و به دلیل شمول معنی عدل از زمخشری به عبارت قسمت ارزاق و آجال ورسانیدن می شمارد و به دکرد و مثال از معنی عدل از زمخشری به عبارت قسمت ارزاق و آجال ورسانیدن بواب و عقاب ، و از شیخ طبرسی به عبارت : جاری گردانیدن افعال بر سبیل استقامت ، اکتفائک ده ، سپس می گوید : حق آن است که عدل شامل جمیع این امور است .

بحنی در کلمه و معنی عدل

با اینکه در مقدمه اینمبحث شریف ، به ذکر معانی کلمه عدل بهاستناد لسان العرب

اسرارساز مانهای شری ه-خرابحاری وعلیات شری

یکی دیگر از اقدامات سازمانهای سری ، که البته تنها اقدام آن سازمان نمی باشسد، فعالیت " خرابکاری " است ، اینگونه عملیات برای پیشبرد مقاصد پیشتعیینشده نظامی و از کار انداختن دستگاههای مهم مانند تا سیسات انبارها و تدارکات پشتحبهه دشمین ارتباطات ، وسائل حملونقل ، نقاط و تا سیسات حساس صنایع نظامی ،معادن ، بالایشگاهها فرودگاهها ، بنادر و غیره می باشد ، در یک جنگ کامل و همه جاگیر (جنگهای جدید ، نحتی اگر با سلاحهای معمولی هم باشد ، جنگهای همه جاگیر و کامل محسوب می شسود) فعالیتهای خرابکاری که از سازمان مرکزی هدایت می شود به منظور ضربهزدن به قسدرت رزمی و سیاسی و اقتصادی دشمن انجام می گیرد ، اما مهمتر از همه خرابکاری برای قطب ارتباط دشمن با دنبای خارج برای دریافت مهمات ، تجهیزات ، مواد اولیه ، نجهیسز منابع اقتصادی و غذائی ، تکمیل و ترمیم وسائل حملونقل ،ساختن و پرداختن و اسنفاده از راهها ، پلها ، تونلها ، و تمام تا سیسات فنی است که یک کشور برای ادامه حیسات فنی است که یک کشور برای ادامه حیسات فعالیت لازم دارد .

حتی اگر مطالعات و آمادگیهای لازم در زمان صلحانجام شده باشد ، معمولا "از خرابکاری هنگام جنگ استفاده مبشود ، لیکن " عملیات خرابکاری " در دوره ما ، در زمان انحطاط عقد قرار دادها ، جای جنگ علنی را میگیرد و بر آن ترجیح داده می شود ، هدف ابسن گونه فعالیتها اعمال فشار از طریق ایجاد ناراحتی و بیم و هراس از عفد یک قسرار داد نظامی و افتصادی و یا عدم رعایت قراردادها و توافقهای سیاسی ، نظامی و اقتصادی موجود می باشد ، می توانگفتکه در این مورد ، آنجه بطور جدی و عمیق در روابط بین المللی موثر و برای صلح خطرناک به نظر می رسد ، همان اصول و مبانی سیاست برتری جوئسی و آرزوی تفوق از طریق کسب قدرت است که کوشش برای بدست آوردن آن نفوذ و رخنه در امور سیاسی و قدرت نظامی سایر قدرتها را همواره به دنبال دارد ، در این جا لازم است (حتی اگر هم هیج گونه دخالت نظامی و دلیلی برای تجاوز در جنین یا جنان کشوری نباشد)

یاد آور شویم که عملیات سری یا فعالیتهای سری که هدف آن ایجاد ناراحتی است ، به منظورهای مختلف ، از جمله روشن نمودن آتش جنگ و یا زد و خورد میان دو کشور ، بی اعتبار ساختن دولتها ، و یا همکاری غیر مستقیم برای ساقط کردن یکرژیم مورد استفاده قرار می گیرد ،

بهطور کلی ، بایستی میان " عملیات سری" و "عملیات استناری " تفاوت قائلگردید. " عملیات استناری " عملیاتی است که زیر پوشش و نفاب و استنار کافی انجام میگیرد، هر دوی ابن عملیات سری هستند ولی موارد استفاده از آنها فرق میکند ، در تابستان سال ۱۹۴۲ ، هنگامیکه یکی از زیر دریائیهای آلمانی به " ایست هامپتون " واقع در ایالت " فلوریدا " در امریکا رسید ، به طور مخفیانه هشت نفر ما مور سری را کهدستورخرابکاری داشتند در آن ناحیه پیاده کرد ، این کار یک فعالیت سری بود ، آنچه در این باره می توان حاطر نشان ساخت ابن است که موفقیت چنین ما موریتی به مهارت ، زرنگی ، و ابنکار آن ما موران سری بستگی داشت ، عملیات با شکست مواجه شد ،

"عملیات استتاری" برای مثال آن است که جهت منفجر کردن یک کارخانه ، جند نفر در لیاس کارگران آن کارخانه در ساعت معین مواد منفجره با چاشنیهای زمان بندی شده را در محلی که قبلا" نعیین شده است فرار دهند و حودشان به هر وسیلهای هست از آن محل بایدید شوند ، عمل رفنن به آن کارخانه با لیاس کارگری و کار گذاشتن بمب و مواد منعجره یک کار " است ، بعنی با فریب دادن و پوسیده داشتن هویت واقعی بوام بوده است ، در حالیکه انفجار کارخانه ، اگر بدون این تغییر هویت انجام می سد ، بنها یک عمل خرابکاری می بود ، نمونهای از این عملیات برای منفجر کردن کارخانجات بنها یک عمل خرابکاری می بود ، نمونهای از این عملیات برای منفجر کردن کارخانجات دفتی که برای شناسائی ، بررسی ، و نفشه برداری تا سیسات لازم بود ، ما موریتی بسیار مهم و مسکل به نظر می رسید ، اما استتار و بوشیده بودن کار از کار نقشه برداری نیز مهمتر بود ، طبیعی است مواردی هم بیش می آید که در آن سهم " عملیات استتاری " نسبنا " باحدز می باشد ،

رای روشن سدن موضوع و تفکیک این دو دسته عملیات از بکدیگر کافی استبگوئیم که "عملیات استتاری" مخفیانه نبست اما با تلبیس و گمراه کردن دشمن انجام می شود و به عبارت دیگر " ماسک" و نفات آن را پوشیده می دارد ، در صورتی که عملیات سری مخفیاته الجام می شود و ماسک و نقابی برای انجام آن به کار نمی رود ، امروزه "عملیات سری" در زمان جنگزیاد اتفاق می افتد ولی " عملیات استتاری " بیشتر در زمان صلح صورت می پذیرد . دلیل این موضوع آن است که بر هم زدن یا به خطر انداختن روابط بین المللی مقاصد

خود را عملی سازند . اغلب اتفاق افتاده است که این دو نوع عملیات یعنی " عملیات سری " و "عملیات استتاری" به طور توام انجام گردیده است . یک نمونه از ابن گونیه عملیات که قسمتی از آن " عملیات سری " و قسمت دیگر " عملیات استتاری " بود توسط آمریکائیها در شمال ایتالیا به منظور خنثی کردن دستورات هیتلر به مورد اجرا در آمد . نام این عملیات " سان رایز" به معنی طلوع خورشید بود .

هنگامیکه " عملیات سری" بجز با همکاری افراد محلی یک کشور یامنطقهای میسرنیاشد بایستی برای به وجود آوردن شرایط مساعد ، کوشش و اقدامات لازم را به عمسل آورد، نتیجه مطالعات وضع ویژه نقطه شروع محسوب می شود . برای انجام این منظور بایستیم نكات زير روشن كردد : آشنائي با احزاب مختلف و جريان امور سياسي ، نيروي مخالف، همکاری میان بعضی دسته جات ، وضع موجود ، انگیزه و توانائی وقدرت اشخاص که حریان کار به دست آنهاست ، اما جای آن دارد که مقدار و نوع ذخیرهو نیروی کشورهای هم پیمان آن کشور و برآورد نظرات و طرز فکر و واکنش احتمالی طبقات روشن فکر و کارگران نیزدر ارزیابی و بررسی به طور کاملو دقیق مورد توجه قرار گیرد ، در نتیجه این بررسی یک سلسلهسئوالهائي پيشمي آيد كه ياسخ به آنها ما را به برآورد احتمال موفقيت و نيز مشكلاتي که در این راه با آن مواجعهسنیم رهنمون خواهد شد . از همان آغاز تهیه مقدمات اجرای عملیات ملاحظه خواهد شد که این نوع جنگ و ستیز سری را می توان به ویژهاز طریق نفوذ در گروههای ناراضی و نا هم آهنگ با وضع موجود که آماده در گیری و رویاروئی با دست اندر کاران و گردانندگان امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن کشور هستند ، اجرا نمود و نتیجه کرفت ، در نتیجه ، بایستی تا آنجا که میسر است مسیر اقدام و پیشبرد کار را از راه دقت و توجه و بررسی واکنشهای طبیعت انسانها و خلق و خوی آنها در شرایسطو رویدادهای مختلف باز یافت و نقشه عملیات را طرح ریزی نمود .

این موضوع ، به ویژه با دامنه گستردهترو به نسبتهای بزرگتر ،بادرنظرگرفتنخطرات ن ، هنگامی که اقدامات ضد انقلابی برای سرکوب کردن انقلابیون در کشور دیگر لازم باشد ، می تواند مغید واقع گردد ، اما باید دانست که سرکوبی انقلاب در کشورهای دیگر تا آنجا که تاریخ شهادت می دهد ، همیشه با موفقیت همراه نبوده است ، پس از آنک انگلستان بر علیه انقلابیون فرانسه ، به اتحادیه اروپائی پیوست ، سازمان سری انگلستان تمام کوشش خود را جهت تجهیز مهاجران و نیروهای ضد انقلابی فرانسه معطوف داشت ، به خیال آنکه در راه بازگشت رژیم سلطنتی در فرانسه توفیقی به دست آورد ، ما موراصلی که ریاست عملیات را به عهده داشت "ویلیام ویکهام" بود که نهدر لندن بلکه در سویس اقامت گزیده بود و شبکه جاسوسی بزرگی را از آنجا اداره می نمود . ما موریت او این بود

که سلطنت طلبان فرانسه را به شورش ترغیب کند . نخست "ویکهام" به فکر افتاد که برای بیشبرد این منظور بایستی فسمتی از خاک فرانسه توسط ساکنان آلب اشغال شود و هم زمان با آن ،اریس اطریش نیز تا ناحبه "بی بمون" پیش برود .این نقشه عملی نگردید . "وبکهام" به ناحار با "رُبرال بیشگرو" که حمهوری خواه بود رابطه پیدا کرد و او حاضر شددر برابر میاغی هنگفت ، به زندگی "بنا پارت" که کنسول اول بود خاتمه دهد . حهارنقشه "بیشگرو" بکی بعد از دیگری ، پیش از اقدام نقش بر آب شد .

در خلال این مدت ، ضد حاسوسی فرانسه به اسنادی دستبافت که فعالیت هاو توطئمت گربهای "وبکهام" را آسکارمی ساخت ، حکومت جمهوری خواه فرانسه به دولت سویس اعتراض بمود و بنا بر این رئیس حاسوسی بربنانیا از سویس اخراج گردید ، "وبکهام" از آنجارف و خود را در "اوکزیورک" مستفر ساخت ، در آنجا نیز مرکز حاسوسی حدیدی بنیادنهاد و بعسمهای قبل" نابلئون " را در سر می پرورانید ،

اززمان حنگ حهانی اول به بعد ، خرانکاری بکی از فعالیت های مسعل ولاینحزای سازمان سری محساب می آند . لیکن در این مورد نظریمها با هم فرق دارد . عفیده اکثر متخصصان بر آن است که خرانکاری یکی از وسلمهای بی حون و حرا و مو شرحیگسری می باشد . اما این نظریه نوسط آنها شی که در این زمینه فعالیت و بحریه داشنه انداز جمله "ابوهریال کوهن" این نظریه نوسط آنها شی که در این زمینه فعالیت و بحره سازمان سری بودمورد تا شید فرار نمی گیرد ، وی در کتاب خود می نوسد : "در زمان حنگ ، برای یک سازمان سری با فرار نمی گیرد ، وی در کتاب خود می نوسد : "در زمان حنگ ، برای یک سازمان سری با نظام امور حرانکاری در کشور دسمن کار بسیار مشکلی می باشد . با وجود آنکه در زمان حنگ میلیونها کرگرخار حی وکارگرانی که به اندازه سرسوزنی مو شر باشد ، در آلمیان وحود داست حتی یک افدام خرانکارانه که به اندازه سرسوزنی مو شر باشد ، در آلمیان بدو موع نیبوست . به همین برنیب بعداد کشنی هائی که در نتیجه عملیات خرابکاری ما موران سری شود و نامی شرد و نامیه "بوردوی" فرانسه و یامردان فرباغهای ابتالیائی به صورب " عملیات سری" صورت بذیرفت ، می توان نام برد . به طور بکه از آخرین اظهارات " لورکوهن " معلوم می شود ، حقیقت امر را باید حد و سط این دو نظریه دانست .

خراب کردن و انهدام راهآهنها ، پلها ، خط گذرها و محل تعویضواگنهای راهآهن لوکوموتبوها ، توسط دستههایپارنیزانی با حنگجویان جبهههای مقاومت ملی معطور مسلم از آن دسنه عملیات سری که توسط کوماندوها بر اساس رهبری سازمان S.O.E (اداره عملیات مخصوص) از لندن هدایت می شد ، نبودند ، عملیات کوماندوئی متعددی نیز توسط کوماندوهای

انگلیسی ، نروژی ، امریکائی ، و کانادائی انجام گردید کهسازمان.S.O.E از لندنآنها را رهبریمی نمود و هدفش خراب کردن تا سیسات نظامی و کارخانجات اسلحه سازی بود و در حد خود از موفقیت قابل ملاحظهای بر خوردار گردید ،

برای نمونه از جمله عملیات کوماندوئی انگلیس در "برون وال" را در ۲۸ فوریه ۱۹۴۲ معله "سنت نازار" در ۲۸ مارس ۱۹۴۲ ، حمله انگلیس کانادا به "دییپ" (کسه در حد خود به پیاده کردن نیرو و تسخیر آن ناحیه بیشتر شبیه بود) در ماه ژوئیه ۱۹۴۲، انفجار کارخانه "کلومفورد" واقع در نروژ در تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۲ ،و انفجار مشاب در معادن "فورت آلن" در نروژ در پنجم اکتبر ۱۹۴۲ ، حمله انگلیس نروژ برای از بین بردن تا سیسات آب سنگین (که در ساختن بمب اتمی به کار می رود) ، به کارخانجات "نورسکهیدرو" در ۱۶ فوریه ۱۹۴۳ ، و تعداد دیگری از خرابکاری هائی را که انجام گرفته است می توان نام برد .

کوماندوهای "بوثر "برای عملیاتی از این قبیل در سال ۱۹۴۰ در انگلستان ، واحدهائی همانند آن در کشورهای دیگر مانند "رنجرها" در امریکا ، و کوماندوهای نیروی دریائی به نام M.E.K که در حد خود از یک واحد بزرگ تشکیل می شد ، در آلمان به و جود آمدند. تمام این واحدهای ویژه ، کم و بیش، زیر نظر مستقیم سازمان های اطلاعاتی نیروهای زمینی حتی از طرف سازمان سری ، کاری به این واحدها رجوع نمی شد ، و تنها گاهی در نقشمهای جنگی ما موریتی برای آنان در نظر می گرفتند ، سایر واحدها و دستجات را همانندواحدهای رزمی در جبههها به نبرد می فرستادند و اغلب در میان افراد این واحدها ، افسرادی از نیروهای ویژه با ملیتهای مختلف دیده می شدند ، به طور کلی این واحدها را واحدهای ویژه می نامیدند" واحدها می بهترین نمونه ویژه ویژه "آنید و از آمریکائی هاوکانادائی ها تشکیل می شد وزیر فرماندهی سرهنگ فردریک " انجام وظیفه می کرد و بزرگترین و خونین ترین ما موریت آن در جنگهای سرهنگ فردریک " انجام وظیفه می کرد و بزرگترین و خونین ترین ما موریت آن در جنگهای سرهنانه "آنزیو" در ایتالیا بود ، سرسختی و کارآئی افراد آن به اندازه ای عالی بود که دشمنان و مبارزان آلمانی ، آنها را "شیطانهای سیاه" و "بریگادشیطان" لقب داده بودند ، این نیروی نخبه و دست چین ، پایه و اساس نیروی بزرگی از ارتش امریکا را که بودند ، این نیروی ویژه" معروف شد ، پی ریزی کردند .

باید اذعان نمود که در همه احوال ، از لحاظ کسب دستور و فرمانبری ،چه پیسشاز همکاریوچه در جریان همکاری با سازمان سری ، وضع نیروهای کوماندوئی به روشنی معلوم نیست .

تعیین اینکه عملیات و فعالیتهادرچهنقطهای "عملیات کوماندوئی" و در چه مرحلهای

"فعالیتهای سری" است ، چیزی است که یک فورمول کلی برای آن نمی توان یافت و تنها ممکن است با بررسی هر مورد به خصوص ، نوع عملیات را از هم بازشناخت ، برای مشال دستور حمله و دستبرد غیرمترقبه به ایستگاه رادار "برونوال" به منظور ربودن قطعات حساس رادار ساخت "وورتزبورگ" و بردن آن قطعات به انگلستان توسط " لرد لوئی مونت باتن " که ریاست عملیات کوماندوئی نیروهای مسلح را به عهده داشت ، صادر و عملسی گردید ، ما موریت مزبور توسط چتر بازان واحدهای نیروی دریائی (که به دلیل سرعت در بازکشت از طریق دریا انتخاب شده بودند) و در بناه استتار بمباران شدید هواپیماهای گروه "وایت لی " انجام پذیرفت ، هیچ یک از دستگاهها و یا افراد سازمان سری انگلستان در این عملیات دخالت نداشتند ، این ترتیب در مورد بک دسته دیگر از عملیات مشابه صدق می نماید با این تفاوت که در آن موارد نقشه اصلی قبلا" توسط سازمان هدایت گردیده (اداره عملیات مخصوص) طرح شده و عملیات توسط خبرههای آن سازمان هدایت گردیده

در هر حال و در شرایط گوناگون ، پیوسته بایستی میان "عملیات خرابکاری" برای پیشبرد منظورهای یاد شده که توسط گروه ویژه خرابکاری انجام می شود و تقریبا" در تمام مسوارد حنبه جاسوسی دارد و "عملیات کوماندوئی "که توسط دستجات و واحدهای برگزیسده خیروهای نظامی ، که درآغاز هر ما موریتی بدان مناسبت کار آموزی می نمایند و با وسائل لازم مجهز می شوند ، فرقگذاشت ، برحسب هر ما موریت یاموقعیتی و بنا بر وضع جغرافیائی هر ناحیهای ، سر فرماندهی مسئول بایستی در باره نحوه عملیات ، که آیا به نظر او بهترین راه اقدام است یا نه ، و اینکه آیا از دستجات کوماندوئی استفاده نماید یا اینکه کار را به "گروه خرابکاری" سازمان سری واگذارد ، تصمیم بگیرد ، و آن راهی را که امکان موفقیست بیشتری دارد انتخاب نماید .

هیچ غم ندارد

گویند در خزانهٔ انوشیروان عادل لوحی بودکه برآن این پنج سطر نبشته بود: ۱ هرکه مال ندارد آیروی ندارد.

۲-هرکه برادر ندارد پشت ندارد .

۳ــهرکه زن ندارد عیش ندارد .

۴ - هرکه فرزند ندارد روشنی چشم ندارد.

۵ــهرکه این چهارندارد هیچ غم ندارد .

اندیشههای سیدجمال الدین اسد آبادی پیرا مون انحطاط مسلمانان و انقلاب مشروطیت ایران



اینک متنهردوبخش از رساله افغانی براینخستین بار در یک جا آورده میشود:

جرا اسلام ضعیف شد؟

ان الله لایغیرما بقوم حتی یغیرو اما بانفسهم ، ذلــک بـــان اللـــه لم یک مغیرا " ه انعمها علی قوم حتی یغیرو امابانفسهم ^{۲۷}

این آیات قرآن کریم است و کتاب حکیم و هادی بصراط مستقیم و منسادی ن حنیف ، شک نمیکنند در او جز گیراهان دیوانه و زندیقان از خسرد بیگسانسسه ن کناب منزل از آسمانست بر بهترین پیغمبران نشاخلق را هستدایت کنسد و از ای ضلالت نجات بخشد . پس بگوئید آیا خداوند از وعیده خیبود تخیلف میکند؟ رسولان را تکذیب مبغرماید؟ آیا فریب میدهد؟ آیا بندگان خصود را بضلالت فكند؟ آيا آيات بينات را بلغو و عبث نازل كرده ؟ آيــا انبياء بــاو نسبت دروغ -هند؟ آيا پيغمبرانش بدو افترا ميبندند؟العياذ بالله ، معــاذاللـــه .خــداونـــد متگوترین راستگویان است ، در وعده خسسود صادق است ، رسولان و پیغمبسرانش ، معصومند، دروغ نگویند، افترا نزنند، و خلق را بهدایت دعسوت کنند ، نسبت ث و لغو بذات ذوالجلالش گفتر و الحاد است تعالی عمایقتولستون علستوا کبیرا ۲۸ لیم مطلق جز بحکمت کار نکند و بوعد و وعید وف نسمایید سنتش تغییر نیکنید و ماتش نبديل نيذيرد-لامبدل لكلماته وقل ماتيا آيات محكمات بــزبان ديــكر است ما نباید بفهمیم؟ آیا خداوند برمز صحبت کرده و خسلسق را از هسندایت بقسترآن م فرموده؟ آیااشارات و کنایاتی است که ماادراک نمیکنیم؟ آیا زبسانی عجبب و یب است که جز پیغمبر کسی نمیفهمد؟ استغفرالله قبرآن کتاب خسداست کسه برای ایت و راهنمائی فرستاده بزبان عربی ساده بیان فرمسوده آنیجسه خیلیق را بگار د و در معاد و معاش لازم باشد در او ذکر نموده شفای درد گمراهـــی است و درمـــان

مرض ناداني كه و شفاء لما في الصدور ٣٠ زيان مرغان نيست . رمين و اشاره در محكميات آیاتش نگفته، واضح و صریح بزبانیکه بدویان و اعراب و هیدر عیدریسی دانی ملتفت شود نطق فرموده ، یکمرشد دائمی و راهنمای ادبی است کیه تیا روز قیامیت بسرقسیرار است و رافع اشتباه هرگز باطل باونزدیک نشود و از هیچ سو خلیسل بسیدو راه نیابسید، لایاتیه الباطل من بین پدیه و لامن خلفه ۳۱ خداوند متعال در کتاب مجیب خیسود ما مسلمانان را وعدههافرمودهنویدها داده مژده بزرگی و سیادت داده کست بسیرحسب آنها بایستی اسلام بر سایر ادیان و مذاهب عالم برتری داشته، مسلمیانیان زیسیده بني آدم و سروران اهل عالم شوند جنانكه ميغرمايد! وللسبه العسيزة والسيرسولسية و للموامنين ۳۲ عزت و بزرگی مخصوص خسندا و رسولش و مسلمسانستان است غیستر از مسلمینکسی را عزت ندادهایم و این خلعت را باندام این امت مرحومه یوشانیدهایسسم در حای دیگر میفرماید؛ و کان حقا" علینا نصرالمـــو منین ۳۳ یعنـــی بـــر خداونــد لازم و واجب است که مسلمانان و مو منان را یاری و کمک کند بسر سایستر مسردم غلبسه و ظفر بخشد ، نیز جای دیگر فرموده: لیظهره علی الدین کله و کفی بساللسه شهیدا ۳۴ يعني خداوند بايد دين حنيف اسلام را بر تمام دينها و منذاهب غبلبه دهست تنا آنان را سراسر فروگیرد و خودش در این عهدیکه کرده شاهسید کافسی است از ایسین قبیل آیات بسیار است و احادیث نیز در این خصوص بیشمار که منجمله است_الاسلام یعلو و لایعلی علیه ۳۵ اسلام باید همیشه در مرتبه اعلی باشد و هیچ دینی براو ارتفاع نجوید بلى در اين آيات محكمات خداوند بما صريحا" وعده نصرت و ظفر و عزت و عليه كليمه داده است بقسمی که ابدا" قابل تا ویل نیست و هیچ مسلمان دینداری نمیتواند انکار آنرا بنماید مگر آنکس که از صراط المستقیم شریعت منحرف گشته کلمات الهی را تـحریف نماید . آیا این آیات متشابهات است که نباید پیرامون آنها گشت ؟ آیا توجیه و تا ویسل قبول نمیکند ؟ آیاخداوند درآنها عزت مسلمانان را موقت فرموده و تا زمانی محدود مقید ساخته ؟ خیر جملگی محکماتندکه ابدا " کسی نمیتواند در معنای او شبهه نماید و مدتسی محدود نیز در آنها نیست بلکه تا قیامت و ظهور ساعت باید اسلام و اسلامیان سربلند و مفتخر بوده و بر عالمیان پیشی گیرند و سبقت جویند امت اسلام را خداوند با قلت عدد و کمی جمعیت برانگیخت و شا نشان را بااعلی درجه عظمت رسانید باندازهای که اقتدام خود را بر قلل جبال شامخه ثابت نمودند و كوهها را از صولت خویش متزلزل ساختند ؛ از شنیدن نامشان دلها طبیدی و از هیبتشان بدنها لرزیدی و زهره نام آوران شکافتی و ظهور عجیب آنها هر نفسی را بهول انداخته و هر عقلی را در ترقی فوق العسادهشان متحير ساخت و اهل عالم انكشت عبرت بدندان كرفتند و از ترقيات محيرالعقول اينقوم

در مدتی اندک سخت حیران ماندند که آیا این راه آهن برق را از کجا بدست آوردهاند که یک طرفهٔ العین فرسنگها راه می پیمایند و این ماشین برقوه را چگونه ایجاد نمودند که در آنی هزارها بارسنگین را بردوش میکشند . چگونه اقوام شجاع عالم از مقابله با آنسها عاجز و ناتوان شدند و چنان مملکتهای بزرگ فرسوده سم ستورشان گردید؟ لکن دانایان حقيقت بين، حقيقت خواه ، حقيقت شناس ، علت اين ترقى ناگهائي را يافته چنيين كفتند؛ قوم كانوا مع الله فكان الله معهم . مسلمانان با خدا بودند و در راه اعلاء كلمه الهي كوشش كردند و خدا را در هيج حال فراموش ننمودند پس خدا نيز با آنها بـود و نمرت خود را قریبرکابشان فرمود جنانکه صریح قرآن شریف است ، ان تنصـــراللــه ینصرکم ^{۳۶} ، یعنی اگر خدا را یاری کنید خدا نیز شمار را یاری میکند ، واضح است کسه خداوند با کسی جنگ ندارد و عاجز هم نیست تا محتاج بیاری و کمک بندگان خود باشد بلکه مقصود آنست که اگر خدا را همیشه حاضر و ناظر دانسته و در راه اعلاء کلمه خدا و اجرای اوامر ونواهی شریعت الهیه جهاد و کوششکنیدخداوندشما را ظفر میدهد و نصرت كرامت ميفرمايد ، ملت اسلام را در اول ظهور نه جمعيت زياد بود و نه تهيهكافي نه آذوقه داشتند و نهاسلحه، بااین حال صفوف ملل عالمرا شکافتند و کران تا کران را زیر قدرت و حکومت خویش در آوردند و ممالک دیگران را متصرف شدند ، نه بسرجسهای مجسوس و خندقهایشان جلوگیری از آنها را کرده و نه قلعههای محکم رومانیان مانع از حمله وغلبه ایشان گردید نه قشون جرار حایل و نه شمشیر آبدار عایق شد و نه عظمت یا دشاهان جهان ترسی دردلشان افکندونه ثروت دشمنان درقلوبشان اثری بخشید . نظم و ترتیب مملکتی خللی در ارکان وجودشان نیفکند، علوم و فنون دیگران رخنه در بنیادشان نینداخت. بهرسو کهرو کردندچون شیر خشمناکشیرازه وجود دشمنان را پاشیدند و هر جانب متوجه شدند لشکر مخالف را زیر و زیر نمودند . هرگز بخاطر کسی خطور نمیکرد که ایسن مشت اعراب بي سامان اركان دول عظيمه را متزلزل نمايند و نام و نشانشان را از صفحه عالم محو کنند . در هیچ سینه خلجان نمیکرد که این گروه ضعیف ناتوان ملل قاهره جهان را مقهور و مغلوب نمایند ودین خود یعنی شریعت اسلام را در عالم جای گیر و متمکن سازند و عالمیان را خاضع و خاشع اوامر و نواهی قرآن نمایند . لکن این امر عظیم واقع شد و این امت مرحومه با کمال ضعف و بی اسبابی بمقامی رسیدند که هیچ امتی را آنمقام میسر نگشت و در هیچ تاریخی نظیرش دیده نشد جهت چه بود ؟ جهت آن بود که عهدیکه با خدا بستند وفا کردند پس خداوند نیز آنها را در دنیا و آخرت اجر جزیل کرامت نمود . در دنیا عزت و در آخرت سعادت . اکنون باحوال حالیه مسلمانان نظری کنیم و با اوضاع

زیاده از ششصد کرور است یعنی دوهزار برابر جمعیتی که مسلمانان در زمان فتح ممالک عالم داشتند و مملکتشان از کنار دریای محیط اطلس (در مغرب افریقاست) تا قلب مغلکت چین همه اراضی مستقل و آباد بهترین نقاط کره زمین صاحب طبیعی و آب و هوای پاکیزه و تربت طیبه ودارای انواعو اقسام نعمتهای خدا داد قابل همه قسم زراعت و مراکز ثروت و مكنت منبع علم و معرفت همان نقاطيكه از اول تاريخ تا اين اواخر يناه كاه اهل عالم و نقطه تمدن و عمران بوده و یادشاهانش همیشه ملک الملوک جهان بودهاند. منجمله در یکقطعه کوچک آن یعنی از کنار دجله تا نیل چندین دولت بزرگ بوده است که هر یک از أعظم دول عالم شمرده ميشدند مثل آشوريان ، فنيقيان ، بابليان ، مصريان ، كلدانيان اسرائیلیان ، وغیره . بدبختانهها اینحال بلاد مسلمانان امروزهمنهوب است و اموالشان مسلوب ، مملکتشان را اجانب تصرف کنند و ثروتشان را دیگران تصاحب نمایند ، روزی نیست که بیگانگان بر یک قطعه از قطعات چنگ نیندازند و شبی نیست که یکفرقهشان را زیر حکومت و اطاعت نیاورند. آبرویشان را بریزند و شرفشان را برباد دهند نه امرشان مطاع ونمحرف شان مسموع است ، بزیر زنجیر عبودیت شان کشند و طوق عبودیت برگردنشان نهند و خاک مسکنت و مذلت بر فرقشان ریزند و آتش قهر در دودمانشان زنند نامشان را جز بزشتی نگویند و اسمشان را جز ببدی نبرند . گاهی وحشیشان خوانند زمسانسی با قساوت وبيرحمشان دانندوبالاخرمهمكي راديوانه وازدانش بيكانه كوينداز سلسله بنيآدم شان خارج كرده جون حيوان با آنها سلوك كنند . يا للمصيبه ، يا للرزيه ، اين چه حالت است این چه فلاکت است ، مصر و سودان و شبه جزیره بزرگ هندوستان را که قسمت بزرگی از ممالک اسلامی است انگلستان تصرف کرده: مراکش و تونس و الجزائر را فرانسه تصاحب نموده؛ جاوه و جزائر بحر محيط راهلند مالكالرقاب كشته؛ تركستان غربي وبلاد وسيعه ماوراً النهروقفقاز و داغستان را روس بحيطه تسخير آورده ؛ تركستان شرقي راچين متصرف شده واز ممالکاسلامی جز معدودی بر حالت استقلال نمانده؛ اینها نیز در خوف و خطر عظیماند . شبراازترس اروپائیان خواب ندارندو روز رااز وحشت و دهشت مغربیان آرام نیستند، نفوذ اجانب چنان در عروقشان سرایت کرده که از شنیدن نام روس و انگلیس برخودمیلرزند و از هول کلمه فرانسه و آلمان مدهوش میشوند این همان ملت است که از پادشاهان بزرگ جزبهمیگرفتند و امراء عالم با کمال عجز و انکسار بدست خود باج بدیشان میدادند امروزکارشان بجائی رسیده که در بقاء و حیاتشان اهل عالم ما پوسند و در خانه خودزیر دستو توسری خور اجانباند . هرساعت بحیلهای بیجارگان را بترسانندوهردم بهنیرنگیروزگارشانراسیاه و حالشان را تباه سازند ، نه پای گریز دارند و نه دست ستیز . بادشاهانشان بملوک دیگر فروتنی آغازند تا مگر چهار صباحی زندگی کردن بتواننید .

ملتشان پناهبخانهٔ اینو آن برندشاید اندگی راحت شوند . آه آه اینچه فاجعهٔ عظیمی است این چهبلائی استنازلگشته این چهحالی است پیدا شده ؟ کو آن عزت و رفعت ؟ چهشد آنجبروت و عظمت ؟ کجا رفت آن حشمت و اجلال ؟این تنزل بی اندازه را علت چیست ؛ این مسکنت و بیچارگی را سببکدام است ؟ آیامیتوان دروعدهٔ البهی شک نعود ؟ معاذالله . آیامیتوان از رحمت خدا ما یوس شد ؟ نستجیر بالله . پس چه باید کرد ؟ سبب را از کجا پیدا کنیم ؟ علت را از کجا تفحص کرده و از که جویا شویم ؟ جز اینکه بگوئیم ان الله لایغیر ما بفوم حنی یغیر و اما بانفسهم . ۳۷ ما کان ربک لیهلک الغری بظلم واهلا ان الله لایغیر ما بفوم حنی یغیر و اما بانفسهم . ۳۷ ما کان ربک لیهلک الغری بظلم واهلا گردیدند ؟ این پریشانی از کجا است و خرابی از چه راه است ؟ باید حل این مسئله مشکل را از قرآن مجید پرسش نمود در آن آیه که فرموده ان الله لایغیر ما بفوم حتی یغیرواما بانفسهم ۹۳ معنی آیمچنان استکه خداوندمتعال هیچ فومیرا از عرش عزت و رفعت بزیر ناوردو از آسمان استقلال و حریت بقعر چاهویل بندگی و عبودیت نیعکند مگر بعد از آنکه نیاوردو از آسمان استقلال و حریت بقعر چاهویل بندگی و عبودیت نیعکند مگر بعد از آنکه از سنتهای الهی کهبراساس حکمت نهاده است انحراف جستند . خداوند برنمیدارد نعمتی را که بقومی عنایت فرموده مگر بعد از آنکه آنقوم حالات خود را تغییر بدهند . (ناتمام)

۲۷ ــ ترجمه : "خداوند حال هیچ فردی را داترگون نخواهد کرد که تا زمانسی ، خود آن مردم حالشان را داکرگون سازند" ، سوره و رعد ، آیه ۱۱ . " (حکم ازلسسی تا) این است که خدا نعمتی را که به مردمی عطا کرد داکرگون نمیسازد تا هنگامیکسه آن دم حال خود را داکرگون سازند " ، سوره و انفال ، آیه ۵۱ .

۲۸ ــ ترجمه : خدا ازآنچهمیگویند منزه تر و برتراست " سوره بنی اسرائیل ه ۲۸ .

۱۱۵ ۰ ترجمه : "کسی در آنکلام تغییر و تبدیل نتواند داد" ، سوره انعام ، ۱۱۵ ۰ ۱۱۵ ۰

ه ٣ ـ ترجمه : " شفاى دلهاست " ، سوره ويونس ، آيه ٥٧ .

۳۱ ـ ترجمه: " و هرگز از پیش و پس (آینده و گذشته حوادث عالم) ایسن تاب باطل نشود " ، سوره فضلت ، آیه ۴۲ .

۳۲ ــ ترجمه : " و حال آنکه عزت مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است "، وره منافقون ، آیه ۸ .

٣٣ ـ ترجمه : " و برخود يارى هل ايمان را حتم گردانيديم " ، سوره وروم ،

(ادامه دارد)

۳۴ ـ ترجمه: " تا آنوا بر همه ادیان غالب گرداند و بر حقیقت این سخسن گواهی خدا کافی است " ، سوره ٔ فتح ، آیه ۳۸.

۳۵ – این حدیثی است که نسبت آن به پیامبر اسلام داده شده است : نگساه

M.L.KREHL کنید به محمدبن اسعاعیل البخاری ، الجامع الصحیح . به تصحیح

(لندن ، ۱۸۶۲) ، جلد (، صفحه ۳۴۰ .

۳۶ – ترجمه: "اگر شما خدا را یاری کنید خدا هم شما را یساری میکند" سوره محمد ، آیه ۷.

۳۷ – بخش نخستین رساله دراین نقطه بپایان میرسد ؛ نقل از مقالات جمالیه ، صفحات ۱۹۰۲ و بخش دوم رساله بنقل از روزنامه حبل المتین ، ۲۰ مه ۱۹۰۷ز همین نقطه آغاز میگردد .

۳۸ – ترجمه : " خداوند هیچمردمی و اهل دیاری را در صورتیکه آنها نیکوکار باشند به ستم هلاک نمیکند " ، سوره ٔ هود ، آیه ٔ ۱۱۷.

٣٩ - سوره وعد ، آيه ١١.

بقیه از صفحه ۴۷

پرداخته سده ،لیکن جنانکه در همان مقدمه اشارنی رفت ، تحقیق به حد مستوفی نرسید ، لذا در این جا پیرامون آن بررسی و تحقیقی خواهد شد ،

عدل اسم مصدر و از عدل یعدل عدلا" بوده و معنی فعل و فاعل نیز از آن قصد کرده اند و اگر کلمه عدل به فعل و صف شود ، مراد کار درست و نیکویی است که از فاعلی سر زند و جون بنا و پایه خلقت جهان بر خیر و درسنی است پس معنی عدل در آن نهفنه است زیرا مراد از عدل همان استیفا ٔ حق می باشد و چنانکه باطل مغایر خبر است ، حق از مفهوم خیر جدا نبست ، اما اگر عدل به معنی فاعل باشد ، بیشنر به طریق مبالعه آمده ، مانند صائم برای صوم ، و راضی و منور برای رضا و نور ، در این صورت خداوند را به صفت عدل یعنی عادل و حکیم متصف می داریم و از معنی آن عدم انجام فعل قبیح و صدور حسنات یعنی عادل و حکیم متصف می داریم و از معنی آن عدم انجام فعل قبیح و صدور حسنات افعال و خلفت خود ابن است که ، ذات او عالم به قبیح و مستغنی از آن می باشد و به تحریر برهانی چنین افعال قبیح را اختیار نمی کند ، و وجه دلیل عالم بودن خداوند به قبیح فعل قبیح علم ذاتی او به جمیع معلومات است ، که قباحت قنح نیز از معلومات ذاتی او به دور و جدا نیست .



نا یب حسین کاشی(نفر نفسته وسسسط) باتفاق ماشاءالله خان، پسرش. و گروهی ازیاران متفق خود...

فردای آن روز به طرف یزد حرکت نمودم تجار و علما و سادات و عموم کسبه یزد چندین فرسخ مرا استقبال و باجلال زیاد وارد به یزد ساختند ،

مه روززبا تمام عدهام در منزلآقای مشیر مهمان بودم روز چهارم خودم با عده به قلعه حکومتی رفتم و سایر سوارها را در کاروانسراهای شهر جا دادم حکومت که در آنوقت شاهزاده شهاب الدوله بود خیلی از من پذیرائی نعود از آنجائیکه آمدن باصری ها در حدود یزدباعث وحشت اهالی یزد و حکومت شده بود به این واسطه موقعی که من به یزد رسیدم حکومت موقع بدست آورده و تلگرافا "استعفای خود را به وزارت داخله فرستاد وزارت داخله نیز قبول کرده بعد از دو روز حرکت به طهران نعوده از منهم خواهش کرده عده ای سوار برای محافظت او به سر کردگی افتخار نظام به همراه او فرستادم چون امنیت کاملا " در آنجا بر قرار شد مصمم حرکت به کاشان شدم اهالی یزد عموما "به تلگرافخانه وقنسولخانه روس متحصن شده و از دولت اسد علاندودند که من در آنجا بمانم دولت نیز قبول نعود و نوشت که در آنجا بمانم دو

فاتح بختیاری سپرده شد در آن وقت من هکصد و پنجاه نفر سوار به سر کردگسی بهادر نظام برای حفظ ابنیه یزد گذاشته و خودم با کسان و جمیعتم به کاشان حرکت نمودیم

موقعی که وارد کاشانشدیم مجددا" اهالیاستقبالشایانی نموده و عموما"بدیدن من آمدند من همبا تمام کمالمهربانی نموده و مشغول انجام وظیفه خود بودم دو سال گذشت در تمام قسمت ابنیه من هیچ اتفاقی رخ نداد در اوایل ۱۳۳۲ رضاخان جوزانی با یک صدسوار به کاشان آمده به من پناهنده شد من نیز به وزارت داخله نوشتم و استدعا نمودم که چون به من پناهنده شده است و به علاوه حاضر است که کارهای سابق خود را ترک کند به او تأمین داده و مشغول خدمت بشود بعداز چند روز دیگر جعفر قلیخان هم با هفتاد سوار آمده و استدعای ماندن نزد من را نمود در همین اوقات ضیغم السلطنه بختیاری پسر سردار ارشد بختیاری که باپدرش قهر کرده بود او هم نزد من آمده من هم محبت رانسبت به او نمودم در تمام ایسن مدت احدی از من و بستگانم شکایت ننمود بلکه عموما" از صمیم قلب ما رامیخواستند و ما هم از هیچگونه محبتی خودداری ننمودیم .

چندی بعد در اردستان که جزابنیه من بود چراع علی خان سردار صولت نظر به عداوتی که داشت و بهعلاوه او بی کار و تمام ابنیه ازظرف دولت به منسپرده شده بود حسد میبرد به این واسطه چند نفر از نوکرهای خود را به راه اردستان فرستاد

گاهگاهبه مانتخطی مینماید سواران زیادمن او را تعقیب نموده و در سرقت را بسه قلعسه مزدآباد که مسکن او بود بردندمنهم به اونوشتم محض محبتهای سردارار شدنمی خواهم اذیتی به تو کرده باشم ولی به شرط اینکه اموالی را که نوکران شما در جاده که نزد من سپرده سرقت نموده اند به صاحبان مال رد کنی .

سردار صولت حاضر برای پس دادن نشده و به کلی انکار نعود در همین موقع از طرف دولت محض امتحان من نیز یک صد سوار زبده با منصور لشکر اخویام به طهران فرستادم هیئت دولت از فرستادن سوار و اخویم به طهران خیلی خوشنود شده و در حق سواران و برادرم کمال مساعدت و مرحمت را نمودند ،و برای مخارج سواران من که درطهران بودند ماهی سه هزار تومان جزیبودجه وزارت داخله بر قرار شد منصورلشکر به عین الدوله که در آن وقت وزیر داخله بود سپرده شدالحق آن شاهزاده نسبت به کسان من خیلی مرحمت فرمودند پس از چند ماه اداره ژاندارمری که چندی بود تأسیس و به واسطه وجود سوئدی ها همیتی پیدا کرده بود ضمنا "به واسطه دسیسه بعضی از همشهریهای محترم مقیم طهران

در صدد خلع سلاخ سوارا ن منکه در طهرا ن بودند بر می آیند این خبر به برا درم منصور لشکر می رسد او نیز برای محافظت خود و سوارانش قراول گذاشته و سنگر بندی می نمایند این خبربه شاهزاده عین الدوله می رسد او فورا "به وسیله تلفن به اداره تشکیلات ژاندار مری امر می نماید که به هیچ وجه متعرض آنها نباشند ژاندار مری نیز خواهی نخواهی مجبور سنگر هائیکه گرفته بودند خالی نمود و به اداره خود می آورند با این که هیئت دولت مکرر به تشکیلات ژاندار مری امر کرده بودند که متعرض آنها نشوند معهذا پیوسته در صدد خلع سلاح کردن آنها بودند .

چندی بعد اوضاعکا بینه در هم میشود ژاندارمری نیز وفت به دست آور ده مخفیانه اطراف سوارا ن مرا محاصره می نمایندچون یک عده سوار به سرکردگی پهلوا ن فاسم خا ن در محله سرآب منگل مسکن داشتند یک عده ژاندارم نیز مأمور محاصره آنها میشود پهلوان فاسم خان از آنجائیکه سر کرده رشیدی بود و همیشه زندگانیش خالی از احنیاط نبود فضیه ا ملتفت شده و فبلا "شروع به سنگر بندی می نماید . ژاندارمهاکاغذی به برا درم می نویسند کهکلیه اسلحهای که همراه دارید باید به اداره ژاندارمری تحویل بدهید در موقع لزوم به شما داده خواهد شد برادرم جواب مینویسد چون هیئت دولت مرا از برادرم با یکعده سوار خواستهاند باید فبلا"هیئت دولت به برادرم بنوبسند و برادرم بهمن امر نماید در آن صورت حاضرم اسلحه بدهم والا تاجان در بدن دارم حاضر برای دادن اسلحه خود سيستم ضمنا " فضيه را فورا "به وسيله بلكراف رمز بهمن اطلاع دادند از آنجائبكه ديسدم ماندن سوارا ريمن درطهران ممكن استبالاخره اسباب خونربزي فساديشود جراكه اطمينان داشتم که هر گاه ده هزار ژاندارم هم آنها را محاصره نماید و نصف آنها هم کشنه شوند بقیه نیز حاضر برای تسلیم اسلحه خود نخواهد بود به این واسطه به وسیله تلگراف رمز آنها رابه کاشان خواستم دو ساعت از شب گذشته تلگراف من به منصور لشکر در طهرا ن میرسد چوندر تلگرافتاکیدکرده بود که فورا " حرکت کنید آنها نیز در همان شب عازم حرکت میشوند و در همانشب سایر سرکردگان و سواران کهدر محلات دیگر طهران مسکن داشتند خبرنمود با اینکهعدهای اندارم آنها را محاصره نموده معهذا درساعت ششاز شب گذشته یک مرتبه تمام سوارها در ساعت معین از خانههای خود حرکت نموده ژاندارمها خيال ممانعت داشتهاند ولي به واسطه نهيب سوارها فرأر كرده و فقط چندين تير از طرف آنهاخالی می شود قبلا" دکر شده که تمام سوارهای من در یک نفطه طهرا ن نبودند با N در چندین محل بودند پس از اینکه منصور لشکر دستور حرکت آنها را می دهند چنا نقرار میگذارد که عموما" در خارج دروازه حضرت عبدالعظیم بهم ملحق شوند.

لذا عموما "از خیابان ماشین عبور نموده و درخارج دروازه به هم میرسند در این موقع

نقد احوال وآثار وحيد

در آسیانه صدمین سال ولادت شادروان استاد وحید دستگردی آقای جمشید اعیسر بختیاری شاعربا ذوق و نکته سنج معاصر ، نفد احوال وآثار استاد را در را دیوتهران شروع کرده است ،

برنامهای را که آمای امیر بحتباری ندارک دیده به نظر میرسد هفته هاو ماهها طول بکشد و آنجنا نکه شایسنه و در خور است فراز و نشیبهای زندگی استاد بر شمرده شود و حق او ادا گردد .

حامعه ورهنگ و ادب اصیل ایران و بالاخص خاندان و دوستداران وحید مراتب نشکر خود را از آفای جمشید امیر بخسیاری و رادیو ایران ابرار میدارند ، نامههای فراوان نیز در این زمینه به دفتر مجله و وجید رسیده است که به رادیو ارسال خواهد شد ،

صمنا" همانطور که وعده داده ایم به زودی یا دنامه ای به یاد و به نام اسناد ، شامل نوسته ها و آنار بزرگان علم و ادب معاصر که درباره و حید نوشته شده منتشر خواهیم کرد، از محفقان و شاعرانی که مابل باشند نوسته و اثری در این یا دنامه داشته باشند نقاضا داریم آنار خودسان را با پایان فرور دین ماه ۲۵۳۷ به دفتر محله و حید ارسال دارند ،

ژاندارمهابه ادارهژاندارمری راپورسو به وسیله بلغیبه ژاندارمهای مامور دروازهها دستور میدهند که دروازهها را بسته و از خروج آنها معانعت نمایند . موقعی که منصور لشکر با سوارایشبه دروازه میرسند از دور ژاندارمهای منحص فریاد کرده و از خارجشدن آنها اطهار حلوگیریمینمایندجند نفر از سوارهابه پیش باخته بیر به طرف ژاندارمها میاندازد ژاندارمها نیز شلیک کرده و چون عده آنها کم بود فرار می نمایند در این گیرودار فقط یک اسب نوکرهای ما نیر می خورد بفیه سالما "از دروازه گذشته از راه ورامین و سیاه کوه عازم کاشان می شوند .

فرادصبح به محمدآباد ورامین می رسند از آنجانیز حرکت کرده و به سیاه کوه می روند چون مسافرت سیاه کوه در روز ممکن نیست مخصوصا " در ایام تابسنا ن به این واسطه آنها شب عازم کویر سیاه کوه می شوند جون راه آنها بیست فرسخ در نمک بود و به فدر کفایت آب بر نداشته بودند فردای آن روز به واسطه حرارت نمک و خشکی هوا و نداشتن آذوقه بیست و دو نفر از سواران من از تشنگی هلاک شده و بغیه بعد از سه روز وارد کاشان می شوند از هلاک بیست و دو نفر سوار رشیدم خیلی متأسف شدم ، چندی بعد غفلتا " سردار صولت به تلگراف خانه اردستان که مرکز ساخلوی سواران ابینه من بود ریخته و از آنجائیکه آنها نیز بی خبر بودند چند نفر از آنها را دستگیر و به بقیه شروع به جنگ می کنند (ادامه دارد)



س ، ح ، الف

تحقیقی تازه از مونتگمری وات

ویلیام مونتگیری وات ، رئیس شعبه عربی و مطالعات اسلامیی دانشگاه ادینبورا (اسکاتلند) است ، او متجاوز از

چهارسال است که در باب تاریخ و معارف اسلامی به کار تدریس و تا ایف و تحقیق اشتغال داشته است و اکنون به شهادت آثار بسیارش یکی از اعلام اهل علم زمان و اعیان اسلام شناسان (غیر مسلمان) جهان است، آخرین ثمره تحقیق مستمر او کتابی است در دویست و هفتاد وشش صفحه به عنوان "آن عظمت که اسسلام داشت"، چاپ لندن ، ۱۹۷۴

اهمیت عمده این کتاب ، تحقیقات موالف است در باب پیوندهای سیاست و مذهب در آئین اسلام و تا ثر این شریعت از همان آغاز پیدائی و هم اختلاط و امتزاج آن طی ادوار بعدی با ادیان و مذاهب سابق و نیز رسوم و آداب اعراب و فرهنگهای ملی و قومی مسلمین ،

مونتگیری وات خود به دیانت مسیح پای بند و معتقد است و سوابق خدمت او در زمره داعیان این آئین در فلسطین ثابت ، (۱) تضلع و آگاهی جامع او بسر مبانی و معانی هر دو مذهب در کار شناسائی و دریافتن روابط و ارتباطهای تعالیم عیسوی با معارف و عقائد اسلامی آشکار است و البته گاه عالمانه و بی غرضانه بعضی مشابهت های صوری را از اقتباس و التفاط فرق می نهد، توصیه استاد درلزوم مطالعه مطابقه بی (۲) ادیان اکید است و در خور تا بید ، مو لف مدقق پیوستگی و ارتباط مذاهب و ادیان و ریشه ها و علل و عوامل بنیادهای اجتماعی ، سیاسی و عقیدتی و هم سیر تکامل یا تحول تاریخی آنها را منظور داشته است .

مطالعه استاد مونتگمری وات در این کتاب چونان که از همه اهل علم سزد و شاید به تعبیر استاد مرحوم سید حسن تقیزاده آفاقی (ابجکتیو) است نه انغسی (سوبجکتیو) . استاد مونتگمری وات در بنیاد دیانت اسلام و اساس وریشه های آئین تشیع (و دیگر مذاهب و فرق اسلامی) داوریها کرده است که تحمل آن برمتدینان و قشریان ایسن شریعت عزا و معتقدان عصمت و طهارت ائمه اثنی عشر بسیار گران است . اسساد فی المثل از ترجیح معاویه بر علی علیه السلام ابائی ندارد (و این بین عالمان

و مورخان فرنگی تازگی ندارد) و پیشنهاد میکند که نواب امام دوازدهم علیه لسلام در زمان غیبت صغری نماینده طبقه اقتصادی خاص بودهاند و منافع اقتصادی فویش را منظور داشته (که این بقبیل نتیجه گیریها تازه و بی سابقه است) و نیز کرر اظهار می دارند که شیعیان بعدها تاریخ صدر اسلام را دوباره به سود خبویش وشتماند و قلب ماهیت کرده ، البته اغلب خوانندگان مسلمان که در اعتقاد مذهبی نعصب دارند نه تنها عامیان بلکه بسیاری از اهل علم نیز از این استنتاجها واظهار نظرها بر می آشوبند ، مونتگری وات مسلمان نیست و به توجیه رویدادهای تاریخی و اقعیتهای عینی به سود گروهی معین از فرق اسلامی یا نوع مسلمانان التزامی ندارد . طالعه این کتاب را تنها به منتهیان و صاحب نظران توصیه باید کرد که متوسط آن طالعه این کتاب را تنها به منتهیان و صاحب نظران توصیه باید کرد که متوسط آن علم را مایه قبل و مقال است و مبتدیان را در شمار کتب ضلال .

(۱) نخستین مسیحیان که بهمطالعه اسلام آغاز کردند کشیشانو داعیان مسیحیت بودند و غرض ایشان از مطالعه ، رد و تکذیب اسلام بود. بدین قرارهنوز دربعضی دانشگاهها ی قدیمی آموزش زبان عربی و مطالعه اسلامی شعبه بی از مطالعات مسیحی است. نمونه آن دانشگاه معتبر و قدیمی گلاسگو است که در آنجا زبان عربی را نیز هنوز در شعبه مطالعات مذهبی

(۲) مطالعه مطابقهیی ترجمه است که اکنون به فارسی بــه

مطالعه نطبيقي معروف شده است . ليسدى دارلسينگتن

این کتاب نوشته ای است جالب و خواندنی آزفرد آسنو آرت نویسنده خوش قلم انگلیسی زبان احمد نامدار با قدرتی که در نویسندگی دارد آنرا به زبان فارسی بر گردانده است ،

نویسنده کتاب با مهارتی خاص اوضاع سیاسی انگلستان قبل از جنگ اول را با دقست بررسی کرده و مزایا و مفاسد اجتماع اشرافی انگلستان آن روز را ترسیم نموده و انتقسادی سخت بر آن برده است ، فرداستوارت با قلمی موشکاف تار و پود اجتماع اشرافی انگلستان ا طراحی کرده و با قدرت بی نظیری حکومت فساد را نمایان ساخته است ،

از فقر و گرسنگی و محرومیت مردم بی پناه پرده برداشته و بی اعتنائی و بی اعتقادی لبقه مرفه را نمایان گر فساد معرفی کرده است ، از بازیهای سیاسی پشت پرده مطالب تکان ،هنده ای را بر قلم آورده و ندای وجدان را در برخورد با گناه هرقدر کوچک باشد بهدرستی جسم ساخته است ، متن ترجمه سلیس وروانست و مترجم در آغاز کتاب نوشته است هرکس طالعه این کتاب را شروع کند موقعی آن را رها می نماید که به نقطه پایان رسیده باشد . توفیق خدمت برای مترجم محترم آرزو داریم .



مالكين محترم بايتخت

با پرداخت بموقع عوارض نوسازی علاوه بسر استفاده از دمدرصد جایزه نمدرصدهم جریمه دیر کرد نخواهید پرداخت نتیجه نوزده درصد بنفع شما است آخرین مهلت برای پرداخت روز ۲۹ اسفند میباشد . همکاری شما باشهرداری موجب سپاسگزاری است. مالف ۲۰۸۸۳

شهرداري يايتغت

بقیه از صفحه ۴۲ م

ارزنده سعدی در بیان و قلم استفاده از انواع فیاسات است در این خصوص کسی را یارای برابری با او نیست سعدی میخواهد به قیاس صفات بعضی از حکام جور را در مهرورزی با پسران نشان دهد کسی که با بیانی نظیراشعار زیر دفع شهوت راخوی جانوران می داند، بگر هر بحثی خلاف آن ناشی از نادانی است سعدی می گوید :

هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظراست عشق بازی دگر و نفس پرستی دگراست آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس آدمی خوی شود ؟(نه)ورنعهمان جانوراست و بیشنر در این مورد از قیاس تلویحی استفاده می کند .

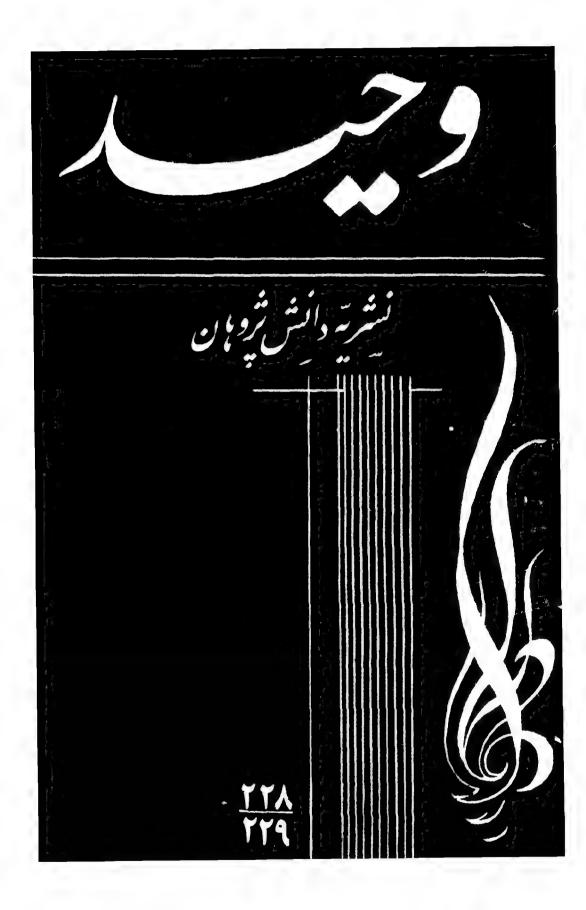
آقای نویسنده اگر ما نوشی برای مردم نداریم نباید نیش بزنیم ،

سعدی میگوید:

زنبور درشت بی مروت را گوی باری چو عسل نمیدهی نیش مزن و نباید از گفتار ما مردم زیان ببینند .

آنکه زیان میرسدازویبهخلق فهم ندارد که زیان میکنـــــد خلاصه سعدی خداوندگار سخن و کلک زرین خدا از تمام اتهامات مصون است : هنــــر به چشم عداوت بزرگتــــر عیب است

کل است سعدیودرچشم دشمنانخاراست



از۱۵ أسفندماه ۲۵۳۶تا ۱۵فروردین ماه۲۵۳۹

صعحه ۲ نامه هاواظهار نظرها ار : "عماسعلي ارشد بحنیاری ــحننقلی برهان" . صُعمه المعسالخانه عبرت بهارسانوبسركاني

صعحه واستبرا ساستادوحید دسنگردی معت ۱۱ - خاطرات زندگی سیباسی من ـ

عباسقلي كلشائيان.

معحه على المرموابدگياه حواري سيدغلامر صا

صفحه ۲۱ منزلگه دلها ادب برومند . صفحه ۱۸ مدرد فرن سسساتوردگنر شمس الملوك مصاحب .

صعحهٔ ۲۱ ـ نغدی بر کتاب در دیار صوفیان دکنر رصا نژاد .

صعحه ۲۷ سرحوش و مست - محمد على ناصح صفحه ۲۸ و مصدم حمدسهای اصعبالی . صفحه ۲۸ معرفی گناب دکتر محمدعلی تحقي و . .

صفحه والمسركا سانى واميرى اصهاني صفحه ۳۳ - شهربی مهارد کنرخسروفرشدورد صفحه ۲۴ ساستاند آرورهنگ پرورسعلی محقال. صعحهٔ ۲۷ حند دستور علمی ، ، ، ـ احمـ

صفحه ۴۰ ۲۰ کسرمان در آستانیه انقلاب مشروطیت بیرضا افسری .

صفحه ۲۵ ــ أولس مسافرت شاهنشاه به شاهرود صہنا ً بعمائی .

صفحه ۵ مراند بشمهای سید حمال الدین _ عبدالهادي جابري.

صعحه عدارحمند هاشمی ،

صفحهٔ ۵۷ ـ صادرات ایران در صد سال پیش . صفحه٬ ۵۸ ترکیبهای لغوی در مثنوی معنوی على اكبر كسمائي .

صفحه عدم ميهمان يراشتها _ نوشته سامرست موآم ـ ترحمه نصرالله ساك .

صفحه وعديجشي در لهجه شناسي سسيد حسن امين .

صفحه ۲۲ دیدار عبد دکتر کاظم شرک (شهرین) ،

صعحه ٢٧٠ - آصف الحكما عدم دن صفحهٔ ۷۷ ـ بنی آدم .

صفحه ۲۸ عنی راده احمدنیکو همت .

صفحه ۹۳۰ جند سند تارسختی مربوط به

اصفهان ـــُ مدرسي طباطبائي . صفحه ۴ ۹ ۹ سخنان نافدوحاوبد محسوكيل . صعحه، ٩٨-خاطرات ماشآ الله خان به نقرير خودش ،

صفّحه عن ١٥٤ حاطرات سردارطفسر ـــحام خسرو خان بختیاری .

أیادآوری: بهای اشتراک محله را به حساب حاری شماره ۳۴۵ محله وحید در بانگ بارس شعبه فروردين واريز فرمائيد .

محله وحيد _ صاحب أسيار و مدير مسئول : سيف الله وحيدنيا

بنتانی : بهران ــ حیابان شاه ،کوی حم ــ سفاره ۵۵ تلعن ۶۴۱۸۲۸و ۶۶۶۰۷۱ بهای اشتراک سالامه برای ۲۴ سماره یکهرار و دویست ریال _خارحه دو هرار ریال (با پست رمیمی) بهای این دو شاره یکصد ریال و بعد از یک ماه دو برابو ، The Cultural Counsellor
to
The Krant A Embasar
Now Dalbi

نامه لم واظهارنظرلا:

حباب آفای دکتر وحندتنا مدیر مجترم محله کرامی وحید

احبراما" به استحمار رساننده و اسعار متدارد:

در سماره احبر ۲۲۵ آن منحله (که از بارنج ۱ با ۱۵ بهس ماه ۲۵۳۶ میباشد) در شرح حاطرات ماساً اللهخان كاسي در صفحه ٤٦ محله كرامي نويسنده آنخاطرات درمورديكي ار حبگهای پدرم حرام علی خان سردار صولت با بایت حسین و ماشا الله خان (کهشاید تحسين حنگ بين بام بردگان مي باشد) مي بويسد "جراع علي خان صولت الملک" پسر سردار ارسد همنا سی نفر سوار بحنباری بهسمت نابب الحکومگی در آنجا (مفصود کاشان) مرياشد" ابن صحيح است در آن موقع آشوب ، فينهوفشونكشي ببالارالدوله برادر محمد علی میرزا در عرب ایران بر با بود و نام برده با سی هزار سوار کرد و غیره جنگ کنیان به قصد نسخت بانتخب نا ساوه بنش آمده بود و حون مورد برای مشروطه خواهان وملیون ابران اصطراری و فوری بود برخی از سرداران بختیاری با پیرمخان به ساوه برایمقابلهبا او رفیه بودید (در این جنگ سافه عموی این جانب شهرات جان ضیغم السلطنه نیز شرکت داست) و برای اینکه بست اردوی تحییاری در ساوه مستحکم باشد خدم فتح الله خان سردار صولت در کاسان مترصد وضع حتهه ٔ ساوه تودندکه اگر پیشآمد نامطلویی بهوقوع پیوست قوراً " خود را به میدان جنگ برسانند ـ مورد دیگر راجم به لغب پدرم در آن تاریخ بسه عبوان صولت الملك است كه تونسيده ازآن نام برده ـ در اینخصوص بهاطلاع مىرسائد که ابیدا و پدرم در حنگ بادامک و قبح بهران بهانفاق شادروان حاج علی قلی خان سردار اسعد و جند سردار دیگر بخنیاری شرکت و به واسطه حان بازی و فدارکاریکهنمودازطرف مرجوم احمد شاه به صولت الملك ملف گرديد و بعدا" در جنگهاي آذربايجان (قره داغ و اردبیل و دشت معان) به ایفاق جعفرظیخان سردار اسعد سیپرم خان سردار و محمد رصاخان سردار فانج سرکت و بعد از فتوجانی که تعودند و رحیم خان چلییانلو و اگراد و ساهسونهایهمدست او را بار ومار کردندپدرم به سردارصولت ملقب گردید ــ توضیح مختصر راجع به این وقایع این که بعد از ورود اردوی اعزامی بختیاری به نبریز معلوم گردید که سنارخان و باقرخان که برای دفتر رحیم خان جلنبانلو و ابلات یاغی شاهسون به صنوب اردبیل و آن حدود رفیه بودند کاری از پیس نبردهاند بنابراین اردوی بختیاری بهطرف اردبیل و کوههای اطراف آن حرکت و بعد از مصادمات و جنگهای بسیار و دلیریهای بی شمار در حالیکه زمستان سختی بود و برف زیادیباریده و ایابوذهاب با اسببهسختی امکان پذیر بود در کوهستانهای اطراف به طوری کاررابررحیمخان و هم دستانش سخت گرفتند که نام برده فراری با هفت پسرش از رود ارس گذشته و به روسیه تزاریپناهبرد به علاوه باادامه جنگ عده معتنابهی از رواسا و پسران رواسای ایل شاهسون آذربایجان با اینکهبه کوه پناه برده بودند کشته شدند و بقیه تسلیم گردیدند و ایسسن قشسون ظفرنمون بعد از ختم غائلمرحیم خانوشاهسونها به تبریزمراجعت وازراه گردنه حیران به آستارا وارد شده و به وسیله کشتی بانزلی رهسپار و به تهران درمیان پیشوازمجلل و محترم رجال و اهالی شهر بازگشت معودند .

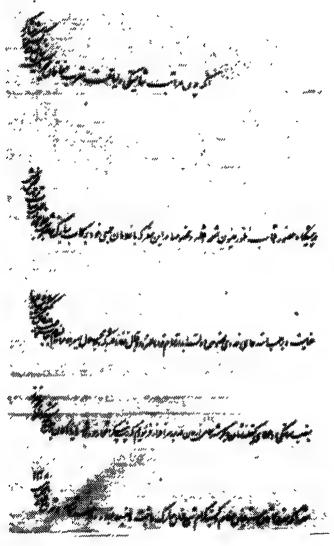
نویسنده و خاطرات بازادامه میدهد " همین که چراغ علی خان مطلع می شود مقصود از خبر ورود نایب حسین و ماشا الله خان به کاشان) " فورا " با سوارهایش سوار شده ازدارالحکومه به کاروانسرای وزیرهمایون رفنه و آنجار اسنگرمی نماید سوارهای امنیه (ژاندارمری) و سایر سربازهائی که در وسط شهر بود بهاوملحق میشوند روز دیگر ما ازباغ حاجی مبصر السلطنه به قصد كاشان حركت نموديم با استقبال شايان اهالي وارد شهر شديم ــحراغ علی خان تا غروب در کاروان سرای وزیر سنگرداری نموده دو نفر از سوارهایش کشتهویک نفر تیردار شد کاغذی به من نوشته و تمنای ناءمین ا و طلب اذن رفتن ا از کاشان به قم را کرده بود إ جواب نوشتم که به هر کجا میخواهی برو ـ به سواران خود دستوردادمکه جنگ ننمایند و مانم رفتن اونشوند اول مغرب به طرف قم با سوارنش حرکت نعود " در این مورد شایستهاست بهاستحضاربرسانم که چنانچهگفتهشده پدرم به کار وانسرای وزیرهمایون رفته چنانچه برخی از مطلعین این جانب گفتند در آن موقع حتی از سینفرهمکنترسوار دنبالشبودهاند یعنی قبلا" سواران بختیاری را سردار ارشد پدرش باخود به قم برده وده یانزده نفر نزد او باقیگذاشته بود و بر خلاف آنچه ایشان نوشتهاندیدرم شخصا "جندین نفر از سر کردگان زیده سواران ماشا کلهخان را که قصدجانش را نموده و از فرازیشت بام بازار کاشان که با کاروان سرای وزیرهمایون راه داشته آمده و می خواسته اند اورا بکشند پیش دستی نموده وهدف نیر ده تیر قرار داده به طوریکه از بام به طرف پائین سقوط می نمایند كهموضوع اين حادثه ودليرانه اعجاب انكيزوشها متوشجا عت اودرجندين سال قبل كهيكي دوسه سفربهكا شان نعودم وردزبان عموم افراد با تجربه وفرتوت كاشان بودو اكثر معمرين اهاليي نجيب كاشان بدان اظهارا طلاع نموده وبرايم نقل كرده اند حاز سواران قديمي پدرم كه چند نفراز آنيان مانند آفرها د چهرازی، نور محمد ،حسین علی بختیاری و علیناروبشیر محمدچهرازیوغیره که به راستگوئی ایلیاتی ممتاز بودند در اصفهان و تهران عینا "گفتههای آقایان کاشان را در این مورد نقل و با بیدو تصدیق می نمودند داما راجع به اینکه خطورشد پدرم ازگار ... وانسراي وزيرهمايون بيرون رفت بعد از اينكه عدماي از سواران ماساء اللدخان بماين ترتيب و ضرب ده نیر پدرم کشنه شدند و عده بدرم نیز برای ادامه جنگ مناسب و کافی نبود صلاح در آن دید که از کاروانسرا خارج و به طرف مم که نزدیک جبهه حنگساوه بودبرای پیوستن به پدر حرکت کرد و کسے همان سواران باسے قدرب مقابله ومقاتله یا او رایا نرتیبی که به وقوع پیوست نداشت و جلو نیامد در اینجا خواستم اصافه نمایم که بعد از وقوعاین جنگ مختصر جنگهای دیگری بدرم با نایب حسین و ماشا الله خان نموده که در سهکتاب کاشان در جنبش مشروطه ایران باریج احتماعی کاشان بازیخی شهرستانهایکاشان و نطنز تا اليفات آقاي حسن نرافي نعربها " به طور مسروح مدكوراست آفاي حسن نرافي برادر آقا علی نراقی شهید از روحانیون منقی ، مغرز و محنرم کاشان و برادر دیگرش مرحوم آفا احمد مدیر نرافی که چندین دوره نمایندهکاشان در مجلسشورایملی بوده و سابعا "روزنامه شهاب ثاقب را در تهران انتشار مرداده آبد و دیگر برادرش مرحوم میرزا بوالعاسم نراقی مى باشد كه از فحول دبيران صاحب نظر و فاضل نهران بوده اندومى باشند ـــ البنه بامراحعه به کنب مزبور این جانب فارغ از شرح و توصیف جنگهای پدرم با نایبحسین و ماشا الله خانکه در زمان کابینه مرحوم خلدآشیان مبزرا حسن خان مستوفی الممالکو وعیافت و به فتحكامل يدرمخا تمهيافت مي باشم.

با تجدید احترامات
عباس علی ارشدی بختیاری
7079/11/70

حسن ، على ، برهان

مقرب الخاقان ـ مقربوالخاقان

درچند شمارهپیشمجلهمحنرم " وحبد" به بکی از نوشنحات زمانسابقکهعناوینمقرب الخاقان و امثال آن از بالابهپائین ،مانند معتمدالسلطان ، عالیحاه عزت همراه را داشت و خواستم به قایان و بانوان امروزه اطلاع بدهم نابه مفهوم و تفاوت دو جمله مقرب الخاقان و مقربوالخاقان آشنا شوند .



به عکس بوشنه ٔ بالا که نمونه یک فرمان است $\binom{1}{1}$ توجه می فرمائید ، در سطر یک می می نوسد : " آنگه حون مراتب شایستگی و لیافت (مقرب الخاقان) محمد اسمعیل خان یوز باشی $\binom{7}{1}$ ، کشبک خانه مبارکه " و در سطر آخر می نویسد : " . . . مقرر آنکه (مقرب الخافان مسنو فبان عظام " چنا نجه در بالا ذکر شده است مقرب الخافان و مقرب و الخافان محترم و دیگر عباوین مذکور به جای کلمات " آقا " $\binom{7}{1}$ و جناب و امثال آن به عنوان محترم و " بیشنام " است اما مقرب الخافان ناظر بسر افراد و جمع است که در اساس گرامر زبان عربی " مقربون الخافان " است و $\binom{1}{1}$ " ن " آن در بلاغت کلام زائد است و حذف می شود . و به فارسی خود مان " مقرب الخافان " و "مقرب الخافان " و تعرب الخافان " مقرب الخافان " و تعرب الخافا

های خاقان " و برحمه زیرلعطی و هم مراد و مفهومی مقرب الحاقان ، همیسه بزدیکمهام خافان (سُاه) است و ضمنا " علاوه مي شود كه ابن تمونه يوعي خرمان خط بدرم (مرجوم مبرزا موسی) است که در سال ۱۳۱۴ هجری به لغب برهان عملک مفتحر آن زمان سد و درباره عکس همخوب است بر اطلاعات خوابیدگان محبرم افزوده سود که با سالبهای۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ هجری فعری (۸۳ و ۸۳ سال قبل از این) هنوز عکاسی از امور جمگایی بنود و آن موقع مرجوم سربيب عبداللممبرزا جهانياني كه از دارالفيون به اروبا براي شياحين : آبلیه عکاسی و حگونگی میزان کردن و عکسبرداری و بازیک جانه متحصر به بور سیرج و سیشههایعکاسی (هنوز فیلم باک و فیلم زل به بازار تنامده بود) و ویزار (سیسورا داخل طشنک حاوی داروی عکاسی کردن و ظاهر سدن تفاط سناه و سفید آن) و فیکسار (تعدا " شبشه عکاسی را داخل طشتک حاوی داروی دیگر نمودن و بایت شدن وبایت مایدن تعیین روی شبشه) و خشک کردن آن و بعد با کاعد در فید مخصوص گذاردن و حلوی اساب مرار دادن (در بابستان درفاصله ۲-۱ دفیقه در فصول دیگر در فاصله ۳-۶ دفیقه اوابعکاس سعید و سیاه سیسه عکاسی بر روی کاعد (کهسعید به سیاه و سیاهیه سفید مبدل روی کاعد مىسد) و بعد الصاق كاعذها بر صفحات مقوائي جاب بزئيني و زيبا محصوم كار عكاسي و کارهای دیگر عکاسے از فیبل سلیعه در دکور پشت عکس یا کسانے که عکس آنها را برمے داسید و میزان کردن عدسی دورسی با عکیرهای یک بقری (بربره) و میزان کردن با جماعاتی از فاصله نزدیک تا فاصله دور از دورسی فرار دارید (گروت) و خصوصیات سرای کردی هر یک از دو نوع که کمی با بکدیگر فرق داشیند و فاصله زمانی عکس گرفش (که مانیند دورتینهای امروزه دارای دنده و دگیه برای جلب بور تشود) که با استفاده از شدت و صعفروسنائی روز در فاصله ۲ با ۵ ئابته باید دست عکاس راه بهورود بور به داخل دورتین تسود ــ و شبها با كمك توارهاي توراني (مينزيم) كه آن را مستعل بموده با يك دفيعــه روسنائی خبره کنبدهای می داد و نیز در باریک خانه سنها از لامتهای بعنی اما با لهله و سر بنج مخصوص و لوله به رنگسرج با فانوسهای سمعی دارای جنهار سیسه سرج (بدخای شیسه توغی بارجه بود) و غیره وغیره رفیه و رجعت نموده در دارالفیون به ساکردای دانس های عكاسي را درسمي داد فرار آن بود كهدر عكاسجانه دارالفيون ساگر دان در عمل عكيب داري از کسانی طالب عکس بودند ^(۴) بعرین کیند و بیا به رسم زمان و اکیسات از اروپاآرمی دولني هم عكاسيها داستد (بعدا" از بمويها بريسيك عكس در مجلموجيد ارائه جواهم داد) که آرم ایرانی آن جنابحه در زیرعکس ملاحظه می فرمائید سامل سیرخواسده سندون شمشیر و حامل خورسند است که به دستور باصرالدین شاه فقط در اوراق مربوط به ورازت حنگ و در لباسها و نشانهای نظامی سیر ایسناده و با شمییر حامل خورسید بود و آرم



اورای عادی مانند اوران وزارت خارجه و وزارت علوم و عیره کلا " شیر خوابیده بود (بعنی در روابط صلح و صفا) و با سال ۲۴۷۳ شاهنناهی هم هنوز این رشته تدربس داشت که در آن سال مرحوم باباریان دکیر دارو ساز دارای دکترا از استانیول به شاگردان دارالغنون درس عکاسی می داد .

عكس هم عكسندرم (طرف حب) با توبسنده ادارهاو (مبرزا جعفر علاء الدوله أي سطرف راست) است .

غسالخانه عبرت در سمنان (۱), ِ

نصرت الدوله در وزارت داد اکتفا هم نشد به زندانیش زبن تبر داد درنهان دستور او به پندار اینکه مامور است بین ره زد گلولهاش بر پشت جسد مرد را به سمنان بسرد لیکبعد از گذشت سالی جند شد به سمنان مکان به زندانش جون به غسالخانهاش بردند مرده را به شست و دبگر بار عبرتی بود و شد زبانزد خلن مرده شو خانه نبز در شهرت

مردی آزاده را به بنید نهاد کرد نفسی بلید بهسمنانیش با به ره نفلهاش کند ، مامیور هرجه گفیند و کرد ، معذوراست به بنهانه و فرار ، او را کنیب بهر شسین به مرده سوی سپرد نصرت الدوله خود فیاد به بند خفهاش کرد بس سگهیانیش خفهاش کرد بس سگهیانیش به همان مرده شوی بسیسردند خامن دوزج و بهشتیش نیست داسان گذشته شسید یکسرار درس عبرت بود سد آمد خلق درس عبرت بود سد آمد خلق

(١) نقل از تاريخ سمنان تا ليف آفاي عبدالرسع حضفت (رفيع)

اً (۱) نمونه فرمان را پدرم برای اسفاده اولادش از نوع بجربر و خطاو گاعد و مرکبت و قلم نهیه کرده است .

⁽۲) بوز بعنی صد و معهوم صد نهر است و بورباشی بعنی فرمانده صد نعرکه این عنوان در آن رمان در ارش کشور عثمانی معمول و معروف بود و در ایران به کسانی که حدمیشیان در نظام و ورارت حنگ نبود سولکی خدمت لشگری مانند سرپرسنی علامان کشک خانسیه سلطنتی و سواران چربک داشتند اطلاق می شد .

⁽٣) آما _ عنوان سادات و اولاد پنامبر اسلام ع بود و به هر کس "آقا "عنوان گفته نمی شد لدا به غیر سادات : مفرت الخامان (معربوالحاقان) عالبحاه و عالبشان و عبره عنبوان می دادند .

⁽۴) در آن زمان اکثر مردم عکس برداری را عمل غیر مشروع می دانسنند و اقلیب حبلی کمی به این فکر نبودند بنابر این با سال ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ (۸۲و۸۳ سال فبل ؟ فغیبط دو عکاسی در بهران بود اولین متعلق به دارالفتون و دومین متعلق به یک ارمنی تحصیل کرده در اتریش به نام الکیاندر سورکین بود .

تبرا

آن به که از سرآفت سودا برآورم حشمی که دیدهبان تمنابرآورم گردن زهفتحلقه مبنا برآورم النحانشسنهنغمهدر آنجابر آورم هرلحظه معجز يدوبيضا برآورم كاه ازنسب روىببالا برآورم عواص كشنه لوالوا لالابر آورم برفرشیان زمنطق گویا بر آورم آنشحوسمع أزهمه أجزأ برآورم هرشت هزار عقد ثربا برآورم خورشیدوار جهره عرا بر آورم جون بيع حامه در صف هيجابرآورم وزكوهخاره رفصدراعصا برآورم ناهای و هوجومیکسرسوابرآورم کر خم می صراحی صهبا بر آورم اندر زمس لوای فلکسا بر آورم وزكان سينه لعل مصفا برآورم نا نسخت سخن بمداوا بر آورم در وصف مشکموی دلارا بر آورم سوزد حواز دلآهسرزا بر آورم رسني كنند وسهمه زببابرآورم در مصر سر زکاخ زلیخا بر آورم بر طفل نی سواریهبجا بر آورم ير دشمنانخويش بيا سا برآورم زان دیگدان کهشاند حلوا برآورم اكنون حكونه رابت فحشا برآورم کزتبغ دل زپهلوی دارا برآورم با راستی دودست تولا بر آورم

باحند دست سود وتمنأ برآورم بائے کہ هسار تعامات پیکسم آراده را سراست اگرطوق بندکی س در سرای حاک و برا فلاک حان باک موسى صفت بهمصر جيهاني زاستين فكرا گەدرىسىپ خاكرافلاك كردەروي در تحرفكر حفية وتبدار روزوست ازعر سيان هرآ تحديثوسم تكوس هوش حبيبدكان بحواب ومن الدركداز وسوز دركوسه رمين جوسيهرا ريزوج طبع بسهان سود سياره ستحون ركاح صبح كلكاوفيدردست عطارد زفرط بيم والتابروجيجشدهم يرجمادجان سرمستي مرا مي وسافي بكار نيست من بردماع بالده عسقم جمحا حب است كفران بعمت است اگر جر سوى سجن نای هنر بهدامیغزلتکسمجو کوه علظم خودر دمند بمسترهزار بار موى از زيان برآيد بانكيماي جوموي یا این شکیج وریجشگفیا که رشگیر دلینگ پیشم رخشودان بد کنش حون توسف اربه چه فکنندم برا دران من شهسوار عرضه بطمم حكونه بيع حبكيزوش بوائم شمشير حونفسان لبكى دربع باسد خنطل فروخس ينحاهسال عمريه معروف كشنه صرف جون ماهیار دل به سکندر دهم جرا مولایفصل کیستکه در آسنانوی



عاتعلىكشائيان

خاطرات زندگی سیاسی من ۱۷

بعد از عرص ادب حدمت ولبعهد و النعابي كه فرمودند برسندند حرا محتصر ارزي كم ماهيانه بابد به برستار والاحضرت سهناز داده سود نمي بردازي؟ (از فرارمعلوم والاحصرت سهناز پرستار سوئيسي داشنند كه علاوه بر مبلغي كه به ربال طبق فرار داد به وي برادحت مي شد ماهيانه بكصد فرانك سوئنس بنز بايد به او داده مي شد .) .

حعرض كردم اجازه از طرف دفير محصوص به ورارب دارائي ابلاغ بسده است ،

برسیدند مقصود حیست ؟

حفرض کردم طبق امریه کننی اعلیحصرت همایونی دیباری ازر بدون احازه کننی که سه وسیله دفتر ایلاغ می شود بناید به کسی داد با فروحت ،

برسیدند حاره جبسب ؟.

حعرصکردم مطلب را خود والاحضرت به عرص برسانید هر وفت از دفیر امریه ایلاع شد. گذشته را می بردازیم و برای آنته هم مرتب ماهیانه پرداخت خواهد شد.

مدنی سکوت کردند و گویا ملاحظه داستند که سخصا" از حضوراعلبحضرت استدعاکیند. لدا اشاره فرمودند خودنان مرانب را به عرض اعلیخصرت برسایند.

من ناگهان فکری بهخاطرم رسید و عرص کردم وزارت دارائی هربانزده روزیک بار صورتی از موجودی ریالی و ارزی خرانه و نیز ارفامی که طرف مدت بانزده روز گذشته هزینه شده و مبلغ ارزی که طبق امریه برای حرید اسلحه با طبق قانون برای خرید لوازم راهآهن مصرف

سده با اساره به سماره امریههای کنیی که توسط دفیر مخضوص ایلاغ شده نهیه و به عسوض میرسد و ممکنستانی رفم را حزا صورت مصارف ارزی با ذکر مطلب درج نمایم اگرامری نفرمودند خود اجازه صمنی است والا بوصیح خواهم داد .

والاحصرت همانونی خرسند سدند و با النفات مرخص فرمودند ، منخوشحال بهوزارت دارائی برکسیم و از اینکه ست را به ناراحتی گذرانده بودم منا سف شدم بهمنزل که رفتم حیال جایم را هم که باراحت بودآسوده کردم و از بشویش به در آوردم .

در اسحا باحارم باز حاشهای بروم از آن زمان ارز دولتی محدود بود به فسروشهای کالای درجه اول مبل نرباک ، بنبه ، برنح و غیره که صرف خرید گالاهای دولتی مثل قند و سکر و قماس و عبره می سد و حق الامتباز نفت حنوب که به ذخیره کشور منتقل می شد و فقط صرف حرید اسلحه و لوازم راه آهن و کارخانجات دولتی می شد ، البنه خرید اسلحه با دستور کسی اعلیحصرت و حواله وزارت حنگ و لوازم راه آهن با اجازه و تصویب قانون مخصوص از محلس سورای ملی ، بنابراین بهیه صورت هزینه ارزی در هرپانزده روز و ارسال به دفتر محصوص برای اطلاع اعلیحضر ب همابونی بود که بخلفی از ناحیه وزارت دارائی و کمیسیون ارز بسود .

صورت هزینه ریالی هم برای این بود که معلوم شود در آمد کشور آنطور که در بودجیه منظور کردنده وصول شده و هزینه هم طبق معررات انجام شده است .

یک صورت هم به طور ماهیانه بانک ملی موظف بود به عرض برساند و اعلیحضیوت دو صورت را با هم معابسه می فرمودند و اگر اختلافی به نظرشان می رسید نوضیح می خواستند ، رئیس بانک ملی که هرپایزده روز یک بار (روزهای جمعه ساعت ده) شرفیاب می شد برای همین منظور و دا دن نوصیح بود ،

باری در صورب ماهانه دسنور دادم رقم فرانک سوئیس که باید به پرسنار والاحضرت شهناز برداحت سود فند کنند ولی مطمئن بودم که مورد استیضاح واقع خواهم شد، همین طبور هم سد، فردای روزی که صورت را فرسنا ده بودم مرحوم شکوه الملک تلفن کردکه امر فرمودند سرفنات سوی و اساره کردند که مربوط است به صورت ارسالی .

در موعد معرر سرفیات سدم ، فرمودند این رفم حیستکهنوشتهای ؟ماکهاز آن اطلاعی بداریم و دستوری هم ندادهایم ،

من حربان سرفیابی حضور ولبعهد را به عرض رسانیدم و گزارش دادم که جون قرارداد بسته شده ما باید ناچار این مبلغ ارز راتپردازیم و لذا آن را در صورت درج کردم که اگر موافقت بغرمائید بپردازیم والا خیر .

برسبدند مگر پرستار ایرانی قحط است که حنما" پرستار باید فرنگی باشد.

من جسارت نداشتم عرضی بکنم و لذا ساکت ماندم بعد باز برسیدند حالا این وحسیه را پرداختهای ؟

عرض کردم تا امر مبارک شرفصدور نباید دیباری برادحت نخواهد سد و برادحتی هم نا کنون نشده است .

مدنی مکث فرمودند و چند قدم راه رفنند و بعد فرمودند ببرداز ولی مبیعت دفت کی تا دستور ما نرسیده در صورت جبزی فید بکن .

عرض كردم اطاعت مىكنم ، و با خوسجالى مرحص سدم و مرابب را وسيله على به مرحوم دكتر مو دب نفيسى اطلاع دادم نا به عرض والاحضرب همايون برسابيد ،

برای اینکه خوانندگان نوجه نمایندکه با جهجد اعلیحصرتففید در کار و حفظ دارائی ارزی کشور دقیق بودند این قسمت از خاطرات خودم را نقل کردم .

وقتی ایشان نا این اندازه سختگیری درباره کسان خود داستند بدیهی است با حه حد مقید به صرفه جوئی بودند ، در نمام مدت که من در خدمتشان افتخار حدمتگراری داشیم علاوه بر موردی که فوفا" اشاره کردم فقط یک بار دستور ی فرمودند و آن عبارت بسود از اینکه یک شب که از حلسه هیئت دولت خارج می سدند با اساره امر کردند همراهسان بروم وقتی به هال کاح سفید رسیدند فرمودند پنج لیره به سمس بده احازه اش را سکوه اسلاغ خواهد کرد ، مقصود شان والاحضرت شمس بود که ایسان را شمس صدا می کردید .

باری بذکر این فسمت از خاطرانم به دو منظور بود یکی اشاره به اینکه کی و کجا برای اولین بار حضور شاهنشاه آربامهر رسیدم و دوم بیان علافه اعلیحصرت فقید به حفظ اموال دولت و حلوگیری از ربخت و پاش سرمایه کسور .

* * *

اکنون برمیگردم به دنباله خاطرات هر حه نامره حنگ جهانی وسعیر می سد به واسطه کسر واردات ، درآمد گمرک تنزل میکرد و برای جبران آن منوحه سدم که باید در نعرفیه گمرکی تجدید نظر نمائیم ، نعرفه گمرکی در آن باریخ بر اساس وزن کالا بود و در رمان وزارت مرحوم داور از محلس گدشته بود ، به واسطه بروز حنگ و بالا رفتن قیمت فکر کردم اگر یک تعرفه مختلط باشد یعنی یک فسمت روی وزن و بک فسمت روی فیمت مسلما "درافزایش در آمد نا شرخواهد داشت ،

برای استحضار خوانندگان محنرم نذکر داده می شود معمولا " گمرک یا روی وزن که همگویند گرفتهمی شود یا روی قیمت که به AD. VALOREM معروف است ، یک روز که شرفیاب بودم به عرض رساندم که به جهاتی که فوفا " اشاره کردم احازه فرمایند در تعرفه گمرکسی تجدید نظر شود ، اجازه فرمودند با متخصصین و با توجه به مغدار کالای وارداتی تعرف

حدید تنظیم و به مجلس برای تصویت برده شود .

من به منصدیان دستور دادم از بنظیم نعرفه حدید با مقابسهبه سالهای گذشته و میزان کالای واردایی و با بوجه به بها؛ احتاس نعرفه جدید ننظیم نمایند و خود نیز اکثر روزها با آفایان در نماس بودم که زودیر بعرفه حاصر شود .

وقنی تعرفه خدید خاصر شد مرایب را به عرض رسایدم ، فرمودند به افلام آن باید شخصا " توجه کنم و امرکزدند روزها شهنعدار ظهر به دفتر بروم و صورتها را همراه بیرم که توضیحات لازم به عرض برسایم ،

باد دارم یک ماه نمام هر روز بعد از طهر ساعت سه به دفتر شرفیاب شده و قلم به فلم می خواندم و اگر برخ عوض شده بود می برسیدند جقدر نفاوت پیدا کرده و چه مقندار در سال از اسکالا وارد می سود و آنا ارزش دارد با بوجه به مقداری که وارد خواهد شد تغییری در بعرفه داده سود ؟ و نفاوت مبلغ چه می شود ؟

سسب به بعضی اقلام که مورد احتیاج عموم بود اخازه اضافه را نمی دادند . یکنی از افلامی که مصر بودند فیمتآن بالابرود داروبود ،وفنی نمام افلام رامطالعه فرمودند پرسیدند خالا حه میکنی ؟

عرص کردم اگر احاره فرمائید موضوع رادر هیئت دولت مطرح و لابحه فانونی بهیده و بهمخلسسورای ملی برای بصوب بعدیم میکیم و پرای اینکه اشخاص ذینفع سو استفاده نکنند به گمرکات دستور می دهم با بصوب لابحه از برخیص کالا خودداری کنند چون نعرفه اکثر اقلام بیس از سابق است و اگر خلوگیری از برخیص نشود از ناریخ طرح لابحه در محلس با بصوب آن که حدد روزی با بیستر طول خواهد کشید اشخاص دی نفع در صدد برخیص کالا با برج بعرفه سابق بر آمده و در بینچه به عابدات دولت ضرر واردمی آید ، این نظر را بسدیدید و فرمودید همین طور اقدام کی چند خلسه هم لابحه در هیئت دولت مطرح بود با بین از مرخوم محیشم السلطنه رئیس محلس تفاضا کردم بیرای بود با بین از مرخوم محیشم السلطنه رئیس محلس تفاضا کردم بیرای لایحهای که باید بعدیم محلس کیم خلسه خصوصی بشکیل دهید .

حلسه حصوصی بسکیل شد و در آن جلسه بعد از ذکر مقدماتی و بیان منظور از تقدیسم لاتحه حدید تفاضای دو فوریت برایآن کردم و اصرارتمودم کمیسیونهایدارائیوبازرگانی تقوریت بسکیلو به افلام تعرفهرسندگی نمایند که هرچه رودیر لایچه برای طرحدر جلسه علبی آماده شود و نفاضاکردم از سایرکمیسیونهاهم نمایندگانی،معرفی شوندکهباکمیسیونهای علبی تکلیف لایچه سریعیر روسن شود و به گمرکات هم دستور دادم تا دستور ثانوی از برجیس کالا خود داری کنید و نصور میکردم جربان رسیدگی به لایچه و نصویبآن لااقل باری پس از ختم جلسه خصوصی ، کمیسیونها نشکیل گردیدو بدون اینکه آقایان نمایندگان وارد بحث و رسیدگی به افلام شوند متفق القول اطهار داشتند احتیاج بهرستاگی مانیست و يا آنچه پيش بيني شده موافقيم .

من به آنان توضیح دادم که علت تعرفه حه بوده و دفنی که در افلام سده با بوجه سه مقدار کالای وارده در سال گذشته و در نظر گرفتن ازدیاد شها و در تبیخه اصافه شدن در آمد گمرک با نعرفه جدید بوده است. آفایان اطهار کردید ، دریست مواقعیم ، وکیلی که نطریه را ابراز کرد مرحوم سید بعقوب انوار بود که اصرار کرد بعرفه دوخرجهسواری علاوه نشود و با اصرار من کهخوبست یکی دو جلسه صرف رسندگی به بعضی افلام مهم سود آفانان گفتند با توضیحاتی که دادید، فانع سدیم و فوری صورت محلس کمیسیون حاضر و نمامصای رسید و قرار شد جلسه علنی به فوریت بشکیل سود ، جلسه بسکیل سدو با یک قبیام و قعود لايحه را بدون اينكه حنى يك ورقش خوانده شود تصويب كرديد . من از آفايان يسكر كرده به وزارت دارائي مراجعت كردم ، بلغنجي گفت از دربار بلغن كردند و اعليحصرت همایونی شما را احضار فرمودهاند ،

من سوار اتومبیل شده به سعدآباد رفیم ، یک نکیه کوچک را اشارهکنم که آن وقت وضع ترافیک تهران طوری بود که خوب یاد دارم با عجلهای که داشتم فاصله وزارت دارائی با كاخ سعد آباد راظرف چند دقبقه گذراندم وقتى شرقيات سدم قرمودند جه كردى ؟

عرض کردم تصویب شد .

فرمودند این بی انصافها به خودشان زحمت ندادند یک مرور هم در لایحه نکنند مگر اینها خودشان را نماینده مردم نمیدانند ، مگر نباید از کارهای مملک مسبوی سوند ،

عرض کردم به اتکاء اینکه می دانند اعلیحضرت همایونی توجه کامل فرموده اندخواسنند زودتر لایحه تصویب شود و به مرحله اجرا درآید . سری تکان دادند و فرمودند حالا که اينطور است اجرا كنيد ، البته لابحه از محلس اللاغ شد و پس ازنوسُنح همالوني مهمرحله اجرا در آمد ، در یکی از جلسات هیئت دولت که در حضور اعلیحصرت فقید بود فرمودید وزیر راه گزارش داده اسکناس در جریان کم است و برای پرداخت عمله جاب راهآهسس و راه سازی احتیاج به اسکناس ریز داریم و از طرفی عملهجات مزبور مزد حود را اغلب حمع **گرده و برای کسانشان به روستاها می فرستند و در حعیفت اسکناس به جریان نمی افتد .** بنابر این لازم است باز مقداری اسکناس در حربان گذارده شود.

دستور فرمودند از مجلس اجازه به جریان گذاردن پانصدمیلیون ریال اسکناس بخواهند که روی هم رفنه دوهزار میلیون اسکناس در گردش باشد و مخصوصا " فرمودند در لابحـــه عِ فید شبود که پشتوانه _ اسکناس تا میزان شعب در صد طلا و نقره و بقیه از اعتبیسار

در فواید گیاهخواری

وای تر بی رحم انسانی که این سان میکند الحق این جنس دو پـا فتـح نمایان میکند ای بسا موجود جانداری که بیجان میکنسید جمع طیرو وحش صحرا را پریشان میکند آدمی بس گوسفند و گاو قربان میکنسسد می بزد از آن خوراک و قاتق نان میکند. میکندبریان و حاضر بر سبسر خسوان میکند گله گله آهوان را تیر باران میکنسسسد یا از آنان کشته و طبخ فسنسجسان میکنسید موقع خوردن حلالش زيردندان ميكنسد هر ستم بتواند آن بیدادگر آن میکنــــد کی تظلم دام و دد براهسل دیوان میکند ظلم کی انسان با انصاف و وجسدان میکند این عمل را او همین با لفظ عنوان میکنسد کز دل و جان رحم بر مخلوق یزدان میکند خاطر موری نیازرد است و احسسان میکنسد کی گیاخواری شکم را گور حیوان میکنسسه بات دندان تا شود در تابه بریبان میکنید از ہے پختن عبث آتش فروزان میکنسسد عاقلان دانند کاین آتش چهبا آن میکند در پی طبخ غذا کوشش فسراوان میکنسست جای سود آیا چـه سودا غیر خسرانمیکند در تنورش نانوا بس نار سوزان میکنسست مرده خواری زنده را بیمار و نالان میکنسید

كوسيحوار انسان بسي كشتار حيوان مبكند درب مسلخ می کشاید بهر قتل جار پــــــا گوسفند و گاو و بزرا سر برد با نبخ تیز نیر وحشت بار صیاد از تغنگ جان شکهار کر گوزنی را بلنگی میدرد از فرط جسوع گوشتش را نرم می سازد به هاون حونخمیر برههای بینوا را از طمع سر مسی سسرد دسته دسنه ماهیان را افکند در دام مرگ دایه بر مرعان دهد با تخمآنان را خورد مرعراز بولجرامش گر بهجنگافتدچهباک حونکه حیوان بی زبانست و ندارد دا درس هر چه بیند طلم از نااهل خلق دیوخوی این حوانصاف و چه وجدانستای نوع بشر آنکه حیوانات را گوید حمایت می کنستم حامی حبوان گیاختواراست تنها در عمل النجنين کي در ہي آزار حبوانات نبست فبر حبوانات میسازد شکم را گوشتخسوار گوسخواری خون نیاشد بات دندان بشر رزوانسان منسخام استو سبزيهايخام در نیابات است نیروئی کهمی بخشد حیات خام طبعی بین که هر طباح از نا پختگی آنکه با آنش بمیراند غذای زنسسدهرا با رود خاصبت علات بكسر بر هسيندر ه جهزانش بخنه میگردد بغیراز مرده نیست

منزلگه دلها

ایخوش آندم که مرا از قفس آزاد کنند یکره ای باد بعرعان شباهنگ بگوی چه کنم ناله که صیاد دغل را خوشنر هر سر موی تو در صنعت رنگ آمبزی بسکه ماندم به خموشی شدم ازجان بیزار دل منه بر ستم آباد که و بران گردد داد کن داد ، که یکباره خراست خراب کاخ بیداد و سنم دیر نماند آباد

به وصال گل و سبر حمیم ساد کنید که حومی نستهبری را نهسجر باد کنند هرچه مرعای حمی ، باله و فریاد کنند یادی از کلک فسون نروز بهزاد کنید کی رسد مزده کزین محبیم آراد کنند هرعمارت که درین مرحله بنیادکنند خانه یی را که به صد مظلمه آیادکنند و گش بامودر از آهن و بولاد کنند

ایحوشآن راستروان کزیی انصاف ، "ادبت " رو بمنزلگه دلها ، ز ره واد کننـــــد

ترک این عادت هزاران مشکل آسان میکند

نعمت صحت نصب نوع انسان میکن

شکرها بر نعمت خلاق منسان میکن

بیشهور از هر رقم وارد بدکسان میکن ...

در غذاها رفع هر کمبود و نقصان میکن ...

قوتی دارد که نیرو را دو جندان میکن ...

ور جوانی،کامرانیها بدوران میکن ...

عظرو بوی مرزه و نعنا و ریحان میکن ...

سفره را رنگین ز نعمتهای ال ...وان میکن ...

عقل و ایمان را نثار راه شیطان میکن ...

مردهخواری نیست جزعادت برای مردمان خامخواری از گیاه و نرک حیوانی مسدام از حبوب و میوه و انواع سبزی خامخوار کشمش و قیسی و آلو توت و دیگر خشکبار پسته و بادام و گردو شهد خرما و عسل نارگیلو فندق و بادام کوهی هر بکسی از جوانه گندم از پیری حورد گردد حوان هر طعامی را زسبزیها بسی خوش طعم تر این خوراکیهای خام رنگ رنگ و جور حور نیست عاقل آنکه با تخدیر و شرب مسکرات

همچو روحانی شود هر کس گیاهی خامخوار درد بیدرمان خود یکباره درمان میکنــــد

درد قىرن

تسلط ما دیات بر معنویات

هر روز می سبنیم و میخوانیم و می سنویم که افراد نامی و سرشناس در هر رتبه و مقام و در هر لباس از حیف و میل مالومبال دولت و ملت و به میزان الاف و الوفخودداری بدارند و حبی وقتی به عنوان امین و ناظر و سرپرست و مسئول بر سر دستگاهی هستند اموال همان دستگاه را حیف و میل می کنند و نه به درهم و دبنار بلکه به میلیون و میلیارد حبی در لباس زهد و عبادت و در خانه خدا نیز از فکر مادیات و " پول " غافل نیستند و در عوص اینکه با روحی سرشار از صفا و پاکی از زیارت خانه خدا باز گردند با چمدانهای پر از اموال فاچاق مراحعت می کنند .

حرص و آزی که در درونها و نهادها میجوشد بهآن می ماند که مال یغمایی بی حساب ریخته سده و همه عجله دارند که زودتر برسند و بیرند و بخورند و این تلاش و تکاپو در پی مادیات معنویات را زیر پاهای شتابنده و تازنده نابود و با خاک یکسان کرده و اثرات تارر آن را در شئون مختلف ماحصل و بازده کارها می بینیم .

انحطاط روحی و اخلانی که موجب این وضع شده و اثرات عمیق تر و بدتری کهبر آن منریب است هر شخص فکور و آینده نگری را متآثر و مغموم میکند .

این شعر نتیجه نعکی لحظهای به ابی غلبه مادبات و پول پرسنی است.

لعنت به بو ای بول إ

لعبب به يو ای يول بس فتنه و غوغا ز يو بر با شده اي يول لعنب به يو ای بول یس عارف و عامی زنو رسوا شدهای بول آن بارکه می گفت دهم جان بره بار ريزم برهش درهم و ديبار به حسيروار اینک به نسیری لعبت به بو ای بول جوبحواره دلدار دلارا سده ای سسول ازحاجي وارمحست وسحته وقاصي در حال و در آبنده و مسعل و ماصع ار بھر جوی سیم لعبب به نو ای بول تفروخته دس عاسق دينا شدهاي بسول ناموس زنان عبرت مردان شده از باد افسانه شد این قصه و حاکس شدهبر باد وان غیرت و ناموس لعنت به يو ای يول بازیچه دست تو و رسوا سدهای بسول حفها زنو ناحق شده ناحق رعودرحق خاکم بدهن باد نو هسی حق مطلبق خوں چو حسبنی لعبت به يو ای بول یر خاک زیهر نو زاعدا سدهای بول علم و هنر و راسنی و عر و فضیلت ناموسوسرف دولتو دينشرع وطربعت گرنیک به بینی لعنت به يو ای بول دردستانو"اوستاعلىينا (" شدهايبول هرسوىبرافراشنەبينىدوسە "سلدىنگ" ىكسوىدگرپاركدگرسودوسە"پاركىنگ" وارخانه عقبي لعنت به يو ای يول وبرا ر بی آبادی ویلا شده ای بسیول

القصه تو مطلوبي و دنيا همه طالب حکم تو روان و همه مغلوب و تو غالسب چون مادر مریم ۲ لعنت به تو ای بول نام تو کلید همه درها شده ای پسول جز عشق تو هرعشق فسون استوفسانه "مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانسم" مجنون در تو لعنت به تو ای بول آشفتهتر از قیس به لیلا شده ای پیول منصور اناالحق زد و سر داد بخامسي، این ذکر اناالحق به تو زیبد به تمامی ب داشته تو لعنت به تو ای بول نی دار که همیایه دارا شده ای پیسول آن حبل متینی که بگفتند تونی تــو Tن سحر مبینی که بخواندند توبی تـو از معجزه نو لعنت به يو ای يول مبهوت نه فرعون که موسی شدهای پول لعنت به تو ای یوا یس فتنه و عوغاز تو بر یا شده ای بول لعنت به تو ای یول بس عارفوعامی زاتو رسوا شدهای پول

١ - سالها بيس عروسكي ساحيه بودند بنام "اوستاعلي بنا" كه بانجي بهوسط دو چور معلق بودوسرنج در دست دارنده آن بود هروفت سرنجرا مي کشيد "اوسنا علي بنا "معلق مي خورد ۲ - روایت بود که هر کس اسم واقعی مادر مرتم را بداند به هر فعلی که آن است را بخواند گسوده جواهد سد ،

جواهرات با مين شود و سپس با يک لحن فاطع فرمودند من ممكنست روزي نباشم ولي، " شماها میگویم هر کس که بخواهد ربال ما را تنزل دهد و میزان بشتوانهآن را از شصب و درصد مسکوک و شمش طلا و نقرهکمنر کند لعیت ایدی بر او باد .

برحسب امر ایشان لایحهای بنظیم و به مجلس برده شدو به موجب قانون ۲۵ خرد که از مجلس گذشت بانک ملی محار گردید با دوهزار میلیون ریال اسکناس در گردشدان باشد و تا چند ماه بعد از شهربور ۱۳۲۰ مقدار اسکناس در حریان فقط همین دو هزار ميليون ريال بود.

از: غلامحسین رصانژاد "نوشین"

نقدی برکتاب در دیارصوفیان

بقلم أقاي على دشتي

قدر مجموعه گل مرغ سجر داند و پسس که به هر کو اورفیجواند ،معانی دانست



راعب اصفهانی ــحسین این محمد این المفضل مکنی به ایوالعاسم ، در معجم مغردات الفاظ فرآن ، ذیل کلمه عدل آورده است : عدالت و معادله ، لفظی است که اقتصای معنی مساوات دارد و باعتبار اضافه نیز بکار مبرود .

عدل بفتح و کسر عبی نسبت بهم متقارب المعنی بوده لیکن مورد استعمال عدل به فنح عین در اموری است که بسبب بصیرت ادراک میشوند مانند احکام کریمه:

"او عدل دالک صیاما"" دلیل برآنست ولی بکسرعبی مانندعدیل است و در اشنا ٔ موزون ومعدود و قابل سنجسُ استعمال میشود که قوه حاسه در آن دخالت دارد ،

عدل در معنی تقسیط بمساوی همآمده و حدیث نبوی : "بالعدل قامت السموات والارض" تنبیه برآنست ، زیرا اگر رکنی از ارکان عالم نسبت بدیگری زائد با ناقی و بروجه مقنفای حکمت نباشد، عالم را انتظامی نخواهد بود ، عدل بر دوقسم است ، یکی آنکه حسن آن بمفنفای اطلاق عقل است ، و در هیج زمانی میسوخ نشده و بمعنی تجاوز و تعدی توصیف نگردد ، مانند احسان بشخص نیکوکار و اذیت نکردن بکسی که اذبتش بدیگران نرسد ، که اینگونه از عدل را مجرد عقل اعتبار میکند ومفهوم آن ازلی بوده ، ابدی خواهد مانید . دیگری عدل شرعی که امکان منسوخ شدن در برخی اززمانها را دارد ، مانند نحوه قصاص و

ارش جنایات و احکام شرعیمای که باآمدن شربعت کاملسر منسوخ شده ابد .

در فرآن کریم سوره طلاق آیه ۲ آمده است : "واسهد وادوی العدل میکم " بعنی گواه گیرید ، درکس دارنده عدل و تقوا را از فوم خود ، و عدل در کناب کریم بمعانی دیگیر از قبیل عدم قدرت بمساوات در آیه : "ولن نسنطبعوا آن بعد لواسن النساء "، و معادل در آیه : "!وعدل ذالک صیاما"" در مجازات صد در حال احرام و بعصد ، که معادل و برابر حیوان صید شده ، یا کفاره بطعام مسکین و یا برابرآن از روزه عدا مبناسد و نیز بمعنی فریضه و نافله و عوض در سوره بقره آبه ۴۸ آمده ایت : "ولایشیل میها سهاده ولایوخذمنها عدل " یعنی و گرفته نشود از آنها عوض ،معانی دبگری بیر بوضع حصص با محاز و کنایه برای عدل آورده اند که تحقیق در آنها مستلزم صرف وقب و دقت نظر بسدار است ،

حکیم وعلامه سبزوار ملاهادی مدر کتاب شرح الاسما الحسنی در نوضیع میا مس عذابه عدل و درمعنی آن نوشته : "اوعائلی است که فرارمیدهد هر حبز را در موضع خود و حق هر دارنده حقی را باومی بخشد ، و در حاشبه کتاب مربور بعلی عوار در دفع ایسین اشکال که : خداوند متعال خیر محض وغنی بالذات از جهانبان است، وعصبان کنهکاران زبانی باو بمیرساند، پس چگونه برای تشفی و انتقام که لایق حناب کتربایی او بیست ، کسی را عداب می بماید ؟ می توبید : "عذاب لازمهافعال آن کس است ، بسیکرار افعال شخص در او ایجاد ملکه راسخه میکند و این ملکات بصور مناسبه حود بصور بافیه جنانکه در فرآن است که : "جزا بماکنتم نعطون " و رسول خدا من فرمود : همانا آن اعمال شماست که نشما رد می شود ، ، و وجود در هر ماهیتی محعول آنست ، و شاین ذاب خداوندگاری افاضه وجود بر مظاهر لطف و قهر خود بوده ، و فیض وجود در هر نعینی بحسب همیان تعین ، و بریک آن متلون می باشد .

در بنیجه ، عمل بعدل ، مستلزم اینست که بمقنضای لسان استعداد و طلب هرماهبت معینی از اکوان فابله ، آنچهکه لایق و درخور اوست باوندهد ، زیرا خلاف آن ظلبیسم و وضع سیئی در غیرمحل خود میباشد و بقول کریمه قرآنی : " و ما الله بریدظلما للعباد" خلق ترسند از تو،من ترسم زخود کرنو نیکی دیدهام ، وز حوبس بسیسد

وای برانسان ،اگر حضرت میاض وجواد مطلق ، بفضل حود باانسان و متارنکرده ، بمفتضای عدلش عمل کند و بهمین دلیل است که در دعا میخوانیم : "الهی عاملنا بعصلک ولایعا ملنا بعدلک" زیرا عمل بمقنضای عدل اینست که در برابر بک کار بیک ، کارنیکی مساوی و هم ارز آن ثواب دهد و در مفابل کار بد ، کاربدی ازهمان نوع ، در صورنیک صرب آیات فرآن بده برابر کارنیک و بعفو و غفران از کار بد و معصیت دلالت دارد ، و این نبست مگر عمل بفضل ، با اینهمه کلمه عدل از اسماه الهی و مصدر و قائمه هام اسم ، یعنی دارنده

عدل مي باشد .

گاهی بجای فضل ، احسان در مقابل عدل واقع میشود، در اینصورت معنی آن اینست که در برابر هر عمل نیک و کار خیر بمقداری بیشتر ، مکافات آن قرارگبرد، و در مجازات کار بد و عمل شر بکمتر از آن .

آیات قرآنی در مباحث مذکوره دارای دلالتی تام است که از غور در فحوای آنها میتوان بخوبی فرق میان عدل و فصل و احسان را دریافت، فی العدل در آیه ۱۹۴۹ سوره بقسید میفرماید: "فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم" و در سوره شوری آیه ه۴ متذکر است: " وجزا سیئه سیئه مثلها" که تعدی در اول و سیئه در آیسه دوم تجاوز و گناه است که مجازات هر یک معادل خود آنهاست، و در این کریمه فرقانسسی: "ان الله یامر بالعدل، والاحسان" عدل بمعنی همسنگ و هم جنس مجازات آمده ولسی اسان الله یامر بالعدل، والاحسان" عدل بعدی همسنگ و هم جنس مجازات آمده ولسی احسان پاداش عمل خبر، به بیش از مقدار و نوع آنست، در کتاب آسمانی عدل و احسان، با یکدیگر و فضل و رحمت نیز متعاقب هم آمده است، چنانکه در سوره بقره آیه ۴۶ آمده است! "فلولافضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین" که فضل بمعنی بخشایش و رحمت نمعنی مهربانی و ترحم بکار رفته است و از این قبیل است آیه ۴۷ سوره آل عمران: "یختص برحمته من یشا و و الله ذوالفضل العظیم" و موارد فراوان دیگر کهاز حیث رعایت اختمار از آوردن آنها صرفنطر میشود،

اما آقای دشتی ، بدون استقصائه حتی ناقص ــ و از پیش خود و بدون دید وسیسع و همهجانبه و تدبر در ببیات آیات ، و تشخیص صحیح معنی عدل و ظلم و فضل و رحمت و احسان ، مبادرت بنوشتن جملاتی در رد و طعن بر صوفیه وعرفای شامخین کرده ، کمهر عامی بی سلیقه و ذوق و هر آدم کم تحقیقی هم ، اگر زحمت فهم و تدبر بخود دهد ، با همان عقل هیولایی و استقامت طبع خود ، برآنها میخندد و بالاصاله مردود میداند ، چه رسد بمغزهای متفکر و دلهای آکنده از عشق تحقیق و ادراک ،

باری ، مولاناجلال الدین بلخی ، درشش دفتر خود که هفت خوان عرفان تحقیقسی است در پیرامون عدل و ظلم ،ابیاتی دارد که مزید آگهی خواننده را بسنده باشد،

در دفتر پنجم فرماید:

عدل چبود ؟ آب ده اشجار را ـــ ظلم چبود ؟ آب دادن خار را عدل وضع نعمتی ، بر موضعش ـــ نیبهر بیخیکه باشد ، آبکــش ظلم چبود؟ وضع در ناموضغی ـــ که نباشد جز بلا را ، منبعـــی و در دفتر ششم نیز فرماید :

موضع رخ ،شہ نہے ویرانے است ۔۔۔ موضع شر ، پیل ہم ویرانی است

شاەراصدر وقرس را درگە اسىست	_	درشریعت ،هم عطاهم زجرهست
از غضب وزحلم 🍦 وز نصح و مکید	_	نیست باطل ، هرجه بزدان آفرید
علمزينرو ،واجباستونافع ست	_	نفعوضر، هریکی ، ازموضع است

در عالم وجود و نظام کل ، خیر انتظام یافته و هرچه بنظر بشر میرسد، در مقام قیاس بچیز یاحالت دیگر، و براثر نسبت و اضافه آن باشخاص در زمان و مکان معین می باشد ، وگرنه شر مطلق موجود نیست و داوری درباره این قضایا بدون در نظرداشتن نسبت وقیاس و وضع لازم معقول نیست ،

بنابراین ، هر عنوانی از عناوین که دارای مفهوم خیر و شر است ، با ملاحظه خاصی خیر یا عدل ، و ظلم یا شرمی باشد ، پس اگر وضع هر یک از عناوین مزبوره را باقتضای زمان و مکان ، بااشخاص و امور ویژهای ، و در موضم خود ، ملاحظهکنیم عدل ، و گرنه از مماديق و عناوين ظلم ميباشد ، اما جون فاعل و خالق على الاطلاق ــ ذات باريتعالى ــ بعلت وجوب و ایجاد هرچه آفریده وخلق کند در کمال نظامو عدل تماماست ، بنابر ایس: وضع هر چیز از ذرهها ، تا درهبیضا و از عقل اول تا هیولای اولی واز فعالیت محضه تا قوه صرفه و نیز از مراتب ظهورات تامه ،تا پائینترین درجات مجالی امکانیه ، کهازآسمان کمال و غنا و اطلاق تا حضیض نقص و نقر ذاتی و تقیید را در برگرفته است ، بر وفق عدل و وضم بموضع و وقوع در موقع و محل خود میباشد، اما چون لازمه ماهیت امکانی قبدل ه استعداد و طلب بزبان حال است ، بنابراین بمقتضای بکار بردن علم و حکومت عقل ، در مراتب امکانیه و تکلیف و عمل ، هریک از این ماهیات برحسب قابلیت ذاتی خود ، امبور خیر یا شر و حسن یا قبیمرا در موضع یا غیرموضع خود بکار می برد ، و اگر بکاربرد هر یک از امور خیر یا شر بجای مقتضی و محلمناسب خود باشد، این وضع و وقوع بموضع یا محل بحسب حکومت عقل و علم است که ضابطهای دقیق دارد ، پس بقول مولانا جلال الدین غضب و حلم و نصیحت و کید ، هیچیک باطل و از نظر آفرینش لغو وعبث نیست ، ولی بکاربرنده آنها اگر از ضابطه علمی و حکومت عقلی برخوردار باشد، هریک رابجای خود استعمیال میکند و اینهمان عنوان و مفهوم عدل است ، ولی در صورت نداشتن ضابطه علم و حاکمیت خرد، هر یک از خیر و شر یا حسن وقبیجرا درغیر موضع خود بکاربرد،ظلم وجور مطابقها معاني لغوي و اصطلاحي آنها مصداق و تحقق خارجي يافته است، بنابراين مولانا در دفتر ينجم ميفرمايد:

سرمه را درگوشکردن شرط نیست کاردل را ، جستن از تن شرط نیست نعمت حق را ، بجان و عقل ده کاردن شرط نیست بیر زحیسر و پرگره اینکه در حدیث نبوی آمده : "بالعدل قامت السماوات والارض "ناظربهر دوجنبه عدل _ ازجهت

فاعل و قابل میباشد، زیرا بقای عالم بدان مربوط است، و ظلم خلاف آن .یباسد، زیرا ظلم چراگاهی بد عاقبت بوده، " الظلم ظلمات یوم القیامه" حاکی از آن است چنانک مولوی بلخی فرماید :

گر ضعیفی ، درزمینخواهدامان ـــ غلغل افند ، در سپاه آسمـــان مرضعیفان را ، توبیخصمیمدان ـــ رو ، زقرآن ، جا و نصرالله بخوان

عدل و ظلم را ، بصوری و معنوی تقسیم کردهاند . عدل صوری ، همان وضع سیئیی در موضع خود ، وعدل معنوی اینست که سالک در صفات الهی محو شود و پرسس اغیسار و متوهمات خود را بترک گوید و بوجه شهود وعین الیقین ، در نظام کل و سجل هستی جز عادل حقیقی را نبیند ، در مقابل ایندو ظلم صوری عبارتست از وضع شیئی در عیر موضع خود ، و عدول از طریق آشکار عقل و شرع و نجاوز بحقوق بطور کلی به و ظلم معنسوی عبارت از عبادت اصنام درونی و بیرونی ، و پرستش متخیلات و اغیار ، و شهود کثرات در مقام وحدت ذات و صفات و افعال است ، که مساوق و همرنبه شرک عظیم میباشد .

لقمان که بتصدیق سوره لقمان آیه ۱۲ : "ولقد آتینا لقمان الحکمه" حکیمی آسمانی است زیرا پرتو حکمت از نور الایوار بر وجودش تافته است، در مقام آندرز بفرزندش طبق صربح کریمه قرآنی آیه ۱۳ از سوره یاد شده میفرماید : " یابنی لاتشرک بالله، ان الشرک لظلم عظیم " یعنی : ای پسرک من ، برای خدا شریکی مقرر مکن ،که شرک ستمی گرانبار است ، یس همانطور که عدل خلاف ظلم است ، هر دوتسم آنهانیز خلاف یکدیگرند ، و کفاررا

پس همانطور که عدل خلاف ظلم است ، هر دونسم آنهانیز خلاف یکدیکرند ، و کفاررا که از مصادیق بارزه ظالم معنوی در شمارند در کرائم فرقانی آیه ۲۵۴ سورهبقره به آنها اشارهکرده میفرماید : " والکافرون هم الظالمون " .

در آیات قرآنی بهر دونوع عدل و ظلم اشارات و تذکرات بسیار است که بذکر چندمورد آنها اکتفا میشود ، فی الجمله : در مورد تعدی بحدود الله آیه ۲۲۹ سوره بقره :

"ومن يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون "و در خصوص ظلم صورى آيه ۴۵ سوره مائده :
"ومن لم يحكم بماانزل الله فاولئك هم الظالمون " و درباره ظلم معنوى ، كه ظالمى بدين وصف در دار وجود آنقدر سرگرم عالم كثرت استكه مجاز را حقيقت پنداشته آثار وافعال وصفات جهان كثرت راحقيقى تصور ميكند، در سوره عنكبوت آيه ۴٩ ميفرمايد : " وما يجحد بآياتنا الاالظالمون " و بجز اينها . . .

باری مولاناجلال الدین بلخی را ، درباره ظلم صوری ابیاتی است که یادآوری میشود :

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان ــــ این چنین گفتند ، جمله عالمان ـــ عدل فرموده است ، بدتررا ، بتــر عدل فرموده است ، بدتررا ، بتــر هست دنیا ، قهرخانه کردگار ـــ قهر بین ، چون قهرکردی اختبار

محمداعلی تهانوی در کشاف اصطلاحات الفنون ، عدل را در تعبیر شیعه عبارت از تنزیه ذات باریتعالی از صدور افعال قبیح و اخلال ونفی غرض بیهوده از ذات واجب الوجود ، آورده است .

درجامع العلوم ـ دستور العلما عدل را احقاق حق و اخراج آن از باطل ، و امسر متوسط میان افراط و تغریط میداند ، فقهای اسلام ـ کثرالله امثالهم ـ عدل را عبارت از اجتناب از معاصی کبیره و عدم اصرار برگناهان صغیره ، و غلبه صواب در امور ، و دوری از کارهای خسیسو حقیر و رذالت ، مانند غذاخوردن در شارع عام و تخلیه در طریسق دانستهاند .

عرفای بزرگ اسلام را در عدل نظراتی در خوردقت و توجه است ، و چون آقای دشتی معنی عدل را علاوه براینکه حنی بمعانی لغوی آن نیز آگهی نیافیه ، ازجهت دیدصوفیه و عارفان ننگریسته ، و اگر هم میدید عمق نظر و ژرفای اندیشه باربک آنسسان را در نمی یافت ، بناچار در مقام طعن و ننقیدآن برآمده است ، و بدون النفات باصطلاحو زبان خاص این طایفه ، بتوجیه ناصوات و اظهارنظرات نسخته و بی ارزس علمی پرداخته است ،

ابوالغنائم ملاعبدالرزاق كاشانى در شرح منازل السابرين پيرهرات ، عدلو حكمت را مقارن و ملازم بكدبگر آورده ، به تبعيت از خواجه عبدالله انصارى در شرح اين عبارت الحكمه اسم لاحكام وضع الشيئى فى موضعه "مينويسد ، محكم نهاد ن چبزى در موضع خود عبارت از اتقان علم بحقائق اشيا و احوال و خواص و اوصاف آشكار و نهان ، و مفاسدو مصالح و معرفت ارتباط هر مسبى باسباب خود ، و تعلق هر حالى يوقت مناسب و نزديك بدان ، ونيزمحكم بودن اساس صنعت با تطبيق بر علم ويژه آن مبباشد ، بديهى است كه بدان ، يوضع هر چيز در محل آنست ،ليكن بروجهى شايسته كه جز به محكم بودن علم خاص آن صنعت ممكن نباشد ،آيه ٨٨ سوره نمل ناظر بدين معنى است :

منت دونان

خردمندان عالم را نصیحت بدندان رخنه در فولادکردن بغرق سر نهادن ده شنریا ر فرورفتی بآنشدان نگونسار بکوه قاف رفتن پا برهنسه سی برچامی آسانتر نماید

از این بیچاره میباید شنیدن بناخن راه در خارا بریسدن زمشرق جانب مغرب دویدن به پلک دیده آتشپارهچیدن وزآنجاسنگ صدمن آوریدن که بار منت دونان کشیسدن عبدالرحمن جامی

محمدعلى ناصح

سنرحوش مرت

دوست میآمد و جام میگلگون در دست سرو و گل را چو همی داد میا دست بدست گفتمای سرو بپیشش قد رعنای نو پست بدرسنی که نشاید دل مظلبوم سکست با ادب گو که کس از بیادبی طرف نیست رانکه من مسلم و معدور بود مردم مست لیک مسان نرا بادگران قرقی هستیت من و دل مست می عسق بو از روز الست بامدادان بنماسای جمن سرخوش و مست گل من بود بنظارگی جمله بسسساغ بگرفتم رستر عجر و بنازش دامسسن راستی کس بیسندد زیو این کجروشسی عشق زد بانگیناگه که سخن در بردوست گفتم ای دوست بنخسای بر این گستاختی همه مستمند درین میکده گیسی بسام فرفهای مست ریاطایفهای مست عسرور

ناصح از مدرسه آمد بخرابات آری کردعشق لبمیگون نواشنادهبرست

فيض دم

محمدسهاي اصفهاني

ای جان خضر زنده ز دمست
ای زنده مسیح ز اعجاز لبت
غمها بزدود حشم سیهست
ای کعبه جان شابد که کنند
ایجان می ویار حوراست و طهور

ای صدراجل دردور سپهـر تا خلق خورند از نعمت تـو دروبش و گدا گدند غنـــی گفتی عزلی جانبخش سهـا

ای آب نقا جاک قدمسیت سرزنده روان از فیص دمت دلها بربود زلف تحمت از راه صفا طوف خیرمسیت میخیانیه سود ناغ ارمت

از مهر مباد بک دره غمیت پهناست مدام خوان نعمت چون میوج رنید بهر کرمت ایجانسخن زنده بدمیت * * *

معزفي تماب

كتابخانه سلطنتي

"سخن سابه ٔ حقیقت است و فرع حقیقت ، جون سایه جذب کرد ، حقیقت بهطریق اولی ، سخن بهانه است ، آدمی را با آدمی آن " حز ٔ مناسب " جذب میکند نه سختن (فنه مافیه) .

تنها باجنین رابطه ابست ، و اعنی آن " جزء مناسب" است که آدمها را به همنوعان خود و به کارهائی از نوعی خاص یبوند میدهد و کارهای بزرگ یا به وجود میگذارد .

دادو سند درونی گرم واین مبادله عاشقانهو وجود آن " حز مناسب " استکه حال را می فزایند و سخن را نیز به عنوان سابه آل ، مولانا در این مورد عظیم ترین نکتهای کهروان شناسی و روانکاوی امروزی عینیت آن را کشف کرده با طرحی بسیار درخشان در مورد آدمها بیان داشته است .

کار ارزنده بدری آتابای تنها ناشی از پشت کار و علاقه مخصوصنمی تواندباشد . این داد وسند زنده که کمکم چند من کاغذ را به خود اختصاص داده بایستی از رابطه گرموهمس و محاوره بین الاثنین است . بین بدری آتابای و مجموعه مخطوطات کتابخانه و اعنیی خلاقان آن ، هنرمندان ، متفکران ، خطاطان ، نقاشان و شب روان راه حقیقت و سالکان شب اسرای مسجد الحرام به مسجد الاقصی ! . آنان که خود مو الق در یکی از مقدمه ها با چنین نوازش قلمی از آنان یاد کرده است .

و یاداین هنرمندان فرزانه را که اغلبشان گمنام ، تهی دست ، آزرده خاطرورنج دیده از بد روزگار ولی سخت منیع الطبع و آزاده بودهاند گرامی بداریم

نخست بهخود مو الفوداستان او را با کتابهاگوشدهیم "....کتابهامانندکودکانی معصوم مرا احاطه میکنند ، همواره و همواره در بیداریهای شب و در ساعات استراحست نسخههائی باکاغذ زرد و مندرس ، بعضی با خطهای زیبا و نو ، گوئی هم اکنون از دست خطاط بیرون آمده ، بعضی از آنها حنان کهنه و فرسوده استکه گوئی شعله آتش و رطوبت آب آخرین رمق را از آنها گرفتهاست و به نشانهای از گذشت زمان و فرسایشیکهنه به انسان ملاحظهای دارد و نه به کتابهای انسان بعضی از این نسخهها اول آن ناقص است و بعضی پایان خود را از دست داده است مانند آدمی علیل . در پیرامون من با من نجوا دارند .

کتاب شامل دو بخش است:

۱<u>۱ مقدمهایکه شامل ۱۱ موضوع که خود ار مس موصوع برایخواننده حالت ترونسیار</u> خیال انگیزنر است و شامل مطالبی که اهم آنها عبارتند از

۱ ـ سرگدشت احمالی سهر بهران،

۲ ساولين بعشه خطي بايران ،

٣ ــ اسامي درواره ها ، محلات ، مساحد ، يكيه هاي سهر بهران ،

۴ ـ نام بعدادی ارتبسدورای ریال تا جارید و صدوید ،

ت سبریکوناه دراوضاع واحوال احتماعی درران صفونه که همین مطلب اخبرسامل اطلاعات و مطالب حالتی است که متحصرات در این کتاب برای اولین بار در یک حا تالیف و عرضه شده است .

هنگامیکهاولین حلد فهرست کنابهای کنابخانه (فهرست ترآنهای حظی کنابخانه سلطننی) به نوعی حدید که در واقع برای هر کنابی سیاسیامهای جامع و کامل عرصه شده بود خات شد کسی چنین رابطهای گرم و محکم بین موالف و کنابهای خطی اس بیس بینی بمیکرد کنه بدری آتایای با جنین مجاهدت و سبت کار و عشقی کم بطس این راه و کار را باخنین سوری ادامه دهد و گنجینهای که دهها سال در فراموسی به سر برده بود این خنین باگهای راه احیاء را پیموده بر عرشهای روس فرار گذرد و با این فهرست بکاری و خفاطت خاص، در آینده محفوظ و پا بر جا بماند .

گرچه بخشی از این گنجینه نفیس در دورانهای گدسته راه نی بارکست را بنموده است به این کار پرارزش تنها ناشی از عشق به میرات و عبای روح و بنوندآن با رموزنهفته ومسترک

ماحیان این اندیشههای ملی و فرهنگی است ، تنها این " جزء مناسب" است که آدمی را می بواند به جنان زحمنی سوق دهد و با حوصلهای کم نظیر او رابه کار نمجلد کتاب وادارد که یکی مکمل دیگری است و پیموده و راه تکامل .

حلد نهم با بافتی استخاصکهآدمی را یکسو به دنیای افسانه و روباهای قرونگذشته سوی مبدهد ، مقدمه کناب سفرنامه ایست اختصاصی و فشره برای اهل نظر که هر بخشش بایهای برای بحثی فصل و تاریخی میتواند قرار گیرد .

هم حنین نکتهای که موالف سخت بر آن تکیه دارد و عرضه آن چشم گیر است مسئله خوردی انسان در راه پر پیچ و خم زندگی و تاریخ از یک طرف و دیو ناشناخنه "زمان" است که همه مظاهر را در زیر شبحخود نسیا "منسیا میکند ا کهنه از تاک نشان بماند ونه از باک بسان ، آنهم در برهه کوناهی از زمان که نه متجاوز از چندفرن باشدو اینکه ابهت این آبه خردمندانه را با همه وجود حس میکنیم که والعصران الانسان لفی خسرالا اللذین آمنو و عملو الصالحات ، که تنها "اما ماینفع الناس" است که " فیمکث فی الارض" را به محود اختصاص داده است .

معدمه کتاب فصلی دارد درباره تاریخ و رسالت انسانی و اجتماعی آن که موالف ید ظراحت فکری خاصی نوعی از ناریخ نگاری را که بیشتر در مشرق زمین رواجداشته ،محکوم کرده و رسالت و وظیفه انسانی و اجتماعی تاریخ و مورخان را یاد آور شدهاست ، تاریخ را به عنوان رشتهای از علم نه مضاعتی برای در بوزگی و خوشامدها .

کناب گرچه نام فهرست را بر ناصیه دارد اما محنویکاریست در نوعخود جدید و بـــد سبکی کهبرایهمیشه نام موالف را بر پیشانی محفوظ خواهد داشت و راهنمائیست بکربرای کار فهرست نگاری که هم خصوصیت تحقیقرا داشته باشد و هم چهرهای از تاریخ را ، به هر حال مقدمه در جلد نهم من را نحت الشعاع قرار داده است و در این معدمه است که خواننده را به دنیای عرفها ، راه و روشها ، حصارها ، باروها ، مساغل دیوایی ویسعولیت آدمها در دنیای دو سه قرن پیش ، دنیای رمانتیک به خواب رفته است سوی حهان باروابط مطلق فردی آن می کشاند ،

آیامو کف با مقدمه خود خواسته است پلی بین دیروز نا آشنا و امروز سردرگم و آسعنه بزند و با آنکه شاید بهار بنواند مرز این دو زمان را از هم مشخص کند ؟ که در مورد اول چنین پیوندی مشکل به نظر میرسد زیرا در دوران جنان با هم متفاویند و بنگانه که بست خلف سلف را می شناسد و نه سلف حنین خلفی را ، و نبها یک رشده ناگسستی در این مبان وجود دارد و آن اندیشه ملی و فرهنگ معالی قوم است که بر فراز دورانهاو قدرتها و راهوروشهای گوناگون راه خود را می پیماید و می بیند و نشان می دهد ال ، مو لف با سهاری انسانی ضمن ادای حق دیگران و باکید براین حق که از حالی انسان مایه میگیرد با مهاری ویژه از خلال عرضهای انسانی خود را با سایستگی به خواننده می شناساند و از خلال حرمت دیگران به مسندی باک دست می باید ،

حدری آتابای با کار خود رابطهای عاشفانه دارد و با حرمت انسانها به بنوند نسست. است .

دکتر محمد علی بحفی

حماسه کویر : نوشنه دکتر محمد ایراهیم باستانی پاریزی استاددانشگاه ـ قطع رفعی ـ ۱۵+۸۳۶صفحه ـ چاپ اول ۲۵۳۶ ارزش ۸۴۰ ریال ،

"بعضی اهل ادب ، در بعریف حماسه گویند: "اثری است با شکوه ، کهاز برخورد و معارضه دو حفیقت یا دووافعیت با شکوه وبیروزی یکی بردیگری حاصل شده باشد . . . "

سخن دکترباستانی را موصیف ننوان کرد . زیرا سبکنویسندگی وی ممتاز ازدیگرانست سخنش باب است ، یکدست و فصبح است و مخلوطی است از مطالب و افکار مختلف که بطور مجزا همه دارای مضمون و معنی لطبف است و همین اجزا و مستقل جمعا " تشکیل مقالموکناب بامحتوی جاذب و شیرین و آموزنده میدهد ، مقاله و کتابی که به وصف اندر نباید و باید آنرا خواند و لذت برد ، زیرا نفل و توصیف نوشته های او جز با قلم خودش میسرنیست ، گوئی دکنر باستانی ابزار و لوازم نویسندگی را در زوایای فکر و مغز خود همه وقت آماده دارد و چون جواهری ماهری که حواهرات مختلف را با ابعاد و الوان متمایز در محل خود قرار میدهد و تاجی مکلل یا شمشیری مرصع بوجود میآورد او هم به کلمات و عبارات بیجان جان میدهد و تاریخ را در لباس حکایت ، طنز ، اسطوره ، و اقعیت و بصورتی جاذب و گیرا بخواننده مشتاق

مننعل مبكند . نوشتهاش حماسه است وكتابش هم حماسه . . .

آخری حماسه او استعفا از عضویت هیئت امنای مجتمع فنی وفرهنگی آرشام کرمان بود که بدون اطلاعت او را باین سمت برگزیده بودند وچون نخواسته بود در کاری فنسی که علم واطلاع حندان از آن ندارد وارد شود وجای یکنفر اهل فن را بگیرد لذا از قبول آن عذر خواست وبا این رست مردانه ومنصفانه درسی هم به دیگران داد که بناحق مشاغل محیلی را استال و آشغال میکنند .

سرنوست ببرلاوال (نخست وزیر پیشین فرانسه) ترجمه وتا کیف دکتر سید مرتضی مشیرت فطع رفعی ۲۵۰ صفحه ــ جاب تهران ــ ۲۵۳۶ ــ انتشارات وحیدــ ۳۲۰ ریال .

سر گدشتوخاطرات زندگی رجال سیاست وافرادنخبهاجتماع از دلچسبترین مطالب خواندی طبقه کتابخوانست وحتی آنانکه درانتخاب کتاب وسواسدارندیا از کتب تخصصی بهره میگیرید با مطالعانشان بیشتر جنبه تعلیم وتعلم دارد، همهوهمه مشتاق وعلاقمند وحوانیده حاطرات وسرگذشتهای عبرت انگیز بزرگان هستند وکتاب سرنوشت پیرلاوال ارآن زمره کیابهائی است کههم جالب است وهم جاذب وخواندنی و طبقات مختلف کتابخوان را سوی خود مبخواند، برجمه بصورتی روان ورساودلنشین صورت گرفته است توفیسق مرحم محنرم را آرزو مبکنیم،

زندگی حاجمیرزا آفاسی بے نوشنه حسن سعادت نوری به قطع رقعی به ۲۵۰ صفحه از انتشارات وحدد به حهار صدریال

تاریخ وجغرافیای قم نوشنه غلامه علامه نادیب کرمانی (افضل الملک) قطع وزیری ۲۷۱ صفحه از انتشارات و حدد جهار صدریال ،

حائی بروم کهقدر من بشناسنسد گر هیج دگرنه سر زیا فرق کننسسد

گرفتم آنکه گشایند پای بستیه ما گواهاینکهنه رند و نه زاهدیم بساست

قسدر من و قیمت سخن بشنساسند گسر هیچ دگر نه جان ز تن بشناسند مسیح کاشانی چسه میکننسد بجال و پسر شکسته ما پیالسه تهسسی و تسمه گسسته مسسا

شهربي بحار

دیگرنشان زباغ و گل و لاله زار نبست دیگر صدای قهقهه آبشیار بیست دیگر نسیم پاکوخوش و عطر بار نیست دیگر لطافتی به رخ مرغیزار نیست دیگر نشان ز جلحله و کیکوسار نیست دیگر اثر ز فاخته بر شاخسار نیسبت دیگر نوای قمری و بانگ هزار نیست زیرا در آسمان و زمین حز غدار نبست آبی روان دگر به تن حشمهسار نیست دیگر به جز خزان وغم پایدار نبست جز بانگ کارخانه و حز روز تار نیست دیگرنشان زباد صبا و بهار نیسیت در حلق جوی حز لحن مرگبار نبست دیگر کسی برای کسی بی قرار نیست در خلق غیر جهره زرد و نزار نیست دیگر نشان ز شعر خوش و آبدار نیست زیرا بهار و عید در این روزگار نیست

در روزگار ما اثری از بهار نیست دیگر صفا ز دهکده و باغ رفته است دیگر صبا عبیر نیاشد به روی شهـر دیگر طراوتی به جمنها نمانده است دیگر پرستو از بر ما قهر کسرده است بلبل گریختهاست دگر از دیسار مسا مرغان خوش نوا همهخاموش گشتهاند رخشندهنيست چهره خورشيد دلنواز خشکیدهاست برگ درختان ز زهر گاز در شهر بی بهار و دلازار و تبار میا در شهر دود خورده و پرهایوهویما در شهر غم گرفته وتاریک و زشتما آب زلال نیست روان دردهان شهر دیگر زعشق یاک نشانی نمانده است رخسار زندگی شده تار از غبارو دود أشعار اين زمان همهيي معنى است وكنك ا مننوبهار و عید ندیدم بهعمرخویش

مساندار فرهناك برور.

در شماره اخیرآن مجله ، جناب آقای حسن صهبا یغمائی قاضی باز نشسته دادگستری مقالهای زیر عنوان "خاطرهای از بیست و هشت سال پیش آذربابجان " در مورد دادی اختیارات به استانداران که مجددا" موضوع روز شده است ، منتشر نموده و با کمال صراحت نوشته اند :

" در خارج از پایتخت و مخصوصا " در مراکز استانها عاملی که موجب پیشرفت کارهاچه در سازمانهای دولتی و چه در کارخانهها و بخش خصوصی می شود و شور و جنبشی درانجام وظایف پدید می آورد و حتی سازمانها در حسن انتظام امور به رقابت با هم بر می انگیزد، شخصیت استاندار است نه اختیارات او " .

نویسنده دانشمند در تائید ابن عقیده دل نشین ، کارهای اسناندار حنت مکان یا به عول اسنان (حضرت اشرف) آذربایجان شرقی و غربی راکه پساز غائله پیشه وری به آذربایجان رفته بودند ، با مرحوم دکتر منوچهر افبال که در سال ۱۳۲۹ استاندار آذربایجان شدند، مقابسه نموده و از کاردانی و قاطعیت و علاقه و جدبت دکترافبال خاطره هائی نقل کرده اند که همه آنها مورد تائید می باشد .

در آن مغاله نامی هم از نگارنده برده و نوشهاند که (حند روز بعد آقای دهغان مدیر کل فرهنگ از بازدیدی که استاندار جدید، از مدارس فرمودهاند) ضمن تذکر ایسن نکته که موقع انتصاب مرحوم دکتر اقبال به استانداری آذربایجا نگارنده هنوز مامورخدمت در فرهنگ آذربایجان نشده بودم و جند ماه پس از آغاز اسنانداری معظم له به تبریز رفتم بحتی در تهران رفعای اداری مرا از رفتن به تبریز منع می کردند و می گفیند دکتر اقبال با تعویض رئیس فرهنگ آذربایجان موافق نبست . و گفته می شد در این مورد بلگراف تندی به آقای دکتر شمس الدین جزایری وزیر وف فرهنگ نموده و ابغای رئیس فرهنگ سابستی را تقاضا نموده است ، من بدون توجه به این حرفها ، در بیمه آبانه ام ۱۳۲۹ به نبریز رفته و در فرهنگ آدربایجان مشغول خدمت شدم ، حالا که دکتر اقبال از این جهان رخت بر بسته و از بین ما رفته است ، با نشکر از پیشگامی حناب یغمائی صفحه ای از دفتر خاطرات خود را به خوانندگان مجله وحید هدیه می کنم ، شاید با این حقیقت گوئی روان رفیس فرد نیز شاد گردد :

سال ۱۳۲۹ خورشیدی وضع مدارس شهر تبریز بسیار بد وتأسفآور بود بهطوریکهدرشهر و حومه ببریز که آن وقت حدود سیصد هزار نفر حمعیت داشت ، برای نحصیل اطفال این جمعیت انبوه ، فقط ۲۰ باب مدرسه از کودکستان تا دبیرستانومدارسحرههایوحودداشت که تنبها یازده باب از آنها در ساختمان دولتی بود ، بقیه ۵۹ باب را در ساخنمانهای اجارهای که برای سکونت خانوادهها ساختهشده بود ، نه با سبس مدرسه ، حا دادهبودند . متأسفانه آن زمان با وجود خرابی که کودکان به اینبناها وارد میکردند اعاره آنها بسیارنازل بود ، بنابراینمالکانخانهها کهدرگذشته نفهبیده خانه خود را به مدرسهاحاره داده بودند آن موقع به وسائل گوناگون دست میزدند نا بتوانند خانه را نخلیه نمایند ولی برای اداره فرهنگ حتی نخلیه یک مدرسه بیز امکان نداشت زیرا که خانهای پیدانمیشد نا برای مدرسه اجاره شود .

بنابراین مالکین آن منازل از سالها فبل دیناری خرج تعمیر خانهها نمی کرد. د نا ملکه در نتیجه خرابی ملک فرهنگ مجبور به تخلیه آنها نشود . اداره فرهنگ نیز با توسل به انجمن خانه و مدرسه و غیره حتی الامکان تعمیرات بنیادی را انجام می داد که از خرابی ساختمان جلوگیری نماید ولی تعمیرات ضروری دیگر حتی گاهی انداختن شیشه ها نیزممکن نمی شد چنانچه در آن سال بعضی از مدارس نبریز در نناهای نیمه ویران با وضع نکست آوری دایر شده بود که نمی توان آن را توصیف نمود .

دو ماه پس از ورود به تبریز و بازدید وضع تأسفآور مدارسشهر روزی در نیمهٔ دوم دی ماه همان سال ۱۳۲۹ از دکتر افبال تقاضا نمودم بدونخبر جند باب از مدارسشهر راباز دیدنمایند ، ایشان که به امور فرهنگی علاقهٔ ریاد داشتند تقاضای مرا پذیرفتندوایشان را نخستین بار به دیدن مدرسهٔ همام بردم ،

برای دبستان همام آن موقع در یکی از کوجههای جنب مسحدگبود محلی را احاره کرده بودند با دو حیاط کوچک که وسعت آنها از ده پانزده مترمربع نحاوز نمی کرد و دودستگاه اطاق های دوطبقه که آجر پلههای بین دو طبقه ساختمان در نتیحه رفت و آمد صدها کودک شکسته و رخته و به مسیر خاکی شیب دار مبدل شده بود که موقع رفتن به بالا دست را به دیوار می گرفتند و به زحمت خود را به بالا می کشیدند ، دکتر اقبال کلاسی را در طبقه دوم بازدید کرد اطاق کوچکی بود که متجاوز از پنجاه شصت کودک حنی در طافحه هانشسنه بودند ، دکتر اقبال نتوانست آنجا توقف نماید زود آمد پائین و از مدبر دبستان نعداد شاگردان را پرسید ، آقای رامیاد مدیر دبستان حواب داد که دبستان شش کلاسه است ولی تمام کلاسها مضاعف می باشند و در حدود ۲۰۰۰ نفر نو آموز دارد .

دکنر اقبال که حیاط کوچک دبستان را می دید باشنیدن عدده ۷۰۰ ناراحت شد و پرسید موقع تنفس این کودکان کجا بازی میکنند؟ من جواب دادم الان زنگ را بزنند ملاحظه فرمائید . گفت نه لا: م نیست و با هم از دبستان بیرون شدیم .

در ماشین که تحت تاثیر آن منظره قرارداشت از من پرسید چه کاری می توانیم انجام دهیم ؟
من حواب دادم متأسفانه وضع مالی دولت طوری نیست که امید کمکی بتوان داشت ، از طرف دیگر با تمام کوششی که کرده ایم نتوانسته ایم خانه مناسبی اجاره کرده این قبیل جاها را که نعداد آنها کم نیست رهاکنیم تنها راهی که به نظر من می رسد ساختمان مدرسه است و آن هم با کمک جنابعالی عملی خواهد شد ، دکتر اقبال پرسید چه کمکی و از چه محل ؟ حواب دادم ، حون می دانم که حنابعالی آدم پاک و درستکاری هستید از این جهت این پیشنهاد را مطرح می کنم ، معطور یکه می دانید از سالها پیش جهت نگهداری مستمندان شهر علاوه در یک ریالی که از هر کیلو قند و شکر به عنوان عوارض شهرداری گرفته می شود ، کیلوئی بک ریال نیز به عنوان کمک به مستمندان دریافت می کنند و آن پول که مبلغ کمی نیست با نظر استاندار خرج می شود ،

البته مقداری از آن را به مصرف نگهداری مستمندان می رسانند ولی بقیه معلوم نیست در اسنانداری جطور مصرف می شود ، پیشنها د من این است موافقت فرمایند از همان یک ربالها مبلغی به مصرف ساختمان مدرسه برسد ،

دکتر اقبال فردا صبح گزارش جامعی از آنچه که در بازدید مدارس تبریز دیده بود به وزارت کشور نوشت و پیشنهاد نمود موافقت نمایند اضاقه عوارض مستمندان در تبریز به مصرفساخدن مدرسه برسد ، من نیز پیشنها داستاندار را دروزارت کشور به وسیله نمایندگان نبریز نعقیب نمودم تا موافقت وزارت کشور اعلام شد و برای اولین باردکتر اقبال چکی به مبلغ سبصد هزار تومان فرسناد که در فرهنگ با نظر کمیسیونی به عضویت پیشکاردارائی، دادستان تبربز ، رئیس فرهنگ و نماینده استانداری و سهنفر از معتمدان محلی (مرحومان حاج محمد نخجوانی و حاجی محمد تقی جواد زاده و آقای حاج معصوم شیخ الاسلامی) به مصرف ساخنمان پنج باب دبستان که قبلا " محل آنها را نگارنده از قبرستانهای متروکه شهر انتخاب کرده بودم ، برسد ، این پنج اب ساختمان در سال ۱۳۳۰ خورشیدی بنا و دبستانها انتخاب کرده بودم ، برسد ، این پنج اب ساختمان در سال مصروطیت) شیخ محمد خیا بانی به نام شیخ سلیم ، ضیا العلما (دو نفر از شهدای صدر مشروطیت) شیخ محمد خیا بانی ازادی خواه و شهید معروف تبریز) ستارخان سردار ملی و سنائی نامگذاری گردید .

دکتر اقبال با این اقدام خداپسندانه خود ،راهی راهموارنمود که سالهای بعد توانستیم از آن محل و اعتبارات دیگر با کمکهای مردم و شهرداریها و استانداران بعد در مدت نه سال در حدود هفتاد باب مدرسه فقط در شهر تبریز بنا کنیم و با این عمل ،کودکان معصوم تبریز از بناهای ویران خلاص شدند ، اگر دکتر اقبال موافقت اولیه و را نمی نمود ، معلوم نبود استانداران بعد از وی این تقاضا را بپذیرند یا نه ؟ و این پیش قدمی و حق تقدم دکتر اقبال با کمکهای زیاد دیگری که به فرهنگ آذر بایجان نمودند همیشه در صدر تاریخ فرهنگ این استان نوشته خواهد شد .

"احد سیدی حدد دستور علی برای حامظیات رندگی برای حامظیات رندگی

هر کس در زندگانی خود دوچار مشکل یا مشکد می میشود و برای رفع آنها میکوشد گاهی بر آنها عالب و کامیات میگردد زمانی از کوششهای خود نتیجهای نمیگیرد و شکست میخورد درنتیجه ناامید میشود مشکلات و بدبختیها گاهی در ارتباط و برحورد با دیگران وزمانی در نتیجه حالات روحی و اخلافی ناپسند خود آدمی بوحود می آبد عسده ای از دانشمندان روانشناسی و علم الاجتماع در اروپا و امریکا پس از تحقیقات و آزما بشهائسی که نموده اند برای حل مشکلات در زندگانی چند دستور ساده و عملی داده اند که در این مقاله باختصار بیان میشود.

نویسنده این یادداشت در ضمن ذکر این دستورها باخنصار چند شعر فارسی کسه بزرگان قدیم و جدید خودمان سروده و بمعاد آن دسنورها خبلی نزدیک و معانی آنها گاهی بالاتر است ذکر مینماید .

اول هرکس باید پس از دفت و تأمل کافی در پیش خود درست بسنجد و تشخیص دهد که اساسا " در زندگانی چه هدف و مطلوبی دارد بعنی طالب مال و دارائی است یا آرزومند برسیدن جاه و معام و برای رسیدن بهر یک چه مشکلاتی را در پیش دارد . هرکه منظوری ندارد عمر ضایع میگذرد احنیاراین است درباب ایکه داری اختیاری (سعدی)

دوم ـــهر کس باید با فکر و نعقل شخصی و یا مشورت با دوستان صدیقو باتجربیه خود راه صحیح برای رسیدن بمنظوری که دارد یا بر طرف کردن مشکلی که برای او پیسش آمده پیدا کند بعد تصمیم بگیرد و فدم بردارد ،

مشورت ادراک و هشیاری دهـــد مشورت مرعفل را یاری دهـــد عقل با عقل دگــر دوتا شـــود نور افزوں گئت ره پیدا شـود (مولانا جلال الدین صاحب کتاب مثنوی)

دیگری گفته است:

چوآید مشکلی پیش خـردمنـــد کز آن مشکل فند در کار او بند کند عقل دیگر باعقل خود یــار که با در حل آن گردد مددکـار

سوم بس از تعقل شخصی و مشورت با اشخاص مجرب همین که تصمیم مثبت گرفت آنرادردماغ خود نگاه ندارد یعنی تردید بخود راه ندهد بلکه قدمی بردارد و از وسائل ونیروهائیکه برای رسیدن به هدف در دست دارد یا رفع مشکلی که برای او پیش آمده و همچنین از طرز استعمال هر یک از آنها صورتی برای خود تهیه کند بدیهی است هرکسی برای خود وسائل و اسبابی دارد که در موقع ضرورت و احتیاج بآنهامتشبث میشود و در این جادو نکته مهم باید رعایت شود .

اولنکنهآن اسباب و وسائل را برای خود نجزیه و تحلیل کند و درست نشخیص دهد که در چه موقع از هر یک از آنها میتواند استفاده کند . دوم اینکه در موقع پیش آمیسد مشکلات ناگوار در زندگانی ناراحت نشود و خود را نبازد با مطلاح دیگر جوش نزند و برای رفع آن عجله و شتاب هم نداشته باشد .

همه نقص مرد است جوش و خسروش همه کارها از فرو بستسگسسسی فرو بستن کسار در ره بسسسود شکیب آورد بسنسدهسسا را کلیسسد

ز خود کم کند هر چه آمد بجـوش گشایــد و لیکـــن بــآهــستــگـی گشایـــش در آن نیــز ناکه بـــود شکیبنده را کـس پـشیمان نــدید

چهارمـهمیشهبسلامت روح و بدن و فکر خودتان توجه داشته باشید با بدن و فکر نام رسیدن به هدف یا حل مشکلات زندگانی اگر محال نباشد بسیار سخت و دشوار خواهدبودودراین حال گر برای رسیدن بمنظور خودتان یا رفع مشکلی که دارید عجولانه دست بافدامی بزنید مشکل تازهای برای خود ایجاد کردهاید.

هر چند زمانه شور و شر انگیسزد نتوان بر موج آب دسست رد زد دیگری گفته است :

بشکب و گرنه بیشتر انگیسزد گزدستزدنموج دیگر برخیزد

> بر هر مشکل که از عمش بیخوابی بدبختی اگر یسکی بود در اول

با حوصله و صبر ظفر مییاسی گـردد دو برابر چوکنیبیتایی

پنجم ــ از مشکلات زندگانی نهراسید با عزم و اراده محکم با آنها روبرو شوید و یکایک آنها را بتدریج از میان بردارید برای کسی که نمیخواهد باسختیها روبرو شود واز آنها میگریزد هیچوفت سعادت و کمال دست نخواهد داد آهن را تا در کورههای آتش نگذارید فولاد نمیگردد.

آدمی هم با در زندگانی سخنیها ومشکلات نبیند کار آموخته نمیگردد و بر آنهسا عالب نمیشود .

آبو آتش میکند صاحب برش شمشیررا

عفل کا مل میشود از سردو گرم روزگار

دیگری گفته است : عقل سخنی دیدگان شیشی صبول دیده است بیه این همواری از سوهان باهموار یافت

ششمــبرای خودبان در حانه با در حارج سر گرمینهیه کنید مانید گلگاری و نعاسی نواختن موسیقی یا جمع آوری خطوط ریبا وآبار باسانی و نظایر آنها برداخین بدین امور عیر از رفع حسنگیهای بدنی و روحی فکر انسانرا بار منکند و آبرا بکار می اندارد و برای امیدواری بحد و حهد در رندگایی و رفع مسکلات راههای باره باوستان مندهد.

هفتم هر مسکلی که در رندگی برای سما بیس آید آیرا آسان یکبرند از جادربروید وحشت نکنید بر عکس آبرا سهل بسمارید و برای رفع آن بس از فکر و بامل بعیدای بکسید و قدمي برداريد ،

گر بحت بگیری آبخه آبد در بنشش از سختی آن دلت فید در نسوسیس

هسدار که هیچکارد هرآسان بیست حر آبکه خود از بحث آسان کسریس

هستم ــ حوسخو و برم کو باشند در موقع بیسآمدن مشکل بدیکران برجاس یکنید معصیر را بگردن اس آن بنندارند کسی که در موقع بنس آمدن مسکل ــ آرام و خود دار نباشدروجا "بابديا" مريض است ، اسجاض حسن و بيد جو مشكلات را بتحيده بر متكنيد و بر مسكلات منافرانيخو عاليا "مردمان بيكياه با دوسيان جود را متريجانيد .

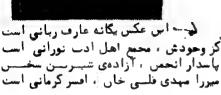
تنديمكن كه رسته سي سال دوستي در حال تكتبلد جو سود بند آدمي هموار و برم بالله که سبر درنده را زیر فلاده با در نوال سیا ملایمی

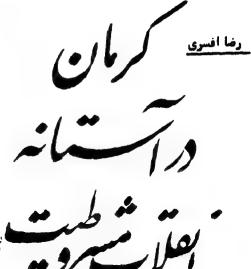
یهم النا در زندگایی برایخودیان هیجویت هدف برزگ که رسیدن بآن ۱۸۰۸ و بر زخمیت و دردسر باشد در نظر بگیرید زیرا عالیا " بآن بمیرشید در سنجه مانوس و دلسور ودرزندگی همیشه با امید و بدینی میتوند شخصی معیدل و منابه رو باید برای خود همیشه حندهد فندرنظر بگیرد در بنیچه کوشش بهرکدام که رسید نسوین منسود و امیدوار نسعی و کوشش میگردد و برای رسیدن به هدف دیگر اقدام میکند و عافیت ، بآیها سرسد ،

رسی بکام دل خونسس مِبرط سه اصل امید داسین و کوسس و سکیبائی دهمت با وجودتمام دستورهائی که برای رسندن بآرورها و حل مسکلات در ربدکانی در این مقاله دکر شد نصور نکنید در آننده در دسرو رحمتی در زندگی بخواهید داشت زبرا دنبابرای رندگانی همیشه میدان مبارزه برای ادامه حیات و برقی و حیک با میکلات است و گرنه در گورسنان برای مردکان هنجوفت آرزوئی بیست و آنها مسکلانی بدارید.

عادل که مسکل دکر آبد برای او بیجاره آ دمی جوسد ار مسکلی حلاص سيكدگور مايەنىد بىس باياو هر جند دوربر بهد از بیس پای سک







مشروطیت ، آزادی۔کلمانی کفزهائی نه چندان دور ، قبل از سال ۱۳۲۴هجری قمری در دهانها میگشت و ملت ، یکپارچه در جستجوی آن ۔ میگفتند ، مشروطیت سد اسبداد را درهم میشکند و برابری ، برادری و عدالت اجتماعی میآورد ، ، ،

آزادی خواهان مشروطیب برای ما عزیزند ، چه آنان که در اولین روزها با فلم ، و چه آنان که بعدها با سلاح آنشین به پیکار برخاسند ، از روزهای نحسنبن ظهور ایس معکر در کرمان کمبر سخنی رفته ، و اگر هم در کتابها به اجمال یاد شده ، بنهسا یادها مربوط به دورانی است که "نفکر آزادی" جای حود را به "انفلاب آزادی بخش" سپرده بود . دراین مقاله کوسش می رود به اختصار روزهای باریک نخسین چشمهی تفکر انقلابی کرمان که به دربای جوسان انفلاب مشروطیب پیوست روشن شود .

باصرالدین ساه فاجار بر اریکه سلطنت بکیه رده بود ، ساعر باشناختهای بنسام " مبررا مهدی فلیخان ، فلیرزند "حاج ابوالفاسم کرباسی " که بحصیلات خبود را در کرمان برد علمای بررک عهد خویس به انجام رسانده ، به بهران میرود ، با آشناشسی باشعرای درباری حصور شهربار میرسد ، فصیده میخواند و " افسرالشعرا " لقب میگیرد ، با می درباری می درباری می دربان میده با در درباری درباری درباری میده با درباری دربا

دیری نمیگذرد ، ساعر محیط بهران را تعیپذیرد ، او دیگر دلواپسی مردمیان را دیده ، رمزمههای آزادی را سنیده و در اندیسه بارگست به کرمان است :

دارم هوای آن کسته روم در دیستار خستونش

بندم دوباره دلبسه سرزلف يسسار خسسويش

راس " ورطهی پیسر از خطسترم با کجیتا برد

دادم به دست "کودک نــادان " مهــار خویش

به کرمان باز میگردد، میرزا مهدی قلیخان بدافسرالشعرا شده است، اما اینک

در اندیشهای دیگر ، ۰۰۰ روزگار سپری می سود ، او همجنان مسورد بستوجه حکام است (وکیل الملک ، شهاب الملک و ۱۰۰۰) و مردمان که اس را دریافتهاند ، از جور حاکسم در خانهی او بست می نشینند و با وساطت او مورد بحسس فرار می گذرند .

و او در جسنجوی آنچه میخواهد ، سرانجام بسکبل انجمی ادبی در کرمان ، که نقطمی اجتماع اندیشمندان کرمانی باشد ، و در آغار ، ایمی و جبحون ، و در پسایسان میرزاعبدالحسینخان بردسیری (مبرزا آفاخان) ، معروف برس اعضاء آن ، ، ،

وافسر با شعر عاشفانه ، حرفهائی دیگر میآمیزد:

بود بیمار چشم یسسار و جسسان من پسرستارش

پرستاری که اس باسد ، جسته بیساسد خال بیمارس

نمی آرد کس این بیمسار را سساب پسترسناری

که با صدنانوانی جنسان مسس آمند پسترستارس

من آن مرعم که چشم باغیان از بهریساس گل

سررها میزند در آسیان هستر روز صد بیستارش

بسی حیرانم از این باع و از این سروواز این کل

که آمد در نوا یکسان ، سنندرو و بستلیل و سارس

از آی ترسم کفسوزد در کلستان ریسهی کلیسپ

ار این سان مرغ جایم گر سرر رسیسزد .ز منفارش

دلم در گلشن آن آنشین مرغ است حوشالحان

که چون بروانه سوزد بلبل از آررم گعسسارش

چنان یا مینهم از حسرت صباد در صحـــرا ،

کمچوں مژکاں برون آید ز چسم سیاوک خیبارش

چنان مرغ دلم در دام عم مسانـــه مینالــد

که هر کو بیننود دیگر نخواهسی دیسند هشیارش

کسی کز نوک تیر عشق مجروح است چوں" افسر"

نوان دانست حال زحم دل از چشم خونبـــارس

و زمانی دیگر، شعر عاشقانه را رها کرده است:

بلندی یافت کوه از پای در دامن کشیدنها سرسیلاب برسنگ آمسد ازبسی جسادویسدنها

من از بی قهیزی خار سر دیسسوار دانستسم ،

که ناکس ، کس نمیگردد از این بالا گزیسدن هسا

ويا: حق الصاف عجب معلكتي مسكن مساسب،

پىر ما كودك ما ، رھير ما ، رھينزن مساست . . .

سحنها به حاکم میرسد و بعدانجلال انجمن و بیعید "افسر" به "یم" کسه از بیعید بیر سحنی دارد:

بحب بدم از ساحت کرمان بیشه بسیمانداخت

وز گلس عبسم سوی زنسدان عسم انسسداخت

با " سبح على " ^(۲) كرد مرا دست و گـربيان

بنگر که جگونه خرو نو بره بسسه هم انداخت . . .

با مرد شخل کوی در افتاد و رئیستان کستنزد

روباه صفت پنجه بسمه شیستر درّم انستداخت

هر جند کرم کرد ولی جنف کست آحسسر ،

حرفی که وسط بود ورا از فلیسیم انسیسداخت " افسر " کرمس را بیدنسیوست و پسآنسگه ،

پائیش ببعرود و بسوی حسیسرم انسسسداخت

رورکار به افسر بیگمیگیرد. افسر در بازگست به کرمان ساهد مرک را در آغوش میکنند، اعضا پراکنده سدهاند ولی سالها بعد کروهی به اخبای انجمی کمر می بندند، اینک هدف آسکار است، آزادی خواهی، که بر گور چهارین از شهیستندای راه آزادی بوسند (۳):

اندر اینجا کسرد بایسند انجمسین فرفسهی مسروطسه حسواه ومستبند بر کمر زد دامن مردانسسسسگی در ره ملت بسسسه حسون آعشته شد کی ، به سال عین و کساف و ها وشین

انجس انتخاست ای اهل وطنس این شعر را گست نیبانید مسعد ای خوس آن کس را که از فرزانگی از حقای مستدیبنیس کسه شد این فضا از چرخ آمد نزرمینسین

مبررا آفاحان راهی اصفهان می سود ، (حدود ۱۳۰۲) و شیح احمد روحی کرمانی پسر مرحوم آخوند ملامحمد جعفر به او می پیوندد ، آنگاه به بهران مسبی رونت و سپس استانبول ، ، ، و بعد راهی فترسمی سوند ، ویساز دیدار صبح ازل وازدواج بادختران وی ، ، به استانبول بار می کردند ، مبرزا آفاخان به کار نصنیف و با الیف پرداخته است ، لکین از جامه ی او بوی خون می آید ، بوی انقلاب مسروطیت ، همان خون که از گلوی او برخاک نیربرمی ریزد .

تو تا باشیای خسرو نسسامسور
بویژه که باشد ز روشن دلسسی
یکی نامداری ز ایسسسران منم ،
ممی خواستم مسسن که اسلامیان
در اسلام آید بسسسه فرحمید
مرا بیم دادی که در اردبیسسل
ز کشتن نترسم کسسسه آزادهام

مرنجان کسی را کسسه دارد هسسر به جسان دوسدار ببی و علسسی کسه حبو کرده در جبگ سران مسم به وحسدت ببندسند نامر سسان بسکی انجساد ساسی پسندند... نام را بیسته رنجبر بندی جنو بسل ز مادر همسی مسرک را رادهام ...

در اینزمانسیدجمالالدینمعروفار لندن نماستانبول میآند .سبح احمدروحی و میرزا آفاخان شیفتهی سید میسوند ، مبررا آفاخان با سید جلسات بحث دارد . هست بهشت و قهومخانه سورت را مینویسد

سلطان عثمانی به خیال انجاد اسلام افداده است، از سبد می خواهد علمای ایران را نیز به اتحاد اسلام دعوت کند، سید چنین می کند، انجمنی بسکبل می دهد، خطابه ایراد می کند: "اگر مسلمانان منحد شوند، اهل کفر و رندفه ، نمی سیوانند در جامعهی مسلمین نفود کنند، امروز بیش از هر زمان دیگر مسلمانان به انجاد و انعای ندارند، "

مکانیب به علما می رسد، چهار صد مکنوب،، نوسه ای بدست مبررا محمود حان قعی کنسول بغداد می افتد، آن را به حضور با صرالدین شاه ای فرسد که سدحمال الدین افغان در ایران فننه برپا خواهد کرد،، ناصرالدین شاه از میرزا محمود حان علائالملک می خواهد مسبین واقعه را به ایران گسیل دارد، در این گیرودار یک کرمانی دیگر پا به میان می نهد، مردی ژولیده ، پربسان که در وطنش به او ظلم شده، از سهر و دیار دل برکنده و به اسانبول شنافته است مردی با نام " مبرزا رصا"،، که به دیسدار سید می شنابد، سرگذشت خود به سید باز می گوید و پاسخ می شنود نا خداوند از ظالم و هم از کسی که ظلم را تحمل کند ببزار است"، به ایران باز می گردد، و در هیجدهم ذیقعده، می شکند، اما نهال مشروطیت تشنه است، میرزا آفاخان و شیح احمد روحی را علائالملک می شکند، اما نهال مشروطیت تشنه است، میرزا آفاخان و شیح احمد روحی را علائالملک از استانبول روانه ی ایران کرده است، سید جمال الدین در نگاهداری ایشان ، در عثمانی با درمیانی نمی کند، می گوید: "اگر پسر مرا بالفرض به مفتل ببرند و از یک کلمه شفاعت با درمیانی نمی کند، می گوید: "اگر پسر مرا بالفرض به مفتل ببرند و از یک کلمه شفاعت من وی نجات یابد تن به کشتن او می دهم اما عار خواهش از دشمن برخود نمی نهسم، می نوی نجات یابد تن به کشتن او می دهم اما عار خواهش از دشمن برخود نمی نهسم، بگذار به ایران برده سر ببرند تا در دودمان ایشان پایه شرف باشد، (۴)

تبريز انتظار ميكشد. محمدعلىميرزا وليعهد ، درماه صغر ١٣١۴ دفتر عمسو



مالكين محترم يايتخت

با پرداخت بموقع عوارض نوسازی علاوه بسر استفاده از دودرصد جايزه نهدرصدهمجريمه دير کرد نخواهید پرداخت نتیجه نوزده درصد بنفع شما است آخرین میلت برای برداخت دود ۲۹ اسفند مساشد . همكاري شما باشسرداريموجب سیاسگزاری است. مالف ۲۸۸۴۲

شبهر داري بايتغت

شیخ حمد روحی کرمانی، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن خبیرالملک را میبندد ، و در پوست سر آنان آرد کرده به نهران می فرستد (؟) ،

گوئی میرزا آقاخان مرگ ، خود را پیشبینی کرده است :

نينديشي از كليك خيون رييزمين بسندوزم همسه آسمان بسسيرزمين شرار افکنم در دل بههدنشان . . . فسندا كسردهام جينان شيرين خود کــه تا خود نباشم زبیگانه شاد . . .

نبینی نو این خامهی تیز میسی که من ازسنان فلم روز کیسست هم از نیروی کلیک آتش نشان من از بهر ترویج آئین خیسیود از آن روی دادم سر خود بهبیاد

بدین سان ، طبیدن دلها ، ناله شد ، نالهها ، فریاد گشت و فریادها بیه خون نشست، در آینده، از دیگر اندیشمندان آزادی خواه کرمان یاد میکنیم،

١ ــ الدربعة إلى تصانيف الشيعة .

٢ ــ شبخ على حاكم بم ايا ار اعمال حكومتي بوده است .

۳ ـ کرملائی محمدحسالان مشهدی بافر و علیجانابی حاحق اسماعیل و دو شهید دیگر که سنگ مرارشان از میان رفته ، و در گورستانی مخروبه و متحرک که بنام مزار آقا سید... ریرالعابدین در کرمان معروف است ، آرمیدهاند .

۴ ـ حعرافیای گرمان ـ احمدعلی خانوزیری.

ا ولیرمسافرشاه بیشا مهرو د

مسلما" خوانندگان ارحمند مجله وحید که اغلب از کار آزمودگان کشورند بخاطردارند که خطآهن تهران ــ مشهد تازه به شاهرود رسیده و مورد بهره برداری فرار گرفته بود که وقایع سوم شهریود ۱۳۲۰ بروز کرد و کارهای راهسازی بقیه خط از شاهرود بمشهد بحال تعطیل در آمد و شهر شاهرود که در آن اوان یکی از مراکز فعال و پر چنب و جوشگارهای راهسازی بود از طرف ارنش سرخ مورد اشغال قرار گرفت و در تمام مدت جنگ دوم و حتی چندی پس از آن که غائله آذربایجان پایان یافت چند هزار نفر از سربازان و افسران شوروی در شش کیلومنری شاهرود (باغ امیریه) مستقر بودند وحکما ندانت آنها و چندسازمان در شش کیلومنری شاهرود (باغ امیریه) مستقر بودند وحکما ندانت آنها و چندسازمان اداری دیگرشان در شهرشاهروددایرگردیده بود و مردم نجیب و صبور وسلیم النفسشاهرود حضور نیروی بیگانه را با احساس خفت باننظار پایان جنگ و خالی شدن خانه از اغیار به مصلحت نظم ملک نحمل میکردند وبا فرو خوردن غرور ملی و غیرت مردمی ، مضایق به مصلحت نظم ملک نحمل میکردند وبا فرو خوردن غرور ملی و غیرت مردمی ، مضایق ناسی از اشغال را کهبصورت کمیابی و گرانی کالاهای مورد نیازعامه تظاهر کرده بودمتحمل بودند و دم برنعی آوردند .

در اوضاعو احوالیچنین ــخبررسید که شاهنشاه آریامهرقصد عزیمت بمشهدمقدس را دارند و چونفطار سلطنتیفقط تا شاهرود مورد استفاده قرار میگیردشب را در شاهرود نوفف خواهند فرمودوصبحروزبعد بااتومبیل بمشهد رهسپار خواهند شد و برنامه مراجعت هم عینا" بهمین نرتیب اعلام شدهبود و اینکه چند نفر در رکاب خواهند بود .

این خبر که بوسیله فرماندار شاهرود اعلام شد مثل باد و برق در شهر و روستاهای اطراف شایع شدو محیطی را که در رکود و سکون فرو رفته بود یکباره برانگیخت و به هیجان آوردچند نفر از سردمداران بازارو معتمدین شهر را بهم پیوست و تصمیم گرفتند که چون اولین سفر شاهنشاه آریامهر پس از جلوس است وبعلاوه میهمانان ناخواندهای در حوزه ناظر و شاهد هستند مجلل ترین استقبال را از شاه بعمل آورند و مراتب و حدت ملی واحساسات

شاه پرستی خود را ابراز بدارند .

بدین نیت مردم شاهرود دسته جمعی جنبیدند و در ظرف سه چهار روز آنچه قالی و فالیچه و پرده ولاله و چراغ و سایر وسایلزینتی درخانه داشند بیرون آوردند و نمام چهار کیلومنر طول خیابان مسیر را آذین بندی و چراغان نمودند و چند طاق نصرت هم برپا کردند و پنج ، ششنفر از آفایانی که خانه در مجاورت فرمانداری داشتند حانههای خود را تروسیر نموده برای استراحت همراهان شاه در اختیار فرماندار قرار دادند و همه چیزمهیا

آنهائی که ساهرودرا دیده میدانندکه شاهرود در بین شهرهای همدرجه خودبواسطه خیابان مشجر و زیبائی که دارد ممناز است من در هیچیک از سهرهای ایران حتی سیسراز خياباني بزينائي حيابان ساهرود نديدهام (البنه اس صحبت مربوط به ٣٧ سال پيش است حالا خبر بدارم که بساز وبعروسها چه بلائي بسرس آوردهاند) امتیاز حیابان شاهرود از نظایر خودش این است که خیابان شاهرود را پرگار مهندسین ریاضی دادن ومستقیم سار نفشه کشی نکرده بلکه رود عطیمی طی سالها از آنجا عبور کرده کمکم نیه ماهورهای دره کوهستانی را تراشیده و خراشیده و پس از آنکه رود خشک شده بسیر آن بصورت خیابسان بجا مانده و دو طرف آن درخت کاشته شده و آب قنات جلالی از دو طرف آن عبور داده شده است پست و بلندیهای طبیعی و چموخمهای مارپیچی آن یک ریبائی وحسی وطبیعی بآن بخشیده که بنظر من صفا و طراوت آنرا در خیابان های هندسی ساز شهرهای دیگر ابداً" نم توان دید باری خیابانی با این خصوصیات طبیعی بدانصورت هم آذیب بندی شده بود حالا خودتان می توانید مجسم فرمائید که مصداق وافعی (کل بودو به سبزه بیز آراسته) شده بود مقارن غروب روزی قطار سلطننی وارد ساهرود شد در ایستگاهازطرف فرماندار و رو سای دوایروقاطبه اهالی از سام طبقات و افسران ارشد شوروی و آفای علی منصور استاندار خراسان که بهمین منظور بشاهرود آمده بود مراسم استقبال بعمل آمدوساهیشاه پس ازاظهارتفقد به مستقبلین درجواب فرماندار شاهرود فرمودند (ما در قطار شب راحت تریم شما از همراهان ما پذیرائی کنید) .

بدین ترتیب شاهنشاه درقطار سلطنتی و همراهان پس از صرف شام در فرمانداری در منازلی که تعیین شده بوداستراحت کرده وصبح زود بوسیله اتومبیلهائی که از پیش مراهم شده بود بمشهد عزیمت فرمودند وقطار سلطنتی هم پس از عزیمت موکب ملوکانه بطهران معاودت داده شد.

نوقف شاهنشاه سه چهار روز در مشهد بطول انجامید روزی از ایستگاه راه آهن خبر رسیدکه قطار سلطنتی از مهران آمده و رو ٔ سای دوایر را برای نماشای آن(چون چنـــد نفر

2

اظهار تمایل کرده بودند) دعوت نمودند .

لذا شب را در قطار سلطنتی بچای و شیرینی از ما پذیرائی کردند و تمام قسمتهای آنرا که از شاهکارهای هنر وصنعت قبل از جنگ آلمان است تماشاکردیم و معلوم شد غروب روزبعدموکب ملوکانعوارد شاهرود خواهند شد و این بار مراسم استقبال در جلو فرمانداری (وسط خیابان) بعمل می آید.

در روزموعودهنوزظهر نشده بود که فرماندار شاهرود به بنده تلفون کرد که دیشب در ایستگاه راه آهنفراموش کردم بشما بگویم سمن ورئیس ژاندارمری ناچاریم ناعباس آباد (جهل فرسنگی) باستقبال برویم و آلان حرکت میکنیم لذا در لحظه ورود موکب شاهانه بشاهرود من (فرماندار) حاضر نیستم و شما (یعنی نگارنده) که رئیس دادگستری هستید باید خیرمقدم عرض نموده مراسم معارف درا عهدهدار باشید .

توفیق و سعادت عیر مترقبی بود که نصیب بنده شده بود و با کمال اشتیاق و افتخار بعهده گرفنه نیم ساعت زود تر از همه با لباس رسمی در محل استقبال حاضر شده و با کمک رئیس شهربانی و شهردار صف ها را مرنب و منظم نموده و منتظر ایستاده بودیم خیابان با آن درختها و تزئیات و چراغانی و آب جاری صعای بهشتی پیدا کرده بود.

شاهرود و روستاهای اطراف در دوطرف خیابان طولانی در پیاده روها از مرد و زنو خرد و کلانایستاده و شعار زنده باد شاه میدادند .

صغوف متعدد از رواسای دوایر ، تجار و پیشفوران و کسبه ، علما ، و محترمین و معتمدین شهر ، شاگردان مدارس ، افسران ارشد شوروی که علیحده در صف مخصوصی بحال احترام ایستاده بودند و غالبا "لباس مشکی یا رسمی پوشیده بودند مراسم را بسیار با شکوه جلوه میداد .

هنوز اشعه طلائی رنگ آفتاب تنگ غروب از روی سرشاخههای درختهای بلند و کهن سال شاهرود پرتو خودرا برنگرفته بود که اتومبیل شاهنشاه در حالیکه خودشان در پشت رل و آقای منصور درکنارشان و یک بغرافسر ارسد درعفب نشسنه بود در جند فدمی اولین صف کمرو سای دوایر بودیم متوقف شد و افسرارشد بسرعت پائین پرید و درب را بروی شاه گشود.

شاهنشاه با چابکی جوانی در حالیکه ۵۵۰ کیلومتررا رانده بودند پیاده سدید وبیده با قدم بلند و شتاب آمیز بطرف معظم له رفتم وبفاصله کمی ایستاده تعظیم نمودم و عرص کردم جاننثار صهبایغمائی خدمنگدار دادگستری دستشان رادراز فرمودند داستم می بوسیدم که از بنده پرسیدند (قطار ما را آوردهاند ؟) ج به بله قربان دیروزخود مدیر کل راه آهین آورده است .



از راست به چپ : ۱ ـ علی منصور اساندارخراسان ۲ ـ سرهنگ علی نقی فاطبی رئیس شهربانی شاهرود ۳ ـ شاهنشاه ۴ ـ حسن صهبایغمائی رئیسدا دگستری شاهرود بالباس سمی قضائی ۱۵ ـ آقای با ص نعابت رئیس خوار بارشاهرود ۶ ـ شناخته نشد ۲ ـ مرحوم ا بوالقاسم هتمدی دادستان شهرستان شاهرود .

سپس حضور قاطبه اهالی و سایرطبقات را باستحضارشان رسانیدم شاهنشاه پس ازدو فقره پرسش از بنده در خصوص وضع عمومی شهر و رفتار مهمامان که البنه جواب از روی کمال صداقت و صراحت عرض شد به جلوترصف روساء تشریف آورده و اشاره فرمودند که یکایک را معرفی کنم .

هریکازروسا باسم وشغل معرفی میشدند وشاهنشاه درحدود وظائف مربوط بآنمامور پرسشهائی می فرمودندکه جواب عرض میشد ،

خلاصه نوبت رسید برئیس اداره کشاورزیکهمردی بود بسیار خوب ولی فطرتا"قدری خجول و دارای شرم حضور که در محاوره باافرادعادیهم گاه سرخ میشد و بطور نامحسوس لکنتزبان پیدامیکرداکنون ایشان در مقابل پرسشهای شاهانه درآن مراسم با شکوه قرارگرفته بود ،

شاهنشاهاز وضع محصول شاهرود و اوضاع زراعت آن نقطه و میزان بارندگی آن پرسش فرمودند و رئیس کشاورزی علاوه بر آنکه اطلاعات دقیق و کافی نداشت با تا ٔ خیر بجالتی خاص جواب میداد.

باری صف نمام شد و هوا هم کمکم تاریک شده و جراغانی خیابان بهتر جلوه داشت شاهنشاه در پایان صف متوجه ساختمان نیمه تمامی شدندکه چسبیده به خیابان دیدهمیشد از بنده پرسبدند (حه میسازند) ،

ج ـ بیمارسنانی است که آقای معتضد میسازد گویا از محل موقوفه ایست .

شاهنشاه فرمودند (پس برویم ببینیم).

بنده دیدم ساختمان برق ندارد تاریک است ناتمام همهست عرض کردم قربان هنوز برق بدارد ــ فرمودند چراغ بیاورند،

ورماینشاه را شهردار و رئیس شهربانی که نزدیک بودند شنیدند و پریدند و چهار از جراع طوریهای تزئینی خیابان را آوردند ویکی را مرحوم حسین بایگانگاراژ دار دست گرفت و باصدای بلند عرض کرد قربان بغرمائید.

شاهشناه واردساختمان شدند بنده و رئیس بهداری و چند نفر دیگر در خدمنشان تمام قسمتهای آنها را بدفت قریب یکربع ساعت بازدید فرمودند ودست آخر برئیس بهناری فرمودندهرکسمیسازد مراقبت کنیدچیزبدرد خوری بسازد و پولش را حرام نکند ضروریات بیمارستانی را در نظر بگیرند.

بعد بمحل اولیه در خیابان تشریف آوردند همراهان رسیده بودند فرماندارشاهرود هم مراجعت کرده همه منتظر شاهنشاه بودند شاهنشاه به فرماندار شاهرود فرمودند (مانندآن بار مابه قطار میرویم شما از آقای منصور و همراهان پذیرائی کنید).

بهمین ترتیب برگذار شد و صبح زود همه در ایستگاه جمع شدیم و مراسم بدرفهانجام گرفت و شاهنشاه با قطار سلطنتی بطهران عزیمت فرمودند و مسافرت ملوکانه بخوشی و خوبی انجام گرفت نکته ای از میز شام فرمانداری شاهرود در آنشب آخر بخاطرم مانده که اگر ننویسم حیف است داستان این که قریب سی نفر سر میز شام بودند جمعی که همراه شاهنشاه از تهران آمده بودند و هنگام رفتن بعشهد آشنا شده بودیم این بار ده پانزده نفراضا فهشده بودند که فرماندار شاهرود ما را بآنها و آنها را به ما معرفی میکرد رسید بمردی که (آفای الهامی فرماندار ساهرود ما را بآنها و آنها را به ما معرفی شده است پیاله ای بسلامتی هم بالا کشبدیم می گفتند اوائل جوانی منشی مرحوم داور بوده است ماهها و سالها گذشت موضوع بکلی فراموش شد تا واقعه آذر بایجان و حکومت فلابی پیشه وری پیش آمد دیدم آن آقای آنشبی با آن طرز برخورد (دیل کارنگی مآبانه ؟) عکسش بین و زرای پیشهوری است از این و آن پرسیدم مطلب از چه قرار است معلوم شد خودش است و وزیر دارائی حکومت قلابی شده است و شاید هم از آنهائی بود که بعد از ختم غائله تیرباران شدند و بابروسیه فرار نمودند بهرحال در ذهنم این شعر که نمیدانم از کیست خطور کرد .

مکن راز دل فاش با هر کسی که جاسوس هم کاسه دیدم بسی خداوند آخر و عاقبت همه را ختم به خیر فرماید .

دوستي

با هرخسیزروی هوا دوستیمدار با مردم مزور بد اصل بد گهــر گر بایدت که کمنشود آبروی تو در آبروی کوش ازیراکه آبــروی

با هرکسیٔ زساده دلی راز خودمگوی در کوی مردمی زیی دوستی میوی فرمان واختلاط فرومایکان مجسوی چون کم شود بدونپذیر درآب روی پوکست منسوب به بو علی سینا

اندیشههای سید جمال الدین اسد آبادی پیرامون انحطاط مسلمانان و انقلاب مشروطیت ایران

نعمت قدیم ما چهبود؟ یکی بزرگی و سیادت که تمام ملوک روی زمین از نام اجداد گرام ما برخود میلرزیدند و در حضورشان تخاذل و فروتنی میکردند، دیگر امنیت و راحت آزادی و حریت و رفعت کسی را بجانب ما قدرت دراز دستی نبود و احدی را جرات مقابلی و برابری با ما در خاطر نمیگذشت، از روم وفرنگ اسیر میآوردیم ، از حبشه غلام و کنیز میگرفتیم ، بتان هند را سرنگون میکردیم ، بتخانه ها را خراب مینمودیم ، علما جلیل، سلاطین مقتدر ، عساکر جرار داشتیم ـ دیگر صاحب ثروت و مکنت بودیم ، باجسانب محتاج نبودیم ، لوازم زندگانی را خود فراهم داشتیم ـ بیک کلمه جامعه همه اسباب کار را صحیح و تمام نعمت های خداوندی را بروجه اکمل داشتیم .

لکن جملگی از دستمان بدروفت و درعوض فقر و پریشانی ، ذلت و نکبت ، احتیاج و مسکنت ، بندگی و عبودیت در ما زیاد شد چرا که حالات خود را تغییر دادیم و از سنت خداوندی کناره کردیم ، اولا عقل را که راهنمای سعادت و نجات است متابعت نکردیم و بزنگار جهل نیره ساختیم ، ثانیا در افوال ، صدق و راستی که لازمه و دین اسلام است پیشه نکردیم ، دروغ و بهتان ، کذب و افترا و عادت و ملکه ماشد — سلامت نفس بدل بشرارت و حیانت گردید — اتحاد و همدستی را بنفاق و دوروئی مبدل ساختیم ، مروت و انصاف را با ببرحمی و سنم معاوضه نمودیم ، عیرت و حمیت رفت کسالت و بیحالی جایگی سرش شد ، عف وحیا رف ، بیشرمی و بیعصمتی آمد ، نوع خواهی و ملت پرستی مبدل ببخل و حسد ، اتفاق بنفاق ، اتحاد باختلاف ، رحم بقساوت تبدیل یافت — قبیحی نبود که مرکب نشدیم ، فسادی نماند که بر پا نکردیم — فتنهای نیافتیم که احداث ننمودی می مرکب نشدیم ، فسادی نماند که بر پا نکردیم — فتنهای نیافتیم که احداث ننمودی می اخلاق رذیله و منبع اعمال شنیعه ، مرکز افعال قبیحه گشتیم ، از حق اعراض کرده طرفدار اخلاق رذیله و منبع اعمال شنیعه ، مرکز افعال قبیحه گشتیم ، از حق اعراض کرده طرفدار باطل شدیم ، عهدیکه باخدانمودیم و فا نکردیم و معامله ای که با کردگار عالمیان نمودیم بر همزدیم پس در عوض بغضب الهی دچار شدیم و باتش قهر آسمانی سوختیم خواهید بر همزدیم پس در عوض بغضب الهی دچار شدیم و باتش قهر آسمانی سوختیم خواهید

فرمود چه معامله وچه عهد؟ همان معامله ای که خداوند در این آیه کریمه میغرماید آن الله اشتری من المو منین انفسهم و اموالهم ⁶ یعنی خداوند از مسلمانان خریده است جان و مال آنها را ، چطور خریده ؟ باید در راه کلمه الهی از جان عزیز صرف نظر و از مال دنیا اعراض کنند، جان بدهند تا احکام الهی را جاری و مجری سازند، مان و منال را بجهت ترویج کلمه الهیه دریغ و مضایقه ننمایندیمنی دین اسلام را با خونها و مالهای خود ترویج کنند ، اگر امر دائر شد که سکته بر اسلام وارد شود یا جان مسلمانان البته باید جان بدهند و از دین دست نکشند،

از کلمات سخت نویسنده نباید برنجید یا حمل بر مبالغه و خیالات شاعرانه کنید . اندکی در پیش خود نشسته و وجدانرا حاکم و قاضی قرار داده تغکر و با مسل کنید و بحال ملل و دول اسلامی نظر عبرتی بنفکنید تا صدق قول ما بر شما طاهر شود . اولا" بطرف پادشاهان اسلامی متوجه شده می بینیم سلاطین اسلام بطرف یکدیسکر حـز بنظـر عدوان و دشمنی نظر نمیکنند و از احوال اتفاق سایر دول پند نمیگیرند . کـو دوسنی و مراوده ؟چه شد اتحاد و یکرنگی ؟ این ملوک مسلمانان بحدی از هم دوری و نفرت میکنند که گوئی پدر کشتهاند و مسالمت شان محال است . چرا ایران بمراکش سفیر نمی فـرسند ؟ چرا مراکش بعثمانی وزیر مختار روانه نمیکند ؟ کو دوستی ایران و افغان ؟ آخر اینهمه قهر لازم ندارد ، آنقدر بی اعتنائی بهم واجب نیست ، قسمت بزرگ این مسامحه و غفـلت راجع بدولت عثمانی است که امروز محل توجه تمام مسلمانان عالم است . خیلی جـای افسوس است که در این حالت که کشتی اسلامیان گرفتار نهنگها است دست از حـالات سابقه بر نمیدارد ، باز از گریبان ایران دست نمیکشد .

اما ملت اسلامی یعنی ما مردم که دعوی مسلمانی میکنیم آیا هیچ در فکر برادران خودهستیم ؟آیا از همسایه گرسنه یاد میکنیم ؟آیا مصلحت مسلمانان را بر مصلحت خود مقدم میداریم ؟آیادر دفاع از اسلام بذل جان و مال میکنیم ؟آیا شعائر دین را احترام مینمائیم ؟آیا بیضه اسلام را محافظت میکنیم ؟آیا در اعلا کلمه الهی کوشش و بذل جهد مینمائیم ؟آیا بحیات دنیا پشت پا زدهایم ؟ اگر مو من هستیم علامت مو من باید در جبین ما هویداباشد . مگرنه مو من معتقد است که هر کس در راه خدا کشته شود زنده جاویدو درنزد کردگارجلیل است ؟ مگر نه مو من نمیترسد مگر از خداوند ؟ مگر نه مو من جان و مال را نثار اعلا کلمه الهی میکند ؟ مگر نه مو من اصلاح و صلاح را طالب است ؟ بخدا قسم ایهان بقلب احدی وارد نمیشود مگر آنکه اول عملش گذشتن از جان و مال در راه خدااست بدون آنکه عذری بتراشد و داشتن زن و بچه را بهانه قرار دهد که این حرفها راه نقاق است و علامت دوری از کردگار .

با اینهمه تنزل و انحطاط باز هم عقیده ما آنستکه بزودی اسلام ترقی خواهد نمود و مقامات اولیه و خود را نایل خواهد شد چرا که خداوند بر مسلمانان رئوف است و مهربان چنانکه فرماید والله دوفضل علی المومنین ۲۱ امیدواریم که این انحراف و تنزل عارضی و موقتی باشد بزودی رفع گردد بشرط آنکه علما اعلام و پیشوایان اسلام قیام بوظائف واجبه خود کرده تکلیف خود را در نصیحت و خیرخواهی ادا نمایند و هر آینه اگر علما این مسلک را پیش گیرند بزودی حق بلند خواهد شد و باطل سرنگون خواهد گردید و چنان نوری ساطع شود که چشمها را خیره سازد و اعمالی صادر گردد که عقول و افکار اهل عالم را متحیر نماید، این حرکتی که امروز از مسلمانان در اغلب اقطار عالم مشاهده میکنیم ما را بشارت میدهد که عن قریب کلمه اسلامیان بلند گیردد و خیر و سعادت از آسمان و زمین بطرفشان رو آورد، خوشا بحال عالمی که پای همت در میسدان نهد و قد مردانگی علمکند و سردار این فوج گرددکه شرف و افتخار اینکار راجع باوخواهد بود من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا، ۲۲

تا داشتم چوجان ودلت داشتم عزیز امسال با که داری کزما بریــــدهای در خاطر ت نیامد کاخر بعمر خویش

> گر عقابی مگیر عادت جغد به کم از قدر خود مشوراضی بر زمین فراخ ده نساورد چندباشی باینوآنمشغول

تا داشتی چوخاک رهم خوار داشتی
آن رغبتی که درحق ما بارداشتی
بیچارهای شکستمولی یار داشتی

جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی
مدیلینگیمکیمخدی کان

ور پلسنگی مگیسر خسوی گراز بین که گنجشک را نگیرد ماز بر هوای بلٹسند کسن پسرواز شرم دار وبخویشتن پسسرواز مسعود سعد سلمان

ه ۴ ــ ترجمه : " خدا جان و مال اهل ایمان را خریداری گرده است "، سوره عوبه ، آیه ۱۱۱.

۴۱ ترجمه : " و خدا با اهل ایمان عنایت و رحمت دارد " ، سوره ٔ آل عمران آله ۱۵۲ .

۴۲ ــ ترجمه : " هرکس راخدا راهنمائی کند او به حقیقت هدایت یافته و هرکه را خدا کمراه کرداند هرکز او را یار و راهنمایی نخواهد کرد" ، سوره کهف ، آیه ۱۲ .



چون در ایام جوانی ورندگانیهای معاشری استفاده از مصاحبت و معاسرت عدمای از فضلاو دانشمندان کشور نصیبم بودو اعلب ازدوسان خوس فریحه و با دوق با این کمترین لطف مخصوص ابراز داشته و در محالستها بسبت بدوفیات بده علاقه خاص نشان میدادند در موقع مکاتبه با آبان درصدد بر آمدم که بامههای خوش مضمون مسادله فی مایس راولواییکه مندرجات آن عالیا" خصوصی است برای اطلاع خوابیدگان از سبک بگارش و تحریر اس عصر در این دفتر که نام آبرا (طوماریگارسات بو) گداردهام عبیا" منعکس بموده و بمعرص مطالعه عامه بگدارم مضمون نامه های متبادلیه کیه حاکی از براوسات روحی و سبک بامه بویسی عدمای از صاحبان فریحه نویسدگی عصر حاضراست عالیا" دارای مصامین مسعول کننده و عدمای از صاحبان فریحه نویسدگی عصر حاضراست عالیا" دارای مصامین مسعول کننده و نقاشی های ادبی از وقایع خصوصی و اوضاع و احوال اخلاقی و حریان گدسته خوابی عدمای از نویسندگان و ادبای معاصر مملکت است که در صورت مطالعه دفیق مسلما" مورد بوجه خوابندگان قرار خواهد گرفت و بپاس این اینکار در جمع آوری و بیت این بامههای خوش مضمون یقین دارم که این باچیز را بخیر یاد خواهند فرمود ،

از مشهد به نهران

ارجمند عزیزم هرگز نبیتوانی حدس بزی که مرفومه بو در چه موفعی بمی رسید و چه موفعیتی در نظر من پیدا کرد بیش از چهل روز است که بایی دوردسیها رخت کسیدهام و بالاخره تنهائی و بیابان گردی و فعالینهای صحرائی رابر شهری بودن و مصاحب همسهربها و دیدار آن باغ ملی و ارک کذائی که معرف خدمینان است برحیح دادم ، انسان در انبدای زندگانی خود که هنوز تازه از آغوش مهربانیهای پدر و مادر حارج شده و هنوز آن حالت لوس و ننری که در طفولیت و ایام سوگلی بودن در وحودش انجاد سده بود از فلنش خارج نشده توقعاتش زیاداست و بیربط خودش رالوس میکند اگر سروسکلی هم داسته باسد بیسر آنوفت بطبیعت و مقدرات هم ناز میفروشد ، مبخواهد آنها هم همانفدر او را دوست داسته باشند که پدر و مادرش میخواهد آنها هم همانفدر باو مهربانی کنند که دیگران ، اس باشند که پدر و مادرش میخواهد آنها هم همانفدر باو مهربانی کنند که دیگران ، اس تقایان خود کام و نازک نارنجی بار آمدهاند ، در مقابل آمال خود عائق و مانغی بصور

نمیکنند، اینها تأدیدهاند آقاجان و خانم جان دیدهاند ، تندی ندیدهاند ، سختی نشیدهاند ، سختی نشیدهاند ، سیلی غم نخوردهاند ، ناز پرورده بار آمدهاند ، قوای آنها کم و توقعاتشان زیاد است ، از همان روز اول میخواهندوکیل و وزیر بشوندیا اقلامیخواهندجای آقاجانشان را بگیرندمعلوم است کهمقصود من آقا زادگانی هستند که ناز پرورده بار آمدهاند و سوگلی بودهاند ، اینها پیش خودشان حسابهائی میکنند همان حسابهائی که کوره ، ، ، ، ، میکرد با این ساق و سمبات وارد میدان مبارزه حیاتی میشوند در همان فدم اول شکست میخورند و شکست سخت ، بیچاره سوگلیها !

سخت است از جاده تحکم بردن خو کرده بناز جور مردم بردن آنها را آدم میکند و از تندروی و بدادائی بازداشنه و گوش آنها را گرفته میبرد بهمان کلاس اول زندگانی تا اگر استعداد داشنه باشند از آنجا بتدریجبالا بروید والایمائند تابمیرند، این جنونخود خواهی مراهم یکچندی در پیح و خم زندگانی دچارمصائب سختی کرد به مدتی این آرزوها مرا زحمت میداد این سرمایههای اصلی از دست رفت ، آن هوش و استعداد اولیه در این فکرهای غلط کورشد و بالاخره بهمان کلاس اول که عرص کردم هبوط نمودم ،این است دلیل بیابان گردی و رعینی بنده :

نه اندر سینه یارای نفس ماند نه در سر عشق و نه در دل هوس ماند آن محل موقعینی را که نعمات دلیذیر موسیقی و ناله عاشق و خنده معشوق درگوش و هوش من داشت باین صداهای خشن و مهیب همکاران زارعم واگذار شد و از آنگذشتهها خاطرهای همنماند ، منظره رقت بار زندگانی این بدیختان که مثل حیوانات از لذائد عقل و شعور عاری و با صرف روزهای بدبختی خود وسایل خوش بخنی دیگران را تهیه میکنند در معز من یک مکرهائی نولید میکند که یقین دارم تولستوی مرحوم این مطالعات را خوب از عهده برآمده وخوب تشريح وتفسير نعوده است ، اگرقدري دقت كنيداز زندگاني وشانس خودتان خیلی راضی خواهید شد . از اینها بگذرم ، در مشهد موضوع مبارزه عمامه و کلاه خیلی بالا گرمنه و هیج روزی نیست که عالم اسلام تلفات مهمی ندهد و یک عده اولاد پیعمبر کلاه بسرشان نرود که در راس همه مسلمین آقای فرخ فرارگرفتهاند که عمامه را زیریا گدارده و کلاه پهلوی در سربا تمام تشریعات آن از قبیل کت و شلوار و کراوات و غیره .بنده هم که عمری است از این سرنوشت خود باراضی بودم از موقع استفاده نمودم و بنام وطن پرسنی و ا دای وظیعه وبالاخرها جبار میخواهم زود تر این بشقاب پنیر و سبزی را زمین بگذارم ((نوضیح اینان ، مولویسبزی داشنه که دور یک مینه سفید می پیچیدند و بسر میگذاشنند و تشبیه پدیر و سبزی مهمین جهت است » ، یقین دارم دیگرآقای رشید یاسمی برای تبریک هم که باسد یک کاغد بس خواهد نوشت ، آگاهی را البته تا حال دیدهاید و میتوانیددر

آنجا سوسیته خوبی بیاد ما نشکیل بدهید و این نعصیه دوغی را هم از رندگانی بان دور کنید . اگراو را دیدیدار طرف می فنول زخمت فرموده سلامهای فراوان و معداری هماسباق تقدیم کنید ، راستی بنویس ببینم آیا بو هم بصحرای برکمان در رکاب همابونی رفنی با خیر خدمت آقایان رفقا عرض سلام مرا بعدیم دارید با استباق زبارت بامههای بو .

فريانت موجد يانني

از تهران به مشهد

حضرات مواید و فرخ روحیقداهما ، جنان فحط سالی سداندر خاسان که پاران فواموش كودند ياران ، پيش خودم خيال ميكنم كه نابد حداي بكره زيانم لال سما ها را هم ملح خورده است که دیگر فعل خموسی بردهان خود رده و لب از گفتار باین بسیمانید والا آدم زنده که اینعدر نی حس نمیسود ، مگر چه شده ، چه انفاق افتاده است که یک مرتبه هرد و مراطلاق داده اید ، آخرکدام بدر سوخته متنواندنیس از سش ما منابیطار دریافت یک مراسله از شماها بنسیند و سماها اندا نروی برزگواری خود نباورند ، حجالت هم در دنیا چیز خونی است، گرفتم انسال طبیعت لایستر بانظر فار و عصب بجانب حراسان نگاه کرده و با لسگرموروملح و زلزله و حسکسالی خواسته است دماعی از حراسانیها بگیرد ، اما بهبنده چه ربطی دارد و تعصیرمن حیست که سماها از من بلاقی میکنند ،حالا خواهید گفت همانطوریکه ما بنوسهایم بو هم بنوسهای ، آری درست میگوئید می هم تنوشتهاماما هیچ میدانید که من در نمام این مدت حددر گرفتار کارهائی که نسونه شدهاش بگوش شماها رسیده بودهام ، به سماها که سهل است بدرجد سما هم بحواهد دانست باید می یک پیراهن از فرآن بس کرده و برای سماها باره باره کیم با باور بفرمانید که در این مدت نمام اوقاب سبانه روزی من از دستم رفته بود که جنی فرصت جازاندن نیز راهم نداشتم ، ولی سما همان سمائی که این همه ادعای همه حیر میکنند و خودیان را حقو حساب دان میدانید بعرمائید بنیتم چه مرضان بوده است که برک مکانبه با من کردهاند بجز اینکه هی لک و لک نوی گوچه و محلمهای مسهد سلنک بخته رده با هفتهای یک روزهم مثلاً برای هوا خوری به برقیه و درایک رفته دویست دست سطریح هم در این مدت باری کردهاید دیگر چه مندی خورد فرمودهاید ، الان است که آفای فرح کارهای آسیانه را برخ بندهکشیده و حضرتآها هماز گرهاریهای املاک سخصی و کسر عوائد و عبره برای من بهبه جوا بمیکنید ولی خیر این حوابها مرافاتع تمیکند و باید مدارگمحکمه بسندی نسب باین عقلت و مسامحه کاری خود برای بنده بفرسید و خلاصه رویهمرفیه ادامه اس سیاست برای طرفین مآلا مضر است و خوب است از خر سُیطان پائین آمده و عهد کنید در ماه افلا بک نامه درست و حسابی برای من بنویسید ، من هم منعهد میسوم که با عرض حوانهای سماها

سسد حوبسری وعت آهایان را مشغول سازم و منتظرم گزارشات این مدت خودتانوا در جواب با سخسید باسخ بنویسید و من هم با آنجائیکه میسر باشد دراین نامه شمارا ازوضعیت خودم مسوق منتمایم .

غرص كيم حدمت آفايان بله بالفعل حالت مزاجيم بحمداله روبراه است و زيدكانيم مناس بروکرام متحدالسکل عموم ایرانیها خودمانی در گدر است ، خوب میخورم ، تمیز مبوسم، از کردس وتفریحات سالم و عبر سالمخودداری ندارم ، برای مصلحت خویشنن داری احبابا" از بدیدت مصابعه بدارم ، تعم خود را در کلیه امور بر ضرر دیگران برجيح مندهم ، يا ساده رجال جيئ القوة ميلاسم ، در نهيه وسايل آسايش خود وسسکایم ساعیم ، از کلاه برداری احتمانی بدارم باسارلانانی و نملن و چاپلوسی کاملا ما بوسم ، راسبی می حبال میکیم در قسمت زندگایی ما خوانهای ایرانی خوش تحت ترس مردمان دنيا هستيم زيرا آنجه را خوانده و شنيدهايم در ساير قسمتهاي عالم برای اینات نشریت یک نکالیف سکین نری هم از قبیل صحت عمل و درستی و خدمت بنوع و وطن ترسی و کوشش در برفیات جامعه و هزاران وظایف اخلافی دیگر قائل شدهاندگه حوسحبانه در محیطی که ما رندگانی میکنیم ابدا" از این شوخیها وجود ندارد وما بدون ابن حرفها بکوری جسم معرب زمینیها فربها است ادعای آدمیت و آفائی کوده وپیش هم بردهایم ، سما را تحدا این هم کارتند کنمانسان عاقلوقت عزیزخودرا صرف این همه احبراعات مرخرف بکند چه صرر دارد مثلا دیگران انوسیل ، رادیو ، هواپیما و غیره ميسارىدو چشمشان كور سدونمام عمرسان را براى نهيه وسايل آسايشما صرف كنند ، بارچمهاى قانبری ، کرب دوشیں ، کرب زورژه ، جورابهای نخ نما ، کرم ، پودر ، مانیک ،عروسکهای مکش مرک ما و غیره برای ما درست کنند و کسنی کشبی بمملکت ما بعرستند ، ماهم غینا " دو فرانیهای امین السلطانی مان را داده بخریم و بپوشیم ، استفاده کنیم و پزیدهیم و کبف بکیمو با زنده هستیم دست بسیاه و سفید دنیا هم نزنیم ، شما اگر بدانید تابستان امسال این ملب تحیب توادههای سپروس و دارپوش بواسطه مختصر آزادی که تآنها داده سده مود حما منضاحي دريبلاق راه انداحيه بوديد كه بالاخره مجبور از رجعت بحالت اوليه سد و کممانده بودبار از بو کار نجاقچور و زو بند بکشد غروب که میشد قلهکما بعین مثل ابیکه در بک طوبله را بار گذارده با سند و خر و گاو لجام گسیخته بریزند بیرون که یکی جفتک مزندیکی کار میگیرد ، حر بروی کاو میپرد ، یکی نی جهت میدود و عرو تیز میکند ، یکی مردم رالگدمبکندوبالاخره تا صاحب آنها برسد هر قدر بنوانندخرایی و ضرر وارد میآورند ، ار هر طرف خیاباتهای تیعسنان طبهک که میگذشتند یک دسته از نوباوگان وطن و دوشیزگان طباربانهایت و فاحت در زیر درختها و کبار جویها پهنشده مشغول معاشقمو مغازله وباده

ـــ پیمائیهایخارج از براکتبودندصدای دیمبل و دیمبویبار و صرب و ویلن از ریر هردرجنی گه شهلک راکر میکرد ، تعاصله هرچند متری یک جا در کوفتی تنام کافه رده شده بود وجوف ابن جادرها فقط مملو از انواع مسروبات الكي فرنكي و ايراني بود خلوجا درها هم حيد فاتلمه خوراک گوشت بر نگوزیده و این مردم لاابالی بهران اول عروب مثل مور و طح رن و مرد مويخننددر اطراف اين چادرها كلفها را كرم كرده و دست مامان حوسان را كرفنددركبار ديوارهاو پناه درخنا روشعول كيف ميسدند خلاصه ابتعدر ني مركي كردند كديك روز نحب و بخت همه بر باد رفت باز دسنه جات آرانها مسعول نفکیک آفاها از حانمیا شده و برای گردشگاهپیلافی مانند سنواتگدسه نیرونی و اندرونی برتزار شدو جادرهانی هم که آسانه فساد بودیک مربیه همگی را از بین برده و کندند از مدینه و بر کربلا ردند ، در طرب ۲۴ ساعت تمام اوضاع وارگون شد و از فردای آبروز دیگردر گرد سکاه علیک و بیعسیان الحیداله يوندهير نميزد .. اين بود مجملي از تعصيل بيلاق امسال تهران كه در هرجال جايسهاها خالے ہود و اما فسمت شهر ، از همت کارکنان بلدیه سهر بهران رفته رفته رو بآبادیگذاشته و میگویند هرسالی اقلا ده سال جلو میرود و فعلا مسعول هستند متدانهای فستک عمومی و باعهای ملی جهت گردشگاهها در همه حای سهراحداث کنند و خیابانهای لاله زار و ساه آبادو غیره را هم وسعت خواهید داد و هراران اصلاحات دیگرانجام میسود که اگر یکسال دیگر نهران بشریف بیاورید آبوت متوجه خواهید شد که بنده چه عرض میکنم عجالبا در چننهبنده هرچهحاضر بود نفدیم کردم ، حالا سما تعرمائند سبیم حال و رورکارتان حطور است چه کردهاید و چه میکنید، رفعا درجه حالید و چه میکنید ، هیچ بباد من هستندیا بنده را جزواموات بصور میکنند ، استدعا دارم بنیلی و خسکی را کنارگذارده در اولین فريان سماها ارجميد ــ نيز ماه ١٣٥٤ فرصت مكتوبا مشعوفم فرمائيد

صادرات ایران در صد سال پیش

صادرات ایران :روزنامه اخبار بادگوبه در سال ۱۸۸۵ در مورد امتعه ایران که از طریق حاجی طرخان و بادگوبه آمده بدین شرح آورده است :

پنبه ـ صدهزار پوط ۲ میلیون منات (سیمناتو نیم ده ریال) ، برنج پانصدهزار پوط ـ یک کرور نبات ـ کشمش پنجامهزارپوط، صدهزار مناتکهاییکالاهابرای اروپافرسناده شده ، وهمچنین چوب شمشاد ، ایریشم ، پشم ، شال ، قالی ، اسباب عتیفه ، اسباب تجمل وغیسره دویست هزار منات .

چون گیرک روس پول کاغذ قبول نمی کند امپریال از قرار پنجمنات میگیرد ، (ارزش هر امپریال معادل ۲۵ریالاست)این مطلب قریب صدسالپیش در روزنامه مزبور چاپشده م بخشی از صادرات مملکت ما را در آن زمان نشان می دهد ،

على اكبر كسمايسي

ترکسب ای گغوی منوی مولوی منوی مولوی



سبب سـوز

از سب ساریسش مین سودایی ام و ز سبب سیوزیسش سوفسطایسی ام مو^ء مین بسیوز

آتشی بودند منو^ءمن سننوز و بس سوخت خود را آتش ابشانچوخس خل<mark>نق سوز</mark>

هعت دربا را در آشامید هئیسیوز کم نگردد سیوزش آنخیلق سیوز ظلمت سوز

ای دریعیا نیور طلمیت سیوز میں ای دریغیا صبیح روز افسیروز من در شب تاریک، حیوی آن روز را پیش کن آن عقبل ظلمیت سوزرا آدمی سیوز

غیرنوهرچه خوش است وناخوش است آدمی سوز است وعین آتیش است فع<u>سوز</u> دفتر اول

وه کهچنون دلندار ما غمسوز شید خلوت شب در گذشت و روز شیند خورشید سوز

بر درش ماندند ایشان پتج روز شب بسرما روز خود خورشیدسوز ایکال سوز

دست عشبقش آتشی اشکبال سبوز هر خیالیی را برو بسد نبور روز

٨ ـ يسبوند " اسه"

حس حسائية مسترود تر روي آب آپ صافي مترود يي اصطنترات

دكر حسمانيه حيال نافييص است وصيف ساهانه ارآنها حالص است ددسر دوم

حند سني صورب ، آخر ، حند حند؟

جسم اللسائم را يكندم سند

مار هم كسساح حون حانسه روم با تاسرراتم نه كسوراته روم دفير سوم

سوی حیق گر راسانه حم سوی وارهیی از احسیران معرم سوی

دزدانسه

دسو دزدانیه سوی گیردون رود ... از سهات ، او محرق ومطعبون، مود دسر حبارم

همچسو نحلی در نیساردساحیها کسرده مسو سانهرس سوراحیها

مرده گرد صد کفیار مرسد (۲

رونهائيه ساعد آن صيدميريند آهسوانه

کهنباند خورد خبو همخون خبران آهوانینه در خبین خبر ارغیوان دفير بنحم

مادقالوعدانه

بعد نصف الليل آميد بيسار أو صادق الوعيدانة آن دليسيدار أو

خب با حامه علامانه رسد چسم بدحب بحر طاهر ندید

غلامسانه

ہای سور

آن یکی گوسا درس ده هفت روز تنسب آب و هست رنگ پایستور آدمسوز ــ مرد افروز

آست النجبا حيو آدمسور يود آنجه از وي راد ، مرد افرور سود عفلسيوز

> حون بدینند آن عمرههایعفلسیور حصم سنوز

همجنو روی آفینات سی حدر عالمسبوز

برده سـوز

سرکت سوز

دىسو سوز

أستناسي كنسر سنها بالسرور معسرور سور

ای رحبت بایان جو سمنع دلفرور

ير سينسر فيول سيناه محتسيي حاسبه سور

گفیت او از بعد سیوکنینندان سر حهابسيوز

سانسه سور

با که نیوز خرج گیردد سیانه سبور سب ر سایسهٔ بیست ای بافتی- روز

که ارومی سند حکیرهنا بینز دوز

گئیب رویش حصم سوز و بسرده در دفنر سوم

وهمم مر فمرعمون عالمسمور را عقمال مر موسمي حان اقتسروز را

بار گفیت او را بنا ای سرده سور مین به او جود ترفیستم هنیوز دفتر جهارم

مانند الا الله ، نافي حملت رف سادناس اي عشق شركت سوز رفت (١) دفنر ينحم

یا جنیین استاره های دینو سور

وی تصحبت کادت و معترور سور

با تقلعته و صبير شور هييس رسيا

که تیسم من خاتسه سنور و کیسهبر

حون سیلام و جهل جمع آمد بهم گسب فرعونی جهانسور از سیم

بليسانه (ابليسانه)

آن امینو از حیال بنده سی حسو که نمبودش جز بلیمانینه نظر ق<mark>صابانه</mark>

حق بکشت او را و درپاچهاش دمید رود فصابانه حلید از وی کشید پیشانه

تسرک را از لسدت اسسسسانهاش رفت از دل دعموی پیشسانه اش ستانه

بر کنف من شه شیراب آنشیسین آنگنه آن کنر و فیر مسانهٔ بیس **مشرکانیه**

چونکهحف احولانیم (۳) ای شمی (۴) لارم آمد مشیرکانه دم ردن زندانه ــ سعدانه

آنجنانکه یموسف از رندانیه بی با نیبازی، حاصعتی ، سعدانه بی فردانه می افردانه می استدانه بی با نیبازی، حاصعتی ، سعدانه بی فردانه می استدانه بی استدان بی استدانه بی استدانه بی استدانه بی استدان بی استدان بی استدان بی استدان بی استدا

اهسل دنیسا حملگسی رندانسیاند انتظستار مسرگ دار قانسی انتد حسز مگر نبادر یکی فیسردانه یی سس برندان ، خان او کسوانه یی دفتر سشم

۱ ــزفت ؛ درشت و پروار

۲ (مرید)) در قافیه اول با صم مدم و در قافیه دوم با فنح مدم است بمعنای پلید

٣ _احـول : دوبيسن

ې_شين : بت

ميحان براستها

هنگامیکه سخت درگیر و دار بازی بودم او را دیدم که در فاصله نسبتا" دور بدیسوار تکیم کردومرا مینگریست ، بار دیگر کوچشهمریاو افتاد با آشاره انگشتان دست میرا بسوی خود خواند . در فاصله بین دو بازی پیشش رفتم و در پهلویش نشستم . براستی میدت زیادی بود که او را ندیده بودم ، اگر استش را بعن نمی گفت باورم نمی شد که بتوان او را بجا بیاورم . مرتب از اینطرف و آنطرف از مرو، روم وبغداد سخن میگفت و دربیسن گفتههایش خاطرنشان ساخت سالهای زیادی است که یکدیگررا ندیدهایمبراستی زمان چه زودگذر است اآیا هیچکدام از ما دوباره جوان میشویم ،اولین ملاقا تمانرا بیا دداری؟ فراموش نمرکنم نخستین بار بود که از من خواستی باهم غذا بخوریم بعداز این سخنهایش لحظهای باندیشه فرو رفتم ، ینداری خاطرهای بس دور در زوایای ذهنم شکوفا شد ،آری درست بیست سال پیش بود که من در شهر یاریس زندگی میکردم و در یک آیارتمان قدیمی و محقری مسکن داشتم ، آیارتهان در محله لاتین قرار داشت که مشرف به قبرستانی بود ، آنروزها درآمد آدمی مثل من بسیار کم بود . در واقع عایدی روزانهام در حدی نبودکه بتوانم بطور کجدار و مریز زندگی متوسطی را بگذرانم ،بسختی میتوانستم روح و جسمم را در وضع مناسبی قرار دهم بعبارت دیگر باید باسیلی صورت خودرا سرخنمایم و از بهسم باشیدن یک زندگی بخور و نمیرجلوگیری کنم .وی در همان اوانیکی از کتابهایم راخوانده و در حاشیه صفحات کتاب نکاتی را یادداشت نعودهبود من از توجه و دقت او نسبت بسه نوشتهام کتبا" تشکر کردم ، مجددا" از او نامه دیگری دریافت داشتم که بسیار صمیمانه و و روحنوا زبودا زفحوای نامه چنین برمی آمد که تصمیم دارد به یاریس مسافرت کند و از طرفی علاقمنداست در این مسافرت ملاقات و گفتگوئی بامن داشته باشد . ضمنا" در نامه خاطرنشان ساخته بودکه چون وقتش بسیار محدود است فقط میتواند روزینجشنبهمرابهبیند .همچنین اشاره کرده بود چون بامداد آنروز را مجبور است برای انجام مهمی در لوکزامبورک بماند البته از آنشهر طوری حرکت میکند که بوقت صرف ناهار به یاریس برسد و در رستسوران فریوت باهم غذا بخوریم ، پوشیده نماند فریوت رستورانی بود در سطح بسالا و فستقط

سناتورهای فرانسوی در آنجا گرد می آمدند و عذا میخوردند باینبربیب تصدیق خواهید کرد که رفتن به چنین رستورانی کار همه کس نبست حون سبار بر خرج است ، براستی از حق نگذریم از استطاعت این حفیر هم بدور بود و با به آنروز هیچگاه بدانیجا نرفته بودم و در خواب هم نمی دیدم که بچنین رستورانی با بگدارم ،

ولي از شما چه پنهان در وهله اول بمحض سنندن جنس بنشنهادی نیاخودآگیاه در خود احساس غرور کردم و بادستباحگیزبادییمعدمه بیستهادش را بادل و جان پذیرفتم زیرا حقیقتا" من کوچکیر از آن بودم که بنوایم به خواسه ربی خواب رد بدهم بنظر می حتى افرادي در سنين بالا و مقامهاي برحسه قادر تيسيد در جيين سرايطي جوابيقي بدهند ، در نظر داشته باشند که درست در آن لحظه هسیاد فرایک سکه طلا بایت جفوی یکماههام دریافت کرده بودم ، مسکل بررگ این بود که میبایسی با این مبلم باحیز سا آخر ماه آبنده زندگی حود را بجرحایم خوراک روزانهام از یکعذای معمولی متوسط بجاور نمی کرد بیاد ندارم هیچگاه بیستر از ۱۵ فرانک برای عدا داده باسم ، بازهاگر مدت دو هفته در خوردن فهوه صرفه جوثي ميكردم ميتوانسم عدائي بانزده فرابكي نوش جاركتم و یاحداقل از عهده خرج یک مهمانی کوچکی دراین حد برآیم سحن کوباه بمحص خواندن نامه اخیر او قورا" قلم و کاعدی بدست کرفتم و با سالی هرچه تمامتر خواب دادم کسته آمادهام روز ینجسبه ساعت۱۲/۵ در آن رسبوران کدائی باآعوس بار از او پدیرائیکیم دوستمآنچنانی که می پندار بدحندان جوان نبود ، تصورت طاهر شافهای حدات و فرسیده داشت ، در اولین برخورد دریافتم که نیس از جهل بهار آز عمرش تکدسته است ، رویهمرفته سیمائی زیبا و تودل برودا شب نه آنچنا نیکه نیک نظر دل و دس را از آدمی به تعمایترد. زن جا افتاده و سرد و گرم چشیدهای بود . کرجه کمی وراح و برحرف بنظر مسترستند ولى تابخواهي خوش صحبت وبيک محصر بود ، جون از ابتداى ملاقاتمان همواره حبين وانمودمی کرد که علاقه و نمایل فراوان بدیدنم دارد من نیز برآن شدم که برای او سونده خوبی باشم ،صحبتها کمکم گلکرد و همچنان فارع از حوبسو بیگانهیکبارحهمحونماسای فیافه و شنیدن گفنارش شدم و براسی سراز با نمی شناحتم که تاگهان فیافه خشن کریه پیشخدمت رسنوران با در دست داسس صورت عداها و مهای سرسام آور آن رسته افکارم را ازهمگسست ، ازدیدن صورتغذا بی اختیاریکه خوردم و هوشار سرم پرید زیرافتمتها خیلی بیشتراز استطاعت مخلص بود . گوئی میهمان به راز درونم بی برد و حواست بــــا طنازی و دلغریبی خاص خود مرهمی بردل ربسم نهد و بی معدمهگفت:

ــ من معمولاً "موفع ناهار اشتها ندارمو جیزی نمیخورم ، مجبور بودم بسب آنکه میسادا دلیل بی تجربهگیم بداند و مرا آدم حسیسو کم ظرفینی بحساب آورد بانظر بلندی زیاد

بعارفات بكه بازه كيم ، با بازاجتي كفيم :

ساوه به عرار بیست از این تعارفات بین ما باشد ، من **از این حرفها خوشم نمیآید ،اگر** چیری میل تفرمائید واقعا" رتحیده حاطر می سوم

حاتم لتحدد مليحي رد و باسپرين زياني كفت:

حالا بی اندارهاصرار میعربانبدس فعط یکنوعخوراکماهی ساده مبخورم و اشتها بهغذای دیکر ندارم (و اصافه کرد) اصولا" من از سلیفه خیلی از افراد مردم بیزارم چون واقعا " کبعبتعدا را در نظر نمی آورند و فقط دوست دارند با هر چه برسد شکم خود را سیر و پر نمایند و اینکار درست مخالف عفیده من است ، روی این اصل برای من یک جور خوراک محتصرکتابت می کندفقط مبحواهم بدانم این رستورانماهی سامون دارد ؟ اگرنداشته باشد نرجیح میدهم از خوردن عدا جنم بنوسم و چیز دیگری نخورم .

براسی فصل ماهی سامون نبود و صبد این ماهی از نظر فصلی دیربر شروع میشد نهمس حبت خوستانه این نوعماهی در جزو صورت غذاهای آنروز ذکر نشده بود ،منکه در واقع ارجوسحالی نوی دلم فند آب میکردم و پیش خود باین مهمان صرفهجو و کمخرج آفرین میکفتم باز هم از اینکه خودرا از یک و تاب نیندازم گارسون را فرا خواندم و ازاو برسندم :

سآبا ماهی سامون دارید ؟

تسجدمت در حواتم کفت :

سالی البیه از سایس خوب سما همیر، الساعه یک ماهی سامون بسیار خوب و نازه وارد بوده رسیوران سد (واضافه کرد) با جیدلخطه پیش این غذا ابدا " در این رستوران نهیسه بمی سد ، خون فصل صبداننماهی معمولا " کمی دیرتر شروع می شود ، اکنون این غذا نوبرانه است و اولین ماهی سامون است که امروز برای مصرف رستوران صبد شده است .

می حارهبداشیم حزاییکهبلافاصله کخوراک ماهی سامون برای میهمان عزیزسفارش بدهم به کارسی با ادب و براکنی نمام از او پرسید :

سحسند . سرکار حالم با آماده سدن حوراک ماهی چبزی مبل میفرمائید؟

حايم حوايداد:

حدر ، حون اکنون سایعه نداردکه من در هر نوبت پیش از یکنوع خوردنی میل کنمولی امرور اسکالی بدارد که با آماده سدن ماهی از نظر تنوع و سرگرمی خوراک دیگری هم بیاورید (بس از کمی با امل گفت) بدنیست یک خوراک هم خاوبار بیاورید .

ار سنبدن حاوبار باگهان فلیم فروریخت و ضربان نبضم بالا رفت زیرا کاملا "مطمئن بودم که از عهده حسات غدای امروز برنمی آیم ، ولی چکنم که نمی توانم حرفی بزنم یا

مخالفتی کنم ، بناچار باخوشروئی و تعارفات لازم به کارسون تاکید کردم که هرچهزودتر غذای خاویار را حاضر کند سپس خوراک گوشت گوسفند را که ارزانترین بود برای خود ــ انتخاب نمودم ، خانم با تعجب تمام گفت :

هرکز میکنم این خوراک برایتان مناسب باشد زیرا بعداز صرف آن بسبب سنگینی هرکز نمیتوانید به کار و فعالیت روزانه ادامه دهید.

من مخالف يرى معده نيستم.

دراین هنگام کارسون پرسید :

۔ نوشیدنی چه میل دارید ،

خانم جوابداد:

ـ من معمولا" با غذا چيزي نمي نوشم .

از نظررعایت اصول و نزاکت میزبانی نظرش را تاییدکردم و اضافه نمود :

ه من با شماهم عقیده هستم و هیچگاه ضمن صرف غذا نوشیدنی میل نمیکسنمو خانم بدون مقدمه توی حرفم پرید و گفت :

ـ بعفیده من شراب سفید فرانسوی خیلی ملایم و مطبوع است و از نظر هضم غسذا بسیار معید میباشد .

ابنبارنیز خود را از نک و تاب نینداختم و با کمال ادب و میهمان نوازی به گارسون سفارش شراب فرانسوی نسبتا" ارزانی دادمخانمبار دیگر تو حرفم دوید و گفت : ۱ـخیرا" پزشک معالجم تجویز کرده است از لحاط سلامت جسمانی و رفع هرگونه ناراحتی باشی از خستگیهای روزانه و بیخوابی روزی یک بطر شراب شامپانی بنوشم .

باکمال ادب بیدرنگسفارشیکبطر شراب شامپانی دادم ولی دیگر سرم دورانگرفته بود و بکلی ناراحت و پریشان شده بودم و بظاهر وانعود کردم که پزشک معالج مرا نیز از انواع نوشیدنیها پرهیز داده است . فبل از اینکه گارسون میز ما را ترک کند خانم از من پرسید :

ــ خوباشماچه نوع نوشیدنی میل دارید ؟

گفتم :

ــ فقط یک گیلاس آب خنگ وگواراا

پس از چند لحظه گارسون شیشه شامپانی و ظرف خوراک خاویاررا جلوی اوگذاشت و خانم بدون درنگ به صرف آن مشغول شد و با میل و اشتیاق تمام آنرا بلعید ،بلافاصلسه چون خوراک ماهی آماده شده بود کارسون دیس خوراک ماهی و خوراک گوشت گوسفند را روی میز گذاشت . خانم آهسته ظرف را جلو کشید و مشغول شد ، او در ضمن صرف غسذا

پی در پی از هنرهای زیبا ، ادبیات و موسیقی فرانسه گفتگو می کرد ، من بظاهر چشم بدهانش دوختم بود می بیشتر ناراحتی من این بود که حساب ناهار امروز چقدر می شود ناگهان خانم که پنداری به و خامت حالم پی برده بود اظهار داشت :

ـ من نمیدانم چرا عادت داری غذای سنگین بخوری ، مطمئن هستم در این کـار اشتباه میکنی ، آخر چرا از روش من پیروی نمیکنی ؟

بتوپیشنها د میکنم کمدر شبانه روزیکنوع غذای سبک و سالم بخور . اگر این دستور مرا یکمرتبه امتحان کنی خواهی دید چقدر احساس آرامش و نشاط میکنی .

در پاسخ گفتم 🖫

ـ از لطف و دلسوزی شما نهایت سپاسگزارم

ولی وقتی سرم را بلند کردم و چشمانم بی اختیار متوجه او شد دریافتم که دیدگانش مضطربانه در تکاپوی یافتن کسی میباشد ، ناگهان برق خوشحالی در چشمانش درخشیدبا اشاره دست گارسون رستوران را سر میز طلبید بمحض آمدن پیشخدمت باوگفت ؛

ــ یک ظرف اسپاراگس بزرگ بیاورید .

و سپس اضافه کرد:

برای من جای بسی تا ٔ سف است که پاریس را ترک کنم بدون آنکه از اسپاراگسلذیذ آن چشیده باشم .

از شنیدن اسپاراگسیکباره قلبمفروریخت چون میدانستم فیمت آن در اغذیه فروشیهای پاریس سرسام آور است و بارها به قصد خوردن این غذای لذیذ به رستورانها رفنه بسودم و در حالیکه از شدت گرستگی و اشتهای زیاد آب از لب و لوچهام سرازیر بود ولی بسبب گرانی سرسام آور آن جرائت خوردنش را نداشتم آنروز من در انتظار سرنوشت نابسامانی بودم ، دیگر آب از سرم گذشته بود و برایم اهمیت نداشت که چقدر از پولهایم باقسی میماندو چگونه تا آخر برج میتوانم وضع آشفته زندگی را سرو سامانی دهم بلکه ننها ترسم بدانجهت بودکه شاید پولمکافی نباشد که صور تحساب ناهار گذائی را پرداخت نمایم ، براستی تحمل ناپذیر بود پیش خود می گفتم : اگر حتی ده فرانک کم بیاورم چه خاکی بسرم کنم تحمل ناپذیر بود پیش خود می گفتم : اگر حتی ده فرانک کم بیاورم چه خاکی بسرم کنم آم میشود از میهمانم قرض کنم انهابدا "چنین کاری محال است فورا" راه فراری بخاطسرم آمد ناگهان برآن شدم کهاگر میزان صور تحساب از موجودی جیبم افزون شود بیدرنگ دست بجیبم برم و چون هنرپیشگان ماهر فریاد سردهم که پولهایم را ربودهاند و بدینطریق بلکه راه فراری بیایم ولی بزودی از این تصمیم منصرف شدم زیرا در چنین شرایطی میبایست میهمانم جور مرا بکشد نه دوراز انصاف آست و میدانستم که او ابدا" پولی نداشت کسه میهمانم جور مرا بکشد نه دوراز انصاف آست و میدانستم که او ابدا" پولی نداشت کسه میهمانم جور مرا بکشد نه دوراز انصاف آست و میدانستم که او ابدا" پولی نداشت کسه میهمانم جور مرا بکشد نه دوراز انصاف آست و میدانستم که او ابدا" پولی نداشت کسه میهمانم جور مرا بکشد نه دوراز انصاف آست و میدانستم که او ابدا" پولی نداشت کسه میهمانم جور مرا بکشد نه دوراز انصاف آست و میدانستم که او ابدا" پولی نداشت کسه میمون شده و پایمور می با به خور می با به خور با به خور می با به خور می با به خور می با به خور با به خ

یردارد .

ار مالیحولیائی بودم که کارسون اسپاراکس را روی مبر کداست .عدائی سیها آ وربود بخصوص که بوی کره آب شده استهای مرآدم سیروبرخوردها برا ند . خانم بمخص مشاهده عدا چرن کرسکان وقعظی ردکتان دوره خصرت عدا را بیرخمانه می بلعبد ویرای سرکرمی و خوش آمندمین لاینقطع راجع بهر باریس شخن می گفت ، مدیم بایمام وجود بفکر عافیت بامنمونی کهدر بیفه شماری می کردم ، سرایجام سربوست اسپاراکس هم بیابان رسید از او های میل دارید ؟ " اوبا حیده و بیشمی فایجانه ورصایت بخش خوانداد .

لمنلخونی است که میگویند "آت کهار سرکدست جهبکوخت جه صدسر" ساب حالت نی نفاونی تحود کرفته بودم ، فورا" نیک فیجان دیوه وینک فتحانی جای برای خودم سفارس دادم ، دیری نبائید فهوه و نستنی وجای ای صرفآن شدیم حانم در حالیکه تحدا علای نساطرسنده بود بالتحددی نمی گفت :

نقام دنیا همواره نوصته میکنند قبل از اینکه انسان کاملا" ستر سود باید است بکشد بالحنی نشیار حدی نوام یاادت و نراکت قراوان از اوبرسیدم:

ای میل دارید ؟

سمه و طباری در حوایم گفت:

نمبلندارم ، سماملاحطهمیکنید که بعداجندان استها ندارم باید اعتراف اد فقط یک فتحان فهوه منبوسم و باناهار از خوردنی خبری بنسب ، باهار ساده مبحورمو با سام دیگرخبری نمیخورم ، عدای مختصر امرور را فقط

۰۰ . به نشانهٔ تابید گفتارش بکان دادم و آررو میکردم که داستان بههمین

ه نشانهٔ تابید گفتارش بکان دادم و ارزو می دردم ده داستان به همین گهان پیشخدمت رسبوران گدارس از بردیکی میر ما افعاد . جانم بیدرنگ بد وسفارس بکنوع کیک خوشمره را داد . دیکر از دست این آدم کم استها و هرآناننظار وقوع جادیمای را داستم و از جداوند متحواسم که میمانی و وزود بر از این رسبوران لعبنی خلاص سوم ، درست در همین لحظه مدیر می وارد شد ، جانم دو حسم داست دوناهم قرص کرد با کنجگاوی ریاد به ناگهان پنداری دری از رحمت برویس گشوده شد با لبحندی رضایت آمیز مدیر مهمانجانه را بسوی حویش طلبید و از محنوبات زبییل جوباشد مدیر

مهمانحانه با خوسروئی لفاف را کنار زد ، بیدرنگ هلوهای آبدار و درشت که در زیبائی و لطافت بسان چهره گلگون نوعروسان زیبا دل از کف میربود نمایان شد ، براستی هلودر این این مصل کمیاب بود و گهگاه اینگونه میوهها را ازخارج واردمیکردند اینگونه میوههای نوبرانه بی انداره مطبوع و خوشمزه ولی بسیار گران بود ، خانم بسان مادری که کودک خبردسال دلیند سرا اندرر می دهد روبمن کرد و گفت :

ـ تكفيم معددات را بيخودبا عذاى سنگين پرمكن ، حالا چكونه ميتوانی از مبودهائی باين خوبی بوسخان كنی تكاه كن منظره زیبای آن دل از كف ميبردو آدمی بی اختيار ميخواهد سبد و محبوبات را به بلعد ،

سیدرت دست بدرون زنبیل برد و چند عدد هلوی آبدار و جانانه برداشت و بسا لذبی سام به العبدن مشغول سد من بی اختیار گارسون را به کنار میز طلبیدم و صورت حساب را مطالبه کردم ، وی که پنداری منتظر چنین فرصنی بود صورت حساب کذائی را بدستم داد ، از مساهده آن یکباره عفل و هوش از سرم پرید و ناخودآگاه سام موجودی جیبم را درطبق اخلاص بهادم وفتی بخود آمدم فقط مقدار ناچیزی بول خورد نظرم را جلب کرد بناچار آبرا بعبوان انعام گارسون گذاشتم و چون نیر شهاب از رستوران خارج شدم پوشیده نماند اطمینان خاطر دارم بسبب همین انعام کذائی هنوز هم گارسون بیچاره از من رنجیده خاطراست ، حوشبخنانه در بک چسم بهمزدن خودرا در کنار خیابان یافنم و خداوند را سپاس گفتم ، براسنی برایم اهمیت نداشت که در آن لحظه بحرانی حتی یک سنت در جیب نداشتم ویکناه تمام میبایست زندگی را باجیب خالی سرکتم بنها خوشحالیم بدانسب بود که (رسیده بود بلائی ولی بخیرگذشت) خانم بازهم دست بردار نبود وبی در بی می گفت :

ے، رحوردن عدای سندین اجتماب من و درجر وعدہ عدا بیس اریک حورات ساتاہ ۔ باوگمنم :

ــکار بهبری حواهم کرد . بر سرآنم که یک ماه تمام روزه بگیرم .

خانم خندهای جانانه سرداد و گفت.

ـ چه آ دم خوش مشربی هستی من تاکنون کسی را به شوجو شنگی تو ندیدهام .

در حالیکه به باکسی مینشست بار دیگر خندهاش جون کبک دری در فضایخیابان طنیسن افکند و دیری نپائید تاکسی در پیح و خم خیابان از نظر ناپدید شد.

[&]quot; پايان "

محى رهجيث اسي

ناسی که فرنگان بدان دیالکیولوری Hale tolowy کوبید فنی از فروع و سخندانی است ، موضوع لهجه سیاسی مطالعه احیلافهای لغوی ، انسائیی ، و نلفظی در یک زبان معین است ، این فن ، تحسب در فرن بوره هم میلادی در نتری پاگرفت و اکنون در سراسرگینی در سمار یکی از رسیدهای زبان سیاسی محل علم و ادب است ،

ه منجددان استعمال واژه بارسی 'گوبس" را برآن مرحج می دارند و فرنگان کت dialect (املا انگلیسی) dialecte (املا فرانسیوی) و dialecte (املا فرانسیوی) پیسندعبارت از بنوع و اختلاف در طرر بنان ،کاربرد ،و بلفظ زبان واحداست اختلاف لهجمهای یک زبان ،فقدان ارتباط و مراوده کافی (بنن اهالی مناطق تقاوت طبقه احتماعی ،نخصیلات ، سعل و حرفه اسخاص (در منطقه واحد)است که بدانیم "لهجه" ،نوع خاص زبان با نصرورت منفرع بر زبان اصلی با زبان ،بل خود نوعی وسیله بیان است ممنازو منفرد از انواع لهجمهای دیگر ،به بعیب با در عرض یکدگرند نه در سلسله طولی ،حه لهجه رسمی هر زبان از حبیب لهجه یی ست در عداد دیگر لهجمها (به بهبر و به بدیر از آنها) و رسمی سدن مطلح بودن آن بین طبقه عنی بر و فوی بر و دانا براست ، معلوم است که لهجه نفریف براثر جمایت باگاه تحمیل حکومتها رواح عام می باید و مرسوم می سود ، عرزیان را به اعتبارات محیلف نفستم بوان کرد از حمله به اعتبار محلی و میقودی و دستوری .

لهجمهای یک زبان در افطار محتلف حعرانبائی (که آن را حعرافیای رستان Lingustic ged گونند) در سطح بین المللی (کسورهای محتلف) و سطح نی و افظار محتلف یک کسور) بسیار نمایان است. میل را لیجمهٔ ایکلیسی در نری (انگلند، اسکایلند، ایرلید، و دیگر حرائر ایکلیسی زبان) با لیجمهٔ مردم الی (ایالات متحده امریکاو کایادا) متعاوت است. لیجمه درانسوی در کسورهای

فرانسهو سوسی با لیجه الحرابری ، و لیجه ایالتکیک (ایالت فرآنسوی زبان کشورکانادا) احدلاف فاحس دارد . نیز ربان عربی را در کشورهای مختلف به لیهجه های گوناگون سخسن می گونند حیان که لیجه های فارسی در ایران ، افغانستان ، و جمهوریهای فارسی زبستان ایجاد سوروی یکنواحت و یکسان نیست ، در سطح ملی نیز اختلاف لیجه ها معلوم است در برنبانیالیجه ایکلیسی اهالی حنوب ، میدلند ، شمال ، اسکاتلند و . . . همه متفاوت است .

سبب به لهجههای سابق و حاضرزبان فارسی هنوز تحقیق اصولی وجامعی انجام نشده است . آبخه مسلم است در زمان گدسته و حال ، زبان فارسی در نواحی و مناطق معین و بین طبعات محیلف به لهجههای مخیلف تکلم می شده است . اگر ناصرخسرو قیادیانسسی دری" سفر بامه خویس صمی گزارس دیدار فطران تبریزی حکایت می کند که قطران " فارسسی دری" نمی دانسیه است اس سخن بصرورت بدان معنی نیست که قطران شاعر پارسی گوی و معاصران آدربایجایی او به زبان برکی سخن می گفته اندبل گواه اختلاف لهجمهای مختلف زبان غارسی درآن عهد است (حه باصر خسروبه پارسی دری یعنی لهجه مردم خراسان بزرگ ، عارسی درآن عهد است و قطران بدین لهجه آشنائی نداشته ، احتمال فارسی ندانی قطران به دلیل آبار او ، خطاست) ،

در رمان حاصر و در انعاد حغرافیائی و کنونی ایران مردم هر استان بلشهرستان بسه لیجه بی سخی میگویندکه از لهجه استانها و شهرسنانهای دیگرممیاز و شاخص است . در نساریمواردادیان هرمنطفه بیش و کم بادداشتهایی درباب لهجههای محلی گردآورده اند (از حمله آفای بوسف بخیی در باب لهجه خوانساری ، آقای محمد کوهپایه در بیسیاب کاربردهای واردهای معنی در اراک) این بنده نیز در باب لهجههای سبزواری ، اراکی ، دامعانی ، مهی مطالبی بوف افامت درآن ولایتها گرد کرده ام که بعدهاخواهم ویراست .

لهجه طنفانی ممکن است به طبعه اجتماعی و یا میزان و شیوه تحصیلات و یا طبع و حوره مساعل و حرف و چیزهای دیگرمر تبط و محدود باشد ، لهجه شفاهی و کتبی دانندگان علوم قدیمه با تحصیلکردگان متجدد متفاوت است ، اختلاف بیان محافظه کاران و محیاطان با مبارزه حوبان و انقلاب طلبان از زمین تا آسمان است ، اهل اطلاع به آثار قلمی محققان و تونسدگان می نگرند و مرام و مسلک آنان را به حکم تلک آثار ناتدل علینا در می باید .

آرکس که رسهسر آسنایی است داند که متاع ما کجائیسی است

احدلاف لهجه مسرعان و منصوفان نیز پیداست متصوف میگوید "یاعلی" متشرع می فرماند "سلام علیکم" متصوف می گوید قبول فولا : و متشرع تقبل الله ، خدا قبول کناد . منصوف گوید نفس حق کناد . منصوف گوید نفس حق

است ، منشرع گویدطیب الله متصوف گویدالففر فخر و سنشر الفقر الوجه فی الدارس رابسود خود فهم میکند ، منصوف گوید : "بی خانفاه خانهٔ عالم خراب باد بی نفش بیر نفشیهٔ عالم برآب باد" ، منشرع گوید ابتها کفربات است .

ماد دارمکه سالهاپیش واعطی عارف در شیراز (آفای حاجشیخهممدهادی شیخ الاسلامی " فحر المحققین اصطهبانانی)کنابی نشر کرده بود و نام آن را " دانشنامه شیخ الاسلامی " نهاده ، در آنجا نوشنه بود که پارسیان را "پدرسوخنه" دشنام است وهندوان را دعا و سلام ،

لهحه هرطبقه شعلی نیز ویژگیهای خود را داراست ، رانندگان و گاراژداران و مکاننگها و مناغل و البنه ، لهجه بی حاص دارند ، پزشکان ، فاضبان ، اقتصاددانان ، حامه سناسان و همه اصطلاحهای انحصاری دارند که دیگران آنها را در نمی یابند . آفای دکنر ضیا و الحق ناوی نماینده سابق مجلس شورای ملی بهد دانشجویی خود دفتر سعری برنیب داده بودند "ارمعان نوروز" و طی آن قصیدتی معلو از اصطلاحهای پزشکی نسست کرده بودند ، فهم آن قصیده غیر بزشکان را آسان نیست .

نوبسنده طی خدمت سربازی مدبی درآدربایجان "افسرآموزش" بودم و سربازان راحیز می آموختم ، العاظ و عبارتهای مصطلح در محیط نظامی حز آبحه من می دانسیم معانی دیگر داشت ، من یا دداشتهایی در این باب گردآوردم که نشر آنهارانمحالی دیگرموکول می کنم ، در اینحااز باب نمونه اشعاری که بعضی سربازان پارسی ربان سروده بودند بار می نویسسم ، خوانندگان خود به تعبیرهایی حون "اسم من درآمد" ، " به خط کردند" ، " درحازنم" ، "فرمان آتش" ، " درازکش" ، " لوله حودکار" ، تکبیر" ، "رگبار" خواهند نگریست ،

ازآنساعتکه استم من درآمند از آنروزی کهمن اینجا رسیدم مخطکردند، تراشیدند سرمرا

به خود گفتم که عمیر من سیر آمیند صدای طبل و سبپوری شنیسیسندم لباساریشی کردند ننسسسیم را

بهمین قیاس فرماندهان و همکاران نظامی من نیز زبان مرا نمی داسسند ، بیساد دارم نخستین تقاضای انتقال من از عجب سیر به بهران به استناد منع انتقال "افسران کادر" ردشده بود فرمانده پادگان آقای سرتیپ گاظم عبدی اهل گیلان بود ، نامه بی به "سلسله مراتب فرماندهی" به پاسخ ایشان نوشیم که: "مقام فرماندهی بجاهل العارف فرمودهاند . من بحکم "وظیفه عمومی " به " سربازی "آمدهام و آن امریه که مستند عالی است انتقال مرا منع نمی کند " . فرمانده گردان آموزشی آقای سرگرد محمود شفیعی از اهالی آذربایجان بود که همان سال به سرهنگی رسید . مرا بخواست که چرا نسبت جهل با تبعسار داده ام . هرچه گفتم تجاهل از باب " نفاعل " است و مزیدبرآن من آن امیر را عارفی متجاهل خوانده ام .

نشنید . بهر تقدیرنامه را بازیس نگرفتم و درخواست خودرا تکرار کردم و سرانجام هم به تهران به شعبه و قضائی نیروی زمینی منتقل شدم .

معاصران فارسی دان که به سبک سخن قدما انس دارند باآسانی اشعار نویردازان رافهم نمی کنند و این نشانه بیمعنی بودن شعر نونیست . کار برد زبان متفاوت است ، هر گروه لغات و کلمات و تعبیرات را نوعی دیگر می فهمند . شعر نو یا کهن هر دو ممکن است برای این یا آن گروه یا هر دو بی معنی یا با معنی باشد .

شاعری تبریزی که مامور اداره آمار تهران بود مرانقل کردکه بیست سال قبل آقای مهدی اخوان ثالث (امید) که ذواللسانین است و به سبک قدماو نوپردازان هردو تسلط داردشعری نو سروده بود وبی قید نام خویش آن را نشر کرده، مسوولان جلوگیری از نشر آن گون اشعار همه جا گشته بودند تانیمایوشیج معروف ،گوینده آن شعر را به بوی لهجه او تشخیص داده بودو به ماموران دولت معرفی کرده، اخوان ثالث به هجونیما قصیده بی گفت بدین مطلع : مرا نیمای مسادر ، ، ، لسسو داد

متسننان (سنت گرایان) این شعرنو را به لحاظ ناآشنائی بابار سیاسی کلام فهم نمی کنند:

میان مشرق ومغرب ندای محتضری است که از ستاره و دنبالسسه دار می ترسد

اماسبت بی معنی بودن بدین کلام نزد عقلازغایت حهل بود . گوینده این شعر خراسانی و فارسی زبان است از دانشگاه تهران درجه دکتری درادبیات فارسی دارد و اکنون در دانشگاه آکسفورد به مدارسه و مباحثه مشغول است . این شعر (مثل هر شعر یانثر دیگر) ممکن است نیک یا بد ، صحیح یا غلط ، مفید یا مضر باشد بسته به افکار و عقاید اشخاص و گروهها (معایب قوم عندقوم محاسن) اما بی معنی نیست .

اگر اشخاص معانی اشعار نو را در نمی یابند معذوراند همه چیز را همگان دانند . عذرک جهلک ، اما عدم علم دلیل علم به عدم نیست ، دیوان شاعران متسنن جاپ شده است و می شود و بنیادهای عمومی و رسمی بهچاپ و نشر آنها مساعدت کردهاند و می کنند اما دوستداران شعر نو و طبقه جوان آن دواوین را نخواهند خرید ، همچنان که مانوسان به سبک قدما خریداری دفترهایی که نوسرایان می پراکنندگناهی عظیم می شمرند ، ومن هیچکدام را نمی خرم (وهر دورا می خوانم !)

شاعر و ادیب معاصر آقای سید عبدالکسریسم امینسسی در مجله وحید از اولیسا دولت شاهنشاهی خواسته بود که حدم فرمایند تا هر که شعر نو میگوید به حبس افکنند و زجر کنند ، جناب دکتر وحیدنیا که از اثمه ادب و سیاستاند بر این سخن هیچ عیسب نمیگیرند و این پیشنها درا بی توضیح و تصحیح نشر می فرمایند و این بنده ناگزیر به بیسد ادبی و هتک حرمت اهالی ادب می شوم . آقای امینی شاعری است فحل و ادیبی دانا اما

وبدارعسب

به خرمی عید دیدنسست

ارها و سرور بهارهسا
کشتهام ، اما نیافنسم
غنوده بدوری ، بیا ، بیا
یی ، تو بهاری ، بلی ، بهار
ن پیامبر مهر و رامشسی
کلی بمراد ار برت نچید
مها ، چه ازاین عاشعانه تر
ن طالع نوروز خوش بود

آوای آسمانی شیریسن شنیدنت اینجا بهمرسند ، بشوق رسیدنت بوئبدن گلل تو و در بر کشیدنست حانم بلب رسیده برای چشیدنست غوغاست بر شکوفه وگل آرمیدست اعجاز برتسرین تسو و آفریدنست شد محو دیدنت ، کهنیارستجیدنت از من دویدن وزتواز من رمیدنست با شعر خوشنسیم ، بهجانهاوزیدنت

تلاف سنی ، اجتماعی ، تحصیلی "لهجه "نوپردازان را در نمی یابد . نخست بآید ، اولیا و دولت و ارباب سیاست هزارمرتبت از آقای امینی بیدارتر و هشیارترند امن عام محتاج سفارش نیستند دوم آنکه نذکار باید داد اگر بنا شود که خدا تی به توصیت آقای امینی ترتیب اثر دهد از آزادی بیان و فلمو آزادی مطبوعات نی اساسی این کشور پاسداری آنها ضمانت شده است چه باقی خواهدماند . حفظت بت عنک اشیا و برای استقرار حکومت مشروطه مجاهدتها شده است جانها فدیه هاو فکرها بکار افتاده . مشروطیت ایران قدیمی ترین مشروطیت در فاره آسیاست . یگر چندین نوبت قوانین اساسی خود را عوض کردها ندود یگربارند شته . اصول قانون یگر چندین نوبت قوانین اساسی خود را عوض کردها ندود یگربارند شته . اصول قانون یک در زمینه جمع آوری فرهنگ عامیانه Folklore انجام شده است برای نیکه در زمینه جمع آوری فرهنگ عامیانه Folklore انجام شده است برای اختلاف لهجمهای طبقاتی در ایران سودمند تواند بود . نیز آثار بعضی نویسندگان یا دیدو بازدید " نویسنده و بزرگ (جلال آل احمد) برای نمایاندن لهجمه سای نارسی بین طبقههای اجتماعی متفاوت قابل استناد است .

ذکار است که واژهٔ فارسی " لهجه" (برابر accent فرنگی)گاه جنبهٔ فردی نیز تواندداشت چنان کهمافظ شیرازی خود را " خوش لهجه "خوانده استو البته هجه" و "خوش لمهجه" اوصاف فردی و شخصی اند نه محلی و طبقاتی .



به اصف<u>الح</u>کما

سادروان حاجدگر محمدقلی باجنخش (اصعبالحکما) در سال ۱۲۶۳سمسی در بهران با تعرصه وجودگداست بحصیلات اسدائی و وسوسطه را درمدرسه دارالفیون آغاز وابخام بمود و بعدا " رسته طباست را بابعاق برادر خود مرجوم سربیب مهدیقلی باجنخس برد بدربررگ خودمرخوم دکیرعلی خان و مرجوم دکیر محمدگرمانساهی (معروف به گفری) سابان رساسد دکنر آصف الحکما و مربدخاج علی علی خان فرزند حیدرخان فرزند خاج محمدطلی خان آصف الدوله و زیردربارفررید خاج الهبارخان آصف الدوله فیدراعظم فرزید امیرکنیز میزرا محمدخان باید فاخار بسر باحیخش نایب السلطیه آغا محمدخان فرزند فره خان فاخار دولو ایلخانی ایل فاخار میباشد مسارالیه در باریخ خان ایلخانی بسر شاهعلی خان ایلخانی ایل فاخار میباشد مسارالیه در باریخ حامدمد خان ایلخانی بسر شاهعلی خان ایلخانی در بحف اسرف در مقبره خانوادگی آصف الدوله) بخاک سپرده شد ، مرجوم دکنر آصف الحکما و معیر از طبایب انجمن محلی بخش به نیران را ازباریخ باسیس بازمانیکه فوت کرد هفتهای بگرور درمنزل سخصی خود اداره میبود و همچنین رئیس انجمن همکاری خانه و مدرسه دیستان اعتمام و ریاست اقتحاری کمینه پیساهیگی دیستان مربور را داشت و سه دوره همار خوره ساهرود به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده بود.

مرحوم دکترآصف درزمان حیات خود بگناب جانه واقع در نهران بخش <u>م</u> عودلاجان گوجه باغ[صف|لدوله رایا یک رسته بلفن وآب ویرق جهت درمانگاهاختصاص دادکه ریزبطر آداره کل نهداری شهرداری نهران بنجو شایس<mark>تهای اداره میشد «</mark>

همسرانسان بابو جاجبه فرزانه اسفندیاری (فرجالدوله) دختر مرجوم حسن اسفندباری (حاجمجتشم السلطنه) میباشد ، مرجوم دکتر آصف الحکماعدارای دوپسر و دو دخترنشرج ریز میباشد : اسعلی باخیخش کارمند بارسسته سازمان فند و سکر که دارای خهار فرزند بازج زیر بانوگلرخ باخیخش دارای فوق لیسانس در رسه حسانداری ومدیریت کدیر سازمان برنامه و بودخه مسعول خدمت میباشد آقابان اردوان و شهرآگین باخیخشه برای ادامد بخصلات خود در کابا دا میباشد و دوستره زیره (مهرالدولد) باخیخش .

۳ با بوخدیجه با برنجهره باجیجش همسرآقای حسن کی براد دارای بند برزید با برخریز آ آقای مهردادگی براد آقای شهرام کی براد دارای فوقالیسایس در زیب: مدیریت میتعیی و دو سره شهرزاد کی براد .

۴_آفای حسیفلی حال باجیجس دارای سه فرزند نسرج زیر
 آفای شهرباز و دوستره سیلا و شاهبری .

نستامه حابوادههای دولوباجنجس

أبر طبع محمد حسخان ساجيخين سالار همياسون

سام حداوید یکسای سیاک حوال حدائیکه خان آفرسد حیان آفرسیکههستی اراوست نگارم کنون اس بستامه را شما حمله اعضای اس خاندان فره خان بود حد اعلای ما دولو علامتی برزس شدان میکستی و مکاربیگی و صفیا در گر حاجتی اعتمادی و داد معاصد چو حرحانی بهستراد معاصد چو حرحانی بهستراد

دداه و روس روان آفرند کسی بلندی و بسی از اوست دهم آسرو بامه و حامید را که بودند بادس و آئس و داد بدیرند کفیم رسیبرو حیوان از او کوهر اصل و آسیای میا امیر علائی و فیحتی بحیوان می علائی و فیحتی بحیوان می مینود اسیر خلامی وفیا می آصفی آن سیک آزادراد کی آصفی آن سیک آزادراد می سرداری و بائی آصف حامراد

چو سهرامی ارفاقی باستدار ۲۱ ۲۲ ۲۱ زیک بسل باشدایی بجردان

همه از فرمحان گرفته سبب چو بایکدیگر شان بدی ایجاد سعادت به آیامسان بد فرسین همه ينک تحتي بود راتحياد بدایم کجا رقب آن سیروری چو نحم حلاف و دوئی برورید نو کر محبب بسگان در غمی وگررنجه از ربح خونشان بئی شما حمله خونسان و پنوندس بحودآی ای فارع از رحمومهر مشبيو غيبيره روزگار درست م بنوسگان مهرسانی کنند چودست رسدخودو انعاق کی بخويسان جو دياس عمجواروبار جوفدرت بود تحميكي بكار حماس عمت وحامحا وتدبيست جوفر صب د سیاسی احسار کنند که با بامنان اندرس رورگار سا بامداران گردن فیستراز بسا بالوان جحسينه سيبؤاد مهين بالوان شرايا هنتير ر افراد این جایدان کهیتی دراس صعحه آمدكتون بامشان حهلسال رحمتكسدم مدام سي برسش اراس وآن کرده شد ترحمت فراهم شد این نامها

بکی بیک بخت استودیگر مشار ۲۴ میلاد ۲۵ میلاد دو ان میلاد و نسل حوال عدد ۲۵ میلاد و نسل حوال ۲۵ میلاد دو نسل حوال ۲۸ میلاد دو نسل کود دو ن

بدویند این خاندان سنسب بهمداشنندالفته اعتمياد نفرو بشوكت همه همتشييين همه عزت از العب است وداد نعو بر نوای جرح بیلیسوفری لسهردستحسرت لدلدان لربد همان به گفراخت بحواهی دمی بدالمجه گویم که هستی چهٹی تبوشید از جارو دل بسدمس که بزدان ساید زروی نو چهر که بسیارجون مابیرورد و کست تمهر و وما زندگانی کسیند حویش و کسان مهر وارفاق کی عروریزرگی ر سیستر دور دار که یکسان ساید همی روزگیار یس آن سیکی بمائید ریست کرم برفعیران و جویشان کنید سالد به سکی همی بادگیار كزين نعشه شديامشان رندهاز همایونفر و رادو نیکو نهساد تشستند و راديدشيران تبيير هم از مهتر و کهشتر و مردوزن یکو باد آغاز و فرخامشیهان همهروره از صبح تا گاه شــام کهایی نامها گرد آورده شد بيندروشن أغيازو انجيامهنا



در انتهای خیابان سعدی نهران (نزدیک دروازه دولت) کارگاه نفاشی الک حویائی قرار دارد . در این کارگاه انواع و اقسام تابلوها از آثار هنرمندان ایرانی و عیر ایرانی بچشم میخورد لیکن جالب ترین اثری که در پشت ویترین کارگاه فرار داده شده سبتی از شعر معدی "بنی آدم اعضای یکدیگرند" میباشد . آفای جویائی شعر سعدی را دستکاری کرده و مطابق ذوق خود بصورت زیر در آورده است :

نکه نی پرورند	آنا,	، از	حيف	ولي	رىد !	همديك	اعضاي	آدم	ہنی
			81	"		**	88	89	#1
"بي جوهرند		11	11	**		**	98	11	11
"گول میخورند " ربا میخورند		н	11	**		**	11	11	11
ربا میحورند " پر میخورند		11	19	11		88	89	41	11
" خیلی خرند			**	**		17	**	11	**
"ه ی میچرنــد			11	PI		11	44	14	11
" جادوگرنـــد			**	91		10	17	11	
" خوش <i>ب</i> اورند			**	11		11	11		11
" مستأجرنـــد	¥Ť	91	99	01		f1 44	11	11	"
دم خــورنـــد						**	"	11	41
، تـــرنــــد						11	11	11	11
قط عدهای فکر پیکدیییگرنید									

باید به هنرمند عزیز ، آفای جویائی دست مریراد وجعالعلمگفت .

سود نام ما شهره رورگیستار که فکرم ، فلم خوش برین جامهرد که ارجاپ این صفحه آند سرون بعون حداوید فیسترد صمیست بمودم مر این نقشه ام را بیسام که کامل شد این نامبردارگیست که شدچاپ و بگرفت ریبکمال کمبارنج این نقشه کرداو نمیام زبی مهری بستگان نیساتسوان زما گر بمانند چنین بادگار زهجرتشروشصوالفوسه صد سب و روزم آندیشه میشد فرون بهغنادو هشت وهزار وسه صد بسرماینه حویش و حندی مدام چهل سال بردم در این کارریخ سهاس از خدا داور دوالحلال اگر از نگارنده خواهی نونام حسن اسم و سالارزین خاندان



محمودعنیزاده مکی از آزاد مخواهان صدر مشروطیت است که سهم مهمی در اشاعه فرهنگ و بالابردن سطح افکار عمومی زمان خود داشته است .

عنی را دداز عنفوان خوانی در محافل نرقی خواهان و روشنفکران آذربایجان شرکسیت دا سب و با افرادی خون محمدعلی ربیب و سیدخسن شریف زاده و سیدخسن نقی زاده و رضا زاده سفق در بیسیرد اهداف عالی ملی و میهنی هماهنگی و همفکری مینمود.

وی فرزند مبرزا غنی بودکه درماه حمادی الثانی سال ۱۲۹۶ هجری قمری در شهرسلماس آدربابحان (ساهبورکبونی) بولد بافت و پساز طی نحصبلات معمول زمان و بوبژه علوم ادبی بامور بحارب برداحت و از اوان جوانی بخدمت مطبوعات درآمد و بدوا" نامه هستا و مقالاتی برای سادروان سیدحلال الدین الحسینی ملف بمؤید الاسلام مدیر روزنامیه حیل المبین "که بزیان فارسی در سهر کلکنه جاب ومنتشر میشد ارسال مینمود و درهمین روزگاران برای ملافات و کنت قبض از محضر حاج میرزاعبدالرحیم طالبوف توبستسده روسیعکر و بیدار دل مسافرتی به فعفاز کرد و در تمرخان شوره بخدمت او رسید و پس از تکه بوطی بارگست ابتدا در ماه رمضان المبارک سال ۱۳۲۴ فمری روزنامه محلس ملی نیریزاکه بعدها بیام روزبامه انجمی بعیبر نام داد در شهر بیریز منتشر کردکه نخستین شماره آن در ماه رحب سال ۱۳۲۵ فمری انتشار یافته است .

این روزنامه تخسین روزنامهای استکه بس از اعلام حکومت مشروطه درآن شهر منتشر سده و اداره آن تعهده سیدعلی اکتروکیلی و محمودغنی زاده تودهاست ،

در ماه محرم سال ۱۳۲۵ عمری روزنامه " فرباد" را باهمکاری حبیبالله آقازاده در سهر ارومیه (رصائبهکیونی) بنیاد نهادکه بطور هفیگی در حهارصفحه درآن شهر حاب و منید .

اس بخسیس روزبامهای است که در رضائیه بجلیه طبع آراسته شده و قبل از آن اصولا " در رضائیه سابعهای برایابیسار روزنامه نبوده است.

در سال ۱۳۲۷ق در بیریز بایتشار روزنامه دیگری بنام " بوطمون " پرداخت ، ایسن آراده مدنی بیز با سادروان دکیر رضازاده شعق همکار مطبوعاتی بود و در انتشار روزنامه "شفق که بصاحب امتیازی و سردبیری رضازاده شفق در نبریز طبع ومنتشر میشده بعنوان عضو هیات تحریریه وبعدا" بنام مدیرمسئول در اداره کار آن روزنامه باد کر شفق همکاری مستقیم داشته است .

غنیزاده درسال ۱۳۲۸ق روزنامه " محاکمات" رادر تبریز منتشر کرده که انتشار آن تا اواسط سال ۱۳۲۹ ادامه یافت و درهمین اوقات باتشویق مخبرالسلطنه هدایت استاندار وقت آذربایجان مامور تشکیل دادگسنری در سهر رضائیه شدو بناچاراز انتشار روزنامههای محاکمات و شفق کناره گرفت .

غنیزاده پس از تجاوز و ورود سپاهیان روس نزاری به بنریز و حادثه خونین عاشورای سال ۱۳۳۰ قمری که پارهای از مجاهدان و آزادبخواهان نامی مانندمیررا علی آفای تنریزی ملقب به تقهٔ الاسلام ، شیخسلیم و ضیا ٔ العلما و صادق الملک باشاره روسها بدار آویخته شدند باجمعی از آزادیخواهان آذربابحان باسانبول مهاحرت کرد ودر آنجا مدت چهار سال اقامت کرد و بامور بازرگانی و مطالعه در ادبیات برک پرداخت و با انتشار مقالات سیاسی و اشعار پرشور میهنی در روزنامه معروف (احتر) که در آن موقع بزبان فارسی در استانبول انتشار می یافت همجنان خدمات مطبوعانی و ملی را دنبال میکرد.

غنیزاده دراواخر سال ۱۳۳۴قمری (سال ۱۹۱۵میلادی) در بحبوحه جنگجهاییاولار سوی کمیته ایرانیان مغیم برلی بآنجا دعوب شد وچندی عضویت هیات تحریریه مجله ادبی و تاریخی واجتماعی کاوهراکه درآنزمان باسلوبی دلپذیر در برلن طبع و منتشرمیشد بعهده داشت و ضمنا " نصحیح و طبع کنابهای سفرنامه باصرخسرو و زادالمسافرین و وحه دین (طبع برلن سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ فمری) باهنمام علامه محمدفزوینی ومقدمیه فاضلانه غنیزاده و مجموعه رباعبات عمرخیام نبشابوری در حایخانه کاویانی برلن سیه گوشش وی یایان یافت و همچنین رساله جوابیه غنیزاده بنام پاسخ بروشنی بیک بزبان ترکی استانبولی در مطبعه کاویانی برلن انتشار یافت .

غنی زاده در این رساله ازمردم آزاده آذربایحان دفاع کرد و صربحا "حواب دندان شکنی به بیگانگان و متحاوزان داده واز این راه نبز نسلط و توانائی خودرا بزبان وادبیات ترک باثبات رسانده است .

وی پساز سالها دوری از وطن در سال ۱۳۰۴ شمسی بایران آمد و درسهار سال ۱۳۰۵ روزنامه "سهند" را در تبریز دائر کردـاین روزنامه یکی از حراید معتبر انتفادی است که در بیداری مردم نفش بسزائی داشته و فسمتی ازمقالات محققانه غنی راده نبزدرآن روزنامه بطبع رسیده و همچنین کتابهای پالتو ، داروی خواب و آدم نامرئی بترجمانی وی اززبان آلمانی بفارسی در پاورقی آن روزنامه بطور مسلسل چاپ ومنتشر شده است .

این مرد دانشمند و شاعر خوش قریحه در روز سی ام بهمن ماه سال ۱۳۱۳ شمسی (برابر باسال ۱۳۵۳ قمری) درحالی که پنجامو هفتسال از زندگانی پرفراز و نشیب و پرثمر و تلاش او میگذشت در شهر تبریز دارفانی را وداعگفت غنی زاده کم شعر میگفت ولی آنجه از آثار منظوم اوبجای مانده در نهایت درجه سلاست و انسجام و درکمال دل انگیزی و شیوائے سرودہ شدہ وحاکی از توانائی طبع سرشار اوست ،

ازمیان آن آثار قطعه (تحیر) و مثنوی (هذبان) او درنزد سخنوران وادب دوستان مشهور است ،

شادروان اسمعیل امیرخیزی در قصیدهای که درباره درگذشت وی سروده بآن دو اشتر شیوا و کم نظیر اشاره کرده که ذیلا "قسمتی کوتاه از آن قصیده بلندرا که حاوی ماده تاریخ سال فوت غني زاده نيو ميباشد نقل ميكنيم:

> نگو نسار ای آسمان بلنسید نگون بادت ای خرگهبرشسیده همه رنگ و ریواست آئین تسو

تا آنجاکه گوید:

ازآنيسكه بوداندرينكهنددير

جهان را جنین ست آئین وکیش نگهکن (غنیزاده محمود) را دريغ از حنين نامبردار مرد

دريفا ازآن نفسسز گفتار او که راند دگر از (تحیر)سخن دل دوستان در غم سوک او بتاریخ مرکش خرد نغزگفت :

چهداری ز آزادگان دل نژنسد؟ سرايرده لاجوردي يسبرنسسد درون سوشرنگی برون سوی قند . . .

دل از مهر این بدکنش بازبنید سخنوردبیر آن مدیر (سهنسد) هشیوار و فرزانسه و هوشمنسسد برنجاندرون سال ينجاه واند . . .

ز(هذیان) و آن نامیه دلیسند

زفر بهار و زهند و پرنــــــد

بسوزد جنان جوندرآتش سينسد

(سزدارشرر برجهند از سهنند)

۱۳۱۳ شمسی

این شاعرآزاده و روشنفکر چکامه (تحیر) را که در آن مراتب حیرت و سرگردانسی خود را درباره دستگاه خلقت اعلام داشته برای استاد سیداحمد ادیب پیشاوری (۱۲۶۰ س ١٣٤٩ قمرى) فرستاد وازاين سخنور توانا درخواست كردكه طي قصيده جوابيهاي سئوال وي را پاسخ گوید .

این هردو منظومه برای نخستین بار در مجله ایرانشهر (چآپبرلین) بطبع رسیده که ذيلا" بنقل هردو مبادرت ميشود

حوم محمود عنى زاده سلماسي اينست:

بدشت نشان فدم كجاسب؟ ، را بسره سیسل حادثمات مبود بجائى نرفست راه لسم طريسق عقيسن ومعامحي هنده برق یمانی مکن فراز اده زشته دور در هستوا ن بدروجهات قیاس هیم

بمه در طلب او برون زدیم ساحت بیگانه یاک سوخت رکان شهم طعنه میزنسد ينقطه لاادريم سيرسد ر و باطن تنزیل گومخسوان که باز نداند سر از فسندم ع زقبوه بي مشعبر قضاست ، یاسخ منظوم ادیب پیشاوری

سامحرم مین و سابه وار ازركام دماغ لطيف عسق ،م تمارو سميمش حدوبوار است گذرگناه عاشعنان خاسب آبنیده نگارهسا مهمه که زدل رسب بیجعم دوش زاندازه در گدست ا كرفت اقاليم شمسون دا فسان برنيده ريادهاسيت عور معادی در آرسسیت سعی کشاورز نم گسترفست بیاتی از مثنوی "هذیان " که آنرا میتوان شاهکار حاودانی عنی زاده بشمــــــار

فرسودهشد قدم زتكايو حرمكحاست؟ بهر خدا بگو که سواد خیم کجاست؟ آن ناخسارانس کمبویسپرمکتاست؟ نیمسیر برقرای سه صبحدم کجاست؟ دستی زدستگیرمروب سیم کحاست ؟ مارا سرمناجت پربیج و جم کجاست؟ امكان فحص وبحب حدوب وقدم كحاسب؟ كسرامحال دمزدن أربيش وكمكحاست؟ دست سبيز و قدرت لاونعم كحاسب؟ آنره که میرود بدیار عدم کجاست؟

درسهمبرنی که رفدیسلم کخاست ؟ ينا آبدت بديد كه وردخشم كحاسب؟ طبعت دهدخبر که شهباعلم کجاسب؟ بالمگريعتان که سوادجيم کخاست؟

دىيال او بناركەيىنى جرم كجاست درباید از سمیم که باع ازم کحاست بی ار حدوب برگه حمال ثدم کحاسب آبجابهای بفس و بسان قدم کجاسیت ىس نى روننى تجهان تک رقمکتانت مارا محال بحناوجود وعدم كحاسب سلیکەنرکندرد لم سخ عمکخاست؟ ساهکسنده مار و کسیده نعم کجاسب؟ رحسددآ فياتكه رويد ظلم كحاسب؟ مردىحوكودباب وراسحفدم كحاسب؟ بانگخروسومردداسبندهدمکعاست؟ کشت مرابحز رسحات بو نم کحاسب

أورد نقل ميكنيم.

النكه لينم عجيا حال تساست اختراننند سوی من نگستوان سمع بالوت من مسكين استيت ازجه آفاق حنين مانده خموش مرگ یک شاعر پندار پرسیت باید این بارچه برماه افتیاد؟ ورحه رومانده عوالم مبهوت ؟ بازاين محنه خوناب انبدود

بيست دركون صدائي مطلبيق كهفسرو ميرود انسدر جكسسوم میرباید زمس آرام و قسیرار

بروای مبرغ جنین داد مکین كمهندارد سر موئمين تاثيميو كاندرين ساحت كيتي حق نيست حق زويرانسهمسنا بيرونسيست حق کجا گوش فرادار و بیبین آبشقهسر برافروخنسهانسد آنجهبرتوده غبسرا كسسذرد آبش و خون بزمین حکمرواست حقکجا ؟رو در افسانیه مییزن

بحز از ناله مرغ بيا حييييق

سخت برنده جو یک نیشتیسیرم خواب از دیده قبرار از دل زار

ياتصاويسر هيولاي شب اسست

بهرجان دادنون ونتظبيهان

اینکهمی بینم یا پروین است.ت؟ یای تاسر شده گوئی همسه گسوش

مكر اينمابه تماشائي هسسست؟

راه گمکرده مگیرجاه افتیساد؟

زيروبالاهمه دريهت و سكيوت

بازيك فاحعه خيون آليسيود

النهمية بيهيده فرياد مكييين مرغ احمق ، ہی کار خیسود گیستر آنحهتو ميطلبي مطلق نسسست بلكهدر جاه عدم وارون اسيست رویگیتی همه آه است و انیــــن خانمان ضعفا سوختسمانسسسد دودش از طارم اعسلا گسددرد قدرت قاهرحق نو كحـــاست؟ آتشم بر دل دیوانسه مزن ...

این مثنوی طولانی است ماهم در اینجا سخن را بپایان می بریم .

چندسند ماریخی مربوط باصفها

۲ ـ اسناد خاندان جابری انصاری :

ار برخی اساد مربوط به این حایدان که حر² بنوب سرساس و مسهوراضههای بوده و رجالبزرگیار آن برحاستهاند (۱) سدر بعضی بوستههای داخلی و حارجی استفاده شده که نام بیشتر آنها اکنون در حاطر بیست، علی العجاله این حید بنید در مند بطیر است و تصور می رود در آبار مرحوم حاجی میرزا حس حان حایری ایماری استاد دسکری یاد شده باشد :

- 1) فرمان الوند بیک آق فوبوبلو مورج ۱ رمضان ۹۰۴ در واکداردن موضع بهرامیسین گلپایگان به سیورغال خواجه حلال الدوله حصر ساه که خانم لمنتون در " مالیک و رارغ در ایران" از آنباد کرده و بهره برده (۲) و پنس از آن مین کامل آن در سریه کنجنیه انتظار چاپ اصفهان (۳) بسر شده بود و سپس در " استاد و مکانتات باریخی " آفای دکتر نوائی (۴) و مجموعیه فرمانهای برکمانان فرافوبوبلو و آق فوبوبلو (۵) نیز خاب شده و است ، اخیرا " برای چندمین بار در مجله بررسیهای باریخی هم تحدید خاب شده و عکس سند نیز صمیمه گردیده است (۶) ، اصل آن در موره بایک شده در بهران است . عکس سند نیز صمیمه گردیده است (۶) ، اصل آن در واکداردن مثلغ سی وهست هرار دنبار نبریزی از موضع ویس گلپایگان به سبورغال خواجه کمال الدین انوالفت مسترف خراب نبریزی از موضع ویس گلپایگان به سبورغال خواجه کمال الدین انوالفت مسترف خرابه (فرزند خواجه جلال الدوله مربور) ، خاب شده در نسریه کنجنیه انتظار (۲) و استاد و مکاتبات ناریخی آفای نوائی (۸) ، تحدید جاب شده در محله تررسیهای باریخی و مکاتبات ناریخی آفای نوائی (۸) ، تحدید جاب شده در محله تررسیهای باریخی
- ۳) وفعانامه مدرسه نوربه اصفهان از بورالدس محمد جابری اصفهای بواده همان خواجه جلال الدوله (۱۰)، با بولیت فرزندان او مبررا نظام الدس مسعود و مبررا رضی الدین محمد ونظارت دو فرزند دیگرس میررا هدایت الله و مبررا حما ل الدین محمد مورج رجب ۱۰۵۸ با الحافیه مورج اوائل صفر ۱۰۷۱ ، چاب سده در بارنجحه اوفاق اصفهان (۱۰) به حروف و بخش هایی به عکس نبر (۱۲) .
- ۱۱) به حروف و بحس سی مستمی کا ۱۰۷۰ در مورد معافیت اولاد جانز س عنداللهانصاری ۴) فرمان شاهشلیمان مورخ ع ۲ ساوه ۱ در مورد معافیت اولاد جانز س عنداللهانصاری از مالیات و حقوق دیوانی که به نجویر مبررا ابوصالح صدر ، با اساره به فرمان مورخ رحت

۱۰۵۷ شاه عباس دوم در این باب ، با دکر نام نه نن از جابریان که در تبریز مقیم بوده اید ، چاپ حاجی حسین آفا نحجوانی در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز و از آنجسا در چهل معالهٔ همو (۱۳) به عکس و حروف ،

- ۵) مرمانشاه سلیمان مورح ۱۰۹۷ در واگداردن و زارت و بیکلربیکی شیروان به میرزاهدایت اللمجابری که پیش ترها نزد مالک آن منوچهر زری باف در تهران دیده بودم و اکنون در سارمان استاد است (۱۴)۰
- ع) فرمان شاه سلطان حسین مورج ۱۹۲۹ به نام میرزا محمد علی جابری کلانتر اصفهان، متعلق به منوچهر زری باف و منتقل شده به سازمان استاد (۱۵) ۰
- ۲) فرمان همان پادشاه مورج ۱۱۴۲ در باره مواجب دیوانی میرزا زین العابدین جابری
 اصفهایی به شرح فوق (۱۶) ۰

٣ ــ استاد موزه بريتانيا :

در موره بریبانیا تعدادی احکام و فرامین فارسی از دوره صفوی و آق فویونلیو هست که وسیله آفای هربرت بوس H.BUSSE ایرانشناس معاصر آلمانی مسورد مطالعه فرار گرفته و منن و عکس آنها با سرح و وصف کامل در کنابی با نام و مشخصات زیر به جاپ رسیده است :

Untersuchungen Zum Islamischen Kauzleiwesen.Deutschen - Archaologischen Instituts Kairo (Islamesche Reihe Band - 7). Kaivo,1959

بخسی از این استاد باز دیگربیز در مجله بررسی های تاریخی به عکس و حروف نشرشده است (۱۷)جسز ^۳ن که در هریک ازاین دو ما خد احکامی هست که در دیگری نیست ، از این محموعه چند سند مربوط به اصفهان است بدین شرح :

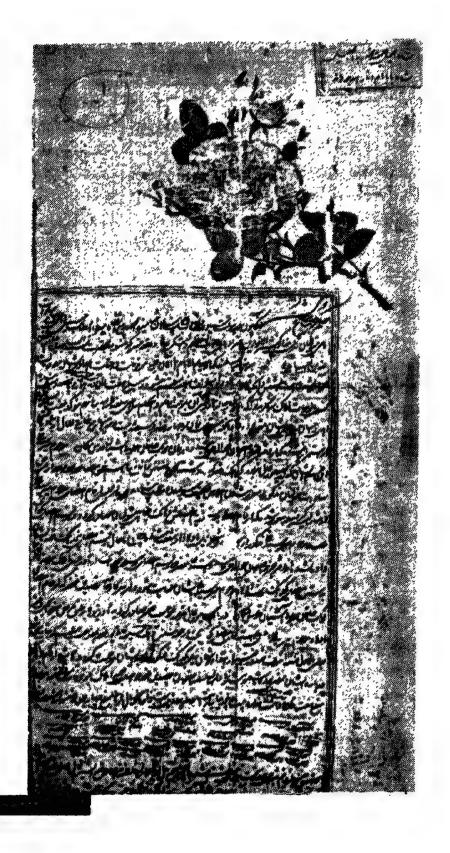
- 1) فرمان شاه محمد حدابنده مورج ع ۲ ــ ۹۸۶ در مورد مواجب نورالدین محمد مدرس اصفهانی (۱۸).
- ۲) فرمان ساه صفی مورج دح به ۱۰۳۹ در بخشیدن یک راس نیزه شیر فربانی به عبدالرزاق ساکی جوباره (۱۹) ،
- ۳) فرمان ساه عباس دوم مورح ۱۰۵۲ د مورد فرنگیایی که دراصفهان توطن داشته اند (۲۰)،
- ۴) فرمان ساه سلیمان مورج سوال ۱۰۸۴ در باب مستمری اولاد میرزا صالح تبریزی ساکن دار السلطیم اصفهان (۲۱) م
- ۵) فرمان همان یادشاه مورج رمصان ۱۰۹۴ در بازه و رعایای ارامنه جولاهی ساکندار ...

السلطية اصفهان (۲۲).

- ۶) فرمان شاه سلطان حسین مورخ رحب ۱۱۳۰ در واگداردن خانه مرزا قوام الدنین
 محمد در اصفهان به سکنای کپنیان فرنگی (۲۳).
- ۷) فرمان همان پادشاهمورج ۲ ۱۱۲۵ در بارهٔ دونی از سادات حسیی امامی عربصی اصفهان (۲۴).
- ۸) فرمانشاه طهماسب دوم مورح ع ۲ ۱۱۴۳ درباره جند سدیگر ارهمای سادات (۲۵)ه
 این دو سند اخیر جز احکامی است که بنها در معاله باد سده آمده جون درست خوانده نشده و در چاپ هم در هم ریخته است ، منن درست در اینجا براساس عکس آن د و سده چاپ می رسید :

(1)

آی که خون دراین وقت سیادت و افادت و تجانب حکم جهان مطاع شد يناهان شمسا ميرزا محمدربيم ونظاما منزرا ابوطالب حسنني امامي وسابر سادات أمامي متوليان شرعي مزارين كثيرالأبوارين أمام رادههاي وأحب التعظيم والبكريم أأماراده زين العابدين وامام زاده ابراهيم عليهما الف النحبة والسلام ونفعه مبركه منسوسة به حضرت سيد الساجدين وأمام المنفيل ورس العابدين (٠٠٠) به عرض رسانيديد که از قدیم الایام آلی آل عُله موقوقات و رفتات احدادی انسان که تولیت آن نیسا ایشان است به شش دانگ فیمانیی اولاد دکور سادات مربور منفسم می سود و مبلغ هفت تومان ونه هزار وپانصدوسی دیمار (۲۶)و کسری مال و جهات املاک سرکار مربور است كه مالا" وخارجا" اربابي و رعيني آن به موحب ارفام و احكام سلاطين سلف ابار الليه برهانهم موکد بهلعنت بامه به سبورعال ابدی و احسان سرمدی معرز بوده و از آن حمله مبلغ سه تومان و چهار هزار وسی صدوبیست وسه دینار مع خارج المال اربایی و رعینی از استمرار افتاده که از دفتر جزو اصفهان خوالهمی ساسد و در زمان بوات خافان طوسی آشیان فدس مکان (شاه بابا ام انازالله برهانه) مرحوم سند علی اس عم انسان که در سیورعال مزبور یک دانگ شرکت داشته مجموع سس دایک را به اسم خودامضا مودهبوده و بعد از عرص - سادات منولیان مذکور و معرر شدن ۲۰۰۰ و به حقیقت رسندن مرحمت پناه ملامحمد باقر مجلسی ارفام امضای مرحوم مبرسبدعلی از مسارالیه کرفیه و منفسرر شده که ارقام امضاء به دسنور قدیم به شش دانگ فیمانس سولتان صادر کردد و رقسم امضای یک دانگ رسد مرحوم میرسیدعلی مدکور از ابتدا نوسفان شان اولاد او سفقت شده و چون تا حال رقم امضای پنج دانگ بتمنه به ایسان داده بسده از دفنندر جنرو اصفقان حواله ما نمانید و استدعا نمودند که رقم امضای رسد بنج دانک اربانی و رعبت



املاک مربور مالا" وخارجا" به دسنور امصای بک دایک رسد اولاد مرحوم میرسیدعلی به ایسان عبایت سود و از سر کار خاصه تصدیق تعودید که ارقام امصای تواید حیافا ن طوبی آستان قدس مکانی در باب سیورغال مربور به موجب ضمن صادر گردیده و در این ولا برطبق عرض میرزا بحیی و غیره اولاد مرحوم میرسدعلی امامی که اسدعای امصای بک دایک از جمله سنن دایک سیورغال مربور تعوده بودندحست الردم که به بارید جی شهر جمادی الاول سنسه ۱۱۲۳ سرف صدور نافیه از انبدا توسیان کیل یک دایسک مدکور در وجه ایشان مرحمت گردیده که به سرح ارفام و احکام در باره ایسان مصنی بوده باشد و مسنوی دارالسلطنه اصفهان تعدیق نمود که اصل جمع املاک موقوسیا ت مولیان تعده مزبوره بیلغ هفت نومان و هست هزار و نیست وینج دیبار (۲۷)ار بایت محال مربوره دیل :

است و از آن جمله مال اربایی مبلغ جهار تومان و سن هزار وهست صدونود و سنندیبار وبيم به شرحي كه در بحب هر محل بوسته شده از حبسو جمع مال ازباني دارالسلطسة؟ مربوره وضع و به سپورغال عمل و نیمه به اسم متولیان بعقه مذکور . . . و مال و حبارج اربایی آنها هر ساله حسب برآورد به اسم متولتان و مال و خارج رعینی هریک به استیم رعایا بنجواه نقد ۱۰۰۰ و از سر رستهٔ ارفام در باب معاف بودن املاک موفوفات مربوره ار خوالات و اخراجات تصديق بموديد كه رقم اسرف به تاريخ - شهر مجرم الحرام ستيه ۱۹۲۵ صادر شده مضمون آن که چون در این وقت مقرر شده که احکام ارفامی که در با ب موضوع بودن بعضي محال. از حسو بنيچه احراحات از سنوات سابقه الى الآن سرف صدور نافیه در خصوص نوجیه تعبگچی که در اس سال مفرز گسته که از مجال و اصناف دار ب السلطية اصفهان جهت كسر بلوكات مين باسيان سركار يفتكجي و يويجانه مباركةگرفية سود و ۲۰۰۰۰ نفیگجی مذکور بر کل محال سویت سود، و در این وقت سیادت ویجایت پناه ميرزا ابوالقاسم حسيني امامي منولي بقعه منبركه مذكوره احكام مطاعه سلاطينسس حدث مکیس را که در باب معروربات متولیان تعمهٔ سرتقه سرف صدور بافته ایراز تمود که در نشان زمان نواب حافان سلیمان سان (شاه اسماعیل علیه رحمة ربه الجلیل) کست سواد آن را به مهر مرحمت پناه آفاحسین خوانساری در دست داست فید سده که هرحکم و پسروانچــه و بئان و جواب واجب العرض که در باب مسلمنات و سیورعالات - اصفها ن صادر سده باسد یا شود مالا " و خارجا " آن احکام را سوای مسلمنات و متعلقات متولیا ن مربوره دانند و به علت مال مکرر مراحمت - برسانند و حکمی که در بات خارج که رعبایا عاماً " کایناً " من کان دست یکی دارند صادر شده مسلمی متولتان مزبوره را از آن حکتم

مغروز دانند و هر حکم که در باب مسلمیات ممالک یا اصفهان می شود هیچنسبتسی به مسلمی سادات مزبوره ندارد که مسلمی متولیان مذکور را دانسته و دربسته مالا" وخارجا" و سرعویا "از جمیع احکام مستثنی، فرموده ایم یقین دانند که هرکس بر محال مسلمی متولیان مزبوره حوالتی می نماید یزید و مردود مطلق است و چون متولی بقعه مزبوره عرص نماید آن کس را به قتل خواهیم آورد و مطلقا به هیچ عذر موقوف نخواهیم داشت و همچنیس مفرر فرمودیم که اگر یکی از عمال اصفهان به قلیل و کثیر حوالتی بر مسلمیات و متعلقات متولیان بقعه مزبوره نماید حاکم آن کس را به قتل آورد و هیچ آفریده باز خواست ننماید و اموال آن کس را جهت سر کار خاصه شریفه ضبط نمایند ، بنابرایی مقرر فرمودیسم که شروح نشان واحب الاذعان مدکه، و سایر احکام وارفام که در باب مسلمیات و متعلقات منولیان بقعه مشرف مدکوره شرف صدور یافنه به امصای اشرف ممضی و منفذ بوده وزیده علت تفنگچی مذکور وسایر اخراجات به هر اسم و رسم که بوده باشد حوالنسی بر مسلمیا ن متولیان بقعه متبرکه مزبوره ننمایند و در هر باب به دسور فدیم عمل نمایند".

بنابراین شمهای از شعقت شاهانه شامل حال سیادت ونجابت بناهان میسرزا محمدربيم و ميرزا ابوطالب مشاراليهما و ساير سادات امامي متولبان بغمه شريفه مزبوره و مزارات متبرکات مذکوره فرموده، رسد پنج دانگ مبلغ سه نومان و سه هزار و سیصد و بیست و هشت دینار(۲۹)اصل جمع از جمله مبلغ هفت نومان و به هزار ویانصد وسی دینار و کسری که از قرار تصدیق سرکار خاصه سابقا" به سیورعال سولیان مذکوره مفسرر بوده والحال مدتی استکه از استمرار افیادهو از آن جملهرسید یک دانگ که حصه مرحوم میر سید علی بوده در معامله و توشفان ئیل بهدستور مرحوم مزبور به اسم ورثه او بسه امضا رسیده و تتمه باقی است از ابندا کیلان کیل با حارج المال اربایی و رعیتی آن به شرح و دستور رقمامضای ورشمهٔ مرحوم میر سیدعلی مزبور در وجه سادات متولیسسان مذکوره شفقت و مرحمت فرموده ، ارزانی داشتیم که هریک به قدر حصه و رسد متصسرف شده، دخلدر رسد یکدیگر ننموده، بعدعا گوئی دوام دولت بیزوال قیام نمایند، وزیر و مستوفي و عمال دارالسلطنه اصفهان من بعد از ابتداء سنه مزبوره مال و خارجاربابي و رعیتی رسید پنج دانگ مبلغ مذکور را به دستور یک دانگ رسد اولاد میر سیدعلی آنچه رسد اربایی باشد به سادات متولیان حواله ننمایند و آنچه رسد رعیتی باشــد به متولیان مزبوره تنخواه دهند و خود باز یافت و صرف مصارف بغمه مزبوره نمایند واز خالفت مضمون نشان نواب خاقان سلیمان شان که به شرح فوق به امضای نواب همایونما رسيده احتراز و اجتناب لازم شناسند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی حسب المسطور رسد پنج دانگ مال و خسار ج

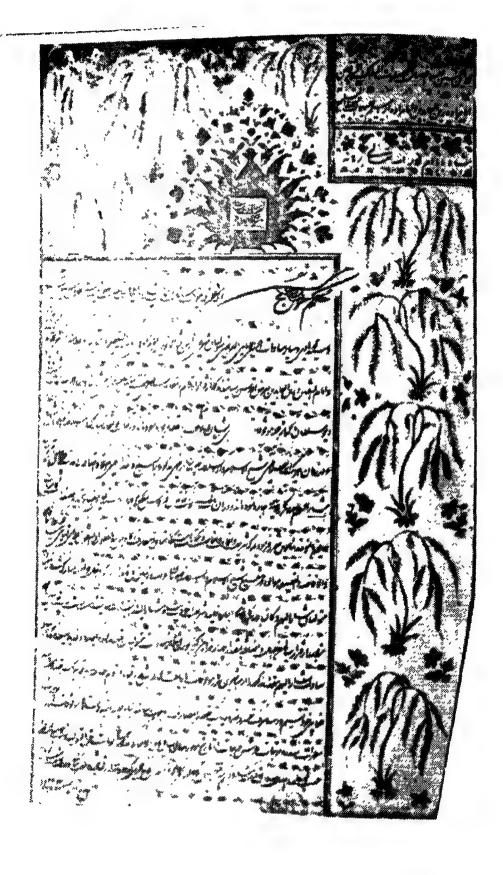
اربایی و رعبتی مبلغ مزبور را به دستور تک دانگ رسد اولاد مرحوم میر سیدعلی مزبور در وجه میررا محمد ربیع و میررا ابوطالب و سایر متولیان سادات امامی عور و از حشو بنیچه احراجات مال وخارج اربایی و رعبتی موضوع و مستنتی دانسته، رقم این عارف را در دفایر خلود ثبت نمایند واز فرموده نخلف بورزند و شکر و سکایت سادات متولیان مربور را مو سر دانند ورهر ساله رقم محدد طلب بدارید.

نحريرا " في جمادي الأولى سمه ١١٢٥ (٣٥)،

(T)

حكم جهان مطاع شد آن كه چون در اس وقت سیادت و بجابت پناهان افادت و افاخت وصلاحیت دستگاهان سد اسدالله و سبد حسین (۲۱) و سبد محمدهادی و سایرسادات الحسینی الامامی العربصی متولیان سرعی مزارین كبرالانوارین امام راده های واحب النعظیم والنگریم (امام راده رس العابدین و امام راده ابراهیم علیهما الف النحت والسلام) و بععه منتركه منسونه به حضرت سیدالساجدت و امام النتقین و زین العابدین (علی بن الحسین علیهما افضل الصلوات الملک المشرقین) بهعرض اقدس رسانندند كه از قرار ارفام و احكام سلاطین حیث مكین سلف مواری هشتاد و چهار حریب رمین مشهور به باع دبو سلطان كه از جمله موفوقات ۲۰۰۰، ی (۲۳) ایشان ووقف تر بعمه مربوره نموده اند و داخل دولنجانه مباركه دارالسلطنه اصفهان شده و در رمان هریک از سلاطین شیخ الاسلام دارالسلطنه اصفهان اراضی مذکوره را به مبلغ ومقدار معین اصلا" واضافه" الی مدت پنج سال از منولیان مسارالیهم حهت سر کار خاصینه سریفه احازه نمودهاند و در آن باب رفم نواب حاقان فردوس مکانی ساه بانا ام انارالله تعدید میفه از نواب کامیاب همایون منانی برهایه را ایراز و استدعای امضا و تجدید صیفه از نواب کامیاب همایون منانودند.

بنابراین مغرر فرمودیم که سربعت وافادت و افاصت و کمالات دسگاه حقیایق و معارف آگاه جامع المعقول والمنقول علامی فهامی سمسا" للسربعت و الافاده والافاضه و العضیله مولانا محمد شفیع شیخ الاسلام دارالسلطنه اصفهان عرصه و زمین باغ مذکوررا که داخل دولتخانه مبارکه شده از سادات منولیان مسارالیهم و کالنا " جهت سخرگار خاصه شریفه اجازه نماید و شریفت وافادت پناه مسارالیه از انبدا سه ماهه ایت ئیسل لعایت مدت پنج سال اراضی مزبور را از فرار سبالی(۳۲) من اصل و اضافه به مقدار چهار هزار من به وزن شاه از سادات منولیان بعقه مذکوره اجازه و تجدید صبحت نموده که هرساله سادات مشارالیهم مقدار مذکور را از مناشرین سرکار موفوفات باز یافتت که نظربه شروخ وقیودارقام مطاعه شایفه هریک بعدرالحصه ورسد فی ما بین خود تقسیم و رسد صرف نظربه شروخ و قیود دارقام مطاعه شایفه هریک بعدرالحصه ورسد فی ما بین خود تقسیم و رسد صرف



تقسیم وضروریات بقعه را به مصارف وجوب رسانند ، بنا ٔ " علیه وزیر و مستوفی موقوفات سرکار حضرات مطهرات سدره مرتبات عرش درجات از تاریخ مزبور سال به سال مال الاجاره مدکور را از بابت حق التولیسه نواب کامیاب همایون حسب المسطور واصل سادات عالیات مشارالیهم ساخته ، قبض بازیافت نمایند که از آن قرار به خرج مجری گردد و هرساله رقم مجدد طلب ننمایند و در عهده شناسند .

تحريرا " في شهر ربيع الثاني سنه ١٤٣ (٣٤).

- ۱ آثار حاجی میرزا حسن خان جابری انصاری و تدکرهٔ القبور آقای مهدوی : ص ۲۷۱ ۲۷۲ دیده شود .
 - ۲ ـ ترجمه ٔ فارسی : ۲۰۷ ـ ۲۰۹ واصل انگلیسی حس۱۵۳ ـ ۱۵۲ چاپ اول .
 - ٣ مورح شوال ١٣٢٥، شماره ١٠٠٠
 - ۲ ج ۲ (شاه اسماعیل) ص ۱۵ ۱۷
 - م ۱۲۷ تا ۱۲۳ ،
 - ع ـ شماره ۴ سال يازدهم : ۱۳۶ ۱۳۹
 - ٧ ـ شماره ۱ ، ص ۶۵ .
 - ٨ ج ٢ (شاه اسماعيل) ، ص ١٥٧ ١١٥
 - ۹ شماره ۴ سال یازدهم : ۱۴۳ ۱۴۳ .
 - ۱۰ ــ تأريخچـــه ٔ اوقاف اصفهان 🐫 ۲۴ .
 - ١١ ـ صفحات ١١٥ تا ١١٥ .
- ۱۲- در باره ٔ مدرسه ٔ نوریسه شرحی در "آثار ملی اصفهان" رفیعی مهر آبادی هسست (صفحه ٔ ۵۰۳) .
 - ۱۳ مفحات ۳۳۶ ۲۳۶ .
 - ۱۴ مینید مجله راهنمای کتاب ، شماره ۴ س ۶ سال هفدهم : ص ۴۱۰ .
 - ۱۵ همان ما مخذ : ۲۱۱ .
 - ١٤ ايضا " : ١١٩ .
 - ۱۷ شمارهٔ ۴ سال چهارم ، صفحات ۲۲۳ _ ۲۶۴ .
- ۱۸ Busse ماره و بررسی های تاریخی ، شماره و باد سده ناد سده ناد سده ناد مناوه و ۱۸ نام مقامی ناد می در مکس ها / کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی قائم مقامی ناد و در عکس ها / کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی قائم مقامی ناد می
 - ۱۹ بررسیهای تاریخی سند شماره ۶
- ۰۱-Busse تا ۱۹۰ ما ۱۹۱ سند شماره ۱۲ سبررسی های تاریخی شماره یاد شده سندشماره ۱۶ در عکس ها کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی قائم مقامی: + ۳۰

۲۱ - ۲۰۱ - ۲۰۹ ، سند شماره ۱۸ / بررسیهای اربحی: سندشماره

۲۲ - ۲۱۲ - ۲۱۲ سند شماره ٔ ۲۰ / بررسی های اربحی: ۱۰ د دساره ۱۲ - ۲۱۲ . ند دساره

۲۲ - Busse : شمارهٔ ۲۳ / مررسی های بارنجی : شمارهٔ ۱۴ م

۲۴- بررسی های بارنجی : سمارهٔ ۱۳ عکس ها .

٢٥ - أبصا " : سماره و ١٥ عكس ها .

۲۶ رقم به حروف و ساق .

۲۷ ــ رقم به حروف و سناق .

۲۸ از روی عکس خوانده بسده ، بنها برخی نام ها چون دولت آیاد برخوار و لیخسان و و فهات و بید آیاد مسخص است .

۲۹ ـ رقم به حروف وستاق .

ه ۳۰ اس سند خنان که گفته شد درمجله و بررستهای بازنخی با اعلاط فراوان خوانده شده و در خاب به طرز عجبتی جنان در هم ربحته که اصلا " فایل استفاده نیست .

٣١ على الطاهر ،

۲۲_ احدادی (؟)

٣٣ سالي (؟)

۳۴ از اس خاندان است علی بن محمد حسینی امامی عربضی اصفهائی معناصبر شناه سلیمان صفوی ، نگارنده محمع البحرس در ۴۵ محلد و هشت بهست و مترجم شغا و آبار دیگر

بزیر پای پیلان در سدن پست بدریا غرفه گشنن همجو ماهی

به از پیش خسبسان داشتن دست از آن به کز وزغ زنهار خواهسی ب

> با آنکه در استخوان نماند رگ ویی گردن منه از خصم بود رستم زال

از حانه تسلیم منه بیرون پـــی منتمکش اردوسب بودحاتمطی خواجه نصیر طوسی

سخان نافذوجاويد

۱۱۳=((ایکاشهمهرومیانیکسرداشتندومن بایک ضربهشمشیرآنسررا برزمین مانداخنم))
سخن نرون آمپراطور خونخوار و دیوانه رم قدیم (سال۵۴ میلادی) این امبراطور به
گفتهراسین نامشدرهمه نسلها بزشتی و بیدا دگری باقی خواهد ماند و بگفته سنا تورهای
روم ((دشمن شماره یک ملت)) بود .

مقصودنگارنده از ذکر سخن این امپراطور دیوانه یادآوری نکنه بسبار مهم بسازمان ملل متحداست که امروز پس از قرنها خونریزی و آدمکشی بسود انسانیب و برای به تمدن بشری بوجود آمده است .

نرون امپراطور روم بیمار روانی بود ، بیماری که ما در و همسر و هزاران زن و مرد عسوی را نابود کرد ، بیماری که شهر رم را بآتش کشید و سرانجام خودکسی کرد . بس از او در سرگذشت تاریخ بشر افراد دیوانه و بیماران روحی که میلبونها بن انسان رابه خاک و خون کشاندند فراوان دیده میشود آتیلا ـ چنگیز ـ بیمورلنگ و . . . اینان با انگیزههای گوناگون چون علل اقتصادی ـ نژادی ـ متجاوز بسرزمبنهای طلا خیز ظاهرا" بعنوان رفاه ملت ولی در حقیقت بخاطر بیماری روانی آش افروز حنگ شدند .

برای استقرار صلح پایدار سازمان ملل باید بتا سیس یک اداره نظارت اقدام ساید اداره نظارتی که کیفیت روحی زمامداران و فرمانروایان جهان را زبر نظر دانسه باسد و بمحض اینکه زمامداری فاقد تعادل روانی بوده او را از کار بازدارد امروز در حهاب مشکلی نیست که قابل حل نباشد مسئله فقر بیکاری بنادانی مسکن با همکاری ملسها بدون اینکه بآئین و کیش و مرام یکدیگر کار داشته باشند حل میشود و نباید انگیزه برای بر پا کردن جنگ که بافنای انسان و تمدن انسان مرادف است باشد . حهان و ملت هانباید اجازه دهند که نرون ها در لباسهای مختلف و با عناوین مسلکها و مرا مها و سخنان فریبنده و نمایش قدرت نظامی بکشتار دست بزنند .

سازمانمللباید مانند مِربی و معلم و پدر بر پایهٔ بهتربن تعالیم خداوندیکههمان

روش و روبه حضرت حیمی مربیت محمد مصطفی صبامتر گرامی اسلام است بر فرد فرد انسانها از هر فوم و ملتی که باشید چه سفید چه سناه چه فرمز چه زرد بطارت نمایندیا بسر براه بسر نور حقیقت و راستی بیافید و پیس برود ویرای عدیریت دراین موضوع نظارت بر رفتار سناسی و اقتصادی فرمانروایان لازم است .

۱۱۴=((دل را دلائلی است که عمل بدان راه ندارد)) .

سخن پاسکال دانشمند ریاضی دان کشورفراسیه .

باسکال در مطالعه سخصیت انسان نظرات ارزنده دارد و انسان را باوجود عمل واحساس در معرض جهل و لغرش می بدند سال و ا در معرض جهل و لغرش می بیند به بعقیده او احساسات عالی در انسان و هنی بدند سآید که ایمان بخداوند بزرگ در قلب او نیرومید شود .

۱۱۵ = ((آناننگ نیست ؟ أ هنگامی که سزار مرا سر فراز نموده و در نستر بیماری بدیدارم آمده است نوکری پست مرا متهم بدزدیکند اویگوندکه خواهرانگرائیها راپنهان کردهام ،

اینها حند نکه آرایش و ایزار زنانه ایست که برداشتهام و مورد نباز هر زنی است ، می درد نیستم ،

آخرین سخن کلئو بایرا ملکه زیبای مصر در بستر بیماری در پیسگاه سزار ، اینگفته بایان ماجرای اندوهبارو عمانگیز ندگی زیبایرین ملکههای جهان فدیم است آغار این پایان از اسحا سروع میسود که آنتونی سردار روم که سالها در مصرمانده و گوری می داده داده با کاردیان اید مدید بعدید مجلس سنای وم واقع گردید و سزار

اعارات بابان از انتخا سروع منسود که انتونی شردار روم کا هایه دار صرف ساو سرگرم عسفیازی با کلئوباترا بود مورد تعقب مجلس سنای روم واقع گردید و سزار ما مورت داست که او راسرکوب و استر نماید، اما آنتونی درخاک مصر حودکشی گرد و کلئوباتراز اندوه و عمدرسسر بیماری افعاد حسزار بعنوان عیادت بدیدار اورفت ولی مقصود او از این دیدار گرفین خواهرات و دخائر طلا و نفره بودکه ملکه درگاخ داست . سزار بسار مراسم دلجوئی و احوالبرسی صورتی از حواهرات و کیسههای طلا و بوره جلوی او گذا بت کلئوباتراسکست خورده و بیمار ناجار در برابر فاتحی دلیر حون سزار حواهرات و طلا و نفره خود را بسلیم کرد ، دراین وقت یکی از درباریان حون سزار حواهرات و طلا و نفره خود را بسلیم کرد ، دراین وقت یکی از درباریان او گفتای سزاربررگ ملکه بهترین حواهرات رابرای خود بنهان کرده است ،کلئوپاترا با شنیدن این سخن عصی سد و زارو نزار از جابرخاست و در حالیکه میلرزید حند سیلی بصورت آن مرد زد وسخن بالا را گفت و بی حال بزمین افناد ،

سزاراورادر بستر خواباند و با آرامی و ادب گفت آنجه را نگاهداستی مال تو و برای مناسبان می مصدحه اهم بکن رفتار من در باره تو نهتس از آن خواهد بود کلئوپاتراپس ازتحویل جواهرات و طلا و نقرهبالای گور آنتونی رفت و زار زار گریست گیسوان کند و برسینه مشتها کوبید سپس بکاخ برگشت و در اطاق خواب سبدمیوهای که در آن ماری پنهان کرده بود پیش آورد و با سنجاق سر مار را تحریک کرد تا دو جای بازوی او را گزید و او چون سنگ برزمین افتاد و مرد .

جنین بود پایان زنندگی ملکه زیبائی که بازیبائی سحرانگیز خود فرمانروایان رم را بزانو در آورده بود وسالها برمصر حکومت میکردخودکشی او بگفته سرداری کارنیکی بود که شایسته ٔ بازمانده شاهان است ،

۱۱۶= ((برای توای خلیفه آسیائی بسازم که با روزگار بگردد و در جهان مشهور شود))

سخن فیروزیا ابولولوکشنده عمربن الخطاب بن نوفل بن عبدالعزی دومین خلیف اسلام خطاب بعمر فیروز نسبت بعمربن الخطاب کینه سخنی داشت و این کینه بیشتر ازاین نظر بودکه سپاهیان عرب ضمن ویرانی شهرهای ایران بزرگترین کنابخانه جهان آنروزراکه کتابخانه ساسانی نام داشت آتش زدند و هزاران جلد کتاب محتوی علوم عقلی و فلسفی ایرانی و یونانی بآتش سوخت فیروز هغتهها نقشه کشتن عمر رادر سر میپروراند روزی باو برخورد و با وی سخن گفت و خواست تا عمر آزادی او را از مغیره که مالک اوبود بخرد عمر گفت اگر هنر وصنعتی میدانی بگو تا ترا آزاد کنم فیروز گفت درودگری ،آهنگری ، نقاشی نیکو میدانم ، عمر باو ساختن آسبائی را سفارش داد و گفت هنر تو را در کار ساختن این آسیا خواهیم دید فیروز در پاسخ سخن بالا را گفت می ساز شنیدن پاسخ فیروز نگاهی باو کرد و روی بحاضرین نمودو گفت می شنویدغلامی مرا تهدید مبکند شیوخو امرا عرب که حضور داشتند بخندیدند و گفتندیا امیرالمو نین اسرای ایرانی لاف و گزاف بسیار مبزنند و ارزشی ندارد .

با دشنه بروی حمله کرد و شکم او را درید . (ر ، گ ، ترورهای سیاسی تالیف سرتیپ یکرنگیان)

۱۱۷=(درهرانسان ،درهرساعت ، دو گرایش همزمان وجودداردیکی بسوی خدا ،دیگری بسوی شیطان))

این سخن بودلراست که دریا دداشتهای خصوصی یا د کرده است . همزیستی احساسهای منفا د در انسان در آثار بسیاری از نوبسندگان نامی حهان دیده میشود اماهیچیک ننوانسهاند راه فاطع برای نابودی احساسات شیطانی نشان دهند .

تنهاپیامبران که بالای همه پیامبر راستین اسلام است انسان را از پیروی راهشیطانی کهسانحامهٔ سعوط من<u>ابعود</u>ست بانداشتهانداسلام کنف می ادام م<u>دورها برای عامل</u> آن حتمی دانسته است باین دلیل که بدی و فعل بد، خوبی و کارنیک ماننددستگادهای الکترونیکی بخود فاعل بر میگرددو توبه و بازگشت از راه بد توانائی شخص را برای قبول محازات نیرومی بخشد محدمکه گناهکار آرزوی مجازات میکند تا باری کهبر روح او سنگینی میکند سبک شود و او را بسختی از یا در نیاورد.

۱۱۸ = ((وفتی کسی پیوسنگی به میهنش ندارد ، دیگر خدا ندارد))

سخن اساد روگین بمخلوق نویسنده روسی است ماتریالیسم و پیروان ماده که حهان را وطن خود میداند فافد احساس خیسر و شسر هستند برای هر فردی در جهسان ارتباطات نامرئی با خاکی که در آنجا نولد یافته ،بزرگ شده ، و با مردمش آشنائی پیدا کرده وجود دارد این ارتباط ایجاد حسسدلستگی غریزی بوجود میآورد که ما آنرا ((هوای وطن)) میگوئیم مسافری که مدتی از میهن خود دورشد دلشهوای وطن میکند و آن سیمهای نامرئی که او را با کشورش مرتبط میکند بلرزش در میاید گاهی دوری از وطن موجب بیماری و هلاکت شخص میشود اینکه پیامبرگرامی اسلام فرموده است حب الوطن من الایمان نمودار عظت و بزرگی این احساس است .

119 **((ترس از مرگ ، حساس تراست تا خود مرگ))**

سخن پوپليوس سيروس

بیشتر از دانشمندان و برخی از پزشکان نیاندیشیدن بمرگ را توصیه میکنند ـ لارو شفوکو گفته است که محکومین بمرگ بارهاوقات خودرا بمرگ بی اعتنانشان میدهند اما درحقیقت خود ترسی است از مقابله با مرگ این بی اعتنائی و نحقبر مرگ درروح آنان مانند یارجه ایست در برابر جشمشان.

لابرویف دانشمند و حکیم فرانسوی نیز میگوید ((مرگ یکبار بیش نیست ولی درنمام لحظات عمر آنرا احساس میکنند پذیرفتنآن بسیارآسانتراست تا در تشویق رسیدنآن))،

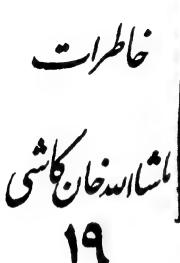
۱۲۰ (اسبی باسب دیگرنمیگوید من از نو بهترم چرا که افسارم از طلا وزین و برگمزرین است بلکه گوید چابکترم))

سخن اپیکتت فیلسوف رومی که ۵۰ سال عمر کرد و سخنان او در مارک اورل امپر اطور رمو و ثر بود .

موضوع ارزش واقعی انسانها است که آدمی همنوع خودرا نسبت بدارائی و مال دنیا می سنجد در حالیکه حیوانات را نسبت به نهاد اصلی .

یاسکال در اندیشمها ورسالات خودباینموضوع اشاره کردهاست.

(باندیشه ها و رسالت پاسکال قسمت پنجم ۳۷۸ و حاشیه مترجم دانشمند مهندس رضامشایخی مراحعه فسرمائیسسد)





نایب حسین کاشی (نفر نفسته و سسسط) با تفاق ماشاءالله خان، پسرش. و حروهی ازیار ان متفق خود...

خبر به من رسیدفورا "عدهای را بهسرکردگیرضاخان جوزانی وجعفر قلیخان به اردستان ورسنادم با سردار صولت جنگ کرده و او را فراری نعودند چون دختر سهام السلطنه عیال سردار صولت بود سکست خوردن در اردستان سردار صولت باعث سرشکستگی سهام السلطنه سد در صدد بر آمد که نلافی کند .

انقافا" در این موقع دوست صعیمی آفای سید ایراهیم بود و در اثر کاردانسی و هسیاری او وضعیت من روبراه و به اوج قدرت رسیده بود در اثر بیماری مزمن که داشت بدرود حیات گفت و من را در فقدان خود اندوهناک کرد به پاس دوستی و محبتهای بسی سائیه او در نمام مساحدکاسان مجلس جنم بر فرارکردیم و نفش آن مرحوم را در خور شائن او با نهایت احترام و تجلیل حرکت داده و در معبره خانوادگی آن مرحوم در زیارت حبیب این موسی علیه السلام دفن شد و من را در فقدان خود گذاشت .

ار طرفیهم ورارت داخله رصاخانجورانی را از منخواست جون رضاخان به من پناهنده سده بود حاصر برای سلیم او به دولت بیودم سهام السلطنه نیز چون اوصاع را چنین دید وقت بدست آورده و باسایر اهالی همقدم وهمدست شده در صدد فرستادن اردو به کاشان برای جنگ با ما شدند ، در همین روزها محمودخان استکیکه یکی از سرکرده های بخنیاری بود به کاشان آمده و به سواران من ملحق شددرهمبن او نات دختر یکی از نزدیکان خود را هم به رضاخان جوزانی دادم سهام السلطنه نیز عده ای را تحریک نمود نهران از دست من متظلم شدند .

جون وزارت داخله هم به واسطه ندادن رضاخان جوزانی مصمم به نعدیب کردن ما بود با آنها همراهی کرد و سهام السلطنه مبلغ ده هزار تومان برای مخارج حرکت اردو به کاشان به اداره ژاندارمری داد در این موقع عده من منجاوز از دو هزار نفر بود ولی من به هیچ وجه مایل به آشوب و فننه و فساد سودم به این واسطه هر روز به دولت اظهار اطاعت نموده و مشغول به مرتب نگاهداشتن ابنیه خود بودم مفسدین و معرضین نیز که سالها در خانه نشسته بودندموقع بدست آورده و مشغول فساد شدند نا اینکه چهار صدنفر ژاندارم با پنج عراده توپ و سردار صولت بخنیاری با سوارانش مأمور نعقب من شدند

سردارصولت ازتمام دهات عدمای را به عنوان حیلیکی (چربک) جمع نموده با حمعیتی که منجاوز از هزارو دویست نفر بود به طرف کاشان حرکت نمود چون این خبر به کاشان رسید عموم علما و تجار به نلگراف خانه منحص شده و به دولت بطلم نمودند که در هیچسوست کاشان پدین امنیت نبود چه سبب سده است که برای خاطر بکدسه معرص شهری ما به آنش بسوزیم و خون مردمان بی گناه بریزد هر جند بظلم نمودند کسی جوابی به آنها نداد از آن طرف غفلتا "سردار صولت شروع به گرسن سواران ابسه من و حلع سلاح کردن آنها کرد .

جون این خبر به من رسید دوبست سوار زنده به سرکردگی رضاخان حوزانی و محمد آفا خان داغ آبادی و کیامرت حال استکی به حلو سردار صولت فرستادم چندین جنگ با هم نمودند سردار صولت حبله مخاطرش رسید به وسیله کاغد وغیره شروع به فریب دادن سواران من می کند اول کسی که فریب او را می حورد جعفر فلی حان بود که با آن همه نلگرافا "که از طرف وزارت داخله به من سدکه او را برای دولت بفرستم جون به من پناهنده شده بود حاضر نشدم او را نسلتم بمانم ،

منشاء این حنگاو بود معهدا در روزاول حنگ فرار بعود و بزد دشمن من رفت روز دیگر میرزامهدی خار فینی باعده ای سوارفرار بعوده برد سردارصولت رفت و ارود دریک فرسخی کاشان میدان جنگ را فرار دادند سجاع لسکر برادرم با بنجاه بعر سوار مشغول جنگ شدند در حمله اول بمام اردوی دسمن را بیم فرسح عقب نساینده خون دشمن کار را سخت دید شروع به شلیک نوبها نمودند در مدت بنج دفیقه بیست و شش نوب انداخته شد چیون سواران ما در همواری جنگمی کردند جندین نفر تیر خورده وسردار صولت نیز از آنجا به

لتحورنیم فرسخی کاشان رفت در روز اول محمد مهدی خان خوانساری که از سرکردههای رشید من بود با عده از سوارها تیر خورده و عدهای هم مقتول شدند.

ازطرقی امرکردم دروازههای کاشان را خاک ریز نموده برج و باروی شهر را سنگسر نعودم فردای آن روز شروع به جنگ شد چون دروازه فین مقابل لتحور بود آنجا میدان جنگواقع شد از طرف دشمن توپها را به دروازه فین بسته چون دیدم دروازه فین ازسایر دروازه های کاشان مهمتر است آنجا رابه شجاع لشکر سپردم الحق در مغابل د شمن ایسیادگی نعود با آنکه هر برجی را که مشغول جنگ بود فورا" آن برج را با توپ خراب میکردند ، روز دوم هیچ کس ازما کشته نشد ولی از اردوی دشمن هشت نفر در آن روز کشنه شد روز سوم نیز اول آفتاب شروع به جنگ شدکم کم آنها جلو آمده و توب هارا در هزار فدمی دروازه سوار کردند روز جنگ می کردند و شب چون تاریک بود مشغول ساختن برج بودند ولی شجاع لشكر هم در اين قسمت خيلي شجاعت نمود به طوريكه روز سوم او اول صبح با طهر بدح نفر تویچی را پی در پی پشت توپ کشت به طوریکه بعد از ظهر دیگر نویجی نبامده بست توپ و جنگ فقط باتفنگ بود شب چهارم مجددا "سنگرهای خود را حکم نموده و رور حهارم مشغول توپ انداختن شدند ، من هم با عدمای در تمام روز مشغول سرکسی و دستورات جنگی به تمام سوارها بودم منجمله در روز ینجم به دروازه فین رفیم دیدم به واسطه بویهای پی در پی که به دروازه انداخته بودند دروازه را با یک قسمت از باروی سهر به کلی از بدن برده و خراب نموده بودند معهذا سواران رشید من غیورانه حنگ میکردند و هیچ بروائی از دشمن نداشتند در آن روز شجاع لشکر را ملاقات و فرار بر آن دادیم که عدهای سوار یک مرتبه بر دشمن حمله ور شوند بنابراین هفتاد نفر سوار ورزبدهبرای حمله معین سودم باخودم و شجاع لشكر و صمنا "دستور داد كه ساير سوارها يكمريبه به جانب دشمن سلبك کنند دشمن برای رفع تیر از خودشان در پشت دیوارها مخفی خواهند شد در این وست ما و سوارهایم به آنها پورش ببریم چنینکردیم سردار صولت و اتباعش جونکار را سخت ديدند .

عقب نشسته و مجددا" توپهای خود را به لتحور بردند و از آنجا به طهران نلگراف کرده استمداد و توپبزرگ خواستند بعد از دو روز توپ بزرگقلعه کوبی و یک صدو پنحاه ژاندارم به فرماندهی سرتیپ حبیباله خان شیبانی کمک به آنها رسید خلاصه شب و روز مشغول جنگ بودیم در مدت بیست و هشت شبانهروز خواب به جشم احدی نیامد ازصدای تفنگ و غرش توپ و صدای مترالیوز تمام اهالی در اضطراب و وحشت بودند جون دشمن کار را سخت دید و به علاوه به واسطه تیر اندازی و شجاعت و بی باکی شجاع لشکر خوف در دل آنها پیدا شده حیله اندیشیدند و خواستند غفلتا" از دروازه دیگری داخل شهر

شوند عدهای ژاندارم و بختیاری دفعتا " به دروازه ملک آباد که نسبتا " در آنجا کمتـراز سوارا ن ما بود هجوم برده همه مجروح میشونداز دخول در شهر مایوس شده مجددا" بسه سنگرهای اولیهخودبرگشتند در مدت این بیست و هشت روز دقیقهجنگ ممتأر کهنشد فقط لار من در این ایامرسیدگیبه دروازدها و رساندنفشنگ برای سلحشورا نو ضمنا "نگاهداری مركز شهرو قورخانهوغيره بهعهده منبود شجاع لشكر همدر نمام اين روزها دقيفهاي احت ننعود و شخصا "مشغولجنگبودسر کردگانهمکه در سایر دروازههابودند مشغولنگاهداری ومحافظتیست خودبودند و راپورتجنگخودرا ساعتبه ساعتبرایمن فورا "میفرستادند همین قدرکه احساسمی نمودم ممکن است دروازه به واسطه کمی عده مغلوب شود فورا "عده **به طور رزرو در آنجامی فرسنا دم سالار پدرم شغلش رسیدگی به مجروحین و معالجهمضروبیین** بود در این مدت بیستو هشت روز نمامکسبه کاشان دکاکین خودرا بسته و از کسب دست **گشیده و در خانههایخود مخفی بودند همین طور آذوقه کاشان که همه روزه باید از فین** و سایر قراء بیاید به واسطه جنگ هیچ نیامد و در کاشان قحطی سختی پیدا شده علما در این موقع ملاقاتی از من نموده و ضمنا "انقصط وغلای کاشان شرحی بیان و درخواست نعودند که در صورتی که شما میخواهید با سردار صولت و دیگران جنگ کنید خوب است نظریهم به اهالی فقیر و بیجاره کاشان بنمائید که تمام از گرستگی نلف می شوند محض ترهم به اهالی کاشان جنگ را متارکه بنمائید یا که در خارج کاشان مشغول جنگ بشویداگر چند روز دیگربدین منوال در کاشان جنگ باشد یقینا "احدی از اهالیزنده نخواهندماند جواب گفتم تقصیر من چیست اگر من دفاع نکنم آنها قصد جان من دارند من هم مجبور به دفاعخواهم بود ولیچون راپورتهم رسیده کهوضع غله خیلی بد است درصدد هستم که هر چه زودتر اسباب آسایش اهالی را فراهم نمایم علماخرسند شده و با دعا و ثناخارج شدند جنگ به قسمی سخت شده بود که ما بین ما و دشمن فریب بیست ذرع زبادتر فاصله نبود ،

به طوریگه صدای حرف همدیگر را به خوبی می شنیدیم و اغلب به جای تفنگ از طرفین سنگ به یک دیگر می زدند بیشتر سوارهای خود من که فرار کرده و نزد سردار صولت رفته بودند راهنمائی می کردند و از نقاطی که ممکن بود به شهر نزدیک می نمودند صدای توپ واگسل نداشت خدا را به شهادت میطلبم که دقیقه در آن وقت از فکر مردم بیچاره غافل و آنی نبود که از خونریزی متأسف نشوم خلاصه مدت بیست و هشت روز بدین منوال جنگ می کردیم آنها در خارج کاشان و ما در کاشان قریب به بیست و یک نعر از ما کشته شد از سواران سردار صولت و ژاندارم و چلیکی و غیره قریب به پنجاه نفر کشته شدند عده ای نیز از صاحب منصبان ارشد ژاندارمری مجروج و تیر دار بودند مجروحین ما نیز شانزده

نفر بود در ظرف این مدت مجروحین به کلی معالجه و رفع تیر آنها شده بود شب بیست و ششم میر آخورمن آمده اظهار داشت که جو برای اسبهانداریم تکلیف چیست چون این مطلب را شنیدم بر آشفتم که چندین انبار جو تحویل تو بود یک مرتبه تمام شد اظهار داشت مجموع اسبهاهزارو جهارصد اسب سيصدو ينجاه قاطرو غيرهكه براي قورخانهو ابنيه هستند حسابکنید هر اسبی را یک من در این مدت دادهایم و دیگر مثقالی جو نداریسم به علاوه ناظرهم آمده و اظهار بي آذونه كي نمود دوروز ديكر به هر نحوى بود جو مالها را تهیه نمودم و در شهر بودیم جون کار آذوقه بدین درجه سخت شد شبی با پدرم و برا درانم کمیسیون کرده و در صددچاره بر آمدیم آنها عقیده شان عبوما "ماندن در کاشان و جنگ با سردار صولت بود ولی من از آنجائیکه بهتر از آنها از وقایع مطلع بودم و همین طور یقینداشتم به واسطه نبود ن آذوقه وعده از مردم کاشان و تمام اسبهای خودم تلف خواهند شد صلاح در آن دیدم .که ازگاشانخارج جنگرا خاتمه بدهیم سکنهکاشان رانیزراضی و از همان ساعت عازم حرکت شدیم قبلا" فورخانه و بنه و سایر بارها را گفتم بستند و تمام · سوارهاراکه در آنطرف بودندخبر دادم و نیز بسر کردگان که مشغول جنگ بودنددستور دادم که فراد سر ظهر عازم حرکت باشند در آن شب هم با کمال اطمینان مشغول جنگ بودیم فردای آن روز نیز کمانی السابق تا ظهر بانی بود و در ساعت معین یک مرتبه تمام سنگرها را خالی نموده به قلعه و باغ من که خارج دروازه عطا است جمع شدند کسه از آنجا حرکت نمائیم چهار صد نفر سوار یا یکی از برادرانم را بیش قراول کرده و از جلو روانهنمودم ازعقب آنهايدرم وقورخانهو يكعدهسوار رفتندوحودم نيزباعدهاي سوارازعفب حرکت نمودم عده سوار و پیاده من در آن روز بالغ بر دو هزار نفر بود به طوریکه ابندای سوار در بیدگلیک فرسخی کاشان و انتهای سوار هنوز از کاشان حرکت ننموده بود در همان روز معزالدوله غفاری که از سرکردهای من بود با عدهای سوار فرار نمود و رفتند همچنین ساہر غفاری ها محتشم السلطان آفا رحیم خان اعتبار الملک غفاری هریک عده سواری بر داشته و فرار نمودند خلاصه به بید گل رسیدیم و شب را در آنجا ماندیم امر دادم تمام اطراف آنجا را سنگرخالی کیند و فراول در آن سنگرها گذاشیم از طرفی هم چندین قاصد تعین نمودمکه بروند به لباسهای مبدل در اردوی دشمن و راپورت اعمال آنها و مقاصدشان را بدهند فاصدها روانه شهر شدند جهار از شب گذشته بود یکی از آنها مراجعت نمود و اظهار داشت بعد از خارج شدن ما آنهاتصور نعودهاند شاید به آنهاپلنیک زدهایم و عده را در برج و باروی شهر پنهان نموده ایم وقنی که آنها ورود نموده اندمشغول به تیرانداختن و کشتن آنها بشوند به این واسطه جرئت دخول در شهر را ننموده و چندین نفر برایکسب الطلاع داخل شهر نمود آنها كاملا "تفتيشات نمودنديس إز اطمينا ن به آثها را يورت مي دهند

که کسی نیست در شهر و همه خارج شدهاند .

در این وقت سردار صولتبا عده خود داخل شده و به خانه شجاع لسکر می روند آنجا را به کلی غارت نموده و در آن حا مسکن می نمایند زاندارمها و سایرینهم هر بک به خانه های کسان و برا دران من رفته و آنجه در آن خانه ها است تا راج نموده و منزل می کنند شجاع لشکر برا درم در همان شب داوطلب سد که با دویست نفر سوار شبیخون به آنها بزند ولی من دیدم ننیجه جز خونریزی ندارد او را منع نمودم و صبح از آنجابه حانب قلعه کهرشاهی که فلعه جنگی من بود حرکت نمودیم عروب (به مرنجاب) که ابندای کویر سیاه کوه است رسیدیم آنجا هم شب را مانده صبح به طرف (کشکو) رفتم و از آنجا به فلعه کهرشاهی این فلعه در دوازده فرسخی کاشان واقع شده نمام اطراف این فلعه همواری است .

سمت مشرق قلعه یک فرسح و نیم کوهی واقع شده و جنوب عربی آن چندین تل ریگ می باشد اطراف قلعه به قاصله سه فرسخ آبیافت نمی شود در قلعه چشمه آب گوارائی است به قدر یک سنگ که فنات آن از خارج هیچ معلوم نیست قلعه دارای دو دیوار است دیوار اول طولش هشت ذرع و بعد از دیوار خندق می باشد تمام خاکهای خندق هم پشت دیوار اول ریحنه سده به طوریکه سر دیوار چهار اسب می توانند پهلوی یکدیگر حرکت کنندوپائین دبوار قطرش ۹ ذرع بعد از خندق دیوار دیگری به همان ارتفاع ولی به قطر چهار ذرع واقع شده و سکل قلعه مربع است طول هر صلعشدویست ذرع و در نمام قلعه دو طبغه بنا میباشد طبغه بحنانی طویله است که هزار و پانصد اسب جا میگیرد و طبعه قوفانیش اطاق است دارای یک اسباب شنری می باشد .

طمع

ای برادر طمع مکن که طمع
رو سخن بشنو ار همیخواهی
پای در دامن قناعت کش
نخورد شیر نیم خورده سگ
تن به بیچارگی و گرسنگی
گر فریدونشوی بهنعمتوملک
پرنیان ونسیج بر نا اهــــل

آدمی را خراب سازد وخوار که شوی از حیات برخوردار طمع از مال مردمان بردار ور بسختی بمیرد اندر غار بنه و دست پیشسفله مدار بی هنر را به هیچکسشمار لاجورد وطلاست بر دیوار

سعدي



خاطرات سردان طفر ۲۳۲

من بطرف بختیاری به میزدج و ده جشمه نرفتم قدری از ملک سامان داشیم دوسهده هم یکفرسنگی سامان بود لاجرم رفتم سامان زمستان را در سامان بودم در حالتی که به جنس در میزدج داشنم نه پول در سامان که خرج کنم ایلخانی وایلبیگی آمدید ده گردکه تهیه گرمسیر را ببینند از دهگرد تا سامان دو فرسنگ است امیر جنگ دیدن مین سیامید أحواليرسي هم از من نكرد أمير مجاهد و مرتضي فليخان آمدند سامان از من ديدن كرده رفتند من هم قدري به حاجي شهاب السلطنه مقروض بودم ملكي دو همگيني داشنم فروخيم قرض خود را دادم کمی هم کارهای خودم سرومورت گرفت سامان جای خوبی نیست مردم سامان هم از ترکهای بی همیت بی عیرت هستند خانواده امیر حسین حان هم در سامیان پیش خودم بودند منهم گاهی شکار میرفتم گاهی بکارهای دیگر میپرداختم خوش بمسن نگذشت و بدترین اوقات زندگانی من بود در این سال دختر سردار اقبال را که از خواهر أمير جنگ بود و نامزد بلكه معقوده آقا سردار يسر آقا اسداله نوه آفا حيدر احمدخسروي بود خواستند به سردار فاتح شوهر بدهند این دختر را چند سال پیش خود سردار افبال به رضاو رغبت برای آقا سردار عقد کرده بود سردار اقبال را امیر جنگ فریعنه از راه بدر کرده آخوند بی دیانتی را پیدا کرده معقوده دیگری را برای سردار فاتح عقد کردند احمد خسرویها بجوش و خروش افتادند ولی هیچ اقدامی نکردند تنها هیاهو و ناسزا گفتن بود نزدیک زمستان سردار فاتح عروسی کرد و آقاسردار پیش امیر لشکر جنوب امیراقتدار حاکم امفهان و سایر روسای نظام ومحظر علمای اصفهان رفته شکودها و شکایتها کرد سخنیان زشت گفت در روزنامجات نوشتآخراز طرف امیر لشکر ما موریت در خانه سردارفاتجهشت هزارتومان از سردار فاتح گرفته به آقا سردار شوهر اول دختر دادند مبالغی هم به امیر

لشکر و امیر اقتدار رشوه یا جریمه داد پس از آنکه در نمام ایران کوس رسوائی و بدنامی سردار فاتح به نوسط روزنامجات زده شد و مبلع هنگفتی هم از کیسه او بیرون رفت آنوقت زن را باو دادند و کار بدین دستور گدشت یاد دارم در سعر فرنگستای شصت هزار نومان خرج کردم در سامان هم در این زمستان نه خودم پول داشتم نه بردارها بمن کمک کردند نه کسی بمن پول فرض داد روزگار از این گونه پستی و بلندی زیاد دارد بهرطربی بوداین چند ماه زمستان را در سامان به سخنی بهایان رسانیدیم سعر فرنگستان با آن مخارج زیاد بر ما گذشت زمستان سامان هم بابی پولی گذشت .

رُ روزگار همین حالتم پسند آمد

کهخوب و زشتوبدوبیکدرگدردیدم

انسان هرچه و هر فدر طبعش بلند باشد و دنیا را به هیچ نشارد باز از بسرا ی گذارانیدن ایام و بپایان رسانیدن این زندگی عارینی به اندازه کفایت از بسرای سیشت بایستی داشته باشد و نمیتواند از مال دنیا بکلی چشم بپوشد زن و فرزند و اهل و عیال و خانه را دنیا نمیتوان گفت عفلت از خدای را دنیا باید گفت

نیست دنیا خانه و فررند و زن مست دنیا از خدا عافل شدن

اگرچهبزرگان مزمت دنیا را کردهاند شعرا نیز شعرها گفتهاند و ناپایداری دنیا و ذم آن و بود و نبودش را در نظر مردان خدا یکسان شعردهاند ورستگاری را در ترک دنیا دانستهاند درست هم گفتهاند ولی زندگانی و معاش لازم دارد منتهی بایستی علاقتنسد نباشد فغر و عنا در نردش یکی باشد

عقر با نعمت دنیا چه تفاوت دارد چون همین میرود ازدستوهمانمیگذرد شد با نعمت دنیا چه تفاوت دارد که جهان کاه چونین کاه چنان میگذرد شادمانباش و مخورهیچعم سودوزیان

از دنیا بقدر کافبیسر مایهنعرفهحواس است و از فدر کفافکمتر سبب پریشانی خاطر چون میک میگری درویس و نوانگر هر دو دچار رنج و محبتند

شب درویس اگر در عم نان میگدرد هر دو با درد دل و رنجروان میگذرد عم درویس و توانگر بمحقیقسنگری

رسته پند و اندرز ما را از مفصود دورانداخت باز گردیم بر سرسخن من در سامان بودم خبر وفات سلطان محمد خان سرداراسجع را بمن دادند دریغ و افسوس خوردم و بو مرگ او زاری و ببعراری کردم و با حدد رور بو گفتی در برابر من بود می گفتم این تولی یا خیال در نظرم سردار سجع هست سال از من کوحکتر بود در برلن بدرود جهسان گفست جسدش را آوردند در عندات عالمات بحاک سپردند و باز در همان ایام مظفر خان پستر بردار جنگ که بازه عروسی کرده بود در فرنگستان به ناحوشی سل از دنیا رفت پس از دو ماهدیگرعلی اکبر حان سالار اسرف در پارسی دنیا را وداع گفت علی اکبرخان از مادر سردار

بدهد.

محتشم و سردار اشجع بود من تا اول بهار درسامان بودم از آنجا ده چشمهرفتم پس از یکهاه علیمرادخان سالار بهادر پسرم به ناخوش حسبه دارفائی رأ وداع گفته و به سرای جاودانی شنافت در فارسان او را بخاک سیردیم بسیار پسر نجیب معقول رشیدی بود اگر چهبواسطهبداخلافی مادرشان همیشه مرا آزرده خاطر میداشتند ولی من با آنها ملک دادم زن دادم همهنوع محبت کردم ولی هیچکدام را به اندازه امیرحسین خان دوست نداشته و ندارم باری آنها که مردهاند خدایشان بیام زاد آنهاکدزندهاند خدایشان توفیق دهاد از علیمرادخان دو پسر و یک دختر ماند مادرشان دختر ضرعامالسلطنه است از تهران خبر رسید که مردم کوسش دارند که ایران جمهوری شود و سردار سپه رئیس جمهور باشد ولسی این کوشش را نتیجهای نبود و بمفصود نرسید سردار سیه از ملت آزرده خاطر شده رفت رودهس بزدیک دماوند که ملک ابتیائی اوست و میدانستکه نظامیان و طبرفنداران او نمیگذاشنید که او دست از کار بکشد وکلاء و اعیان هم از شخورش طخرفخداران او اندیسیده رفتند او را آوردند امیر جنگ چون از شورش تهران آگاه شد فورا " بنا سنزدار اقدس امبرمجاهد عهدي نازه كرده بفكر انقلاب افتاد كمأن ميكرد ديكر سردارسيه نخواهد آمدوبکلی دست از کار کشیدهاست عجبا این برادرزادهمن از این الوقت گذشته این الساعه استنهبلكها بن الثانيه است نميدانست كه سردارسيه زحمات جندين ساله خود رأبي نتيجه بمبگذارد امیرجنگوفتی که شنید سردار سیه بازگشت و دیگر باربکار خود مشغول است از راه عنبات رف بهران امیر مجاهد حاج سیف و حاج عابد را گفت تادر کار حکومت اخلال کنند یول هم از شیخ گرفته به آنها داد سردار محتشم هم از سردار سیه بیمناک بسود در کهکیلویه به هر جا دسترسداشت تحریک به اعتشاش کرد وعده دروعیهم به امیرمجاهد میداد و منبطر وقت بود بخنیاری ها هم اجتماع کرده مشروحه روی چلوار نوشتند مبنی برلعی ونعرین بر آنکس کهزیربار خلم سلاح برود و اگر دولت خواست بختیاری را خلم سلاح کند تن در دهد سردار محنشم را هم گفتند تا آن نوشته را امضاء کرد سردار محتشم که آمد اردلمن و امیر مجاهد و مرتضی فلی خان رفتیم اردلفانحهبرادرش از تهران مکتوبیر ازامیرجنگرسیدنوشه بود کار ما خوب است فریب امیر مجاهد را نخورید از آن یسدیگر سردارمحتتم با کسی دم از برادری نزد امیرمجاهد میخواست به پول سرداراقدس مرا فریب دهدوبختیاریها را بشوراند من هیچ مایل به شورش بختیاریها نبودم سردار محتشم به پیعامهای سردار اسعد و امیر جنگ عره شده از برادری دم نمیزد من هم توقع برادری از اینگونه اشخاص نداستم خوانین جانکی کنیورسی تهران رفته شکایت از خوانین، بختیاری واحجامات آنها کردند حکم شد امیر جنگ آنها را استمالت کرده قراری در کسار آنها

یس از گفت و شنید چنین فرار شد که سالی هشت هزار من حنس به سنگ شاه از بابست املاک مال امیر بآنهابدهند هرجه ملک از حوزه حکومت آنها بختیاری هفت لنگ حریدهاند ماليات بآنها بدهد يا از ماليات آنهابه همان مقدار كم كنند و هرجهملك يزور از آنها گرفتهاند یا بخرند یا بآنها رد کنند این قرار داد سخت دشوار بود برای اینکه در سال ۱۲۸۸ قمری که قحطی ایران را فرا گرفته بود املاک جانکی را صاحبایش نیوانستند نگاه یدارند از بسیاری قحط و غلا و گرسنگی بختباری هفت لنگ ملکهای آبجا را بعضی را خریدند بعضی بلامالک بود تصاحب کردند پس از شش سال هم تآسانی نمیشود از ملک متصرفي خود بيرون كرد دولت هم حكم سخت نميداد كه جانكي زير نعوذ و رياسيست بختیاری باشد به قول عوام ماست مالی می کرد مالبات جانگی گرمسیر از زمان علیرضاخان حاکم حانکی حهارهزار و ششصد و پنجاهنومان بود که بدولت میداد و ناکنون که ۱۳۰۶ شمسی است ما دیناری به آن مالیات اضافه نکرده ایم ولی حنس مال امیر آنها را نمیدادیم باری امیر جنگ از تهران آمد بختیاری رفت خانه سردار محتشم از آنجا آمد ده حشمه پیش من پیش از ورود امیرحنگ سردار محتشم احتیاطا " آقاخانلر گرگه و آفانحات احمدی را در قلعه جغارخور فرستادکهمبادا امیر مجاهد بفرسند قلعه جعارخور را بگیرند آقاخانلر و آقا نجات را بیرونکردند اسلحه آقانحات راهمگرفتند در آنوقت سردار محتشم فارسان بفاتحه خواني سالار بهادر آمده بود منهم آنحا بودم اين قضيه براو ناگوار آمده بود این کار هم بتحریک امیرمجاهد و مرتضی فلیخان شده بود من هیح اطلاع نداشتم ولی از ان کار ناخشنود هم نبودم ،

امیر جنگ که رسید قدرت سردار محنشم زیادس شد وقتی که سردار محتشم و امیرحنگ ده جشمه دیدن من آمدند و رفتندخواستندسروسدحفارخوراوضاعرا خوب ندیدندمخصوصا الحاج آقاعبدالکریم کههم بسته من و هم صاحب نفوذ بود از وی اندیشه کردند که مبادا شورشی برپا کنند امیرجنگ از من خواهش کرد که امیر حسینخان با خانوادهاش را همراه جفارخور ببرد جون زن امیرجنگ طهرانی بود و زن امیر حسینخان خواهر امبرحنگ بوداز این جهت مایل بودکه امیر حسینخان با عبالش حفارخور برود من گفتم جند روز صبرکنبد بعد آمدم شلمزار امیر مجاهد و مرتضی قلیخانهم بودندسردار محتشم هم آمد برادرهای من میل داشتند صارم الملک همراه امیرجنگ جفارخور برود نه من فبول کردم نه امیرحنگ من میل داشتند صارم الملک همراه امیرجنگ جفارخور بردن امیر حسینخان را چفا خور برای این بودکه جلو امیرمجاهد و بختیاریها را بگیرد باری رفتن امیرحسینخان حفا خور برای این بودکه جلو امیرمجاهد و بختیاریها را بگیرد باری رفتن امیرحسینخان حفا خور اثر و نتیجه خوبی داشت برای حکومت بخنیاری ،

آگهی استخدام

سازمان بنادر و کشتیرانی جهت تکمیل کا در واحدهای شناور برای خدمت در بنادر ه ۱۴۰ نفرداوطلب را از طریق آزمایش و مصاحبه انتخاب و پس از طی دوره آموزشی مربوطه در اداره کل بنادر و کشتیرانی خرمشهر در صورت احراز موفقیت با حقوق و مزایای مکفی استخدام می نماید ، کلیه متقاضیان باید شرایط زیر دا دارا باشند :

١- تابعيت دولت شاهنشاهي ايران

۲ متدین به یکی از ادیان رسمی کشور .

٣ـ دارا بودن برگ پايان خدمت يا معافيت از خدمت وظيفه .

۴ عدم اشتغال در وزارتخانهها ، سازمانها و مواسسات دولتی ووابسته به دولت .

۵-حداکثر سن ۳۰ سال

از داوطلبان واجد شرایط در خواست می شود فرم دیل را تکمیل و همراه با در قطعه عکس ، فتوکپی مدرک تحصیلی لازم ، فنوکپی شناسنامه ، فتوکپی برگ پایان یا معافیت از خدمت وظیفه حداکثر تا تاریخ ۲۵۳۷/۱/۲۷ به قسمت کارگزینی اداره کل بنادر و کشتیرانی محل مورد تقاضا ارسال دارند ، از متقاضیان واجد شرایط جهت انجام آزمایش و مصاحبه دعوت به عمل خواهد

7مد .

رديف	عنوان شغـــــل	مدرک بحصیلی لازم	محل جغرافيائيخدمتونعدادمورد			
			خرمشهر	شاھپور	بوشهر	عباس
١	موتوريست	سوم منوسطه	10	*1	۴	10
۲	ملـــوان	11 11	1.4	74	۴	10
٣	معاونمديرماشين	دببلم "	۴	۴	۲	٣
۴	معاون فرمانده	E0 E0	-	10	۲	-
۵	راهنما	40 00	-	-	_	10

فرم درخواست استخدام درسازمان بنادروكشتيرانى

نام پدر	نامخانوادكي	نام				
تاريخ تولـــد	محل صدور	شماره شناسنامه				
تحدمت در	داوطلب شغل					
*********	غن	آدرس کامل و شماره تا				
مضاء داوطلب	1					
اريخ	3					



اطلاعيه

صندوق تاءمين اجتماعي

درباره :حداكثر مزد/ حقوق ميناي كسر حق بيمه

۱ـ شورایعالی تا مین اجتماعی در جهل ودومین حلسه خود مورخ ۲۰/۱۰/۲۰تصویب نمود که از اول فروردین ماه ۲۵۳۶ حداکثر حقوق یا دستمزدومزایای ماهانه مبنای کسرحق سیمه بیمه شدگان مشمول نرخ حق بیمه سی درصد وهمجنین یرداخت مزایای نقدی موضوع قانون تا مین اجتماعی در مورد این گروه بمیزان یکصدوبیست هزار (۱۲۰٬۰۰۰)ریسال خواهد بود .

۲- این تصمیم شامل مشمولین قانون سابق حمایتکارمندان در برابر اثرات ناشی از پیری ، از کارافتادگی وفوت (مشمولین نرخ حق بیمه میستویک درصد) نبوده و حق بیمه آنان کماکان بارعابت حداکثر حقوق جدول حقوق قانون استخدام کشوری (درحال حاضر ۲۰ م ۹۰ عریال) وصول خواهد شد .

٣_این تصمیم شامل گروههایزیر میباشد:

٣_ ١_ افراديكه قبل از ٢٥٣٥/٢/١۶ مشمول قانون تا مين اجتماعي قرارداشته اند .

۳ــ ۲ــ افرادیکه بس از ناریخ ۲۵۳۵/۴/۱۶ در فعالینهای مشمول فانون نا مس احتماعی مشغولیکار شدهاند ودر فاصله ۲۵۳۱/۶/۱۹ تا ۲۵۳۵/۴/۱۶ فاقد سایقهاشنغال درمو سسات دارای شخصیت حقوقی با فاقد سابقه برداخت حق بیمه بر اساس نرخ ۲۱% بودهاند .

۳-۳-افرادیکه بس از تاریخ ۲۵۳۵/۴/۱۶ در مواسات دارای شخصیت حقوقی که مسلاا مسمول قانون حمایتکارمندان در برابر اثرات ناشی از بیری ، از کارافیادگی وقوت بودهاند (اعماز آسهائی که صندوق مربوط بآنان به صندوق نا مین احتماعی منتقل و در آن ادغام سده است با صندوفهائی که ادامه کار آبان بطور حداگانه طبق تبصره ۲۵ ماده ۱ وانون نشکیل ورارت بهداری و بهزیستی بیصویت رسیده است) استخدام شده با بشوند مشروط بر اینکه در فاصله ۲۵۳۱/۶/۱۱ تا ۲۵۳۵/۴/۱۶ فاقد سایقه اشتقال در مواسسات دارای شخصیت حقوقی با فاقد سایقه برداخت حق بیمه طبق قانون سایق حمایت کارمندان در برابر اثرات ناشی از بیری ، از کارافنادگی وقوت باشند .

۳-۲-کارمندان مشمول آئین نامه استخدامی سمههای احتماعی (اعماز کارکنانی که حقوق ومزایای آنان طبق ضوابط ومقررات استخدامی مربوط برداخت شده با بوسله شورای حقوق ودستمزد نعیبی میشود) با رعایت مصوبه مورخ۲/۱۲/۱۴۴ شورانعالی ،

۴ در مورد کسانیکه در گذشته حق سمه نسبت سیلغی سشاز نکصدو سبست هزار (۱۲۰٬۰۰۰) ربال برداخیه اند میلغ اضافی به وسیله واحدهای تا ٔ مین احتماعی محاسبه وهمراه با بهره دوازده درصد سالانه ساده مسترد خواهد گردید .

صندوق تاءمين احتماعي

زراعت میشویا (دانه بای رفنی)

شرکت سهامیخاص توسعه کشت دانههای روغنیکه بیش از ده سال از تاریخ تا سیس آن گذرد در انجام وظایف و اجرای برنامههای خود طوری موفق بوده که از چهارسال قبل نطرف وزارت کشاورزی وعمران روستائی اجرای یکی از طرحهای مهم خود را بنام طرح مه کشت سویاباین شرکت واگذار و محول نموده که بانظارت مجری طرح و با استفاده از های طرح عملیات آنهمه ساله طبق برنامههای تنظیمی و تصویبی بمرحله اجرا درمیآید . یکی از راههای افزایش محصول در تمام زراعتهام نجمله زراعت سویاجلوگیری از ضایعات رتمام مراحل زراعت) و تقلیل هزینههای تولید است زیرا هرقدر هزینه تولید تقلیل د درآمد حاصله از زراعت مورد نظر در واحد سطح برای تولید کننده بیشتر خواهد شد ی در مقابل خرج کمتر درآمد بیشتر بدست خواهد آورد در اینصورت بتوسعه کشت و یاد تولید چنان محصول تشویق و ترغیب میگردد .

برهمین اساس نظر شرکت سهامی توسعه کشت دانههای روغنی نیز پبوسته متوجه ایسن به بوده و هست که موارد و نکاتی که بیشتر از سایر عوامل باعث بالا رفنن هزبنه تولید زدند موردبررسی قرار داده و راهیا راههائی پیداکند که آنها را بنحو آسانتر و سریعتر اخرج کمتر مرتفع سازد .

یکی از مسائل ما به الابتلای زراعتسویا که موجب بالارفتن هزینه تولیدمیگردد مبارزه علفهای هرز و یاباصطلاح وجین مزرعه میباشد زیرااینکار در اغلببلکه در تمامزراعتها نتر با استفاده از نیروی کارگر صورت میگیرد و چون با یکدفعه وجین علفها بخوبی از نمیروند غالبا" احتیاج هست چندین دفعه عمل وجین را تکرار نمایند و چون هزینه جرت کارگر رو به افزایش است و اصولا" کارگر کافی پیدانمیشود وهزینه وجین با ایستن نیب رقم قابل ملاحظهای را در بین سایر هزینههای زراعت در برمیگیرد لذا بایستی به بال راههای دیگری رفت که استفادهاز کارگر و نیروی انسانی را به صفر و یا به یک حداقل ل قبولی برساند.

با بررسیها و آزمایشهای پیگیری که شرکت بوسیله کارشناسان خود و موسسه بررسی آفات و بیماریهای گیاهی وزارت کشاورزی وعمران روسنائی و با ایجاد همکاری با تولید کنندگان سویا از یکطرف و مؤسسات فروشنده سعوم نباتی از طرف دیگر برفرار نمود ظرف دو سه سال گذشته درمورد وجبن مزارع سویا سرانجام ابن توفیق حاصل گردیدکه با مصرف سموم علم کش و با بکار بردن اصول صحیح آن میتوان بخوبی با نعداد زیادی از علفهای ،هرز مزارع سویا مبارزه نمود بنحویکه دیگر احتیاحی به وحین مزرعه نباشد.

حون ابن موفقیت در مفامخود بسیار مهم و با ارزش بود و نتایج ارزنده آن علاوه بر ، مراحل آزمابشی در مراحل بمایشی و در سطوح بزرگ نبز به ثبوت رسیدو کشاورزان و نولید کنندگان سویا اثرات ابن اقدام را از نزدیک و بطور عینی مشاهده کردند لذا با موافقت محری طرح فرار شددر سال آبنده حدود شش هزارهکتار از زراعت سویای مملکت بااستفاده از اعتمارات طرح با سموم علف کش طبق اصولی که کارشناسان شرکت بررسی و آزمایسش نموده اند برضد علف هرز و بمنظور مبارزه با آن سمپاشی گردد و برای اینکه اینکار تواء م با نمایح کاملا "مثبت باشد و اشکالی در موفع انجام عملیات سمپاشی برای کشاورزان پیش باید یک کلاس آموزسی و بعلیماتی با همکاری وزارتکشاورزی و عمران روسنائی در گرگان باید کاروس و ساری با شرکتگارشناسان شرکت و وزارت کشاورزیو عده کثیری ازکشتگاران سویا بسکیل گردید که بنیجه آن بسیار آموزنده و جالب بوده است ، اینک قسمتی از مطالبی که در کلاس مزبور بدربس گردیده بشرح زیر برای اطلاع علاقمندان ذبلا " درج میگردد :

دفع علفهای هرر بکی از عوامل مهم و اساسی زراعت سویا است بطوریکه بدون از بین مردن علف برداشت محصول رضابت بخش در سویا آمکان پذیر نمیباشد ، آزمایشهای این شرکت در ایران بشان داده که با کنزل علفهای هرز مینوان بیش از ۷۵ درصداضافه محصول در سویا بدست آورد ،

ببنسرین صدمه علعهای هرز در سویا در ابتدای رشد میباشد زیرا در اینموقع علفهای هرز بعلت سریم الرشد بودن بر سویا غلبه نموده و مانع رشد آن میشوند ، بهمین جهت و بدلیل آنکه مبارزه با علعهای هرز وفتیکه کوچک هستند آسان تر واقتصادی تراست بایستی عمل مبارزه در ابتدای فصل و با بعبارت دیگر همزمان با کشت سویا آغاز شود ، این عمل با استهاده از علفکشها براحتی امکان پذیر میباشد ، و اما از آنجائیکه هیجیک از سموم علفکش انتجابی سویا فادر به کنبرل همه علفهای هرز نمیباشند و بعلاوه کلیه سمیسوم علفکش انتجابی سویا فادر به کنبرل همه علفهای هرز نمیباشند و روی علفهای پهن بیرگ

دانه درشت نظیر شوق (xanthium strumarium) کاوینبه (Abutilon دانه درشت نظیر شوق (theophrasti) کم تاثیر هستند طریقه theophrasti)

شیمیائی بتنهائی جوابگوی نیاز کشتگار در دفع علفهای هرز نمیباشد ، ولی مینوان گفت در شرایط کنونی بعلت کمبود و گرانی کارگر و کشت سویا در اراضی وسیع بهترین و اقتصادی به ترین راه مبارزه باعلفهای هرز روش تواعم شیمیائی و مکانیکی است و نتیحه مطلوب زمانی حاصل میشود که سایر عوامل مؤثر در کنترل علفهای هرز نیز مورد توجه قرارگیرند ، مهمترین این عوامل عبار تنداز :

۱_ تناوب صحیح

۲-خوبآماده کردنزمین و تهیه بستر مناسب برای بذر

۳-استفاده از بذر پاک و اصلاح شده

۴-استعمال کودهای شیمیائی مناسب و طرز مبارزه باآفات و بیماریها

تناوب زراعی توا^۱م بامبارزه شیمیائی ومکانیکی کنترلگونهای از علفهای دائمی را که بوسیله سموم علفکش قابل کنترل نیستند امکان پذیر مینماید. در سویای کشت شده بعد از تناوب گندم که در آن ۲/۴ مصرف شده باشد علفهای پهن برگ نظیر نوق و پبحک (Convolvolus aruensis 1)

زمینیکه خوب آماده شده باشد و بذر خوب و پاک در بستر مناسب کشت گردد سبسین یکنواخت بوجودخواهد آمد که سریعا " رشد نموده و خیلی زود بین ردیفها ابحاد سایبانی مینماید . سایه ایجاد شده مائع رشد بسیاری از علفهای باریک برگمانند ارزن وحشسی

(Setaria viridis L.) وحسبك (Setaria verticillatal) خواهدشد.

دیسک و چنگک زدن زمین قبل از کاشت چون علفهای موجود را از بین مبدد درمبارزه باعلفهای دائمی بسیار مؤثر است ، در اینحالت بهتر آنستکه عمل دیسکزدن را یکی دو هفته بعد از رشد علفهای دائمی انجام داد چه در اینصورت رشد اولیه گیاه باعث مصرف غذائی ریشه میشود و بعد با از بین بردن قسمت هوائی ذخیره مانده در ریشه برای ادامه زندگی نبات کافی نخواهد بود ،

دادن کودهای شیمیائی مناسب و مبارزه با آفات و امراض حون به بهنر رشد کردن سوبا کمک میکنند باعث میشوند سویا بر علفهای هرز غلبه نموده و زودنر فواصل بین ردیفها را بپوشاند ،

تمهیدات فوق تماما "عوامل کمکی هستند در جهت تا ثیر بهتر و بیشبر مبارزه شبمبائی در امر کنترل علفهای هرز که بعدا " بایستی بطریقه مکانیکی با استفاده از کولنیوانور و یا رنیوانور تکمیل گردد.

امیدوار است مراتب فوق مورد توجه علاقمندان و کشتگاران سویا قرار گرفنه در یائسس آوردن هزینه تولید بمقدار قابل ملاحظه مؤثر و موجب توسعه کشت و ازدیا دمحصول گردد .

ا طلاعه مدرست عالی ملوریون وسیا مرست عالی مویریون وسینما مدرست عالی مویریون وسینما بنگاری شیریون

POLYTECHNIC INSTITUTE OF NEW YORK

ر ترماه سال ۲۵۴۷ تعدادی دانشجرای دورهٔ نون کسک سی به برد.
مهندسی برق (نمابرات سیستم - الکترونیک) می ندیرد.
میال دورهٔ خدافل ست بهمیال تحصیلی خوابد برد، که دانسخویان که میال داور بی کمنیک نیس نیویورک می کدرانند.
میال داور بی کمنیک نیس نیویورک می کدرانند.
میال داور بی کمنیک نیس نیویورک می کدرانند.
میام اور فی کمارات به به مرست، عالی او نیویون و مینا واقع درخیا با میان میاند،
میامی برنسیده بدایویی شاره ۱۹۶۳ مروشور ای لازم دادیافت نمایند.
میلوی برنسیده بدایویی شاره ۱۹۶۳ مروشور ای لازم دادیافت نمایند،

شرّلت نفت یار س



PARS OIL CO



BULPER

DJAM

بايارسسوبرجم

اتومبيل شمادر زمستان بايك استارت روشن ميسر

شرکت سهامی نفت پارس خیابان تخت جمشید خیابان بندر پهلو شماره ۲۷ تلفن ۸_2/197 تلگرافی: پارس اویل تهران